# پیام امام

## امیر المؤمنین علیه السلام

شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه

جلد پنجم

آیة الله العظمی مکارم شیرازی

با همکاری
جمعی از فضلا و دانشمندان

فهرست‌نویسی پیش از انتشار: توسط انتشارات امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام.

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

پیام امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج‌البلاغه / مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان. -قم: انتشارات امام علی بن ابی‌طالب(ع) - ۱۳۹۰.

ج. (دوره)

ISBN: 978-964-533-044-1

ISBN: 978-964-533-160-1

فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه.

ج. ۱۳ (چاپ اول: ۱۳۹۰)

۱. علی بن ابی‌طالب(ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. --نهج البلاغه --نقد و تفسیر. ۲. علی بن ابی‌طالب(ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. --گفتار حکیمانه. ۳. علی بن ابی‌طالب(ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. --کلمات قصار. الف. علی بن ابی‌طالب(ع) امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. ب. عنوان. ج. عنوان: نهج‌البلاغه. شرح. د. عنوان: شرح تازه و جامعی بر نهج‌البلاغه.

۹پ ۷م / ۰۲ / BP۳۸

۲۹۷/۹۵۱۵

**با همکاری دانشمندان محترم حجج اسلام آقایان:**
**محمّدرضا آشتیانی ـ محمّدجواد ارسطا ـ سعید داودی ـ احمد قدسی و سید عبدالمهدی توکل**

**ناشر برتر**
**نوزدهمین نمایشگاه بین المللی کتاب تهران**

# پیام امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام / ج ۵

تألیف: **آیة الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران**
تیراژ: **۵۰۰۰ نسخه**
نوبت چاپ: **اوّل**
صفحه و قطع: **۸۲۳ صفحه / وزیری**
تاریخ انتشار: **۱۳۹۰**
چاپخانه: **سلیمانزاده**
ناشر: **انتشارات امام علی بن ابی‌طالب(ع)**
شابک: **۱-۱۶۰-۵۳۳-۹۶۴-۹۷۸**

قم- ابتدای خیابان شهدا- کوی آمار (۲۲) - پلاک ۱۵
تلفن: ۷۷۳۲۴۷۸ دورنگار: ۷۸۴۰۰۹۹
www.imamalipub.ir

قیمت: **۸۰۰۰ تومان**

www.makarem.ir

# پیام
# امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)

## تألیف

آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

جلد پنجم

www.makarem.ir

# فهرست مطالب

**فهرست مطالب** ...۳

**خطبه ۱۱۱** ...۱۹

خطبه در یک نگاه ...۱۹

بخش اوّل...۲۱

شرح و تفسیر : دنیای فریبکار ! ...۲۲

بخش دوّم ...۲۷

شرح و تفسیر ...۲۸

بخش سوّم ...۳۳

شرح و تفسیر : دنیا تکیه گاهی بسیار سست ! ...۳۳

بخش چهارم ...۳۷

شرح و تفسیر : کمی به گذشته بنگرید ! ...۳۸

بخش پنجم ...٤٥

شرح و تفسیر : سری به وادی خاموشان بزنید ! ...٤٦

نکته ها ...۵۲

۱ ـ راههای ستیز با دنیاپرستی ...۵۲

۲ ـ پاسخ به یک سؤال ...۵۵

***

**خطبه ۱۱۲** ...۵۷

خطبه در یک نگاه ...۵۷

شرح و تفسیر : سایه فرشته مرگ در همه جا ...۵۹

نکته ها ...٦۱

۱ ـ فرشته مرگ، یا فرشتگان مرگ ...٦۱

www.makarem.ir

۲ ـ چگونگی قبض ارواح ...٦٣

**خطبه ۱۱۳** ...٦٥

خطبه در یک نگاه ...٦٥

بخش اوّل...٦٧

شرح و تفسیر : شما را از دلبستگی به دنیا بر حذر می دارم ...٦٨

بخش دوّم ...٧٣

شرح و تفسیر : وصف زاهدان در دنیا ...٧٤

بخش دوّم ...٧٧

شرح و تفسیر : باز هم سرزنش دنیاپرستان ...٧٨

***

**خطبه ۱۱٤** ...٨١

خطبه در یک نگاه ...٨١

بخش اوّل...٨٣

شرح و تفسیر : باورهای پر بار ! ...٨٤

نکته ...٨٨

پایه های اصلی خوشبختی و نجات ...٨٨

بخش دوّم ...٩١

شرح و تفسیر : برترین فضیلت انسان...٩٢

بخش سوّم ...٩٧

شرح و تفسیر : دگرگونیها و عبرت ها ...٩٨

بخش چهارم ...١٠٧

شرح و تفسیر : این قدر برای دنیا دست و پا نکنید ! ...١٠٩

نکته ها ...١١٨

۱ ـ دور نمایی فریبنده و از نزدیک وحشتناک ! ...١١٨

۲ ـ دنیا و دیدگاههای مردم : ...١٢٠

www.makarem.ir

۳ ـ چگونه در مواهب دنیا سعادت آخرت را بجوییم ؟ ...۱۲۱

***

**خطبه ۱۱۵** ...۱۲۵

خطبه در یک نگاه ...۱۲۵

بخش اوّل ...۱۲۷

شرح و تفسیر : در این خشکسالی تمام امید ما به توست ...۱۲۸

بخش دوّم ...۱۳۳

شرح و تفسیر : پروردگارا ! بارانی با این ویژگیها بر ما فرست ...۱۳٤

تفسیر و توضیح بعضی از لغات پیچیده این خطبه ...۱۳۹

نکته ها ...۱٤۰

۱ ـ نماز باران (صلاة الاستسقاء) ...۱٤۰

۲ ـ گناه و برچیده شدن برکات ...۱٤۲

***

**خطبه ۱۱٦** ...۱٤۵

خطبه در یک نگاه ...۱٤۵

بخش اوّل ...۱٤۷

شرح و تفسیر : او هرگز در جهاد کوتاهی نکرد ...۱٤۷

بخش دوّم ...۱۵۱

شرح و تفسیر : آینده تاریکی در انتظار شماست ...۱۵۲

نکته ...۱۵۵

مظلومیت امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) ...۱۵۵

بخش سوّم ...۱۵۹

شرح و تفسیر انتقام الهی !...۱۵۹

نکته ...۱٦۳

حجّاج کیست ؟ ...۱٦۳

www.makarem.ir

***

**خطبه ۱۱۷** ...۱٦۷

خطبه در یک نگاه ...۱٦۷

شرح و تفسیر : بیندیشید و عبرت بگیرید ! ...۱٦۹

***

**خطبه ۱۱۸** ...۱۷۳

خطبه در یک نگاه ...۱۷۳

بخش اوّل ...۱۷۵

شرح و تفسیر : یاران وفادار ...۱۷۵

نکته ...۱۷۷

اینها در خور ستایشند ! ...۱۷۷

***

**خطبه ۱۱۹** ...۱۸۱

خطبه در یک نگاه ...۱۸۱

بخش اوّل ...۱۸۳

شرح و تفسیر : بهانه جویان سست و نادان !...۱۸٤

بخش دوّم ...۱۸۹

شرح و تفسیر : اگر امید شهادت نداشتم... ...۱۸۹

نکته ...۱۹۳

بیداری دل ها...۱۹۳

***

**خطبه ۱۲۰** ...۱۹۵

خطبه در یک نگاه ...۱۹۵

شرح و تفسیر : اندرزهای پر ارزش ...۱۹۸

***

www.makarem.ir

**خطبه ۱۲۱** ...۲۰۷
خطبه در یک نگاه ...۲۰۷
بخش اوّل ...۲۱۱
شرح و تفسیر : می خواستم درمان من باشید، ولی درد من هستید ! ...۲۱۲
بخش دوّم ...۲۱۷
شرح و تفسیر : آنها برادران من بودند ! ...۲۱۸
بخش سوّم ...۲۲۱
شرح و تفسیر : از وسوسه های شیطان بر حذر باشید ...۲۲۱

***

**خطبه ۱۲۲** ...۲۲۵
خطبه در یک نگاه ...۲۲۵
بخش اوّل ...۲۲۷
شرح و تفسیر : چگونه در دام دشمن افتادید ...۲۲۹
نکته ...۲۳٤
گوشه ای از شخصیت معاویه ! ...۲۳٤
بخش دوّم ...۲۳۷
شرح و تفسیر : تا آن جا که در توان داریم برای وحدت می کوشیم ...۲۳۸

***

**خطبه ۱۲۳** ...۲٤۱
خطبه در یک نگاه ...۲٤۱
بخش اوّل ...۲٤۳
شرح و تفسیر : شکرانه قدرت ! ...۲٤٤
نکته ...۲٤۷
شهادت برترین افتخار !...۲٤۷
بخش دوّم ...۲۵۱

www.makarem.ir

شرح و تفسیر : آینده شما تاریک است ! ...۲۵۱

***

**خطبه ۱۲٤ ...۲۵۵**

خطبه در یک نگاه ...۲۵۵

بخش اوّل ...۲۵۷

شرح و تفسیر : آموزش فنون جنگ ـ هفت دستور مهم ! ...۲۵۸

بخش دوّم ...۲٦۷

شرح و تفسیر : بهشت در سایه نیزه هاست ! ...۲٦۸

بخش سوّم ...۲۷۳

شرح و تفسیر : آخرین سنگرهای دشمن را در هم بشکنید ! ...۲۷٤

***

**خطبه ۱۲۵ ...۲۷۹**

خطبه در یک نگاه ...۲۸۰

بخش اوّل ...۲۸۱

شرح و تفسیر : پاسخ به بهانه جویان خوارج ...۲۸۲

نکته ...۲۸۵

ماجرای غم انگیز حکمین !...۲۸۵

بخش دوّم ...۲۸۹

شرح و تفسیر : افسوس، شما مرد میدان جهاد نیستید !...۲۹۰

نکته ها ...۲۹٦

۱ ـ صلحنامه صفّین ...۲۹٦

۲ ـ گفتگوی منطقی امام (علیه السلام) با خوارج ...۲۹۸

***

**خطبه ۱۲٦ ...۳۰۳**

خطبه در یک نگاه ...۳۰۳

www.makarem.ir

شرح و تفسیر : عدالت را فدای مقام نمی کنم ! ...۳۰۶
نکته ...۳۱۰
بحث مهمی درباره طرز تقسیم بیت المال ...۳۱۰
***
**خطبه ۱۲۷ ...۳۱۵**
خطبه در یک نگاه ...۳۱۵
بخش اوّل...۳۱۷
شرح و تفسیر : خشونت بی منطق خوارج ...۳۱۸
نکته ها ...۳۲۱
۱ ـ خوارج و تکفیر همه گنهکاران ! ...۳۲۱
۲ ـ گوشه ای از جنایات وحشتناک خوارج ...۳۲۳
۳ ـ پاسخ به یک سؤال ...۳۲۵
بخش دوّم ...۳۲۷
شرح و تفسیر : شرورترین مردم ! ...۳۲۸
نکته ها ...۳۳۳
۱ ـ از افراط و تفریط بپرهیزید...۳۳۳
۲ ـ دست خدا با جماعت است ...۳۳٤
۳ ـ بدترین خلق روزگار ...۳۳۵
بخش سوّم ...۳۳۹
شرح و تفسیر : انحراف آشکار حکمین ...۳٤۰
نکته ...۳٤۳
نکات عبرت انگیز در داستان حکمین...۳٤۳
***
**خطبه ۱۲۸ ...۳٤۵**
خطبه در یک نگاه ...۳٤۵

www.makarem.ir

بخش اوّل ...۳٤۷
شرح و تفسیر : فتنه ای وحشتناک در پیش است ...۳٤۸
نکته ...۳۵۲
قیام «صاحب الزنج» و شورش بردگان ...۳۵۲
بخش دوّم ...۳۵۷
شرح و تفسیر : پیشگویی دیگر ! ...۳۵۷
نکته ...۳٦۰
فتنه مغول ...۳٦۰
بخش سوّم ...۳٦۵
شرح و تفسیر : علم غیب مخصوص خدا است اما.... ...۳٦٦
نکته ...۳۷۰
علم غیب در آیات و روایات اسلامی ...۳۷۰

***

**خطبه ۱۲۹** ...۳۷۵
خطبه در یک نگاه ...۳۷۵
بخش اوّل ...۳۷۷
شرح و تفسیر : هشدار درباره فساد اجتماعی ...۳۷۸
بخش دوّم ...۳۸۳
شرح و تفسیر : کجا رفتند آزادمردان ؟ ! ...۳۸٤
نکته ...۳۸۸
شکوای امام از اهل زمان ! ...۳۸۸

***

**خطبه ۱۳۰** ...۳۹۱
خطبه در یک نگاه ...۳۹۱
شرح و تفسیر : ابو ذر قهرمان مبارزه با فساد ! ...۳۹٤

www.makarem.ir

نکته ها ...۳۹۸
۱ ـ ابو ذر را بهتر بشناسیم ...۳۹۸
۲ ـ ابوذر و اشتراکیّت (سوسیالیسم) ...۴۰۳
۳ ـ سرنوشت دردناک ابوذر ...۴۰۶
۴ ـ سخنان بدرقه کنندگان ...۴۰۸

***

**خطبه ۱۳۱** ...۴۱۱
خطبه در یک نگاه ...۴۱۱
بخش اوّل ...۴۱۳
شرح و تفسیر : شما یاران خوبی نیستید ! ...۴۱۳
نکته ...۴۱۶
عوامل اصلی ناکامیها ...۴۱۶
بخش دوّم ...۴۱۹
شرح و تفسیر : هدفی جز احیای حق و عدالت نداشتیم ...۴۱۹
بخش سوّم ...۴۲۵
شرح و تفسیر : شرایط حاکمان عدل ...۴۲۵
نکته ...۴۲۹
بلای بزرگ حکومتها ...۴۲۹

***

**خطبه ۱۳۲** ...۴۳۱
خطبه در یک نگاه ...۴۳۱
بخش اوّل ...۴۳۳
شرح و تفسیر : اوصاف ویژه پروردگار ...۴۳۳
بخش دوّم ...۴۳۷
شرح و تفسیر : دیدی چه سان مرگ بر آنها فرود آمد ؟ ...۴۳۸

www.makarem.ir

بخش سوّم ...٤٤٣
شرح و تفسیر : گذرگاهی به نام دنیا ...٤٤٣
نکته ...٤٤٦
نتیجه خطبه ...٤٤٦

***

**خطبه ۱۳۳** ...٤٤٧
خطبه در یک نگاه ...٤٤٧
بخش اوّل ...٤٤٩
شرح و تفسیر : همه چیز این جهان به فرمان اوست ...٤٤٩
نکته ...٤٥١
بر هر چه نظر کردم سیمای تو می بینم ...٤٥١
بخش دوّم ...٤٥٥
شرح و تفسیر : قرآن کتاب جاویدان ...٤٥٥
نکته ...٤٥٧
قرآن ناطق ...٤٥٧
بخش سوّم ...٤٥٩
شرح و تفسیر : رسالت خاتم الأنبیا ...٤٥٩
بخش چهارم ...٤٦٣
شرح و تفسیر : دنیا آخرین نقطه دید کوردلان ...٤٦٣
نکته ...٤٦٦
بخش پنجم ...٤٦٩
شرح و تفسیر ...٤٧٠
نکته ها ...٤٧٩
اهمیّت قرآن و نقش دنیاپرستی در جنگها و نزاعها ...٤٧٩

***

www.makarem.ir

**خطبه ۱۳٤** ...٤٨١
خطبه در یک نگاه ...٤٨١
حضور خطرناک ...٤٨٣
شرح و تفسیر ...٤٨٤
نکته ها ...٤٨٧
پاسخ به یک سؤال ...٤٨٧
۲ ـ ایراد دیگر ...٤٨٨
۳ ـ عدم خیانت در مشورت ...٤٨٩
٤ ـ برداشت نادرست ! ...٤٨٩

***

**خطبه ۱۳۵** ...٤٩١
خطبه در یک نگاه ...٤٩١
شرح و تفسیر : برو، کاری از تو ساخته نیست !...٤٩٥
نکته ...٤٩٨
روش امام در برابر افراد بی منطق ...٤٩٨

***

**خطبه ۱۳٦** ...٤٩٩
خطبه در یک نگاه ...٤٩٩
شرح و تفسیر : داد مظلوم را از ظالم می ستانم ...٥٠١

***

**خطبه ۱۳۷** ...٥٠٥
خطبه در یک نگاه ...٥٠٥
بخش اوّل...٥٠٧
شرح و تفسیر : دروغگویان بی انصاف ! ...٥٠٨
بخش دوّم ...٥١٥

www.makarem.ir

شرح و تفسیر : شما اصرار به بیعت داشتید ...٥١٦
نکته ...٥١٨
عاملان قتل به خونخواهی برخاستند ! ...٥١٨

***

**خطبه ۱۳۸** ...٥٢٣
خطبه در یک نگاه ...٥٢٣
بخش اوّل ...٥٢٥
شرح و تفسیر : ویژگی حضرت مهدی (علیه السلام) ...٥٢٥
نکته ...٥٢٧
بخش دوّم ...٥٢٩
شرح و تفسیر : گوشه ای از حوادث هولناک آخر الزمان ...٥٢٩
بخش سوّم ...٥٣٣
شرح و تفسیر : ویژگیهای آن حاکم خونخوار ! ...٥٣٤

***

**خطبه ۱۳۹** ...٥٤١
خطبه در یک گناه ...٥٤١
شرح و تفسیر : هشدار نسبت به حوادث آینده ...٥٤٣
نکته ...٥٤٦
ریشه اصلی فساد ...٥٤٦

***

**خطبه ۱٤۰** ...٥٤٩
خطبه در یک نگاه ...٥٤٩
بخش اوّل ...٥٥١
شرح و تفسیر : با آن همه عیب، عیبجویی دیگران چرا ؟ ...٥٥٢
بخش دوّم ...٥٥٥

www.makarem.ir

شرح و تفسیر : عیب جویی ناسپاسی بزرگی است ! ...۵۵۵
نکته ...۵۵۷
غیبت و عیب جویی بلای بزرگ جوامع انسانی ...۵۵۷

***

**خطبه ۱۴۱** ...۵۶۳
خطبه در یک نگاه ...۵۶۳
شرح و تفسیر : فاصله حق و باطل چهار انگشت است ! ...۵۶۵
نکته ...۵۶۹
یک درس عالی اخلاقی ...۵۶۹

***

**خطبه ۱۴۲** ...۵۷۱
خطبه در یک نگاه ...۵۷۱
بخش اوّل ...۵۷۳
شرح و تفسیر : نیکی در جای خود ...۵۷۳
بخش دوّم ...۵۷۷
شرح و تفسیر ...۵۷۷

***

**خطبه ۱۴۳** ...۵۸۳
خطبه در یک نگاه ...۵۸۳
بخش اوّل ...۵۸۵
شرح و تفسیر ...۵۸۵
نکته ...۵۸۷
یک درس توحیدی و اخلاقی ...۵۸۷
بخش دوّم ...۵۸۹
شرح و تفسیر : گناه و کمبود باران و برکات ...۵۹۰

www.makarem.ir

نکته ...۵۹۱
بخشی از فلسفه بلاها ...۵۹۱
بخش سوّم ...۵۹۵
شرح و تفسیر : بارالها ! بارانی پر بار بر ما بفرست ...۵۹۶
نکته ...۶۰۱
همه چیز را از خدا بخواهید ...۶۰۱

***

**خطبه ۱۴۴ ...۶۰۳**
خطبه در یک نگاه ...۶۰۳
بخش اوّل ...۶۰۵
شرح و تفسیر : فلسفه آزمایشهای الهی ...۶۰۵
بخش دوّم ...۶۱۱
شرح و تفسیر : جایگاه اصیل ولایت ...۶۱۱
نکته ها ...۶۱۳
گوشه ای از احاطه علمی علی (علیه السلام) ...۶۱۳
روایت انّ الأئمّة (علیهم السلام) من قریش ...۶۱۶
موقعیّت بنی هاشم در اسلام ...۶۱۸
بخش سوّم ...۶۱۹
شرح و تفسیر : این خودکامگان خشک و تر را می سوزانند ! ...۶۲۰
بخش چهارم ...۶۲۳
شرح و تفسیر : حق طلبان و پیروان شیطان ...۶۲۴

***

**خطبه ۱۴۵ ...۶۲۷**
خطبه در یک نگاه ...۶۲۷
بخش اوّل ...۶۲۹

www.makarem.ir

شرح و تفسیر : تضادّ نعمتهای دنیا ...۶۳۰
نکته ...۶۳۴
بخش دوّم ...۶۳۷
شرح و تفسیر : با ظهور بدعتها سنتها از میان می رود ...۶۳۷

***

**خطبه ۱۴۶** ...۶۴۱
خطبه در یک نگاه ...۶۴۱
بخش اوّل ...۶۴۵
شرح و تفسیر : مرکز حکومت را رها مکن ...۶۴۶
نکته ...۶۵۱
بخش دوّم ...۶۵۳
شرح و تفسیر : فزونی نفرات دلیل بر پیروزی نیست ...۶۵۴
نکته ...۶۵۵
نبرد قادسیه و نهاوند ...۶۵۵
**خطبه ۱۴۷** ...۶۶۱
خطبه در یک نگاه ...۶۶۱
بخش اوّل ...۶۶۳
شرح و تفسیر : تجلی خداوند بر بندگان در قرآن ...۶۶۴
چگونگی جلوه های خدا در قرآن ...۶۶۷
بخش دوّم ...۶۶۹
شرح و تفسیر : از قرآن جز اسمی باقی نمی ماند ! ...۶۷۰
نکته ها ...۶۷۵
تاریک ترین دوران تاریخ اسلام ...۶۷۵
تاریخ تکرار می شود ...۶۷۸
بخش سوّم ...۶۷۹

www.makarem.ir

شرح و تفسیر : عامل بدبختی انسانها ...٦٧٩
بخش چهارم ...٦٨٣
شرح و تفسیر : راه نجات ...٦٨٤
نکته ...٦٨٩
هر چیز را از ضدش باید شناخت ...٦٨٩

***

**خطبه ۱٤۸** ...٦٩١
خطبه در یک نگاه ...٦٩١
شرح و تفسیر : در ظاهر متحدند و در باطن دشمن یکدیگر ! ...٦٩٤
نکته ...٦٩٩
دوستان دیروز و دشمنان امروز ...٦٩٩

***

**خطبه ۱٤۹** ...٧٠١
خطبه در یک نگاه ...٧٠١
بخش اوّل ...٧٠٣
شرح و تفسیر : فرار از مرگ ممکن نیست ! ...٧٠٣
بخش دوّم ...٧٠٧
شرح و تفسیر : وصیّت نامه کوتاه و پر محتوا ...٧٠٧
بخش سوّم ...٧١٣
شرح و تفسیر : آن زمان که رفتم مرا خواهید شناخت ! ...٧١٤

***

**خطبه ۱۵۰** ...٧١٩
خطبه در یک نگاه ...٧١٩
بخش اوّل ...٧٢١
شرح و تفسیر : نابسامانی ها در پرتو وجودش سامان می یابد...٧٢٢

www.makarem.ir

نکته ...۷۲۶
قیام مهدی موعود (علیه السلام) قطعی است ...۷۲۶
بخش دوّم ...۷۲۹
شرح و تفسیر : ویژگیهای یاران مخلص پیامبر ۹ ...۷۳۰
بخش سوّم ...۷۳۳
شرح و تفسیر : بازگشت به ارزشهای جاهلی ...۷۳٤
نکته ...۷۳۷
سرنوشت منحرفان از ولایت ...۷۳۷
**حسن ختام** ...۷۳۹

www.makarem.ir

# خطبه ۱۱۱[۱]

## وَمِنْ خُطْبَةٌ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

## فی ذَمِّ الدُّنْيا

از خطبه های امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که درباره نکوهش دنیا ایراد فرموده است.

### خطبه در یک نگاه

۱. سند خطبه :

این خطبه را گروهی از دانشمندان بزرگ که قبل از مرحوم «سیّد رضی» وبعد از او می زیسته اند در کتابهای خود نقل کرده اند از جمله :

«ابن شعبه حرّانی» در «تحف العقول» و «ابن طلحه شافعی» در «مطالب السؤول» و «محمّد بن عمران مرزبانی» در «موفق» آورده اند و «ابن اثیر» در «نهایه» لغات پیچیده آن را تفسیر کرده است ولی نقل او در بسیاری از موارد تفاوتهایی با تعبیرات این خطبه دارد (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۲۴۴).

و«ابن ابی الحدید» در پایان شرح این خطبه می گوید : «از کسانی که این خطبه را نقل کرده اند، «ابو عثمان جاحظ» در کتاب «البیان والتبیین» است (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۷، صفحه ۲۳۶).

www.makarem.ir

این خطبه به طور کلی ـ همان گونه که در بالا آمد ـ پیرامون نکوهش از دنیا سخن می گوید، دنیایی که انسان در زرق و برق و لذات نامشروع و کامجویی های بی حساب آن غرق می شود و خدا و خلق و سرنوشت خویش را به دست فراموشی می سپارد، دنیایی که ارزشها در آن نادیده گرفته می شود و حلال و حرام و ظلم و عدالت در آن مفهومی ندارد.

در **بخشی** از این خطبه سخن از فریبندگی و زرق و برق دنیاست و ظاهری که باطن ندارد.

ودر **بخش دیگر** سخن از تحوّل و تغییر و دگرگونیهای دنیا است سخن از نعمتهایی است که جای خودرا به نقمت می دهد و کامیابی هایی که مبدّل به ناکامی می شود.

در **سوّمین بخش** از ناپایداری و فناء دنیا سخن می گوید و با تعبیرات تکان دهنده ای حقیقت این امر را روشن می سازد.

در **بخش چهارم** دست مردم را می گیرد و به اعماق تاریخ گذشتگان فرو می برد، اقوامی که از قدرتمندترین مردم جهان بودند سرانجام دست اجل گریبان آنها را گرفت و از بالای تخت قدرت به زیر آورده و بر خاک مذلّت کشاند.

وبالاخره در **بخش پایانی** از مرگ و مردگان و آنها که روزی در میان ما با شور و نشاط زندگی می کردند و آوازه آنها همه جا پیچیده بود و اکنون خاک سیاه بالینشان شده و شور و نشاط آنان فرو نشسته و آوازه هایشان خاموش شده است سخن می گوید. امام(علیه السلام) این بخشها را چنان با بیانات دقیق و حساب شده و مؤثّر ذکر می کند که غافل ترین افراد را از خواب غفلت بیدار می سازد و ارواح خفته را بیدار می کند.

j j j

www.makarem.ir

**بخش اوّل**

**أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّی أُحَذِّرُکُمُ الدُّنْیَا، فَإِنَّهَا حُلْوَةٌ خَضِرَةٌ، حُفَّتْ بِالشَّهَوَاتِ، وَتَحَبَّبَتْ بِالْعَاجِلَةِ، وَرَاقَتْ بِالْقَلِیلِ، وَتَحَلَّتْ بِالْآمَالِ، وَتَزَیَّنَتْ بِالْغُرُورِ، لاَ تَدُومُ حَبْرَتُهَا، وَلاَ تُؤْمَنُ فَجْعَتُهَا. غَرَّارَةٌ ضَرَّارَةٌ، حَائِلَةٌ زَائِلَةٌ، نَافِدَةٌ بَائِدَةٌ، أَکَّالَةٌ غَوَّالَةٌ. لاَ تَعْدُو ـ إِذَا تَنَاهَتْ إِلَی أُمْنِیَّةِ أَهْلِ الرَّغْبَةِ فِیهَا وَالرِّضَاءِ بِهَا ـ أَنْ تَکُونَ کَمَا قَالَ اللهُ تَعَالَی سُبْحَانَهُ: (کَمَاء أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الارْضِ فَأَصْبَحَ هَشِیماً تَذْرُوهُ الرِّیَاحُ وَکَانَ اللهُ عَلَی کُلِّ شَیْء مُقْتَدِراً).**

**ترجمه**

اما بعد (از حمد وثنای الهی) شما را از دنیا بر حذر می دارم چرا که ظاهرش شیرین وبا طراوت، و در لابه لای شهوات پیچیده شده است، به خاطر نقد بودنش جلب توجه می کند و با این که مواهب آن ناچیز است دل ها را به سوی خود می کشاند، آمال و آرزوهای دنیاپرستان را در خود جمع کرده و خودرا به آن آراسته و زیور فریب به خود پوشانده است، شادمانی و نعمت آن پایدار نیست و از دردها و مشکلاتش کسی در امان نمی باشد، سخت، مغرورکننده و زیانبار است و متغیّر و زوال پذیر، پایان گیرنده و نابودشدنی است و (سرانجام) ساکنان خودرا می خورد و هلاک می کند و هر گاه که زندگی دنیا به حدّ اعلا رسد و به آرزوی دنیاپرستان جامه عمل بپوشاند و از آن راضی شوند بیش از آنچه خداوند متعال (در قرآن) فرموده، نخواهد بود که : «زندگی دنیا همچون آبی است که از آسمان فرو می فرستیم و به وسیله آن گیاهان، سر به هم می آورند امّا چیزی نمی گذرد که خشک می شود و بادها آنها را به هر سو پراکنده می سازد، و خداوند بر همه چیز قادر است».

www.makarem.ir

## شرح و تفسیر

### دنیای فریبکار !

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه نخست همگان را از دنیای فانی و فریبنده بر حذر می دارد و سپس با ذکر هیجده وصف درباره دنیا و فریبندگی آن، ماهیّت واقعی آن را کاملاً بر ملا می سازد، می فرماید :

«امّا بعد (از حمد و ثنای الهی) شما را از دنیا بر حذر می دارم، چرا که ظاهرش شیرین و با طراوت، و در لابه لای شهوات پیچیده شده، به خاطر نقد بودنش جلب توجه می کند و با این که مواهب آن ناچیز است دل ها را به سوی خود می کشاند، آمال و آرزوهای دنیا پرستان را در خود جمع کرده و خودرا به آن آراسته، و زیور فریب به خود پوشانده است» **(أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّی أُحَذِّرُکُمُ الدُّنْیَا، فَإِنَّهَا حُلْوَةٌ خَضِرَةٌ، حُفَّتْ بِالشَّهَوَاتِ وتحَبَّبَتْ بِالْعاجِلَةِ وَ رَاقَتْ[1] بِالْقَلِیْلِ وَ تَحَلَّتْ بِالْآمالِ وَتَزَیَّنَتْ بِالْغُرُورِ)**.

امام (علیه السلام) فریبندگی دنیا را از این نظر می داند که ظاهرش شیرین و با طراوت است و انواع شهوات گردا گرد آن را فرا گرفته و چون نقد و آماده است، محبوب دل هاست (و این است معنای **تَحَبَّبَتْ بِالْعاجِلَةِ**).

تعبیر «**راقَتْ بِالْقَلِیلِ**» اشاره به این است که دنیا متاع اندک خودرا چنان تزیین می کند که دل های دنیاپرستان را مجذوب خود می سازد.

جمله «**تَحَلَّت بِالأمالِ**» اشاره به این است که زینت دنیا جنبه واقعی ندارد بلکه با پندارها و خیالها و آرزوها تزیین شده است; همان گونه که جمله «**تَزَیَّنَتْ بِالْغُرُورِ**» بر همین معنا تاکید می کند، که فریب و نیرنگ، سرمایه اصلی دنیا و عامل تزیین آن است.

---

۱. «راقَتْ» از مادّه «روق» (بر وزن ذوق) به معنی سرور ساختن و در شگفتی فرو بردن است.

www.makarem.ir

این مطلب هنگامی روشن می شود که دورنمای کاخ شاهان و قدرت ظاهری آنها و زرق و برق قصرهای ثروتمندان و لباس ها و مرکب ها و وسایل زندگی زیبا و جذاب آنها را از دور ببینی; که دل ها را سخت تکان می دهد و به خود مشغول می دارد; امّا هنگامی که نزدیک می شویم و در اعماق زندگی آنها فرو می رویم، چیزی جز بدبختی و گرفتاری، مشکلات و ناراحتی ها و ترس از خطرات دشمن و توطئه های حسودان و اختلافات دوستان نمی بینیم.

این تعبیرات در واقع برگرفته از آیات قرآن مجید است :

در دو آیه می خوانیم : (**وَمَا الْحَیوةُ الدُّنیا إلاَّ مَتاعُ الغُرُورِ**); زندگی دنیا جز وسیله فریب نیست[۱]».

در جای دیگر می فرماید : (**إنَّ هؤُلاءِ یُحِبُّونَ الْعاجِلَةَ**); آنها زندگی زودگذر را دوست دارند[۲]».

ودر جای دیگر می فرماید : (**زُیِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَالْبَنِینَ وَالْقَناطِیرِ الْمُقَنْطَرَةِ...**); محبّت امور مادی از زنان و فرزندان و اموال هنگفت... در نظر مردم جلوه داده شده است[۳]».

ودر جای دیگر می فرماید : «**ذَرْهُمْ یَأْکُلُوا وَیَتَمَتَّعُوا وَیُلْهِهِمُ الْأَمَلُ**; بگذار بخورند و بهره گیرند و آرزوها آن را سرگرم و غافل سازد[۴]».

ودر ادامه این سخن می فرماید : «شادمانی و نعمت آن پایدار نیست و از دردها و مشکلاتش کسی در امان نمی باشد، سخت مغرورکننده و زیانبار است، متغیّر و زوال پذیر و پایان گیرنده و نابودشدنی است و (سرانجام)

---

۱. آل عمران، آیه ۱۸۵ و حدید، آیه ۲۰.

۲. انسان، آیه ۲۷.

۳. آل عمران، آیه ۱۴.

۴. حجر، آیه ۳.

www.makarem.ir

ساکنان خودرا می خورد و هلاک می کند» (**لا تَدُومُ حَبْرتُها**[۱] **وَلا تُؤْمَنُ فَجْعَتُها، غَرّارَةٌ، ضَرَّارَةٌ حائِلَةٌ**[۲] **زائِلَةٌ نافِدَةٌ**[۳] **بائِدَةٌ**[۴] **أَكّالَةٌ غَوّالَةٌ**[۵] ).

امام (علیه السلام) در این قسمت از سخن خود با تعبیرات بسیار حساب شده از ناپایداری دنیا خبر می دهد، نه زیباییهای آن ادامه دارد نه قدرت، نه ثروت، نه جوانی و نه امنیّت، همه چیز آن در معرض زوال است وبا نسیمی دفتر ایّام بر هم می خورد و غافل و بی خبر کسانی هستند که با این حال بر آن تکیه می کنند.

و ادامه داده می فرماید : «آن گاه که زندگی دنیا به حدّ اعلا می رسد و به آرزوی دنیاپرستان جامه عمل می پوشاند و از آن راضی می شوند، بیش از آنچه خداوند متعال (در قرآن) فرموده، نخواهد بود که : زندگی دنیا همچون آبی است که از آسمان فرو می فرستیم و به وسیله آن گیاهان سر به هم آورند، اما چیزی نمی گذرد که خشک می شوند و بادها آن ها را به هر سو پراکنده می سازد و خداوند بر همه چیز قادر است» (**لا تَعْدوُ ـ اِذا تَناهَتْ إلى أُمْنِيَّةِ اَهْلِ الرَّغْبَةِ فِيْها وَالرِّضاءِ بهَا ـ أَنْ تَكُونَ كَمَا قَالَ اللهُ تَعَالَى سُبْحانَهُ : كَمَاء أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الارْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيْماً**[۶] **تَذْرُوهُ الرِّياحُ، وَكانَ اللهُ عَلَى كُلِّ شَيْء مُقْتَدِراً**[۱] »

---

۱. «حبره» از مادّه «حبر» (بر وزن ابر) به معنی اثر مطلوب و جالب است.

۲. «حائلة» از مادّه «حول» (بر وزن قول) گرفته شده و به معنی متغیّر است.

۳. «نافدة» از مادّه «نفاد» به معنی فنا و نابودی و پایان یافتن گرفته شده.

۴. «بائدة» از مادّه «بید» (بر وزن صید) گرفته شده که به معنی هلاکت و نابودی است.

۵. «غوّالة» از مادّه «غول» (بر وزن قول) گرفته شده که به معنی ترور و هلاک کردن غافلگیرانه است.

۶. «هشیماً» از مادّه «هشم» (بر وزن خشم) در اصل به معنای شکستن اشیاء سست است لذا به گیاهان خشک شده خرد شده «هشیم» گفته می شود.

www.makarem.ir

امام (علیه السلام) در این جا برای اثبات مقصود خود به مثال زیبا و گویایی که قرآن مجید در سوره «**کهف**» آورده است متوسّل می شود دست انسانها را گرفته و به دشت و صحرا می برد، منظره بهار و پاییز را در نظر آنها مجسّم می سازد که چگونه با نزول باران، زمین می جنبد و گیاهان سربرمی آورند درختان شکوفه می کنند و گلها می خندند و شاخه ها پر برگ و سپس پر میوه می شوند اما با گذشتن چند ماه برگها پژمرده، درختان افسرده، نغمه های مرغان خاموش، شاخه ها برهنه می شوند وهمه چیز پایان می گیرد، آری ! چنین است وضع زندگی انسانها در این دنیای فانی و ناپایدار **و چه تشبیه جالب و گویایی !**

j j j

۱. کهف، آیه ۴۵.

www.makarem.ir

www.makarem.ir

**بخش دوّم**

**لَمْ يَكُنِ امْرُؤٌ مِنْهَا فِی حَبْرَةٍ إلاَّ أَعْقَبَتْهُ بَعْدَهَا عَبْرَةً؛ وَلَمْ يَلْقَ فِی سَرَّائِهَا بَطْناً، إلاَّ مَنَحَتْهُ مِنْ ضَرَّائِها ظَهْراً؛ وَلَمْ تَطُلَّهُ فِيهَا دِيمَةُ رَخَاء، إلاَّ هَتَنَتْ عَلَيْهِ مُزْنَةُ بَلاَء ! وَحَرِیٌّ إذَا أَصْبَحَتْ لَهُ مُنْتَصِرَةً أَنْ تُمْسِیَ لَهُ مُتَنَكِّرَةً، وَإنْ جَانِبٌ مِنْهَا اعْذَوْذَبَ وَاحْلَوْلَى، أَمَرَّ مِنْهَا جَانِبٌ فَأَوْبَى ! لاَ يَنَالُ امْرُؤٌ مِنْ غَضَارَتِهَا رَغَباً، إلاَّ أَرْهَقَتْهُ مِنْ نَوَائِبِهَا تَعَباً ! وَلاَ يُمْسِی مِنْهَا فِی جَنَاحِ أَمْن، إلاَّ أَصْبَحَ عَلَى قَوَادِمِ خَوْف ! غَرَّارَةٌ، غُرُورٌ مَا فِيهَا، فَانِيَةٌ، فَان مَنْ عَلَيْهَا، لاَ خَيْرَ فِی شَیْء مِنْ أَزْوَادِهَا إلاَّ التَّقْوَى. مَنْ أَقَلَّ مِنْهَا اسْتَكْثَرَ مِمَّا يُؤْمِنُهُ ! وَمَنِ اسْتَكْثَرَ مِنْهَا اسْتَكْثَرَ مِمَّا يُوبِقُهُ، وَزَالَ عَمَّا قَلِيل عَنْهُ.**

**ترجمه**

هیچ کس از دنیا شادمانی ندیده، جز این که به دنبال آن او را با اشک و آه رو به رو می سازد، و هنوز با خوشی هایش رو به رو نشده که او را با ناراحتی های پشت کردن (نعمتها)، مبتلا می کند و هنوز باران لطیف و ملایم راحتی و آسایش بر او نباریده که بلاها را سیل آسا بر سرش فرو می بارد (به همین دلیل) جای تعجب نیست که هر گاه صبحگاهان به یاری کسی برخیزد شامگاهان خود را ناشناس و بیگانه نشان دهد و اگر در یک طرف، شیرینی و گوارایی داشته باشد در سوی دیگر تلخی به بار آورد و مرگ بیآفریند. هیچ کس از نعمتها و لذّات دنیا به آنچه خواسته است نمی رسد مگر این که (به زودی) مشکلات و سختی هایش او را به رنج می افکند، وشبی را در زیر بال و پر امنیّت

به سر نمی برد، جز این که صبحگاهان روی شهپرهای لغزنده خوف قرار می گیرد.

www.makarem.ir

(**آری !**) دنیا بسیار فریبنده است و آنچه در آن است فریب و نیرنگ است، فناپذیر است و هر کس در آن است نیز فانی می شود، و همه زاد و توشه های آن ـ جز زاد و توشه تقوا ـ بیهوده است. هر کس به مقدار کفایت از مواهب دنیا قانع شود، آرامش بیشتری بدست می آورد و آن کس که از آن بسیار طلبد، وسیله نابودی خودرا بیشتر فراهم ساخته است وآنچه را به دست آورده، به زودی از دستش می رود.

**شرح و تفسیر**

هر روز چهره عوض می کند ! امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه، در ادامه نکوهش از زندگی دنیای مادی نخست به یکی دیگر از ویژه گیهای بارز آن که دگرگونی سریع و جابه جایی نعمتها ونقمتهاست، اشاره کرده می فرماید : «هیچ کس از دنیا شادمانی ندیده جز این که به دنبال آن او را با اشک و آه رو به رو می سازد، و هنوز با خوشی هایش مواجه شده که او را به ناراحتی های پشت کردن (نعمتها) مبتلا می کند» **(لَمْ یَکُنْ اِمْرُءٌ مِنْها فِی حَبْرَةٍ إلاّ اَعْقَبَتْهُ بَعْدَها عَبْرةً، وَلَمْ یَلْقَ فِی سَرّائِها بَطْناً إلاّ مَنَحَتْهُ[۱] مِنْ ضَرَّائِها ظَهْراً).**

سپس در تأکید این معنی می افزاید : «هنوز باران لطیف و ملایم راحتی و آسایش، بر او نباریده که بلاها را سیل آسا بر سرش فرومی بارد !» **(وَلَمْ تَطُلَّهُ[۲] فِیْهَا دِیْمَةٌ[۳] رَخاء إلاّ هَتَنَتْ[۱] عَلَیْه مُزْنَةٌ[۲] بَلاء).**

---

۱. «منحت» از مادّه «منح» (بر وزن مدح) به معنی عطا و بخشش است.

۲. «تَطُلَّهُ» از ماده «طَلّ» (بر وزن تلّ) به معنی باران نرم و ملایم است در مقابل «وابل» که به باران شدید گفته می شود.

۳. «دیمة» از مادّه «دوام» به معنی بارانی است که به طور مستمرّ و آرام و خالی از رعد و برق فرومی بارد.

www.makarem.ir

و به همین دلیل «جای تعجب نیست که هر گاه صبحگاهان به یاری کسی برخیزد، شامگاهان خودرا ناشناس و بیگانه نشان دهد و اگر در یک طرف شیرینی و گوارایی داشته باشد در سوی دیگر تلخی به بار می آورد و مرگ می آفریند» **(وَحَرِیٌّ إِذَا اَصْبَحَتْ لَهُ مُنْتَصِرَةً اَنْ تُمْسِیَ لَهُ مُتَنَکِّرَةً وَإِنْ جَانِبٌ مِنْها اِعْذَوْذَبَ[۳] وَاَحْلَوْلَی[۴]، أَمَرَّ مِنْها جانِبٌ فَأَوْبی[۵] )**.

**آری !** چنین است طبیعت زندگی این دنیای مادّی، و همیشه چنین بوده و خواهد بود که تلخ و شیرین، پیروزی و شکست، زندگی و مرگ، به زودی جای خودرا با یکدیگر عوض می کنند و هیچ قدرتی نمی تواند مانع این دگرگونیها گردد.

آن گاه در تأکید همین معنی می فرماید : «هیچ کس از نعمتها و لذّات دنیا به آنچه خواسته است نمی رسد مگر این که (به زودی) مشکلات و سختی هایش او را به رنج می افکند و شبی را در زیر بال و پر امنیّت به سر نمی برد جز این که صبحگاهان، روی شهپرهای لغزنده خوف قرار می گیرد» **(لا یَنالُ اْمْرؤٌ مِنْ غَضَارَتِها[۶] رَغَباً إِلاَّ أَرْهَقَتْهُ[۷] مِنْ نَوَائِبِها تَعَباً ! وَلا یُمْسِی مِنْها فِی جَنَاحِ أَمْن إِلاَّ أَصْبَحَ عَلَی قَوَادِمِ[۸] خَوْف)**.

---

۱. «هَتَنَتْ» از مادّه «هتن» (بر وزن حتم) به معنی فروباریدن پی در پی است.

۲. «مزنة» به معنی قطعه ابر روشن و باران زاست.

۳. «اعذوذب» از مادّه «عذب» به معنی گوارائی است.

۴. «احلولی» از مادّه «حلو» به معنی شیرینی است.

۵. «أوبی» از مادّه «وبی» به معنی بیماری و هلاکت است.

۶. «غضارة» از مادّه «غضر» (بر وزن نذر) (به معنی فراوان ساختن نعمت) به معنی فراوانی نعمت و راحت بودن زندگی است.

۷. «أرهقت» از مادّه «رهق» (بر وزن شفق) به معنی پوشاندن چیزی با قهر و غلبه است.

۸. «قوادم» جمع «قادمه» به معنی شهپرهایی است که در قسمت جلو بال پرنده گان قرار دارد و معمولاً بسیار لغزنده است.

www.makarem.ir

**آری !** فاصله زمانی و مکانی خوشبختی و بدبختی در دنیا بسیار کم است، گاه در آغاز شب بساط عیش و نوش را گسترده، غرق لذّت و شادی است ولی با گذشتن یک شب، صبحگاهان، فریاد شیون بر مرگ عزیزانش از همان خانه پر زرق و برق برمی خیزد و گاه به دست نزدیکترین دوستان و محافظانش جام تلخ و زهرآلود مرگ را سر می کشد.

باز در ادامه این سخن، از فریب و فنای دنیا توصیف گویاتری فرموده می گوید :

«دنیا بسیار فریبنده است و آنچه در آن است فریب و نیرنگ است، فناپذیر است و هر کس در آن است نیز فانی می شود، و همه زاد و توشه های آن، جز زاد و توشه تقوا، بیهوده است، هر کس به مقدار کفایت از مواهب دنیا قانع شود آرامش بیشتری به دست می آورد، و آن کس که از آن بسیار طلبد وسیله نابودی خودرا بیشتر فراهم ساخته است (اضافه بر این) آنچه را به دست آورده به زودی از دست او می رود !» **(غَرَّارَةٌ، غُرورٌ ما فِيْها، فانِيَةٌ فان مَنْ عَلَيْها، لا خَيْرَ فِی شَیْء مِنْ أزْوادِها إلاّ التَّقْوی. مَنْ أقَلَّ مِنْها اِسْتَكْثَرَ مِمَّا يُؤْمِنُهُ وَمَنْ اِسْتَكْثَرَ مِنْها اِسْتَكْثَرَ مِمّا يُوبِقُهُ[1] وَ زالَ عَمّا قَلِيْل عَنْهُ).**

و به این ترتیب امام (علیه السلام) به دنبال آن توصیفهایی که درباره تغییر و تحوّل نعمتها و جابه جایی قدرتها و نابودی موفقیّتها بیان می دارد نتیجه می گیرد که عاقل کسی است که از آن به مقدار کم (به اندازه کفاف) قناعت کند تا اسباب امنیّت خاطر فراهم سازد چرا که آنها که فزون طلبند برای حفظ

---

۱. «یوبق» در اصل از مادّه «وبوق» (بر وزن نبوغ) به معنی هلاکت است بنابراین یوبق یعنی هلاک می کند.

www.makarem.ir

این فزونی خودرا در معرض آفات فراوان قرار داده و عوامل بدبختی و نابودی خویش را به دست خویش فراهم می سازند.

j j j

www.makarem.ir

www.makarem.ir

**بخش سوّم**

**كَمْ مِنْ وَاثِق بِهَا قَدْ فَجَعَتْهُ، وَذِی طُمَأْنِينَةٍ إِلَيْهَا قَدْ صَرَعَتْهُ، وَذِی أُبَّهَةٍ قَدْ جَعَلَتْهُ حَقِيراً، وَذِی نَخْوَةٍ قَدْ رَدَّتْهُ ذَلِيلاً ! سُلْطَانُهَا دُوَلٌ، وَعَيْشُهَا رَنِقٌ، وَعَذْبُهَا أُجَاجٌ، وَحُلْوُهَا صَبِرٌ، وَغِذَاؤُهَا سِمَامٌ، وَأَسْبَابُهَا رِمَامٌ ! حَيُّهَا بِعَرَضِ مَوْت، وَصَحِيحُهَا بِعَرَضِ سُقْم ! مُلْكُهَا مَسْلُوبٌ، وَعَزِيزُهَا مَغْلُوبٌ، وَمَوْفُورُهَا مَنْكُوبٌ، وَجَارُهَا مَحْرُوب !**

**ترجمه**

چه بسیار کسانی که بر آن (دنیا) تکیه کردند ناگهان آنها را به درد و رنج افکند، و چه بسیار افرادی که به آن اطمینان نمودند ولی آنها را بر زمین کوبید. چه افراد صاحب جاه و جلال که دنیا آنها را حقیر و کوچک ساخت، ومتکبران فخر فروشی که بر خاک مذلّتشان افکند، حکومتش ناپایدار و همواره دست به دست می گردد، زندگی گوارایش ناگوار، شیرینی آن تلخ، غذای آن مسموم، و طنابهایش کهنه و پوسیده است زندگانش همواره در معرض مرگند، و تندرستانش در معرض بیماری، حکومتش بر باد است، نیرومندانش مغلوب، صاحبان نعمتش رو به فنا، و همسایگانش غارت زده اند.

**شرح و تفسیر**

## دنیا تکیه گاهی بسیار سست !

امام (علیه السلام) در این بخش از این خطبه به دو نکته مهم دیگر درباره وضع زندگی دنیا و کم ارزش بودن مواهب مادی اشاره می فرماید :

**نخست این که،** هیچ چیز در آن قابل اعتماد نیست، می فرماید : «چه بسیار کسانی که بر آن (دنیا) تکیه کردند ناگهان آنها را به درد و رنج افکند، و

www.makarem.ir

چه بسیار افرادی که به آن اطمینان نمودند ولی آنها را بر زمین کوبید، چه افراد صاحب جاه و جلال که دنیا آنها را حقیر و کوچک ساخت و متکبران فخرفروشی که به خاک مذلّتشان انداخت» **(کَمْ مِنْ واثِقٍ بِها قَدْ فَجَعَتْهُ، وَذِی طُمَأْنِینَهٍ إلَیْها قَدْ صَرَعَتْهُ، وَ ذی اُبَّهَهٍ[1] قَدْ جَعَلَتْهُ حَقِیراً، وَذِی نَخْوَهٍ قَدْ رَدَّتْهُ ذَلِیلاً)**.

آری هیچ کس در هیچ پست و مقام و موقعیتی از حوادث دردناکی که به طور ناگهانی گریبان افراد را می گیرد در امان نمی باشد، شاهان بزرگ، قهرمانان قوی پیکر، ثروتمندان پر تجربه، و جوانان شاداب و زیبا، همه و همه در معرض هجوم این حوادث ناگهانی هستند، حوادثی که یک شبه نعمتها را می گیرد وعزیزترین عزیزان را بر خاک مذلّت می نشاند و تاریخ پر است از این گونه حوادث.

طبری در تاریخ خود می نویسد : «**سلیمان بن عبدالملک**» روزی لباس گرانبها و عمامه سبزرنگی پوشید و نگاه در آیینه کرد (و از چهره خود لذّت برد، و از روی مباهات) گفت : «من پادشاه جوان جوانبختم ولی بعد از این ماجرا تنها یک هفته زنده بود»[2].

وبه گفته شاعر :

**بهار عمر بسی دلفریب و رنگین است *** ولی چه سود که دارد خزان مرگ از پی**

**دیگر این که :** تمام شیرینی های آن با تلخی آمیخته و پیروزیها با شکست توأم است، می فرماید : «حکومت دنیا ناپایدار و همواره دست به دست می گردد، زندگی آن تیره، گوارایش، ناگوار، شیرینی آن تلخ، غذای آن

---

۱. «ابهّة» : به معنی عظمت و بزرگی است و در اصل از مادّه «ابه» (بر وزن ابر) بمعنی زیرکی گرفته شده و از آن جایی که افراد زیرک به بزرگی می رسند این واژه در این جا به کار رفته.

۲. طبری، جلد ۵، صفحه ۳۰۵.

www.makarem.ir

مسموم، وطنابهایش کهنه و پوسیده است !» **(سُلْطانُها دُوَلٌ[۱] وَعَيْشُها رَنِقٌ[۲] وَعَذْبُها أُجاجٌ[۳]، وَحُلْوُها صَبِرٌ[٤]وَغِذَائُها سِمَامٌ[۵] وأَسْبابُها رِمامٌ[٦] )**.

ودر ادامه آن می افزاید : «زندگانش همواره در معرض مرگند و تندرستانش در معرض بیماری، حکومتش بر باد رفته، نیرومندانش مغلوب، صاحبان نعمتش رو به فنا، وهمسایگانش غارت زده اند !» **(حَيُّهَا بِعَرَضِ مَوْت، وَصَحِيحُهَا بِعَرَضِ سُقْم، مُلْكُهَا مَسْلُوبٌ وَعَزِيْزُها مَغْلُوبٌ، وَمَوْفُورُها[۷] مَنكُوبٌ[۸]، وَجارُها مَحْرُوبٌ[۹] )**.

آری لذات و مواهب دنیا حتی در زمانی که وجود دارد آمیخته با انواع درد و رنجهاست، حاکمان مقتدر را از دور می بینیم و گاه بر قدرت و سطوت آنها غبطه می خوریم اما هنگامی که نزدیک می شویم می بینیم او حتی از

---

۱. «دول» به معنی چیزی است که دست به دست می گردد و از آن جا که حکومتها پیوسته دست به دست می گردند به آنها دولت می گویند.

۲. «رنق» صفت مشبهه از مادّه «رَنْق» به معنی کدر است.

۳. «اجاج» به معنی شور یا تلخ است که حرارت آن دهان را می سوزاند.

۴. «صبر» : جمع «صبرة» (بر وزن کلمه) یا جمع «صبر» (بر وزن فقر) به معنی شیره درخت تلخی است. و گاه به خود آن درخت اطلاق شده است.

۵. «سمام» : جمع «سمّ» به چیزهائی گفته می شود که وقتی داخل بدن انسان می شود دستگاه حیاتی را مختل می کند.

۶. «رمام» : جمع «رُمّه» به معنی استخوان یا طناب پوسیده است تعبیر بالا شبیه چیزی است که در ضرب المثلهای فارسی می گوییم، با طناب پوسیده فلانی نمی توان به چاه رفت یعنی قابل اعتماد نیست.

۷. «موفور» : از مادّه «وفور» به معنی شخص یا چیزی است که کامل و فراوان شده.

۸. «منکوب» به معنی : مصیبت زده است در اصل از مادّه «نکبت» گرفته شده.

۹. «محروب» به معنی غارت زده از مادّه «حرب» به معنی جنگ و غارت است.

www.makarem.ir

نزدیکترین دوستانش در وحشت است و از این که نمی داند فردا چه می شود سخت نگران است، به همان داستانی می ماند که شخصی آرزوی یک روز سلطنت و نشستن بر تخت پادشاهی کرده بود، به خواسته اش ترتیب اثر دادند، امّا بالای سرش خنجر برنده سنگینی آویزان کرده بودند که به یک موی بسته بود، و او هر لحظه احتمال می داد، آن مو پاره شود و خنجر بر فرقش فرود آید، پیوسته پا به پا می کرد و آرزو می کرد : هر چه زودتر آن روز تمام شود و از شر تخت و تاجی که با خطرات آن خنجر آمیخته است، رهایی یابد، و به تعبیر امام (علیه السلام) همه طنابهای به ظاهر محکم دنیا پوسیده است و بر هیچ یک نمی توان اعتماد کرد.

j j j

www.makarem.ir

**بخش چهارم**

**أَلَسْتُمْ فِی مَسَاکِنِ مَنْ کَانَ قَبْلَکُمْ أَطْوَلَ أَعْمَاراً، وَأَبْقَی آثَاراً، وَأَبْعَدَ آمَالاً، وَأَعَدَّ عَدِیْداً، وَأَکْثَفَ جُنُوداً ! تَعَبَّدُوا لِلدُّنْیَا أَیَّ تَعَبُّد، وَآثَرُوهَا أَیَّ إِیثَار، ثُمَّ ظَعَنُوا عَنْهَا بِغَیْرِ زَاد مُبَلِّغ وَلاَ ظَهْر قَاطِع. فَهَلْ بَلَغَکُمْ أَنَّ الدُّنْیَا سَخَتْ لَهُمْ نَفْساً بِفِدْیَة، أَوْ أَعَانَتْهُمْ بِمَعُونَة، أَوْ أَحْسَنَتْ لَهُمْ صُحْبَةً ! بَلْ أَرْهَقَتْهُمْ بِالْقَوَادِحِ، وَأَوْهَقَتْهُمْ بِالْقَوَارِعِ، وَضَعْضَعَتْهُمْ بِالنَّوَائِبِ، وَعَفَّرَتْهُمْ لِلْمَنَاخِرِ، وَوَطِئَتْهُمْ بِالْمَنَاسِمِ، وَأَعَانَتْ عَلَیْهِمْ «رَیْبَ الْمَنُونِ». فَقَدْ رَأَیْتُمْ تَنَکُّرَهَا لِمَنْ دَانَ لَهَا، وَآثَرَهَا وَأَخْلَدَ إِلَیْهَا، حِینَ ظَعَنُوا عَنْهَا لِفِرَاقِ الاَبَدِ. وَهَلْ زَوَّدَتْهُمْ إِلاَّ السَّغَبَ، أَوْ أَحَلَّتْهُمْ إِلاَّ الضَّنْکَ، أَوْ نَوَّرَتْ لَهُمْ إِلاَّ الظُّلْمَةَ، أَوْ أَعْقَبَتْهُمْ إِلاَّ النَّدَامَةَ ! أَفَهذِهِ تُؤْثِرُونَ، أَمْ إِلَیْهَا تَطْمَئِنُّونَ، أَمْ عَلَیْهَا تَحْرِصُونَ ؟ فَبِئْسَتِ الدَّارُ لِمنْ لَمْ یَتَّهِمْهَا، وَلَمْ یَکُنْ فِیهَا عَلَی وَجَل مِنْهَا !**

**ترجمه**

مگر شما در جایگاه پیشینیان خود زندگی نمی کنید همانها که عمرشان از شما طولانی تر و آثارشان پا بر جاتر و آرزوهای شان درازتر، نفراتشان فزونتر و لشکرهایشان انبوه تر بود ؟

آنها دنیا را پرستیدند، چه پرستیدنی ! و آن را بر همه چیز مقدّم داشتند چه مقدّم داشتنی !، اما سرانجام بدون زاد و توشه ای که آنها را به منزلگاه (ابدی شان) برساند، و بدون مرکبی که با آن این راه (پر خوف و خطر) را بپیمایند از آن کوچ کردند.

آیا هرگز به شما خبر رسیده که دنیا فدیه ای برای یکی از آنها داده باشد (تا او را از مرگ یا سکرات آن) رهایی ببخشد ؟ یا کمکی به آنها در این مسیر کند ؟ یا حدّ اقل هم نشین خوبی برای آنان باشد ؟ (نه، هرگز کمکی به

www.makarem.ir

فداییان خود نکرده) بلکه به عکس آنها را زیر آفتهای گوناگون پوشانید و طوق حوادث دردناک کوبنده را بر گردنشان افکند و با انواع شدائد و مشکلات ذلیلشان نمود، و به صورت به خاک افکند و پایمالشان کرد، و به یاری گردش روزگار بر ضدّ آنها برخاست.

شما با چشم خود دیدید (و در تواریخ خواندید) که دنیا در برابر دنیاپرستان و کسانی که آن را بر همه چیز مقدّم می داشتند و بر آن تکیه می کردند هنگام کوچ همیشگی از آن چهره در هم کشید و خودرا کاملاً نا آشنا جلوه داد.

آیا دنیا برای دنیاپرستان زاد و توشه ای جز گرسنگی فراهم کرد ؟ و جز فشار و تنگی محلّی برای آنها آماده ساخت ؟ و جز ظلمت و تاریکی برای آنها نوری مهیّا نمود ؟ (نه، هرگز، بلکه آنها را در گورهای تاریک و تنگ و وحشتناک جای داد) و آیا سرانجام جز ندامت چیزی برای آنها ببارآورد ؟ آیا چنین دنیایی را بر همه چیز مقدّم می شمرید ؟ و بر آن تکیه می کنید ؟ و نسبت به آن حرص می‌ورزید ؟ ! چه بد خانه ای است این دنیا برای کسی که نسبت به آن خوش بین باشد و در آن آسوده خاطر زندگی کند ! !

## شرح و تفسیر

### کمی به گذشته بنگرید !

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه در ادامه نکوهش دنیای فریبنده و زودگذر، دست مخاطبین خودرا گرفته و به اعماق تاریخ گذشته می برد و زندگی قدرتمندان و زورمندان پر سر وصدا و صاحب اموال و آمال را به آنها نشان

می دهد، می فرماید : «مگر شما در جایگاه پیشینیان خود زندگی نمی کنید ؟ همان ها که عمرشان از شما طولانی تر و آثارشان پابرجاتر وآرزوهایشان درازتر، و نفراتشان فزونتر و لشکرهایشان انبوه تر بود ؟» **(اَلَسْتُمْ فِی مَساکِنِ**

www.makarem.ir

**مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ اَطْوَلَ أَعْمَاراً وَأَبْقَى آثَاراً وَاَبْعَدَ آمَالاً وَاَعَدَّ عَدِيداً[1] وَاَكْثَفَ[2] جُنُوداً).**

در این بخش از خطبه امام به پنج امتیاز از پیشینیان اشاره می کند : طول عمر، بقای آثار، درازی آرزوها، فزونی جمعیّت و کثرت لشکرها. امتیازاتی که سبب برتری آشکار آنها می شد ولی هیچ یک از این امور نتوانست از نفوذ سیل فنا به قصرها و خانه های آنها جلوگیری کند، سرانجام همچون برگهای خشکیده درختان یا پرکاه، روی این سیلاب غلطیدند و رفتند.

امام (علیه السلام) در همین راستا اضافه می فرماید : «آنها دنیا را پرستیدند چه پرستیدنی، و آن را بر همه چیز مقدّم داشتند چه مقدّم داشتنی، اما سرانجام بدون زاد و توشه ای که آنها را به منزلگاه (ابدی) برساند و بدون مرکبی که این راه (پر خوف و خطر) را بپیمایند از آن کوچ کردند» **(تَعَبَّدوُا لِلدُّنْيا أَيَّ تَعبُّد وَآثَروُهَا أَيَّ اِيْثار، ثُمَّ ظَعَنوُا عَنْها بِغَيرِ زاد مُبَلِّغ وَلا ظَهْر قَاطِع).**

**آری !** آنها با آن همه تلاش و کوشش در طریق بندگی دنیا و بکار گرفتن تمام نیروها و استعدادشان در این طریق، بهره ای از آن نبردند و در راه طولانی آخرت که جز با زاد و توشه تقوا و مرکب ایمان قابل پیمودن نیست بی زاد و مرکب به راه افتادند.

سپس امام (علیه السلام) یاران خودرا مخاطب ساخته می فرماید : «آیا هرگز به شما خبر رسیده که دنیا فدیه ای برای یکی از آنها داده باشد و (تا او را از مرگ یا سکرات آن) رهایی بخشیده باشد ؟ یا کمکی به آنها در این مسیر کند ؟ یا حدّ اقل هم نشین خوبی برای آنان باشد» **(فَهَلْ بَلَغَكُم أَنَّ الدُّنْيا**

---

۱. «عدید» به معنی «عدد» است و گاه به معنی شبیه و مانند نیز آمده و در خطبه بالا به همان معنی اوّل می باشد.

۲. «اکثف» افعل تفضیل از «کثیف» به معنی زیاد و پرپشت است.

www.makarem.ir

**سَخَتْ[۱] لَهُمْ نَفْساً بِفِدْيَهٍ، أَوْ أَعانَتْهُمْ بِمَعُونَهٍ، أَو أَحْسَنَتْ لَهُمْ صُحْبَهً).**

آری نه نجات کامل یا کمکی در این راه، و نه حتّی مصاحبت شایسته با یک نفر هم از این همه، دنیا نداشته است، آیا این درس عبرت بزرگی برای همه شما نیست ؟ !

سپس می افزاید : نه تنها به آنها کمکی نکرد و به فدائیان خود نظر مرحمتی ننمود «بلکه به عکس آنها را زیر آفتهای گوناگون پوشانید و طوق حوادث دردناک و کوبنده را بر گردنشان افکند و با انواع شدائد و مشکلات، آنها را ذلیل نمود و به صورت، به خاک افکند و پایمالشان کرد و به یاری گردش روزگار بر ضدّ آنها برخاست». **(بَلْ أَرْهَقَتْهمُ[۲] بِالْقَوادِحِ[۳] وَ أَوْهَقَتْهُمْ[٤] بِالْقَوارِعِ[۵] وَضَعْضَعَتْهُمْ[٦] بِالنَّوائِبِ وَعَفَّرَتْهُمْ[۷] لِلْمناخِرِ وَوَطِئَتْهُمْ بِالْمناسِمِ[۸] وَأَعانَتْ عَلَيْهِمْ رَيْبَ الْمَنُونِ[۹]).**

---

۱. «سخت» از مادّه «سخاوت» به معنی بخشش است.

۲. «ارهقت» از مادّه «ارهاق» به معنی پوشانیدن چیزی با قهر و غلبه است.

۳. «قوادح» جمع «قادحة» به معنی آفت است.

۴. «أوهقت» از مادّه «وَهَق» (بر وزن رمق) گرفته شده که به معنی طوقی است که بر گردن حیوان می اندازند.

۵. «قوارع» جمع «قارعه» به معنی حوادث سخت و کوبنده است.

۶. «ضعضعت» از مادّه «ضعضعة» به معنی خوار و ذلیل کردن و گاه به معنی نابودساختن است.

۷. «عفّرت» از مادّه «تعفیر» به معنی خاک مال کردن و به خاک افکندن است.

۸. «المناسم» جمع «مِنسم» (به کسر میم) به معنی قسمت پایین پای شتر است.

۹. «رَیبَ المنون» : «ریب» به معنی شکّی است که سرانجام پرده از روی آن برداشته شود و به یقین برسد و «منون» به معنی مرگ است و «ریب المنون» به معنی مرگ احتمالی و گاه به معنی حوادث سخت روزگار، می آید که در آغاز مشکوک است و بعد به یقین می پیوندد.

www.makarem.ir

این تعبیرات حساب شده و کوبنده، اشاره به این است که دنیا، نه این که دنیاپرستان را به کمترین چیزی یاری نکرد، بلکه به عکس با تمام قوّت و قدرت برای کوبیدن و پایمال کردن و نابود ساختن آنها بپاخاست و هر چه در توان داشت بر ضدّ آنها بکار گرفت.

جالب، این که : در بیان کمکهای دنیا از کمکهای بزرگ شروع می کند تا به کوچک می رسد ولی در مورد زیانهایی که به دنیاپرستان رسانده از مراحل پایین تر گرفته و به آخرین مرحله که لگدمال کردن ونابود ساختن است می رساند و این نهایت فصاحت و بلاغت در بیان حقایق تلخ و ناگوار را نشان می دهد و نهایت بی‌وفایی و پستی دنیا را آشکار می سازد.

سپس امام در یک نتیجه گیری روشن می فرماید : «شما با چشم خود دیدید (و در تواریخ خواندید) که دنیا در برابر دنیاپرستان و کسانی که آن را بر همه چیز مقدّم می داشتند و بر آن تکیه می کردند، هنگام کوچ همیشگی از آن چهره در هم کشید و خودرا کاملاً ناآشنا جلوه داد» **(فَقَدْ رَأَيْتُمْ تَنَكُّرَهَا لِمَنْ دَانَ لَهَا وَآثَرَها وَأَخْلَدَ[1] إِلَيْهَا حِيْنَ ظَعَنُوا عَنْها لِفِرَاقِ الْأَبَدِ).**

«آیا دنیا برای دنیاپرستان زاد و توشه ای جز گرسنگی فراهم کرد ؟ و جز فشار و تنگی محلّی برای آنها آماده ساخت ؟ و جز ظلمت و تاریکی برای آنها نوری مهیّا نمود ؟ (نه هرگز، بلکه آنها را در گورهایی تنگ و تاریک و وحشتناک جای داد) وسرانجام آیا جز ندامت چیزی برای آنها ببارآورد» **(وَهَلْ زَوَّدَتْهُمْ إِلاَّ**

۱. «أخلد» از مادّه «اخلاد» واز ریشه «خلود» گرفته شده است و جمله «أَخْلَدَ اِلَيْها» به این معناست که دنیاپرستان نهایت تمایل به دنیا را دارند و گویی به آن چسبیده اند.

www.makarem.ir

**السَّغَبَ[۱] أوْ اَحَلَّتْهُمْ إلاَّ الضَّنْکَ[۲] أوْ نَوَّرَت لَهُمْ إلاَّ الظُّلْمَةَ أوْ أعْقَبَتْهُمْ إلاَّ النَّدامَةَ).**

چگونه بر دنیایی که جز بدبختی و شکست و ناکامی و ظلمت و تاریکی برای دوستدارانش نمی آفریند و سرانجام مایّه ندامت و پشیمانی است تکیه می کنید ؟ و خود را برده آن می سازید و آن را بر همه مقدّم می دارید.

در ادامه می فرماید : «آیا چنین دنیایی را بر همه چیز مقدّم می شمرید و بر آن تکیه می کنید و نسبت به آن حرص می‌ورزید ؟ ! چه بد خانه ای است این دنیا برای کسی که نسبت به آن بدگمان نباشد، در آن (آسوده خاطر زندگی کند و) خوفی نداشته باشد» **(اَفَهذِهِ تُؤْثِرُونَ أمْ إلَیْها تَطْمَئِنُّوْنَ أمْ عَلَیْها تَحرِصُونَ ؟ فَبِئْسَتِ الدّارُ لِمَنْ لَمْ یَتَّهِمْها وَلَمْ یَکُنْ فِیْها عَلَی وَجَل مِنْها).**

به راستی تعبیراتی از این گویاتر و رساتر درباره بی اعتباری دنیا و سرانجام وحشتناک دنیاپرستان پیدا نمی شود، هدف امام (علیه السلام) از این تأکیدهای پی در پی و تعبیرات بیدارگر و هشداردهنده آن است که در برابر موج دنیاپرستی که به خاطر وفور نعمت های بدست آمده از فتوحات اسلامی، برای گروه زیادی پیدا شده بود و یک باره غرق ناز و نعمت شده بودند و ارزشهای الهی را فراموش کرده، به خواب و خور و لذّات مادی چسبیده بودند، به پاخیزد و خفتگان را بیدار کند و ارزشهای از دست رفته اسلام را زنده نماید و مردم را ـ که مخصوصاً از زمان عثمان به این طرف به بیراهه کشیده بودند ـ به راه بازگرداند.

---

۱. «سغب» به معنی گرسنگی است. وبه سالهای قطحی «ذو مسغبه» گفته می شود چرا که مردم در آن گرسنه اند.

۲. «ضنک» به معنی سختی و تنگی است و این کلمه همیشه به صورت مفرد به کار می رود.

www.makarem.ir

چه زیبا و جالب است این گونه مواعظ و اندرزهای گویا و رسا برای دنیاپرستان عصر ما که آنها نیز در همان شرایط بلکه بدتر از آن گرفتار شده اند که اگر به هوش نیایند نه دینی باقی می ماند و نه دنیای معقولی.

این تعبیرات هماهنگ با آیات و روایاتی است که در قرآن مجید و کلمات پیامبر و معصومین دیگر آمده است :

در سوره روم آیه ۹ می خوانیم : « (**أَوَلَمْ يَسِيْرُوا فِى الارْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كان عاقِبَةُ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ كانُوا اَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ أثارُوا الارْضَ وَعَمَروُها اَكْثَرَ مِمّا عَمَرُوها وَجائَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالبَيِّناتِ فَما كان اللهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلِكنْ كانوُا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ**)؛ آیا در زمین گردش نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که قبل از آنان بودند چگونه بود ؟ آنها نیرومندتر از اینان بودند و زمین را (برای زراعت و آبادی) بیش از اینان دگرگون ساختند و آباد کردند و پیامبرانشان با دلایل روشن به سراغشان آمدند (اما آنها انکار کردند و کیفر خودرا دیدند) خداوند هرگز به آنان ستم نکرد آنها به خودشان ستم می کردند».

و در سوره یونس آیه ۷ ـ ۸ می فرماید : « (**إنَّ الَّذِيْنَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنا وَرَضُوا بِالْحَيوةِ الدُّنْيا وَاطْمَأنُّوا بِها وَالَّذِيْنَ هُمْ عَنْ آياتِنا غافِلوُنَ * أُوْلئكَ مَأوْاهُمُ النّارُ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ**)؛ آنها که ایمان به ملاقات ما (و روز رستاخیز) ندارند و به زندگی دنیا خشنود شدند و بر آن تکیه کردند و آنها که از آیات ما غافلند جایگاهشان آتش است به خاطر کارهایی که انجام می دادند».

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : «**مَنْ زَهِدَ فِى الدُّنْيا أَثْبَتَ اللهُ الْحِكْمَةَ فِى قَلْبِهِ وَأَنْطَقَ بِها لِسانَهُ وَبَصَّرَهُ عُيُوبَ الدُّنْيا دائَها و دَوائَها وَأَخْرَجَهُ مِنَ الدُّنْيا سالِماً**؛ کسی که نسبت به (زرق و برق) دنیا بی اعتنا باشد خداوند حکمت را در دل او برقرار می سازد و زبانش

www.makarem.ir

به آن گویا می شود و عیوب دنیا را به او نشان می دهد، دردهای آن و داروهای آن، و او را از دنیا با سلامت (دین و ایمان) بیرون می برد»[۱].

در حدیث دیگری از آن حضرت (علیه السلام) آمده است: «**مَنْ أَصْبَحَ وَأَمْسی وَالدُّنْیا اَکْبَرُ هَمِّهِ جَعَلَ اللهُ تَعالی الْفَقْرَ بَیْنَ عَیْنَیْهِ وَشَتَّتَ أَمْرَهُ وَلَمْ یَنَلْ مِنَ الدُّنیا إلاّ ما قَسَّمَ اللهُ لَهُ وَمَنْ أَصْبَحَ وَأَمْسی وَالْآخِرَةُ اَکْبَرُ همِّهِ جَعَلَ اللهُ الْغِنی فِی قَلْبِهِ وَجَمَعَ لَهُ أَمْرَهُ**؛ کسی که صبح و شام، دنیا مهمترین خواسته و مقصود او باشد خداوند متعال فقر را پیش روی او قرار می دهد و امور او را پراکنده می کند و از دنیا بهره ای نمی برد جز آنچه برای او مقدّر شده، و کسی که صبح و شام، آخرت، مهمترین مطلوب و مقصود او باشد خداوند غنا و بی نیازی را در قلب او قرار می دهد و امور او را جمع می کند و سامان می بخشد»[۲].

j j j

۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۲۸.

۲. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۱۹.

www.makarem.ir

**بخش پنجم**

**فَاعْلَمُوا ـ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ـ بِأَنَّكُمْ تَارِكُوهَا وَظَاعِنُونَ عَنْهَا، وَاتَّعِظُوا فِيهَا بِالَّذِينَ قَالُوا : (مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً) : حُمِلُوا إِلَى قُبُورِهِمْ فَلاَ يُدْعَوْنَ رُكْبَاناً، وَأُنْزِلُوا الاجْدَاثَ فَلاَ يُدْعَوْنَ ضِيفَاناً، وَجُعِلَ لَهُمْ مِنَ الصَّفِيحِ أَجْنَانٌ، وَمِنَ التُّرَابِ أَكْفَانٌ، وَمِنَ الرُّفَاتِ جِيرَانٌ، فَهُمْ جِيرَةٌ لاَ يُجِيبُونَ دَاعِياً، وَلاَ يَمْنَعُونَ ضَيْماً، وَلاَ يُبَالُونَ مَنْدَبَةً. إِنْ جِيدُوا لَمْ يَفْرَحُوا، وَإِنْ قُحِطُوا لَمْ يَقْنَطُوا. جَمِيعٌ وَهُمْ آحَادٌ، وَجِيرَةٌ وَهُمْ أَبْعَادٌ. مُتَدَانُونَ لاَ يَتَزَاوَرُونَ، وَقَرِيبُونَ لاَ يَتَقَارَبُونَ. حُلَمَاءُ قَدْ ذَهَبَتْ أَضْغَانُهُمْ، وَجُهَلاءُ قَدْ مَاتَتْ أَحْقَادُهُم. لاَ يُخْشَى فَجْعُهُمْ، وَلاَ يُرْجَى دَفْعُهُمْ، اسْتَبْدَلُوا بِظَهْرِ الارْضِ بَطْناً، وَبِالسَّعَةِ ضِيقاً، وَبِالاهْلِ غُرْبَةً، وَبِالنُّورِ ظُلْمَةً، فَجَاؤُوهَا كَمَا فَارَقُوهَا، حُفَاةً عُرَاةً، قَدْ ظَعَنُوا عَنْهَا بِأَعْمَالِهِمْ إِلَى الْحَيَاةِ الدَّائِمَةِ وَالدَّارِ الْبَاقِيَةِ، كَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى : (كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ، وَعْداً عَلَيْنَا، إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ).**

**ترجمه**

**بدانید !** ـ وبه یقین می دانید ـ که سرانجام، همه شما دنیا را ترک می گویید و از آن کوچ می کنید، از کسانی که (پیش از شما در دنیا بودند و) می گفتند : «چه کسی از ما نیرومندتر است»، پند گیرید (آری) آنها را به سوی قبرشان بردند، در حالی که اختیاری از خود نداشتند، و در درون قبرهایشان جای دادند، در حالی که مهمان نبودند در دل سنگهای گسترده، خانه های قبر برای آنان ساخته شد، و از خاک کفنهایی، و از استخوانهای پوسیده همسایگانی داشتند، همسایگانی

که هیچ ندایی را پاسخ نمی گویند و در برابر هجوم ستمگران کمکی به همسایه خود نمی کنند و به گریه ها اعتنایی ندارند، نه از بارش باران

www.makarem.ir

خوشحال می شوند، نه از قحطی مأیوس و ناراحت، همه گِرد هم هستند ولی تنهایند همسایگان نزدیکند ولی از هم دورند، در کنار همند ولی هیچ گاه به دیدار هم نمی روند نزدیکند امّا با هم تماس نمی گیرند. عاقلانی هستند که دشمنی ها از دل آنها رخت بربسته، و جاهلانی که آتش کینه در دل آنها فرو مرده، نه از زیان آنها ترسی است و نه به دفاع آنها امیدی، برون زمین را به درون آن تبدیل کرده اند، و خانه تنگ و تاریک را به جای خانه های وسیع، غربت را به جای دیدار اهل و عیال و ظلمت را به جای نور، پذیرفته اند (آری در قیامت) آنها به سوی زمین باز می گردند، همان گونه که در آغاز از زمین (وخاک) جدا شدند. این در حالی است که همگی پا برهنه و عریانند آنها از روی زمین با اعمال خویش به سوی حیات ابدی و سرای جاودانی کوچ کرده اند، آن گونه که خداوند فرموده : «همان طور که آفرینش را آغاز کردیم، آن را باز می گردانیم، این وعده ای است قطعی که آن را انجام می دهیم».

## شرح و تفسیر

### سری به وادی خاموشان بزنید !

امام (علیه السلام) در این بخش از این خطبه بیدارگر که آخرین بخش خطبه است بار دیگر یاران خود را مخاطب ساخته و آخرین اندرزها را درباره بی‌وفایی دنیا و سرنوشت انسانها در آن، بیان می کند، می فرماید : «بدانید ! ـ و به یقین می دانید ـ که سرانجام همگی دنیا را ترک می گویید و از آن کوچ می کنید» **(فَاعْلَمُوا ـ وَاَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ـ بِأَنَّكُمْ تارِكُوها وَظاعِنُونَ[1] عَنْها).**

---

۱. «ظاعنون» از مادّه «ظعن» (بر وزن دفن) به معنای کوچ کردن است.

www.makarem.ir

**آری !**« (**كُلُّ نَفْس ذائِقَةُ الْمَوْتِ**)، هر انسانی طعم مرگ را می چشد»[۱] وَ (**كُلُّ مَنْ عَلَيْها فان وَيَبْقى وَجْهُ رَبِّکَ ذُو الْجَلالِ وَالْاِكْرامِ**)؛ «تمام آنها که روی زمین زندگی می کنند سرانجام فانی می شوند و جز ذات پاک خدا باقی نمی ماند»[۲] و در هر چیز، انسان شک کند در مرگ، جای شکّ و تردید نیست: (**وَاعْبُدْ رَبَّکَ حَتّى يَأْتِيَکَ الْيَقِيْنُ**)[۳]».

و در ادامه سخن می افزاید : «از کسانی که (پیش از شما در دنیا بودند و) می گفتند : «چه کسی از ما نیرومندتر است» پند گیرید، (آری) آنها را به سوی قبرشان بردند در حالی که اختیاری از خود نداشتند و در درون قبرهایشان وارد ساختند در حالی که مهمان نبودند» (**وَاتَّعِظُوا فِيها بِالَّذِيْنَ قالوُا : (مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً**)[٤]، **حُمِلُوا إِلَى قُبُورِهِمْ فَلا يُدْعَوْنَ رُكْباناً**[٥]، **وَأُنْزِلوُا الاجْداثَ**[٦] **فَلا يُدْعَوْنَ ضَيْفاناً**).

این سخن اشاره به آیه ۱۵ سوره «**فصّلت**» است که می فرماید : « (**فَاَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِى الارْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنّا قُوَّةً**)؛ قوم عاد به ناحق در زمین تکبّر ورزیدند و گفتند : چه کسی از ما نیرومندتر است ؟» (زیرا آنها دارای جثّه های قوی و پولادین و خانه و کاخها در دل

---

۱. عنکبوت، آیه ۵۷.

۲. رحمن، آیه ۲۷ و ۲۸.

۳. حجر، آیه ۹۹.

۴. فصّلت، آیه ۱۵.

۵. «رکبانا» بعضی از شارحان «نهج البلاغه» گفته اند که عادت عرب بر این بوده، کسانی را که سوار بر مرکب می شدند، رکبان (سواران) می نامیدند و هنگامی که پیاده می شدند «ضیفان» (مهمانان). ولی مردگانی را که به سوی قبرهایشان می برند و سپس وارد قبر می شوند، نه رکبانند و نه ضیفان.

۶. «اجداث»، جمع «جدث» (بر وزن قفس) به معنای قبر است.

www.makarem.ir

کوهها بودند و همین آنها را سخت مغرور کرده بود ولی به هنگامی که فرمان عذاب صادر شد تندبادهای سخت، جثّه های آنها را مانند پرِ کاه با خود برد و به هر سو پراکنده کرد).

این که می فرماید : «**به آنها راکب نمی گویند**»، به خاطر این است که آنها را بی اختیار بر دوشها می برند، و این که می فرماید : «**در قبر به آنها مهمان گفته نمی شود**»، به خاطر آن است مهمان کسی است که با میل و اراده خود به جایی که از او پذیرایی می کنند وارد شود.

شبیه همین معنا را امام در خطبه ۱۸۸ فرموده : «**حُمِلُوا إلی قُبوُرِهِمْ غَیْرَ راکِبِیْنَ وَاُنْزِلوُا فِیْها غَیْرَ نازِلِیْنَ**».

و در ادامه این سخن می فرماید : «در دل سنگهای گسترده خانه های قبر برای آنان ساخته شد و از خاک کفنهایی و از استخوانهای پوسیده همسایگانی داشتند !» (**وَجُعِلَ لَهُمْ مِنَ الصَّفِیْحِ**[۱] **اَجْنانٌ**[۲]، **وِمِنَ التُّرابِ اَکْفانٌ وَمِنَ الرُّفاتِ**[۳] **جِیْرانٌ**).

اشاره به این که، خانه قبر نه بنایی دارد نه سقف و ستونی و نه درها و پنجره ها، بلکه چیزی جز یک مشت سنگ و خاک گسترده نیست، وتعبیر به کفن در مورد خاکها به خاطر آن است که همچون کفن بدن را می پوشاند، به علاوه کفن موقّتی است و به زودی می پوسد، آنچه به صورت کفن در دراز مدّت باقی می ماند همان خاکهاست.

---

۱. «صفیح» در این جا به معنای «صفحه» زمین است. از مادّه «صفح» (بر وزن مدح) گرفته شده است.

۲. «اجنان» جمع «جنن» (بر وزن کفن) به معنی قبر است و ریشه اصلی آن به معنی پوشانیدن است و چون قبر بدن آدمی را می پوشاند به آن «جنن» گفته می شود.

۳. «رفات» به معنی هر چیز کهنه و پوسیده و متلاشی شده است و به استخوانهای پوسیده و پراکنده «رفات» گفته می شود.

www.makarem.ir

جالب این که : امام در ادامه بحث به شرح حال این همسایگان یعنی استخوانهای پوسیده می پردازد و با تعبیرات بسیار ظریف و آموزنده ای آن را توضیح می دهد.

می فرماید : «آنها همسایگانی هستند که هیچ صدایی را پاسخ نمی گویند و در برابر هجوم ستمگران کمکی برای نجات همسایه خود نمی کنند; و به گریه ها اعتنا ندارند !» **(فَهُمْ جِيْرَةٌ لا يُجِيْبُونَ داعِياً وَلا يَمْنَعُونَ ضَيْماً[۱] وَلا يُبالُونَ مَنْدَبَةً[۲] )**.

اضافه بر این چنان نسبت به همه چیز بی تفاوتند که «نه از بارش باران خوشحال می شوند، نه از قحطی مأیوس و ناراحت، همه گرد هم اند ولی تنهایند; همسایگان نزدیکند ولی از هم دورند، در کنار هم اند ولی هیچ گاه به دیدار هم نمی روند; نزدیکند، اما با هم تماس نمی گیرند» **(إنْ جِيْدُوا[۳] لَمْ يَفْرَحُوا وَاِنْ قُحِطُوا لَمْ يَقْنَطُوا جَمِيْعٌ وَهُمْ آحادٌ، وَجِيْرَةٌ[۴] وَهُمْ اَبْعادٌ، مُتَدانُونَ لا يَتَزاوَرُونَ، وَقَرِيْبُونَ لا يَتَقارَبُونَ)**.

به راستی وضع آنها عبرت انگیز است، همه چیز آنها با مردم دنیا متفاوت است; تا دیروز با هم بودند و به کمک هم بر می خاستند و به استقبال سالهای پر نعمت می رفتند و از خشکسالی در وحشت بودند و از راه های دور و نزدیک به دیدار هم می شتافتند ولی امروز خبری نیست. در کنار هم اند اما کمترین خبری از یکدیگر ندارند، قبرهای آنها به هم چسبیده، اما گویی فاصله ها از مشرق تا به مغرب است. آنها که در عذاب برزخی هستند اگر

---

۱. «ضیم» مفهوم مصدری و اسم مصدری دارد و به معنی ظلم است.

۲. «مندبه» از مادّه «ندبه» به معنی گریه است.

۳. «جیدوا» از مادّه «جود» (بر وزن قوم) به معنی ریزش فراوان باران است.

۴. «جیره» جمع «جار» به معنی همسایه است و غالباً به «جیران» جمع بسته می شود.

www.makarem.ir

شب و روز ناله و فریاد سر دهند، همسایه دیوار به دیوارشان، نه ناله آنها را می شنود و نه در صورت شنیدن، کمکی از او برخاسته است.

در همین زمینه اشعاری که امام سجاد (علیه السلام) به هنگام گریه زمزمه می کردند، جلب توجه می کند که در واقع شرحی برای کلام مولاست آن جا که می فرماید :

**وَاَضْحَوا رَمِیْماً فِی التُّرابِ وَاَقْفَرَتْ *** مَجالِسُ مِنْهُمْ عُطِّلَتْ وَمَقاصِرُ**

**وَحَلّوُا بِدار لا تَزاوُرَ بَیْنَهُمْ *** وَاَنّی لِسُکّانِ الْقُبُورِ تَزاوُرٌ**

**فَما اَنْ تَری إلاّ جُثیً قَدْ تَوَوْا بِها *** مُسَنَّمَةً تَسفی عَلَیْهِ الْاَعاصِرُ :**

«آنها در دل خاک به صورت استخوان های پوسیده ای درآمدند و مجالس و قصرهای آنها خالی و بی صاحب ماند.

و در خانه ای فرود آمدند که هیچ دیداری در میان ساکنان آنان نیست مگر صاحبان قبرها می توانند از یکدیگر دیدار کنند !

آری در آن جا چیزی جز بدن های بی جانی که در قبر جای گرفته اند دیده نمی شود همان قبرهای خاموش و برجسته ای که پیوسته بادها بر آن می‌وزد»[۱].

در ادامه این سخن در جمله های تکان دهنده دیگری می فرماید : «آنها عاقلانی هستند که دشمنی ها از دل آنان رخت بربسته، وبی خبرانی هستند که آتش کینه در دل آنها فرو مرده، نه از زیان آنها ترسی است و نه به دفاع آنها امیدی، برون زمین را به درون آن تبدیل کرده اند و خانه تنگ و تاریک را به جای خانه های وسیع، غربت را به جای دیدار اهل و عیال و ظلمت را به جای نور پذیرفته اند» **(حُلَماءُ قَدْ ذَهَبَتْ اَضْغانُهُمْ وَجُهَلاءُ قَدْ ماتَتْ**

۱. «منهاج البراعه»، جلد ۸، صفحه ۲۵. در پاورقی «بحار الأنوار»، این اشعار از «البدایة والنهایة» «ابن کثیر» شامی، به عنوان مناجاتی از امام سجاد (علیه السلام) نقل شده است. (بحار الأنوار، جلد ۴۶، صفحه ۸۴).

www.makarem.ir

**اَحْقَادُهُمْ. لا يُخْشَى فَجْعُهُمْ وَلا يُرْجَى دَفْعُهُمْ إسْتَبْدَلُوا بِظَهْرِ الارْضِ بَطْناً، وَبِالسَّعَةِ ضِيْقاً، وَبِالْاَهْلِ غُرْبَةً وَبِالنُّورِ ظُلْمَةً).**

عجب این که در یک جمله، آنها را به عنوان عاقلان توصیف می کند و در جمله بعد به عنوان جاهلان، در واقع، جثّه های بی جانی هستند که نه عالمند و نه جاهل; بلکه وضع حال آنها در یکجا شباهت به عاقلان دارد، چرا که عداوتی در میان آنها نیست و در جای دیگر به جاهلان بی خبری شباهت دارد که آتش حسد در آنها فرو مرده است; همه چیز آنها در یک لحظه دگرگون شده، از روی زمین به درون زمین خزیده اند; خانه وسیع و نورانی و پر از اهل و عیال را به گور تنگ و تاریک و ظلمانی، و خاموش و تنها مبدّل ساخته اند.

و در پایان این سخن می فرماید : «آنها (انسانها) به سوی زمین باز می گردند همان گونه که در آغاز از زمین جدا شدند این در حالی است که همگی پا برهنه و عریانند !» **(فَجاءؤُوها كَما فَارَقُوها حُفاةً عُراةً)**[1].

این سخن اشاره به همان چیزی است که قرآن مجید بیان فرموده که : « **(مِنْها خَلَقْناكُمْ وَفِيْها نُعِيْدُكُمْ وَمِنْها نُخْرِجُكُمْ تارَةً اُخْرَى)**; ما شما را از مین آفریدیم و به زمین باز می گردانیم و بار دیگر شما را از آن (در قیامت) بیرون می آوریم»[2].

**آری !** همان گونه که آدم هنگامی که از خاک آفریده شد همچنین فرزندان او به هنگام تولّد پا برهنه و عریانند به هنگام بازگشت به زمین نیز چنین خواهند

بود و اگر کفنی با خود می برند این کفن، کفش و لباسی محسوب نمی شود

---

۱. در تفسیر این قسمت از کلام امام (علیه السلام) شارحان نهج البلاغه احتمالات متعدد داده اند ولی آنچه ما در بالا آوردیم از همه متناسب تر به نظر می رسد.

۲. طه، آیه ۵۵.

www.makarem.ir

به علاوه به زودی می پوسد و از میان می رود و سرانجام انسان با تمام اموالی که گرد آورده و کاخها و باغها و مرکبها و زینتها و امکانات دیگر، وداع می گوید وتهی دست و عریان و پا برهنه در گودال تنگ و تاریکی که نامش قبر است می خزد. تنها چیزی که با خود می برد اعمال اوست که گاه بزرگترین بلای جان او می شود همان گونه که امام (علیه السلام) می فرماید : «آنها از روی زمین با اعمال خویش به سوی حیات ابدی و سرای جاودانی کوچ کردند» آن گونه که خداوند متعال می فرماید : «همان طوری که آفرینش را آغاز کردیم آن را باز می گردانیم، این وعده ای است قطعی که به یقین آن را انجام می دهیم !»[1] **(قَدْ ظَعَنوُا عَنْها بِأَعْمالِهِمْ إلی الْحَیاةِ الدَّائِمَةِ والدَّارِ الْباقِیَةِ، کَمَا قالَ سُبْحانَهُ وَتَعَالَی : (کَما بَدَأْنا أَوَّلَ خَلْق نُّعِیْدُهُ وَعْداً عَلَیْنا إِنَّا کُنَّا فاعِلِیْنَ).**

در حقیقت امام (علیه السلام) در پایان این خطبه به دو نکته اشاره می کند : یکی به مسأله بازگشت انسان به زمین همان گونه که از زمین آفریده شد، و دیگر به مسأله حیات نوین در قیامت، آن گونه که حیات نخستین به او عنایت فرمود، و برای این که هیچ شک و تردیدی باقی نماند می فرماید : «آن کس که حیات نخستین داد و انسان را از خاک آفرید بار دیگر او را از خاک مبعوث می کند و حیات جاویدان به او می بخشد و او می ماند و پاداش و کیفر اعمالش.

j j j

**نکته ها**

## ۱ ـ راههای ستیز با دنیاپرستی

از آن جا که «**حبّ دنیا**» سرچشمه همه یا غالب گناهان است، و از آن جا که «**دنیاپرستی**» و فریفته زرق و برق دنیای مادی شدن، انسان را از خدا و

۱. انبیاء، آیه ۱۰۴.

www.makarem.ir

روز رستاخیز غافل می کند و این غفلت عامل مهمّ دیگری برای فرو غلطیدن در بستر گناه است و از آن جا که مخصوصاً **در عصر امام امیرمؤمنان علی** (علیه السلام)**فراوانی و مال و ثروت به خاطر پیشرفت سریع اسلام و غنائم جنگی و غیر آن،** توجّه گروه عظیمی از مسلمین به دنیا زیاد شده بود که یک نمونه آن فساد عظیم مالی عصر «**عثمان**» بود، امام (علیه السلام) در جای جای خطبه های «**نهج البلاغه**» داد سخن را در نکوهش دنیای غافل کننده و گناه آلود، می دهد وبا بیانی صریح و گویا و تکان دهنده که بالاتر از آن تصوّر نمی شود، به نکوهش شدید دنیا می پردازد، مخصوصاً در خطبه بالا که گویی آنچه را قرآن در مذّمت دنیا دارد امام (علیه السلام) همه را در این خطبه گردآوری فرموده و معجونی ساخته که هر غافلی را بیدار و هر مستی را هشیار می کند.

امام (علیه السلام) برای بیان این مقصود از طرق مختلفی، این موضوع را دنبال فرمود :

۱ ـ «**نخست**» از «**بی وفایی وناپایداری دنیا**» سخن می گوید که چگونه همه را به خود مشغول می کند، ناگهان آنها را رها کرده و در کام بدبختی ها فرو می برد.

۲ ـ گاه از «**دگرگونی سریع دنیا**» سخن می گوید که یک شَبِه قدرتها جا به جا می شوند و پیروزیها به شکست، می انجامد، سلامتی جای خود را به بیماری و غنا و ثروت، جای خود را به فقر و بدبختی می دهد.

۳ ـ گاه از **آمیخته بودن همه این مواهب به درد و رنجها،** نوشها با نیشها و گلها در کنار خارها و گنجها در کنار افعی ها، خبر می دهد، تا کسی دل بر آن نبندد و دورنمای دل انگیزش او را نفریبد.

٤ ـ گاه دست یاران خود را گرفته **ونمونه عینی این بی‌وفایی و ناپایداری وبی اعتباری را بر جای جای تاریخ بشر را،** به آنها نشان

www.makarem.ir

می دهد و می فرماید : ببینید دنیا بر سر کسانی که از شما قدرتمندتر و ثروتمندتر و دارای جمعیّتهائی فزونتر و لشکریانی انبوه تر بودند چه آورد، **تا چه کند با تو دگر روزگار.**

۵ ـ گاه **همچون نقّاشی چیره دست،** قلم به دست گرفته و **حالات هول انگیز انسان را در آستانه مرگ و جدایی از دوستان و بستگان،** اموال و ثروتها و مقامات مورد علاقه اش، در **یک تابلوی گویا، ترسیم می کند** و در برابر دیدگان آنها می گذارد تا همه چیز را با چشم خود ببینند و عبرت بگیرند.

٦ ـ گاه **ترسیم گویای دیگری از قبرهای تنگ و تاریک،** که آخرین منزلگاه هستی دنیا، این است، از تنهایی انسان، همسایگان خاموش، که هرگز به دیدار هم نمی آیند و از یکدیگر خبر نمی گیرند و جدایی از زن و فرزند، برهنگی و درماندگی انسان، نشان می دهد.

**و جالب این که :** در تمام این مباحث در سایه آیات قرآن حرکت می کند، گاه صریحاً به آیات اشاره می فرماید، و گاه تعبیراتی است برگرفته از آیات قرآن، و این امر، نورانیّت و روحانیّت و جاذبه بیشتری به کلام امام (علیه السلام) می دهد و تأثیر آن را فزونتر می سازد.

**ای کاش !** دنیاپرستانِ مغرور، و فریفته شدگان این دارِ تزویر و غرور، حدّ اقل برای یک بار در عمرشان، این خطبه بیدار کننده را می خواندند و در جمله ؟ جمله آن تأمّل و دقّت می کردند و چه خوب است همه ما گهگاه، به سراغ این خطبه و مانند آن در «**نهج البلاغه**» بیاییم و از آن شناخت بیشتری درباره دنیا و روح تازه ای برای اطاعت فرمان حق و پرهیز از گناه پیدا کنیم.

www.makarem.ir

بسیاری از سخن پردازان و شعرای ما نیز در سایه این آیات و روایات حرکت کرده و اشعار نغز و هشداردهنده ای سروده اند، از جمله شاعر توانا و بی نظیر «**حافظ شیرازی**» در باره **سرعت زوال نعمتها** می گوید :

**مرا در منزل جانان چه امن عیش چون هردم *** جرس، فریاد می دارد که بربندید محملها !**

ونیز درباره **بی وفایی دنیا** چنین می سراید :

**برو از خانه گردون به در، و نان مطلب *** کاین سیه کاسه، در آخر بکشد مهمان را !**

**هرکه را خوابگه آخر به دو مشتی خاک است *** گو چه حاجت که به افلاکِ کشی ایوان را**

ونیز درباره **آمیخته بودن راحتی ها با درد و رنجها** می گوید :

**که شنیدی که در این بزم دمی خوش بنشست ؟ *****

**که نه در آخر صحبت،به ندامت برخاست ؟**

و سرانجام درباره **دگرگونیهای سریع و ناگهانی دنیا** چنین می سراید :

**بیدار شوای دیده که ایمن نتوان بود *** زین سیل دمادم که دراین منزل خواب است !**

**سبز است در و دشت بیا تا نگذاریم *****

**دست از سرِآبی که جهان جمله سراب است !**

j j j

## ۲ ـ پاسخ به یک سؤال

هنگامی که کلام امام (علیه السلام) را در این خطبه، پیرامون «**اهل قبور**» می خوانیم که آنها همسایگانی هستند که از یکدیگر با خبر نیستند و به سراغ

www.makarem.ir

هم نمی روند این سؤال مطرح می شود که در روایات متعدّدی آمده که «**اهل قبور**» گاه دور هم جمع می شوند و از حال یکدیگر آگاه می گردند. و برای خود مجالسی دارند. از جمله در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که :

وادی السلام در پشت کوفه است «**كَأَنِّی بِهِمْ حِلَقٌ حِلَقٌ قُعُودٌ يَتَحَدَّثُونَ**، گویا آنها را می بینم گروه گروه، حلقه زده نشسته اند و با هم سخن می گویند»[1].

این روایات با آنچه در خطبه بالا آمده چگونه سازگار است ؟

ولی توجّه به این نکته که روایات مزبور درباره مؤمنان و صاحبان اعمال صالح است و آنچه در خطبه بالا آمده درباره دنیاپرستان غافل و بی خبر می باشد، پاسخ این سؤال را روشن می سازد.

j j j

۱. بحار الأنوار، جلد ۶، صفحه ۲۶۸.

www.makarem.ir

# خطبه ۱۱۲[۱]

## وَمِنْ خُطْبَةٌ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

### ذکر فیها ملک الموت وتوفیهٔ النفس وعجز الخلق عن وصف الله

امام (علیه السلام) در این خطبه پیرامون فرشته مرگ، و قبض روح توسط او، و ناتوانی بندگان از وصف خداوند سخن می گوید.

### خطبه در یک نگاه

این خطبه، که قرائن نشان می دهد بخشی از خطبه مفصّل تری بوده، در واقع برای بیان این نکته است که : انسانها قادر به درک کنه ذات و صفات خدا نیستند زیرا هنگامی که آنها نتوانند فرشته مرگ و صفات و کارهای او را دقیقاً بشناسند چگونه می توان انتظار داشت که ذات و صفات خالق را آن گونه که هست بدانند.

---

۱. سند خطبه :

در «مصادر نهج البلاغه» آمده است که نویسنده کتاب «عیون الحکم والمواعظ» «علی بن محمّد لیثی» این خطبه را با کمی تفاوت در کتاب خود آورده و «ابن میثم بحرانی» هنگام شرح این خطبه می گوید : «این خطبه بخشی از خطبه طولانی تری بوده که امام (علیه السلام) درباره توحید وتنزیه خداوند متعال بیان فرموده است» این تعبیر نشان می دهد که او اصل خطبه را در جای دیگری غیر از «نهج البلاغه» مشاهده کرده است (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۲۴۴).

www.makarem.ir

از کتاب «**تمام نهج البلاغه**» چنین استفاده می شود که، این خطبه، بخشی از خطبه معروف «**اشباح**» است که امام (علیه السلام) آن را درباره عجز انسان از درک کنه صفات الهی ایراد فرموده است و به یقین تعبیرات این خطبه، با تعبیرات خطبه **اشباح** متناسب است و هر گاه هر دو خطبه در کنار هم قرار گیرند، انسان می تواند باور کند که امکان دارد خطبه مورد بحث، بخشی از آن باشد[۱].

j j j

۱. تمام نهج البلاغه، صفحه ۶۵.

www.makarem.ir

**هَلْ تُحِسُّ بِهِ إِذَا دَخَلَ مَنْزِلاً ؟ أَمْ هَلْ تَرَاهُ إِذَا تَوَفَّى أَحَداً ؟ بَلْ كَيْفَ يَتَوَفَّى الْجَنِينَ فِی بَطْنِ أُمِّهِ ! أَيَلِجُ عَلَيْهِ مِنْ بَعْضِ جَوَارِحِهَا أم الرُّوحُ أَجَابَتْهُ بِإِذْنِ رَبِّهَا ؟ أَمْ هُوَ سَاكِنٌ مَعَهُ فِی أَحْشَائِهَا ؟ كَيْفَ يَصِفُ إِلهَهُ مَنْ يَعْجَزُ عَنْ صِفَةِ مَخْلُوق مِثْلِهِ !**

**ترجمه**

آیا هنگامی که (فرشته مرگ) وارد منزلی می شود، احساس می کنید ؟ و آیا وقتی کسی را قبض روح می کند وی را می بینید ؟ از آن بالاتر (آیا می دانید) چگونه (گاهی) جنین را در شکم مادر، قبض روح می کند ؟ آیا وارد شکم مادر از طریق بعضی اعضاء می شود یا از برون، روح جنین را به سوی خود فرا می خواند ؟ و او به اذن پروردگار اجابت می کند، یا با او در شکم مادر، همراه است ؟! **چگونه کسی که از توصیف و تعریف مخلوقی همانند خود، ناتوان است، می تواند خالق و معبودش را توصیف کند ؟ !**

**شرح و تفسیر**

**سایه فرشته مرگ در همه جا**

همان گونه که در بالا آمد این خطبه در واقع بخشی از خطبه ای است که صفات خدا در آن بیان شده و عجز انسانها را از درک کنه ذات و صفات او شرح می دهد در این بخش از خطبه امام (علیه السلام) با ذکر مثالی این واقعیت را مشخص ساخته است و نشان می دهد که انسان از درک کنه ذات بسیاری از مخلوقات عاجز و ناتوان است بنابراین چگونه می تواند انتظار داشته باشد کنه ذات و صفات

www.makarem.ir

خالقِ بی همتا را درک کند، می فرماید : «آیا هنگامی که (فرشته مرگ) وارد منزلی می شود، احساس می کنید ؟ و آیا وقتی کسی را قبض روح می کند وی را می بینید ؟» **(هَلْ تُحِسُّ بِهِ إِذَا دَخَلَ مَنْزِلاً ؟ أَمْ هَلْ تَرَاهُ إِذَا تَوَفَّى أَحَداً ؟)**.

به یقین روح انسان به وسیله «**ملک الموت**» (فرشته مرگ) از بدن او جدا می شود همان گونه که در آیات متعددی از قرآن به آن اشاره شده است در حالی که ما نه از ورود او برای قبض روح و نه از خروج او آگاه می شویم و نه هنگامی که مشغول قبض روح است او را می بینیم، با این که او مخلوقی از مخلوقات خداست و فرشتگان امثال او بسیارند و هیچ کدام را نمی بینیم.

سپس در ادامه سخن به سراغ مورد خاصّی از قبض روح می رود که مسأله بسیار پیچیده تر است و آن **قبض روح جنین در شکم مادر** می باشد می فرماید : «از آن بالاتر (آیا می دانید) چگونه جنین را در شکم مادر قبض روح می کند ؟ آیا وارد شکم مادر از طریق بعضی از اعضا می شود ؟ یا از برون، روح جنین را به سوی خود فرا می خواند ؟ و او به اذن پروردگار اجابت می کند ؟ یا با او در شکم مادر، همراه است ؟» **(بَلْ كَيْفَ يَتَوَفَّى الْجَنِينَ فِى بَطْنِ أُمِّهِ ! أَيَلِجُ[1] عَلَيْهِ مِنْ بَعْضِ جَوَارِحِهَا أَمِ الرُّوحُ أَجَابَتْهُ بِإِذْنِ رَبِّهَا ؟ أَمْ هُوَ سَاكِنٌ مَعَهُ فِى أَحْشَائِهَا ؟)**.

بدیهی است پاسخ این سؤالات سه گانه و انتخاب یکی از آنها بر هر دانشمندی سنگینی می کند و دلیل برای هیچ کدام به طور معیّن در دست نیست بنابراین مسأله قبض روح به وسیله ملک الموت خود، مسأله بسیار پیچیده ای است که انسان از درک آن عاجز است تا چه رسد به مسأله قبض روح بعضی از جنین ها در شکم مادر.

---

۱. «یلج» از مادّه «ولوج» (بر وزن خروج) به معنی ورود و دخول است.

www.makarem.ir

و سرانجام چنین نتیجه می گیرد : «چگونه کسی که از توصیف و تعریف مخلوقی همانند خود ناتوان است می تواند خالق و معبودش را توصیف کند ؟» **(کَیْفَ یَصِفُ إلهَهُ مَنْ یَعْجَزُ عَنْ صِفَةِ مَخْلُوق مِثْلِهِ !).**

**آری !** در این جهان هزاران هزار، مخلوق، موجود است که انسانها حتی بعد از گسترش جهان علم و دانش از درک آن عاجزند; حقیقت روح چیست ؟ و رابطه آن با بدن چگونه است ؟ چگونه از بدن جدا می شود ؟ و بعد از جدایی به کجا می رود ؟ حقیقت حیات و زندگی چیست ؟ چرا دانشمندان تمام ترکیباتی که در یک سلول زنده موجود است به طور مصنوعی در آزمایشگاه جمع می کنند و شکل می دهند اما از دمیدن حیات در آن عاجزند ؟ !

حقیقت زمان و مکان چیست ؟ امواج جاذبه چگونه است که شرق و غرب عالم را به هم پیوند می دهد ؟ و صدها سؤال دیگر مانند آن.

هنگامی که ما از توصیف این مخلوقات که با ما جهات مشترک زیادی دارد عاجزیم چگونه انتظار داریم خدایی را که هیچ جهت مشترکی با ما ندارد توصیف کنیم ؟ ! آری ! ما نسبت به وجود او و صفات او علم اجمالی داریم، می دانیم که هست و فلان صفت را اجمالاً دارد ولی از گام نهادن در میدان علم تفصیلی همه عاجزند، حتی پیامبران بزرگ خدا ؟

j j j

**نکته ها**

## ۱ ـ فرشته مرگ، یا فرشتگان مرگ

آیا ملک الموت یکی است یا گروهی ؟ این سؤالی است که بسیاری از خود می کنند.

www.makarem.ir

در بعضی از آیات قرآن قبض ارواح به خدا نسبت داده شده :« (**اللهُ يَتَوفَّى الْأَنْفُسَ حِيْنَ مَوْتِها**)**;** خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می کند»[1] ولی در آیات دیگری از قرآن این کار به فرشتگان نسبت داده شده**;** گاه به فرشته مرگ و گاه به فرشتگان. در سوره سجده آیه ۱۱ می فرماید :« (**قُلْ يَتَوَفّاكُمْ مَلَكُ الْمَوتِ الّذِى وُكِّلَ بِكُمْ**)**;** بگو فرشته مرگ که بر شما مأمور شده، قبض روح شما می کند» ودر سوره نحل آیه ۲۸ می فرماید :« (**اَلّذِينَ تَتَوَفّاهُمُ الْمَلائكَةُ**)**;** کسانی که فرشتگان قبض روح آنها را می کنند».

کسانی که با آیات قرآن و تفسیر آن سروکار دارند به خوبی می دانند که هیچ منافاتی بین این آیات سه گانه، نیست برای این که سنّت پروردگار بر این جاری شده که برای اجرای امور در جهان آفرینش مأموریت را به فرشتگان می دهد و لذا این کار از **یکسو** فعل خداست چرا که او فرمان داده، و **از یکسو** فعل فرشتگان، چرا که مباشر عمل آنها هستند، مثلاً گفته می شود «فلان زمامدار **مسجد الحرام** را در فلان تاریخ بنای جدید نمود» یعنی به مهندسان و معماران و بناکنندگان، دستور این عمل را داد این، **از یکسو.**

**از سوی دیگر : ملک الموت** و فرشته مرگ. معنی جنس دارد و می دانیم جنس در مفهوم عموم و معنی جمعی نیز بکار می رود.

بنابراین قبض کنندگان ارواح گروهی از فرشتگان هستند که به فرمان خدا به این کار دست می زنند و بزرگ آنها فرشته ای به نام «**عزرائیل**» است.

بعضی معتقدند همان دو فرشته ای که مأمور ثبت اعمال انسان هستند در پایان عمر مأمور قبض روح انسان خواهند شد و شاید تعبیر به «**وُكِّلَ بِكُمْ**» (فرشته ای که مأمور شماست) اشاره ای به این معنی داشته باشد.

---

۱. زمر، آیه ۴۲.

www.makarem.ir

از آن جا که نیکان و پاکان همه چیزشان با بدان و آلوده گان فرق دارد ممکن است مأموران قبض روح آنها هم مختلف باشند و برای قبض روح انسان بسیار والایی، همچون پیامبر (صلی الله علیه وآله) شخص عزرائیل که فرشته بزرگ مرگ است اقدام کند[۱].

j j j

## ۲ ـ چگونگی قبض ارواح

همان گونه که ورود روح در بدن بر ما مبهم است مسأله قبض روح نیز چندان روشن است، همین اندازه می دانیم که به هنگام قبض روح رابطه روح از جسم بریده می شود اما چگونه و به چه صورت ؟ دقیقاً روشن نیست.

آنچه در روایات اسلامی آمده است به نظر می رسد تشبیهات و اشاراتی باشد و گر نه برای ما زندانیان عالم ماده درک این گونه مسائل که به عالم ماوراء طبیعت ارتباط دارد مشکل است.

آیا فرشته مرگ در جایی قرار گرفته ـ همان گونه که در بعضی از روایات آمده ـ و تمام دنیا برای او مانند کف دست است و هر کس فرمان مرگ او صادر شده از میان جمعیّت می گیرد و قبض روح می کند، یا این که فرشتگان قبض ارواح در جهان پراکنده اند و به موقع به سراغ شکارهای خود می روند ؟

در خطبه بالا در خصوص بچّه هایی که در دوران جنینی قبض روح می شوند سه احتمال ذکر شده بود : نخست این که فرشته مرگ وارد شکم مادر می شود، دیگر این که از بیرون، روح جنین را به سوی خود فرا می خواند و سوّم این که از آغاز در کنار جنین در شکم مادر ساکن است و این که امام هیچ احتمال را بر دیگری ترجیح نداده اشاره به این حقیقت است که درک جزئیات این امور برای ما که در جهان ماده قرار داریم آسان نیست.

---

۱. در حدیثی از علی (علیه السلام) به این معنا اشاره شده است (بحار الأنوار، جلد ۶، صفحه ۱۴۲، حدیث ۶).

www.makarem.ir

بعضی از شارحان نهج البلاغه از میان این سه احتمال، احتمال دوّم را ترجیح داده اند، شاید به این دلیل که در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که از «**ملک الموت**» سؤال کرده اند تو چگونه در یک لحظه قبض ارواحی می کنی که بعضی در مغرب و بعضی در مشرق هستند در پاسخ گفت من آنها را صدا می زنم و اجابت دعوت من می کنند و به سوی من می آیند . سپس افزود : دنیا در برابر من همچون یک کاسه است که در برابر یکی از شما باشد از هر گوشه ای از آن بخواهد چیزی را برمی گیرد[۱].

j j j

۱. من لا یحضره الفقیه، جلد ۱، صفحه ۸۰ ، حدیث ۱۲.

www.makarem.ir

# خطبه ۱۱۳[۱]

## وَمِنْ خُطْبَةٌ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

### فی ذمّ الدنیا

از خطبه های امام (علیه السلام) است که در نکوهش دنیا (ودنیاپرستی) ایراد فرموده است.

### خطبه در یک نگاه

امام (علیه السلام) در این خطبه از چند مسأله مهم سخن می گوید که همه به یکدیگر مرتبطند. **نخست** مردم را از دنیاپرستی باز می دارد و عیوب و مشکلات دنیا را بازگو می کند و آن را به خانه ای تشبیه می نماید که رو به ویرانی است و نباید دل به آن بست.

**در بخش دیگری** برای تکمیل این سخن، توصیه می فرماید که مرگ را فراموش نکنید و همچون زاهدان در دنیا باشید که دل به آن نبستند.

---

۱. سند خطبه :

بخشی از این خطبه را «زمخشری» در اوایل کتاب «ربیع الأبرار» آورده و «آمری» (که قریب العصر به سیّد رضی بوده) آن را به طور پراکنده در کتاب خود «غرر الحکم» با تفاوتهایی نقل کرده است و از این تفاوتها روشن می شود که «آمری» آن را از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۲۴۷).

www.makarem.ir

و**سرانجام در بخش دیگری** به پراکندگی و اختلاف مسلمانان، اشاره کرده و آن را ناشی از دل بستگی به دنیا می شمرد و اصلاح آن را مایه پیشرفت جامعه معرفی می فرماید.

j j j

www.makarem.ir

**بخش اوّل**

**وَأُحَذِّرُكُمُ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا مَنْزِلُ قُلْعَةٍ، وَلَيْسَتْ بِدَارِ نُجْعَةٍ. قَدْ تَزَيَّنَتْ بِغُرُورِهَا، وَغَرَّتْ بِزِينَتِهَا. دَارُهَا هَانَتْ عَلَى رَبِّهَا، فَخَلَطَ حَلاَلَهَا بِحَرَامِهَا، وَخَيْرَهَا بِشَرِّهَا، وَحَيَاتَهَا بِمَوتِهَا، وَحُلْوَهَا بِمُرِّهَا، لَمْ يُصْفِهَا اللهُ تَعَالَى لِأَوْلِيَائِهِ، وَلَمْ يَضِنَّ بِهَا عَلَى أَعْدَائِهِ. خَيْرُهَا زَهِيدٌ وَشَرُّهَا عَتِيدٌ. وَجَمْعُهَا يَنْفَدُ، وَمُلْكُهَا يُسْلَبُ، وَعَامِرُهَا يَخْرَبُ. فَمَا خَيْرُ دَار تُنْقَضُ نَقْضَ الْبِنَاءِ، وَعُمُر يَفْنَى فِيهَا فَنَاءَ الزَّادِ، وَمُدَّةٌ تَنْقَطِعُ انْقِطَاعَ السَّيْرِ! اجْعَلُوا مَا افْتَرَضَ اللهُ عَلَيْكُمْ مِنْ طَلَبِكُمْ، وَاسْأَلُوهُ مِنْ أَدَاءِ حَقِّهِ مَا سَأَلَكُمْ. وَأَسْمِعُوا دَعْوَةَ الْمَوْتِ آذَانَكُمْ قَبْلَ أَنْ يُدْعَى بِكُمْ.**

**ترجمه**

شما را از دل بستگی به دنیا سخت بر حذر می دارم که منزلگاهی است کوچ کردنی و جای اقامت نیست. خودرا با مکر و نیرنگ آراسته و با زرق و برق خود، مردم را می فریبد! سرایی است که در نظر صاحب اصلیش بی مقدار است، لذا حلالش را با حرام، و خیرش را با شرّ، و زندگیش را با مرگ، و شیرینیش را با تلخی، آمیخته است (به همین دلیل) خداوند آن را مخصوص اولیایش نساخته، و از دشمنانش دریغ نداشته است. خوبی هایش کم، و شرّ آن آماده (و فراوان)، جمعش رو به فنا و ملک و حکومتش رو به زوال، و آبادیش رو به ویرانی است. چه ارزش دارد سرایی که همچون عمارتهای فرسوده در حال فروریختن است؟ و چه خوبی دارد عمرهایی که همچون زاد و توشه (مختصر) پایان می گیرد؟

و زندگی هایی که همچون ایّام سفر به آخر می رسد؟ (بنابراین) آنچه را خداوند بر شما واجب کرده است جزءِ خواسته های خویش قرار دهید و از او

www.makarem.ir

بخواهید که برای ادای حقوقی که از شما طلب کرده یاریتان کند و پیش از آن که به سوی مرگ فراخوانده شوید دعوت مرگ را به گوش های خویش برسانید (و آماده شوید).

**شرح و تفسیر**

## شما را از دلبستگی به دنیا بر حذر می دارم

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه، باز به سراغ نکوهش دنیا و دنیاپرستان می رود و چنان زرق و برق دنیا را تحقیر می کند و عیوب آن را بر می شمرد که هر انسان عاقلی را بیدار می سازد و به او نشان می دهد که دنیاپرستی راه نجات نیست.

مخاطبان خویش را که مردم آن روز و امروز و تمام اعصار و قرون را شامل می شود از زرق و برق دنیا بر حذر می دارد و می فرماید : «شما را از دلبستگی به دنیا سخت بر حذر می دارم که منزلگاهی است کوچ کردنی; و جای اقامت نیست» **(وَأُحَذِّرُكُمُ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا مَنْزِلُ قُلْعَةٍ، وَلَيْسَتْ بِدَارِ نُجْعَةٍ).**

«**قلعه**» از ماده «**قلع**» گرفته شده و به معنی اموال عاریتی و محلی که انسان هر زمان باید از آن برخیزد، می باشد.

و«**نُجْعَةٍ**» عکس آن است و آن جایگاهی است که انسان خیر و برکت در آن یافته و قطعاً تصمیم به توقف در آن گرفته است بنابراین مفهوم سخن مولا (علیه السلام)این است که دنیا به هر حال یک منزلگاه موقّتی است و ارزشی برای ماندن و اقامت گزیدن ندارد، در ادامه سخن در واقع به دلایل این مطلب اشاره می کند و می افزاید : «دنیا خود را با مکر و نیرنگ آراسته و با زرق و برق خود مردم را
می فریبد، سرایی است که در نظر صاحب اصلیش بی مقدار است لذا حلالش

www.makarem.ir

را با حرام، و خیرش را با شرّ، و زندگی اش را با مرگ، و شرینی اش را با تلخی، بهم هم آمیخته است» **(قَدْ تَزَيَّنَتْ بِغُرُورِهَا، وَغَرَّتْ بِزِينَتِهَا. دَارُهَا[1] هَانَتْ عَلَى رَبِّهَا، فَخَلَطَ حَلاَلَهَا بِحَرَامِهَا، وَخَيْرَهَا بِشَرِّهَا، وَحَيَاتَهَا بِمَوتِهَا، وَحُلْوَهَا بِمُرِّهَا).**

هر گاه بخواهی لقمه نان حلالی بدست آوری باید هزار درد و رنج را تحمّل کنی و از مسیرهای پرنشیب و فراز بگذری و هرگاه بخواهی گلی بچینی باید تحمّل نیش خار کنی و اگر بخواهی از خوان نعمتش کمی عسل برگیری نیشهای زنبورها در انتظار توست، در کنار هر گنجی افعی ها خفته اند و در کنار هر شیرینی تلخی هاست، فی المثل انسانی که فرزند ندارد غم وغصّه جانکاهی بر روح او سنگینی می کند ولی همین که فرزند پیدا کرد هزاران مشکل در کنار اوست و همچنین نعمتها و مواهب دیگر که فقدانش غم انگیز است و وجودش ملال آور و مشکل آفرین.

و در تأکید این سخن می فرماید: «(به همین دلیل) خداوند آن را مخصوص اولیایش نساخته، واز دشمنانش دریغ نداشته است» **(لَمْ يُصْفِهَا[2] اللهُ تَعَالَى لِأَوْلِيَائِهِ، وَلَمْ يَضِنَّ[3] بِهَا عَلَى أَعْدَائِهِ).**

**آری!** اگر متاع دنیا متاع قابل ملاحظه ای بود خداوند آن را به دوستانش اختصاص می داد و از دشمنانش دریغ می داشت ولی چون ارزشی ندارد آن را به هر کس می دهد. سپس اضافه می کند: «خوبی هایش کم، و شرّ آن آماده (و فراوان) جمعش، رو به فنا و ملک و حکومتش رو به زوال، و آبادی اش رو

---

۱. آنگونه که در نسخ دیگر آمده، «دارٌ هانت علی ربّها» است ولی در نسخه «صبحی صالح» که این نسخه برگرفته از آن است «دارها هانت» است که ظاهراً اشتباه است.

۲. «لم یصفها» از مادّه «اصفاء» به معنی مخصوص گردانیدن، گرفته شده است اشاره به این که مواهب دنیا، به قدری بی ارزش است که خدا آن را در اختیار همه قرار داده است.

۳. «لم یضنّ» از مادّه «ضن» به معنی بخل و دریغ داشتن است.

www.makarem.ir

به ویرانی است» **(خَيْرُهَا زَهِيدٌ وَشَرُّهَا عَتِيدٌ[۱]. وَجَمْعُهَا يَنْفَدُ، وَمُلْكُهَا يُسْلَبُ، وَعَامِرُهَا يَخْرَبُ).**

و عجب این که این دگرگونیها و زوال نعمتها و بر باد رفتن حکومتها و ویرانی آبادیها، همیشه جنبه تدریجی ندارد بلکه گاهی در یک ساعت و حتی در یک لحظه همه چیز دگرگون می شود و تاریخ بشر مملوّ است از این صحنه های وحشت آور و عبرت انگیز.

با این حال چگونه عاقل می تواند به آن دل ببندد ؟ و بر نعمتهایش تکیه کند ؟ از اقبال دنیا شاد و از ادبارش غمگین شود ؟

و در ادامه این بحث، مطلب را به صورت سؤال مطرح می کند، تا پاسخ آن از درون دل های مخاطبین برخیزد و اثر عمیق خود را بگذارد، می فرماید : «چه ارزشی دارد سرایی که همچون عمارتهای فرسوده در حال فروریختن است ! و چه خوبی دارد، عمرهایی که همچون زاد و توشه (مختصر) پایان می گیرد، و زندگی هایی که همچون ایّام سفر به آخر می رسد !» **(فَمَا خَيْرُ دَار تُنْقَضُ نَقْضَ الْبِنَاءِ، وَعُمُر يَفْنَى فِيهَا فَنَاءَ الزَّادِ، وَمُدَّة تَنْقَطِعُ انْقِطَاعَ السَّيْرِ !).**

امام (علیه السلام) در این سه تشبیه، نهایت فصاحت و بلاغت را بکار برده است :

**نخست دنیا را** به خانه کهنه و فرسوده ای تشبیه می کند که دیوارهایش شکافته و سقفهایش در حال فروریختن است.

وعمر انسان را به سفره ای تشبیه می کند که گروهی بر سر آن می نشینند و در مدّتی کوتاه هر چه در آن است می خورند و خالی می شود.

---

۱. «عتید» از مادّه «عتاد» (بر وزن جواب) به معنی مهیّا و فراهم شدن است و گاه به معنی ذخیره کردن نیز می آید.

www.makarem.ir

ومدّت بقاء انسان را در این جهان به سفرهای کوتاهی تشبیه می کند که مسافر تا گرم راه رفتن می شود پایان می پذیرد.

و سرانجام در آخرین جمله از این بخش خطبه، همگان را مخاطب ساخته و سه دستور مهمّ به آنها می دهد و می فرماید: «آنچه را خداوند بر شما واجب کرده است جزءِ خواسته های خویش قرار دهید و از او بخواهید که برای ادای حقوقی که از شما خواسته است یاریتان کند و بیش از آن که به سوی مرگ فراخوانده شوید، دعوت مرگ را به گوش های خویش برسانید (و آماده شوید)» **(اجْعَلُوا مَا افْتَرَضَ اللهُ عَلَيْكُمْ مِنْ طَلَبِكُمْ، وَاسْأَلُوهُ مِنْ أَدَاءِ حَقِّهِ مَا سَأَلَكُمْ. وَأَسْمِعُوا دَعْوَةَ الْمَوْتِ آذَانَكُمْ قَبْلَ أَنْ يُدْعَى بِكُمْ)**.

**در نخستین** دستور به مردم سفارش می کند که حدّ اقل واجبات الهی را به اندازه خواسته های شخصی خود، ارج نهند و در انجام آن کوشا باشند نه این که خواسته های دنیوی خودرا در متن قرار دهند و واجبات الهی را در حاشیه.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور این است که توفیق انجام واجبات الهی را از خواسته های خود در پیشگاه خدا قرار دهید ولی معنی اوّل مناسبتر به نظر می رسد زیرا در جمله دوّم به این معنی، اشاره شده که می فرماید از او بخواهید که در اداء حقش شما را یاری کند بنابراین تفسیر هر دو جمله تکرار یک مفهوم خواهد بود.

جمله سوّم اشاره به آمادگی برای استقبال از مرگ است از طریق اداء حقوق مردم و توبه از گناه و جبران ما فات، چرا که در غیر این صورت، مرگ غافلگیرانه دامان انسان را می گیرد و به سوی جهانی که هیچ آمادگی برای ورود به آن ندارد پیش می برد.

j j j

www.makarem.ir

**بخش دوّم**

**إنَّ الزَّاهِدِينَ فِی الدُّنْيَا تَبْكِی قُلُوبُهُمْ وَإنْ ضَحِكُوا، وَيَشْتَدُّ حُزْنُهُمْ وَإنْ فَرِحُوا، وَيَكْثُرُ مَقْتُهُمْ أنْفُسَهُمْ وَإن اغْتَبَطُوا بِمَا رُزِقُوا. قَدْ غَابَ عَنْ قُلُوبِكُمْ ذِكْرُ الأجَالِ، وَحَضَرَتْكُمْ كَوَاذِبُ الأمَالِ، فَصَارَتِ الدُّنْيَا أمْلَكَ بِكُمْ مِنَ الأخِرَةِ، وَالعَاجِلَةُ أذْهَبَ بِكُمْ مِنَ الأجِلَةِ، وَإنَّمَا أنْتُمْ إخْوَانٌ عَلَى دِينِ اللهِ، مَا فَرَّقَ بَيْنَكُمْ إلاَّ خُبْثُ السَّرَائِرِ، وَسُوءُ الضَّمَائِرِ. فَلاَ تَوَازَرُونَ وَلاَ تَنَاصَحُونَ، وَلاَ تَبَاذَلُونَ وَلاَ تَوَادُّونَ.**

**ترجمه**

زاهدان در دنیا، قلوبشان می گرید گر چه ظاهراً بخندند، سخت محزون و غمگین اند گر چه ظاهراً شادمانی کنند، و نسبت به خود (و وضع اخلاقی و کمی طاعات خویش) سخت خشمگین اند هر چند به خاطر روزی های فراوانی که به آنها داده شده در پیشگاه خدا شاکرند.

یاد مرگ از دل هایتان پنهان شده و آمال و آرزوهای دروغین در برابر شما حاضر گشته، از این رو سلطه دنیا بر شما بیش از آخرت شده و زندگانی زودرس دنیا شما را از حیات جاودانی آخرت بیرون برده است. شما همگی در اسلام و دین خدا برادر (و برابر) هستید و تفرقه و اختلاف در میان شما تنها به سبب آلودگی درون و سوء نیت هاست به همین دلیل نه به یکدیگر کمک می کنید، و نه همدیگر را نصیحت، و نه بذل و بخشش به هم دارید، و نه به یکدیگر مهر می‌ورزید !

j j j

**شرح و تفسیر**

**وصف زاهدان در دنیا**

www.makarem.ir

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه به سه نکته اشاره می فرماید که تأکید و تکمیلی است بر بخش گذشته این خطبه، و مقدمه ای است بر بخش آینده.

**نخست به سراغ** توصیف زاهدان در دنیا می رود تا با مقایسه کردن حال مخاطبین با حال آنها وضع هر کس روشن شود و در این جا برای زاهدان سه ویژگی می شمرد، می فرماید : «زاهدان در دنیا قلوبشان می گرید گر چه ظاهراً بخندند» **(إِنَّ الزَّاهِدِينَ فِی الدُّنْيَا تَبْكِی قُلُوبُهُمْ وَإِنْ ضَحِكُوا)**.

«و سخت محزون و غمگین اند گر چه ظاهراً شادمانی کنند» **(وَيَشْتَدُّ حُزْنُهُمْ وَإِنْ فَرِحُوا)**.

«ونسبت به خود سخت خشمگین هستند (و از وضع اخلاقی و طاعات خود را راضی نیستند) هر چند به خاطر روزی های فراوانی که به آنها داده شده در پیشگاه خداوند شاکرند» **(وَيَكْثُرُ مَقْتُهُمْ أَنْفُسَهُمْ وَإِنِ اغْتَبَطُوا**[1] **بِمَا رُزِقُوا)**.

آری چشم های قلب آنها گریان است به خاطر نقایص و کمبودهایی که در خود می بینند و لغزش هایی که احیاناً از آنها سرزده، هر چند برای حفظ آداب اجتماعی و اخلاقی ظاهراً شاد و خندان باشند. آنها بر گذشته خویش تأسف می خورند و از فرصت هایی که در دست داشته اند و از آن استفاده نکرده اند غمگین اند، هر چند در ظاهر شاد و مسرورند و آنها از یکسو در برابر مواهب

---

۱. بسیاری از شارحان نهج البلاغه جمله «اُغْتُبِطُوا» را طبق بعضی از نسخه ها به صورت مجهول خوانده اند و آن را به معنی مورد غبطه واقع شدن تفسیر کرده اند و بعضی آن را به صورت فعل معلوم آورده اند و مفهومی شبیه آنچه گفته شد از آن فهمیده اند در حالی که با مراجعه به متون لغت روشن می شود که «اغتباط» به معنی دیگری است و آن خوشحال بودن و شکر خدا را در برابر نعمت ها به جای آوردن است. (به لسان العرب و قاموس و لغات دیگر مراجعه شود).

www.makarem.ir

مادی و معنوی الهی زبان به شکر و ثنای او می گشایند ولی از سوی دیگر خودرا به خاطر کوتاهی در بهره گیری صحیح از این نعمت ها ملامت و سرزنش می کنند.

و در یک جمله، **آنها همواره در مقام نقد خویشتن و اصلاح کاستی ها و کمبودهای معنوی خود هستند** وهمین امر سبب حرکت تکاملی آنها به سوی خداست و هرگز راضی به وضع موجود نیستند که سبب رکود یا عقب گردشان شود.

**و در نکته دوّم** وضع مخاطبین خودرا تشریح می کند تا با زاهدان، خودرا مقایسه کنند و به عیوب خویش واقف شوند و برای آنها نیز سه وصف بیان می فرماید، می گوید : «یاد مرگ از دل هایتان پنهان شده و آمال و آرزوهای دروغین در برابر شما حاضر گشته از این رو سلطه دنیا بر شما بیش از آخرت شده، و زندگانی زودرس دنیا، شما را از یاد حیات جاودانی آخرت بیرون برده است» **(قَدْ غَابَ عَنْ قُلُوبِكُمْ ذِكْرُ الْآجَالِ، وَحَضَرَتْكُمْ كَوَاذِبُ الْآمَالِ، فَصَارَتِ الدُّنْيَا أَمْلَكَ بِكُمْ مِنَ الْآخِرَةِ، وَالْعَاجِلَةُ أَذْهَبَ بِكُمْ مِنَ الْآجِلَةِ).**

**آری !** آن کس که سر آمد عمر و پایان زندگی زودگذر دنیا را به فراموشی بسپارد، و دل را در گرو سراب آرزوهای دروغین قرار دهد، دنیا بر عقل و فکر او چیره می شود و آخرت را از یاد می برد، و چنین کسی آمادگی برای آلودگی به هر گناه و فسادی دارد و بهترین طعمه شیطان و هوای نفس است.

**و در پایان این بخش از خطبه،** چنین نتیجه می گیرد که «شما همگی در اسلام و دین خدا برادر (و برابر) هستید و تفرقه و اختلاف در میان شما تنها به سبب آلودگی درون و سوء نیت هاست به همین دلیل، نه به یکدیگر کمک می کنید، نه همدیگر را نصیحت، و نه بذل و بخشش به هم دارید و نه

www.makarem.ir

به یکدیگر مهر می‌ورزید» **(وَإِنَّمَا أَنْتُمْ إِخْوَانٌ عَلَى دِينِ اللهِ، مَا فَرَّقَ بَيْنَكُمْ إِلاَّ خُبْثُ السَّرَائِرِ، وَسُوءُ الضَّمَائِرِ. فَلاَ تَوَازَرُونَ[1] وَلاَ تَنَاصَحُونَ، وَلاَ تَبَاذَلُونَ وَلاَ تَوَادُّونَ).**

اشاره به این که زمینه های وحدت از طریق اخوت اسلامی در میان شما موجود است امّا اختلافات به خاطر تعصب ها، کینه و حسد و حبّ دنیا و تنگ نظری ها بر آن غلبه کرده است و رشته وحدت را که سبب امنیّت داخل و پیروزی بر دشمنان خارجی است از هم گسسته است به همین دلیل برکات اجتماع که همکاری و خدمات متقابل و پیوندهای دوستی و برادری است از شما قطع شده است.

این تعبیر اشاره روشنی به این حقیقت دارد که **حبّ دنیا و خبث باطن و سوء نیّت و اخلاق نه تنها آخرت را بر باد می دهد بلکه صحنه جامعه بشری را کانونی از ناامنی و انواع تزاحم ها و کشمکش ها می سازد** که در آن خبری از همدلی و محبّت و همکاری و صمیمیّت نیست.

j j j

۱. «لا توازرون» از مادّه «موازرة» به معنی تعاون و همکاری است.

www.makarem.ir

**بخش سوّم**

**مَا بَالُكُمْ تَفْرَحُونَ بِالْيَسِيرِ مِنَ الدُّنْيَا تُدْرِكُونَهُ، وَلاَ يَحْزُنُكُمُ الْكَثِيرُ مِنَ الآخِرَةِ تُحْرَمُونَهُ ! وَيُقلِقُكُمُ الْيَسِيرُ مِنَ الدُّنْيَا يَفُوتُكُمْ، حَتَّى يَتَبَيَّنَ ذلِكَ فِي وُجُوهِكُمْ، وَقِلَّةِ صَبْرِكُمْ عَمَّا رُوِيَ مِنْهَا عَنْكُمْ ! كَأَنَّهَا دَارُ مُقَامِكُمْ، وَكَأَنَّ مَتَاعَهَا بَاق عَلَيْكُمْ. وَمَا يَمْنَعُ أَحَدَكُمْ أَنْ يَسْتَقْبِلَ أَخَاهُ بِمَا يَخَافُ مِنْ عَيْبِهِ، إِلاَّ مَخَافَةُ أَنْ يَسْتَقْبِلَهُ بِمِثْلِهِ. قَدْ تَصَافَيْتُمْ عَلَى رَفْضِ الأَجِلِ وَحُبِّ الْعَاجِلِ، وَصَارَ دِينُ أَحَدِكُمْ لُعْقَةً عَلَى لِسَانِهِ، صَنِيعَ مَنْ قَدْ فَرَغَ مِنْ عَمَلِهِ، وَأَحْرَزَ رِضَى سَيِّدِهِ.**

**ترجمه**

شما را چه شده که با تحصیل مقدار کمی از دنیا مسرور و خوشحال می شوید، ولی هرگز محروم شدن از مقدار فراوانی از آخرت، شما را غمگین نمی کند ؟ ! از دست رفتن مقدار ناچیزی از متاع دنیا شما را سخت پریشان می سازد به گونه ای که آثارش در چهره هایتان نمایان می شود، و به خاطر آنچه از دست داده اید بی تابی می کنید، گویی این جا سرای اقامت جاودانه شماست و متاع دنیا همیشه برای شما باقی می ماند.

کسی از شما نمی تواند عیب خطرناک برادر خودرا (به منظور اصلاح و نهی از منکر) بازگو کند چرا که می ترسد برادرش نیز همان عیب را درباره او بازگوید ! (گویی) همگی دست به دست هم داده اید که آخرت را کنار بگذارید و به دنیا عشق ورزید و دین شما لقلقه زبانتان شده و کارتان شبیه کار کسی است که گویی تمام وظیفه خودرا انجام داده و رضایت مولای خویش را فراهم ساخته است (در حالی که شما نه تنها انجام وظیفه نکرده اید بلکه خشم مولای خودرا فراهم ساخته اید).

www.makarem.ir

**شرح و تفسیر**

## باز هم سرزنش دنیاپرستان

در این بخش که آخرین بخش خطبه است امام (علیه السلام) بار دیگر دنیاپرستان را مخاطب قرار داده و با سرزنشها و ملامتهای توأم با استدلال، برای بیدار ساختن آنها کوشش می کند، نخست می فرماید : «شما را چه شده که با تحصیل مقدار کمی از دنیا مسرور و خوشحال می شوید ولی هرگز محروم شدن از مقدار زیادی از آخرت، شما را غمگین نمی کند، از دست رفتن مقدار ناچیزی از متاع دنیا شما را سخت پریشان می سازد به گونه ای که آثار آن در چهره هایتان نمایان می شود و به خاطر آنچه از دست داده اید بی تابی می کنید، گویی این جا سرای اقامت همیشگی شماست و متاع دنیا همیشه برای شما باقی می ماند» **(مَا بَالُكُمْ تَفْرَحُونَ بِالْيَسِيرِ مِنَ الدُّنْيَا تُدْرِكُونَهُ، وَلاَ يَحْزُنُكُمُ الْكَثِيرُ مِنَ الآخِرَةِ تُحْرَمُونَهُ ! وَيُقلِقُكُمُ الْيَسِيرُ مِنَ الدُّنْيَا يَفُوتُكُمْ، حَتَّى يَتَبَيَّنَ ذلِكَ فِي وُجُوهِكُمْ، وَقِلَّةُ صَبْرِكُمْ عَمَّا زُوِيَ[1] مِنْهَا عَنْكُمْ ! كَأَنَّهَا دَارُ مُقَامِكُمْ، وَكَأَنَّ مَتَاعَهَا بَاق عَلَيْكُمْ)**.

**آری !** چنین است حال بسیاری از مردم دنیا که از دست رفتن امور معنوی سبب پریشانی آنها نمی شود ولی کمترین ضرر مادی آنها را سخت پریشان می سازد، مثلاً اگر روزهای متوالی نماز صبح آنها قضا شود هیچ مایه نگرانی آنها نیست یا اگر سالها از فیض عبادتهای شبانه محروم بمانند غمی ندارند ولی

---

۱. «زوی» از مادّه «زیّ» (بر وزن حیّ) به معنی جمع کردن و گرفتن و بردن و دور کردن است و با توجه به این که در عبارت بالا به صورت فعل مجهول و همراه با «عَنْ» ذکر شده به معنی دور کردن و از دست دادن می باشد.

www.makarem.ir

گاهی چند درهم زیان، آنها را برآشفته می کند و بر سر اطرافیان خود فریاد می کشند که چرا چنین شده است ؟

این تفاوت آشکار شرم آور، از یکی از دو چیز سرچشمه می گیرد : یا ایمانها نسبت به آخرت و وعده های الهی ضعیف است و آن را حلوای نسیه می دانند که به خاطر آن چشم از سکّه نقد نمی پوشند، و یا علی رغم ایمانشان به آخرت آن قدر هوا و هوسها بر قلب و روح آنها چیره شده و غفلت آنها را فراهم آورده که جز متاع دنیا و لذّات زودگذر و گاه موهوم و خیالی را، نمی بینند.

و در ادامه این سخن به یکی دیگر از نقطه های ضعف دنیاپرستان اشاره کرده می فرماید : یکی از بدبختیهای شما این است که : «کسی از شما نمی تواند عیب خطرناک برادر خود را (به منظور اصلاح و نهی از منکر) بازگو کند چرا که می ترسد برادرش نیز همان عیب را درباره او بازگوید» **(وَمَا يَمْنَعُ أَحَدَكُمْ أَنْ يَسْتَقْبِلَ أَخَاهُ بِمَا يَخَافُ مِنْ عَيْبِهِ، إِلاَّ مَخَافَةُ أَنْ يَسْتَقْبِلَهُ بِمِثْلِهِ).**

اشاره به این که شما با داشتن آن همه عیوب که از دنیاپرستی ناشی می شود، از اصلاح یکدیگر به وسیله تذکّرها و اندرزها محروم هستید، چرا که هیچ یک از شما جرأت نمی کنید در این مقام برآیید چون می ترسید شما را سرزنش کنند که اگر این کار و آن کار بد است چرا خود آلوده اید ؟ و اگر شما طبیب هستید چرا نخست سرخود را دوا نمی کنید ؟ و آیا صحیح است که دیگها روسیاهی را بر دیگچه ها عیب بگیرند ؟ !

و سرانجام امام (علیه السلام) با این سخن خطبه را پایان می دهد می فرماید : «(گویی) همگی دست به دست هم داده اید که آخرت را کنار بگذارید، و به دنیا عشق ورزید، و دین شما لقلقه زبانتان شده، و کارتان شبیه کار کسی است که گویی تمام وظیفه خود را انجام داده و رضایت مولای خویش را فراهم ساخته است !» **(قَدْ تَصَافَيْتُمْ عَلَى رَفْضِ الْأجِلِ وَحُبِّ الْعَاجِلِ، وَصَارَ**

www.makarem.ir

**دِينُ أَحَدِكُمْ لُعْقَةً[۱] عَلَى لِسَانِهِ، صَنِيعَ مَنْ قَدْ فَرَغَ مِنْ عَمَلِهِ، وَأَحْرَزَ رِضَى سَيِّدِهِ).**

گاه در میان مردم کارهای خلافی انجام می شود که هیچ توافق قبلی بر آن صورت نگرفته ولی چنان هماهنگ است که گویی آنها جلسات متعددی داشته و برنامه ریزی و توافق قبلی صورت گرفته، و این نیست مگر بخاطر این که انگیزه ها در این امور یکسان است. یکی از مصداقهای روشن آن بی اعتنایی به مسائل مربوط به آخرت و چسبیدن به دنیای مادی است.

این گونه افراد دنیاپرست ممکن است ظاهراً دین دار باشند ولی دین آنها در یک سلسله شعارها و ادعاها و لفاظی ها و احیاناً کمی از عبادات، خلاصه می شود تعبیر «**لعقة**» اشاره به همین معناست. و گاه آن چنان از خود راضی هستند که گویی به تمام وظایف الهی و انسانی خود، عمل کرده و به قرب پروردگار و مقام رضای او رسیده اند و این به راستی یک انحراف وحشتناک است همان گونه که مولا در پایان این خطبه به آن اشاره فرموده است.

j j j

۱. «لعقة» از مادّه «لعق» (بر وزن فرق) به معنی لیسیدن گرفته شده و «لعقه» به مقدار مختصری از غذا گفته می شود که انسان با سرانگشت یا قاشق کوچکی روی زبان می گذارد و به زودی آن را فرو می برد و کنایه از شیء مختصر است.

www.makarem.ir

# خطبه ۱۱٤[1]

## وَمِنْ خُطْبَةٌ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

### وَفِيْها مَواعِظُ لِلنّاسِ

از خطبه های امام (علیه السلام) است که در آن اندرزهای مهمی به مردم می دهد.

**خطبه در یک نگاه**

**در بخش اوّل** این خطبه، امام (علیه السلام) حمد وثنای الهی را با تعبیراتی قرین می کند که **راه خداشناسی را برای** انسان هموار می سازد و **راه و روش شهادت به اخلاص** را به انسان می آموزد **و اهمیّت گواهی به توحید و نبوّت را با تعبیرات پر معنایی نشان می دهد.**

---

۱. سند خطبه :

در کتاب «تحف العقول» که به احتمال قویّ قبل از نهج البلاغه تألیف شده قسمت مهمّی از این خطبه آمده است و «زمخشری» بخش اوّل این خطبه را در اوایل کتاب «ربیع الابرار» آورده است و بخش دیگری را در اوایل جلد دوّم آن ذکر کرده و با تفاوتهایی که میان نقل او و سیّد رضی (رحمه الله) وجود دارد روشن می شود که او آن را از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته و «قاضی قُضاعی» (از علمای قرن پنجم واز نزدیکان یکی از خلفای فاطمی در مصر) نیز بخشی از خطبه را در کتاب «دستور معالم الحکم» با تفاوتهایی ذکر کرده و مرحوم «شیخ طوسی» نیز آن را در کتاب «امالی» آورده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۲۵۲).

www.makarem.ir

**در بخش دیگری** از این خطبه، همه مخاطبین را به تقوای الهی دعوت می کند وآثار و برکات تقوا در وجود انسان را برمی شمرد.

**در بخش سوّم**، سخن از ناپایداری دنیا و سرعت زوال نعمتها و ناتمام ماندن آرزوها و کم بودن فاصله زندگی و مرگ می گوید.

**در بخش چهارم** این خطبه با نصایح و اندرزهای دقیق و حساب شده، همگان را به اطاعت پروردگار دعوت می کند و از فراموشی جهان آخرت و گرفتار شدن در چنگال غفلت و عدم توجه به وضع دنیای زودگذر بر حذر می دارد.

ارتباط این چهار بخش در ایجاد یک مجموعه، از اندرزهای منسجم بر کسی پوشیده نیست.

تعبیرات این خطبه چنان فصیح و بلیغ و لطیف است که نویسنده کتاب «**الطراز**» (امام یحیی زیدی از علمای قرن هشتم) در پایان این خطبه بیانی دارد که عین عبارت او چنین است: «**لَوْ كَانَ كَلامٌ مِنْ كَلامِ الْبَشَرِ مُعْجِزَةً لَكَانَ هَذا هُوَ الأوَّلُ وَلَوْ أعْجَزَ شَيْءٌ مِنَ الْكَلامِ بَعْدَ كَلامِ اللهِ لَكَانَ هَذا هُوَ الثّانِي**؛ اگر سخنی از سخنان بشر معجزه باشد این نخستین آنهاست و اگر کلامی بعد از کلام خدا اعجازآمیز باشد این همان کلام دوّم است»[۱].

j j j

۱. مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۲۵۲.

www.makarem.ir

**بخش اوّل**

**الْحَمْدُ للهِ الوَاصِلِ الْحَمْدَ بِالنِّعَمِ وَالنِّعَمَ بِالشُّكْرِ. نَحْمَدُهُ عَلَى آلاَئِهِ، كَمَا نَحْمَدُهُ عَلَى بَلاَئِهِ. وَنَسْتَعِينُهُ عَلَى هذِهِ النُّفُوسِ الْبِطَاءِ عَمَّا أُمِرَتْ بِهِ، السِّرَاعِ إِلَى مَا نُهِيَتْ عَنْهُ. وَنَسْتَغْفِرُهُ مِمَّا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ، وَأَحْصَاهُ كِتَابُهُ: عِلْمٌ غَيْرُ قَاصِرٍ، وَكِتَابٌ غَيْرُ مُغَادِرٍ. وَنُؤْمِنُ بِهِ إِيمَانَ مَنْ عَايَنَ الْغُيُوبَ، وَوَقَفَ عَلَى الْمَوْعُودِ، إِيماناً نَفَى إِخْلاَصُهُ الشِّرْكَ، وَيَقِينُهُ الشَّكَّ. وَنَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّداً صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، شَهَادَتَيْنِ تُصْعِدَانِ الْقَوْلَ، وَتَرْفَعَانِ الْعَمَلَ. لاَ يَخِفُّ مِيزَانٌ تُوضَعَانِ فِيهِ، وَلاَ يَثْقُلُ مِيزَانٌ تُرْفَعَانِ عَنْهُ.**

**ترجمه**

ستایش مخصوص خداوندی است که حمد را به نعمت، ونعمت را به شکر پیوند داد، او را بر نعمتهایش ستایش می کنیم آن گونه که بر بلاهایش، و از او در برابر این نفوس سست و تنبل که در انجام اوامرش کندی می کنند و در ارتکاب نواهیش سرعت دارند، یاری می طلبیم، و از گناهانی که علم او به آنها احاطه دارد و کتاب او (نامه اعمال ما) آنها را شماره کرده، آمرزش می طلبیم، همان علمی که در هیچ موردی قصوری ندارد و کتابی که چیزی را فروگذار نمی کند.

و به او ایمان داریم همچون کسی که اسرار نهانی را با چشم مشاهده می کند، و در کنار آنچه وعده داده شده (از معاد و رستاخیز) ایستاده و آگاهی دارد، ایمانی که اخلاص آن شرک را نفی می کند و یقین آن شک و تردید را می زداید،

www.makarem.ir

و شهادت می دهیم که معبودی جز خداوند نیست، یگانه است و همتایی ندارد و **محمّد (صلّی الله علیه و آله و سلم)** بنده و فرستاده اوست، شهادتی که سخن را بالا می برد و عمل را به پیشگاه خدا و مرحله قبول می رساند، شهادتی که در هر میزانی گذاشته شود سبک نخواهد بود و از هر میزانی برگرفته شود سنگین نمی گردد !

**شرح و تفسیر**

## باورهای پر بار !

امام (علیه السلام) در بخش اوّل این خطبه به نکات مهمی در زمینه حمد و ثنای الهی و استعانت از ذات پاک او و استغفار در برابر گناهان، اشاره می فرماید.

**نخست می گوید :** «ستایش مخصوص خداوندی است که حمد را به نعمت و نعمت را به شکر پیوند داد» **(الْحَمْدُ للهِ الوَاصِلِ الْحَمْدَ بِالنِّعَمِ وَالنِّعَمَ بِالشُّكْرِ).**

قرین بودن حمد به نعمت از این جاست که حمد و سپاس او، انسان را لایق نعمت هایش می سازد و این حمد سبب برخورداری بندگان از نعمت او می گردد. همچنین رابطه نعمت با شکر از این جهت است که نعمت سبب شکرگزاری است چرا که بندگان در برابر هر نعمتی موظف به شکرگزاری هستند و بر هر نعمتی، شکری واجب است (در واقع حمد سبب تکوینی نعمت ها و نعمت ها سبب تشریعی شکرگزاری می باشد).

گواه این معنا چیزی است که در خطبه ۱۵۷ آمده می فرماید : «**الْحَمْدُ للهِ الَّذِی جَعَلَ الْحَمْدَ مِفْتَاحاً لِذِكْرِهِ، وَسَبَباً لِلْمَزِیدِ مِنْ فَضْلِهِ;** ستایش مخصوص خداوندی است که حمد را کلید ذکر خود قرار داده و آن را سبب فزونی فضل و رحمتش ساخته است».

www.makarem.ir

البتّه دو جمله بالا تفسیرهای دیگری از نظر تفاوت علت و معلول ها می تواند داشته باشد ولی آنچه در بالا آمد از همه مناسبتر است.

**در دوّمین نکته،** می فرماید : «ما او را بر نعمت هایش ستایش می کنیم آن گونه که بر بلاهایش» **(نَحْمَدُهُ عَلَى آلاَئِهِ، كَمَا نَحْمَدُهُ عَلَى بَلاَئِهِ).**

اشاره به این که بلاهای الهی هم در واقع، نوعی نعمت است همان گونه که در بحث فلسفه آفات و بلاها ضمن مباحث توحید و عدل بیان کرده ایم. **گاه بلاها سبب** بیداری و بازگشت به سوی خدا و ترک معاصی است و گاه **ظاهراً بلا است** ولی در باطن، نعمت است و ما تشخیص نمی دهیم. **گاه کفار گناهان است و گاهی سبب شناخت** قدر نعمت هاست چرا که تا انسان نعمتی را از دست ندهد و به مصیبتی گرفتار نشود ارزش نعمت ها را نمی شناسد و گر نه خداوند حیکم علی الاطلاق بی جهت کسی را گرفتار بلایی نمی کند پس بلای او هم رحمت است و درد او درمان.

**در سوّمین نکته، می فرماید :** «از او در برابر این نفوس سُست وتنبل که در انجام اوامرش کُندی می کنند و در ارتکاب نواهیش سرعت دارند یاری می طلبیم !» **(وَنَسْتَعِينُهُ عَلَى هذِهِ النُّفُوسِ الْبِطَاءِ[1] عَمَّا أُمِرَتْ بِهِ، السِّرَاعِ إِلَى مَا نُهِيَتْ عَنْهُ).**

اشاره به این که نفوس انسانی تا به مرحله کمال نفس مطمئنه نرسد در انجام اوامر الهی سُستی می کند و در ارتکاب گناهانی که با غرایز حیوانی سازگار است، شتاب می گیرد و تا کمک و یاری پروردگار نباشد گذشتن از مرحله نفس امّاره و رسیدن به مرحله لوامه و عبور از آن و وصول به نفس مطمئنه کاری بس دشوار است.

---

۱. «بطاء» جمع «بطیئه» به معنی کند و غیر سریع است.

www.makarem.ir

**در چهارمین نکته، می فرماید :** «از گناهانی که علم او به آنها احاطه دارد و کتاب او (نامه اعمال ما) آنها را شماره کرده آمرزش می طلبیم، همان علمی که در هیچ مورد قصوری ندارد و کتابی که چیزی را فروگذار نمی کند» **(وَنَسْتَغْفِرُهُ مِمَّا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ، وَأَحْصَاهُ كِتَابُهُ : عِلْمٌ غَيْرُ قَاصِرٍ، وَكِتَابٌ غَيْرُ مُغَادِرٍ[1] ).**

اشاره به این که تا از گناه استغفار نکنیم و صفحه دل را از زنگار آن شستشو ندهیم، هرگز نمی توانیم از وسوسه های نفس دور بمانیم و به مقام قرب او نایل شویم و به آن مرحله از ایمان که در جمله های آینده می آید، برسیم، در واقع استغفار هم تکمیلی است برای بحث گذشته و هم مقدمه ای است برای بحث آینده.

**ودر پنجمین نکته،** در واقع به سراغ نتیجه نهایی این بحث رفته ومی فرماید : «ما به او ایمان داریم همچون کسی که اسرار نهانی را با چشم مشاهده می کند، و در کنار آنچه وعده داده شده (از معاد و رستاخیز) ایستاده و آگاهی دارد، ایمانی که اخلاص آن، شرک را نفی می کند و یقین آن، شک و تردید را می زداید» **(وَنُؤْمِنُ بِهِ إِيمَانَ مَنْ عَايَنَ الْغُيُوبَ، وَوَقَفَ عَلَى الْمَوْعُودِ، إِيماناً نَفَى إِخْلاَصُهُ الشِّرْكَ، وَيَقِينُهُ الشَّكَّ).**

اشاره به این که هنگامی که حمد و ستایش الهی با شکرِ نعمت ها آمیخته شد و انسان از بوته آزمایش ها سالم به درآمد از وسوسه های نفس برکنار ماند، و هوس ها را تحت کنترل درآورده، و از لغزش های خود به طور کامل استغفار نمود، می تواند به مرحله کمال ایمان برسد، ایمانی در سر حدّ شهود، گویی خدا را با چشم دل می بیند و بهشت و دوزخ و پاداش های نیکوکاران

---

۱. «مغادر» از مادّه «غدر» به معنی ترک گفتن چیزی است به همین جهت کسی که عهد و پیمان خود را بشکند و ترک کند می گویند غدر کرده است و به گودالهای آب «غدیر» می گویند به خاطر آن که مقداری از آب باران در آن جا ترک و رها شده است.

www.makarem.ir

وکیفرهای
بدکاران را مشاهده می کند ایمانی خالص از هرگونه شائبه شرک، و یقینی پاک از آلودگی به شک.

**آری یقین مراتبی دارد : مرتبه اوّل**، مرحله ای است که انسان از طریق استدلال به آن راه می یابد و آن را **عِلْمُ الْیَقین** می گویند.

**مرحله دوّم**، آن است که انسان از طریق شهود به آن می رسد گویی از دور با چشم خود انوار الهی را مشاهده می کند و صحنه های قیامت را می بیند و آن را **عَیْنُ الْیَقین** می گویند.

**مرحله سوّم**، که مرحله نهایی است آن است که گویی نزدیک می شود و همه چیز را لمس می کند، انوار الهی اطراف او را احاطه می نماید و نسیم روح بخش بهشتی، روح او را نوازش می کند و آتش سوزان دوزخ بر تنش اثر می گذارد و آن را **حَقُّ الْیَقِیْن** می نامند، بنابراین منظور از جمله «**عَایَنَ**» و «**وَقَفَ**» همان مرحله نهایی ایمان و یقین است که انسان بالمعاینه و از نزدیک به مقام شهود می رسد و در کنار آن قرار می گیرد.

و سرانجام امام (علیه السلام) به سراغ شهادت بر توحید و نبوت می رود و این بخش از خطبه را با آن پایان می دهد، می فرماید : «شهادت می دهیم که معبودی جز خداوند نیست، یگانه است و همتایی ندارد ومحمّد (صلی الله علیه وآله) بنده و فرستاده اوست، شهادتی که سخن را بالا می برد و عمل را به پیشگاه خدا و مرحله قبول می رساند، شهادتی که در هر میزانی گذاشته شود سبک نخواهد بود و از هر میزانی بر گرفته شود سنگین نمی گردد» **(وَنَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِیکَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّداً صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، شَهَادَتَیْنِ تُصْعِدَانِ الْقَوْلَ، وَتَرْفَعَانِ الْعَمَلَ. لاَ یَخِفُّ مِیزَانٌ تُوضَعَانِ فِیهِ، وَلاَ یَثْقُلُ مِیزَانٌ تُرْفَعَانِ عَنْهُ)**.

www.makarem.ir

اشاره به این که اگر شهادت بر توحید و نبوّت از درون جان برخیزد و آثار آن در گفتار و عمل ظاهر شود آن چنان پاک و خالص می گردد که سنگین ترین وزنه ها را در میزان اعمال در قیامت تشکیل می دهد که اگر آن در ترازوی عمل باشد چیزی کم ندارد و اگر نباشد هر چه در آن بگذارند وزنی نخواهد داشت.

از این تعبیر به خوبی روشن می شود که **شهادت بر توحید و نبوّت آن گاه کار ساز است که آثار آن در گفتار و رفتار انسان** کاملاً نمایان گردد و همه در مسیر آن قرار گیرد.

در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم که خداوند به «**موسی بن عمران** (علیه السلام)» فرمود: «ای موسی **لَوْ أَنَّ السَّمواتِ وَعَامِرِيْهِنَّ عِنْدِی، وَالْارَضِينَ السَّبْعَ فِی كَفَّةٌ وَلا إلهَ إلاّ اللهُ فِی كَفَّةٌ، مَالَتْ بِهِنّ لا اِلهَ إلاّ اللهُ**؛ اگر آسمانها و اهل آسمانها و زمینهای هفتگانه را در یک کفّه ترازو قرار دهند، و **لاَ إلهَ إلاّ اللهُ** را در یک کفّه دیگر، کفّه «**لاَ إلهَ إلاّ اللهُ**» سنگینی خواهد کرد»[۱].

بدیهی است که منظور از سنجش و ترازو در این جا سنجش وزنی و ترازوهای مربوط به آن نیست بلکه منظور سنجش ارزشی است با معیارهای عقلی و معنوی.

j j j

**نکته**

## پایه های اصلی خوشبختی و نجات

۱. «ثواب الأعمال» (بنا به نقل شرح نهج البلاغه خویی جلد ۸، صفحه ۵۷)، این حدیث نخستین حدیثی است که در کتاب «ثواب الأعمال» آمده است.

www.makarem.ir

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه که در واقع مقدمه ای است برای بخش دوّم که پیرامون اهمیّت تقوا و آثار آن سخن می گوید در حقیقت ریشه های تقوا را بیان فرموده که مهمترین آنها ایمان و یقین و معرفت است، ایمانی قوی و محکم، آن چنان که گویی خدا را با چشم دل می بیند و نعمت های بهشتی و آتش های دوزخی را مشاهده می کند و به یقین، چنین ایمانی خمیرمایه تقواست.

اضافه بر این به موانع اصلی این امر که همان نفس سرکش است اشاره فرموده، راه نجات از آن را استمداد از الطاف الهی می شمرد و همان چیزی را می فرماید که در سوره یوسف درباره «**یوسف**» یا درباره «**زلیخا**» آمده است : « (**إِنَّ النَّفْسَ لَأَمّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلاَّ مَا رَحِمَ رَبِّی**)؛ نفس (سرکش) انسان را بسیار به سوی بدی ها می خواند مگر آنچه را پروردگارم رحم کند»[۱].

و برای رسیدن به این هدف از ابزار مختلفی از جمله حمد و ستایش پروردگار و شکر و سپاس او در برابر نعمت ها و بلاها استفاده می فرماید و از استغفار و توبه که یکی از عوامل مؤثر موفقیّت در این مسیر است، کمک می گیرد.

هنگامی که این نسخه الهی و این برنامه آسمانی پایان می گیرد بحث تقوا را شروع می کند بحثی دل نشین و بسیار مؤثر و اگر معلّمان و مربیان و استادان درس اخلاق برای رسیدن به این هدف از همین طریق که امام (علیه السلام) به ما آموخته است استفاده کنند به یقین تأثیر سخن و نفوذ کلامشان قطعی خواهد بود.

j j j

۱. یوسف، آیه ۵۳.

www.makarem.ir

www.makarem.ir

**بخش دوّم**

**أُوصِيكُمْ، عِبَادَ اللهِ، بِتَقْوَى اللهِ الَّتى هِىَ الزَّادُ وَبِهَا الْمَعَاذُ : زَادٌ مُبْلِغٌ، وَمَعَاذٌ مُنْجِحٌ. دَعَا إِلَيْهَا أَسْمَعُ دَاع، وَوَعَاهَا خَيْرُ وَاع. فَأَسْمَعَ دَاعِيهَا، وَفَازَ وَاعِيَها. عِبَادَ اللهِ، إِنَّ تَقْوَى اللهِ حَمَتْ أَوْلِيَاءَ اللهِ مَحَارِمَهُ، وَأَلْزَمَتْ قُلُوبَهُمْ مَخَافَتَهُ، حَتَّى أَسْهَرَتْ لَيَالِيَهُمْ، وَأَظْمَأَتْ هَوَاجِرَهُمْ، فَأَخَذُوا الرَّاحَةَ بِالنَّصَبِ، والرِّىَّ بِالظَّمَاءِ؛ وَاسْتَقْرَبُوا الاجَلَ فَبَادَرُوا الْعَمَلَ، وَكَذَّبُوا الامَلَ فَلاَحَظُوا الاجَلَ.**

**ترجمه**

**ای بندگان خدا !** شما را به تقوا سفارش می کنم، که هم **زاد و توشه** (سفر آخرت) است و هم **پناهگاه** (در برابر عذاب الهی)، زاد و توشه ای که انسان را به مقصد می رساند، و پناهگاهی که او را (از خطرات) رهایی می بخشد.

دعوت کننده ای که سخنانش از همه مؤثرتر است به سوی آن دعوت کرده (خداوند و پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و همه انبیا و اولیا) و بهترین حافظ (همه عالمان دینی و پرهیزگاران)، آن را نگهداری و پاسداری نموده است، این دعوت کننده به تقوا، دعوت خویش را به گوش همگان رسانیده، و پاسدار آن، در کار خود پیروز بوده است.

**ای بندگان خدا !** (بدانید) تقوای الهی دوستان خدا را از ارتکاب گناهان باز داشته، و قلوبشان را قرین خوف و خشیّت ساخته، تا آن جا که شبهایشان را بیدار، و روزهایشان را گرم و سوزان کرده است، آنها (شب زنده دارند و روزه دار)،

مشقت را به جای استراحت و تشنگی را به جای سیرابی پذیرفته اند، سرآمد زندگی را نزدیک می دانند، از این رو در انجام اعمال نیک شتاب دارند و

www.makarem.ir

آرزوهای دور و دراز را دروغ می شمرند، از این رو همواره پایان زندگی و مرگ را در نظر دارند.

## شرح و تفسیر

### برترین فضیلت انسان

امام (علیه السلام) بعد از مقدمه متین و محکم و حساب شده ای که در بخش اوّل این خطبه بیان فرمود در این بخش به سراغ مهمترین فضیلت انسان ها می رود که همان تقوا است. نخست به آثار اخروی آن اشاره کرده می فرماید : «ای بندگان خدا ! شما را به تقوا سفارش می کنم که زاد و توشه (سفر آخرت) است و هم پناهگاه (در برابر عذاب الهی)، زاد و توشه ای که انسان را به مقصد می رساند، و پناهگاهی که او را (از خطرات) رهایی می بخشد» **(أُوصِيكُمْ، عِبَادَ اللهِ، بِتَقْوَى اللهِ الَّتى هِيَ الزَّادُ وَبِهَا الْمَعَاذُ : زَادٌ مُبْلِغٌ، وَمَعَادٌ مُنْجِحٌ)**.

بدیهی است انسان در سفرهای طولانی و پر خوف و خطر نیاز به دو چیز دارد : زاد و توشه کافی و منزلگاه هایی که او را از خطرات حفظ کند.

همان گونه که قرآن مجید می فرماید : « **(وَتَزَوَّدوُا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوى)**; زاد و توشه برگیرید و بهترین زاد و توشه، تقواست»[1] و در داستان یوسف (علیه السلام)هنگامی که بر لب پرتگاه گناه قرار گرفت، از نیروی تقوا برای نجات خود، استفاده کرد، قرآن می گوید : « **(قَالَ مَعَاذَ اللهِ)**; گفت به خدا پناه می برم»[2] و راستی تقوا پناهگاهی است، مطمئن و محکم، در برابر سیل خروشان هوای

---

۱. بقره، آیه ۱۹۷.

۲. یوسف، آیه ۲۳.

www.makarem.ir

نفس و وسوسه های شیاطین و پناهگاهی است برای نجات از آتش دوزخ در قیامت و بهترین زاد و توشه ها برای این سفر پرخوف و خطر است.

سپس برای بیان اهمیّت تقوا می افزاید : «دعوت کننده ای که سخنانش از همه نافذتر است به سوی آن دعوت کرده (اشاره به خداوند یا پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)یا همه انبیا و اولیا است) و بهترین نگهدارنده، آن را نگهداری و پاسداری نموده است (اشاره به همه پرهیزکاران و پیروان مکتب انبیاست) آری دعوت کننده به سوی تقوا، دعوت خودرا به گوش همگان رسانید و پاسدار آن در کار خود پیروز شد» **(دَعَا إلَيْهَا أَسْمَعُ دَاع، وَوَعَاهَا خَيْرُ وَاع. فَأَسْمَعَ دَاعِيهَا، وَفَازَ وَاعِيَها).**

در جمله های بالا خواندیم که دعوت کننده به تقوا بهترین دعوت کنندگان بود همان طور که پاسدار تقوا بهترین پاسدار است.

بعضی گفته اند :منظور از دعوت کننده به تقوا ذات پاک خداوند یاشخص پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآله) بود که از سوی خدا سخن می گفت و منظور از پاسدار تقوا علی (علیه السلام) است ولی بعید نیست که هر دو، مفهوم عامی داشته باشد که همه دعوت کنندگان راستین و بزرگ به تقوا و پاسداران آنرا شامل شود هر چند سرچشمه اصلی، ذات پاک خدا و پیامبر او و امام المتقّین علی ابن ابی طالب (علیه السلام)است.

سپس امام (علیه السلام) به آثار بسیار پرارزش تقوا در بندگان خاص خدا پرداخته چنین می فرماید : «ای بندگان خدا ! تقوای الهی دوستان خدا را از ارتکاب گناهان باز داشته و قلبهایشان را قرین خوف و خشیّت ساخته، تا آن جا که شبهایشان را بیدار و روزهایشان را گرم و سوزان کرده است» **(عِبَادَ**

www.makarem.ir

**الله، إنَّ تَقْوَى الله حَمَتْ[۱] أَوْلِيَاءَ الله مَحَارِمَهُ، وَأَلْزَمَتْ قُلُوبَهُمْ مَخَافَتَهُ، حَتَّى أَسْهَرَتْ لَيَالِيَهُمْ، وَأَظْمَأَتْ هَوَاجِرَهُمْ[۲] ).**

بدیهی است دو تعبیر بالا که درباره روز و شب شده، دو تعبیر کنایی لطیف است و منظور شب زنده دارانی است که در دل شب به پا می خیزند و خواب را از خود دریغ داشته به راز و نیاز با پروردگار می پردازند و روزها را روزه می گیرند و به یاد خدا هستند.

این تعبیر، نشان می دهد که تقوای الهی سرچشمه حرکت به سوی تمام خوبیها و نیکیهاست چرا که وقتی انسان در درون خود احساس مسئولیت کند حرکت او به سوی اطاعت اوامر الهی و ترک معاصی آغاز می شود، و شب زنده داریها و روزه گرفتنها بخشی از آثار این خدا ترسی باطنی است که نامش تقوا است.

و در ادامه سخن می افزاید : «آنها (در طریق عبودیّت پروردگار) مشقت را به جای راحتی و تشنگی را به جای سیرابی پذیرفته اند، سرآمد زندگی را نزدیک می دانند به همین دلیل در انجام اعمال نیک شتاب دارند، و آرزوهای دور و دراز را دروغ می شمرند، از این رو همواره پایان زندگی و مرگ را در نظر دارند» **(فَأَخَذُوا الرَّاحَةَ بِالنَّصَبِ[۳]، والرِّيَّ[٤] بِالظَّمَاءِ؛ وَاسْتَقْرَبُوا الاجَلَ فَبَادَرُوا الْعَمَلَ، وَكَذَّبُوا الامَلَ فَلاَحَظُوا الاجَلَ).**

آری در آن هنگام که راحت طلبان خوش گذران، آلوده انواع گناهانند آنها برای نجات از گناه و انجام مسئولیتها از آسایش چشم می پوشند، آنها همچون

---

۱. «حمت» از مادّه «حمایت» به معنی بازداشتن و جلوگیری کردن است لذا به کسانی که از دشمنان و مخالفان کسی جلوگیری می کنند حامی گفته می شود.

۲. «هواجر» جمع «هاجرة» به معنی وسط روز در هوای گرم و داغ است.

۳. «نصب» به معنی رنج و تعب است.

۴. «الریّ» به معنای سیراب شدن آمده است.

www.makarem.ir

فریفتگان دنیا نیستند که در دام آرزوهای دور و دراز گرفتار شوند و گذشتن ساعات و روزها و پایان عمر را به فراموشی بسپارند.

جمله های «**فَبَادَرُوا**» و «**فَلاَحَظُوا**» در واقع نتیجه و معلول جمله های «**وَاسْتَقْرَبُوا**» وَ «**كَذَّبُوا**» می باشد یعنی آن کسی که سرآمد عمر را نزدیک می بیند، به عمل می پردازد و آن کسی که آرزوها را تکذیب می کند به یاد مرگ است، البتّه تحمل ناراحتیهای این جهان سبب آرامش و آسایش جاودان آنها می شود آن گونه که امام (علیه السلام)در جای دیگر می فرماید : «**صَبَرُوا أَيَّاماً قَصِيرَةً أَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً**; آنها (پرهیزگاران) ایّام کوتاهی را شکیبایی کردند و این کار راحتی طولانی برای آنها فراهم ساخت»[1].

j j j

۱. خطبه، ۱۹۳ (همّام).

www.makarem.ir

www.makarem.ir

**بخش سوّم**

**ثُمَّ إنَّ الدُّنْيَا دَارُ فَنَاء وَعَنَاء، وَغِيَر وَعِبَر؛ فَمِنَ الْفَنَاءِ أنَّ الدَّهْرَ مُوتِرٌ قَوْسَهُ، لاَ تُخْطِىءُ سِهَامُهُ، وَلاَ تُؤْسَى جِرَاحُهُ. يَرْمِى الْحَىَّ بِالْمَوْتِ، وَالصَّحِيحَ بِالسَّقَمِ، وَالنَّاجِىَ بِالْعَطَبِ. آكِلٌ لاَ يَشْبَعُ، وَشَارِبٌ لاَ يَنْقَعُ. وَمِنَ الْعَنَاءِ أنَّ الْمَرْءَ يَجْمَعُ مَا لاَ يَأْكُلُ وَيَبْنِى مَا لاَ يَسْكُنُ، ثُمَّ يَخْرُجُ إلَى اللهِ تَعَالَى لاَ مَالاً حَمَلَ، وَلاَ بِنَاءً نَقَلَ! وَمِنْ غِيَرِهَا أنَّكَ تَرَى الْمَرحُومَ مَغْبُوطاً، وَالْمَغْبُوطَ مَرْحُوماً؛ لَيْسَ ذلِكَ إلاَّ نَعِيماً زَلَّ، وَبُؤْساً نَزَلَ. وَمِنْ عِبَرِهَا أنَّ المَرْءَ يُشْرِفُ عَلَى أمَلِهِ فَيَقْتَطِعُهُ حُضُورُ أجَلِهِ. فَلاَ أمَلٌ يُدْرَكُ، وَلاَ مُؤَمَّلٌ يُتْرَكُ. فَسُبْحَانَ اللهِ مَا أعَزَّ سُرُورَهَا! وَأظْمَأ رِيَّهَا! وَأضْحَى فَيْئَهَا! لاَ جَاء يُرَدُّ، وَلاَ مَاض يَرْتَدُّ. فَسُبْحَانَ اللهِ، مَا أقْرَبَ الْحَىَّ مِنَ المَيِّتِ لِلَحَاقِهِ بِهِ، وَأبْعَدَ المَيِّتَ مِنَ الْحَىِّ لإنْقِطَاعِهِ عَنْهُ!**

**ترجمه**

(آگاه باشید) **دنیا سرای فنا، مشقت، دگرگونی و عبرت** است. **از نشانه های فنای آن**، این است که این جهان همچون تیرانداز ماهری است که کمان را آماده ساخته (هرگز) تیرهایش به خطا نمی رود، و مجروحانش بهبودی نمی یابند. زندگان را هدف تیرهای مرگ و تندرستان را هدف بیماری، و نجات یافتگان را هدف هلاکت قرار می دهد. دنیا خورنده ای است که هرگز از خوردن (انسان ها) سیر نمی شود و نوشنده ای است که (از نوشیدن خون بشر) هیچ گاه عطش او فرو نمی نشیند.

**و از نشانه های درد و رنج** دنیا این است که انسان اموالی را گردآوری می کند که هرگز نمی تواند آن را بخورد و مصرف کند، و بناهایی می سازد که هیچ گاه در آن ساکن نمی شود، سپس از این جهان به سوی خدا می رود

www.makarem.ir

در حالی که نه مالی با خود می برد و نه خانه ای را همراه خویش منتقل می سازد.

**و از نشانه های دگرگونی آن،** این است که آن کس که روزی مورد ترحم مردم بوده است روز دیگر مورد غبطه آنها واقع می شود، و آن کس که مورد غبطه بود مورد ترحم قرار می گیرد، و این نیست مگر به خاطر زوال سریع نعمت ها و نزول ناگهانی بلاها.

**و از نشانه های عبرت انگیز** بودن آن، این است که انسان در حالی که نزدیک است به آرزوهایش برسد ناگهان اجلش فرا می رسد و امیدش را قطع می کند، نه او به آرزو رسیده و نه آنچه مورد آرزوی اوست بقایی دارد.

**سُبْحَانَ اللهِ** چه کمیاب است سرور و نشاط در این دنیا! و چه تشنگی زاست سیراب شدنش، و چه زود سایه هایش از میان می رود. نه آنچه قرار است رخ دهد، قابل پیشگیری است و نه آنچه گذشته است باز می گردد.

**سُبْحَانَ اللهِ** چقدر زندگان به مردگان نزدیکند چرا که به زودی به آنها ملحق می شوند و چقدر مردگان از زندگان دورند، زیرا برای همیشه از آنها جدا شده اند!

## شرح و تفسیر

### دگرگونیها و عبرت ها

از آن جا که عامل مهم بی تقوایی دنیاپرستی و خودباختگی در برابر زرق و برق جهان مادی است، امام (علیه السلام) به دنبال بحث تقوا سخن از بی اعتباری دنیا و ناپایداری و مصائب و رنج های آن می گوید، تا ریشه های بی تقوایی را بسوزاند، می فرماید : «سپس (آگاه باشید که) دنیا سرای فنا، مشقت، دگرگونی و عبرت است». **(ثُمَّ إنَّ الدُّنْيَا دَارُ فَنَاء وَعَنَاء، وَغِيَر وَعِبَر).**

www.makarem.ir

به این ترتیب **چهار ویژگی** از ویژگی های دنیا را که تفکر در آن، انسان را به چهره واقعی دنیا آشنا می سازد، بر می شمرد و در عبارات بعد، به شرح یک یک آنها می پردازد و دقایق لطیفی درباره هر یک بیان می کند.

**نخست** به سراغ ویژگی **فناپذیری دنیا** می رود و می فرماید: «از نشانه های فنای دنیا این است که این جهان همچون، تیرانداز ماهری است که کمان را آماده ساخته و تیرهایش به خطا نمی رود، و مجروحانش بهبود نمی یابند!» **(فَمِنَ الْفَنَاءِ أَنَّ الدَّهْرَ مُوتِرٌ[۱] قَوْسَهُ، لاَ تُخْطِیءُ سِهَامُهُ، وَلاَ تُؤْسَی[۲] جِرَاحُهُ).**

چرا که کسی را از مرگ و پیری و ناتوانی و بیماری و درد و رنج، خلاصی نیست، لذا امام (علیه السلام) در شرح این جمله، چنین می فرماید: «دنیا زندگان را هدف تیرهای مرگ، و تندرستان را هدف بیماری، و نجات یافتگان را هدف هلاکت قرار می دهد» **(یَرْمِی الْحَیَّ بِالْمَوْتِ، وَالصَّحِیحَ بِالسَّقَمِ، وَالنَّاجِیَ بِالْعَطَبِ[۳])**.

قدرتمندترین انسان ها سرانجام در دام مرگ گرفتار می شوند و قوی ترین تندرستان روزی به بستر بیماری می افتند و پیروزمندان، گرفتار شکست و

---

۱. «موتر» از مادّه «وتر» (بر وزن خبر) به معنی زه کمان گرفته شده است و موتر به معنی کسی است که کمان خودرا زه کرده و برای تیراندازی آماده ساخته است. (توجه داشته باشید که کمان از دو قسمت تشکیل می یابد قسمت اوّل قوس فنرمانندی که به همین نام قوس نامیده می شد و قسمت دوّم «زه» که معمولاً از روده حیوانات درست می شد و به صورت طناب باریک و محکمی بود و دو سر قوس را به هم پیوند می داد. هنگامی که ته تیر را روی زه می گذاشتند و آن را می کشیدند قوس کمی جمع می شد و هنگامی که رها می کردند به جلو پرتاب می گشت).

۲. «تؤسی» از مادّه «اَسو» (بر وزن اسب) به معنی مداوا کردن و درمان زخم است.

۳. «عطب» به معنی هلاکت است.

www.makarem.ir

ناتوانی می شوند، آری این طبیعت زندگی دنیاست و قانونی است که هیچ گونه استثنایی در آن راه ندارد و عجب این که همگان این را می دانند و می بینند، با این حال، دل به آن می بندند و بر آن تکیه می کنند و بدان مغرور می شوند.

سپس سخن خود را در توضیح فناپذیری دنیا با این جمله پایان می دهد : «دنیا خورنده ای است که هرگز از خوردن (انسان ها) سیر نمی شود و نوشنده ای است که (از نوشیدن خون بشر) هیچ گاه عطش او فرو نمی نشیند !» **(آَكِلٌ لاَ يَشْبَعُ، وَشَارِبٌ لاَ يَنْقَعُ[۱]).**

امام (علیه السلام) با اوصاف هشتگانه ای که برای دنیا بیان کرده، فناپذیری آن را به روشن ترین وجه نشان داده است که هر کس به راستی در آن بیندیشد فنای دنیا را با تمام وجودش، لمس می کند.

سپس امام (علیه السلام) به **شرح و تفسیر عناء** (درد و رنج) دنیا پرداخته می فرماید : «از درد و رنج دنیا این است که انسان اموالی را گردآوری می کند که هرگز نمی تواند آن را بخورد و مصرف کند، و بناهایی می سازد که هیچ گاه در آن ساکن نمی شود، سپس از این جهان به سوی خدا می رود در حالی که نه مالی با خود می برد و نه خانه ای را همراه خویش منتقل می سازد» **(وَمِنَ الْعَنَاءِ أَنَّ الْمَرْءَ يَجْمَعُ مَا لاَ يَأْكُلُ وَيَبْنِى مَا لاَ يَسْكُنُ، ثُمَّ يَخْرُجُ إِلَى اللهِ تَعَالَى لاَ مَالاً حَمَلَ، وَلاَ بِنَاءً نَقَلَ).**

آری بسیارند کسانی که ثروت فراوان می اندوزند ولی هرگز توفیق استفاده از آن جز به مقدار کم نمی یابند و فراوانند آنها که قصرها و کاخ ها برای خود می سازند و جز مدت کمی در آن ساکن نمی شوند و گاه حتی یک روز هم در آن سکونت اختیار نمی کنند و یا چنان که دیده ایم تنها مراسم مرگشان در آن خانه نو و پر زرق و برق برگزار می شود، سرانجام همه را می گذارند و

---

۱. «ینقع» از مادّه «نقع» (بر وزن نفع) به معنی سیراب کردن و سیراب شدن است.

www.makarem.ir

می گذرند و تنها از مال دنیا یک کفن با خود می برند و گاه آن را نیز نمی برند و گاه لباسشان همان کفنشان است و خانه آنها همان قبرشان می شود.

در حدیث جالب و پرمعنایی که مرحوم «**علامه مجلسی**» از امیرمؤمنان علی (علیه السلام)نقل کرده چنین می خوانیم : «**كَمْ مِنْ غَافِلٍ يَنْسَجُ ثَوْباً لِيَلْبِسَهُ وَإِنَّما هُوَ كَفَنُهُ وَيَبْنِى بَيْتاً لِيَسْكُنَهُ وَإِنّما هُوَ مَوْضِعُ قَبْرِهِ**; چه بسیار غافلانی که لباسی می بافند که آن را بپوشند در حالی که کفن آنها می شود و خانه ای بنا می کنند که در آن ساکن شوند در حالی که قبر آنها خواهد شد»[۱].

سپس در شرح و تفسیر سوّمین ویژگی دنیا چنین می فرماید : «از دگرگونی های آن، این است که آن کس که روزی مورد ترحم مردم بوده است روز دیگر مورد غبطه آنها واقع می شود، و آن کس که مورد غبطه بود، مورد ترحم قرار می گیرد و این نیست مگر به خاطر زوال سریع نعمت ها و نزول ناگهانی بلاها !» (**وَمِنْ غِيَرِهَا أَنَّكَ تَرَى الْمَرحُومَ مَغْبُوطاً، وَالْمَغْبُوطَ مَرْحُوماً; لَيْسَ ذلِكَ إلاَّ نَعِيماً زَلَّ**[۲]، **وَبُؤْساً نَزَلَ**).

نه تنها در صفحات تاریخ که در زندگی روزمره خود نیز بارها دیده ایم افرادی که در اوج قدرت بودند و بسیار کسان آرزو می کردند بخشی از قدرت آنها داشتند ولی ناگهان چنان سقوط کردند که همه بر آنها ترحم می نمودند و بالعکس افراد را قابل ترحّمی را که هر کس وضع آنها را می دید به حال آنها تأسّف می خورد وگاه اشک می ریخت، به خاطر داریم که ناگهان به اوج قدرت صعود کردند و مورد غبطه و اعجاب همگان واقع شدند.

---

۱. بحار الانوار، جلد ۶، صفحه ۱۳۲.

۲. «زلّ» از مادّه «زلّ» (بر وزن حلّ) به معنی لغزیدن و سقوط کردن یا سریع گذشتن است.

www.makarem.ir

آری تنها «**قارون**» نبود که یک روز چنان نمایش قدرت و ثروتی داد که دل های ظاهربینان بنی اسرائیل را پر از حسرت وآرزو کرد که ای کاش ! به جای او بودند، اما فردای آن روز با یک زمین لرزه چنان شکافی در دل خاک پیدا شد که او و تمام گنجهایش را در دل خود جای داد و آرزوکنندگان دیروز را به شکر الهی واداشت که چه خوب شد که به جای او نبودند، آری ! تاریخ این گونه صحنه ها را بسیار به خود دیده است.

**شبانگه به دل قصد تاراج داشت *** سحر گه، نه تن سر، نه سر تاج داشت**

**به یک گردش چرخ نیلوفری *** نه «نادر» به جای ماند، نی نادری**

و در تفسیر چهارمین ویژگی دنیا یعنی **عبرت انگیز** بودن آن می فرماید : «از نشانه های عبرت انگیز بودن آن، این است که انسان در حالی که نزدیک است به آرزوهایش برسد ناگهان اجلش فرا می رسد و امیدش را قطع می کند، نه او به آرزو رسیده، و نه آنچه مورد آرزوی اوست باقی می ماند !» **(وَمِنْ عِبَرِهَا أَنَّ المَرْءَ يُشْرِفُ عَلَى أَمَلِهِ فَيَقْتَطِعُهُ حُضُورُ أَجَلِهِ. فَلاَ أَمَلٌ يُدْرَكُ، وَلاَ مُؤَمَّلٌ يُتْرَكُ).**

**آری !** گاهی انسان مقدمات زیادی برای رسیدن به مال و ثروت یا جاه و مقامی می چیند امّا در لحظات آخر که به گرفتن نتیجه نزدیک و نزدیک تر می شود، ناگهان داس مرگ خرمن عمر او را درو می کند و تمام نقشه های او نقش بر آب می شود حتی مال و مقامی که آرزوی آن را می کرد آن هم باقی و برقرار و جاویدان نمی ماند.

و**در پایان** این سخنان با اظهار تعجّب از کسانی که فریفته چنین دنیای مملوّ از **فنا و عناء وغیر و عبر** می شوند می فرماید : «سبحان الله ! چه کمیاب است سرور و نشاط در این دنیا ؟ ! و چه تشنگی زاست سیراب شدنش ؟ ! و چه زود سایه هایش از میان می رود، نه آنچه قرار است رُخ دهد

www.makarem.ir

قابل پیشگیری است و نه آنچه گذشته است باز می گردد» **(فَسُبْحَانَ اللهِ مَا أَعَزَّ سُرُورَهَا ! وَأَظْمَأَ رِيَّهَا[1] ! وَأَضْحَى فَيْئَهَا ! لاَ جَاء يُرَدُّ، وَلاَ مَاض يَرْتَدُّ).**

**آری !** لحظات سرور و شادمانی بسیار زودگذر، همچون لحظات سیراب شدن از نعمتها و در سایه قدرتها آرمیدن است.

جمله «**لاَ جَاء يُرَدُّ، وَلاَ مَاض يَرْتَدُّ**» ممکن است اشاره به انسانها باشد که گروهی می آیند و هیچ کس قادر بر جلوگیری از آنها نیست و گروهی از این جهان می روند و کسی را توانایی بر بازگشت دادن آنها نمی باشد.

و نیز می تواند اشاره به حوادث روزگار اعم از نیک و بد باشد که هیچ کس توانایی بر جلوگیری از آنها را هنگامی که حتمی و قطعی باشند ندارد همان گونه که اموری که پشت می کند و دوران آن سپری می شود قابل بازگشت نیست. نه دوران کودکی در جوانی برمی گردد و نه دوران جوانی در پیری.

سپس با این جمله که تکمیل کننده جمله های سابق است این فراز را پایان می دهد می فرماید : «سبحان الله چقدر زندگان به مردگان نزدیکند، چون به زودی به آنها ملحق می شوند، و چه اندازه مردگان از زندگان دورند چرا که برای همیشه از آنها جدا شده اند» **(فَسُبْحَانَ اللهِ، مَا أَقْرَبَ الْحَىَّ مِنَ الْمَيِّتِ لِلَحَاقِهِ بِهِ، وَأَبْعَدَ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَىِّ لإِنْقِطَاعِهِ عَنْهُ).**

**آری !** فاصله مرگ و حیات به اندازه ای نزدیک است که در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)می خوانیم که می فرماید : «**وَالَّذِی نَفْسُ مُحَمَّد بِيَدِهِ مَا طَرَفَتْ عَيْنای‌یَ إِلاَّ ظَنَنْتُ اَنَّ سَفْرَیَّ لاَ يَلْتَقِيانِ حَتَّى يَقْبِضَ اللهُ رُوحِی وَلاَ رَفَعْتُ طَرْفی وَظَنَنْتُ اَنّی خَافِضُه حَتّى اُقْبَضَ وَلاَ**

۱. «ریّ» به معنی سیراب شدن است.

www.makarem.ir

**تَلقَّمْتُ لُقْمَةً إلاّ ظَنَنْتُ اَنّی لاَ اُسِیْغُها حَتّی اُعَضَّ بِها مِنَ الْمَوْتِ**[1]؛

سوگند به کسی که جان محمّد در

دست قدرت اوست هرگز پلک های چشم من به هم نخورد مگر این که فکر می کردم ممکن است پیش از آن که آنها به روی هم آیند خداوند جان مرا بگیرد و هرگز چشم را نگشودم مگر این که فکر می کردم ممکن است پیش از آن که آن را بر هم نهم قبض روح شوم و هرگز لقمه ای را فرو نبردم مگر این که فکر می کردم ممکن است گلوگیرم شود و مرا به مرگ بکشاند».

کسانی که به ساختمان بدن انسان آگاهند به خوبی می دانند که تا چه اندازه این فاصله نزدیک است، کافی است مقدار کمی از خون به صورت لخته درآید و راه رگهای قلب یا مغز را بگیرد و به زندگی انسان در یک لحظه پایان دهد. کافی است لقمه غذایی که انسان می خورد، بر اثر پدیدآمدن اختلال کوچکی در گلو به جای این که سرازیر به سوی معده شود در راه دستگاه تنفس قرارگیرد و انسان را خفه کند.

کافی است که یک شوک به انسان وارد شود و قلب او برای همیشه بایستد.

در حوادث بیرون کافی است که زمین مختصر تکانی بخورد و در یک لحظه یک شهر آباد زیرورو شود یا طوفان و گردباد و سیلاب در چند دقیقه همه چیز را در کام خود فرو برد یا صاعقه ای از آسمان فرود آید و فرد یا گروهی را مبدل به خاکستر کند.

در حوادث روزمره زندگانی ماشینی امروز، نیز تصادفات، سقوط هواپیماها، آتش سوزی ها وانفجارها اموری غیر قابل اجتناب هستند همان اموری که در یک لحظه ممکن است زندگانی هایی را برای همیشه برچیند. آری! فاصله زندگی و مرگ بسیار کم است. ولی از سویی دیگر فاصله مرگ و زندگی بسیار زیاد است. اگر تمام اطبای جهان جمع شوند و تمام وسایل پزشکی را

---

۱. بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۱۶۶.

www.makarem.ir

آماده سازند مردگان، به حیات برنمی گردند همان گونه که نوزادان به شکم مادر باز نمی گردند و میوه هایی که از شاخه درختان جدا شده به آن متصل نخواهد شد. یکی آن قدر نزدیک و دیگری آن قدر دور !

این سخن را با حدیثی که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است پایان می دهیم فرمود : «**ثَلاَثَةُ أشْيَاء لاَ يَنْبَغِى لِلْعاقِلِ اَنْ يَنْسَاهُنَّ عَلَى كُلِّ حال، فَنَاءُ الدُّنْيا وَتَصَرُّفُ ٱلاَحْوالِ وَالآفَاتُ الَّتى لاَ اَمَانَ لَها;** سه چیز است که سزاوار است هیچ انسان عاقلی آن را فراموش نکند : فنای دنیا، و تغییر و دگرگونی حالات، و آفاتی که بی امان دامان انسان را می گیرد»[1].

j j j

۱. بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۲۳۸.

www.makarem.ir

www.makarem.ir

**بخش چهارم**

**إِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ بِشَرٍّ مِنَ الشَّرِّ إِلاَّ عِقَابُهُ، وَلَيْسَ شَيْءٌ بِخَيْرٍ مِنَ الْخَيْرِ إِلاَّ ثَوَابُهُ. وَكُلُّ شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا سَمَاعُهُ أَعْظَمُ مِنْ عِيَانِهِ، وَكُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْآخِرَةِ عِيَانُهُ أَعْظَمُ مِنْ سَمَاعِهِ. فَلْيَكْفِكُمْ مِنَ الْعِيَانِ السَّمَاعُ، وَمِنَ الْغَيْبِ الْخَبَرُ. وَاعْلَمُوا أَنَّ مَا نَقَصَ مِنَ الدُّنْيَا وَزَادَ فِي الْآخِرَةِ خَيْرٌ مِمَّا نَقَصَ مِنَ الْآخِرَةِ وَزَادَ فِي الدُّنْيَا: فَكَمْ مِنْ مَنْقُوصٍ رَابِحٍ وَمَزِيدٍ خَاسِرٍ! إِنَّ الَّذِي أُمِرْتُمْ بِهِ أَوْسَعُ مِنَ الَّذِي نُهِيتُمْ عَنْهُ. وَمَا أُحِلَّ لَكُمْ أَكْثَرُ مِمَّا حُرِّمَ عَلَيْكُمْ. فَذَرُوا مَا قَلَّ لِمَا كَثُرَ، وَمَا ضَاقَ لِمَا اتَّسَعَ. قَدْ تَكَفَّلَ لَكُمْ بِالرِّزْقِ وَأُمِرْتُمْ بِالْعَمَلِ; فَلاَ يَكُونَنَّ الْمَضْمُونُ لَكُمْ طَلَبُهُ أَوْلَى بِكُمْ مِنَ الْمَفْرُوضِ عَلَيْكُمْ عَمَلُهُ، مَعَ أَنَّهُ وَاللهِ لَقَدِ اعْتَرَضَ الشَّكُّ، وَدَخَلَ الْيَقِينُ، حَتَّى كَأَنَّ الَّذِي ضُمِنَ لَكُمْ قَدْ فُرِضَ عَلَيْكُمْ، وَكَأَنَّ الَّذِي قَدْ فُرِضَ عَلَيْكُمْ قَدْ وُضِعَ عَنْكُمْ. فَبَادِرُوا الْعَمَلَ، وَخَافُوا بَغْتَةَ الاجَلِ، فَإِنَّهُ لاَ يُرْجَى مِنْ رَجْعَةِ الْعُمُرِ مَا يُرْجَى مِنْ رَجْعَةِ الرِّزْقِ. مَا فَاتَ الْيَوْمَ مِنَ الرِّزْقِ رُجِيَ غَداً زِيَادَتُهُ، وَمَا فَاتَ أَمْسِ مِنَ الْعُمُرِ لَمْ يُرْجَ الْيَوْمَ رَجْعَتُهُ. الرَّجَاءُ مَعَ الْجَائِي، والْيَأْسُ مَعَ الْمَاضِي. فَـ (ـاتَّقُوا اللهَ حَقَّ تُقَاتِهِ، وَلاَ تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ).**

**ترجمه**

**(بدانید!)** چیزی بدتر از «**شرّ**» نیست مگر کیفر آن، و چیزی بهتر از «**نیکی**» نیست مگر پاداش آن، و همه چیز دنیا «**شنیدنش**» مهمتر از «**دیدن**» آن است در حالی که همه چیز آخرت «**دیدنش**» از «**شنیدنش**» مهمتر است. حال که چنین است می بایست شنیدن (حقایق مربوط به آخرت به وسیله

www.makarem.ir

پیامبران و اولیاء الله) شما را از دیدن و خبرهای آنان از مشاهده حقایق پنهانی بی نیاز سازد.

**بدانید !** آنچه از دنیا کاسته شود و به آخرت افزوده گردد بهتر است از آنچه از آخرت کم شود و به دنیا افزوده گردد، چه بسا کاستیها که سود به همراه دارد و چه بسا افزایشها که زیانبار است.

آنچه به آن مأمور شده اید (و برای شما مجاز است) از آنچه از آن نهی شده اید گسترده تر است و آنچه برای شما حلال است بیشتر از آن است که بر شما حرام شده، پس کم را به خاطر زیاد ترک گویید و محدود را به خاطر آنچه گسترده است رها سازید.

**(بدانید !)** خداوند روزی را برای شما تضمین کرده و شما را به انجام (واجبات) امر فرموده، بنابراین نباید نسبت به آنچه برای شما تضمین شده در برابر آنچه بر شما واجب شده است کوشاتر باشید، به خدا سوگند آن چنان (در این موضوع برای مردم) شک و تردید با یقین به هم آمیخته که گویی آنچه تضمین شده (یعنی تحصیل رزق) بر شما فرض شده است، و آنچه واجب گردیده (یعنی انجام اوامر الهی) از شما برداشته شده است.

پس در عمل (به نیکی ها) مبادرت ورزید و از فرارسیدن ناگهانی سرآمد عمر بترسید، زیرا امیدی به بازگشت «**عمر**» نیست، آن گونه که امید به بازگشت «**روزی**» می باشد، آنچه امروز از روزیها از دست می رود ممکن است فردا به دست آید ولی آنچه دیروز از عمر گذشته است امروز امیدی به بازگشتش نیست.

(آری) امید به آینده است و نومیدی از گذشته، «بنابراین آن چنان که شایسته است تقوای الهی را پیشه کنید و کاری کنید که جز با ایمان از دنیا نروید».

www.makarem.ir

**شرح و تفسیر**

## این قدر برای دنیا دست و پا نکنید !

امام (علیه السلام) در این بخش خطبه که آخرین بخش آن است به دنبال آمادگیهای لازم در مخاطبین به سبب بخشهای پیشین، یک سلسله اندرزهای بسیار سودمند و بیدارگر را بیان فرموده که اگر انسان درست در آن بیندیشد، یک نسخه سعادت و خوشبختی و نجات است می فرماید : «هیچ چیز بدتر از شر نیست، مگر کیفر آن، و چیزی بهتر از نیکی نیست مگر پاداش آن» **(إِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ بِشَرٍّ مِنَ الشَّرِّ إِلاَّ عِقَابُهُ، وَلَيْسَ شَيْءٌ بِخَيْرٍ مِنَ الْخَيْرِ إِلاَّ ثَوَابُهُ).**

انسان به طور طبیعی از شر و بدی فرار می کند و به سوی نیکی جذب می شود و جلب منفعت و دفع مضرّت در نهاد هر انسانی وجود دارد، امام (علیه السلام) با استفاده از این امر فطری مخاطبان را به اطاعت خداوند و پرهیز از گناه و عصیان دعوت می کند و می فرماید : بدترین بدها، همان کیفر الهی در برابر گناهان است، و بهترین نیکیها همان پاداش الهی در برابر اطاعت است.

روشن است که منظور از «**شرّ و خیر**» (به قرینه عقاب و ثواب) معصیت و اطاعت است ولی اگر عقاب و ثواب را به معنی وسیع تری بگیریم و مجازاتها و پاداش های تکوینی را (یعنی مکافات و برکات اعمال در دنیا) نیز شامل شود، شرّ و خیر معنی گسترده تری پیدا خواهد کرد.

در تعبیر دیگری از همان بزرگوار در کلمات قصار می خوانیم : «**فَاعِلُ الْخَيْرِ خَيْرٌ مِنْهُ وَفَاعِلُ الشرِّ شَرٌّ مِنْهُ**; انجام دهنده کار نیک از آن کار بهتر است و انجام دهنده کار بد از آن کار بدتر»[1].

---

۱. کلمات قصار، جمله ۳۲.

www.makarem.ir

در **دیدگاه اوّل**، امام (علیه السلام) به نتایج، نظر فرموده است و **در دیدگاه دوّم** به اسباب و علل. به یقین انجام دهنده کار نیک و بد غالباً آنچه در دل دارد بیش از آن است که انجام می دهد زیرا اسبابش را فراهم نمی بیند. از سوی دیگر نتایج اعمال، ماندگار است در حالی که اعمال از بین می رود و این، دلیل برتری نتایج از خود اعمال است.

و در همین رابطه، امام (علیه السلام) به نکته مهم دیگری اشاره می کند و می افزاید : «همه چیز دنیا شنیدنش مهمتر از دیدن آن است در حالی که همه چیز آخرت، دیدنش از شنیدنش مهمتر است !» **(وَكُلُّ شَيْء مِنَ الدُّنْيَا سَمَاعُهُ أَعْظَمُ مِنْ عِيَانِهِ، وَكُلُّ شَيْء مِنَ الْآخِرَةِ عِيَانُهُ أَعْظَمُ مِنْ سَمَاعِهِ).**

این یک واقعیت است که مواهب مادی همچون سراب است از دور جلوه خاصی دارد ولی هنگامی که انسان به آن می رسد مطلب ارزشمندی نمی یابد، قصرها و کاخ ها، ثروت ها و قدرت ها، لذات و خوشی ها همه دورنمای خوبی دارند ولی هنگامی که انسان به آن می رسد و مشکلات آن را می بیند گاه شدیداً وحشت می کند و آرزو می نماید ای کاش هرگز به آن نرسیده بود.

این در حالی است که درباره نعمت های گسترده خداوند در قیامت می خوانیم : «**اَعْدَدْتُ لِعِبادِی مَا لاَ عَيْنٌ رأَتْ وَلاَ اُذُنٌ سَمِعَتْ وَلاَ خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَر**؛ من برای بندگان خود نعمت هایی آماده کرده ام که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به فکر انسانی خطور نکرده است»[1]. حتی گاه لذاتی را که انسان در لحظات خاصی از مناجات پروردگار و احساس قرب او در این دنیا پیدا می کند می بیند با هیچ زبان و بیانی قابل توصیف نیست.

---

۱. بحار الأنوار، جلد ۸ ، صفحه ۱۹۱، حدیث ۱۶۸.

www.makarem.ir

و در ادامه این سخن اضافه می کند : «حال که چنین است می بایست شنیدن (حقایق مربوط به آخرت به وسیله پیامبران و اولیاء الله) شما را از دیدن آن بی نیاز سازد، همچنین اخبار آنها از آنچه در پشت پرده غیب پنهان است» **(فَلْيَكْفِكُمْ مِنَ الْعِيَانِ السَّمَاعُ، وَمِنَ الْغَيْبِ الْخَبَرُ)**.

بدیهی است تا انسان در زندانِ تن و در خانه تنگ و تاریک دنیا قرار دارد نمی تواند جهان بیرونِ از آن را بنگرد، از این رو چاره ای جز این نیست که برای درک اوضاع و شرایط آخرت به خبر رسانی این بزرگواران قناعت کند.

سپس امام (علیه السلام) در ادامه این سخن به دو بیان کاملاً منطقی برای تشویق به انجام نیکی ها و پرهیز از بدی ها می پردازد، می فرماید : «بدانید آنچه از دنیا کاسته شود و به آخرت افزوده گردد بهتر است از آنچه از آخرت، کم و به دنیا افزوده گردد، چه بسا کاستیها که سود به همراه دارد و چه بسا افزایش ها که زیانبار است !» **(وَاعْلَمُوا أَنَّ مَا نَقَصَ مِنَ الدُّنْيَا وَزَادَ فِی الْآخِرَةِ خَيْرٌ مِمَّا نَقَصَ مِنَ الْآخِرَةِ وَزَادَ فِی الدُّنْيَا : فَكَمْ مِنْ مَنْقُوص رَابِح وَمَزِيد خَاسِر !)**.

این همان چیزی است که در قرآن مجید اشارات روشنی به آن شده در یک جا می فرماید :« (**مَثَلُ الَّذِيْنَ يُنْفِقُونَ اَمْوالَهُمْ فِی سَبِيْلِ اللهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ اَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِی كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائةُ حَبَّةٍ**)؛آنها که در راه خدا اموال خودرا انفاق می کنند همچون دانه ای هستند که هفت خوشه برویاند و در هر خوشه یک صد دانه باشد»[۱].

و در جای دیگر می فرماید : « (**إِنَّ اللهَ أَشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ أَنْفُسَهُمْ وَاَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمْ الجَنَّةَ...**)؛ خداوند از مؤمنان، جان ها و اموالشان را خریداری کرده که در برابرش بهشت برای آنان باشد»[۲].

---

۱. بقره، آیه ۲۶۱.

۲. توبه، آیه ۱۱۱.

www.makarem.ir

بنابراین اموال و عمرها وامکاناتی که در مسیر آخرت به کار گرفته می شود گر چه در ظاهر چیزی از دنیا را می کاهد ولی در واقع گاه صدها برابر بر پاداش آخرت می افزاید و به عکس، اگر انسان، چیزی از آخرت خویش را بکاهد و به اصطلاح از دین و ایمان خود، مایه بگذارد تا به دنیا برسد بهای سنگینی در برابر متاع ناچیزی پرداخته است. قرآن مجید می فرماید : « (**إنَّ الَّذِینَ یَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللهِ وَأَیْمانِهِمْ ثَمَناً قَلِیْلاً أُولَئِکَ لاَ خَلاَقَ لَهُمْ فِی الآخِرةِ**)؛ کسانی که پیمان الهی و سوگندهای خود را به بهای ناچیزی می فروشند آنها بهره ای در آخرت نخواهند داشت»[۱].

آیا هیچ انسان عاقلی حاضر می شود که معاوضه پر سود اوّل را ترک گوید و معاوضه زیانبار دوّم را طالب باشد ؟ !

در بیان دوّم می فرماید : «آنچه به آن مأمور شده اید (و برای شما مجاز است) گسترده تر از آن است که از آن نهی شده اید و آنچه برای شما حلال شده بیشتر از آن است که بر شما حرام گردیده، پس کم را به خاطر زیاد ترک گویید و محدود را به خاطر آنچه گسترده است رها سازید !» (**إنَّ الَّذِی أُمِرْتُمْ بِهِ أَوْسَعُ مِنَ الَّذِی نُهِیتُمْ عَنْهُ. وَمَا أُحِلَّ لَکُمْ أَکْثَرُ مِمَّا حُرِّمَ عَلَیْکُمْ. فَذَرُوا مَا قَلَّ لِمَا کَثُرَ**).

منظور از «**مأمور به**» در این جا به **اصطلاح امر، در مقابل حَظْر است** یعنی آنچه برای شما مجاز شمرده شده نسبت به گناهان بسیار بیشتر و گسترده تر است، چنان نیست که ترک گناه شما را در فشار قرار دهد، بلکه مسیر وسیعی در مقابل شما برای رسیدن به دین و دنیا وجود دارد. به یقین اگر گناهان را شماره کنیم ـ مخصوصاً گناهان کبیره را ـ به عدد محدودی می رسیم امّا اگر آنچه را شرع مقدّس مجاز شمرده است ملاحظه کنیم دایره

۱. آل عمران، آیه ۷۷.

www.makarem.ir

بسیار

وسیع تری در برابر خود می بینیم. همین طور در مورد حلال و حرام، غذاهای حلال در مقابل غذاهای حرام بسیار بیشتر است معاملات حلال در مقایسه با معاملات حرام افزون تر است. زنانی که ازدواج با آنها حلال است نسبت به زنانی که ازدواج با آنها حرام است، بسیار بیشترند[۱] بنابراین اطاعت فرمان خدا و رعایت حلال و حرام، انسان در تنگنا قرار نمی دهد و این در واقع پاسخی است برای آنها که دین خدا را مجموعه ای از محدودیّتها و ممنوعیّت ها می پندارند.

به این ترتیب امام (علیه السلام) همگان را تشویق می کند که گناهان و محرّمات را که تعدادشان محدود است رها سازند و در جادّه وسیع حلال و مباح گام نهند و مطمئن باشند، مشکلی نه در زندگی مادی و نه در زندگی معنوی آنها فراهم نخواهد شد.

در واقع این اشاره به همان چیزی است که در قرآن مجید آمده : « (**وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ**)؛ خداوند در دین تنگنایی برای شما قرار نداده است»[۲]. و در حدیث شریف نبوی می خوانیم : «**بَعَثَنِي بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّهْلَةِ السَّمْحَةِ**؛ من به آیین خالص و آسان مبعوث شدم»[۳].

در جای دیگر می خوانیم : « (**فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمْ اللهُ حَلاَلاً طَيِّباً وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيّاهُ تَعْبُدُونَ * إِنّما حَرَّمَ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيْرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللهِ بِهِ**)؛ پس، از آنچه خدا روزیتان

---

۱. در حقیقت جمله ان الّذی امرتم به... اشاره به احکام خمسه تکلیفیه است و جمله ما احل لکم... ناظر به «احکام وضعیه» می باشد بنابراین دلیلی ندارد که ما این دو جمله را مترادف و تأکید یکدیگر بدانیم آن گونه که بعضی از شارحان نهج البلاغه ذکر کرده اند.

۲. حج، آیه ۷۸.

۳. بحار الأنوار، جلد ۲۲، صفحه ۲۶۴.

www.makarem.ir

کرده است حلال و پاکیزه بخورید و شکر نعمت خدا را به جا آورید، اگر او را می پرستید، خداوند تنها مردار، خون، گوشت خوک و آنچه را با نام غیر خدا سربریده اند بر شما حرام کرده است»[۱].

و از آن جا که تلاش برای معاش و حرص و آز برای تحصیل روزی، یکی از عوامل مهم غفلت و بیگانگی از انجام فرائض الهی و پرداختن به خودسازی و تهذیب نفس است، امام (علیه السلام) در ادامه این سخن به نکته دقیقی اشاره کرده می فرماید : «(بدانید) خداوند روزی را برای شما تضمین کرده و شما را به انجام (واجبات) امر فرموده، بنابراین نباید نسبت به آنچه برای شما تضمین شده، در برابر آنچه بر شما واجب شده است کوشاتر باشید» **(قَدْ تَكَفَّلَ لَكُمْ بِالرِّزْقِ وَأُمِرْتُمْ بِالْعَمَلِ; فَلاَ يَكُونَنَّ الْمَضْمُونُ لَكُمْ طَلَبُهُ أَوْلَى بِكُمْ مِنَ الْمَفْرُوضِ عَلَيْكُمْ عَمَلُهُ)**[۲].

و به عبارت روشن تر دو چیز در برابر ما وجود دارد یکی تحصیل روزی است و دیگری انجام فرائض الهی. اوّلی را خداوند برای ما تضمین فرموده و دوّمی را بر عهده ما گذارده است بنابراین تمام همّت ما باید مصروف دوّمی شود در حالی که قضیه بر عکس است و بسیاری از مردم تمام تلاش و

---

۱. نحل، آیه ۱۱۵ و ۱۱۴.

۲. اگر چه جمعی از شارحان نهج البلاغه معتقدند که «طَلَبهُ» در جمله بالا نایب فاعل «المضمون» نیست و نایب فاعل آن «رزق» است که در جمله های سابق آمد ولی با کمی دقت روشن می شود که این مطلب هماهنگی دو جمله فوق را (المضمون لکم... المفروض علیکم) بر هم می زند و هماهنگی این دو جمله ایجاب می کند که «طلب» و «عمل» هر دو نایب فاعل باشند یکی برای «المضمون» ودیگری برای «المفروض» بنابراین معنی جمله چنین می شود : «نباید چیزی که خداوند طلب (و تحصیل) آن را برای شما تضمین کرده از چیزی که عملش بر شما واجب شده است، نزد شما برتری داشته باشد». (به تعبیر دیگر طلب در این جا به معنی تحصیل و فراهم کردن روزی از ناحیه خداست).

www.makarem.ir

کوشش و دقت و فکر خودرا به صورت حریصانه ای صرف تحصیل معاش می کنند و وظایف اصلی انسانی و الهی خودرا به دست فراموشی می سپارند.

سپس در ادامه این سخن می فرماید : «با این که به خدا سوگند ! آن چنان (در این موضوع برای مردم) شک و تردید حاصل شده و با یقین به هم آمیخته که گویی آنچه تضمین شده (یعنی تحصیل رزق) بر شما فرض شده، و آنچه واجب گردیده (یعنی انجام اوامر الهی) از شما برداشته شده است» **(مَعَ أَنَّهُ وَاللهِ لَقَدِ اعْتَرَضَ الشَّکُ، وَدَخِلَ[1] الْیَقِینُ، حَتَّی کَأَنَّ الَّذِی ضُمِنَ لَکُمْ قَدْ فُرِضَ عَلَیْکُمْ، وَکَأَنَّ الَّذِی قَدْ فُرِضَ عَلَیْکُمْ قَدْ وُضِعَ عَنْکُمْ).**

آنچه در عبارت بالا آمده شبیه چیزی است که مولا امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در مقایسه طلب علم و طلب مال بیان فرموده. در حدیثی از آن حضرت می خوانیم : «**اَیُّهَا النّاسُ اِعْلَمُوا أنَّ کَمَالَ الدِّیْنِ طَلَبُ الْعِلْمِ وَالْعَمَلِ بِهِ، أَلا وَإنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ أوْجَبَ عَلَیْکُمْ مِنْ طَلَبِ الْمَالِ إنَّ الْمَالَ مَقْسُومٌ مَضْمُونٌ لَکُمْ قَدْ قَسَّمَهُ عَادِلٌ بَیْنَکُمْ وَضَمِنَهُ وَسَیَفِی لَکُمْ وَالْعِلْمُ مَخْزُونٌ عِنْدَ أَهْلِهِ وَقَدْ اُمِرْتُمْ بِطَلَبِهِ مِنْ أَهْلِهِ فَاطْلُبُوهُ**; ای مردم ! بدانید، کمال دین فرا گرفتن دانش و عمل به آن است. آگاه باشید ! دانش آموختن، از طلب مال، بر شما واجب تر است، چرا که مال تقسیم و برای شما تضمین شده و خداوند عادل آن را در میان شما قسمت کرده و ضمانت فرموده و به زودی برای شما وفا می کند، ولی علم، به اهلش سپرده

---

۱. «دخل» از مادّه «دخل» در این گونه موارد به معنی فاسد شدن داخل چیزی است و (دخل بر وزن دغل) به معنی امور فاسدی است که در درون انسان داخل می شود و عقل یا جسم او را آسیب می رساند و گاه واژه مدخول، به افراد دیوانه یا سبک مغز اطلاق می گردد.

www.makarem.ir

شده و شما مأمور شده اید، از اهلش آن را فراگیرید پس لازم است آن را طلب کنید»[۱].

شک نیست که منظور از عبارات فوق این نیست که مردم فعالیت های مثبت اقتصادی خودرا متوقف کنند و تلاش برای زندگی آبرومندانه را کنار بگذارند و یا برنامه های اقتصادی جامعه تعطیل شود یا به کُندی گراید بلکه هدف این است که از حرص و آز و دنیاپرستی و افزون طلبی که انسان را از علم و دانش و معنویّت دور می سازد باز ایستند.

در ادامه این سخن برای یک نتیجه گیری منطقی و روشن امام (علیه السلام) ساعات عمر و روزی ها را با یکدیگر مقایسه کرده می فرماید : «حال که چنین است در عمل (به نیکی ها) مبادرت ورزید و از فرارسیدن ناگهانی سرآمد عمر بترسید، زیرا امیدی به بازگشت عمر نیست آن گونه که امید به بازگشت «روزی» می باشد، آنچه امروز از روزی ها از دست می رود ممکن است فردا افزوده شود ولی آنچه دیروز از عمر گذشته است امروز امیدی به بازگشتش نیست !» **(فَبَادِرُوا الْعَمَلَ، وَخَافُوا بَغْتَةَ[۲] الاجَلِ، فَإِنَّهُ لاَ يُرْجَى مِنْ رَجْعَةِ الْعُمُرِ مَا يُرْجَى مِنْ رَجْعَةِ الرِّزْقِ. مَا فَاتَ الْيَوْمَ مِنَ الرِّزْقِ رُجِيَ غَداً زِيَادَتُهُ، وَمَا فَاتَ أَمْسِ مِنَ الْعُمُرِ لَمْ يُرْجَ الْيَوْمَ رَجْعَتُهُ).**

**آری !** «امید به آینده است و نومیدی از گذشته !» **(الرَّجَاءُ مَعَ الْجَائِي، والْيَأْسُ مَعَ الْمَاضِي).**

به راستی این منطق بسیار روشن و گویایی است که ساعات عمر به هیچ قیمتی قابل بازگشت نیست در حالی که متاع دنیا و مواهب آن در هر شرایطی قابل بازگشت و جبران است بنابر این عقل و خرد می گوید انسان باید نسبت به چیزی که قابل بازگشت نیست سخت گیر و حساس باشد، نه اموری که اگر

---

۱. اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۳۰.

۲. «بغتة» و «بغت» (بر وزن وقت) به معنی چیزی است که ناگهانی رخ می دهد.

www.makarem.ir

امروز از دست رفت فردا ممکن است به دست آید در حالی که غالب مردم بر خلاف این اصل اساسی گام برمی دارند با از دست رفتن کمی از دنیایشان فریادشان به آسمان بلند می شود در حالی که به خاطر از دست رفتن روزها و هفته ها و ماه و سال، کمتر تأسف می خورند و این عجیب است. و این که می بینیم امام (علیه السلام) در این خطبه و خطبه های دیگر بارها روی این مطلب یا شبیه آن تأکید می کند به همین خاطر است.

در حدیثی از امام سجاد (علیه السلام) می خوانیم که شخصی نزد آن حضرت آمد و از وضع زندگی خود شکایت کرد (گویا گرفتار زرق و برق دنیا بود) امام (علیه السلام)فرمود : «**بیچاره فرزندان آدم، در هر روز گرفتار سه مصیبت می شوند** که هیچ کدام مایه عبرت آنها نمی شود، حال آن که اگر عبرت می گرفتند مصائب دنیا بر آنها آسان می شد، **مصیبت اوّل** این که هر روز که می گذرد بخشی از عمر آنها کم می شود (ولی به آن تأسف نمی خورند) و اگر مقداری از مالش کم شود غمگین می گردد در حالی که درهم (و دینار) جانشین دارد ولی عمر هرگز برنمی گردد. **دوّم این است** که هر روز از رزق خود استفاده می کنند رزقی که اگر حلال باشد باید حساب آن را پس بدهد و اگر حرام باشد کیفر می بینند. سپس فرمود **مصیبت سوّم** از اینها بزرگتر است عرض کردند، مصیبت سوّم چیست ؟ فرمود : «**مَا مِنْ یَوْم یُمسی إلاّ وَقَدْ دَنَا مِنَ الآخِرَةِ مَرْحَلَةً لاَ یَدْرِی عَلَی الجَنَّةِ أَمْ عَلَی النّارِ**; هر روز که غروب می شود یک منزل به آخرت نزدیکتر شده اند ونمی دانند به بهشت نزدیکتر شده اند یا به دوزخ»[۱].

در پایان خطبه با استفاده از یکی از آیات قرآن، همه مخاطبان خودرا چنین اندرز می دهد; می فرماید : «بنابراین، آن چنان که شایسته است تقوای الهی

۱. بحار الأنوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۶۰.

www.makarem.ir

پیشه کنید، و کاری کنید که جز با ایمان از دنیا نروید» **(فَاتَّقُوا اللهَ حَقَّ تُقَاتِهِ، وَلاَ تَمُوتُنَّ إلاَّ وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ).**

قرآن مجید می گوید : (**یَا اَیُّها اَلَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلاَ تَمُوتُنَّ إلاَّ وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ**)[1].

j j j

**نکته ها**

## ۱ ـ دور نمایی فریبنده و از نزدیک وحشتناک !

مواهب دنیای مادی و زرق و برق این جهان از دور بسیار دل انگیز است امّا هنگامی که انسان به آن می رسد بسیار در نظرش کوچک می شود وگاه نگران کننده ووحشتناک.

مثلاً انسان از دور زندگی شاهان را می بیند و گمان می برد اگر روزی بر تخت سلطنت تکیه کند جهان به کام اوست و شاهد سعادت و خوشبختی را در آغوش گرفته است اما هنگامی که به آن می رسد می بیند حدّ اقل سه چیز از مهمترین مواهب حیات را از دست داده است نخست **امنیّت** است، او در آن حال باید از نزدیکترین نزدیکانش بترسد و دائماً مراقب اطراف خویش باشد حتی در کاخ خود و در اتاق خواب خود در امنیّت نیست زیرا در طول تاریخ، بسیاری از شاهان به دست نزدیکانشان کشته شده اند.

**آزادی** را نیز از دست داده مثلاً او هرگز نمی تواند مانند افراد عادی با زن و فرزند خود به تفریح گاهی برود و نفس آزادی بکشد یا در مجلس میهمانی بستگان و دوستان به آزادی شرکت کند.

سوّمین موهبتی را که از دست می دهد **فراغت بال** است او همیشه گرفتار و مشغول است و لحظه ای آرام ندارد. **بعضی از رؤسای جمهور**

---

۱. آل عمران، آیه ۱۰۲.

www.makarem.ir

**را به خاطر داریم که با صراحت می گفتند هیچ شب خواب آرام نداشتند و چندین مرتبه پیشخدمت مخصوص، آنها را برای اطلاع از حوادثی که در گوشه و کنار جهان رخ می داد از خواب بیدار می کردند تنها زمانی طعم خواب راحت را چشیدند که دوران ریاست آنها پایان گرفت.**

در مثال دیگر، انسان دورنمای زندگی ثروتمندان بزرگ را می بیند وگمان می برد کسی از آنها خوشبخت تر نیست اما اگر روزی به آن برسد می بیند تنها مقدار کمی از آن ثروت در زندگی او قابل جذب است و بقیه بارسنگینی بر دوش اوست.

نگهداری و مراقبت از آن، کار بسیار دشواری است. دشمنی ها و حسادت ها که به خاطر آن، دامنش را می گیرد کابوس های وحشتناکی است و به این ترتیب همان گونه که مولا (علیه السلام) در تعبیر زیبا و رسایش در این خطبه فرموده، همه چیز دنیا شنیدنش مهمتر از دیدن آن است و به عکس آخرت، سرایی است که به گفته پیامبران صادق (علیهم السلام) و اولیاء الله دیدنش بسیار برتر از شنیدنش می باشد با این حال آیا هیچ عاقلی آخرت را با دنیا معاوضه می کند.

**آری !** اگر انسان، مقامات مادی و ثروت های این جهان را برای این بطلبد که خدمتی به خلق خدا کند و به تعبیر قرآن در خطاب به «**قارون**» « (**وَابْتَغِ فِیما آتَاکَ اللهُ الدّارَ الآخِرَةَ**)؛ در میان آنچه خدا به تو داده است سرای آخرت را جستجو کند»[1] و تمام مشکلات و عوارض آن را پذیرا شود، حساب دیگری خواهد بود.

در حدیثی می خوانیم، یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) ضمن اظهار ناراحتی عرض کرد : به خدا سوگند ! ما طالب دنیا هستیم و آن را دوست

۱. قصص، آیه ۷۷.

www.makarem.ir

داریم. امام (علیه السلام)فرمود : (بگو ببینم) با (اموال) دنیا چه خواهی کرد ؟ عرض کرد : وسایل زندگی خودم و فرزندانم را فراهم می کنم با آن صله رحم بجا می آورم و به نیازمندان صدقه می دهم و حج وعمره بجامی آورم. فرمود : «**لَیْسَ هذَا طَلَبُ الدُّنْیا، هَذَا طَلَبُ الآخِرَةِ**; این طلب دنیا نیست، طلب آخرت است»[۱].

j j j

## ۲ ـ دنیا و دیدگاههای مردم :

همه می دانند زندگی این جهان برای کسی جاودان نیست، با چشم خود کودکان را می بینند که در مدت کوتاهی، جوان و جوانان پیر و پیران راهی جهان دیگر می شوند.

صفحات ترحیم روزنامه ها همه شب در مقابل چشمان ماست، هر شب آگهی مرگ عزیزانی را می بینیم که بستگان و دوستانشان به خاطر آنها به سوگ نشسته اند، مخصوصاً در عصر ما که فاصله مرگ و زندگی از هر زمان کوتاهتر شده است ناگهان هواپیمایی سقوط می کند و هر قطعه ای از گوشت سرنشینان آن به گوشه ای از کوه و صحرا پرتاب می شود. حوادث دیگر همه روز در همه جاده ها مرگ و میر می آفریند، حتی کشته شدگان حوادث وسایل نقلیه شهرهای بزرگ بیش از کشته شدگان یک جنگ است.

از این گذشته همین زندگی چند روزه آمیخته با انواع درد و رنجهاست، کافی است سری به بیمارستان ها بزنیم کودکان و جوانان و پیرانی را ببینیم که با انواع بیماری ها دست به گریبانند و ناله می کنند. سری به زندان ها بزنیم و افرادی را که به دلایل مختلف مظالم و ستم ها، اشتباهات و خطاها، هواپرستی ها و خودخواهی ها دربند هستند از نزدیک مشاهده کنیم.

ولی با این حال غالب مردم می کوشند همه این مسائل را به فراموشی بسپارند و آرامش کاذبی از این طریق به دست آورند. آرامشی که همچون

---

۱. وسائل الشیعه، جلد ۱۲، صفحه ۱۹.

www.makarem.ir

آرامش پرنده ای است که سر خودرا در برف فرو کرده تا صیّاد را نبیند، غافل از این که صیّاد او را می بیند و به زودی گلوی او را می فشارد.

امام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) برای از میان بردن این غفلت و فراموشی مرگبار، در جای جای خطبه های نهج البلاغه هشدارهای عجیبی می دهد و از طرق مختلف افکار خفته را بیدار می سازد.

گاه می فرماید : **دنیا دار فنا و عناء و غیر و عبر است** (سرای نیستی و رنج و دگرگونی و عبرت هاست).

گاه آمیخته بودن زندگی دنیا را با انواع مشکلات یادآور می شود.

گاه نزدیکی فاصله مرگ و زندگی را به خاطر می آورد.

گاه به این حقیقت، توجه می دهد که ساعات عمر بازگشتی ندارد در حالی که مواهب مادی دیگر همه قابل جبران است و به راستی اگر انسان حدّ اقل هفته ای یک بار مروری بر بعضی از این خطبه ها کند هرگز گرفتار آن غفلت مرگبار نمی شود.

j j j

## ۳ ـ چگونه در مواهب دنیا سعادت آخرت را بجوییم ؟

گاه انسان دنیا را برای اشباع هوا و هوسها، برتری جویی، واستثمار و استعمار دیگران می طلبد.

و گاه آن را برای رفاه در حدّ معقول.

و گاه آن را برای فراهم آوردن امکانات جهت خدمت به دیگران.

و گاه آن را تقویت پایه های اقتصاد جامعه اسلامی و مجد و عظمت و سربلندی آن و نفی هرگونه وابستگی به دیگران و دریوزگی از آنان.

بدیهی است این اهداف کاملاً با هم متفاوت و مختلف است.

اوّلی گرفتار زشت ترین صفات انسانی است و دوّمی به سوی اهداف مباح و بهره گیری از نعمتهای الهی حرکت می کند، سوّمی عبادتی کم نظیر دارد و چهارمی بهترین خدمات انسانی و اسلامی را انجام می دهد، و آنچه در مذمت

www.makarem.ir

دنیا در خطبه بالا و احادیث معصومین (علیهم السلام) و حتی قرآن مجید آمده است در واقع اشاره به گروه اوّل است و همان است که **رَأْسُ کُلِّ خَطِیئَةٍ** و سرچشمه تمام گناهان شمرده شده، و هر کس گرفتار آن شود بدبختی دنیا و آخرت را برای خود خریده است.

بنابراین مبادا نکوهش دنیا و دنیاپرستان به این معنی تفسیر شود که اسلام مردمی فقیر و جامعه ای بینوا را می پسندد و به آن توصیه می کند.

آنچه در بالا گفته شد دقیقاً در روایات اسلامی آمده است، در یکجا می خوانیم که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود : «**مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ عَبَدَ الدِّیْنارِ وَالدِّرْهَمِ**; کسی که درهم و دینار را بپرستد، رانده شده از راه خداست رانده شده از راه خداست»[۱].

عالم بزرگوار مرحوم «**صدوق**» در تفسیر این حدیث می گوید : «**یَعْنی بِهِ مَنْ یَمْنَعُ زَکاةَ مَالِهِ وَیَبخَلُ بِمُواسَاتِ إخْوانِهِ فَیَکُونُ قَدْ آثَرَ عِبَادَةَ الدِّیْنارِ والدِّرْهَمِ عَلَی عِبَادَةِ خالِقِهِ**; مقصود پیغمبر (صلی الله علیه وآله) کسی است که حق نیازمندان و زکات مال را نمی پردازد و از مواسات و کمک به برادران دینی بخل می‌ورزد، از این جهت عبادت دینار و درهم را بر عبادات خدا مقدّم داشته است»[۲].

در جای دیگر می خوانیم که علی (علیه السلام) با آن زهد و تقوای بی نظیر به این مسأله افتخار می کند که در دوران حکومت او تمام مردم کوفه از زندگانی مطلوب و قابل قبولی برخوردار بودند، می فرماید : «**مَا اَصْبَحَ بِالْکُوْفَةِ اَحَدٌ إلاَّ ناعِماً، إنَّ اَدْنَاهُم مَنْزِلَةً لَیَأْکُلُ البُرَ وَیجْلِسُ فِی الظِّلِّ وَیَشْرِبُ مِنْ ماءِ الْفُراتِ**; تمام مردم کوفه دارای زندگی مرفهی هستند، کمترین آنها از گندم استفاده می کند (توجه داشته باشید نان جو

۱ و۲. بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۱۴۰.

www.makarem.ir

خوراک فقیران بود) و خانه و سرپناهی دارد و از آب آشامیدنی گوارایی (آب فرات) استفاده می کند»[۱].

j j j

۱. همان مدرک جلد ۴۰، صفحه ۳۲۷.

www.makarem.ir

www.makarem.ir

# خطبه ۱۱۵[۱]

## وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

### فی الاستسقاء
### دعایی برای طلب باران

**خطبه در یک نگاه**

همان گونه که از عنوان این خطبه نمایان است، در واقع دعایی است برای نزول باران، در یکی از خشکسالیهای دوران زندگی آن حضرت، خطبه ای است بسیار پر معنی و پرمحتوا با تعبیراتی بسیار زیبا و عمیق، امام (علیه السلام) در آغاز خطبه، مشکلات ناشی از خشکسالی را بیان می کند و ضمن شرح این

---

۱. سند خطبه :

از کسانی که این خطبه را قبل از سیّد رضی نقل کرده اند مرحوم صدوق در «من لا یحضره الفقیه» است که در آداب نماز باران، آن را با تفاوت فراوانی آورده است و اضافاتی دارد که نشان می دهد سیّد رضی آنچه را در نهج البلاغه آمده، از آن خطبه گزینش کرده است (من لا یحضره الفقیه، جلد ۱، صفحه ۳۳۵) مرحوم شیخ طوسی در تهذیب، جلد ۳، صفحه ۱۵۱ و در «مصباح المتهجد» در آداب نماز استسقا نیز آن را نقل کرده که با نقل سیّد رضی در نهج البلاغه تفاوتهایی دارد و نشان می دهد شیخ مطرح دیگری در اختیار داشت. از دانشمندان اهل سنت «زمخشری» در کتاب «ربیع الأبرار» نیز بخشی از این خطبه را آورده و در «نهایه ابن اثیر» نیز در چندین جا به لغات پیچیده این خطبه و تفسیر آن اشاره کرده است (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۲۵۶).

www.makarem.ir

معنی اشاره به این می فرماید، که بسیاری از این گونه حوادث ناشی از گناهان و اعمال مردم است سپس دست به درگاه خدا برمی دارد و با عبارات مختلف از پیشگاه قادر متعال، تقاضای نزول باران می کند. **عبارات امام** (علیه السلام)**در این زمینه به قدری دلنشین است که انسان را در یک فضای روحی مملوّ از معنویّت فرو می برد** و چه **خوب است از محتوای این خطبه در «نمازهای باران» استفاده شود.**

j j j

www.makarem.ir

**بخش اوّل**

**اللَّهُمَّ قَدِ انْصَاحَتْ جِبَالُنَا، وَاغْبَرَّتْ أَرْضُنَا، وَهَامَتْ دَوَابُّنَا، وَتَحَيَّرَتْ فِي مَرَابِضِهَا، وَعَجَّتْ عَجِيجَ الثَّكَالَى عَلَى أَوْلاَدِهَا، وَمَلَّتِ التَّرَدُّدَ فِي مَرَاتِعِهَا، وَالْحَنِينَ إِلَى مَوَارِدِهَا ! اللَّهُمَّ فَارْحَمْ أَنِينَ الآنَّةِ، وَحَنِينَ الْحَانَّةِ ! اللَّهُمَّ فَارْحَمْ حَيْرَتَهَا فِي مَذَاهِبِهَا، وَأَنِينَهَا فِي مَوَالِجِهَا ! اللَّهُمَّ خَرَجْنَا إِلَيْكَ حِينَ اعْتَكَرَتْ عَلَيْنَا حَدَابِيرُ السِّنِينَ، وَأَخْلَفَتْنَا مَخَايِلُ الْجُودِ; فَكُنْتَ الرَّجَاءَ لِلْمُبْتَئِسِ، وَالْبَلاَغَ لِلْمُلْتَمِسِ. نَدْعُوكَ حِينَ قَنَطَ الاَنَامُ، وَمُنِعَ الْغَمَامُ، وَهَلَكَ السَّوَامُ، أَلاَّ تُؤَاخِذَنَا بِأَعْمَالِنَا، وَلاَ تَأْخُذَنَا بِذُنُوبِنَا. وَانْشُرْ عَلَيْنَا رَحْمَتَكَ بِالسَّحَابِ الْمُنْبَعِقِ، وَالرَّبِيعِ الْمُغْدِقِ، وَالنَّبَاتِ الْمُونِقِ، سَحّاً وَابِلاً، تُحْيِي بِهِ مَا قَدْ مَاتَ، وَتَرُدُّ بِهِ مَا قَدْ فَاتَ.**

**ترجمه**

**بارالها !** کوههای ما از بی آبی از هم شکافته، زمین ما پر غبار و خشک و خالی از گیاه شده، چهارپایان ما سخت تشنه گشته و در آغل های خویش سرگردانند، همچون مادران فرزند مرده، ناله سرداده واز رفت و آمد زیاد به چراگاه ها و روی آوردن به آبگاهها (ونیافتن آب و علف) خسته شده اند.

**بارخدایا !** به ناله گوسفندان، و فریاد سوزناک شتران ما، رحم فرما !

**بارالها !** به سرگردانی آنها در راهها (از شدت گرسنگی و عطش) و ناله هاشان در آغل ها ترحم فرما !

**خداوند !** هنگامی به سوی تو بیرون آمدیم که خشکسالی های پی در پی بر ما هجوم آورده، و ابرهای پر باران به ما پشت کرده است.

تو مایه امید هر بیچاره، وحلاّل مشکلات هر طلب کننده ای، در این هنگام که یأس و نومیدی بر مردم چیره گشته، و ابرها از باریدن بازداشته شده اند، و

www.makarem.ir

حیوانات بیابان رو به هلاکت می روند، تو را می خوانیم که ما را به اعمالمان مؤاخذه نکنی، و به گناهانمان مگیری.

**(بارالها !)** رحمتت را به وسیله ابرهای پرباران، و بهار پر آب و گیاه، و گیاهان سرسبز و پر طراوت بر ما بگستران; بارانی دانه درشت بر ما نازل کن آن چنان که زمینهای مرده را با آن زنده کنی و آنچه را از دست رفته به ما بازگردانی !

## شرح و تفسیر

### در این خشکسالی تمام امید ما به توست

امام (علیه السلام) در آغاز این بخش از خطبه وضع دردناکی را که بر اثر خشکسالی برای مردم پیدا شده، در ضمن عبارات کوتاه و پرمعنایی بیان می کند، و در شش جمله نخستین آن چنین عرض می کند : «**خداوندا !** کوههای ما از بی آبی از هم شکافته، و زمین پرغبار و خشک و خالی از گیاه شده، چهارپایان ما سخت تشنه گشته، ودر آغل های خویش متحیّرند، همچون مادران فرزند مرده، ناله سرداده اند، و از رفت و آمد زیاد به چراگاهها و روی آوردن به آبگاهها (ونیافتن آب و علف) خسته شده اند» **(اللَّهُمَّ قَدِ انْصَاحَتْ[۱] جِبَالُنَا، وَاغْبَرَّتْ[۲] أَرْضُنَا، وَهَامَتْ[۳] دَوَابُّنَا، وَتَحَيَّرَتْ فِي مَرَابِضِهَا[۱]، وَعَجَّتْ[۲] عَجِيجَ**

---

۱. «انصاحت» از مادّه «صوح» (بر وزن صوم) به معنی شکافتن گرفته شده و گاه گفته اند به معنی خشکیدن و شکافتن و متلاشی شدن است که لازم ملزوم همند.

۲. «اغبرّت» از مادّه «غبار» گرفته شده و در این جا اشاره به خشکسالی است که سبب خشکیدن زمینها و پر غبار شدن می گردد.

۳. «هامت» از مادّه «هیم» (بر وزن حیف) به معنی سرگردانی گرفته شده و گاه این تعبیر در مورد انسان یا حیوانی که از شدّت عطش نمی داند کجا می رود استعمال می شود.

www.makarem.ir

**الثَّكَالَى[۳] عَلَى أَوْلاَدِهَا، وَمَلَّتِ التَّرَدُّدَ فِي مَرَاتِعِهَا، وَالْحَنِينَ إِلَى مَوَارِدِهَا).**

امام (علیه السلام) ترسیم دقیقی از خشکسالی شدید آن زمان، با فصیح ترین عبارات نموده است و وضع کوهها و زمینها و مراتع و آبگاهها و حیوانات را به روشنی بیان فرموده است.

پس از آن دست به دعا بر می دارد و به این صورت تقاضای کمک می کند : «**بارخدایا !** به ناله گوسفندان و فریاد سوزناک شتران رحم فرما !» **(اللَّهُمَّ فَارْحَمْ أَنِينَ الأَنَّةِ[٤]، وَحَنِينَ الْحَانَّةِ).**

«**بارالها !** به سرگردانی آنان در راهها (از شدّت گرسنگی و عطش) و ناله هاشان در آغلها ترحّم فرما !» **(اللَّهُمَّ فَارْحَمْ حَيْرَتَهَا فِي مَذَاهِبِهَا، وَأَنِينَهَا فِي مَوَالِجِهَا[٥] ).**

«**خداوندا !** هنگامی به سوی تو برون آمدیم که خشکسالی های پی در پی بر ما هجوم آورده و ابرهای پرباران، به ما پشت کرده اند» **(اللَّهُمَّ خَرَجْنَا إِلَيْكَ حِينَ اعْتَكَرَتْ[٦] عَلَيْنَا حَدَابِيرُ السِّنِينَ[١]، وَأَخْلَفَتْنَا[٢] مَخَايِلُ[٣]الْجُودِ[٤] ).**

---

۱. «مرابض» جمع «مربض» به معنی آغل و جایگاه چهارپایان است.

۲. «عجّت» از مادّه «عجیج» به معنی فریاد کشیدن گرفته شده است

۳. «ثکالی» جمع «ثکلی» به معنی زن فرزند مرده است.

۴. «آنّه» از مادّه «أنین» به معنی ناله سردادن گرفته شده و معمولاً «آنّه» به گوسفندی گفته می شود که ناله می کند و «حانّه» از مادّه «حنین» به شتری اطلاق می شود که ناله سرداده است.

۵. «موالج» جمع «مولج» به معنی مدخل چیزی است.

۶. «اعتکرت» از مادّه «عکر» (بر وزن مکر) به معنی حمله کردن شدید گرفته شده است.

www.makarem.ir

تعبیرات بسیار حساب شده ای که امام (علیه السلام) در این دعا بکار برده، از یکسو شدّت سوز آن حضرت و مردم را بیان می کند، و از سوی دیگر ترسیم دقیقی از حادثه را به همراه دارد زیرا «**حدابیر**» که جمع «**حدبار**» است در مورد شتری بکار می رود که از شدّت لاغری (به خاطر گرسنگی یا راه رفتن زیاد) استخوانهای کوهانش کاملاً نمایان گشته، و گوشتها از روی آن برچیده شده است، امام (علیه السلام)در این تشبیه زیبا خشکسالی های پی درپی را به چنین شتری تشبیه فرموده که به یقین منظره آن اسفناک و سوار شدن بر آن بسیار مشکل و طاقت فرساست.

تعبیر به «**آنّه**» و «**حانّه**» که هر دو در مورد حیوانی که ناله سرداده است بکار می رود یکی در مورد گوسفندان و دیگری در مورد شتران اشاره به این است که تمام حیوانات در آن خشکسالی شدید نالان شده بودند.

وبا توجّه به این که قسمت عمده سرزمین عراق در میان دو نهر عظیم «**دجله**» و «**فرات**» واقع شده که از پر آب ترین نهرهای منطقه اند معلوم می شود خشکسالی در آن سالها به قدری شدید بوده که حتّی مردم **عراق** را برای نیازهای ابتدایی حیوانات، سخت در فشار قرار داده بود، (قراین نشان می دهد که امام (علیه السلام) این خطبه را بعد از نماز باران در زمانی که در «**کوفه**» بود ایراد فرموده اند).

---

۱. «سنین» اسم جمع است و به معنی سالها می آید ولی معمولاً در تعبیراتی مثل جمله بالا به معنی خشکسالی و قحطی است (در قاموس اللغه برای «سنه» دو معنی ذکر کرده : یکی سال و دیگری قحطی است).

۲. «أخلفتنا» از مادّه «خلاف» به معنی تخلّف کردن گرفته شده است.

۳. «مخایل» جمع «مخیله» (بر وزن قبیله) به معنی ابری است که انسان امید باران از آن دارد.

۴. «جود» به فتح جیم جمع «جائد» به معنی باران پرپشت و «جود» به ضمّ جیم به معنی بخشش است.

www.makarem.ir

سپس می افزاید : «**(خداوندا !)** تو مایه امید هر بیچاره و حلاّل مشکلات هر طلب کننده ای، در این هنگام که یأس و نومیدی بر مردم چیره گشته، و ابرها از باریدن بازداشته شده اند و حیوانات بیابان رو به هلاکت می روند تو را می خوانیم که ما را به اعمالمان مؤاخذه نکنی و به گناهانمان مگیری !» **(فَکُنْتَ الرَّجَاءَ لِلْمُبْتَئِسِ[۱]، والْبَلاَغَ[۲] لِلْمُلْتَمِسِ. نَدْعُوکَ حِینَ قَنَطَ الاَنَامُ، وَمُنِعَ الْغَمَامُ، وَهَلَکَ السَّوَامُ[۳]، أَلاَّ تُؤَاخِذَنَا بِأَعْمَالِنَا، وَلاَ تَأْخُذَنَا بِذُنُوبِنَا)**.

این تعبیر به خوبی نشان می دهد که بسیاری از آفات و بلاها و تنگناها به خاطر گناهان مردم است و تا به درگاه خدا نروند توبه و تقاضای عفو و بخشش نکنند مشکل آنها حل نمی شود.

این تعبیر شبیه تعبیری است که «**نوح**» پیامبر (علیه السلام) به هنگام شکایت بردن به درگاه خدا از قوم خود می گوید : « (**فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ إِنَّهُ کَانَ غَفّاراً * یُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَیْکُمْ مِدْراراً**)؛ به آنها گفتم : از گناهان خود در پیشگاه خدا استغفار کنید که خدا بسیار آمرزنده است، تا بارانهای آسمان را پی درپی بر شما فرو فرستد»[۴].

در سوره اعراف نیز می خوانیم : « (**وَلَوْ اَنَّ أَهْلَ الْقُرى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَیْهِمْ بَرَکات مِنَ السَّمَاءِ وَالارْضِ**)؛ اگر مردمی که در آبادیها زندگی می کنند ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند برکات فراوانی از آسمان و زمین بر آنها می گشودیم»[۵].

---

۱. «مبتئس» از مادّه «بؤس» (بر وزن قرص) به معنی فقر و شدّت حاجت گرفته شده است.

۲. «بلاغ» به معنی کفایت و حلّ مشکل است.

۳. «سوام» و «سائمه» به معنی حیوانی است که در بیابان چرا می کند.

۴. نوح، آیه ۱۰ ـ ۱۱.

۵. اعراف، آیه ۹۶.

www.makarem.ir

سپس امام خواسته اصلی خودرا به پیشگاه خدا چنین عرضه می دارد : **(بارالها !)** رحمتت را به وسیله ابرهای پرباران و بهار پر آب و گیاه و گیاهان سرسبز و پر طراوت بر ما بگستران، بارانی دانه درشت بر ما نازل کن، آن چنان که زمین های مرده را با آن زنده کنی و آنچه را از دست رفته به ما بازگردانی» **(وَانْشُرْ عَلَيْنَا رَحْمَتَکَ بِالسَّحَابِ الْمُنْبَعِقِ[۱]، وَالرَّبِيعِ الْمُغْدِقِ[۲]، وَالنَّبَاتِ الْمُونِقِ[۳]، سَحّاً[۴] وَابِلاً[۵]، تُحْيِی بِهِ مَا قَدْ مَاتَ، وَتَرُدُّ بِهِ مَا قَدْ فَاتَ).**

آنچه در این تعبیرات آمده تمام خواسته های قحطی زدگان و گرفتار خشکسالی را منعکس می کند، **از یک سو** تقاضای ابرهای پر باران **و از سوی دیگر** بهاری پر برکت و گیاهانی زیبا و پرطراوت **و از سوی سوّم** به سراغ نتیجه نهایی می رود; بارانی که زمینهای مرده را زنده کند و آنچه را از دست رفته باز گرداند; نه تنها آن سال سال پربرکتی باشد، بلکه **سالی جبران کننده نسبت به سالهای خشکسالی پیشین باشد.**

j j j

۱. «منبعق» از مادّه «انبعاق» به معنی انشقاق گرفته شده و از آن جا که به هنگام بارش باران گویی ابرها شکافته می شوند و باران از آنها جاری می شود این واژه در مورد نزول باران به کار می رود.

۲. «مغدق» از ریشه «غدق» (بر وزن شفق) به معنی آب فراوان گرفته شده و به صورت کنایه برای سال های پر نعمت به کار می رود.

۳. «مونق» از ریشه «انق» (بر وزن شفق) به معنی خوشحال شدن و اعجاب نسبت به چیزی گرفته شده است.

۴. «سحّ» به معنی فروریختن آب فراوان و پشت سرهم است.

۵. «وابل» به معنی باران شدید و دانه درشت است.

www.makarem.ir

**بخش دوّم**

**اللَّهُمَّ سُقْيَا مِنْکَ مُحْيِيَةً مُرْوِيَةً، تَامَّةً عَامَّةً، طَيِّبَةً مُبَارَکَةً، هَنِيئَةً مَرِيعَةً، زَاکِياً نَبْتُهَا، ثَامِراً فَرْعُهَا، نَاضِراً وَرَقُهَا، تُنْعِشُ بِهَا الضَّعِيفَ مِنْ عِبَادِکَ، وَتُحْيِي بِهَا الْمَيِّتَ مِنْ بَلاَدِکَ !**

**اللَّهُمَّ سُقْيَا مِنْکَ تُعْشِبُ بِهَا نِجَادُنَا، وَتَجْرِي بِهَا وِهَادُنَا، وَيُخْصِبُ بِهَا جَنَابُنَا، وَتُقْبِلُ بِهَا ثِمَارُنَا، وَتَعِيشُ بِهَا مَوَاشِينَا، وَتَنْدَى بِهَا أَقَاصِينَا، وَتَسْتَعِينُ بِهَا ضَوَاحِينَا؛ مِنْ بَرَکَاتِکَ الْوَاسِعَةِ، وَعَطَايَاکَ الْجَزِيلَةِ، عَلَى بَرِيَّتِکَ الْمُرْمِلَةِ، وَوَحْشِکَ الْمُهْمَلَةِ. وَأَنْزِلْ عَلَيْنَا سَمَاءً مُخْضِلَةً، مِدْرَاراً هَاطِلَةً، يُدَافِعُ الْوَدْقُ مِنْهَا الْوَدْقَ، وَيَحْفِزُ الْقَطْرُ مِنْهَا الْقَطْرَ، غَيْرَ خُلَّب بَرْقُهَا، وَلاَ جَهَام عَارِضُهَا، وَلاَ قَزَع رَبَابُهَا، وَلاَ شَفَّان ذِهَابُهَا، حَتَّى يُخْصِبَ لِإِمْرَاعِهَا الْمُجْدِبُونَ، وَيَحْيَا بِبَرَکَتِهَا الْمُسْنِتُونَ، فَإِنَّکَ (تُنْزِلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا، وَتَنْشُرُ رَحْمَتَکَ وَأَنْتَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ).**

**ترجمه**

**بارالها !** بارانی حیات بخش، سیراب کننده، کامل، همگانی پاکیزه، پربرکت، گوارا و خرّمی بخش از ناحیه خودت بر ما نازل فرما !، بارانی که گیاهان پربرکت با شاخه هایی پر ثمر و برگهایی سرسبز و پر طراوت برویاند، آن گونه که بندگان ضعیفت را با آن توان بخشی وسرزمینهای مرده را با آن زنده کنی.

**خداوندا !** بارانی ده ! که تپّه ها و کوههای بلند ما را پر گیاه سازد، در دامنه ها و دشتها جاری گردد، و به تمامی سرزمین ما نعمت فراوان بخشد، میوه ها با آن

به ما روی آورد، چهارپایان ما با آن زندگی کنند، سرزمینهای دورتر از ما نیز از آن بهره مند شوند، و روستاهای ما از آن مدد گیرند (همه اینها را) از برکات

www.makarem.ir

وسیع و گسترده و عطایای فراوان خویش بر بندگان فقیر و حیوانات وحش بیابان عنایت فرما !

**(خداوندا !)** آسمانی مرطوب و پرباران، بارانی دانه درشت و پی درپی که قطرات آن بر اثر کثرت و شدّت، یکدیگر را به پیش رانند و از خود دور سازند، نه رعد و برق بی باران و ابر بی ثمر، و نه ابرهای کوچک پراکنده و نه دانه های ریز همراه بادهای سرد.

**(بارانی مرحمت کن که)** قحطی زده گان به نعمت فراوان رسند و از برکت آن گرفتاران خشکسالی زنده گردند، زیرا تویی که بعد از نومیدی آنها باران را فرو می فرستی و رحمتت را گسترش می دهی **وتو سرپرستی هستی شایسته ستایش !**

**شرح و تفسیر**

## پروردگارا ! بارانی با این ویژگیها بر ما فرست

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه، خواسته اصلی خودش و همراهانش را که نزول باران پر برکت است بیان کرده و بارانی از خدا می خواهد که برای آن **صفات بیست گانه ای بیان** فرموده است که هر یک از این اوصاف، اشاره به نکته دقیقی است و چه جالب و شگفت انگیز است که امام (علیه السلام) برای باران مطلوب، این همه اوصاف بیان می کند، اوصافی که انسان را در برابر عظمت خالق، خاضع می سازد و به شنوندگان می فهماند که این قطرات باران چه برکات و آثاری می تواند داشته باشد، عرضه می دارد :

«**بارالها !** بارانی حیات بخش، سیراب کننده، کامل، همگانی، پاکیزه، پربرکت، گوارا و خرّمی بخش از ناحیه خودت بر **ما نازل فرما !** بارانی که گیاهانی پربرکت با شاخه های پر ثمر و برگهای سرسبز و پرطراوات برویاند، آن گونه که بندگان ضعیفت را با آن توان بخشی و سرزمینهای مرده را با آن

www.makarem.ir

زنده کنی !» **(اللَّهُمَّ سُقْيَا مِنْکَ مُحْيِيَةً مُرْوِيَةً، تَامَّةً عَامَّةً، طَيِّبَةً مُبَارَكَةً، هَنِيئَةً مَرِيعَةً[۱]، زَاكِياً نَبْتُهَا، ثَامِراً[۲] فَرْعُهَا، نَاضِراً[۳] وَرَقُهَا، تُنْعِشُ[٤] بِهَا الضَّعِيفَ مِنْ عِبَادِک، وَتُحْيِي بِهَا الْمَيِّتَ مِنْ بَلَادِکَ).**

در واقع (علیه السلام) امام از پیشگاهِ حق تقاضای بارانی می کند که شرائط در آن جمع باشد و موانع از آن دور، زیرا بسیار دیده شده که بارانهای سیل آسا می بارد ولی همه چیز را ویران می کند، یا در نقطه خاصّی متمرکز می شود و نفع آن عام نیست و یا همراه با سردی شدید هوا و یخبندان می شود که آثار منفی بجا می گذارد و یا موانعی همچون بادهای گرم، طوفانهای شدید، آفات گیاهی ملخ و حشرات موذّی و امثال آن، آثار باران را از میان می برد، امام (علیه السلام) تمام این جوانب را در نظر می گیرد و جمع همه شرایط و دفع همه موانع را از خدا می طلبد.

j j j

ودر ادامه این دعا **هفت وصف** دیگر، بیان می کند که با اوصاف سیزده گانه قبل، عدد بیست را کامل می سازد، عرضه می دارد «**خداوندا !** بارانی ده ! که تپّه ها و کوههای بلند ما را پر گیاه سازد و در دامنه ها و دشتها جاری گردد، به تمامی سرزمین ما نعمت فراوان بخشد، میوه ها با آن به ماروی آورند، چهارپایان

ما با آن زندگی کنند و سرزمینهای دورتر از ما نیز از آن بهره مند شوند، و روستاهای ما از آن مدد گیرند (همه اینها را) از برکات واسع و عطایای فراوان خویش بر بندگان فقیر و حیوانات وحش بیابان عنایت فرما !» **(اللَّهُمَّ سُقْيَا**

---

۱. «مریع» از مادّه «مرع» (بر وزن فرح) به معنی پرگیاه شدن گرفته شده است.

۲. «ثامر» به معنی «ذو ثمر» و دارای میوه می باشد.

۳. «ناضر» به معنی «ذو نضره» یعنی دارای خرمی و طراوت است.

۴. «تنعش» از مادّه «نعش» (بر وزن فرش) به معنی برانگیختن و برپاداشتن گرفته شده است.

www.makarem.ir

**مِنْکَ تُعْشِبُ[۱] بِهَا نِجَادُنَا[۲]، وَتَجْرِی بِهَا وِهَادُنَا[۳]، وَیُخْصِبُ[٤] بِهَا جَنَابُنَا[۵]، وَتُقْبِلُ بِهَا ثِمَارُنَا، وَتَعِیشُ بِهَا مَوَاشِینَا، وَتَنْدَی[٦] بِهَا أَقَاصِینَا[۷]، وَتَسْتَعِینُ بِهَا ضَوَاحِینَا[۸]؛ مِنْ بَرَکَاتِکَ الْوَاسِعَةِ، وَعَطَایَاکَ وَعَطَایَاکَ الْجَزِیلَةِ، عَلَی بَرِیَّتِکَ الْمَرْمِلَةِ[۹]، وَوَحْشِکَ الْمُهْمَلَةِ).**

امام (علیه السلام) سعه صدر و وسعت نظر و رحمت عام خودرا در این دعا نشان می دهد، چرا که مناطق دور و نزدیک را در نظر گرفته، چهارپایان و حتی حیوانات وحشی بیابان را از نظر دور نمی دارد، دعای او همگان را شامل می شود و تقاضای او همه را در بر می گیرد و **این است معنی لطف و مرحمت عام امام** (علیه السلام)**پیشوای بزرگ اسلام !**

j j j

سپس امام (علیه السلام) در ادامه تقاضاهای خود در مورد نزول بارانهای پربرکت چنین عرضه می دارد **(خداوندا !)** آسمانی مرطوب و پرباران،

---

۱. «تعشب» از مادّه «عشب» (بر وزن شرف) به معنی رویش گیاه گرفته شده است.

۲. «نجاد» از مادّه «نجود» (بر وزن سجود) به معنی مرتفع شدن است و عرب سرزمین مرتفع را «نجد» می گوید.

۳. «وهاد» جمع «وهدة» (بر وزن غفلة) به معنی زمین منخفض و پست است.

۴. «یخصب» از ریشه «خصب» (بر وزن فکر) به معنی پر گیاه شدن گرفته شده است.

۵. «جناب» به معنی اطراف خانه یا محله یا شهر است.

۶. «تندی» از مادّه «نداوة» به معنی رطوبت گرفته شده و معمولاً در این گونه موارد کنایه از جود و سخاوت است.

۷. «اقاصی» جمع «أقصی» به معنی نقطه دور دست است.

۸. «ضواحی» جمع «ضاحیه» به معنی منطقه خارج از شهر است.

۹. «مرمله» از مادّه «ارمال» به معنی تمام شدن زاد و توشه و فقیر شدن، گرفته شده است و مرمله به معنی فقیر و ارامل نیز به افراد فقیر گفته می شود.

www.makarem.ir

بارانی دانه درشت و پی درپی که قطراتش (بر اثر کثرت و شدّت) یکدیگر را به پیش رانند، و از خود دور سازند» **(وَأَنْزِلْ عَلَيْنَا سَمَاءً مُخْضِلَةً[۱]، مِدْرَاراً هَاطِلَةً[۲]، يُدَافِعُ الْوَدْقُ مِنْهَا الْوَدْقَ[۳]، وَيَحْفِزُ[۴] الْقَطْرُ مِنْهَا الْقَطْرَ).**

و در توصیف بیشتر می افزاید : «نه رعد و برق بی باران و ابر بی ثمر، و نه ابرهای کوچک پراکنده، و نه دانه های ریز، همراه بادهای سرد» **(غَيْرَ خُلَّبٍ[۵] بَرْقُهَا، وَلاَ جَهَامٍ[۶] عَارِضُهَا، وَلاَ قَزَعٍ[۷] رَبَابُهَا[۸]، وَلاَ شَفَّانٍ[۹] شَفَّانٍ[۹] ذِهَابُهَا[۱]).**

---

۱. «مخضله» از مادّه «خضل» (بر وزن عمل) به معنی رطوبت گرفته شده است و به عنوان کنایه کنایه از سالهای پرباران و پربرکت بکار می رود.

۲. «هاطله» از مادّه «هطل» (بر وزن سطل) به معنی سیلان گرفته شده و در مورد بارانهای دانه درشت بکار می رود.

۳. «ودق» به معنی دانه باران است و گاه به ذرّات بسیار کوچک آب که به صورت غبار هنگام نزول باران در فضا پراکنده می شود نیز گفته شده است و در این جا مناسب معنی اوّل است.

۴. «یحفز» از مادّه «حفز» (بر وزن نبض) به معنی پیش راندن به شدّت است.

۵. «خلّب» به معنی فریبنده، از مادّه «خلابه» به معنی فریبندگی گرفته شده است و در این جا اشاره به ابری است که رعد و برق از آن ظاهر می شود ولی نمی بارد.

۶. «جهام» به ابری گفته می شود که آبی در آن نیست (ابر پوششی) و در اصل از مادّه «جهامة» «جهامة» به معنی قیافه در هم کشیدن گرفته شده است.

۷. «قزع» به هر چیز پراکنده گفته می شود و در این جا منظور ابرهای پراکنده است.

۸. «رباب» به معنی ابر سفید رنگی است (که باران ندارد).

۹. «شفّان» به معنی بادهای سرد یا هوای سرد توأم با رطوبت است (لسان العرب و دهخدا) ریشه اصلی آن «شفون» (بر وزن فنون) به معنی نگاه کردن با گوشه چشم یا نگاه کردن اعتراض آمیز است و اطلاق این واژه بر بادهای سرد شاید به خاطر آن است که سبب ناراحتی طرف مقابل می شود.

www.makarem.ir

«(بارانی مرحمت کن که) قحطی زدگان، به نعمت فراوان رسند و از برکت آن گرفتاران خشکسالی، زنده گردند، زیرا توئی که بعد از نومیدی آنها، باران را فرو می فرستی و رحمتت را گسترش می دهی **وتو سرپرستی هستی شایسته ستایش**»[۲] **(حَتَّی یُخْصِبَ لإِمْرَاعِهَا[۳] الْمُجْدِبُونَ[۴]، وَیَحْیَا بِبَرَکَتِهَا المُسْنِتُونَ[۵]، فَإِنَّکَ (تُنْزِلُ الْغَیْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا، وَتَنْشُرُ رَحْمَتَکَ وَأَنْتَ الْوَلِیُّ الْحَمِیدُ)).**

امام (علیه السلام) در این قسمت از خطبه، اوصاف نه گانه دیگری، برای بارانهای مفید و سودمند و پربرکت بیان فرموده که به ضمیمه اوصاف گذشته، بالغ بر ۲۹ وصف می شود، راستی عجیب است تقاضای باران که معمولاً تقاضاکنندگان حدّ اکثر، آن را به یک یا دو وصف توصیف می کنند و عرضه می دارند : «خداوندا ! بارانی پربرکت به ما مرحمت کن»، **امام** (علیه السلام) **آن را با این همه اوصاف دقیق و ریزه کاریهای لطیف و تعبیراتی شیرین و بسیار متنوّع، به صورت ۲۹ وصف بیان می کند که انسان در آن حیران می ماند.**

امام(علیه السلام) **نهایت فصاحت و بلاغت** بی نظیر خودرا در این خطبه بیان کرده و تقاضای خویش را در محضر پروردگار، آن چنان شرح داده که

---

۱. «ذهاب» جمع «ذَهْبَه» به معنی باران کم پشت است.

۲. اقتباس از آیه شریفه (وَهُوَ الَّذِی یُنَزِّلُ الْغَیْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَیَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَهُوَ الْوَلِیُّ الْحَمِیْدُ) (شوری، آیه ۲۸).

۳. «امراع» به معنی پربرکت بودن است.

۴. «مجدب» از مادّه «جدب» به معنی خشک شدن به جهت قطع آب است و به کسی که گرفتار خشکسالی شده است مجدب گفته می شود.

۵. «مسنت» به کسی گفته می شود که گرفتار خشکسالی شده است.

www.makarem.ir

مردم را به الطاف الهی آشنا سازد، و به آنها بگوید در مسیر نعمت، موانع زیادی است که اگر لطف خداوند شامل حال آنها نگردد هرگز به کمال مطلوب نمی رسند و به یقین چنین بیانی از کسی که «**مؤید من عندالله**» نیست **وروح القدس** اورا یاری نمی دهد امکان پذیر نمی باشد.

j j j

**تفسیر ما فی هذه الخطبة من الغریب**

## تفسیر و توضیح بعضی از لغات پیچیده این خطبه

در پایان این خطبه چنین می خوانیم :

قَالَ السَّیدُ الشَّرِیفَ رضیَ اللهُ عَنْهُ; قُولِهِ (علیه السلام) : (انْصَاحَتْ جبَالُنَا) أی تَشَقّقَتْ مِنَ المُحُولِ، یُقَالُ : انْصَاحَ الثّوبُ إذَا انْشَقَّ ویُقَالُ أیْضاً : انْصَاحَ النَّبْتُ وَ صَاحَ وَصَوّحَ إذَا جَفّ وَیَبِسَ کُلّهُ بِمَعْنیً وَقَولُهُ : (وَهَامَتْ دَوَابّنَا) أی عَطِشَتْ وَالهُیَامُ : العَطَشُ. وَقَولُهُ (حَدَابِیرُ السّنِین) جمع حِدبار، وَهِی الناقَةُ الَّتِی اَنضاهَا السّیرُ، فَشبَّهَ بِهَا السنةَ الَّتِی فشا فِیهَا الجَدبُ، قَالَ ذو الرّمّةِ :

**حَدابَیرُ مَا تَنْفَکُّ إلاّ مُنَاخَةً *** عَلَی الخَسفِ أو نَرمِی بِهَا بَلَداً قَفْرا**

وَقَولُهُ : (وَلاَ قَزَع رَبَابُهَا)، القَزَعُ : القِطَعُ الصّغَارُ المُتَفَرّقَةُ من السّحَابِ.

وَقَولُهُ : (وَلاَ شَفَّان ذِهَابُهَا) فَانَّ تَقْدیرهُ : وَلاَ ذَاتَ شَفّان ذَهابُهَا. والشَّفّانُ : الرّیحُ البَارِدَةُ، وَالذّهابُ : الامْطَارُ اللّیّنَةُ. فَحَذَفَ (ذَاتَ) لِعلْمِ السّامِعِ بِهِ.

**ترجمه**

سیّد شریف رضی (رحمه الله) در پایان این خطبه چنین می گوید : جمله امام (علیه السلام)«**إنْصاحَتْ جبَالُنا**» یعنی «کوه ها از شدت خشکسالی از هم شکافته است» زیرا تعبیر : «**إنْصَاحَ الثَّوبْ**» زمانی گفته می شود که لباس از هم شکافته شده باشد. «**إنْصَاحَ النَّبْتُ وَصَاحَ وَصَوَّحَ**» هنگامی گفته

www.makarem.ir

می شود که گیاه خشک گردد و این چند واژه همه به یک معنی است و جمله «**وَهَامَتْ دَوابُّنَا**» از ماده

«**هُیَام**» (بر وزن غلام) به معنی عطش است[1] و «**حَدابِیرُ السِّنِیْنَ**» جمع «**حدبار**» (بر وزن معیار) به معنی شتری است که بر اثر راه رفتن لاغر و تکیده شده در واقع امام (علیه السلام)سال های قحطی را به چنین شتری تشبیه کرده است. شاعر معروف «**ذوالرمة**» می گوید : شتران لاغری که هیچ گاه از هم جدا نمی گردند جز در خوابگاه های خالی از علف یا این که آنها را در سرزمین بی آب و علفی قرار دهیم.

وجمله «**وَلاَ قَزَع رُبَابُها**» یعنی از قطعات کوچک و پراکنده ابر نباشد (بلکه ابرهایی باشد متراکم و پرباران) و جمله «**وَلاَ شَفَان ذَهَابُها**» در تقدیر «**وَلاَ ذاتَ شَفان ذِهَابُها**» است و «**شَفَان**» به معنی باد سرد و «**ذِهَاب**» به معنی باران های نرم است و کلمه «**ذات**» به خاطر روشن بودن برای شنونده، حذف شده است (و معنی جمله در مجموع چنین است : خداوندا باران های ملایم و آمیخته با بادهای سرد که آثار آن را ممکن است از بین ببرد برای ما مفرست بلکه بارانی درشت دانه در هوایی ملایم نصیب بفرما).

j j j

**نکته ها**

## ۱ ـ نماز باران (صلاة الاستسقاء)

از دستورات جالب در اسلام نماز «**استسقاء**» است که همه فقهای اسلام، اعم از شیعه و اهل سنت آن را در کتب فقهی خود آورده اند.

---

۱. بعضی از ارباب لغت «هیام» را به معنی بیماری عطش که به شتر عارض می شود (که گویی بر اثر آن حال جنون به او دست می دهد) تفسیر کرده اند. این تعبیر در مورد عشق های سوزان و عاشق های بی قرار هم به کار می رود.

www.makarem.ir

طبق آنچه در منابع پیروان اهل بیت (علیهم السلام) آمده است یکی از آداب آن، این است که **مردم سه روز روزه بگیرند و در روز سوّم** در حالی که همه روزه دارند به بیرون شهر می روند و دو رکعت نماز همانند نماز «**عید فطر وقربان**» به جا می آورند که **در رکعت اوّل، پنج قنوت** دارد و **در رکعت دوّم چهار قنوت** ودر قنوت ها به جای دعایی که در قنوت نماز «**عید**» خوانده می شود دعاهایی در زمینه باران و طلب رحمت از پروردگار می خوانند و قبل از هر دعا درود بر محمّد وآل محمّد (صلی الله علیه وآله) می فرستند و هنگامی که امام (علیه السلام) از نماز فراغت یافت، عبای خودرا به امید نزول باران پشت و رو می کند و رو به قبله کرده یکصد بار با صدای بلند **تکبیر** می گوید (ومردم نیز با او تکبیر می گویند) پس از آن به طرف مردم رو کرده به سوی راست متوجه می شود و صدبار با صدای بلند **سبحان الله** می گوید آن گاه به سمت چپ رو کرده ویک صد بار با صدای بلند **لا إله إلاّ الله** می گوید، سپس رو به مردم کرده یکصد بار با صدای بلند **حمد خدا** می گوید و مردم هم چنین می کنند، آن گاه امام دست به سوی آسمان بلند کرده به اتفاق مردم دعا می کند و تضرع وزاری نموده از خدا تقاضای رحمت می کنند و مردم دعای امام را آمین می گویند.

در بعضی از روایات آمده است که پیرمردان و پیرزنان و کودکان و حتی حیوانات تشنه و گرسنه را با خود به بیابان آورند و بچه ها را از مادران جدا کنند تا گریه آنها دل های همگان را تکان دهد و توجه آنها به خدا بیشتر شود[۱].

---

۱. آداب نماز باران در بسیاری از منابع فقهی و حدیثی از جمله «جواهر الکلام» جلد ۱۲، صفحه ۱۲۷ و «تحریر الوسیله» امام خمینی (قدس سره) جلد اوّل و «وسائل الشیعه» جلد پنجم، صفحه ۱۶۲ آمده است.

www.makarem.ir

و در صورتی که نتوانند تمام این مراسم را انجام دهند از گناهان خویش توبه می کنند و دست به دعا برمی دارند و به صورت دسته جمعی دعا می کنند.

این مراسم اثر عجیبی دارد و به راستی حالت تضرع و دعا در همه ایجاد می کند حالتی که انسان ها را به ذات بی مثال خداوند رحمان و رحیم مرتبط می سازد و سبب نزول رحمت او می شود.

این نماز آثار جنبی خوبی در تربیت نفوس و توبه از گناه و بازگشت به پاکی ها و نیکی ها دارد که گاه اثر جنبی آن از نزول باران بیشتر و پربرکت تر است.

از روایات اسلامی استفاده می شود که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) هنگامی که مردم از خشکسالی شدید به حضرتش شکایت کردند نماز و دعای باران خواند، و چنان بارانی نازل شد که مردم به زحمت افتادند و خواستار پایان باران شدند[۱].

قرائن نشان می دهد که امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز خطبه بالا را بعد از نماز باران خوانده است زیرا در بعضی از روایات که این خطبه را به طور کاملتری نقل می کند جمله : «**اللَّهُمَّ إِنّا خَرَجْنَا إِلَيْکَ**» آمده است که نشان می دهد حضرت به اتفاق مردم به بیابان رفته اند، و این کار معمولاً برای خواندن نماز باران است و در بعضی از روایات آمده است که علی (علیه السلام) در آخر این خطبه گریه کرد و با عباراتی بسیار سوزناک از خداوند متعال تقاضای باران نمود.

در زمینه نماز استسقا در خطبه ۱٤۳ نهج البلاغه نیز مطالبی خواهد آمد.

j j j

## ۲ ـ گناه و برچیده شدن برکات

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۷، صفحه ۲۷۲ و بحار الانوار، جلد ۸۸، صفحه ۳۲۹.

www.makarem.ir

درباره فلسفه «**آفات و بلاها**» بحثهای زیادی در کتب فلسفی و کلامی و تفسیری آمده است از قرآن مجید، به خوبی استفاده می شود که همراه ظهور پیامبران الهی خداوند، مشکلاتی برای امّتها فراهم می کرد تا آنها را بیدار کند. قرآن مجید می فرماید : « (**وَمَا اَرْسَلْنَا فِی قَرْیَةٍ مِنْ نَبِیٍّ إِلاَّ أَخَذْنَا اَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ یَضَّرَّعُون**)؛ در هیچ شهر و آبادی پیامبری نفرستادیم مگر این که اهل آن را به سختی و رنج گرفتار کردیم، شاید به سوی خدا بازگردند و تضرّع کنند»[۱].

این تعبیر نشان می دهد که این یک قانون عمومی و همیشگی بوده است و هدف آمادگی برای پذیرش دعوت انبیا بوده است.

حوادث دردناک در طول تاریخ امّتها و هنگام بروز غفلتها از سوی خداوند پیش می آمده، تا پرده های غفلت را کنار بزند و امتها بیدار شوند.

و گاه این حوادث سخت و دردناک نتیجه گناهان مردم بوده که باز هدف را توبه و انابه و بازگشت به سوی خداوند تشکیل می داده است، آن گونه که در آیه دیگری از قرآن می خوانیم : « (**ظَهَرَ الفَسَادُ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا کَسَبَتْ أَیْدِی النّاسِ لِیُذِیقَهُمْ بَعْضَ الَّذِی عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ**)؛ فساد در خشکی و دریا به خاطر کارهایی که مردم انجام داده اند آشکار شده است خدا می خواهد نتیجه بعضی از اعمالشان را به آنان بچشاند شاید (به سوی حق) بازگردند»[۲].

به این ترتیب به خوبی روشن می شود که یکی از طرق تربیت الهی همین حوادث ناگوار طبیعی یا اجتماعی است، مسأله خشکسالی نیز می تواند یکی از آنها بوده باشد، همان گونه که در خطبه بالا به آن اشاره شده است امام (علیه السلام) در این خطبه می فرماید : «**نَدْعُوکَ حِینَ قَنَطَ الانَامُ، وَمُنِعَ الْغَمَامُ،**

---

۱. اعراف، آیه ۹۴.

۲. روم، آیه ۴۱.

www.makarem.ir

**وَهَلَکَ السَّوَامُ، أَلاَّ تُؤَاخِذَنَا بِأَعْمَالِنَا، وَلاَ تَأْخُذَنَا بِذُنُوبِنَا؛** در این هنگام که یأس و نومیدی بر مردم چیره گشته و ابرها از باریدن بازداشته شده اند و حیوانات
بیابان رو به هلاکت گذارده اند تو را می خوانیم که ما را به اعمالمان مؤاخذه مکنی و به گناهانمان مگیری».

در خطبه **۱۴۳** همین مطلب، با بیان روشن تری آمده است که به هنگام خشکسالی به مردم هشدار داد که از گناهانشان توبه کنند و از خطا باز ایستند و متذکّر شوند و به سوی خدا بازگردند سپس به آیات سوره «**نوح**» در این زمینه استدلال فرمود که شرح آن إن شاء الله خواهد آمد.

این سخن را با حدیثی از امام صادق (علیه السلام) پایان می دهیم (هر چند ناگفته ها در این زمینه بسیار است) فرمود : «**إذا فَشَتْ أَرْبَعَةٌ ظَهَرَتْ أَرْبَعَةٌ إذا فَشَتْ الزِّنَا ظَهَرتْ الزَّلاَزِلُ وَإذا اَمْسَکَتِ الزَّکاةُ هَلَکَتِ الْمَاشِیَةُ وَإذا جَارَ الْحُکّامُ فِی الْقَضَاء أَمْسَکَ الْقَطْرُ مِنَ السَّماءِ وَإذا خَفَرتَ الذَمّةُ نَصَرَ الْمُشْرِکُونَ عَلَی الْمُسْلِمینَ**؛ هنگامی که چهار گناه شایع بشود چهار بلا دامنگیر مردم می شود هنگامی که «**زنا**» شایع شود زلزله ها آشکار می گردد و هنگامی که مردم از دادن **زکات** امساک کنند مرگ و میر در چهاپایان می افتد و هنگامی که حاکمان در قضا ستم کنند آسمان از باریدن باران باز می ایستد و هنگامی که پیمانها شکسته شود مشرکان بر مسلمین پیروز می شوند»[۱].

در حدیث معتبر و معروف «**ابو ولاّد**» نیز می خوانیم : هنگامی که امام صادق (علیه السلام)فتوای نادرست «**ابو حنیفه**» را در بعضی از مسائل قضایی شنید فرمود : «**فِی مِثْلِ هَذاَ الْقَضَاءِ وَشِبْهِهِ تَحْبِسُ السَّماءُ ماءَها وَتَمْنَعُ**

۱. بحار الانوار، جلد ۷۶، صفحه ۲۱، حدیث ۱۳.

www.makarem.ir

**الارْضُ بَرَکَتها;** به جهت این گونه قضاوتها و مانند آن آسمان آب خودرا حبس می کند و زمین برکت خودرا منع می نماید»[۱].

j j j

## خطبه ۱۱٦[۲]

# وَمِنْ خُطْبَهٔ لَهُ عَلَیْهِ السَّلامُ

### وفیها ینصح اصحابه

از خطبه های امام (علیه السلام) است که در آن یاران خودرا اندرز می دهد.

### خطبه در یک نگاه

این خطبه در حقیقت از **چند بخش** تشکیل شده است :

در **قسمت اوّل،** توصیف بلیغی از پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و مجاهدتهای گسترده آن حضرت در ابلاغ رسالت است.

---

۱. وسائل الشیعه، جلد ۱۳، صفحه ۲۵۶.

۲. سند خطبه :

در این خطبه اشاره ای به مسأله موضوع به قدرت رسیدن «حجّاج» در «کوفه» و جنایات وحشتناک او شده است و این بخش از خطبه را گروه زیادی از مورخان و محدثان نقل کرده اند از جمله «ابن عبدربّه» در «عقد الفرید» و «مسعودی» در «مروج الذهب» و «ازهری» در «تهذیب اللغة» و «ابن الفقیه» در کتاب «البلدان» و «ابن اثیر» در «نهایه» و «دیلمی» در کتاب «ارشاد» (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲ صفحه ۲۵۹ و ۲۶۰).

www.makarem.ir

در **بخش دوّم**، مردم را مخاطب ساخته و به اندرز و نصیحت آنها می پردازد، نصیحتی تکان دهنده و بیدارگر.

در **بخش سوّم**، از اصحابش گله شدید دارد و آرزو می کند که خداوند میان او و آنان جدایی بیفکند و او را به کسانی که شایسته همنشینی او هستند، ملحق سازد.

در **چهارمین و آخرین بخش** این خطبه، با اشاراتی گویا از فتنه «**حجّاج**» خبر می دهد و گوشه ای از جنایتهای او را بر می شمرد، شاید مردم بیدار شوند و با توبه به درگاه خداوند، و بازگشت به وحدت و ترک اختلافات و سستی ها جلوی جنایات او را بگیرند.

j j j

www.makarem.ir

**بخش اوّل**

**أَرْسَلَهُ دَاعِياً إِلَى الْحَقِّ وَشَاهِداً عَلَى الْخَلْقِ، فَبَلَّغَ رِسَالاَتِ رَبِّهِ غَيْرَ وَانٍ وَلاَ مُقَصِّرٍ، وَجَاهَدَ فِي اللهِ أَعْدَاءَهُ غَيْرَ وَاهِنٍ وَلاَ مُعَذِّرٍ. إِمَامُ مَنِ اتَّقَى، وَبَصَرُ مَنِ اهْتَدَى.**

**ترجمه**

خداوند او (پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)) را فرستاد تا به سوی حق دعوت کند، و گواه بر اعمال خلق باشد، او بدون سستی به ابلاغ رسالت پروردگارش، پرداخت و هرگز کوتاهی نکرد، در راه خدا با دشمنان او بدون ضعف، جهاد کرد، و در این راه هیچ عذر و بهانه ای نیاورد، او پیشوای پرهیزگاران، وروشنی بخش چشم هدایت جویان است.

**شرح و تفسیر**

## او هرگز در جهاد کوتاهی نکرد

همان گونه که جمعی از شارحان «**نهج البلاغه**» تصریح کرده اند به نظر می رسد این خطبه بخشی از خطبه طولانی تری بوده است که امام (علیه السلام) برای تشویق اصحابش به مسأله جهاد در برابر جنایتکاران **شام** بیان فرموده و خطراتی را که در صورت سستی و ترک جهاد در پیش دارند برای آنها بیان فرموده، و اتمام حجّت کرده است.

در **بخش اوّل** این خطبه، برای آماده کردن دل های مخاطبان خود اشاره ای

به خدمات برجسته پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در طریق نشر اسلام، فرموده،

www.makarem.ir

تا به اهمیّت این میراث بزرگ الهی آشنا شوند و در پاسداری آن در برابر هجمات دشمنان اسلام بکوشند.

**نخست می فرماید :** «خداوند او (پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)) را فرستاد تا (مردم را) به سوی حقّ دعوت کند و گواه بر اعمال خلق باشد» **(أَرْسَلَهُ دَاعِياً إِلَى الْحَقِّ وَشَاهِداً عَلَى الْخَلْقِ).**

در واقع، رسالت عظیم پیامبر (صلی الله علیه وآله) را در این دو جمله خلاصه فرموده است**; از یکسو** دعوت به سوی حق، و ابلاغ فرمانهای پروردگار و **از سوی دیگر** نظارت بر حسن اجرای آن.

در این که مراد از شاهد بودن پیامبر (صلی الله علیه وآله) در این جا چیست ؟ بعضی گفته اند : مراد گواهی بر اعمال مردم یا گواهی بر پیامبران در روز قیامت است آن چنان که در قرآن آمده : « **(فَكَيْفَ إِذا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيد وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلاَءِ شَهِيداً)**; چگونه خواهد بود آن روزی که از هر امّتی شاهد و گواهی (بر اعمال آنها) می آوریم و تو را گواه آنان خواهیم آورد»[1].

ولی ظاهر کلام امام (علیه السلام) نشان می دهد که منظور از شاهد بودن، نظارت آن حضرت بر اعمال انسانها برای اجرای فرمانهای الهی، در همین دنیاست و به تعبیر دیگر، کار آن حضرت، تنها ابلاغ دعوت حق نبود، بلکه نظارت بر اجرای آن نیز از وظایف آن حضرت بوده است و این همان معنی امامت و ولایت تشریعی آن بزرگوار است.

جمع میان دو معنی نیز، مانعی ندارد که آن حضرت هم ناظر بر اعمال در این جهان و هم گواه بر آن در جهان دیگر باشد.

سپس در ادامه این سخن به بیان اوصافی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) پرداخته و در عبارات کوتاهی شش وصف را بیان می فرماید، می گوید : «او

---

۱. نساء، آیه ۴۱.

www.makarem.ir

بدون سستی، به ابلاغ رسالت پروردگارش پرداخت و هرگز کوتاهی نکرد، و در راه خدا با دشمنان او بدون ضعف، جهاد کرد، و در این راه هیچ عذر و بهانه ای نیاورد. او پیشوای پرهیزگاران و روشنی بخش چشم هدایت جویان است» **(فَبَلَّغَ رِسَالاَتِ رَبِّهِ غَیْرَ وَانٍ[1] وَلاَ مُقَصِّرٍ، وَجَاهَدَ فِی اللهِ أَعْدَاءَهُ غَیْرَ وَاهِنٍ وَلاَ مُعَذِّرٍ[2]. إِمَامُ مَنِ اتَّقَی، وَبَصَرُ مَنِ اهْتَدَی).**

در این عبارات کوتاه تمام ویژگیهایی که در یک رهبر شجاع و توانا لازم است ذکر شده است، سستی نکردن، کوتاهی ننمودن، جهاد قاطعانه داشتن، و عذر و بهانه نتراشیدن، و از سوی دیگر آن حضرت را پیشوای پرهیزگاران و سبب هدایت بینایان می شمرد که افراد آلوده را از گرد خود دور می کند و فاسدان و گمراهان غیر قابل هدایت را، کنار می زند.

بسیارند کسانی که برای سرپوش گذاشتن بر تقصیرات و کوتاهی های خود عذر و بهانه های واهی می تراشند ولی یک رهبر شجاع و مدیر و مدبّر هرگز چنین نمی کند و به سراغ عذر و بهانه ها نمی رود.

تعبیرات فوق در واقع اشاره ای است پر معنی به سستی و کوتاهی کردن مردم «**کوفه**» و ترک جهاد به معنی واقعی کلمه، و عذرتراشی ها و بهانه جویی ها برای فرار از زیر بار مسئولیتها. امام (علیه السلام) به آنها گوشزد می کند که پیامبر شما چنین نبود، چرا شما چنین هستید ؟ !

j j j

۱. «وان» از مادّه «ونی» (بر وزن وحی) به معنی ضعف و فتور گرفته شده و «وانی» به کسی می گویند که در کارها سستی به خرج می دهد.

۲. «معذّر» از مادّه «عذر» به کسی گفته می شود که برای کارهای خود عذر و بهانه های واهی می آورد.

www.makarem.ir

**بخش دوّم**

ومنها : **وَلَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ مِمَّا طُوِیَ عَنْکُمْ غَیْبُهُ، إذاً لَخَرَجْتُمْ إِلَی الصُّعُدَاتِ تَبْکُونَ عَلَی أَعْمَالِکُمْ، وَتَلْتَدِمُونَ عَلَی أَنْفُسِکُمْ، وَلَتَرَکْتُمْ أَمْوَالَکُمْ لاَ حَارِسَ لَهَا وَلاَ خالِفَ عَلَیْهَا، وَلَهَمَّتْ کُلُّ امْرِیءٍ مِنْکُمْ نَفْسُهُ، لاَ یَلْتَفِتُ إِلَی غَیْرِهَا؛ وَلَکِنَّکُمْ نَسِیتُمْ مَا ذُکِّرْتُمْ، وَأَمِنْتُمْ مَا حُذِّرْتُمْ، فَتَاهَ عَنْکُمْ رَأْیُکُمْ، وَتَشَتَّتَ عَلَیْکُمْ أَمْرُکُمْ. وَلَوَدِدْتُ أَنَّ اللهَ فَرَّقَ بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ، وَأَلْحَقَنِی بِمَنْ هُوَ أَحَقُّ بِی مِنْکُمْ. قَوْمٌ وَاللهِ مَیَامِینُ الرَّأْیِ، مَرَاجِیحُ الْحِلْمِ، مَقَاوِیلُ بِالْحَقِّ، مَتَارِیکُ لِلْبَغْیِ. مَضَوْا قُدُماً عَلَی الطَّرِیقَةِ، وَأَوْجَفُوا عَلَی الْمَحَجَّةِ، فَظَفِرُوا بِالْعُقْبَی الدَّائِمَةِ، وَالْکَرَامَةِ الْبَارِدَةِ.**

**ترجمه**

اگر شما همانند من از آنچه پنهان است خبر داشتید (و آینده تاریک خودرا می دیدید) از خانه ها بیرون آمده سر به بیابان می گذاشتید، بر اعمال خویش گریه می کردید، و بر سر و صورت می زدید، و اموال خودرا بدون نگهبان و بی آن که کسی را جانشین خود در آن قرار دهید رها می ساختید، هر یک از شما (از شدت وحشت) تنها به خود می پرداخت و به دیگری توجه نداشت ولی (متأسفانه) تذکراتی را که به شما داده شده فراموش کرده اید، و از آنچه بر حذر داشته شده اید، ایمن گشته اید، در نتیجه عقلتان گمراه و سرگردان شده، و امورتان پراکنده گشته (به خدا سوگند) دوست داشتم که خدا میان من و شما جدایی می افکند و مرا به کسی که نسبت به من از شما سزاوارتر و شایسته است ملحق می ساخت، همان قومی که ـ به خدا سوگند ـ افکارشان خجسته و پربار و صاحب علم و دانش بودند، همان ها که به حق سخن می گفتند، و ظلم و ستم را ترک می کردند آنها که از پیش، در طریق هدایت

www.makarem.ir

گام نهادند و در راه روشن، به سرعت پیش رفتند در نتیجه به سعادت جاویدان و زندگی گوارا و پر ارزش دست یافتند.

## شرح و تفسیر

### آینده تاریکی در انتظار شماست

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه، به همه کسانی که در جهاد با دشمن غدّار و مکّار، سستی نشان می دهند و با عذرتراشی ها، شانه از زیر بار مسئولیت تهی می کنند هشدار می دهد که آینده ای بسیار تاریک، در پیش دارید، آینده ای که دشمن در آن بر شما مسلّط می شود و چنان ضربات خودرا بی رحمانه بر پیکر شما وارد می کند که عقل و هوش را از دست خواهید داد می فرماید :

«اگر شما همانند من، از آنچه پنهان است خبر داشتید (و آینده سیاه و ظلمانی خودرا می دیدید) از خانه ها بیرون آمده، سر به بیابان می گذاشتید، بر اعمال خویش گریه می کردید و بر سر و صورت می زدید !» **(وَلَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ مِمَّا طُوِیَ[۱] عَنْكُمْ غَيْبُهُ، إِذاً لَخَرَجْتُمْ إِلَى الصُّعُدَاتِ[۲] تَبْكُونَ عَلَى أَعْمَالِكُمْ، وَتَلْتَدِمُونَ[۳] عَلَى أَنْفُسِكُمْ)**.

وبه این نیز قناعت نمی کردید، بلکه «اموال خودرا بدون نگهبان وبی آن که کسی را جانشین خود در آن قرار دهید رها می کردید، هر یک از شما (از

---

۱. «طُوی» از مادّه «طیّ» به معنی در نور دیدن و کتمان کردن گرفته شده است و در این جا به همان معنی کتمان است.

۲. «صعدات» جمع «صعید» به معنی صفحه زمین و خاک و نقاط مرتفع زمین آمده است و در این جا اشاره به دشت و کوه و بیابان است (بعضی «صدعات» را جمع «صعد» (بر وزن دهل) و «صعدات» را جمع جمع دانسته اند).

۳. «تلتدمون» از مادّه «لدم» (بر وزن لفظ) به معنی زدن گرفته شده و «التدام» به معنی خودزنی است.

www.makarem.ir

شدت وحشت) تنها به خود می پرداخت و به دیگری توجّه نداشت!»
**(وَلَتَرَكْتُمْ أَمْوَالَكُمْ لاَ حَارِسَ لَهَا وَلاَ خالِفَ[1] عَلَيْهَا، وَلَهَمَّتْ كُلَّ امْرِىء مِنْكُمْ نَفْسُهُ، لاَ يَلْتَفِتُ إِلَى غَيْرِهَا).**

این تعبیرات، حال کسی را مجسّم می کند، که گرفتار مصایب عظیمی شده، به گونه ای که همه چیز را جز نجات جان خویش، فراموش کرده است، سر به بیابان نهاده و پیوسته بر سر وصورت می زند، اشک می ریزد، و فریاد می کشد، اموالی را که آن همه در نظرش اهمیّت داشت و در حفظ آن همواره می کوشید به کلّی رها کرده و به پشت سرخویش نگاه نمی کند حتی عزیزترین عزیزانش را به دست فراموشی سپرده است.

**بعضی از مفسّران** نهج البلاغه، معتقدند: این تعبیرات **مربوط به اهوال و وحشتهای روز قیامت است که در قرآن مجید در آیات مختلف به آن اشاره** شده است ولی با توجه به ذیل خطبه که سخن از جنایات وحشتناک «**حجّاج**» می گوید و شأن ورود خطبه، که نظر به سستی مردم «**کوفه**» در جهاد با دشمن دارد، این معنی بسیار بعید است و ظاهر این است که ناظر به سلطه «**بنی امیه**» و جنایات عظیم «**حجّاج**» و امثال او می باشد.

و در ادامه این سخن امام (علیه السلام) به منشأ و سرچشمه اصلی این حوادث اشاره می کند می فرماید: «ولی (متأسفانه) تذکراتی را که به شما داده شده بود فراموش کردید، و از آنچه بر حذر داشته شده بودید، ایمن گشتید، در نتیجه عقل شما گمراه و سرگردان شد، وامورتان پراکنده گشت!»

---

۱. «خالف» به معنی جانشین از مادّه «خلوف» (بر وزن وقوف) گرفته شده است. این واژه به معنی افراد کثیر الخلاف نیز آمده ولی در این جا معنی اوّل مراد است.

www.makarem.ir

**(وَلَكِنَّكُمْ نَسِيتُمْ مَا ذُكِّرْتُمْ، وَأَمِنْتُمْ مَا حُذِّرْتُمْ، فَتَاهَ[1] عَنْكُمْ رَأْيُكُمْ، وَتَشَتَّتَ عَلَيْكُمْ أَمْرُكُمْ).**

هرگز تصوّر نکنید حوادثِ دردناکی که در انتظار شماست، غافلگیرانه است، ابداً چنین نیست، بارها به شما تذکّر داده ام، و حق نصیحت را ادا کرده ام، و گفتنی ها را گفته ام، وهشدار داده ام ولی افسوس ! گوش شنوا در میان شما نبود، تمام آنچه را گفتم به فراموشی سپردید، و همه اندرزها را نادیده گرفتید، به همین دلیل، تصمیمات لازم را به موقع نگرفتید، و برای مقابله با دشمنان خطرناکتان، برنامه ریزی نکردید، و این است نتیجه کارِ شما، که دشمنان بی رحم و غدّار بر شما مسلّط می شوند، وبلایی بر سرتان می آورند که در تاریخ بی سابقه است.

سپس امام (علیه السلام) می فرماید : «(به خدا سوگند !) دوست داشتم که خدا میان من و شما، جدایی می افکند و مرا به کسی که نسبت به من از شما سزاوارتر و شایسته تر است ملحق می ساخت» **(وَلَوَدِدْتُ أَنَّ اللهَ فَرَّقَ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ، وَأَلْحَقَنِي بِمَنْ هُوَ أَحَقُّ بِي مِنْكُمْ).**

اشاره به این که اکنون که شما اصلاح ناپذیرید **ای کاش !** من از شما جدا شده بودم و **ای کاش !** مقدّراتِ الهی، اجازه می داد به گروهی می پیوستم که آنها هماهنگ با افکار و برنامه های من بودند.

و در ادامه این سخن، به شرح ویژگیهای قوم و گروهی که آنها را شایسته هم نشینی و همدلی و همگامی خود می داند، پرداخته، چنین می فرماید :

«همان ها که به خدا سوگند ! افکارشان خجسته و پربار و صاحب وقار و بردباری بودند، همان ها که به حقّ سخن می گفتند و ظلم و ستم را ترک کردند، آنها که از پیش در طریق هدایت گام نهادند و در راه روشنی، به سرعت پیش رفتند، در نتیجه به سعادت جاویدان و زندگی گوارا و پرارزش

---

۱. «تاه» از مادّه «تیه» به معنی سرگردان شدن و متحیر گشتن گرفته شده است.

www.makarem.ir

دست یافتند» **(قَوْمٌ وَاللهِ مَيَامِينُ[۱] الرَّأْيِ، مَرَاجِيحُ[۲] الْحِلْمِ، مَقَاوِيلُ بِالْحَقِّ، مَتَارِيكُ[۳] لِلْبَغْيِ. مَضَوْا قُدُماً[۴] عَلَى الطَّرِيقَةِ، وَأَوْجَفُوا[۵] عَلَى الْمَحَجَّةِ، فَظَفِرُوا بِالْعُقْبَى الدَّائِمَةِ، وَالْكَرَامَةِ الْبَارِدَةِ).**

این تعبیرات، اشاره روشنی به پیامبر و گروهی از اصحاب خاص او دارد که دارای ویژگیهای ششگانه بالا بودند، **دو ویژگی در فکر و اندیشه** (داشتن اندیشه های پربار و عقل کافی) **و دو ویژگی در برنامه های زندگی** (طرفداری از حق و مبارزه با ظلم) **و دو ویژگی در عمل** (گام برداشتن در طریق حق و سرعت برای رسیدن به مقصد) و نتیجه این ویژگیها را که سعادت جاویدان و زندگی گوارا و پرارزش است نیز بیان فرموده.

j j j

**نکته**

**مظلومیت امام امیرالمؤمنین** (علیه السلام)

**مظلومیت، تنها در این نیست که انسان به وسیله گروهی ظالم و جبّار، پیمان شکن و بی‌وفا و در پیکاری نابرابر، شهید گردد بلکه، یکی از دردناکترین نمونه های مظلومیت این است که**

---

۱. «میامین» جمع «میمون» به معنی مبارک است.

۲. «مراجیح» جمع «مرجاح» (بر وزن مثقال) به معنی کسی است که صاحب حلم و بردباری است.

۳. «متاریک» جمع «متراک» (بر وزن مسواک) به معنی کسی است که چیزی را کاملاً ترک می کند.

۴. «قدم» از مادّه «قدوم» به معنی پیش روی و سبقت گرفته شده و در این جا یا معنی ظرفی دارد که به معنی در مسیر پیش روی است و یا معنی جمعی دارد که به معنی پیش روان است.

۵. «اوجفوا» از مادّه «ایجاف» به معنی حرکت کردن با سرعت است.

www.makarem.ir

**مدیری لایق و فرماندهی توانا و خبیر و آگاه و سیاستمداری هوشیار و خوش فکر در میان گروهی گرفتار شود که شایستگی و لیاقت همراهی و همگامی با او را نداشته باشند،** هر چه او می گوید، بر خلاف آن رفتار می کنند و هر قدر به آنها هشدار می دهد به حرکت در نمی آیند، جمعیّتی پراکنده، نادان، ضعیف و سست و بی اراده.

گرفتار شدن چنان رهبری، در چنگال چنین پیروانی، سبب می شود که ارزش مکتب و افکار او فراموش گردد و حتی بعضی از بی خبران او را متّهم به عدم شایستگی کافی در مدیریّت و رهبری کنند.

این یکی از بزرگترین مظلومیت هاست و این همان است که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در عصر و زمان خود به آن گرفتار شد، و نه تنها در خطبه بالا، بلکه در خطبه های متعددی از «**نهج البلاغه**» به آن اشاره فرموده است.

**گاه می گوید :** «ای **کاش !** معاویه شما را با لشکر خود، معاوضه می کرد همچون معاوضه درهم و دینار، ده نفر از شما را می گرفت و یک نفر از شامیان را به من می داد»[۱].

**و گاه می فرماید :** «من در خواب پیغمبر خدا را دیدم و از عداوتها و کژیهای این قوم، به حضرتش شکایت کردم، فرمود : «به آنها نفرین کن !» عرض کردم : خداوندا ! بهتر از آنان را به من ده ! و شخص بدی را به جای من بر آنها مسلّط کن»[۲].

**و در جای دیگر** می فرماید : «ای مرد نمایانی ! که مردانگی ندارید... به خدا دوست داشتم که هرگز شما را نمی دیدم و نمی شناختم»[۳].

---

۱. نهج البلاغه، خطبه ۹۷.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۷۰.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

www.makarem.ir

و به راستی شاید نتوانیم در طول تاریخ رهبرِ برگزیده ای از اولیاء الله را پیدا کنیم که در مدت کوتاه حکومتش، با این همه خصومت و کارشکنی ودشمنی و نامهربانی و سرکشی و طغیان، روبه رو شده باشد و این دردناکترین شکل مظلومیت است و از این جاست که گفته می شود : «**علی** (علیه السلام) **اوّل مظلوم عالم است**».

j j j

www.makarem.ir

www.makarem.ir

**بخش سوّم**

**أَمَا وَاللهِ، لَيُسَلَّطَنَّ عَلَيْكُمْ غُلاَمُ ثَقِيف الذَّيَّالُ الْمَيَّالُ; يَأْكُلُ خَضِرَتَكُمْ، وَيُذِيبُ شَحْمَتَكُمْ، إيه أبَا وَذَحَةَ !**

**ترجمه**

آگاه باشید ! به خدا سوگند ! جوانکی از طایفه «بنی ثقیف» که متکبّر و هوسباز است بر شما مسلّط می شود، اموال و کشتزارهای سرسبزِ شما را می بلعد و نیرو و قدرت شما را می گیرد. ای «**ابا وَذَحه**» (ای حجّاج) ! بر فشارت بیفزا ! (و از این مردم ناسپاس انتقام بگیر).

**شرح و تفسیر**

**انتقام الهی !**

در **آخرین بخش** این خطبه، امام (علیه السلام) با صراحت بیشتری از آینده تاریک مردم سست و بی‌وفای «**کوفه**» خبر می دهد و می فرماید : «آگاه باشید ! به خدا سوگند ! جوانکی از طایفه «بنی ثقیف» که متکبّر و هوس باز است بر شما مسلّط می شود، اموال و کشتزارهای سرسبز شما را می خورد و قوّت و قدرت شما را می گیرد» **(أَمَا وَاللهِ، لَيُسَلَّطَنَّ عَلَيْكُمْ غُلاَمُ ثَقِيف الذَّيَّالُ[1] الْمَيَّالُ[2]; يَأْكُلُ خَضِرَتَكُمْ، وَيُذِيبُ شَحْمَتَكُمْ).**

---

۱. «ذّیال» از مادّه «ذیل» به معنی دامنه وآخر هر چیزی، گرفته شده وبه کسانی که دامان پیراهن یا قبای آنها بر زمین کشیده می شد عرب، «ذیّال» می گفت و از آن جا که این کار، کار افراد متکبّر بود واژه «ذیّال» به افراد متکبّر و خودخواه اطلاق می شود.

۲. «میّال» از مادّه «میل» به معنی انسان هوسباز است.

www.makarem.ir

سپس می افزاید : «ای أبَا وَذَحَةَ ! برفشارت بیفزا !» (و از این مردم ناسپاس وسرکش انتقام بگیر !) **(إیه أبَا وَذَحَةَ !)**[۱].

همه مفسّران «**نهج البلاغه**» گفته اند : «منظور از «**غُلامُ ثَقِیف**»، «**حجّاج بن یوسف ثقفی**» است که از قبیله «**بنی ثقیف**» بود و در دوران حکومت «**عبدالملک مروان**»، به عنوان والی «**کوفه**» انتخاب شد، مردی بسیار سنگدل، خون خوار، پست و آلوده بود و «**عبدالملک**» مخصوصاً او را برای انتقام گرفتن از مردم «**کوفه**» و خاموش کردن شعله های قیام بر ضد «**بنی امیه**» انتخاب کرده بود و همان گونه که امام (علیه السلام) در این سخنش پیش بینی فرموده، او بر هیچ کس و هیچ چیز رحم نکرد، اموال مردم را غارت می نمود و از خون ریزی ابا نداشت و چنان مردم در زمان او تحت فشار واقع شدند که به گفته امام (علیه السلام) از آنها تنها استخوان و پوستی باقی ماند.

توجه داشته باشید «**خَضِرَة**» گر چه به معنی محصول باغها و زمینهای کشاورزی است ولی در این جا اشاره به تمام اموال است که «**حجاج**» به غارت می برد و تعبیر «**وَیُذِیبُ شَحْمَتَکُمْ**» (چربی بدن شما را آب می کند) کنایه از فشار زیادی است که بر مردم وارد کرد، و چنان ضعیف شدند که گویی تنها استخوان و پوستی از آنها باقی ماند.

و این است عاقبت کسانی که رهبر آگاه و بیدار و دلسوز و مهربان و عادلی همچون علی (علیه السلام) داشته باشند و در برابر او نافرمانی کنند.

---

۱. «وذحه» همان گونه که در متن خواهد آمد به معنی پشکل یا بول گوسفند است که به پشم او می چسبد و همچنین به معنی سوسک آمده است ولی در بعضی کلمات «ابن ابی الحدید» آمده که معنی دوّم در هیچ یک از لغات عرب دیده نشده، در حالی که مراجعه به متون لغت نشان می دهد که بسیاری از ارباب لغت این معنی را جزء معانی «وذحه» ذکر کرده اند.

www.makarem.ir

تعبیر به «**ایه**» (باکسره و تنوین) به گفته بسیاری از ارباب لغت، هنگامی گفته می شود که بخواهند، دیگری را تشویق به ادامه سخن یا کاری کنند و «**ایهاً**» (با تنوین فتح) در جایی گفته می شود که بخواهند کسی را دعوت به سکوت یا خودداری از کاری کنند.

با توجه به این که در نسخه های نهج البلاغه «**ایه**» با تنوین مکسور ذکر شده، مفهومش این است که ای «**حجّاج**» ! فشارت را بر مردم ناصالح و ضعیف الایمان و حق نشناس که در برابر پیشوای عادل خود سرکشی و طغیان کردند، بیشتر کن ! و به تعبیر دیگر این سخن کنایه از این است که آنها استحقاق این عذاب الهی را دارند و هرگز مفهومش این نیست که امام (علیه السلام) به چیزی از ظلمهای «**حجّاج**» راضی بود. این سخن مانند آن است که به کسی می گوییم : این دارو گرچه تلخ است اما درمان درد توست و او گوش نمی دهد، هنگامی که درد شدید می شود و ناله و فریاد می کند می گوییم : بیشتر ناله کن ! این نتیجه کار توست، بدیهی است مفهوم این سخن آن نیست که ما راضی به درد و ناله او هستیم بلکه اشاره به این است که این نتیجه نافرمانی او در برابر طبیبان و ناصحان است.

این شبیه سخنی است که از خود امام (علیه السلام) در خطبه **۲۸** نقل شده که می فرماید : «**أَلاَ وَإِنَّهُ مَنْ لاَ يَنْفَعُهُ الْحَقُّ يَضُرُّهُ البَاطِلُ، وَمَنْ لا يَسْتَقِيمُ بِهِ الْهُدى، يَجُرُّ بِهِ الضَّلاَلُ إِلَى الرَّدَى**; آگاه باشید ! آنها که از حق سود نگیرند زیان باطل دامنشان را خواهد گرفت و آن کس که (انوار) هدایت او را به راه راست نبرد (ظلمت) گمراهی او را به وادی هلاکت می کشاند».

و امّا «**وذحه**» به گفته بسیاری از ارباب لغت (مانند «**لسان العرب**» و «**مجمع البحرین**» و «**اقرب الموارد**») به معنی «**سوسک**» می باشد و بعضی مانند صاحب «**قاموس**» و «**خلیل بن احمد**» در کتاب «**العین**» آن

www.makarem.ir

را به معنی پشکل یا پشکل و بول حیوان گرفته اند که به پشمهای گوسفند می چسبد.

در مورد انتخاب کنیه «**ابا وذحه**» برای حجّاج داستانهای مختلفی در تواریخ و شروح «**نهج البلاغه**» آمده است که از همه مناسب تر این است : «روزی حجّاج «**وذحه**» یا«**خنفساء**» یعنی سوسکی را نزد محل نماز خود دید و آن را از خود دور کرد، سوسک بار دیگر به طرف او آمد باز آن را دور ساخت، دفعه سوّمی که به سوی او آمد با دست خود آن را گرفت و فشار داد، سوسک، او را گزید و به خاطر حساسیّتی که «**حجّاج**» نسبت به آن داشت دست او ورم کرد و سرانجام همین ورم باعث مرگ او شد» گویی خداوند، می خواهد قدرت خویش را به چنین مرد سفّاک بی باکی نشان دهد که او را به وسیله یکی از پست ترین مخلوقاتش نابود کرد آن گونه که «**نمرود**» را که یکی از سرکشان معروف تاریخ است بوسیله «**پشه**»ای که در بینی او داخل شد هلاک نمود.

بعضی نیز گفته اند : «**حجّاج**» از «**سوسک**» بسیار تنفّر داشت هنگامی که چشمش به سوسک می افتاد به خادمانش می گفت : آن را از من دور کنید این از آثار نکبت بار شیطان است و به همین جهت مردم او را «**ابا وذحه**» نامیدند.

از بعضی داستانهای دیگری نیز در این زمینه نقل شده که ذکر آنها مناسب به نظر نمی رسد و اجمال آن این است که او گرفتار یک نوع بیماری جنسی بود و با سوسک خودرا تسکین می داد.

جالب این است که «**ابن ابی الحدید**» بعد از ذکر این داستانها می گوید : «به گمان من امام (علیه السلام) از انتخاب این تعبیر برای «**حجّاج**» نظر دیگری داشته و آن این که : عادت عرب بر این بوده، که وقتی می خواستند به کسی

www.makarem.ir

احترام کنند او را
با کنیه هایی ذکر می کردند که دلیل بر عظمت است و هنگامی که می خواستند کسی را تحقیر نمایند او را با کنیه هایی یاد می کردند که دلیل بر حقارت است مانند کنیه «**ابو الذبّان**» (صاحب مگسها) که برای «**عبدالملک مروان**» انتخاب شده زیرا دهانش بسیار بدبو بود که مگسها دور او جمع می شدند (و یا به گفته بعضی حتی مگسها هم از او فرار می کردند) و یا کنیه «**ابو زنّه**» (صاحب میمون) که برای «**یزید بن معاویه**» انتخاب شده و همچنین انتخاب کنیه «**ابو وذحه**» برای حجّاج، زیرا او به قدری آلوده به گناهان بود که به گوسفند کثیفی شبیه بود که پشکل ها به دنباله او چسبیده است»[۱].

j j j

«**شریف رضی**»، در پایان این خطبه می گوید : «**الوذحة، الخنفساء وهذا القول یؤمی به إلی الحجّاج وله مع الوذحة حدیث لیس هذا موضع ذکره;** «**وذحه**» به معنی سوسک آمده است و این تعبیر (امام) اشاره به حجّاج است و او با سوسک داستانی دارد که این جا جای ذکر آن نیست».

j j j

**نکته**

## حجّاج کیست ؟

«**حجّاج**» یکی از سنگدل ترین و سفاک ترین مردان تاریخ جهان است، درباره جنایات او داستانهایی نوشته اند که هر خواننده ای را در وحشت فرو می برد.

---

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۷ ، صفحه ۲۷۹.

www.makarem.ir

او فرماندار «**عبدالملک**» در «**کوفه**» بود و «**عبدالملک**» پنجمین نفر، از خلفای «**بنی امیه**» بود. در حالات «**حجّاج**» نوشته اند : **او بسیار زشت و کریه منظر بود، و علاوه بر کوتاهی قد و لاغری و کج بودن پاها و ضعیف بودن چشمها و آبله گون بودن از جهات دیگری نیز ناقص الخلقه بود،** و شاید یکی از انگیزه های، سفّاکی و بی رحمی او همان عقده حقارتی بود که از این صفات برای او حاصل شده بود، تا آن جا که به گفته مورّخ معروف «**مسعودی**» در «**مروج الذهب**»، حجّاج خودش اعتراف می کرد : **بیشترین لذّت او در خون ریزی و انجام کارهایی است که دیگران انجام نمی دهند**[۱].

او دو سال از طرف «**عبدالملک**» به امیری «**حجاز**» (مکه و مدینه) منصوب شد، و در این مدت فجایع عظیمی به بار آورد از جمله ویران کردن خانه کعبه بود، و دیگر این که بر گردن گروهی از صحابه معروف پیامبر (صلی الله علیه وآله) مانند «**جابر بن عبدالله انصاری**»، «**انس بن مالک**» و «**سهل ساعدی**» و جمعی دیگر، داغ نهاد، به این بهانه که آنها در قتل «**عثمان**» شرکت داشتند، سپس «**عبدالملک**» او را به سوی عراق فرستاد و حکومت «**بصره**» و «**کوفه**» را به او سپرد. «**مسعودی**» می نویسد : حجاج بیست سال فرمانروایی کرد. **تعداد کسانی که در این مدت، با شمشیر وی یا زیر شکنجه جان دادند صد و بیست هزار نفر بود،** و اینان غیر از کسانی هستند که در جنگ ها به دست او یا سربازانش کشته شدند.

**هنگام مرگ در زندان مشهور او، پنجاه هزار مرد و سی هزار زن بودند که شانزده هزار نفر آنها کاملاً برهنه و عریان بودند.**

---

۱. مروج الذهب، جلد ۳، صفحه ۱۲۵.

www.makarem.ir

او زنان و مردان را یکجا زندانی می کرد و زندان های وی بدون سقف بود، از این رو زندانیان از گرمای تابستان و سرمای زمستان، سخت در عذاب بودند.

به گفته «**ابن جوزی**»، اگر کسی از زندانیان به خاطر شدت گرمای آفتاب، به سایه دیوار پناه می برد، نگهبانان او را با سنگ می راندند; غذای آنان نان جو مخلوط با نمک و مقداری خاکستر بود، و کسانی که مدتی در آن جا زندانی بودند، چهره هایشان تغییر می یافت و سیاه می شدند به گونه ای که هنگامی که مادری به سراغ فرزندش رفته بود او را نشناخت.

شاید گویاترین سخن درباره «**حجّاج**» همان است که از «**شعبی**» نقل شده که می گوید : «**لَوْ اَخْرَجَتْ کُلُّ اُمَّهٔ خَبِیْثَها وَفاسِقَها وَاَخْرَجْنَا الْحَجَّاجَ بِمُقَابِلَتِهِمْ لَغَلَبْنَاهُمْ**; اگر هر امّتی خبیث ترین و فاسق ترین فرد خودرا مطرح کند و ما حجاج را در مقابل آنها بیاوریم بر آنان غلبه خواهیم کرد».

**مرگ حجاج هم** به صورت بسیار عبرت انگیزی واقع شد، گرفتار بیماری شدید درونی شد که از شدت آن فریاد می کشید سرمای سختی بر بدن او چیره شده بود، به طوری که **ظرفهای مملوّ از آتش را در مقابل او می گذاشتند و خودرا به قدری به آنها نزدیک می کرد که پوست بدنش می سوخت ولی باز هم از شدت سرما می لرزید.**

**آری !** او به آتش این جهان، قبل از آتش آخرت، گرفتار شد.

www.makarem.ir

او در سال **۹۵** هجری در سن **٥٤** سالگی از دنیا رفت و راهی جهنم شد[۱].

j j j

۱. «مروج الذهب» «مسعودی»، جلد ۳، صفحه ۱۶۶ و تاریخ «ابن جوزی» بنا به نقل «سفینة البحار»، و سیره پیشوایان، صفحه ۲۴۴ به بعد و شرح نهج البلاغه مرحوم «شوشتری»، جلد ۶، صفحه ۱۲ به بعد.

www.makarem.ir

www.makarem.ir

# خطبه ۱۱۷[۱]

## وَمِنْ كَلام لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

### يوبّخ البخلاء بالمال والنفس

از سخنان امام (علیه السلام) است که در آن **بخیلان** را سرزنش می کند.

**خطبه در یک نگاه**

این خطبه کوتاه، ظاهراً بخشی از خطبه مفصّل و طولانی تری بوده است که مرحوم «**سیّد رضی**» آن را جدا کرده، به همین دلیل نه شأن ورود آن روشن است و نه پیوندهایی که با بخشهای نخستین و آخرین خطبه داشته است، در عین حال مفاهیمی تکان دهنده و عبرت آموز دارد.

از بعضی از منابع[۲]، چنین استفاده می شود که امام (علیه السلام) این جمله ها را در ضمن خطبه ای در پایان جنگ «**صفّین**» بیان فرموده و تناسب قابل ملاحظه ای هم با چنین حال و هوایی دارد.

---

۱. سند خطبه :

در «مصادر نهج البلاغه» مصدر دیگری برای این خطبه، غیر از نهج البلاغه نقل نشده، تنها به کلامی از «ابن ابی الحدید» اشاره می کند که در آخر این خطبه، آمده ومی گوید : در بعضی از روایات به جای «اوصل إخوانکم» «اصل إخوانکم» آمده است و از این تعبیر، اجمالاً استفاده می شود که احتمالاً مدرک دیگری برای این خطبه نزد «ابن ابن الحدید» وجود داشته است.

۲. تمام نهج البلاغه، صفحه ۶۵۹.

www.makarem.ir

به هر حال امام (علیه السلام) در این خطبه، مخاطبین خودرا که **در بذل مال و جان در راه خدا کوتاهی می کردند** شدیداً سرزنش می کند و به آنها می فرماید : به تاریخ گذشتگان بنگرید و از زندگی آنها عبرت بگیرید که چگونه همه چیز را گذاشتند و گذشتند.

j j j

www.makarem.ir

**فَلاَ أَمْوَالَ بَذَلْتُمُوهَا لِلَّذِی رَزَقَهَا، وَلاَ أَنْفُسَ خَاطَرْتُمْ بِهَا لِلَّذِی خَلَقَهَا تَكْرُمُونَ بِاللهِ عَلَی عِبَادِهِ، وَلاَ تُكْرِمُونَ اللهَ فِی عِبَادِهِ ! فَاعْتَبِرُوا بِنُزُولِكُمْ مَنَازِلَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، وَانْقِطَاعِكُمْ عَنْ أَوْصَلِ إِخْوَانِكُمْ !**

**ترجمه**

نه اموال خودرا در راه آن کس که به شما داده، بذل کردید، و نه جانها را در راه کسی که آنها را آفریده به خطر افکندید، انتظار دارید، مردم به خاطر خدا شما را گرامی دارند، در حالی که خودتان خدا را در مورد بندگانش گرامی نمی دارید (و به آنها کمک نمی کنید) از قرار گرفتن در منازل پیشینیان عبرت گیرید (زیرا همین حکم درباره شما نیز خواهد شد) و نیز از جدا شدن از نزدیک ترین برادرانتان پند بیاموزید (چرا که با چشم خود دیدید گروهی از این عزیزان پیش از شما رفتند، شما هم به دنبال آنها خواهید رفت).

**شرح و تفسیر**

## بیندیشید و عبرت بگیرید !

در نخستین جمله های این خطبه امام (علیه السلام) گروهی از یاران خودرا مخاطب ساخته و با لحنی عتاب آمیز و سرزنش خیز، می فرماید : «نه اموال خودرا در راه آن کس که به شما داده، بذل کردید و نه جانها را در راه کسی که آنها را آفریده، به خطر افکندید» **(فَلاَ أَمْوَالَ بَذَلْتُمُوهَا لِلَّذِی رَزَقَهَا، وَلاَ أَنْفُسَ خَاطَرْتُمْ بِهَا لِلَّذِی خَلَقَهَا).**

در حقیقت مالک اصلی این اموال خداست و آفریننده جانها اوست، چند روزی هر دو را به عنوان امانت به شما سپرده اند، ولی شما **چنان سخت به**

www.makarem.ir

**آن چسبیده اید که گویی خالق و مالک اصلی، شما هستید و این دلیل بر نهایت بی خبری از واقعیتهاست.**

تعبیرات فوق، تناسب زیادی با ایراد این سخنان بعد از جنگ «**صفّین**» دارد که گروهی از مردم تحت ولایت، آن حضرت، نه حاضر بودند جان خودرا برای دفاع از حق به خطر بیفکنند و نه چیزی از اموال خود برای تجهیز لشکر اسلام می پرداختند.

و در ادامه این سخن می افزاید : «انتظار دارید مردم به خاطر خدا، شما را گرامی دارند، در حالی که خودتان، خدا را در مورد بندگانش، گرامی نمی دارید !» (و به آنها کمک مالی و جانی نمی کنید) **(تَکْرُمُونَ[1] بِاللهِ عَلَی عِبَادِهِ، وَلاَ تُکْرِمُونَ اللهَ فِی عِبَادِهِ).**

این دوگانگی در قضاوت، راستی عجیب است که انسان انتظار داشته باشد مردم او را گرامی دارند، چون بنده ای از بندگان خداست، ولی خودش هیچ یک از بندگان خدا را گرامی ندارد، و برای کوتاه کردن دست ظالمان از گریبان مظلومان نه صرف هزینه ای کند و نه جان خودرا به مخاطره افکند.

در آخرین جمله، به آنها هشدار می دهد، می فرماید : «از قرار گرفتن در منازل پیشینیان، عبرت گیرید (زیرا همین حکم درباره شما نیز خواهد شد، آنها رفتند، شما هم می روید و دیگران در خانه ها و قصرهای شما جایگزین می شوند) و نیز از جدا شدن از نزدیک ترین برادانتان، پند بیاموزید» (چرا که با چشم خود دیدید گروهی از این عزیزان پیش از شما رفتند شما هم به دنبال آنها خواهید رفت) **(فَاعْتَبِرُوا بِنُزُولِکُمْ مَنَازِلَ مَنْ کَانَ قَبْلَکُمْ، وَانْقِطَاعِکُمْ عَنْ أَوْصَلِ إِخْوَانِکُمْ).**

---

۱. «تکرمون» صورت فعل معلوم ثلاثی مجرد، ذکر شده است که به معنی گرامی داشتن می باشد، و در این جا به معنی انتظار گرامی داشتن است.

www.makarem.ir

این خود دلیل دیگری است بر این که، اموال و جانها همه عاریتی است آفریدگار همه آنها خداست و هر چند روزی اموال و مساکن و قدرتها و منصبها را به دست گروهی می سپارد و تاریخ گواه زنده این امر است.

نه ما نخستین کسانی هستیم، که بر صفحه این جهان گام نهاده ایم و نه آخرین کسان هستیم، حلقه کوچکی هستیم، از این زنجیر طولانی، که از آغاز خلقت تا پایان جهان کشیده شده است، **زهی بی خبری و غفلت که حلقه های قبل و بعد را نبینیم !** و جایگاه خودرا در این جهان، تشخیص ندهیم و این دنیا را برای خود جاودانی پنداریم.

**کوتاه سخن این که :** امام (علیه السلام) در این سخن کوتاه، گفتنی ها را گفته و خفتگان را بیدار و مستان مال و مقام و جاه و جلال هوشیار ساخته است.

j j j

www.makarem.ir

www.makarem.ir

# خطبه ۱۱۸[۱]

## وَمِنْ کلام لَهُ عَلَیْهِ السَّلامُ

### فی الصالحین من أصحابه

از سخنان امام (علیه السلام) است که درباره یاران صالح خود می گوید :

**خطبه در یک نگاه**

همان گونه در سند این خطبه ذکر شده، بعضی از شارحان نهج البلاغه گفته اند که امام (علیه السلام) این سخن را بعد از پایان جنگ جمل فرمود در این میدان یاران امام یکدست و یکپارچه مطیع فرمان امام بودند و پیروزی چشم گیری به سرعت نصیبشان شد و با شجاعت و فداکاری و همدلی و وحدت صفوف دشمن را در هم شکستند و آتش فتنه را خاموش ساختند.

امام (علیه السلام) در این عبارات کوتاه با تعبیرات رسا از آنها قدردانی کرده و آنها را ستایش می کند و در ضمن به ادامه این خط در آینده توصیه می نماید و در پایان آن به مقام ولایت خویش اشاره ای کوتاه و گویایی دارد.

---

۱. **سند خطبه :**

از کسانی که این خطبه را در کتب خود نقل آورده اند «طبری» مورخ معروف در کتاب «تاریخ الامم والملوک» و «ابن قتیبه دینوری» در کتاب «الامامة والسیاسة» می باشد «ابن ابی الحدید» در شرح این خطبه می گوید : «این سخن را علی (علیه السلام) در پایان جنگ «جمل» فرموده و «مدائنی» و «واقدی» آن را در کتاب خود آورده اند. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۲۶۱).

www.makarem.ir

j j j

www.makarem.ir

**بخش اوّل**

**أَنْتُمُ الأَنْصَارُ عَلَى الْحَقِّ، وَالإِخْوَانُ فِي الدِّينِ، وَالْجُنَنُ يَوْمَ الْبَأْسِ، وَالْبِطَانَةُ دُونَ النَّاسِ. بِكُمْ أَضْرِبُ الْمُدْبِرَ، وَأَرْجُو طَاعَةَ الْمُقْبِلِ. فَأَعِينُونِي بِمُنَاصَحَةٍ خَلِيَّةٍ مِنَ الْغِشِّ، سَلِيمَةٍ مِنَ الرَّيْبِ؛ فَوَاللهِ إِنِّي لأَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ!**

**ترجمه**

شما یاوران حق، برادران دینی، سپرهای روز جنگ، و رازداران در برابر مردم، هستید، با کمک شما کسانی را که به حق پشت می کنند می زنم، و با یاری شما به اطاعتِ روی آورندگان به حق، امیدوارم، حال که چنین است، مرا با خیرخواهیِ خالی از هرگونه خیانت و سالم از هرگونه شک و تردید، یاری کنید، به خدا سوگند! من نسبت به مردم از خودشان سزاوارترم! (چرا که آگاهتر و دلسوزترم).

**شرح و تفسیر**

**یاران وفادار**

در بسیاری از خطبه های «**نهج البلاغه**» نکوهش شدیدی نسبت به گروهی از یاران امام مخصوصاً بعد از جنگ «**صفین**» وسستی ها و پراکندگی ها و بی‌وفایی هایی که در آن میدان نشان دادند، دیده می شود.

ولی، در این خطبه، که بعد از جنگ «**جمل**» ایراد شده، امام (علیه السلام) مدح و ستایش بلیغی از یاران شایسته خود دارد، و این به خوبی نشان می دهد که

امام (علیه السلام) همواره نیکان را تشویق و ترغیب می کرد، وبدان را سرزنش،

www.makarem.ir

تا گروه اوّل نسبت به کار خود، دلگرمتر شوند و گروه دوّم، به اصلاح خویش پردازند.

امام (علیه السلام) در این سخن، یاران صالح خودرا نخست با چهار جمله، مخاطب ساخته می فرماید : «شما یاوران حق، وبرادران دینی، و سپرهای روز جنگ، و رازداران در برابر مردم هستید» **(أَنْتُمُ الأَنْصَارُ عَلَى الْحَقِّ، وَالإِخْوَانُ فِي الدِّينِ، وَالْجُنَنُ[۱] يَوْمَ الْبَأْسِ، وَالْبِطَانَةُ[۲] دُونَ النَّاسِ).**

شما برادر دینی من هستید و در عمل نشان دادید که در یاری حق کوتاهی نمی کنید، در برابر دشمنان همچون سپری محکم و قوی می ایستید، و در حفظ اسرار و مشورتها، در زمینه جنگ و صلح، افرادی مطمئن می باشید.

آن گاه می افزاید : «با کمک شما کسانی را که به حق پشت می کنند، می کوبم و با یاری شما به اطاعتِ روی آورندگان به حق، امیدوارم» **(بِكُمْ أَضْرِبُ الْمُدْبِرَ، وَأَرْجُو طَاعَةَ الْمُقْبِلِ)**، اشاره به این که : مردم دو گروهند : گروهی به حق پشت کرده اند و به دشمنی با آن برخاسته اند، و چاره ای جز مبارزه با آنها نیست، شما یاوران من در این مبارزه سرنوشت ساز هستید.

گروه دیگری به حق روی می آورند، امّا آگاهی و اطاعت کافی ندارند من با کمک شما، آنها را تربیت می کنم، تا مطیع فرمانهای الهی شوند، خلاصه این که : هم در مبارزه با دشمن و هم در کارهای فرهنگی با دوست، شما یاران با وفای من هستید سپس، امام (علیه السلام) این گروه از یاران با وفایش را با دو جمله پر معنی نصیحت می کند، و می فرماید : «حال که چنین است، مرا با خیرخواهی خالی از هرگونه خیانت، و سالم از هرگونه شک و تردید، یاری کنید» **(فَأَعِينُونِي بِمُنَاصَحَةٍ خَلِيَّةٍ مِنَ الْغِشِّ، سَلِيمَةٍ مِنَ الرَّيْبِ).**

---

۱. «جنن» جمع «جنه» (بر وزن قوه) به معنای سپر است.

۲. «بطانه» از مادّه «بطن» به معنای شخص رازدار و صاحب سر است.

www.makarem.ir

این سخن، اشاره به نکته مهمی دارد و آن این که اطرافیان و مشاوران امرا و حاکمان، در بسیاری از موارد منافع خویش، یا قوم و جمعیّت مورد علاقه خودرا در نظر می گیرند و آن را در لباس خیرخواهی، به حاکمان ارائه می دهند و گاه پیشنهادهایی را مطرح می کنند که خودشان آن را درست باور نکرده اند، و همین امر سبب شکست برنامه ها می شود، امام (علیه السلام) در این جمله ها تأکید می کند که نصایح و پیشنهادها و طرحهای خودرا از این امور، پیراسته کنید و جز خیر و صلاح آیین حق و بندگان خدا را در نظر نگیرید.

و سرانجام با این جمله، سخن خودرا به پایان می برد، می فرماید : «به خدا سوگند ! من نسبت به مردم، از خودشان سزاوارترم ! (چرا که آگاهتر و دلسوزترم)» **(فَوَاللهِ إِنِّی لاَوْلَی النَّاسِ بِالنَّاسِ).**

این جمله، ممکن است دلیلی بر جمله های سابق باشد یعنی اگر من از شما انتظار هرگونه یاری و کمک دارم به خاطر آن است که به فرمان خدا به عنوان ولیّ مردم برگزیده شده ام حتّی به آنها از خودشان سزاوارترم، و شما نیز باید خشنود و راضی باشید که در اطاعت و خدمت چنین پیشوایی گام برمی دارید.

j j j

**نکته**

## اینها در خور ستایشند !

امام (علیه السلام) در این سخن مدح و ثنای بلیغی درباره یارانش بعد از جنگ «**جمل**» نموده است که با اتّحاد صفوف و ایمان و استقامت، دشمن را در مدت کوتاهی درهم شکستند و آتش فتنه را در آن منطقه حساس اسلامی **(بصره)** خاموش ساختند.

www.makarem.ir

ولی در خطبه های متعدّدی گروه دیگری از یارانش را زیر ضربات سرزنش و ملامت قرار می دهد و این بعد از جنگ «**صفّین**» بود که اختلاف کلمه، و نافرمانی و ضعف و سستی در عقیده و اراده، سبب شکست گردید، آن هم در آخرین لحظاتی که نزدیک بود پیروزی به ثمر رسد.

آن تشویق و این سرزنش نشان می دهد که همه اینها روی حساب بوده است، نه تناقضی در میان بوده و نه سخنی بر خلاف حکمت و مصلحت گفته شده است، امّا آنها که از شأن ورود این سخنان آگاه نیستند ممکن است گرفتار اشتباه شوند.

**نکته دیگر این که :** در این سخن کوتاه، امام (علیه السلام) وظیفه مردم را در مقابل حکومت، مشخص ساخته است. **از یکسو باید** برای جذب مشتاقان و طرد کینه توزان به امام و رهبر، کمک کنند **و از سوی دیگر** همه کارهای سیاسی و اجتماعی و نظامی را مورد دقّت قرار دهند و هر پیشنهاد مفید و انتقاد سازنده ای دارند بیان کنند.

**و در آخرین جمله این** خطبه به نکته مهمی اشاره می کند و آن مسأله **ولایت الهیه** است.

همان چیزی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در خطبه «**غدیر**» بیان فرمود گفت : «**اَلَسْتُ أوَلی بِکُمْ مِنْ أنْفُسِکُمْ ؟**; آیا من نسبت به شما از خودتان سزاوارتر نیستم ؟» مردم گفتند : آری تو سزاوارتری !

سپس فرمود : «**مَنْ کُنْتُ مَوْلاَهُ فَهَذا عَلِیٌّ مَوْلاَه**; هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست» و به این وسیله بهانه تمام بهانه جویان را قطع فرمود، تا هیچ کس نگوید که مولا در این جا به معنای دوست است.

www.makarem.ir

**جالب این که : «علامه امینی»** ـ رضوان الله علیه ـ جمله **اَلَسْتُ أَوْلی بِکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ** را از **٦٤** (شصت و چهار) محدّث و مورخ اسلامی نقل کرده است، که نشان می دهد این جمله قولی است که جملگی بر آنانند[۱].

امام (علیه السلام) نیز در خطبه بالا همین نکته را یادآوری کرده و قسم یاد می کند **(وَاللهِ إِنِّی لاَوْلَی النَّاسِ بِالنَّاسِ)**.

روشن است که منظور از این جمله، این است که فرمان امام معصوم، همانند فرمان خدا بر همه خواسته های مردم مقدّم است، هر چند فرمان او جز در طریق مصالح جامعه نیست.

j j j

۱. الغدیر، جلد ۱، صفحه ۳۷۱.

www.makarem.ir

www.makarem.ir

# خطبه ۱۱۹[۱]

## وَمِنْ كلام لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

### وقد جمع الناس وحضهم على الجهاد فسكتوا مليّا

امام (علیه السلام) در حالی این خطبه را ایراد کرد، که مردم را گردآورده بود و به جهاد تشویق می کرد، و آنها در پاسخ امام (علیه السلام) مدتی سکوت کردند.

### خطبه در یک نگاه

همان گونه که در شرح سند خطبه اشاره شده است، امام (علیه السلام) این خطبه را در جریان یکی از حملات و غارتگریهای لشکر معاویه در اطراف عراق، بیان فرموده است.

---

۱. سند خطبه :

در مورد این خطبه اسناد دیگری نقل شده، جز این که «ابن اثیر» در «نهایه» پاره ای از لغات این خطبه را تفسیر کرده و به بعضی از جمله های آن اشاره نموده است.

«ابن ابی الحدید» در شرح این خطبه می گوید : این سخن را امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) بعد از «جنگ صفّین» و «نهروان» به هنگامی که قسمتی از کشور اسلامی توسط شامیان غارت شده بود ایراد فرمود. (این تعبیر نشان می دهد که «ابن ابی الحدید» دسترسی به منبع دیگری غیر از آنچه سیّد رضی بیان فرموده است داشته). (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۲۶۳).

www.makarem.ir

امام (علیه السلام) در این خطبه از بی تفاوتی و سکوت مردم نسبت به این حوادث ایذایی که روحیه مردم و سربازان را تضعیف می کرد، به شدت انتقاد می کند و هنگامی که بعضی گفتند: «اگر شما حرکت کنید، ما نیز با شما حرکت خواهیم کرد!»، امام (علیه السلام) آنها را مورد سرزنش بیشتری قرار داد و بر آن بی خبران، فریاد زد که وظیفه امام و پیشوای یک جمعیّت این نیست که برای دفع هر شورش و غارتی، شخصاً به تعقیب دشمن پردازد و مرکز حکومت اسلامی را رها سازد و وظایف مختلف خویش را تعطیل کند; امام (علیه السلام) باید چنین کاری را در حوادث بسیار مهم، انجام دهد و حوادث کوچکتر را، فرماندهان جزء با گروهی از مردم دنبال کنند.

این یکی از اصول مسلّم مدیریت و فرماندهی است که متأسّفانه، مردم «**کوفه**» یا نمی دانستند و یا نمی خواستند بدانند!.

j j j

www.makarem.ir

**بخش اوّل**

فقال (علیه السلام) : **مَا بَالُكُمْ أَمُخْرَسُونَ أَنْتُمْ ؟**

فقال قوم منهم : یا أمیرالمؤمنین، إن سرت سرنا معک.

فقال (علیه السلام) : **مَا بَالُكُمْ ! لاَ سُدِّدْتُمْ لِرُشْد ! وَلاَ هُدِيتُمْ لِقَصْد ! أَفِی مِثْلِ هذَا يَنْبَغِی لِی أَنْ أَخْرُجَ ؟ وَإِنَّمَا يَخْرُجُ فِی مِثْلِ هذَا رَجُلٌ مِمَّنْ أَرْضَاهُ مِنْ شُجْعَانِكُمْ وَذَوِی بَأْسِكُمْ، وَلاَ يَنْبَغِی لِی أَنْ أَدَعَ الْجُنْدَ وَالْمِصْرَ وَبَيْتَ الْمَالِ وَجِبَايَةَ الارْضِ، وَالْقَضَاءَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ، وَالنَّظَرَ فِی حُقُوقِ الْمُطَالِبِينَ، ثُمَّ أَخْرُجَ فِی كَتِيبَةٍ أَتْبَعُ أُخْرَی، أَتَقَلْقَلُ تَقَلْقُلَ الْقِدْحِ فِی الْجَفِيرِ الْفَارِغِ، وَإِنَّمَا أَنَا قُطْبُ الرَّحَا، تَدُورُ عَلَیَّ وَأَنَا بِمَكَانِی، فَإِذَا فَارَقْتُهُ اسْتَحَارَ مَدَارُهَا، وَاضْطَرَبَ ثِفَالُهَا. هذَا لَعَمْرُ اللهِ الرَّأْیُ السُّوءُ.**

**ترجمه**

(امام(علیه السلام) یاران خودرا تشویق به جهاد و مقابله با غارتگران شام کرد، ولی آنها ساکت ماندند) فرمود : شما را چه می شود ؟ مگر لال شده اید ؟ ! (چرا جواب نمی دهید ؟ !)

گروهی عرض کردند : ای امیرمؤمنان ! اگر تو حرکت کنی، ما هم در رکابت خواهیم بود ! (امام (علیه السلام) از این سخن برآشفت و) فرمود : شما را چه می شود ؟ هرگز به راه راست موفق نشوید، و هیچ گاه به مقصد نرسید ! آیا در چنین شرایطی سزاوار است من شخصاً (برای مقابله با گروهی از اشرار و غارتگران شام) حرکت کنم ؟ ! (نه) در این موقع می بایست مردی از شما که من از شجاعت و دلاوریش راضی باشم، (به سوی دشمن) حرکت کند، و شایسته نیست که لشکر

و شهر و بیت المال و جمع آوری خراج و مالیات و قضاوت میان مسلمین و

www.makarem.ir

نظارت بر حقوق مطالبه کنندگان را، رها سازم و با جمعی از لشکر، به دنبال جمع دیگری خارج شوم، و همچون تیری که در یک جعبه خالی قرار دارد از این طرف به آن طرف بیفتم.

من همچون قطب و محور سنگ آسیا هستم، که باید در محل خود بمانم (و امور کشور اسلام به وسیله من گردش کند) هرگاه من ، (در این شرایط) از مرکز خود دور شوم، مدار همه چیز به هم می ریزد و نتیجه ها دگرگون می شود.

به خدا سوگند ! پیشنهاد شما، پیشنهاد بد و نادرستی است (که برای خاموش کردن آتش هر فتنه کوچک یا بزرگی من مستقیماً وارد عمل شوم و مرکز حکومت را خالی کنم).

**شرح و تفسیر**

**بهانه جویان سست و نادان !**

هنگامی که به امام (علیه السلام) خبر رسید جمعی از غارتگران لشکرِ معاویه، به بعضی از مناطق مرزی هجوم آورده اند، مردم را جمع کرد و به آنها دستور حرکت و جهاد داد. امّا همان گونه که در بالا آمد، جمعیّت سکوت کردند و به ندای او لبیّک نگفتند; امام (علیه السلام)سخت ناراحت شد و فرمود : «شما را چه می شود ؟ مگر لال شده اید ؟ (چرا جواب نمی گویید ؟)، گروهی عرض کردند : ای امیرمؤمنان ! اگر تو حرکت کنی ما هم در رکابت خواهیم بود» (فقال (علیه السلام) : **مَا بَالُكُمْ أُمْخْرَسُونَ أَنْتُمْ ؟ فَقَالَ قَوْمٌ مِنْهُمْ : يا أَمِيرَالمُؤْمِنَين ! إنْ سِرْتَ، سِرْنا مَعَكَ).**

www.makarem.ir

امام (علیه السلام) از این بهانه جویی سخت برآشفت و : «فرمود : شما را چه می شود ؟ هرگز به راه راست موفق نشوید، و هیچ گاه، به مقصد نرسید[۱]، آیا در چنین شرایطی سزاوار است من شخصاً (برای مقابله با گروهی از اشرار و غارتگران شام) حرکت کنم ؟ (نه !) در این موقع می بایست مردی از شما که من از شجاعت و دلاوریش راضی باشم (به سوی دشمن) حرکت کند» **(فقال** (علیه السلام) **: مَا بَالُكُمْ ! لاَ سُدِّدْتُمْ[۲] لِرُشْد ! وَلاَ هُدِيتُمْ لِقَصْد ! أَفِي مِثْلِ هذَا يَنْبَغِي لِي أَنْ أَخْرُجَ ؟ وَإِنَّمَا يَخْرُجُ فِي مِثْلِ هذَا رَجُلٌ مِمَّنْ أَرْضَاهُ مِنْ شُجْعَانِكُمْ وَذَوِي بَأْسِكُمْ).**

در هیچ جای دنیا، و در هیچ عصر و زمانی چنین نبوده که رهبر یک قوم و رییس یک کشور، در هر حادثه کوچکی و در ناآرامی های موضعی شخصاً به مقابله برخیزد. همیشه فرماندهی شجاع، با گروهی از وفاداران را برای خاموش کردن این گونه آتش ها، گسیل می دارند. زیرا خالی کردن مرکز حکومت، ممکن است عوارض بسیار نامطلوبی داشته باشد.

به همین دلیل امام (علیه السلام) در ادامه این سخن، می فرماید : «برای من سزاوار نیست که لشکر و شهر وبیت المال و جمع آوری خراج و مالیات، و قضاوت میان مسلمانان و نظارت بر حقوق مطالبه کنندگان را رها سازم، و با جمعی از لشکر، به دنبال جمع دیگری خارج شوم، و همچون تیری که در یک جعبه خالی قرار دارد، از این طرف، به آن طرف بیفتم» **(وَلاَ يَنْبَغِي لِي أَنْ**

---

۱. در این که آیا جمله بالا، جمله خبری است و از وضع حال جمعیّت سُست و بی اراده کوفه خبر می دهد، و می گوید با راهی که در پیش گرفته اند، هرگز توفیقی در زندگی نخواهند یافت، و یا این که جمله انشایی است و نوعی نفرین درباره آنهاست در میان شارحان نهج البلاغه گفتگوست ولی معنی دوّم مناسب تر به نظر می رسد.

۲. «سُدِّدْتُمْ» در اصل از «سدّ» گرفته شده که معنی آن معروف است و از آن جا که سدّ بنای محکمی است «تسدید» به معنی محکم کردن و استوار نمودن آمده است.

www.makarem.ir

**أَدَعَ الْجُنْدَ وَالْمِصْرَ وَبَيْتَ الْمَالِ وَجِبَايَةَ الارْضِ، وَالْقَضَاءَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ، وَالنَّظَرَ فِى حُقُوقِ الْمُطَالِبِينَ، ثُمَّ أَخْرُجَ فِى كَتِيبَةٍ[١] أَتْبَعُ أُخْرَى، أَتَقَلْقَلُ تَقَلْقُلَ[٢] الْقِدْحِ[٣] فِى الْجَفِيرِ[٤] الْفَارِغِ[٥]).**

امام (علیه السلام) در این گفتار کوتاه، **به شش بخش** از وظایف مهمِ رییس حکومت اشاره کرده که اگر مرکز حکومتش را رها کند، همه آنها با نابسامانی روبه رو می شود : **نظارت بر امور لشکر، پاسداری مرکز حکومت، حفظ بیت المال، جمع آوری خراج، داوری میان مسلمین و دفاع از حقوق مردم.**

بدیهی است تنها در مواردی که حادثه به قدری بزرگ است که بدون خروج رییس حکومت نمی توان با آن مقابله کرد، جایز است از این مسائل مهم به طور موقت، صرف نظر کند و به مقابله با دشمن برخیزد.

سیره پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) نیز نشان می دهد که آن حضرت فقط در «**غزوات**» مهم و سرنوشت ساز، شخصاً فرماندهی لشکر را بر عهد می گرفت، و در جنگ های کوچکتر، فرمانده ای تعیین می فرمود و پرچم به دست او می داد و سفارش های لازم را می کرد. و اکثر جنگ ها، در تاریخ

---

۱. «کتیبة» به گروهی از لشکر گفته می شود که به قول بعضی از ارباب لغت، عدد آنها بین صد تا هزار نفر بوده باشد.

۲. «تقلقل»، به معنی حرکت کردن از سویی به سویی است.

۳. «قدح»، به معنی چوبه تیر، یا قطعه ای از چوب آمده است و گاه گفته اند : چوبه تیر پیش از آن که تراشیده شود و پیکان به آن متصل کنند، «قدح» نامیده می شود.

۴. «جفیر» ظرفی است که در کنار اسب می بستند و چوب های تیر را در آن می نهادند و در فارسی به آن «ترکش» یا «تیردان» می گفتند.

۵. «فارغ» به معنی تهی و خالی است.

www.makarem.ir

اسلام به همین صورت انجام شده که نام آن «**سریه**» گذارده شده است. منتها اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در برابر او چنان گوش به فرمان بودند که هر دستوری را بی چون و چرا، اجرا می کردند و احدی به خود اجازه نمی داد بگوید : «تا تو نیایی ما نمی رویم».

درست است که با توجه به تقسیم کارهای مملکت هر یک از این امور مسئوولی دارد، ولی نظارت رهبر و رییس بر آنها در پیشرفت این کارها بسیار مؤثر است.

این منطق بسیار روشن، بلکه بدیهی است، ولی بهانه جویان سست و بی اراده، که می خواستند به هر بهانه ای شده از مقابله با دشمن سرباز زنند، خروج خودرا مشروط به یک شرط کاملاً غیر منطقی، یا به تعبیر دیگر تعلیق بر محال می کردند.

باز امام (علیه السلام) در ادامه این سخن، تشبیه جالبی می فرماید، می گوید : «من فقط همچون قطب و محور سنگ آسیاب هستم، که باید در محلّ خود بمانم (و همه این امور به وسیله من گردش کند) هرگاه من (در این شرایط) از مرکز خود دور شوم مدار همه چیز به هم می ریزد و نتیجه ها دگرگون می شود) **(وَإِنَّمَا أَنَا قُطْبُ الرَّحَا، تَدُورُ عَلَیَّ وَأَنَا بِمَکَانِی، فَإِذَا فَارَقْتُهُ اسْتَحَارَ[۱] مَدَارُهَا، وَاضْطَرَبَ ثِفَالُهَا[۲])**.

در گذشته برای آرد کردن گندم و جو، از آسیاب های دستی، یا آبی و بادی استفاده می کردند; ساختمان همه آنها ساده و روشن بود، سنگی در زیر قرار داشت که همیشه ثابت بود و سنگی در رو، که دائماً به وسیله نیروی دست، یا

---

۱. «استحار» از مادّه «تحیر و حیرت» به معنی حیران شدن است وبه ابرهای سنگینی گفته می شود که باد آن را در مسیر خاصی به حرکت درنیاورده است گویی حیران و سرگردان باقی مانده است.

۲. «ثفال» به معنی سفره چرمی است که آسیاب دستی را روی آن می گذارند تا آردها به روی آن بریزد و پراکنده نشود.

www.makarem.ir

فشار آبی که از زیر آن عبور می کرد، یا باد، حرکت می نمود. در وسط این دو سنگ میله ای بود که سنگ بر محور آن می چرخید و اگر میله می شکست، سنگ از مسیر خود خارج می شد و به کناری می افتاد. در ضمن برای این که آردها به راحتی جمع آوری شود، پوست یا پارچه بزرگی را زیر آسیای دستی پهن می کردند، تا هنگامی که آرد از میان دو سنگ بیرون می آید، روی آن بریزد. هر گاه آن قطب و محور اصلی از میان می رفت، آسیاب از حرکت می ایستاد، و سنگ روی آن قطعه پوست و پارچه می افتاد و نظم آن را به هم می زد. این همان چیزی است که امام (علیه السلام) در جمله های فوق با عنوان «**اسْتَحَارَ مَدَارُهَا، وَاضْطَرَبَ ثِفَالُهَا**» اشاره به آن فرموده است.

اضافه بر این، چیزی که سنگ رویین را در آسیاهای آبی و بادی به حرکت درمی آورد، نیز همان محور و میله ای بود که در وسط سنگ قرار داشت که از پایین به میله بزرگتری متصل بود که آب از یک طرف بر آن می ریخت، و آن را به حرکت درمی آورد. و به این ترتیب، میله وسط هم عامل حرکت و هم عامل نظم بود و رهبر، امام و پیشوا همین موقعیّت را دارد.

و در پایان این بخش امام (علیه السلام) در یک نتیجه گیری صریح می فرماید : «بخدا سوگند ! این پیشنهادِ بد و نادرستی است ! (که من برای خاموش کردن آتش هر فتنه ای شخصاً برخیزم و به این سو و آن سو روم و مرکز حکومت را خالی کنم)» **(هذَا لَعَمْرُ اللهِ الرَّأْیُ السُّوءُ)**.

به یقین چنین پیشنهادی خطاست به گواهی راه و رسمی که همه مدیران و رؤسای حکومت، در زندگی خود داشته و دارند که جز در حوادث مهم، مرکز مدیریت و حکومت خودرا ترک نمی کنند.

j j j

www.makarem.ir

**بخش دوّم**

**وَاللهِ لَوْلاَ رَجَائِی الشَّهَادَةَ عِنْدَ لِقَائِی الْعَدُوَّ ـ وَلَوْ قَدْ حُمَّ لِی لِقَاؤُهُ ـ لَقَرَّبْتُ رِکَابِی ثُمَّ شَخَصْتُ عَنْکُمْ فَلاَ أَطْلُبُکُمْ مَا اخْتَلَفَ جَنُوبٌ وَشَمَالٌ; طَعَّانِینَ عَیَّابِینَ، حَیَّادِینَ رَوَّاغِینَ. إِنَّهُ لاَ غَنَاءَ فِی کَثْرَةِ عَدَدِکُمْ مَعَ قِلَّةِ اجْتِمَاعِ قُلُوبِکُمْ. لَقَدْ حَمَلْتُکُمْ عَلَی الطَّرِیقِ الْوَاضِحِ الَّتِی لاَ یَهْلِکُ عَلَیْهَا إِلاَّ هَالِکٌ، مَنِ اسْتَقَامَ فَإِلَی الْجَنَّةِ، وَمَنْ زَلَّ فَإِلَی النَّارِ !**

**ترجمه**

**به خدا سوگند !** اگر امیدم به شهادت هنگام برخورد با دشمن نبود ـ هر گاه چنین توفیقی نصیبم شود ـ مرکب خویش را آماده می کردم و از شما دور می شدم، ومادام که نسیمهای جنوب و شمال در حرکتند (هرگز) شما را طلب نمی کردم، چرا که شما بسیار **طعنه زن، عیب جو، روی گردان از حق و پر مکر و حیله هستید**.

کثرت جمعیّت شما با قلّت اجتماع افکارتان، سودی نمی بخشد (من وظیفه خودرا درباره شما انجام دادم) شما را به راه روشنی واداشتم که جز افراد ناپاک در آن هلاک نمی شوند. آن کس که در این راه استقامت کرد، به بهشت شتافت و آن کس که پایش لغزید (و از جادّه منحرف شد) به جهنّم واصل شد !

**شرح و تفسیر**

**اگر امید شهادت نداشتم...**

www.makarem.ir

امام (علیه السلام) در این بخش که بخش نهایی خطبه است، شدیداً مردم «**کوفه**» را ملامت و سرزنش می کند و نقطه های ضعف آنها را بر می شمرد، و از آینده آنها اظهار یأس و نومیدی می کند، **نخست چنین می فرماید :** «به خدا سوگند اگر امیدم به شهادت هنگام برخورد با دشمن، نبود ـ هرگاه چنین توفیقی نصیب من شود ـ مرکب خویش را آماده می کردم، و از شما دور می شدم و مادامی که نسیم های جنوب و شمال در حرکتند (هرگز) شما را طلب نمی کردم» **(وَاللهِ لَوْلاَ رَجَائِی الشَّهَادَةَ عِنْدَ لِقَائِی الْعَدُوَّ ـ وَلَوْ قَدْ حُمَّ[1] لِی لِقَاؤُهُ ـ لَقَرَّبْتُ رِكَابِی ثُمَّ شَخَصْتُ[2] عَنْكُمْ فَلاَ أَطْلُبُكُمْ مَا اخْتَلَفَ جَنُوبٌ وَشَمَالٌ).**

تعبیر به **(مَا اخْتَلَفَ جَنُوبٌ وَشَمَالٌ)** اشاره به این است که من هرگز به سراغ شما نخواهم آمد. این تعبیر شبیه چیزی است که در یکی دیگر از کلمات آن حضرت آمده است که وقتی به او پیشنهاد تبعیض در تقسیم بیت المال کردند، فرمود : «آیا به من دستور می دهید که برای پیروزی خود از جور و ستم در حقِ کسانی که بر آنها حکومت می کنم، استمداد جویم» **«وَاللهِ لاَ اَطُوْرُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِیْرٌ وَ مَا اَمَّ نَجْمٌ فِی السَّماءِ نَجْماً;** به خدا سوگند تا عمر من باقی است و ستارگان آسمان در پی یکدیگر طلوع و غروب دارند دست به چنین کاری نمی زنم»[3].

در این جا سه سؤال پیش می آید : **نخست این که** : چگونه حضرت می فرماید : من به خاطر امید به شهادت در میان شما مانده ام و گر نه شما را

---

۱. «حُمَّ» از مادّه «حمّ» (بر وزن غم) به معنی مقدّر ساختن چیزی است بنابراین جمله (قد حمّ لی) مفهومش این است که اگر چنین امری برای من مقدر شده باشد یا چنین توفیقی نصیب من شود.

۲. «شَخَصْتُ» از مادّه «شخوص» به معنی نقل مکان از محلی به محل دیگر گرفته شده است.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶.

www.makarem.ir

ترک می گفتم ؟ در حالی که امام (علیه السلام) در چند جمله قبل فرمود : من باید در میان شما بمانم تا تدبیر لشکر کنم و امنیّت منطقه را برقرار سازم، وسرپرستی بیت المال و داوری میان مسلمین و احقاق حقوق کنم. این دو، چگونه با یکدیگر سازگار است ؟

**دیگر این که :** حضرت از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) مژده شهادت را شنیده بود، ومی دانست به دست **اَشْقَی ٱلآخِرِینْ** (عبدالرحمن ابن ملجم) شهید می شود، چگونه می فرماید : من امید شهادت در میدان نبرد دارم ؟

**سوّم این که :** امام (علیه السلام) چگونه می تواند مقام امامت و پیشوایی خودرا رها کند و از میان مردم برود ؟

**در پاسخ سؤال اوّل باید** گفت : رسیدن به **فیض شهادت**، یکی از اهداف والای آن حضرت برای ماندن در میان آن گروه بود و مانعی ندارد که اهداف دیگری نیز داشته باشد، و چون اهداف دیگر را قبلاً بیان فرموده بود، نیازی به ذکر آنها ندیده است[۱].

**و در پاسخ سؤال دوّم** می گوییم : «**لقاء عدوّ**»، هر چند در بدو نظر، ملاقات در میدان جنگ را تداعی می کند، ولی در عین حال، مفهوم گسترده ای دارد که هرگونه برخورد با دشمن را شامل می شود، ومی دانیم شهادت امام (علیه السلام)نیز یکی از مصداق های آن بود.

**و در پاسخ سؤال سوّم می توان** گفت که : بیرون رفتن از میان یک گروه فاسد و غیر قابل اصلاح، مفهومش ترک وظایف امامت نیست بلکه امام

---

۱. متأسفانه، شارحان نهج البلاغه تا آن جا که ما دیده ایم وارد این بحث وجواب گویی از این سؤالات نشده اند تنها مرحوم «بیهقی» از علمای قرن ششم، به پاسخ سؤال سوّم پرداخته و چنین گفته است : که امام (علیه السلام) این سخن را قطع نظر از مقام امامت بیان فرموده و گر نه مقام امامت ایجاب می کند که او در هر شرایط در میان مردم باشد و به تعبیری دیگر حضرت می فرماید : اگر مقام امامت نبود و من از این نظر آزاد بودم شما را رها می ساختم.

www.makarem.ir

(علیه السلام)می تواند به میان جمعیّت آماده تری برود، همان گونه که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) مردم «**مکه**» را رها کرد و به میان مردم «**مدینه**» رفت.

در ادامه سخن امام (علیه السلام) به ذکر دلایل ناخشنودی خود از آنان پرداخته و نقاط مهم ضعف آنها را به امید آن که شاید بیدار شوند و به اصلاح خویش پردازند بیان می کند، می فرماید : «شما بسیار طعنه زن، عیب جو، روی گردان از حق، و پر مکر و حیله هستید !» **(طَعَّانِینَ عَیَّابِینَ، حَیَّادِینَ[۱] رَوَّاغِینَ[۲]).**

این چهار صفت به قدری زشت و نامطلوب است که وجود یکی از آنها در انسانی، برای فاصله گرفتن از او کافی است، تا چه رسد که همه آنها در کسی باشد، یعنی تمام توجه او به عیوب و نقایص باشد، بلکه آنها را بیش از آنچه هست بزرگ کند و پیوسته تکرار نماید تا آن جا که مردم مأیوس شوند، هر کجا حق را ببیند از آن روی گردان شود و با مکر وفسون، زندگی او آمیخته گردد. یک انسان صالح چگونه می تواند در میان چنین گروهی، زندگی کند، تا چه رسد به این که امام معصوم و پیشوای خلق باشد، که جز خون جگر خوردن و رنج کشیدن، نتیجه ای برای او نخواهد داشت، و به همین دلیل امام (علیه السلام) آرزوی جدایی از آنها را می کند.

سپس می فرماید : اضافه بر این عیوب شخصی، یک عیب بزرگ اجتماعی دارید : «کثرت جمعیّت شما با قلت اجتماع افکارتان سودی نمی بخشد» **(إِنَّهُ لاَ غَنَاءَ فِی کَثْرَةِ عَدَدِکُمْ مَعَ قِلَّةِ اجْتِمَاعِ قُلُوبِکُمْ).**

---

۱. «حیّادین» از مادّه «حید» (بر وزن حرف) به معنی انحراف گرفته شده است و «حیّاد» به کسی گفته می شود که بسیار از جادّه حق منحرف گردد.

۲. «روّاغین» از مادّه «روغ» (بر وزن ذوق) به معنی این طرف و آن طرف رفتن است و کنایه از مکر و حیله می باشد و لذا این واژه را درباره روباه به کار می برند و می گویند : «راغَ الثَّعْلَبُ».

www.makarem.ir

درست است که جمعیّت شما، به ظاهر بسیار زیاد است ولی چون اتحاد و وحدت قلوب بر شما حاکم نیست، و هر یک برای خود اراده و تصمیمی دارید، کاری از شما ساخته نیست یا به تعبیری دیگر، شما جمعیّت، تنهایان، واجتماعتان اجتماع مردگان است.

و در پایان خطبه می فرماید : من وظیفه خودرا درباره شما انجام دادم : «شما را به راه روشنی واداشتم، که جز افراد ناپاک در آن هلاک نمی شوند، آن کس که در این راه استقامت کرد به بهشت شتافت، و آن کس که پایش لغزید (و از جادّه منحرف شد) به جهنم واصل شد !» **(لَقَدْ حَمَلْتُكُمْ عَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ الَّتى لاَ يَهْلِكُ عَلَيْهَا إلاَّ هَالِكٌ، مَنِ اسْتَقَامَ فَإلَى الْجَنَّةِ، وَمَنْ زَلَّ فَإلَى النَّارِ).**

امام (علیه السلام) با این سخن، این حقیقت را روشن می سازد که من همه گفتنی ها را گفته ام و اتمام حجت کرده ام و اگر آرزو می کنم، از میان شما بروم مفهومش این نیست که در انجام وظیفه خود نسبت به شما کوتاهی کرده باشم، ولی افسوس شما افراد شایسته ای نیستید که از برنامه های تربیتی یک معلّم دلسوز آسمانی بهره بگیرید.

j j j

**نکته**

## بیداری دل ها

مورخ معروف قرن سوّم «**ابو اسحاق ثقفی**» در کتاب «**الغارات**» خود در ذیل این خطبه، چنین آورده است :

هنگامی که امام (علیه السلام) این سخنان را ایراد کرد، «**جاریة بن قدامة سعدی**» عرض کرد : «**يا اَمِيْرَالْمُؤْمِنِيْنَ لاَ اَعْدَمَنا اللهُ نفْسَكَ وَلاَ اَرانَا فِرَاقَكَ اَنَا لِهؤُلاءِ الْقَوْمِ فَسَرِّحْنِى إلَيْهِمْ**؛ ای امیرمؤمنان خدا هرگز تو را

www.makarem.ir

از ما نگیرد، و هیچ گاه به فراق تو مبتلا نشویم من آماده مقابله با این گروه غارتگر هستم مرا به سوی آنان بفرست».

امام (علیه السلام) از این گفته او خوشحال شد و او را ستایش بلیغی کرد.

از سوی دیگر «**وهب بن مسعود خثعمی**» نیز از جا برخاست عرض کرد : یا امیرالمؤمنین ! من هم آماده ام.

امام (علیه السلام) به «**جاریه**» دستور داد به «**بصره**» برود و با دو هزار نفر از آن جا حرکت کند و به «**خثعمی**» نیز دستور داد با دو هزار نفر از «**کوفه**» حرکت کند و به آنها فرمود به سراغ «**بسر بن ابی ارطاۀ**» بروید و هر کجا او را یافتید با او مقابله کنید[۱].

از این بحث تاریخی، **اوّلاً**، استفاده می شود که سرانجام، سخنان تند و داغ امام (علیه السلام)در بعضی از دل های آماده اثر گذاشت و آماده مقابله با دشمن شدند و**ثانیاً** معلوم می شود که این خطبه قبل از مرحوم رضی در کلام «**الغارات**» نیز آمده است.

j j j

۱. الغارات، جلد ۲، صفحه ۶۲۷.

www.makarem.ir

# خطبه ۱۲۰[۱]

## وَمِنْ کلام لَهُ عَلَیْهِ السَّلامُ

### یذکر فضله ویعظ الناس

امام (علیه السلام) در این گفتار، به بخشی از فضایل خود اشاره کرده، سپس به مردم اندرزهای فراوان می دهد.

### خطبه در یک نگاه

آغاز این کلام اشاره ای به **وجود درهای علم و دانش نزد اهل بیت پیامبر** (صلی الله علیه وآله)دارد، آنها هستند که تبلیغ رسالت و تفسیر کلمات خداوند را از پیامبر (صلی الله علیه وآله)آموخته اند.

سپس امام (علیه السلام) به **نصایح بسیار سودمندی پرداخته** و به مردم هشدار می دهد که از دیگران، پند بگیرند و از آتشِ سوزان الهی بترسند، و

---

۱. سند خطبه :

در کتاب «مصادر نهج البلاغه» آمده است که قسمت اوّل این کلام را «سلیم بن قیس» که قبل از سیّد رضی می زیسته در کتاب خود نقل کرده، و بقیه آن به صورت پراکنده در کتاب «غرر الحکم» آمده است و از آن جا که در بعضی از تعبیرات با آن متفاوت است نشان می دهد از کتاب دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته است، همچنین «ابن ابی الحدید» در شرح بعضی از جمله های این کلام می گوید : «گروهی آن را طور دیگری نقل کرده اند» و این نشان می دهد که او هم منبع دیگری در اختیار داشته است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۲۶۴).

www.makarem.ir

کاری کنند که بعد از مُردن، مردم از آنها به نیکی یادکنند، چرا که **نام نیک** بسیار برتر از اموالی است که انسان بعد از خود به یادگار می گذارد، اموالی که معمولاً وارثان قدر آن را نمی دانند و از گردآورنده اصلی آن، تشکر نمی کنند.

j j j

www.makarem.ir

**تَاللهِ لَقَدْ عُلِّمْتُ تَبْلِيغَ الرِّسَالاَتِ، وَإِتْمَامَ الْعِدَاتِ، وَتَمَامَ الْكَلِمَاتِ. وَعِنْدَنَا ـ أَهْلَ الْبَيْتِ ـ أَبْوَابُ الْحُكْمِ وَضِيَاءُ الاَمْرِ. أَلاَ وَإِنَّ شَرَائِعَ الدِّينِ وَاحِدَةٌ، وَسُبُلَهُ قَاصِدَةٌ. مَنْ أَخَذَ بِهَا لَحِقَ وَغَنِمَ، وَمَنْ وَقَفَ عَنْهَا ضَلَّ وَنَدِمَ. اَعْمَلُوا لِيَوْمٍ تُذْخَرُ لَهُ الذَّخَائِرُ، (وَتُبْلَى فِيهِ السَّرَائِرُ) وَمَنْ لاَ يَنْفَعُهُ حَاضِرُ لُبِّهِ فَعَازِبُهُ عَنْهُ أَعْجَزُ، وَغَائِبُهُ أَعْوَزُ. وَاتَّقُوا نَاراً حَرُّهَا شَدِيدٌ، وَقَعْرُهَا بَعِيدٌ، وَحِلْيَتُهَا حَدِيدٌ، وَشَرَابُهَا صَدِيدٌ، أَلاَ وَإِنَّ اللِّسَانَ الصَّالِحَ يَجْعَلُهُ اللهُ تَعَالَى لِلْمَرْءِ فِي النَّاسِ، خَيْرٌ لَهُ مِنَ الْمَالِ يُورِثُهُ مَنْ لاَ يَحْمَدُهُ.**

**ترجمه**

**به خدا سوگند !** تبلیغ رسالتها، ووفای به وعده ها، و تفسیر کلمات الهی، به من آموخته شده است، و درهای حکمت و احکام الهی، و اسباب روشنایی امور نزد ما اهل بیت است.

آگاه باشید ! تعلیمات و قوانین دین، یکی است و راه های آن مستقیم و نزدیک و سهل است. کسی که از آن راه برود به منزل مقصود می رسد و غنیمت می برد، و آن کس که از آن باز ایستد گمراه و پشیمان می گردد.

برای آن روز که ذخیره ها پس انداز می شود و اسرار درون فاش می گردد، عمل (صالح) انجام دهید، کسی که از عقل موجود خویش بهره نگیرد، در بهره گیری از مسائل عقلی دور دست ناتوان تر ، و در استفاده از عقل پنهان (مسائل پیچیده) بی نصیب تر خواهد بود.

از آتشی که حرارتش شدید و عمق آن زیاد و زیورش غل و زنجیر آهنین است، و آشامیدنی آن آب جوشان است بپرهیزید !

www.makarem.ir

آگاه باشید ! **نام نیکی** که خداوند پس از درگذشت انسان، برای او در میان مردم قرار می دهد بهتر از مالی است که انسان آن را به ارث برای کسانی می گذارد که هرگز سپاسش را نمی گویند !

## شرح و تفسیر

### اندرزهای پر ارزش

امام (علیه السلام) در آغاز این خطبه، سخن از علومی به میان می آورد که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)آموخته است می فرماید : «به خدا سوگند، تبلیغ رسالت ها و وفای به وعده ها و تفسیر کلمات (الهی) به من آموخته شده است» **(تَاللهِ لَقَدْ عُلِّمْتُ تَبْلِيغَ الرِّسَالاَتِ، وَإِتْمَامَ الْعِدَاتِ، وَتَمَامَ الْكَلِمَاتِ)**.

منظور از «**تبلیغ رسالات**»، روش های تبلیغ معارف اسلامی و احکام دین از طرق مختلف به مردم است، اشاره به این که نه تنها رسالت های الهی را آموخته ام بلکه روش های تبلیغ آن را نیز از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آموخته ام و در همان مسیر پیوسته گام برمی دارم.

منظور از «**اتمام العدات**» (وفای به پیمان ها) همان وعده هایی است که خداوند، به طور عام نسبت به همه مؤمنان دارد ووعده هایی است که به طور خاص در مورد آن حضرت، بوده است همان گونه که در قرآن مجید آمده است : « (**مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيْلا**)؛ در میان مؤمنان، مردانی هستند که بر سرعهدی که با خدا بستند، صادقانه ایستاده اند، بعضی پیمان

www.makarem.ir

خودرا به آخر بردند و بعضی دیگر در انتظارند و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند»[۱].

این وعده الهی می تواند وعده شهادت در راه خدا بوده باشد، یا وعده های دیگر، مانند مبارزه با «**ناکثین**» و «**قاسطین**» و«**مارقین**» و یا غیر آنها.

ومنظور از «**تمام الکلمات**»، می تواند اشاره به تفسیر آیات قرآن و تفسیر کلمات پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و تبیین و تکمیل همه سخنانی باشد که از کتاب و سنت رسیده است.

**این احتمال** نیز در تفسیر جمله های بالا وجود دارد که امام (علیه السلام) می فرماید : من از همه شایسته تر به خلافت پیامبرم زیرا روش تبلیغ رسالات آن حضرت، و تحقق بخشیدن به وعده های آن بزرگوار، و تفسیر و تکمیل کلماتش به من آموخته شده است، بنابراین به خوبی می توانم وظیفه خلافت را انجام دهم.

در حدیث نبوی معروف نیز آمده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به علی (علیه السلام)فرمود : «**اَنْتَ وَصِیِّی وَاَخِی فِی الدُّنْیا وَالآخِرَةِ وَتَقْضِی دَیْنِی وَتُنْجِزُ عِداتِی**؛ تو وصی من، و برادر من در دنیا و آخرتی، دَیْن مرا ادا می کنی و وعده های مرا وفا می نمایی»[۲].

**احتمال سوّمی** نیز در تفسیر این عبارت می رود که امام (علیه السلام) می فرماید : من شایستگی خلافت را دارم چون هم رسالات الهی را می توانم تبلیغ کنم و هم وعده هایی را که می دهم به انجام برسانم و هم سخنانی را که می گویم به اتمام برسانم.

---

۱. احزاب، آیه ۲۳.

۲. بحار الانوار، جلد ۳۶، صفحه ۳۱۱.

www.makarem.ir

سپس در ادامه و تکمیل این سخن می فرماید : «نزد ما اهل بیت، درهای حکمت و احکام الهی و اسباب روشنایی امور است» **(وَعِنْدَنَا ـ أَهْلَ الْبَيْتِ ـ أَبْوَابُ الْحُكْمِ وَضِيَاءُ الاَمْرِ)**.

«**حکم**» (به ضم حاء) به معنی «**حکومت و داوری**» است، بنابراین منظور از جمله، این است که **طرق تدبیر حکومت و اقامه عدل و امنیّت نزد ما اهل بیت** است و «**حِکَم**» (به کسر حاء و فتح کاف) به معنی **حکمت ها و دانش هاست** و به یقین ابواب حکمت و دانش نزد اهل بیت است، همان گونه که پیامبر (صلی الله علیه وآله) آنها را قرین قرآن مجید قرار داد و در حدیث معروف و مشهور ثقلین فرمود : «**إِنِّی تَارِکٌ فِیْکُمُ الثَّقَلَیْنِ کِتَابَ اللهِ وَعِتْرَتِی...**»[1].

امام (علیه السلام) در ادامه سخن به **پنج نصیحت** سودمند که مایه نجات در دنیا و آخرت است می پردازد و گویا چند جمله نخستین این خطبه برای این بیان شده که دل ها را جهت پذیرش این نصایح آماده سازد و بگوید : آنچه می گویم با آگاهی عمیق و دقیق از اسلام و تعالیم پیامبر (صلی الله علیه وآله) است.

**ونخستین اندرز** را از مسأله **وحدت کلمه و اتحاد** و اتفاق شروع می کند چرا که بزرگترین دشمن سعادت بشر، اختلاف است می فرماید :

«آگاه باشید ! تعلیمات و قوانین دین یکی است و راههای آن مستقیم و نزدیک و سهل است، کسی که از آن راه برود (به منزل مقصود) می رسد، و غنیمت می برد، و آن کس که از آن بازایستد، گمراه و پشیمان می گردد» **(أَلاَ**

۱. برای آگاهی از مصادر و منابع این حدیث به کتاب «پیام قرآن»، جلد ۹، صفحه ۶۲ تا ۷۱ مراجعه کنید.

www.makarem.ir

**وَإِنَّ شَرَائِعَ الدِّينِ وَاحِدَةٌ، وَسُبُلَهُ قَاصِدَةٌ. مَنْ أَخَذَ بِهَا لَحِقَ وَغَنِمَ، وَمَنْ وَقَفَ عَنْهَا ضَلَّ وَنَدِمَ).**

منظور از «**شرایع دین**»، تمام تعلیماتی است که در آیین خداوند وارد شده است اعم از معارف و اعتقادات و قانونها و برنامه ها و دستورهای اخلاقی، ریشه همه اینها در تمام ادیان آسمانی یکی است، هر چند به مقتضای زمان و پیشرفت بشر، در شرح و تفصیلها، و شاخ و برگ ها تفاوتهایی وجود دارد.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از شرایع دین، جادّه های مختلفی است که در دین اسلام به سوی خدا وجود دارد که همه اینها به یک شاهراه اصلی منتهی می شود و آن **قرب إلی الله و سعادت جاویدان** بشر است; نماز، روزه، جهاد، حج، زکات وهمه این گونه تعلیمات، وتعلیمات عقیدتی و اخلاقی به نقطه واحدی می رسند و تأکید می فرماید که راه وصول به آن سهل و مستقیم و نزدیک است، بنابراین اختلافات و پراکندگی ها از آمیزش افکار باطل و هوا و هوسها و وسوسه های نفس و شیطان به شرایع دین حاصل می شود.

قرآن مجید می گوید : « (**شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّيْنِ مَا وَصّى بِهِ نُوْحَاً وَالَّذِى أَوْحَيْنَا إِلَيْکَ وَمَا وَصَيَّنَا بِهِ إِبْراهِيْمَ وَمُوْسَى وَعِيْسى أَنْ اَقِيْمُوا الدِّيْنَ وَلاَ تَتَفرَّقُوا فِيْه**); خداوند آیینی برای شما تشریع کرد که به «**نوح**» توصیه کرده بود و آنچه را بر تو وحی فرستادیم و به «**ابراهیم**» و «**موسی**» و «**عیسی**» سفارش کردیم این بود که : دین را بر پا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید»[1].

۱. شوری، آیه ۱۳.

www.makarem.ir

در **دوّمین اندرز** می فرماید : «برای آن روز که ذخیره ها پس انداز می شود و اسرار درون فاش می گردد عمل کنید» **(اِعْمَلُوا لِيَوْمٍ تُذْخَرُ لَهُ الذَّخَائِرُ، وَتُبْلَى فِيهِ السَّرَائِرُ)**.

جمله اوّل اشاره به آیه « **(مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللهِ باق)**; آنچه نزد شماست فانی می شود و آنچه نزد خداست باقی می ماند»[۱] وجمله دوّم اشاره به آیه « **(يَومَ تُبْلَى فِيهِ السَّرَائِرُ)**; آن روز که اسرار درون فاش می گردد»[۲] می باشد.

بدیهی است انسان نیروی محدودی دارد که باید آن را در بهترین راه مصرف کند; عقل می گوید : چرا نیروی خود را در طریقی مصرف کنی که محصول آن چند صباحی بیشتر با تو نیست; چرا در طریقی مصرف نکنی که یک عمر
جاویدان همواره با توست. به علاوه، روزی است که اسرار درون و اعمال پنهانی انسان ها فاش می شود و برای ناپاکان روز رسوایی بزرگ است.

**و در سوّمین اندرز** می فرماید : «کسی که از عقل موجود خویش بهره نگیرد، در بهره گیری از مسائل عقلی دور دست ناتوان تر و در استفاده از عقل پنهان (و مسائل پیچیده) بی نصیب تر خواهد بود» **(وَمَنْ لاَ يَنْفَعُهُ حَاضِرُ لُبِّهِ فَعَازِبُهُ[۳] عَنْهُ أَعْجَزُ، وَغَائِبُهُ أَعْوَزُ[۴])**.

---

۱. نحل، آیه ۹۶.

۲. طارق، آیه ۹.

۳. «عازب» از مادّه «عزوب» به معنی دورشدن گرفته شده است و «عازب» به معنی دور است.

۴. «اعوز» از مادّه «عوز» (بر وزن مرض) به معنی کمیاب و نایاب شدن چیزی به هنگام حاجت است.

www.makarem.ir

در واقع، حضرت با این عبارت، می خواهد دلایل عقلی را با نقلی بیامیزد و همه را برای پیگیری راه حق بسیج کند.

در این جا امام (علیه السلام) **سه نوع عقل** و اندیشه برای انسان قائل شده است : **عقل حاضر; عقل دور; وعقل غایب**.

**اوّلی ممکن** است اشاره به مسائل واضح و روشن عقلی باشد، **و دوّمی** به مطالب نظری، که انسان از راه استدلال های روشن به آن می رسد **وسومی** اشاره به مطالب پیچیده ای است که دست یافتن به آن از راه استدلال هم آسان نیست.

**بدیهی است** آنها که از مسائل مسلّم و ضروری فکر خود بهره نمی گیرند، چگونه می توانند از مطالب نظری و پیچیده و دور از فکر بهره گیرند ؟

در مسائل نظری شناخت خداوند، و روز قیامت (مبدأ و معاد) بسیار آشکار است; زیرا نشانه های او تمام جهان را پر کرده، و قیامت که دادگاه عدل اوست، به حکم عقل ثابت است و در مسائل عملی حسن عدل و قبح ظلم و ارزش صدق و راستی، پاکی و تقوا برای همه مسلّم است. ولی گاه تعصّب های کورکورانه و هوا وهوس ها به انسان اجازه نمی دهد از این یافته های روشن عقل، بهره گیرد; چنین کسی چگونه می تواند در مسائل نظری و پیچیده صاحب نظر باشد و به مقصد برسد.

امام (علیه السلام) در **چهارمین اندرز**، به صورت یک انذارکننده آگاه، مخاطبان خودرا مورد خطاب قرارداده می فرماید : «از آتشی که حرارتش شدید و عمق آن زیاد و زیورش (غل و زنجیر) آهنین است و آشامیدنی آن

www.makarem.ir

آب جوشان است بپرهیزید» **(وَاتَّقُوا نَاراً حَرُّهَا شَدِيدٌ، وَقَعْرُهَا بَعِيدٌ، وَحِلْيَتُهَا حَدِيدٌ، وَشَرَابُهَا صَدِيدٌ[۱])**.

این تعبیرات تکان دهنده درباره آتش دوزخ که هر یک به تنهایی برای بازداشتن انسان از گناه، کافی است برگرفته از آیات قرآن مجید و روایات نبوی است. در یکجا می خوانیم : « **(قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرّاً)**; بگو آتش دوزخ از گرمای تابستان داغ و سوزان دنیا حرارتش بیشتر است»[۲].

در آیه دیگر می فرماید : « **(يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلْ اِمْتَلأْتِ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيْدٍ)**; روزی که به دوزخ می گوییم آیا (با ورود این همه گنهکار) پر شده ای ؟ در پاسخ می گوید : آیا افزون بر این هم هست»[۳] (یعنی به قدری وسیع و عمیق است که به آسانی پر نمی شود).

و در آیه دیگر می فرماید : « **(خُذُوهُ فَغُلُّوهُ * ثُمَّ الْجَحِيْمَ صَلُّوهُ * ثُمَّ فِی سِلْسِلَةٍ ذَرْعُها سَبْعُونَ ذِراعاً فَاسْلُكُوهُ)**; او را بگیرید و در بند و زنجیرش کنید سپس او را در دوزخ بیفکنید آن گاه او را با زنجیری که هفتاد ذراع است ببندید»[۴].

و در آیه دیگر می خوانیم : « **(مِنْ وَرائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَى مِنْ مَاء صَدِيْدٍ)**; به دنبال او جهنم خواهد بود و از آب بدبوی متعفنی به او می نوشانند»[۵].

---

۱. «صدید» به معنی آب جوشان و نیز به معنی چرک و خونی که از زخم خارج می شود آمده است.

۲. توبه، آیه ۸۱.

۳. ق، آیه ۳۰.

۴. حاقه، آیات ۳۰ تا ۳۲.

۵. ابراهیم، آیه ۱۶.

www.makarem.ir

به یقین، هر کس ایمان به آخرت و دادگاه عدل الهی و حتی گوشه ای از این عذاب های دردناک و وحشتناک، داشته باشد هوا و هوس های خویش را کنترل می کند، و از ظلم و ستم و هرگونه گناه پرهیز دارد، ولی آنها که هیچ گونه ایمانی به آن حساب و کتاب و پاداش و کیفر ندارند دلیلی ندارد که هوس های خویش را کنترل کنند و دست از تعدّی به حقوق دیگران بردارند.

درست است که «**وجدان اخلاقی**» ممکن است افرادی را تا حدی کنترل کند، ولی به یقین جنبه عمومی و همگانی ندارد و تأثیر آن نیز محدود است، **به علاوه** اگر «**نهال وجدان**» با آب تعلیمات انبیا، پرورش نیابد به زودی می خشکد، یا پژمرده می شود.

**در پنجمین و آخرین اندرز،** به نکته بسیار مهمی اشاره کرده می فرماید : «آگاه باشید نام نیکی که خداوند پس از درگذشت انسان برای او در میان مردم قرار می دهد، بهتر از مالی است که انسان آن را به ارث برای کسانی می گذارد که هرگز سپاسش را نمی گویند !» **(أَلاَ وَإِنَّ اللِّسَانَ الصَّالِحَ يَجْعَلُهُ اللهُ تَعَالَى لِلْمَرْءِ فِى النّاسِ، خَيْرٌ لَهُ مِنَ الْمَالِ يُورِثُهُ مَنْ لاَ يَحْمَدُهُ).**

بسیاری از مردم، به خاطر عشق و علاقه ای که به فرزندان و همسران خود دارند، تلاش فراوانی برای تأمین آینده آنان می کنند و بخش عظیمی از عمر خودرا در این راه مصرف می کنند، وگاه حلال و حرام را به هم می آمیزند، ولی از این نکته غافلند که تجربه ها و مشاهده ها نشان داده کمتر وارثی گذشتگان خویش را به خاطر ارثی که برای او گذارده اند، ستایش کرده باشد، بلکه غالباً این اموال سرچشمه اختلافات و کشمکش ها می شود چرا که هر که می خواهد سهم بیشتر را به خود اختصاص دهد، تا آن جا که گفته اند : **«مرگ غنی آغاز جنگ وارث است».**

www.makarem.ir

و گاه در این جرّ و بحث ها، میراث گذارنده را دشنام می دهند و ملامت می کنند که چرا آنها را گرفتار این دردسرها کرد.

ولی اگر انسان در حال حیات حدّ اقل، بخشی از اموال خودرا به صورت **صدقات جاریه و خدمات انسانی و فرهنگی** به جامعه تحویل دهد نام نیک او در میان مردم باقی خواهد ماند، و همواره به یاد او هستند و تقاضای غفران پروردگار، برای او می کنند، **این پاداشی است که در دنیا دارند و پاداش آخرت آنها ناگفته پیداست.**

j j j

www.makarem.ir

www.makarem.ir

# خطبه ۱۲۱[۱]

## وَمِنْ خطبةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

### بعد ليلة الهرير

وقد قام إليه رجل من اصحابه فقال : نهيتنا عن الحكومة ثمّ امرتنا بها فلم ندرِ أى الأمرين أرشد ؟ فصفق (عليه السلام) احدى يديه على الأُخرى ثمّ قال :

این خطبه بعد از «**ليلة الهرير**» (یکی از شب های بسیار پر حادثه جنگ صفین) ایراد شده، هنگامی که یکی از همراهان امام (عليه السلام) برخاست و عرض کرد تو ما را از قبول حکمیّت نهی کردی، سپس ما را به آن امر فرمودی ما نفهمیدیم کدام یک از این دو دستور صحیح است ؟ امام (عليه السلام) (از این سخن سخت ناراحت شد) دست بر پشت دست زد، سپس (این خطبه را ایراد) فرمود.

### خطبه در یک نگاه

---

۱. سند خطبه :

این خطبه در کتب فراوانی که قبل از مرحوم سیّد رضی تألیف یافته، دیده می شود مانند کتاب «عقد الفرید» «ابن عبدربّه» و «اختصاص» «شیخ مفید» و در کتاب های بعد از او (کتاب هایی که تعبیراتش نشان می دهد این خطبه را از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته اند) مانند «مطالب السؤول» «محمّد بن طلحه شافعی» و «احتجاج طبرسی» و «ربیع الابرار» «زمخشری» با تفاوت هایی آمده است.

www.makarem.ir

برای پی بردن به عمق محتوای خطبه، قبلاً باید نگاهی به شأن ورود آن کرد. این سخن مربوط به جنگ «**صفّین**» است که امام (علیه السلام) مردم را از تسلیم در برابر قبول پیشنهاد «**حکمیّت**» نهی کرده بود و سپس آنها را به قبول آن دعوت کرد، ماجرا از این قرار بود، که «**عمروعاص**» در آستانه شکست لشکر شام، حیله ای اندیشید و دستور داد قرآن ها را بر سر نیزه ها کنند واصحاب و یاران علی (علیه السلام) را دعوت به «**حکمیّت قرآن**» کنند؛ گروه زیادی از ساده لوحان فریب خورده، دست از جنگ برداشتند، پیشنهاد شامیان را پذیرفتند و برای بررسی حکم قرآن درباره سرنوشت جنگ، اصرار نمودند، که یک نفر از لشکر امام به عنوان «**حکمیّت**» پذیرفته شود و یک نفر از لشکر شام حتّی امام را تهدید کردند که : «**إنْ لَمْ تَفْعَلْ قَتَلْنَاکَ کَمَا قَتَلْنا عُثْمَانَ**؛ اگر این پیشنهاد را عمل نکنی تو را می کشیم همان گونه که عثمان را کشتیم».

امام (علیه السلام) که به خوبی می دانست این دام خطرناکی است که بر سرراه آنها گذاشته شده با این کار مخالف بود و اصرار بر ادامه نبرد داشت؛ ولی به حکم اجبار، تن به مسأله **حکمیّت** داد و همین امر سبب شد که بعضی از ساده لوحان به امام خرده گیرند که چرا یک روز ما را از این کار نهی کردی، و روزی به آن امر می کنی ؟

این خطبه پاسخی است، به این ایراد. و برای تکمیل پاسخ، امام (علیه السلام) به چند نکته اشاره می کند.

**نخست می فرماید :** این نتیجه کار خود شماست که از امام و پیشوایتان پیروی نکردید اگر به دستور من عمل می کردید و جهاد را ادامه می دادید، امروز در این تنگنا گرفتار نبودید.

www.makarem.ir

**سپس امام** (علیه السلام) : نقطه های ضعف آنها را که منجر به این مشکل عظیم شده، بیان می کند.

**در مرحله سوّم**، یاد گروهی از مسلمانان صدر اسلام را می کند که با نهایت شوق و قدرت ایمان از جهاد با دشمن استقبال می کردند و پیوسته پیروزی می آفرینند (اشاره به این که راه پیروزی آن است که آنها رفتند، نه آن که شما دارید).

در **چهارمین نکته**، باز آنها را اندرز می دهد که مراقب باشند و در دام شیطان گرفتار نشوند.

j j j

www.makarem.ir

www.makarem.ir

**بخش اوّل**

**هَذَا جَزَاءُ مَنْ تَرَکَ الْعُقدَةَ ! أَمَا وَاللهِ لَوْ أَنِّی حِینَ أَمَرْتُکُمْ بِهِ حَمَلْتُکُمْ عَلَی الْمَکْرُوهِ الَّذِی یَجْعَلُ اللهُ فِیهِ خَیْراً، فَإِنِ اسْتَقَمْتُمْ هَدَیْتُکُمْ وَإِنِ اعْوَجَجْتُمْ قَوَّمْتُکُمْ، وَإِنْ أَبَیْتُمْ تَدَارَکْتُکُمْ، لَکَانَتِ الْوُثقَی، وَلَکِنْ بِمَنْ وَإِلَی مَنْ ؟ أُرِیدُ أَنْ أُدَاوِیَ بِکُمْ وَأَنْتُمْ دَائِی، کَنَاقِشِ الشَّوْکَةِ بِالشَّوْکَةِ، وَهُوَ یَعْلَمُ أَنَّ ضَلْعَهَا مَعَهَا ! اللَّهُمَّ قَدْ مَلَّتْ أَطِبَّاءُ هَذَا الدَّاءِ الدَّوِیِّ، وَکَلَّتِ النَّزْعَةُ بِأَشْطَانِ الرَّکِیِّ !**

**ترجمه**

این (گرفتاری ناشی از حکمیّت که دامان شما را گرفته)، کیفر کسی است که «رأی صواب و پیمان اطاعت» را رها سازد. **به خدا سوگند !** اگر هنگامی که من شما را دستور به قبول حکمیّت (از روی ناچاری) دادم (به جای آن) شما را وادار (به ادامه جهاد) می کردم ـ کاری که خوشایندتان نبود، ولی خدا خیر فراوانی در آن قرار می داد ـ و در این حال اگر شما در مسیر حق گام برمی داشتید هدایتتان می کردم، و اگر منحرف می شدید شما را به راه، باز می گرداندم، اگر گروهی از شما خودداری می کردند کسان دیگری را به جای آنها می گماردم، این کار صحیح و اساسی بود، ولی (افسوس که تسلیم فرمان من نبودید)، من با کمک چه کسی می جنگیدم ؟ وبه که اعتماد می کردم ؟ **من می خواهم به وسیله شما دردم را درمان کنم در حالی که شما خود درد من هستید. من در این حال به کسی می مانم، که می خواهد خار را به وسیله خار، بیرون بیاورد با این که می داند خار همچون خار است.**

www.makarem.ir

خداوندا ! طبیبان این بیماری سخت و جانکاه، خسته شده اند، و کِشندگان آب از چاه (برای آبیاری این زمین بی حاصل) درمانده گشته اند.

**شرح و تفسیر**

## می خواستم درمان من باشید، ولی درد من هستید !

امام (علیه السلام) در پاسخ ایرادکننده بالا جواب دندان شکنی می گوید. می فرماید : «این (گرفتاری و بدبختی ناشی از حکمیّت که دامان شما را گرفته) کیفر کسی است که رأی صواب را رها سازد» **(هَذَا جَزَاءُ مَنْ تَرَکَ الْعُقْدَةَ**[1]**).**

من به شما فریاد زدم که جنگ را در مرحله حساس رها نکنید، ادامه دهید که پیروزی نزدیک است !، ولی شما این رأی صواب را رها کرده، تسلیم حیله های ناصواب «**عمروعاص**» شدید، و اصرار به قبول **حکمیّت** کردید و همان گونه که امام (علیه السلام) در خطبه بعد فرموده : این حیله کاری بود که ظاهرش ایمان وباطنش کفر و نفاق بود.

سپس می افزاید : «به خدا سوگند اگر هنگامی که من شما را دستور به قبول حکمیّت (از روی ناچاری و اضطرار و اصرار جُهّال) دادم (به جای آن) شما را وادار (به ادامه جهاد) می کردم ـ کاری که خوشایندتان نبود ولی خدا خیر فراوانی در آن قرار می داد ـ و در این حال اگر شما در مسیر حق گام برمی داشتید، هدایتتان می کردم و اگر منحرف می شدید شما را به راه باز می گرداندم و اگر گروهی از شما خودداری می کردند کسان دیگری را به جای آنها می گماردم (به هر حال اگر اطاعت من در ادامه مبارزه می کردید) این کار صحیح و محکمی بود

---

۱. «عقده» در اصل به معنای گره است و در این جا به معنای رأی صحیح و پیمان بر اطاعت است.

www.makarem.ir

ولی (افسوس که تسلیم فرمان من نبودید) من با کمک چه کسی بجنگم ؟ و به که اعتماد کنم ؟» **(أَمَا وَاللهِ لَوْ أَنِّی حِینَ أَمَرْتُکُمْ بِهِ حَمَلْتُکُمْ عَلَی الْمَکْرُوهِ الَّذِی یَجْعَلُ اللهُ فِیهِ خَیْراً، فَإِنِ اسْتَقَمْتُمْ هَدَیْتُکُمْ وَإِنِ اعْوَجَجْتُمْ قَوَّمْتُکُمْ، وَإِنْ أَبَیْتُمْ تَدَارَکْتُکُمْ، لَکَانَتِ الْوُثْقَی، وَلَکِنْ بِمَنْ وَإِلَی مَنْ ؟).**

امام (علیه السلام) با این پاسخ گویا این حقیقت را بیان می کند که نیّت اصلی من، ادامه جهاد تا پیروزی بود به خصوص این که ما در آستانه پیروزی قرار داشتیم و من با تمام قوت و قدرت، حاضر به ادامه این راه بودم و لذا شما را از حکمیّت نهی کردم ولی شما افراد ضعیف الاراده وعصیانگر و نافرمان، حاضر به انجام این کار نبودید بنابراین، من چاره ای جز قبول حکمیّت نداشتم و اکنون شما فراموشکاران برگشته اید و به من ایراد می کنید.

سپس در ادامه این سخن، تعبیر جالبی دارد می فرماید : «**(عجبا !)** من می خواهم به وسیله شما دردم را درمان کنم، در حالی که شما خود، درد منید. من در این حال به کسی می مانم که **می خواهد خار را به وسیله خار بیرون بیاورد** با این که می داند **خار همچون خار است**» **(أُرِیدُ أَنْ أُدَاوِیَ بِکُمْ وَأَنْتُمْ دَائِی، کَنَاقِشِ الشَّوْکَةِ بِالشَّوْکَةِ، وَهُوَ یَعْلَمُ أَنَّ ضَلْعَهَا[1] مَعَهَا !)**

این تشبیه که از ضرب المثل معروفی گرفته شده، تشبیه بسیار دقیق و گویایی است، معمولاً هنگامی که خار، در پا می نشیند آن را به وسیله سوزن یا منقاش، آهسته بیرون می آورند حال اگر بخواهند آن را به وسیله خار

---

۱. «ضلع» از مادّه «ضلع» (بر وزن سبب) به معنای تمایل پیدا کردن به چیزی گرفته شده، و در این جا به معنای همسان و همانند است.

www.makarem.ir

دیگری بیرون آورند به احتمال قوی خار دوّم نیز در پای می نشیند و می شکند و مشکل افزون می شود و این به صورت ضرب المثل در میان عرب در آمده که می گویند : «**كَنَاقِشِ الشَّوْكَةِ بِالشَّوْكَةِ، وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّ ضَلْعَهَا مَعَهَا**»، این ضرب المثل را درباره کسی به کار می برند که مثلاً می خواهد کسی را برای رفع اختلاف میان او و دیگری، حکم و داور کند، در حالی که آن شخص تمایل به دشمن او دارد و کار را پیچیده تر می کند.

منظور امام (علیه السلام) این است که من می خواهم عصیان گران شام را به وسیله شما دفع کنم در حالی که شما خود در زمره عصیانگران هستید.

به هر حال این تعبیرات دردآلود و رنج آور، نشان می دهد که امام (علیه السلام) در چه شرایط سختی قرار داشته است، اگر فرمان حمله می داده مخالفت می کردند و می گفتند : **داوری قرآن را بپذیرید**، اگر مسأله داوری را مطرح می فرموده، ایراد می کردند که : **چرا تسلیم دشمن شدید ؟**

هر کدام نوایی می نواختند و هر یک هوا و هوسی در سرمی پروراندند، وکار به جایی رسید که آگاه ترین و مدبرترین پیشوایان جهان، بعد از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)را به **ضعف تدبیر متهم نمودند**، و این نبود مگر به خاطر گروهی از پیروان ضعیف و ناتوان و ناصالح.

چرا و چگونه این چنین شد ؟ گویی خدا می خواهد با این رهبر بزرگ همگان را بیازماید.

**و در پایان این بخش** امام (علیه السلام)، شکایت به درگاه خدا می برد و عرض حاجت به پیشگاه او می کند، عرضه می دارد : «**خداوندا** ! طبیبان این درد سخت و جانکاه، خسته شده اند و کشندگان آب از چاه (برای آبیاری این

www.makarem.ir

زمین بی حاصل) درمانده گشته اند» **(اللَّهُمَّ قَدْ مَلَّتْ أَطِبَّاءُ هَذَا الدَّاءِ الدَّوِيِّ[۱]، وَكَلَّتِ[۲] النَّزْعَةُ[۳] بِأَشْطَانِ[۴] الرَّكِيِّ[۵] )**.

چه تعبیر گویا و رسا و در عین حال سوزناکی ! هنگامی که بیماری سخت ولاعلاجی در جان کسی می ریزد و طبیب حاذق هر دارویی می دهد بیمار جواب مثبتی به آن دارو نمی دهد، سخت خسته و ملول می شود، همچنین کشاورزانی که با زحمت و تلاش فراوان از چاه های عمیق آب می کشند و به زمین نامستعدّی می ریزند که هیچ حاصلی نمی دهد سخت وامانده می شوند و همین گونه است حال رهبر و پیشوای مدیر و مدبّری همچون علی بن ابی طالب (علیه السلام) که گرفتار گروهی جاهل، کوته بین، ضعیف الاراده وضعیف الایمان می گردد.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که «**عیسی بن مریم**» چنین گفت : «**داوَيْتُ الْمَرْضَى فَشَفَيْتُهُم بِإِذْنِ اللهِ وَاَبْرَاْتُ الاكْمَهُ وَالْاَبْرَصَ بِإِذنِ اللهِ وَعَالَجْتُ الْمَوْتَى فَاحْيَيْتُهُمْ بِإِذنِ اللهِ وَعَالَجْتُ الْاَحْمَقَ فَلَمْ أَقْدِرْ عَلَى إِصْلاحِهِ**; من بیماران را مداوا کردم و به اذن خدا آنها را شفا دادم، نابینای مادرزاد و گرفتار بیماری برص را به اذن خدا بهبودی

---

۱. «داء دوی» به معنای بیماری شدید است.

۲. «کلّت» از مادّه «کلول» (بر وزن ملول) به معنای ضعف و ناتوانی گرفته شده است.

۳. «نزعه» از مادّه «نزع» (بر وزن نذر) به معنای کشیدن یا برکندن است و «نزعه» جمع نازع به معنای کِشنده است.

۴. «اشطان» جمع «شطن» (بر وزن وطن) به معنای طناب طولانی است که با آن از چاه آب می کشند.

۵. «رکی» جمع «رکیّه» به معنای چاه آب است.

www.makarem.ir

بخشیدم؛ مردگان را به فرمان خدا زنده کردم، ولی خواستم احمق را معالجه کنم نتوانستم»[۱].

j j j

۱. بحار الأنوار، جلد ۱۴، صفحه ۳۲۳، حدیث ۳۶.

www.makarem.ir

www.makarem.ir

**بخش دوّم**

**أيْنَ الْقَوْمُ الَّذِينَ دُعُوا إلَى الإسْلاَمِ فَقَبِلُوهُ، وَقَرَؤُوا الْقَرْآنَ فَأحْكَمُوهُ، وَهِيجُوا إلى الْجِهَادِ فَوَلِهُوا وَلَهَ اللِّقَاحِ إلَى أوْلاَدِهَا، وَسَلَبُوا السُّيُوفَ أغْمَادَهَا، وَأخَذُوا بِأطْرَافِ الارْضِ زَحْفاً زَحْفاً، وَصَفًّا صَفًّا. بَعْضٌ هَلَکَ، وَبَعْضٌ نَجَا. لاَ يُبَشَّرُونَ بِالاحْيَاءِ، وَلاَ يُعَزَّوْنَ عَنِ الْمَوْتى. مُرْهُ الْعُيُونِ مِنَ الْبُکَاءِ، خُمْصُ الْبُطُونِ مِنَ الصِّيَامِ، ذُبُلُ الشِّفَاهِ مِنَ الدُّعَاءِ، صُفْرُ الالْوَانِ مِنَ السَّهَرِ. عَلَى وَجُوهِهِمْ غَبَرَةُ الْخَاشِعِينَ. أُولئِکَ إخْوَانى الذَّاهِبُونَ. فَحَقَّ لَنَا أنْ نَظْمَأَ إلَيْهِمْ، وَنَعَضَّ الايْدِيَ عَلَى فِرَاقِهِمْ.**

**ترجمه**

کجایند آنها که به **اسلام** دعوت شدند، و (از جان و دل) آن را پذیرفتند، **قرآن را** تلاوت کردند و به خوبی آن را شناختند و به کار بستند، **به جهاد دعوت** شدند و عاشقانه به سوی آن حرکت کردند، همچون عشق ناقه به بچه هایش، **غلاف شمشیرها** را کنار انداختند (و فکر عقب نشینی را از سر به در کردند) و **گرداگرد زمین** را در جبهه های مختلف گروه گروه و صف در صف احاطه نمودند سرانجام بعضی شهید شدند وبعضی رهایی یافتند.

آنها کسانی بودند که هیچ گاه از زنده ماندن در **میدان جنگ**، ابراز شادی نمی کردند و در **مرگ شهیدان** به یکدیگر تسلیت نمی گفتند ! آنها **بر اثر گریه** (از خوف خدا) چشمانشان ناراحت و به **خاطر روزه** شکم هایشان تهی **ولب ها** از کثرت دعا خشک شده و **رنگ چهره ها** بر اثر شب زنده داری پریده و **غبار خشوع** بر چهره های آنها نشسته بود، (آری)

www.makarem.ir

برادران من آنها بودند که رفتند، پس سزاوار است که تشنه دیدار آنها باشیم و از فراقشان انگشت حسرت به دندان بگزیم !

## شرح و تفسیر

### آنها برادران من بودند !

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه برای تحریک نیروها و تشویق آنها به جهاد، و سرزنش و ملامت در برابر کوتاهی ها و کاستی ها، یادی از دوستان شجاع، مؤمن و آگاه خود می کند; که هم در میدان نبرد و جهاد با دشمن می درخشیدند و هم در میدان اطاعت و عبادت و بندگی خدا پیشرو پیشگام بودند، می فرماید : «کجایند آنها که به **اسلام** دعوت شدند و (از جان و دل) آن را پذیرفتند. **قرآن را تلاوت** کردند و به خوبی آن را شناختند و به کار بستند، به **جهاد** دعوت شدند و عاشقانه به سوی آن حرکت کردند، همچون عشق «**ناقه**» به بچه هایش، **غلاف شمشیرها** را کنار انداختند (و فکر عقب نشینی از سر به در کردند) و **گرداگرد** زمین (در جبهه مختلف) گروه گروه و صف در صف احاطه نمودند (سرانجام) بعضی شهید شدند و بعضی رهایی یافتند» **(أَيْنَ الْقَوْمُ الَّذِينَ دُعُوا إِلَى الإِسْلاَمِ فَقَبِلُوهُ، وَقَرَؤُوا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ، وَهِيجُوا[1] إلى الْجِهَادِ فَوَلِهُوا[2] وَلَهَ اللِّقَاحِ[3] إِلَى أَوْلاَدِهَا، وَسَلَبُوا السُّيُوفَ أَغْمَادَهَا[4]،**

---

۱. «هیجوا» فعل مجهول از مادّه «هیجان» است و در این جا مفهومش این است که آنها را به سوی جهاد برمی انگیختند.

۲. «ولهوا» از مادّه «وله» (بر وزن فرح) به معنی شدت اشتیاق یا شدت حزن است.

۳. «لقاح» جمع «لقوح» به معنی ناقه (شتر ماده) است.

۴. «اغماد» جمع «غمد» (بر وزن هند) به معنی غلاف شمشیر است.

www.makarem.ir

**وَأَخَذُوا بِأَطْرَافِ الارْضِ زَحْفاً[1] زَحْفاً،وَصَفّاً صَفّاً.بَعْضٌ هَلَکَ،وَبَعْضٌ نَجَا).**

اوصافی را که امام (علیه السلام) در این عبارت برای آنها برشمرده بسیار حساب شده است. از ایمان به اسلام و فهم صحیح و دقیق قرآن، و به کاربستن آن که انگیزه اصلی حرکت به سوی جهاد است آغاز می کند، سپس عشق آنها را به جهاد همچون عشق مادر به فرزند توصیف می کند، و شجاعت آنها را می ستاید، که هرگز در فکر غلاف کردن شمشیرها و پایان جهاد نبودند. در آخر حرکت گروهی و دسته جمعی آنها را ـ که در همه میدان ها در هر نقطه ای از زمین حاضر می شدند ـ ستایش می کند. و به یقین این اوصاف در هر قوم و ملتی باشد، سرانجام پیروز می شوند.

و در ادامه این سخن به قسمت دیگری از اوصاف آنها می پردازد، که از روحیه بلند و مقام زهد و خضوع و خشوع آنها در پیشگاه خداوند، پرده برمی دارد. می فرماید : «آنها کسانی بودند که هیچ گاه از زنده ماندن در میدان جنگ، ابراز شادی نمی کردند، و در مرگ شهیدان، به یکدیگر تسلیت نمی گفتند !» **(لاَ یُبَشَّرُونَ بِالاحْیَاءِ، وَلاَ یُعَزَّوْنَ عَنِ الْمَوْتی).**

و این نشانه روحیه بلند آنهاست که هرگز در بند حیات مادی نبودند که اگر دوستانشان آن را از دست دهند، ناراحت شوند و اگر زنده بمانند به یکدیگر تبریک بگویند، و شادمان باشند. آنها به شهادت در راه خدا افتخار می کردند و بزرگترین سعادت خودرا در شهادت می دانستند.

«آنها بر اثر گریه (از خوف خدا) چشمانشان ناراحت، و به خاطر روزه، شکم هایشان تهی، ولب ها، از کثرت دعا خشک شده، و رنگ چهره ها بر اثر

---

۱. «زحف» در اصل به معنی راه رفتن توأم با سنگینی است و به حرکت لشکر انبوه و هر جمعیّت فشرده اطلاق می شود.

www.makarem.ir

شب زنده داری پریده، و غبار خشوع بر چهره های آنها نشسته بود» **(مُرْهُ[۱] الْعُيُونِ مِنَ الْبُكَاءِ، خُمْصُ[۲] الْبُطُونِ مِنَ الصِّيَامِ، ذُبُلُ[۳] الشِّفَاهِ مِنَ الدُّعَاءِ، صُفْرُ[٤] الألْوَانِ مِنَ السَّهَرِ[٥]. عَلَى وَجُوهِهِمْ غَبَرَةُ الْخَاشِعِينَ).**

آری، آنها در میدان جهاد همچون شیر می غریدند; ولی در شب به هنگام راز و نیاز با پروردگار گریه سرمی دادند و سیلاب اشک، فرو می ریختند، در خلوت، چنین بودند و در جلوت، چنان.

و در پایان این سخن، به عنوان یک درس سازنده و پر بار می فرماید : «برادران من، آنها بودند که رفتند پس سزاوار است که تشنه دیدار آنها باشیم و از فراقشان انگشت حسرت، به دندان بگزیم !» **(أُولئِکَ إخْوَانی الذَّاهِبُونَ. فَحَقَّ لَنَا أَنْ نَظْمَأَ إلَيْهِمْ، وَنَعَضَّ الايْدِیَ عَلَى فِرَاقِهِمْ).**

همیشه مربیان آگاه، برای تربیت افراد مورد نظر الگوهای برجسته و ارزنده را ارائه می کنند تا مخاطبان خودرا با آنها بسنجند و در مسیر آنها قرار دهند. کاستی های خود را بدانند و برای جبران به پای خیزند و علی (علیه السلام) این معلّم بزرگ آسمانی همواره از این روش استفاده می کند. ولی افسوس ! که مخاطبانش در آن زمان، شایستگی پذیرش این برنامه های تربیتی را نداشتند. معلم و پیشوا هر قدر بصیر و آگاه و شایسته و دلسوز باشد تا افراد تحت تربیت او از حدّ اقل آمادگی بهره مند نباشند، مفید واقع نمی شود.

---

۱. «مره» جمع «امره» به معنی کسی است که چشمش بیماری یا ناراحتی دارد.

۲. «خمص» جمع «اخمص» به معنی کسی است که شکمش تهی و لاغر است.

۳. «ذبل» جمع «ذابل» به معنی خشک و بی طراوت است.

۴. «صُفر» جمع «اصفر» به معنی زرد و رنگ پریده است.

۵. «سهر» به معنی شب زنده داری و شب بیداری است.

www.makarem.ir

باران حیات بخش، همه جا می بارد ولی از شوره زار هرگز چیزی جز خس نمی روید. آفتاب بر همه جا می تابد ولی چشمان نابینا چه بهره ای می تواند
بگیرد،نسیم حیات بخش همه جا می‌وزد اما قبرهای مردگان چه بهره ای می گ یرند.

**بخش سوّم**

**إنَّ الشَّيْطَانَ يُسَنِّى لَكُمْ طُرُقَهُ، وَيُرِيدُ أَنْ يَحُلَّ دِينَكُمْ عُقْدَةً عُقْدَةً، وَيُعْطِيَكُمْ بِالْجَمَاعَةِ الْفُرْقَةَ، وَبِالْفُرْقَةِ الْفِتْنَةَ. فَاصْدِفُوا عَنْ نَزَغَاتِهِ وَنَفَثَاتِهِ، وَاقْبَلُوا النَّصِيحَةَ مِمَّنْ أَهْدَاهَا اِلَيْكُمْ، وَاعْقِلوهَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ.**

**ترجمه**

شیطان راه های انحرافی خویش را برای شما آسان جلوه می دهد، و می خواهد (رشته های محکم) دین شما را گره گره بگشاید و به جای اتحاد و هماهنگی، ایجاد تفرقه کند و به وسیله تفرقه، فتنه بر پا سازد. حال که چنین است : از وسوسه ها و فریب های او روی بگردانید و نصیحت را از کسی که به شما هدیه می کند، پذیرا شوید، و آن را محکم در درون جان خویش نگهداری کنید.

**شرح و تفسیر**

## از وسوسه های شیطان بر حذر باشید

در پایان خطبه از آن جا که سرچشمه بسیاری از بدبختیها و مشکلاتی که نمونه های آن در کلام امام (علیه السلام) آمد، وسوسه های شیطان است امام (علیه السلام) به همه یارانش هشدار می دهد، که مراقب توطئه های شیطان، و

www.makarem.ir

طرق نفوذ او باشند، و با چهار جمله، همه گفتنیها را بطور خلاصه بیان می کند :

می فرماید : «شیطان راههای انحرافی خویش را برای شما آسان جلوه می دهد» (تا گام در طریق او بگذارید) **(إنَّ الشَّیْطَانَ یُسَنِّی[1] لَکُمْ طُرُقَهُ)**.

و از آن جا که از روش سیاست گام به گام، استفاده می کند «می خواهد (رشته های محکم) دین شما را گره گره بگشاید» (و اعتقادات و اعمال شما را یکی بعد از دیگری بر باد دهد) **(وَیُرِیدُ أَنْ یَحُلَّ دِینَکُمْ عُقْدَةً عُقْدَةً)**.

برنامه دیگر او این است که : «به جای اتحاد و هماهنگی ایجاد تفرقه کند» **(وَیُعْطِیَکُمْ بِالْجَمَاعَةِ الْفُرْقَةَ)**.

«و به وسیله تفرقه فتنه بر پا سازد !» **(وَبِالْفُرْقَةِ الْفِتْنَةَ)**.

آری نخستین برنامه شیطان این است که بیراهه های خطرناک را در نظر انسان، شاه راه مستقیم جلوه می دهد، و با روش تساهل و تسامح همگان را به طرق خود دعوت می کند، و طریق اطاعت الهی را مشکل و خشن و ناهموار جلوه گر می سازد هنگامی که انسان، در طریق او گام گذارد، در هر قدم او را به ترک قانونی از قانونهای الهی و ترک پیمانی، از پیمانهای مقدّس دینی، وادار می سازد، همان طور که قرآن مجید **چهار** بار روی این معنا تکیه کرده که « **(وَلاَ تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیْطانِ)**; از گامهای شیطان پیروی نکنید».

و در جای دیگر می فرماید : « **(وَمَنْ یَتَّبِعْ خُطُواتِ الشَّیْطانِ فَإِنَّهُ یَأْمُرُ بِالْفَحْشاءِ وَالْمُنْکَرِ)**; و هر کس از گامهای شیطان پیروی کند (گمراه می شود) چرا که او به فحشا و منکر دعوت می کند»[2].

---

۱. «یسنّی» از ریشه «سناء» به معنی روشنایی است و هنگامی که به باب تفعیل برود به معنی سهل وآسان نمودن است.

۲. بقره، آیات ۱۶۸ و ۲۰۸.

انعام، آیه ۱۴۲.

www.makarem.ir

و هنگامی که انسان را نسبت به احکام الهی، بی تفاوت کرد و هوا وهوسها بر جامعه حاکم شد، با استفاده از تضادّهای منافع مادی، وتعصبهای جاهلی، مردم را به تفرقه دعوت می کند همان گونه که در قرآن مجید می خوانیم : « (**إِنَّما يُرِيْدُ الشَّيْطانُ اَنْ يُوْقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَداوَةَ وَالْبَغْضاءَ فِى الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ**)؛ شیطان

می خواهد در میان شما عداوت و دشمنی بواسطه شراب و قمار ایجاد کند»[۱].

بدیهی است هنگامی که آتش اختلاف و نفاق، در جامعه روشن شود فتنه ها به دنبال آن آشکار می گردد. و فتنه ها دین و دنیای انسانها را تباه می سازد.

در ماجرای «**صفین**» **دقیقاً همین برنامه های شیطانی اجرا شد، نخست شیطان به آنها القا کرد که پذیرش حکمیّت سهلترین راه برای رسیدن به صلح و آرامش است سپس آنها را به نافرمانی در برابر دستورات محکم** امیرمؤمنان (علیه السلام) در زمینه جهاد دعوت نمود و به دنبال **آن تفرقه و نفاق در آن** لشکر عظیم افکند که نتیجه آن فتنه «**عمروعاص**» و فتنه خوارج بود.

سپس امام (علیه السلام) برای این که اصحاب و یارانش در این دام نیفتند می فرماید : «حال که چنین است از وسوسه ها و فریبهای او روی بگردانید و نصیحت را از کسی که به شما هدیه می کند پذیرا شوید، و آن را محکم در درون جان خویش نگهداری کنید» **(فَاصْدِفُوا[۲] عَنْ نَزَغَاتِهِ[۱] وَنَفَثَاتِهِ[۲]، وَاقْبَلُوا النَّصِيحَةَ مِمَّنْ أَهْدَاهَا اِلَيْكُمْ، وَاعْقِلوهَا[۳] عَلَى أَنْفُسِكُمْ).**

---

نور، آیه ۲۱.

۱. مائده : ۹۱.

۲. «اِصْدِفوا» از مادّه «صدف» (بر وزن عطف) به معنی اعراض کردن و منصرف شدن است.

www.makarem.ir

در عصر و زمان ما نیز مطلب همین گونه است، نخست شیطان طرق انحرافی خودرا سهل و آسان نشان می دهد، و گروهها را به سوی خود می کشاند و بعد ارزش های اسلامی را یکی یکی از آنها می گیرد، سپس در میان آنها تفرقه می افکند و به دنبال تفرقه آتش فتنه های سیاسی اجتماعی و اقتصادی را روشن می کند.

j j j

۱. «نزغات» جمع «نزغة» (بر وزن ضربه) به معنی فریب دادن است.

۲. «نفثات» جمع «نفثة» در این جا به معنی وسوسه کردن است.

۳. «اعقلوا» از مادّه «عقل» (بر وزن دغل) به معنی بستن پای شتر است، سپس به نگهداری هر چیزی اطلاق شده و عقل به معنی خرد نیز از همین ریشه است زیرا انسان را از کارهای خلاف باز می دارد.

www.makarem.ir

# خطبه ۱۲۲[۱]

## وَمِنْ كلام لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

**قاله للخوارج، وقد خرج إلى معسكرهم وهم مقيمون على انكار الحكومة، فقال** (عليه السلام) :

هنگامی که خوارج در مخالفت خود با مسأله **حکمیّت**، پافشاری کردند امام (عليه السلام) به لشکرگاه آنان رفت و این خطبه را ایراد فرمود :

### خطبه در یک نگاه

همان گونه که در بالا آمد، این خطبه، **بخشی از** سخنان امام (عليه السلام) قبل از «**جنگ نهروان**» را بازگو می کند، که امام (عليه السلام) به عنوان **اتمام حجت** برای آنها ایراد فرمود، و سخنان امام (عليه السلام) بسیار مؤثر واقع شد

---

۱. سند خطبه :

مرحوم «طبرسی» این سخن را در کتاب «احتجاج» کوتاه تر از آنچه در این جا آمده، آورده است که نشان می دهد از منبع دیگری گرفته است.

«ابن ابی الحدید» می گوید : این کلام گر چه ظاهراً به هم پیوسته است ولی در واقع از سه بخش تشکیل می شود که از هم جداست و مرحوم «سیّد رضی» طبق روشی که دارد، گاه از یک خطبه طولانی کلمات فصیح تر را جدا کرده و بخش هایی را حذف می کند. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۲۷۱).

www.makarem.ir

به گونه ای که اکثریت قاطع خوارج توبه کردند و از جنگ کناره گیری نمودند.

امام (علیه السلام) در این سخنان حساب شده، **نخست** آنان را به دو گروه، تقسیم نموده و صفوفشان را از هم جدا می کند : کسانی که در «**صفین**» حضور داشتند و کسانی که حضور نداشتند.

**در بخش دوّم**، روی سخن را به صفینیان کرده و به آنها یادآور می شود : شما بودید که **مسأله حکمیّت** را بر من تحمیل کردید، در حالی که من به شدت با آن مخالف بودم و شما را دستور به ادامه جهاد، تا پیروزی دادم.

**در بخش سوّم**، به این نکته اشاره می فرماید که : ما در آغاز اسلام برای پیشرفت این آیین مقدّس، حتّی با نزدیکترین بستگان خود که در صف کفر، قرار داشتند جهاد کردیم، ولی اکنون در برابر ما برادران مسلمان ما هستند که به راه خطا رفته اند و شرایط به گونه دیگری است. لذا نخست باید از آنها رفع شبهه کنیم، امیداست مشکل حل شود.

j j j

www.makarem.ir

**بخش اوّل**

**أَكُلُّكُمْ شَهِدَ مَعَنَا صِفِّينَ ؟ فَقَالُوا : مِنَّا مَنْ شَهِدَ وَمِنَّا مَنْ لَمْ يَشْهَدْ. قَالَ : فَامْتَازُوا فِرْقَتَيْنِ، فَلْيَكُنْ مَنْ شَهِدَ صِفِّينَ فِرْقَةً، وَمَنْ لَمْ يَشْهَدْهَا فِرْقَةً، حَتَّى أُكَلِّمَ كُلاًّ مِنْكُمْ بِكَلاَمِهِ. وَنَادَى النَّاسَ، فَقَالَ :**

**أَمْسِكُوا عَنِ الْكَلاَمِ، وَأَنْصِتُوا لِقَوْلِي، وَأَقْبِلُوا بِأَفْئِدَتِكُمْ إِلَيَّ، فَمَنْ نَشَدْنَاهُ شَهَادَةً فَلْيَقُلْ بِعِلْمِهِ فِيهَا.**

**ثُمَّ كَلَّمَهُمْ عَلَيْهِ السَّلاَمُ بِكَلاَم طَوِيل، مِنْ جُمْلَتِهِ أَنْ قَالَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ :**

**أَلَمْ تَقُولُوا عِنْدَ رَفْعِهِمُ الْمَصَاحِفَ حِيلَةً وَغِيلَةً، وَمَكْراً وَخَدِيعَةً : إِخْوَانُنَا وَأَهْلُ دَعْوَتِنَا، اسْتَقَالُونَا وَاسْتَرَاحُوا إِلَى كِتَابِ اللهِ سُبْحَانَهُ، فَالرَّأْيُ الْقَبُولُ مِنْهُمْ وَالتَّنْفِيسُ عَنْهُمْ ؟ فَقُلْتُ لَكُمْ : هذَا أَمْرٌ ظَاهِرُهُ إِيمَانٌ، وَبَاطِنُهُ عُدْوَانٌ، وَأَوَّلُهُ رَحْمَةٌ، وَآخِرُهُ نَدَامَةٌ. فَأَقِيمُوا عَلَى شَأْنِكُمْ، وَالْزَمُوا طَرِيقَتَكُمْ، وَعَضُّوا عَلَى الْجِهَادِ بِنَوَاجِذِكُمْ، وَلاَ تَلْتَفِتُوا إِلَى نَاعِق نَعَقَ : إِنْ أُجِيبَ أَضَلَّ، وَإِنْ تُرِكَ ذَلَّ. وَقَدْ كَانَتْ هذِهِ الْفَعْلَةُ، وَقَدْ رَأَيْتُكُمْ أَعْطَيْتُمُوهَا. وَاللهِ لَئِنْ أَبَيْتُهَا مَا وَجَبَتْ عَلَيَّ فَرِيضَتُهَا، وَلاَ حَمَّلَنِي اللهُ ذَنْبَهَا. وَوَاللهِ إِنْ جِئْتُهَا إِنِّي لَلْمُحِقُّ الَّذِي يُتَّبَعُ؛ وَإِنَّ الْكِتَابَ لَمَعِي، مَا فَارَقْتُهُ مُذْ صَحِبْتُهُ.**

**ترجمه**

آیا همه شما در «**صفّین**» با ما بوده اید ؟ آنها گفتند : «بعضی از ما حضور داشت و بعضی حاضر نبود».

فرمود : پس به دو گروه تقسیم شوید ! آنها که در «**صفین**» بودند یک گروه شوند و آنها که نبودند گروه دیگر، تا با هر کدام با سخنی که مناسب اوست سخن بگویم، سپس امام (علیه السلام) مردم را ندا داده فرمود : خاموش باشید و به حرفهایم گوش فرا دهید ! و با دل هایتان به سوی من آیید و هر

www.makarem.ir

کس را سوگند دادم که درباره آنچه می داند گواهی دهد با علم و اطلاع خود گواهی دهد آن گاه حضرت با آنها سخنی طولانی گفت : که بخشی از آن این است : «مگر آن زمان که (سپاه معاویه) از روی حیله و نیرنگ و مکر و خدعه قرآنها را بر سر نیزه ها بلند کردند، نگفتید «اینها برادران ما هستند و اهل مذهب ما از ما خواسته اند که از آنها درگذریم و راضی به **حکمیّت** کتاب قرآن شده اند، رأی صواب آن است که از آنها بپذیریم و دست از آنان بکشیم ؟»

ولی من به شما گفتم : این کاری است که ظاهرش ایمان و باطنش (کُفْر و) عدوان است، آغازش رحمت و پایانش ندامت است، به حال خود باقی باشید و از راهی که پیش گرفته اید منحرف نشوید و به جهاد ادامه دهید، دندانها را بر هم بفشارید، و به هیچ صدایی اعتنا نکنید چرا که اینها صداهایی است که اگر به آن پاسخ گویند گمراه می کند و اگر رهایش سازند گوینده اش خوار و ذلیل می شود، ولی (متأسّفانه) پیشنهاد شما (مسأله حکمیّت) انجام گرفت و دیدم شما آن را پذیرفتید (اکنون که در دام آنها گرفتار شده اید فریادتان بلند شده است).

**به خدا سوگند !** اگر من از پذیرش این امر سرباز می زدم، متعهّد به لوازم آن نبودم و خداوند گناه آن را بر دوش من نمی گذاشت (ولی مرا به اجبار به این وادی کشاندید) و اگر آن را پذیرا شدم باز حق با من بود و قرآن با من است (وبه حقانیت من حکم می کند) و از آن زمان که با آن آشنا شده ام هرگز از آن جدا نگشته ام.

j j j

**شرح و تفسیر**

## چگونه در دام دشمن افتادید

www.makarem.ir

همان گونه که در بالا آمد مخاطبین این خطبه، «**خوارج نهروان**» هستند که امام (علیه السلام) برای اتمام حجت با آنها و هدایت و ارشاد گروه فریب خورده، این سخن را ایراد کرد، و در آغاز برای آماده ساختن آنها چنین فرمود : «آیا همه شما در «**صفین**» با ما بودید ؟» **(أَكُلُّكُمْ شَهِدَ مَعَنَا صِفِّينَ ؟)**.

«آنها گفتند : بعضی از ما حضور داشت وبعضی حاضر نبود» **(فَقَالُوا : مِنَّا مَنْ شَهِدَ وَمِنَّا مَنْ لَمْ يَشْهَدْ)**.

با این که میان جنگ «**صفّین**» و جنگ با «**خوارج نهروان**» فاصله چندانی نبود، معلوم نیست گروه دوّم که در «**صفّین**» نبوده اند، چگونه به این گروه فتنه گر، پیوستند، شاید وسوسه های گروه اوّل در میان مردم «**کوفه**» وفرزندان و بستگانشان، این اثر را گذاشته که با آنها هم صدا شوند و در صف آتش بیاران فتنه قرار گیرند.

به هر حال امام (علیه السلام) در ادامه این سخن فرمود : «پس به دو گروه تقسیم شوید ! آنها که در «**صفین**» بودند، یک گروه شوند و آنها که نبودند گروه دیگر. تا با هر کدام با سخنی که مناسب اوست سخن بگویم» **(قَالَ : فَامْتَازُوا فِرْقَتَيْنِ، فَلْيَكُنْ مَنْ شَهِدَ صِفِّينَ فِرْقَةً، وَمَنْ لَمْ يَشْهَدْهَا فِرْقَةً، حَتَّى أُكَلِّمَ كُلاًّ مِنْكُمْ بِكَلاَمِهِ)**.

این تعبیر نشان می دهد : اگر مخاطبین در سخنان مهم، یک دست نباشند فصاحت و بلاغت ایجاب می کند که آنها را از هم جدا سازند و با هر کدام مناسب حالشان سخن بگویند، تا کاملاً مؤثّر واقع شود و امام (علیه السلام) از این روش استفاده فرمود و نتیجه بخش بود.

بعد از آن می خوانیم : «امام (علیه السلام) مردم را ندا داد فرمود : خاموش باشید ! و به حرفهایم گوش فرا دهید ! و با دل هایتان به سوی من آیید، و هر

www.makarem.ir

کس را سوگند دادم که درباره آنچه می داند گواهی دهد، با علم و اطلاع خود گواهی دهد» **(وَنَادَى النَّاسَ، فَقَالَ: أَمْسِكُوا عَنِ الْكَلَامِ، وَأَنْصِتُوا لِقَوْلِي، وَأَقْبِلُوا بِأَفْئِدَتِكُمْ إِلَيَّ، فَمَنْ نَشَدْنَاهُ[1] شَهَادَةً فَلْيَقُلْ بِعِلْمِهِ فِيهَا)**.

از این تعبیر استفاده می شود که «**خوارج**» یا لشکریان امام (علیه السلام) که در آن جا حضور داشتند و یا هر دو، مشغول سخن گفتن با یکدیگر بودند، امام نخست آنها را دعوت به سکوت و گوش فرا دادن از دل و جان نمود تا زمینه تأثیر آماده شود و در ضمن، شهود خودرا نیز از میان جمعیّت به صورت عام برگزید.

«سپس آن حضرت (علیه السلام) با آنان سخن گفت، سخنی طولانی که بخشی از آن این است» **(ثُمَّ كَلَّمَهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِكَلَامٍ طَوِيلٍ، مِنْ جُمْلَتِهِ أَنْ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ[2])**.

امام (علیه السلام) دست آنها را گرفته و به گذشته نزدیک می برد و اشتباهات بزرگ و عصیان آنها را یادآور می شود و به گروهی که در «**صفین**» حضور داشته اند می فرماید: «مگر آن زمان که (سپاه معاویه) از روی حیله و نیرنگ و مکر و خدعه قرآنها را بر سرنیزه ها بلند کردند، نگفتید: اینها برادران ما هستند و اهل مذهب ما؟ از ما خواسته اند که از آنان درگذریم و راضی به حکمیّت کتاب خدا، قرآن شده اند، رأی صواب این است که از آنها بپذیریم و دست از

---

۱. «نشد» از مادّه «نشد» (بر وزن مشق) به معنی صدا زدن و سؤال کردن و طلب نمودن است و در جمله بالا به معنی شهادت طلبیدن است.

۲. آیا این جمله کلام «سیّد رضی» است یا کلام راوی این خطبه، که «سیّد رضی» از او نقل کرده؟ درست معلوم نیست ولی مسلّم است که سخن امام (علیه السلام) بسیار از آنچه در «نهج البلاغه» آمده بیشتر بوده است و «سیّد رضی» طبق روشی که دارد بخشهای برجسته تر را برگزیده است.

www.makarem.ir

آنان بکشیم ؟» **(أَلَمْ تَقُولُوا عِنْدَ رَفْعِهِمُ الْمَصَاحِفَ حِيلَةً وَغِيلَةً[۱]، وَمَكْراً وَخَدِيعَةً : إِخْوَانُنَا وَأَهْلُ دَعْوَتِنَا، اسْتَقَالُونَا[۲] وَاسْتَرَاحُوا إِلَى كِتَابِ اللهِ سُبْحَانَهُ، فَالرَّأْيُ الْقَبُولُ مِنْهُمْ وَالتَّنْفِيسُ[۳] عَنْهُمْ)**.

آن گاه پاسخ خودرا در برابر این فریب و نیرنگ به آنها یادآور شده می فرماید : (به خاطر دارید که) من به شما گفتم : این کاری است که ظاهرش ایمان و باطنش (کفرو) عدوان است، آغازش رحمت و پایانش ندامت است» **(فَقُلْتُ لَكُمْ : هذَا أَمْرٌ ظَاهِرُهُ إِيمَانٌ، وَبَاطِنُهُ عُدْوَانٌ، وَأَوَّلُهُ رَحْمَةٌ، وَآخِرُهُ نَدَامَةٌ)**.

«بر همین حال باقی باشید، و از راهی که پیش گرفته اید منحرف نشوید و در این مرحله سرنوشت ساز، به جهاد ادامه دهید و در جهاد دندانها را بر هم بفشارید و به هیچ صدایی اعتنا نکنید، چرا که اینها صداهایی است که اگر به آن پاسخ (موافق) گویند گمراه می کند و اگر رهایش سازند گوینده اش خوار و ذلیل می شود» **(فَأَقِيمُوا عَلَى شَأْنِكُمْ، وَالْزَمُوا طَرِيقَتَكُمْ، وَعَضُّوا عَلَى الْجِهَادِ بَنَوَاجِذِكُمْ، وَلاَ تَلْتَفِتُوا إِلَى نَاعِق نَعَقَ : إِنْ أُجِيبَ أَضَلَّ، وَإِنْ تُرِكَ ذَلَّ)**.

«ولی (مع الأسف) این کار (مسأله حکمیّت) انجام گرفت و دیدم شما آن را پذیرفتید» (اکنون که در دام آنها گرفتار شده اید فریادتان بلند شده است) **(وَقَدْ كَانَتْ هذِهِ الْفَعْلَةُ، وَقَدْ رَأَيْتُكُمْ أَعْطَيْتُمُوهَا)**.

راستی شگفت آور است ! از یکسو امام (علیه السلام) را در آخرین لحظات سرنوشت ساز جنگ، که گام های کوتاهی به سوی پیروزی باقی مانده بود،

---

۱. «غیلة» به معنی نیرنگ است.

۲. «استقالوا» از مادّه «استقالة» به معنی درخواست پس گرفتن چیزی است.

۳. «تنفیس» به معنی گشایش وآزاد نمودن و دست کشیدن است.

www.makarem.ir

سخت در فشار می گذارند که به نیرنگ «**ابن عاص**» تن در دهد و حکمیّت را بپذیرد، و حتی امام (علیه السلام) را تهدید می کنند که اگر «**مالک اشتر**» باز نکردد، جان خودت در خطر است، ولی هنگامی که پرده ها کنار می رود و نیرنگ ها فاش می شود و به بن بست می رسند به جای آن که بیایند و عذرخواهی کنند، در فکر جبران این خطای بزرگ برآیند، طلبکار می شوند که، چرا حکمیّت را پذیرفتی ؟ !

**نکته جالب** این که : امام (علیه السلام) در آغاز «**خوارج**» را به دو دسته کرد; گروهی که در «**صفین**» حضور داشتند و گروهی که نداشتند تا روشن سازد که اگر گروه دوّم به خاطر نادانی و بی خبری از جریان صفین، قیام کردند، شما که در صفین بودید و تمام جریان ها را از نزدیک دیدید، چرا ؟ شما با چه منطقی به میدان جنگ «**نهروان**» گام گذاشتید ؟ و مرا مسئوول داستان حکمیّت می دانید ؟

و به این ترتیب هم با آنها اتمام حجت فرمود، و هم به گروه دوّم که فریب این گروه را خورده بودند و به اتفاق آنها به میدان آمده بودند.

و کاری بدتر از این نیست که انسان گوش به ارشاد و راهنمایی ناصح مشفق فرا ندهد و هنگامی که گرفتار عاقبت شوم اعمال خود شد، او را مقصّر بشمارد و زبان اعتراض بگشاید.

آری، انسان های بی انصاف و فراموش کار، از این کارها بسیار دارند.

سپس امام (علیه السلام) با سخن دیگری، مطلب را برای آنها آشکارتر می سازد. می فرماید : «به خدا سوگند ! اگر من از پذیرش این امر (حکمیّت) سرباز می زدم، متعهّد به لوازم آن نبودم و خداوند گناه آن را بر دوش من نمی گذاشت !» **(وَاللهِ لَئِنْ أَبَيْتُهَا مَا وَجَبَتْ عَلَيَّ فَرِيضَتُهَا، وَلاَ حَمَّلَنِي اللهُ ذَنْبَهَا).**

www.makarem.ir

اشاره به این که : اگر من در آغاز سخت با مسأله حکمیّت مخالف بودم برای این که در برابر لوازم آن مسئوول نباشم. و گناه آن بر دوش من سنگینی نکند; چرا که **مسأله حکمیّت** سبب تقویت حاکمیت جبّاران شام، شد و خون های شهدای «**صفین**» را بر باد داد و طرفداران حق را ذلیل و مأیوس کرد.

به دنبال آن می افزاید : از **سوی دیگر** «به خدا سوگند ! اگر آن را در پایان کار پذیرا شدم باز حق با من بود و قرآن با من است (و به حقانیت من گواهی می دهد) از آن زمان که با آن آشنا شده ام، هرگز از آن جدا نگشته ام» **(وَاللهِ إنْ جِئْتُهَا إنِّی لَلْمُحِقُّ الَّذِی یُتَّبَعُ; وَإنَّ الْکِتَابَ لَمَعِی، مَا فَارَقْتُهُ مُذْ صَحِبْتُهُ).**

اشاره به این که، هنگامی که دیدم در میان شما در مسأله حکمیّت چنان اختلافی افتاده که اگر جلوی آن را نگیرم شما خودتان بر ضد یکدیگر قیام می کنید و گروهی بر گروه دیگر شمشیر می کشد و اسباب بدبختی و رسوایی بزرگ فراهم می شود، این جا بود که مجبور شدم و حکمیّت را پذیرفتم.

و آنگهی، اگر در مسأله حکمیّت قرآن، کار را به دست کسی می گذاشتید، که همیشه با قرآن بوده و از محتوای آن کاملاً آگاه است و به سراغ فرد ساده لوح و نادان و پستی همچون «**ابو موسی اشعری**» نمی رفتید، این توطئه خنثی می شد، و اگر زیان هایی داشت به حدّ اقل می رسید; اما شما هم **حکمیّت** را بر من تحمیل کردید، و هم **ابو موسی اشعری** نادان را. و در این دام بزرگ گرفتار شدید و حدّ اکثر زیان های آن را پذیرفتید.

حال حرف حساب شما چیست ؟ آیا من باید پاسخ گوی خلاف کاریهای شما باشم ؟ و جریمه جرایم سنگین شما را بپردازم ؟

از آن چه در بالا گفته شد، نکات زیر روشن می شود :

www.makarem.ir

۱ ـ امام (علیه السلام) در این بخش از سخنانش دو بار سوگند یاد کرده است. مخصوصاً در بخش دوّم با تاکیدهای بیشتر تا نشان دهد کمترین کوتاهی از ناحیه او نبوده است.

۲ ـ آنچه امام (علیه السلام) در این دو سوگند بیان کرده دلیلی بر تردید آن حضرت در مسأله حکمیّت نبوده است بلکه اشاره به دو حالت مختلف است. در آغاز سخت مخالف بود چون آن را فریب و نیرنگ خطرناکی می دانست و بعد که اصحاب و یارانش اختلاف کردند و گروه عظیمی از افراد بی خبر و نادان اصرار بر قبول حکمیّت داشتند، برای پرهیز از ضایعات بیشتر، و دفع فتنه های فزونتر، تن به حکمیّت داد. از این رو، هم مخالفت اوّل حکیمانه بود و هم موافقت دوّم.

از این گذشته اگر آنها در **مسأله حکمیّت** روی فرد نادان و ساده لوحی همچون «**ابو موسی اشعری**» پافشاری نمی کردند، مشکلات بسیار کمتر بود، آنچه باعث عقیم ماندن نتایج جنگ «**صفین**» وامتیاز گرفتن دشمنان اسلام شد، همان پافشاری جاهلانه بود نبابراین، این گروه متعصب و نادان، سنگرهای خود را یکی بعد از دیگری از دست دادند و گرفتار آن سرانجام شوم شدند، و عجب این که همه اینها را فراموش کرده، در برابر امام (علیه السلام) شمشیر کشیدند و مدعی شدند چرا حکمیّت را پذیرفتی ؟ !

اما به هر حال، سخنان منطقی و پربار امام (علیه السلام) در این زمینه کار خودرا کرد و گروه زیادی از «**خوارج**» در همان جا بیدار شدند و توبه کردند و از جنگ کناره گیری نمودند، حتی در بعضی از تواریخ آمده اکثریت آنها به توبه کنندگان پیوستند.

j j j

**نکته**

## گوشه ای از شخصیت معاویه !

www.makarem.ir

کارهایی که «**معاویه**» در طول تاریخ زندگی خود مخصوصاً در دوران حکومتش کرد، برای هر فرد با انصافی این نکته را روشن می سازد که او نه به عدالت در میان مسلمین می اندیشید، و نه برای پیشرفت اسلام، دل می سوزاند. او پیوسته در این فکر بود، کاری کند که پایه های حکومت لزرانش محکم شود، و به همین دلیل، از تمام شیوه هایی که حاکمان جبّار دنیا استفاده کردند استفاده می کرد.

داستان برافراشتن پیراهن «**عثمان**» در «**شام**» و اشک های دروغین ریختن و مردم را برای شورش در برابر امیرمؤمنان علی (علیه السلام) برانگیختن وخون مسلمین را بر باد دادن یک نمونه زنده آن بود.

دادن رشوه های کلان به سران قبایل و حتی بعضی از فرماندهان لشکر علی (علیه السلام) و ایجاد تفرقه و نفاق در میان آنها و در بین مردم.

فرستادن گروه های غارتگر به نواحی مختلف برای ایجاد ناامنی، نمونه های دیگری محسوب می شود.

مسأله بلند کردن قرآن ها بر سرنیزه ها نیز در همین راستا ارزیابی می شود. او نه آماده پذیرش حکمیّت قرآن بود و نه اهمیّتی به این امر می داد او فقط حکومت می خواست.

بعضی از شارحان «**نهج البلاغه**» در این جا اشارات قابل ملاحظه ای دارند. می نویسد :

«**معاویه**» در آغاز به عنوان **خون خواهی عثمان**، در برابر امیرمؤمنان علی (علیه السلام)برخاست ولی پس از پیروزی با قاتلان عثمان، هیچ برخوردی نداشت. گاه به بعضی از آنها می گفت : **اَلَسْتَ مِنْ قَتَلَةِ عُثْمَانَ ؟** (آیا تو از قاتلان عثمان نیستی ؟) و گاه هم سکوت می کرد و عطایی به آنها می بخشید. (این سخن را از «**عقاد**» در کتاب «**معاویه**» نقل می کند).

www.makarem.ir

واز کتاب «علی بن ابی طالب (علیه السلام)» نوشته «**عبدالکریم خطیب**» نقل می کند که «**عایشه**» دختر «**عثمان**» از «**معاویه**» خواست قاتلان پدرش را قصاص کند. «**معاویه**» در جواب به او گفت : «**لاَنْ تَکُونِی اِبْنَةَ عَمٍّ أَمْیرِالمُؤْمِنینَ خَیْرٌ مِنْ أَنْ تَکُونی امْرأَةً مِنْ عَرَضِ النَّاسِ**; تو دختر عموی امیرالمؤمنین باشی، بهتر از آن است که یکی از زنان عادی به شمار روی».

منظورش این است که خونخواهی عثمان تمام شد هدف این بود که به حکومت نائل شوم که تأمین شد. پافشاری بر خونخواهی ممکن است وضع مرا متزلزل سازد، تو هم قانع باش که به منزله دختر عموی من هستی، دختر عموی حاکم مسلمین !

البتّه «**معاویه**» را از یاران نزدیکش نیز می توان شناخت، «**عقاد**» دانشمند معروف اهل سنت می نویسد :

«روزی «**عمروعاص**» به «**معاویه**» گفت : **اَتَری اَنَّنَا خَالَفْنَا عَلیًّا لِفَضْلِنَا**; تو گمان می کنی ما با علی (علیه السلام) بدین جهت مخالفت کردیم که از او برتریم ؟»،«**لاَ وَاللهِ إنْ هِی إلاَّ الدُّنْیا نَتَکَالَبُ عَلَیْهَا**»; به خدا سوگند ! چنین نیست هدف ما این است که به مقامات دنیا دست یابیم» و سخن از دین و اسلام و قرآن دستاویزی بیش نیست.

«**ابن اثیر**» می نویسد : «**سعدوقاص**» به «**معاویه**» گفت : «**السَّلاَمُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْمَلِکُ**; سلام بر تو ای پادشاه !» «**معاویه**» گفت : چرا یا امیرالمؤمنین نگفتی ؟ «**سعدوقاص**» پاسخ داد : «**وَاللهِ إنِّی مَا أُحِبُّ إنْ**

www.makarem.ir

**وَلَّيْتُهَا بِمَا وَلَّيْتَهَا;** به خدا سوگند من دوست ندارم خلافت را آن گونه که تو (از طریق مکر و حیله) به دست آورده ای در اختیار بگیرم»[1].

j j j

**بخش دوّم**

**فَلَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَإِنَّ الْقَتْلَ لَيَدُورُ عَلَى الْآبَاءِ وَالاَبْنَاءِ وَالاْخْوَانِ وَالْقَرَابَاتِ، فَمَا نَزْدَادُ عَلَى كُلِّ مُصِيبَةٍ وَشِدَّةٍ إِلاَّ إِيمَاناً، وَمُضِيّاً عَلَى الْحَقِّ، وَتَسْلِيماً لِلاَمْرِ، وَصَبْراً عَلَى مَضَضِ الْجِرَاحِ. وَلكِنَّا إِنَّمَا أَصْبَحْنَا نُقَاتِلُ إِخْوَانَنَا فِي الاِْسْلاَمِ عَلَى مَا دَخَلَ فِيهِ مِنَ الزَّيْغِ وَالاِعْوِجَاجِ، وَالشُّبْهَةِ وَالتَّأْوِيلِ. فَإِذَا طَمِعْنَا فِي خَصْلَةٍ يَلُمُّ اللهُ بِهَا شَعَثَنَا، وَنَتَدَانَى بِهَا إِلَى الْبَقِيَّةِ فِيمَا بَيْنَنَا، رَغِبْنَا فِيهَا، وَأَمْسَكْنَا عَمَّا سِوَاهَا.**

**ترجمه**

ما همراه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بودیم، و قتل و کشتار (حتی) در میان پدران و فرزندان و برادران و خویشاوندان (که بر ضد اسلام قیام کرده بودند) دور می زد، و هر مصیبت و سختی در این راه پیش می آمد، سبب افزایش ایمان ما و حرکت در راه حق و تسلیم در برابر فرمان (خدا) و شکیبایی بر درد و سوزش جراحت ها می شد، (ودر یک جمله ما از هیچ مشکلی هر اس نداشتیم) ولی ما هم اکنون با جماعتی که (ظاهراً) برادران اسلامی ما هستند، به خاطر انحرافات و کجی ها و شبهات و تأویلات ناروا که در اسلام دارند، پیکار می کنیم، بنابراین هر گاه احساس کنیم چیزی باعث جمع پراکنده ما می گردد و به وسیله آن به هم نزدیک می شویم و باقیمانده پیوندها را در میان

۱. «فی ظلال نهج البلاغه» مرحوم «مغنیه» ذیل خطبه مورد بحث جلد ۲، صفحه ۲۲۲ به بعد.

www.makarem.ir

خود محکم می سازیم، به آن علاقه نشان می دهیم و از غیر آن خودداری می کنیم !

j j j

**شرح و تفسیر**

## تا آن جا که در توان داریم برای وحدت می کوشیم

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه که آخرین بخش آن است به سراغ یک جواب منطقی برای بهانه جویان «**خوارج**» می رود، آنهایی که می گفتند : چرا امام (علیه السلام)تن به حکمیّت داده است ؟ چرا ما همچون یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله) در صدر اسلام با دشمن تا آخرین نفس نجنگیم ؟ آیا پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) هرگز تن به حکمیّت با دشمنان خود داد ؟

امام (علیه السلام) در پاسخ، این حقیقت را آشکار می سازد که زمان ما با زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) بسیار متفاوت است و کسانی که ما با آنها می جنگیم، گروهی از مسلمانان فریب خورده اند، در حالی که دشمنان ما در صدر اسلام، کفّار بی ایمان و مشرکان مخالف با اسلام بودند. می فرماید :

«ما همراه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بودیم و قتل و کشتار (حتی) در میان پدران و فرزندان و برادران و خویشاوندان (که بر ضد اسلام قیام کرده بودند) دور می زد و در این راه، هر مصیبت و سختی پیش می آمد سبب افزایش ایمان ما و حرکت در راه حق و تسلیم در برابر فرمان (خدا) و شکیبایی بر درد و سوزش جراحت ها می شد» **(فَلَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَإِنَّ الْقَتْلَ لَيَدُورُ عَلَى الْآبَاءِ وَالاَبْنَاءِ وَالاْخْوَانِ وَالْقَرَابَاتِ، فَمَا نَزْدَادُ عَلَى كُلِّ مُصِيبَةٍ وَشِدَّةٍ إلاَّ إيمَاناً، وَمُضِياً عَلَى الْحَقِّ، وَتَسْلِيماً لِلاَمْرِ، وَصَبْراً عَلَى مَضَضِ[1] الْجِرَاحِ).**

---

۱. «مضض» به معنی درد و سوزش است.

www.makarem.ir

آری در آن زمان ما با قدرت و شدت به دشمن حمله می کردیم حتی اگر برادران و بستگان ما در وصف آنها قرار داشتند، گرچه مصیبت آنها بر ما سخت بود اما چون به فرمان خدا انجام می گرفت، ایمان ما فزونی می یافت و در برابر تمام مصائب و جراحات جنگ صبور و شاکر بودیم.

ولی امروز جریان تغییر یافته «ما هم اکنون با جماعتی که (ظاهراً) برادران اسلامی ما هستند به خاطر انحرافات و کجی ها و شبهات و تأویلات ناروا که در اسلام دارند پیکار می کنیم، بنابراین هر گاه احساس کنیم چیزی باعث جمع پراکنده ما می شود و به وسیله آن به هم نزدیک می گردیم و باقیمانده پیوندها را در میان خود محکم می سازیم، به آن علاقه نشان می دهیم و از غیر آن خودداری می کنیم» **(وَلٰكِنَّا إِنَّمَا أَصْبَحْنَا نُقَاتِلُ إِخْوَانَنَا فِی الْاِسْلاَمِ عَلَى مَا دَخَلَ فِيهِ مِنَ الزَّيْغِ وَالاِعْوِجَاجِ، وَالشُّبْهَةِ وَالتَّأْوِيلِ. فَإِذَا طَمِعْنَا فِی خَصْلَةٍ يَلُمُّ[1] اللهُ بِهَا شَعَثَنَا[2]، وَنَتَدَانَى بِهَا إِلَى الْبَقِيَّةِ فِيمَا بَيْنَنَا، رَغِبْنَا فِيهَا، وَأَمْسَكْنَا عَمَّا سِوَاهَا)**.

امام (علیه السلام) با این عبارت، نشان می دهد که قیاس زمان او به زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله)قیاس مع الفارق است چرا که در آن زمان، مبارزه با دشمنِ بیرون بود، و در زمان امام (علیه السلام) با دوستان فریب خورده و منحرف درونی، و در واقع کار امام (علیه السلام) در قبول **حکمیّت** برگرفته از آیه شریفه « **(وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ اْقْتَتَلُوا فَاَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُما عَلَى الأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِی تَبْغِی حَتَّى تَفِیءَ إِلى أَمْرِ اللهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَاَصْلِحُوا بَيْنَهُما بِالْعَدْلِ وَاَقْسِطُوا إِنَّ اللهَ يُحِبُّ**

---

۱. «یلمّ» از مادّه «لمّ» (بر وزن غم) به معنی جمع آوری کردن است وگاه به معنی جمع آوری توأم با اصلاح نیز آمده است.

۲. «شعث» در اصل به معنی ژولیدگی و غبارآلود بودن است سپس به هر نوع پراکندگی اطلاق شده است.

www.makarem.ir

**المُقْسِطِیْنَ)**; هر گاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند آنها را آشتی دهید و اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند، با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا باز گردد و هرگاه بازگشت نمود در میان آن دو به عدالت، صلح برقرار سازید و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت پیشگان را دوست می دارد»[۱].

درست است که اصل پیشنهاد حکمیّت، خدعه و نیرنگ بود، و سردمداران سپاه شام، اعتقادی به قرآن نداشتند و به همین دلیل، امام (علیه السلام) در آغاز شدیداً با آن مخالف بود، ولی بعد از آن که تحت فشار جمعیّتِ فریب خوردگان لشکرش، آن را پذیرفت باز ممکن بود از طریق رهبری صحیح، **حکمیّت به** نتیجه ای که تا حدی مطلوب بود، برسد، ولی چنان که می دانیم باز هم فشارهای جاهلان و افراد نادان، حکمیّت را به سویی برد که جز ضرر و زیان و بدبختی به بار نیاورد.

j j j

۱. حجرات، آیه ۹.

www.makarem.ir

# خطبه ۱۲۳[۱]

## وَمِنْ کلام لَهُ عَلَیْهِ السَّلامُ

### قاله لأصحابه فی ساحهٔ الحرب بصفّین

از سخنان امام است که در میدان نبرد «**صفین**» به یاران خود فرمود.

### خطبه در یک نگاه

این، خطبه بخشی از خطبه طولانی تری است که مرحوم «**سیّد رضی**» قسمتهایی از آن را برگزیده است و در این قسمت به چند نکته مهم اشاره شده است :

۱ ـ کسانی که در جنگ، قدرت و جرأت بیشتری نصیبشان شده باید از افراد ضعیفتر حمایت و دفاع کنند.

---

۱. این کلام را به صورت پراکنده در کتب دیگر، می توان یافت از جمله :

۱ ـ «کافی» فی باب «فضل الجهاد».

۲ ـ «عقد الفرید» «ابن عبدربّه».

۳ ـ «الجمل» «مفید» به نقل از کتاب «الجمل واقدی».

۴ ـ «ارشاد» شیخ مفید.

۵ ـ «تجارب الأُمم» «ابن مسکویه» طبق نقل «تأسیس الشیعه».

۶ ـ «امالی شیخ طوسی (رحمه الله)». (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۲۷۳).

www.makarem.ir

۲ ـ کسانی که به خاطر ترس از مرگ، از جهاد فرار می کنند در اشتباهند، زیرا از مرگ نمی توان فرار کرد چرا که انسان هر جا باشد دامن او را خواهد گرفت.

۳ ـ مرگی پرافتخارتر و گرامی تر، از شهادت نیست ، هزار شمشیر بر بدن انسان وارد شود بهتر از آن است که در بستر بمیرد.

٤ ـ پیش بینی ذلت و زبونی مردم کوفه در آینده به خاطر سستی آنها در نبرد با ظالمان.

j j j

www.makarem.ir

**بخش اوّل**

**وَأَیُّ امْرِیء مِنْکُمْ أَحَسَّ مِنْ نَفْسِهِ رَبَاطَةَ جَأْش عِنْدَ اللِّقَاءِ. وَرَأَی مِنْ أَحَد مِنْ إِخْوَانِهِ فَشَلاً فَلْیَذُبَّ عَنْ أَخِیهِ بِفَضْلِ نَجْدَتِهِ الَّتی فُضِّلَ بِهَا عَلَیْهِ کَمَا یَذُبُّ عَنْ نَفْسِهِ. فَلَوْ شَاءَ اللهُ لَجَعَلَهُ مِثْلَهُ. إِنَّ الْمَوْتَ طَالِبٌ حَثِیثٌ لاَ یَفُوتُهُ الْمُقِیمُ، وَلاَ یُعْجِزُهُ الْهَارِبُ. إِنَّ أَکْرَمَ الْمَوْتِ الْقَتْلُ ! وَالَّذِی نَفْسُ ابْنِ أَبی طَالِب بِیَدِهِ، لأَلْفُ ضَرْبَة بِالسَّیْفِ أَهْوَنُ عَلَیَّ مِنْ مِیتَة عَلَی الْفِرَاشِ فِی غَیْرِ طَاعَةِ اللهِ !**

**ترجمه**

هر کدام از شما که در صحنه جنگ، قوت قلب بیشتری در خود احساس می کند، و در بعضی از برادرانش ضعف و سستی می بیند، باید به شکرانه برتری و شجاعتی که خدا به او بخشیده است، از وی دفاع کند، آن گونه که از خود دفاع می کند، چرا که اگر خدا می خواست او را همانند برادرش، ضعیف قرار می داد (حال که قوت و قدرت بیشتری به او بخشیده، باید شکر آن را ادا کند).

**(بدانید !)** مرگ طلب کننده سریعی است، که نه آنها که بر جای خود ایستاده اند از چنگال او رهایی می یابند، و نه آنها که فرار می کنند می توانند از دستش بگریزند. به یقین بهترین مرگ، شهادت (در راه خدا) است. سوگند به آن کس که جان فرزند ابو طالب در دست اوست هزار ضربه شمشیر بر من آسان تر است تا مرگ در بستر در غیر طاعت خدا !

j j j

**شرح و تفسیر**

www.makarem.ir

## شکرانه قدرت !

این کلام خواه در آستانه جنگ «**صفّین**» از سوی امام (علیه السلام) ایراد شده باشد، همان گونه که در بالا اشاره شد، یا به گفته بعضی از محققان در آستانه جنگ «**جمل**» بعد از سروصداهای لشکر «**عایشه**»، و یا در هر دو ایراد شده باشد ـ چرا که تناسب با هر نبردی دارد ـ در هر حال مشتمل بر نکات مهمی است که سه نکته آن در این بخش از خطبه آمده است.

**نخست،** لزوم هماهنگی در میان نفرات لشکر، به گونه ای که قویترها از ضعیفترها حمایت کنند تا ضایعات به حدّ اقل برسد. می فرماید : «هر کدام از شما که در صحنه جنگ قوت قلب بیشتری در خود احساس می کند و در بعضی از برادرانش ضعف و سستی می بیند باید به شکرانه برتری و شجاعتی که خدا به او بخشیده است، از وی دفاع و حمایت کند، آن گونه که از خود دفاع می کند» **(وَأَیُّ امْرِیء مِنْکُمْ أَحَسَّ مِنْ نَفْسِهِ رَبَاطَةَ جَأْش[1] عِنْدَ اللِّقَاءِ. وَرَأَی مِنْ أَحَد مِنْ إِخْوَانِهِ فَشَلاً فَلْیَذُبَّ عَنْ أَخِیهِ بِفَضْلِ نَجْدَتِهِ[2] الَّتی فُضِّلَ بِهَا عَلَیْهِ کَمَا یَذُبُّ عَنْ نَفْسِهِ).**

سپس اضافه می فرماید : «زیرا اگر خدا می خواست او را همانند برادرش ضعیف قرار می داد» **(فَلَوْ شَاءَ اللهُ لَجَعَلَهُ مِثْلَهُ).**

حال که قوّت و قدرت به او بخشیده باید شکر آن را ادا کند.

اشاره به این که : افعال خداوند گر چه همه از روی حکمت است، با این حال کسی که از مواهب بیشتری برخوردار شده است، باید به شکرانه آن،

---

۱. «رباطه» از «ربط» به معنی محکم بستن چیزی است و «جأش» (بر وزن عرش) به معنی قلب و سینه است و هنگامی که این دو واژه با هم استعمال می شود به معنی قوت قلب و شجاعت می باشد.

۲. «نجدة» به معنی شجاعت از «نجد» (بر وزن مجد) به معنی غلبه گرفته شده است.

www.makarem.ir

دیگران را هم زیر چتر آن موهبت قرار دهد تا عملاً شکر نعمت را به جای آورده باشد.

**از سوی دیگر**، اگر همکاری و هماهنگی تنگاتنگ در میان نفرات لشکر نباشد، همه آسیب می بینند، زیرا دشمن به آن بخشی که احساس می کند، ضعیفتر است حمله می کند، هنگامی که آن را در هم شکست، دور می زند و بقیه را در حلقه محاصره قرار می دهد، بنابراین علاوه، بر مسأله شکرانه، سیاست جنگی نیز ایجاب می کند که بخشهای نیرومندتر لشکر، مراقب بخشهای ضعیفتر باشند و در حمایت و دفاع از آنان، کوتاهی نکنند، که ضربات بر خود آنان وارد خواهد آمد، بخصوص این که : اگر دشمن بتواند بخشی از لشکر را از کار بیندازد، ضربه سنگینی بر روحیه دیگران وارد می شود.

آن گاه به سراغ نکته دیگری می رود و می فرماید : هیچ کس نباید تصور کند می تواند از چنگال مرگ حتمی فرار کند، زیرا : «مرگ طلب کننده سریعی است، که نه آنها که بر جای خود ایستاده اند از چنگال او رهایی می یابند و نه آنها که فرار می کنند می توانند از دست او بگریزند !» **(إنَّ الْمَوْتَ طَالِبٌ حَثِيثٌ[1] لاَ يَفُوتُهُ الْمُقِيمُ. وَلاَ يَعْجِزُهُ الْهَارِبُ).**

در این جا سؤالی پیش می آید و آن این که : می دانیم مرگ دوگونه است : **مرگ حتمی،** و **مرگ معلّق** یا **مشروط;** آنچه قابل تغییر نیست مرگ حتمی است ولی مرگهای مشروط قابل تغییر و دگرگونی با تغییر شرایط است و مرگهای میدان نبرد ممکن است از مرگهای حتمی نباشد پس چگونه امام (علیه السلام) به این مسأله استناد می فرماید، که هیچ کس نمی تواند از چنگال مرگ فرار کند ؟

---

۱. «حثیث» به معنی سریع از مادّه «حث» (بر وزن مَسّ) به معنی برانگیختن و تحریک کردن گرفته شده است.

www.makarem.ir

این سؤال را می توان از دو جهت پاسخ گفت : **نخست** این که : امام (علیه السلام) تنها ناظر به مرگهای حتمی است که خواه در میدان نبرد باشد یا غیر میدان نبرد، قابل اجتناب نیست و سرآمد نهایی عمر است.

**دیگر این که** بر فرض که انسان بتواند از چنگال مرگهای مشروط و معلّق بگریزد، ولی چه سود ؟ سرانجام مرگ حتمی دامن هر انسانی را بدون استثنا می گیرد، برای چند روز زنده ماندن، نباید انسان تن به ذلّت و تسلیم در برابر ظالمان بدهد[۱].

سپس امام به نکته مهم وپرارزشی اشاره فرموده، می گوید : «به یقین بهترین مرگ شهادت (در راه خدا) است، سوگند به آن کس که جان فرزند ابو طالب در دست اوست هزار ضربه شمشیر بر من آسانتر است تا مرگ در بستر، در غیر طاعت خدا !» **(إنَّ أَکْرَمَ الْمَوْتِ الْقَتْلُ ! وَالَّذِی نَفْسُ ابْنِ أَبِی طَالِب بِیَدِهِ، لأَلْفُ ضَرْبَةٍ بِالسَّیْفِ أَهْوَنُ عَلَیَّ مِنْ مِیتَةٍ[۲] عَلَی الْفِرَاشِ فِی غَیْرِ طَاعَةِ اللهِ).**

این تعبیر حکایت از عظمت مقام شهیدان و امر شهادت می کند تا آن جا که امام (علیه السلام)حاضر است هزار ضربه شمشیر را به جان بخرد ولی در بستر، به مرگ طبیعی نمیرد و این زبان قال یا حال همه مؤمنان مخلص و شجاع و پاک باختگان راه حق است.

در ضمن، معنای این سخن آن نیست که احساس درد و رنج ضربات شمشیر را نمی کنم ـ آن گونه که بعضی از شارحان «**نهج البلاغه**» پنداشته اند ـ بلکه، منظور این است از نظر معنوی و ارزشی سزاوار است که

---

۱. درباره مرگ حتمی و معلّق در جلد ۳ همین کتاب صفحه ۲۶ بحث کافی کرده ایم.

۲. «میتة» (با کسر میم) به معنی چگونگی و کیفیت مردن است و «میتة» (با فتح میم) به معنی شخص مرده است (توجه داشته باشید که میّت مذکر ومیتة مؤنث است).

www.makarem.ir

انسان به استقبال ضربات شمشیرها برود و در بستر، به مرگ طبیعی نمیرد زیرا افتخار شهادت، انسان را آماده تحمّل رنجها می کند.

البتّه اگر انسان در بستر بمیرد و در مسیر طاعت حق باشد ـ از روایات اسلامی استفاده می شود ـ که حکم شهادت را دارد و این همان چیزی است که در آخر عبارت، امام (علیه السلام) به آن اشاره کرده است.

j j j

**نکته**

## شهادت برترین افتخار !

در فرهنگ اسلامی شهادت به عنوان یکی از والاترین ارزشها، و شهیدان از بلند مرتبه ترین انسانها هستند و مردان خدا همان گونه که امام (علیه السلام) در این خطبه بیان می فرماید : همواره آرزوی شهادت در سر می پرورانند و از مرگ طبیعی در بستر بی زار بودند، و شـهادت را هزار بار از آن برتر می دانستند، و حاضر بودند، ضربات زیادی بر پیکرشان وارد شود و شربت شهادت بنوشند ولی در بستر نمیرند، چرا که جان انسان بزرگترین هدیه الهی است و چه بهتر که این هدیه الهی نثار راه او شود، نه این که در بستر مرگ به هدر رود.

در فضیلت شهادت، همین بس که در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله)می خوانیم : مشاهده کرد کسی دعا می کند و عرض می کند : «**اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ خَیْرَ مَا تُسْئَلُ فَاَعْطِنی أَفْضَلَ مَا تُعْطِی**; خداوندا من بهترین چیزی که بندگانت از تو می خواهند را از تو می طلبم، پس بهترین عطایت را به من ارزانی دار».

www.makarem.ir

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود : «**إنْ استُجیْبَ لَکَ اُهْرِیْقَ دَمَکَ فِی سَبِیْلِ اللهِ**; هرگاه دعای تو مستجاب شود در راه خدا شهید خواهی شد»[۱].

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است : «**ما مِنْ أحَد یَدْخُلُ الْجَنَّةَ فَیَتَمَنّی أنْ یَخْرُجَ مِنْهَا إلاّ الشَّهِیْدُ فَإنَّهُ یَتَمَنّی أنْ یَرْجِعَ فَیُقْتَلُ عَشْرَ مَرّات مِمّا یَری مِنْ کَرامَةِ اللهِ**; هیچ کس وارد بهشت نمی شود که آرزو کند از آن خارج شود، مگر شهید که آرزو می کند باز گردد و دوباره در راه خدا شهید شود، به خاطر این که الطاف الهی را نسبت به خود بسیار زیاد می بیند»[۲].

آری مقام شهدا، در فرهنگ اسلام فوق العاده زیاد است و همانها بودند که در هنگام خطر، اسلام را بیمه کردند، و اگر فداکاریهای شهدایی همچون شهدای «**بدر**» و «**اُحد**» یا «**شهیدان کربلا**» نبود، شاید امروز خبری از اسلام نبود.

امروز نیز دشمنان اسلام بیشترین وحشت را از فرهنگ شهادت وشهادت طلبی دارند چرا که گاه یکی از شهادت طلبان نقشه های پیچده وپر خرج آنها را نقش برآب می کند، این در حالی است که آنها توان مقابله به مثل، نسبت به فرهنگ شهادت را ندارند وسلاحی که بتوان از آن در برابر این فرهنگ دفاع کرد در خود نمی بینند.

شنیده شد که اخیراً به خاطر عاجز ماندن در برابر قیام مردم فلسطین وعجز اشغالگران در مقابل آنها تأکید کرده اند باید ریشه فرهنگ شهادت طلبی خشکانده شود،باید واژه شهادت از کتب درسی دبستانها ودبیرستانها حذف گردد، باید در کتب دروس دینی آیات مربوط به جهاد وشهادت درج نشود ومؤکداً کشورهای دست نشانده خود را که متأسفانه در ممالک اسلامی کم

۱. مستدرک الوسائل، جلد ۱۱، صفحه ۱۳، حدیث ۲۱.

۲. همان مدرک، حدیث ۲۰.

www.makarem.ir

نیستند به این امر توصیه کرده اند وبرای ایجاد نفرت نسبت به آن، شهادت طلبی را انتحار وخود کشی می نامند وشهادت طلبان را تروریست.

اما خوشبختانه این فرهنگ آن چنان گسترش یافته وریشه دوانیده که بااین گونه تبلیغات نمی توان جلو آن را گرفت وجوانان ونوجوانان اعم از پسر ودختر وارد این صحنه شده اند واین بلای وحشتناکی است برای دشمنان اسلام، امیدواریم که مسلمین جهان روز به روز به این فرهنگ پر افتخار آشناتر شوند وراه شهیدان روز به روز پر رهروتر گردد.

j j j

www.makarem.ir

www.makarem.ir

**بخش دوّم**

**ومنه : وَكَأَنِّی أَنْظُرُ إِلَيْكُمْ تَكِشُّونَ كَشِيشَ الضِّبَابِ : لاَ تَأْخُذُونَ حَقًّا، وَلاَ تَمْنَعُونَ ضَيْماً. قَدْ خُلِّيتُمْ وَالطَّرِيقَ، فَالنَّجَاةُ لِلْمُقْتَحِمِ، وَالْهَلَكَةُ لِلْمُتَلَوِّمِ.**

**ترجمه**

گویا می بینم (در آینده نه چندان دور) در صحنه نبرد از برابر دشمن فرار می کنید، و صدای همهمه شما هنگام فرار، همچون صدای سوسماران به هنگام حرکت است، نه قادر بر گرفتن حقی هستید، و نه توان جلوگیری از ظلم و ستمی دارید، این شما و این راه راست، نجات برای کسی است که خودرا به میدان افکند (و از حوادث نترسد) و هلاکت و بدبختی نصیب کسی است که سستی و تنبلی کند.

**شرح و تفسیر**

**آینده شما تاریک است !**

این بخش از خطبه، به عقیده جمعی از شارحان «**نهج البلاغه**» کلام مستقلی است، و به همین دلیل تحت شماره مستقلی آن را ذکر کرده اند و به عقیده بعضی دیگر، دنباله گفتار سابق است. آنها که آن را جدا شمرده اند تصورشان این است که پیوند آشکاری میان این بخش و بخش سابق نیست چه این که، در بخش سابق امام (علیه السلام)اصحاب و یاران خود را تشویق به جهاد و پیکار شجاعانه کرده است در حالی که در این بخش، سخن از شکست و فرار است و این دو با یکدیگر هماهنگ نیست ولی با توجه به این که این بخش، از آینده

خبر می دهد همان آینده ای که امام (علیه السلام) در میان آنها وجود ندارد و

www.makarem.ir

آنان گرفتار تفرقه و پراکندگی و ضعف و زبونی می شوند، بنابراین ارتباط این بخش، با بخش سابق نیز امکان پذیر است.

ولی به هر حال، چه بخش مستقلی باشد و چه بخش مرتبطی، کلام امام (علیه السلام)است و خبر از آینده تلخ کسانی می دهد که عافیت طلبی را بر جهاد مقدّم می شمرند می فرماید : «گویا می بنیم که در صحنه نبرد از برابر دشمن فرار می کنید و صدای همهمه شما هنگام فرار همچون صدای ازدحام سوسماران به هنگام حرکت است !» **(وَكَأَنِّی أَنْظُرُ إِلَيْكُمْ تَكِشُّونَ كَشِيشَ الضِّبَابِ)**[1].

این تعبیر، ممکن است اشاره به این باشد که سوسمارها هنگامی که به طور گروهی حرکت می کنند به هم می خورند و از برخورد آنها به یکدیگر صدایی بر می خیزد، یعنی هنگام فرار آن چنان دستپاچه و وحشت زده اید که بی اختیار به هم می خورید و صدای به هم خوردن شما به گوش می رسد.

سپس می افزاید : «نه قادر بر گرفتن حقی هستید و نه توان دارید از ظلم و ستمی جلوگیری کنید» **(لاَ تَأْخُذُونَ حَقًّا وَلاَ تَمْنَعُونَ ضَيْماً)**[2].

چه حالی از این بدتر که انسان به قدری ضعیف و ناتوان گردد که نتواند از حق خود یا دوستان و بستگان و برادران دینی دفاع کند و نه در برابر ظلم و ستم نسبت به خویش و دیگران، بایستد و چنین حالتی به راستی دردناک و ذلت بار است.

و در پایان می فرماید : «این شما و این راه راست، نجات برای کسی است که خودرا به میدان افکند (و از حوادث نترسد) و هلاکت و بدبختی نصیب

---

۱. «کشیش» به معنی صدایی است که زیاد بلند نباشد، و به صدای «قورباغه» و «سوسمار» و صدای آهسته شتر اطلاق می شود و «ضباب» جمع «ضب» (بر وزن ضد) به معنی سوسمار است.

۲. «ضیم» به معنی ظلم و کم گذاردن حق است.

www.makarem.ir

کسی است که سستی و تنبلی کند» **(قَدْ خُلِّيتُمْ وَالطَّرِيقَ، فَالنَّجَاةُ لِلْمُقْتَحِمِ. وَالْهَلَكَةُ لِلْمُتَلَوِّمِ)**[1].

جمله «**قَدْ خُلِّيتُمْ وَالطَّرِيقَ**»، اشاره به اتمام حجت کامل است، چرا که جاده روشن به سوی مقصد از طرف رهبری آگاه نشان داده شده، و موانع پیمودن آن از میان رفته با این حال اگر در پیمودن راه کوتاهی کنند، عذر و بهانه ای ندارند. لذا رهروان این راه را به سعادت و نجات نوید می دهد و کندروان و منحرفان را به هلاکت تهدید می کند.

j j j

۱. «متلوم» از مادّه «تلوم» به معنی انتظار کشیدن و امروز و فردا کردن، و سستی نمودن است.

www.makarem.ir

www.makarem.ir

# خطبه ۱۲٤[1]

## وَمِنْ كلام لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

### فی حثّ أصحابه علی القتال

از سخنان امام (علیه السلام) که در تشویق یارانش به جهاد ایراد فرموده

**خطبه در یک نگاه**

این خطبه همان گونه که در عنوان آن آمده است به منظور تشویق یاران امام (علیه السلام) به مسأله جهاد ایراد شده است زیرا به تصریح شارحان «**نهج البلاغه**» این خطبه قبل از جنگ «**صفین**» بیان گردیده، به همین دلیل به چند نکته مهم در این خصوص، اشاره شده است :

۱ ـ **در آغاز** خطبه، مطالب دقیق و حساب شده ای در مورد روش های جنگی و انتخاب بهترین روشها و طرز برخورد با دشمن به گونه ای که با کمترین ضایعات بیشترین نتیجه گرفته شود، ذکر فرموده است.

---

۱. «سند خطبه»

از کسانی که این خطبه را نقل کرده اند «نصر بن مزاحم» (متوفای ۲۰۲ قمری) در کتاب «صفین» است. مورخ مشهور «طبری» نیز در تاریخ خود آن را در حوادث سال ۳۷ هجری از «ابو مخنف» نقل می کند. این خطبه در کتاب «الجهاد کافی» و کتاب «الفتوح ابن اعثم کوفی» نیز آمده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۲۷۷).

www.makarem.ir

۲ ـ **در بخش دیگری از این** خطبه امام (علیه السلام) ضمن تعریف و تمجید رزمندگان سپاهش، آنها را از پذیرفتن ننگ فرار بر حذر می دارد و مقامات شهدا و افتخارات آنها را یادآور می شود.

۳ ـ **در بخش سوّم** به دشمنان لجوج و خیره سر، نفرین می کند و دل های دوستان مجاهد را از این طریق نیز تقویت می بخشد.

j j j

www.makarem.ir

**بخش اوّل**

**فَقَدِّمُوا الدَّارِعَ، وَأَخِّرُوا الْحَاسِرَ، وَعَضُّوا عَلَى الاضْرَاسِ، فَإِنَّهُ أَنْبَى لِلسُّيُوفِ عَنِ الْهَامِ; وَالْتَوُوا فِى أَطْرَافِ الرِّمَاحِ، فَإِنّهُ أَمْوَرُ لِلاسِنَّةِ; وَغُضُّوا الابْصَارَ فَإِنَّهُ أَرْبَطُ لِلْجَأْشِ، وَأَسْكَنُ لِلْقُلُوبِ; وَأَمِيتُوا الاصْوَاتَ، فَإِنَّهُ أَطْرَدُ لِلْفَشَلِ. وَرَايَتَكُمْ فَلاَ تُمِيلُوهَا وَلاَ تُخِلُّوهَا، وَلاَ تَجْعَلُوهَا إلاَّ بِأَيْدِى شُجْعَانِكُمْ، وَالمَانِعِينَ الذِّمَارَ مِنْكُمْ، فَإِنَّ الصَّابِرِينَ عَلَى نُزُولِ الْحَقَائِقِ هُمُ الَّذِينَ يَحُفُّونَ برَايَاتِهِمْ، وَيَكْتَنِفُونَهَا : حفَافَيْهَا، وَوَرَاءَهَا، وَأَمَامَهَا; لاَ يَتَأَخَّرُونَ عَنْهَا فَيُسْلِمُوهَا، وَلاَ يَتَقَدَّمُونَ عَلَيْهَا فَيُفْرِدُوهَا. أَجْزَأَ امْرُؤٌ قِرْنَهُ، وَآسَى أَخَاهُ بِنَفْسِهِ، وَلَمْ يَكِلْ قِرْنَهُ إلَى أَخِيهِ فَيَجْتَمِعَ عَلَيْهِ قِرْنُهُ وَقِرْنُ أَخِيهِ.**

**ترجمه**

(در میدان نبرد) **کسانی را که** زره بر تن دارند پیشاپیش صفوف قرار دهید **و آنها که زره ندارند پشت سر** آنان قرار گیرند، **دندانها را روی هم بفشارید** که این کار تأثیر شمشیر را بر سر کمتر می کند.

**و در برابر نیزه های** دشمن در پیچ و خم باشید که برای منحرف کردن نیزه ها مؤثرتر است.

**نگاه چشمها را پایین بیاورید** (و به انبوه و آخر دشمن نگاه نکنید) چرا که برای قوّت و قدرت قلب، بهتر و مایه آرامش بیشتر دل هاست. **صدها را خاموش** کنید (و کمتر سخن بگویید) چرا که سستی را دور می سازد.

**از پرچم خود** به خوبی پاسداری کنید و آن را به این طرف و آن طرف مایل نسازید و اطراف آن را خالی نکنید **و جز به دست دلاوران و**

www.makarem.ir

**مدافعان** سرسخت خود، نسپارید، زیرا آنان که در حوادث سخت در برابر مشکلات ایستادگی می کنند همانها هستند که از پرچمشان به خوبی پاسداری می نمایند، گرداگرد آن را می گیرند و از چپ و راست و از پیش و پس مراقب آن هستند، نه از آن عقب می مانند که تسلیم دشمنش کنند و نه از آن پیشی می گیرند که رهایش سازند.

**هر کس باید در برابر** حریف خود بایستد و با برادر هم رزمش مواسات کند و هرگز حریف خودرا به او وامگذارد که او در برابر دو حریف قرار گیرد حریف خودش و حریف برادرش.

**شرح و تفسیر**

**آموزش فنون جنگ ـ هفت دستور مهم !**

به گفته بعضی از محدّثان بزرگ این خطبه سرآغازی به این شرح داشته است : «**إنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ دَلَّكُمْ عَلَى تِجارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذابٍ أليْمٍ وَتُشْفِى بِكُمْ عَلَى الْخَيْرِ الإيْمَانُ باللهِ وَالْجِهَادُ فِى سَبِيْلِ اللهِ وَجَعَلَ ثَوابَهُ مَغْفِرَةً لِلذنبِ وَمَسْاكِنَ طَيِّبَةً فِى جَنّاتِ عَدْنٍ وَقَالَ عَزَّوَجَلَّ إنَّ اللهَ يُحِبُّ الَّذِيْنَ يُقَاتِلُونَ فِى سَبِيْلِهِ صَفّاً كَأنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ فَسَوُّوا صُفُوفَكُمْ كَالْبُنْيانِ الْمَرْصُوصِ فَقَدِّمُوا الدّارِعَ...؛**

خداوند متعال شما را به تجارتی دعوت کرده است که سبب نجاتتان از عذاب دردناک الهی و نزدیک شدن به خیر و سعادت می گردد و آن عبارت است از «**ایمان به خدا**» و«**جهاد**» در راهش و پاداش آن را آمرزش گناهان و قصرها و مسکن هایی پاکیزه در بهشت جاویدان قرار داده است و نیز فرموده : خداوند کسانی را دوست می دارد که در راه او پیکار می کنند در

www.makarem.ir

صفی، همچون بنیانی آهنین بنابراین صفوف خودرا مرتب کنید همچون بنیانی آهنین و آنها را که زره به تن دارند مقدّم دارید...»[۱].

سپس در ادامه این سخن **به هفت دستور مهم جنگی اشاره** می فرماید: دستوراتی که می تواند ضایعات را به حدّ اقل برساند و پیروزیها را به حدّ أکثر.

**نخست می فرماید :** «کسانی را که زره بر تن دارند پیشاپیش (صفوف) قرار دهید و آنها که زره ندارند پشت سر آنان قرار گیرند» **(فَقَدِّمُوا الدَّارِعَ[۲] وَأَخِّرُوا الْحَاسِرَ[۳]).**

بدیهی است آنها که زره بر تن دارند آسیب کمتری از تیر و نیزه و شمشیر می بینند و به همین دلیل، سلطه دشمن بر آنها کمتر خواهد بود و گروه بی زره می توانند از پشت سر آنها به حملات خود ادامه دهند.

از این تعبیر، استفاده می شود که گروهی در میدان جنگ زره نداشتند یا به خاطر کمبودها و مشکلات جامعه اسلامی و یا به خاطر این که پوشیدن زره برای بعضی سخت و سنگین و مانع تحرّک بوده و زره را افراد نیرومندتر می پوشیدند.

**در دوّمین** دستور می فرماید : «دندانها را روی هم بفشارید که این کار تأثیر شمشیر را بر سر کمتر می کند» **(وَعَضُّوا عَلَى الاضْرَاسِ[۱]. فَإِنَّهُ أَنْبَى[۲] لِلسُّيُوفِ عَنِ الْهَامِ[۳] ).**

---

۱. کافی، جلد ۵، صفحه ۳۹، حدیث ۴.

۲. «دارع» به معنی کسی است که زره پوشیده، از مادّه «درع» (بر وزن فعل) به معنی زره گرفته شده است.

۳. «حاسر» به معنی کسی است زره ندارد از مادّه «حسر» (بر وزن عصر) به معنی برهنگی گرفته شده است.

www.makarem.ir

همان گونه که در شرح خطبه یازدهم گفتیم این خطبه دو فایده دارد، **نخست این که :** ترس و وحشت را زایل می کند یا به حدّ اقل می رساند از همین رو انسان هنگامی که از ترس می لرزد اگر دندانها را محکم بر هم بفشارد لزرش او کمتر یا ساکت می شود، **دیگر این که** استخوانهای سر را محکم نگه می دارد و در برابر ضربات دشمن آسیب کمتری می بیند.

**در سوّمین** دستور می فرماید : «در برابر نیزه های دشمن در پیچ و خم باشید چرا که برای منحرف کردن نیزه ها مؤثّرتر است» **(وَالْتَوُوا[۴] فِی أَطْرَافِ الرِّمَاحِ. فَإِنَّهُ أَمْوَرُ[۵] لِلاسِنَّةِ).**

این دستور شبیه چیزی است که امروز می گویند : هنگامی که کسی می خواهد به سوی شما تیراندازی کند به چپ و راست حرکت کنید و به اصطلاح به صورت «زیگ زاگ» جای خودرا پیوسته تغییر دهید تا دشمن نتواند درست نشانه گیری کند.

قابل توجه این که بعضی از شارحان «**نهج البلاغه**» چنین پنداشته اند که منظور استفاده از پیچ و خم خوردن، هنگام حمله با نیزه به دشمن است که فشار نیزه را بر بدن دشمن بیشتر می کند ولی با توجه به این که دستورات قبل از این دستور و بعد از این دستور فنون دفاع را بیان می کند معنی اوّل بسیار مناسب تر است، مخصوصاً تعبیر به «**فی**» چندان تناسبی با معنی دوّم ندارد و

---

۱. «اضراس» جمع «ضرس» (بر وزن حرص) گاه به معنی دندان و گاه به معنی خصوص دندانهای آسیابی یا دندان عقل آمده است.

۲. «انبی» از مادّه «نبو» (بر وزن عفو) به معنی کارگر نشدن و پیشرفت نکردن است.

۳. «هام» جمع «هامه» (بر وزن قامه) به معنی سر انسان یا سر هر موجود ذی روحی است.

۴. «التووا» از مادّه «التواء» به معنی پیچیدن یا به این طرف و آن طرف مایل شدن است.

۵. «امور» از مادّه «مور» (بر وزن غور) که گاه به معنی جریان سریع و گاه به معنی رفت و آمد واضطراب و تموّج است گرفته شده، و در خطبه بالا معنی دوّم منظور است.

www.makarem.ir

تعبیر به «**امور**» از مادّه «**مور**» به معنی اضطراب نیز تناسب با همین معنا دارد (دقّت بفرمایید).

**در چهارمین** دستور می فرماید : «نگاه چشمها را پایین بیاورید (و به انبوه و آخر لشکر دشمن نگاه نکنید) چرا که برای قوت و قدرت قلب بهتر و مایه آرامش بیشتر دل هاست» **(وَغُضُّوا الابْصَارَ فَإِنَّهُ أَرْبَطُ لِلْجَأْشِ**[1]**، وَأَسْكَنُ لِلْقُلُوبِ)**.

این دستور، بر خلاف دستورات پیش جنبه روانی دارد و می دانیم هر قدر روحیه سربازان در سطح بالاتری باشد، امید به پیروزی بیشتر است به همین دلیل امام (علیه السلام) بارها بر این معنی تأکید می فرمود، که نمونه های آن در خطبه های ۱۱ و ٦٦ گذشت.

**در پنجمین** دستور می فرماید : «صداها را خاموش کنید (و کمتر سخن بگویید) چرا که سستی را دور می سازد» **(وَأَمِيتُوا الاصْوَاتَ. فَإِنَّهُ أَطْرَدُ لِلْفَشَلِ)**.

بدیهی است هنگامی که انسان مشغول سخن گفتن شود بخشی از نیروی فکری و همچنین بخشی از نیروی جسمانی او در این راه مصرف می شود و از تمرکز فکر و توجّه به حملات حساب شده دشمن می کاهد.

به همین دلیل دشمنان خاموش و بی سروصدا خطرناک تر به نظر می رسند و لذا در ارتباط با جنگ «**بدر**» می خوانیم : هنگامی که سپاه اسلام، در برابر سپاه کفر، قرار گرفت لشکر قریش از کمی نفرات لشکر اسلام تعجب کردند و فکر کردند لشکر بیش از آن است که می بینند و احتمالاً در پشت تپه ها پنهان شده اند که در موقع حساس وارد عمل شوند، لذا «**عمیر بن وهب**» را فرستادند که اطراف میدان را جستجو کند «**عمیر**» سوار اسب شد و در

---

۱. دو واژه «أربط للجأش» در خطبه قبل تفسیر شد.

www.makarem.ir

گرداگرد بیابان به جستجو پرداخت ، چیزی ندید، به سوی لشکرگاه برگشت و گفت : سپاه اسلام، همین جمعیّتی که در حدود سیصد نفرند می باشند و کمینی ندارند ولی چنان

قیافه هایی دیدم که گمان می کنم شتران آنها برای ما مرگ و نابودی همراه دارند و زهر کشنده در بار دارند سپس افزود :« **اَمّا تَرَوْنَهُمْ خُرْساً لاَ يَتَكلَّمُونَ يَتَلَمَّذُوْنَ تَلَمُّذَ الاَفاعِيّ مَالَهُمْ مَلْجأٌ إلاّ سُيُوفُهُمْ وَمَا أراهُمْ يُوَلُّونَ حَتّى يُقْتَلُوا وَلاَ يُقْتَلُونَ حَتّى يَقْتُلُوا بِعَدَدِهِمْ**؛ آیا نمی بینید که آنها خاموشند و سخن نمی گویند و همچون افعیان خاموش، زبان در اطراف دهان می گردانند آنها پناهگاهی جز شمشیرها ندارند و هرگز پشت به جنگ نمی کنند، می ایستند تا کشته شوند و کشته نمی شوند تا به شمار خود از دشمن بکشند».

سپس افزود : «درست در اطراف این مطلب دقت کنید که جنگ با آنها کار آسانی نیست»[۱].

**در ششمین** دستور می فرماید : «از پرچم خود به خوبی پاسداری کنید و آن را به این طرف و آن طرف مایل نسازید و اطراف آن را خالی نگذارید و جز به دست دلاوران و مدافعان سرسخت خود نسپارید» **(وَرَايَتَكُمْ فَلاَ تُمِيلُوهَا وَلاَ تُخِلُّوهَا[۲]، وَلاَ تَجْعَلُوهَا إلاَّ بِأَيْدِى شُجْعَانِكُمْ. وَالمَانِعِينَ الذِّمَارَ[۳] مِنْكُمْ)**.

سپس با یک استدلال منطقی این سخن را تکمیل می فرماید، می گوید : «زیرا آنان که در حوادث سخت در برابر مشکلات (میدان نبرد) ایستادگی

---

۱. منتهی الآمال، جلد اوّل وقایع سال دوّم هجری.

۲. «لاتخلّوا» از مادّه «تخلیه» گرفته شده که به معنی خالی کردن و رها نمودن است بنابراین صحیح آن است که «خ» در آن مفتوح باشد چرا که از باب تفعیل است.

۳. «ذمار» (بر وزن فشار) به معنی چیزی است که باید آن را حفظ کرد و پاسداری نمود.

www.makarem.ir

می کنند همانها هستند که از پرچمشان به خوبی پاسداری می نمایند، گرداگرد آن را می گیرند و از چپ و راست، و از پس و پیش، مراقب آن هستند، نه از آن عقب می مانند که تسلیم دشمنش کنند و نه از آن پیشی می گیرند که رهایش سازند !» **(فَإنَّ الصَّابِرِينَ عَلَى نُزُولِ الْحَقَائِقِ[1] هُمُ الَّذِينَ يَحُفُّونَ برَايَاتِهِمْ، وَيَكْتَنِفُونَهَا؛ حفَافَيْهَا[2]، وَوَرَاءَهَا، وَأَمَامَهَا؛ لاَ يَتَأَخَّرُونَ عَنْهَا فَيُسْلِمُوهَا، وَلاَ يَتَقَدَّمُونَ عَلَيْهَا فَيُفْرِدُوهَا).**

در زمانهای پیشین، پرچم در میدان جنگ، نقش بسیار مهمی داشت چرا که سبب ارتباط و بهم پیوستن صفوف بود، و هنگامی که جنگجویان در اطراف و وسط میدان به نبرد می پرداختند در مواقع لزوم به سوی پرچم گرد می آمدند تا صفوف خودرا ترمیم کنند و به حملات مجدّد بپردازند، اگر پرچم سقوط می کرد لشکر سرگردان می شد و گاه متلاشی می گشت، به همین دلیل طرف مقابل همیشه سعی داشت پرچم را به روی خاک بیفکند و مدافعان پرچم، با جان و دل از آن حمایت می کردند و سقوط پرچم دلیل بر شکست بود، و در یک جمله برپایی پرچم نشانه قدرت و سبب قوت قلب جنگجویان و حلقه اتصال آنها به یکدیگر بود، و دستورات فرماندهی در کنار پرچم صادر می شد.

از همین رو امام (علیه السلام) مؤکدترین دستورات را برای حفظ پرچم در جمله های بالا داده است، **از یکسو** می فرماید : محل پرچم باید ثابت باشد و پاسداران آن شجاعترین افراد باشند و **از سوی دیگر** توصیه می کند که پاسداران پرچم هرگز آن را تنها نگذارند و از تمام اطراف مراقب آن باشند، نه پیشی بگیرند، و نه از آن عقب بیفتند، و این سنبل اقتدار و عظمت را از جان و دل نگهداری کنند.

---

۱. «حقایق» جمع «حاقّه» (بر وزن جادّه) به معنی حادثه شدید و سخت است.

۲. «حفافی» تثنیه «حفاف» (بر وزن کتاب) به معنی طرف چیزی است و «حفافیها» در این جا اشاره به دو طرف پرچم است سمت راست و چپ.

www.makarem.ir

در داستان معروف جنگ «**خیبر**» که ده ها روایت درباره آن در کتب شیعه و اهل سنت نقل شده می خوانیم که روز اوّل پیغمبر (صلی الله علیه وآله) پرچم را به دست «**ابو بکر**» داد او رفت و موفّق به فتح قلعه های محکم خیبر نشد، روز دوّم به دست «**عمر**» داد باز توفیقی نصیب لشکر اسلام نگردید، در آن هنگام پیامبر (صلی الله علیه وآله)فرمود : «**لأُعْطِيَنَّ الرّايَةَ غَداً رَجُلاً يُحِبُّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللهُ وَرَسُولُهُ كَرّارٌ غَيْرُ فَرّار يَفْتَحُ اللهُ عَلَيْهِ**; فردا پرچم را به دست مردی می سپارم که خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می دارند مردی که پیوسته به دشمن حمله می کند و هرگز فرار نمی کند و خداوند این قلعه های «**خیبر**» را به دست او می گشاید»[1].

فردا صبح که شد گردنها از هر سو کشیده شد که آن شخص کیست و هر کسی (از شجاعان) آرزو می کرد ای **کاش !** پیامبر (صلی الله علیه وآله) پرچم به او بسپارد ولی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) علی (علیه السلام) را صدا زد و پرچم را به او سپرد و در همان روز تمام قلعه های «**خیبر**» گشوده شد و خیبریان بعد از جنگ نمایان علی (علیه السلام)، ولشکر اسلام تسلیم شدند.

این دلالت بر نهایت اهمیّت نقش پرچم و پرچمدار در جنگهای آن زمان دارد.

در عصر خود علی (علیه السلام) نیز این معنی تکرار شد که «**مالک اشتر**» پرچمدار لشکر امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خواست پرچم را به دست یکی

---

۱. کامل ابن اثیر، جلد ۲، صفحه ۲۱۹ و تفسیر ثعلبی (مطابق نقل غایه المرام صفحه ۴۶۷) و صحیح مسلم، جلد ۴، کتاب فضائل الصحابه حدیث ۳۲ و صحیح بخاری، جلد ۵، صفحه ۱۷۱ باب غزوه خیبر (البتّه در صحیح بخاری و مسلم فقط جمله اخیر درباره علی (علیه السلام) ذکر شده است).

www.makarem.ir

از شجاعان بسپارد و خودش وارد کارزار شود، پرچم را به «**حارث بن همام نخعی**» که مرد شجاعی بود سپرد و به او چنین گفت : من می دانم که تو تا پای جان ایستاده ای و اگر این صفت را در تو نمی دیدم پرچم را از تو می گرفتم و این افتخار را نصیب تو نمی کردم، او هم در جواب گفت : «به خدا سوگند ای مالک من امروز تو را خوشحال خواهم کرد یا به شهادت نایل می شوم»[۱].

سپس امام (علیه السلام) **در هفتمین و آخرین** دستور اشاره به یکی دیگر از تاکتیکهای جنگ آن روز کرده می فرماید : «هر کس باید در برابر حریف خود بایستد و با برادر هم رزمش مواسات کند و هرگز حریف خودرا به او وامگذارد که او در برابر دو حریف قرار گیرد، حریف خودش و حریف برادرش !» **(أجْزَأَ امْرُؤٌ قِرْنَهُ[۲]، وَآسَى[۳] أخَاهُ بِنَفْسِهِ، وَلَمْ يَكِلْ قِرْنَهُ إلَى أخِيهِ فَيَجْتَمِعَ عَلَيْهِ قِرْنُهُ وَقِرْنُ أخِيهِ).**

مفهوم دقیق این سخن هنگامی آشکار می شود که وضع جنگهای آن زمان را بخوبی بدانیم در آن زمان جنگ به سه صورت، انجام می شد (و حتی گاهی در یک میدان هر سه صورت تحقق می یافت).

---

۱. شرح نهج البلاغه علامه تستری، جلد ۱۳، صفحه ۵۵۸.

۲. «قرن» به معنی هماورد و کسی که همطراز انسان در شجاعت در میدان نبرد و گاه به هر کسی که همطراز باشد قرن گفته می شود و در اصل از واژه «قرن» به فتح قاف و اقتران گرفته شده که به معنی نزدیک شدن دو چیز یا چند چیز به یکدیگر است و زمان طولانی را از این جهت قرن می گویند که گروهی از نسلها در آن در کنار یکدیگر قرار می گیرند.

۳. «آسی» از مادّه «وسی» (بر وزن مشی) به معنی کمک کردن گرفته شده است و مواسات به معنی معاضدت و یاری کردن یکدیگر می آید.

www.makarem.ir

**نخست :** این که یکی از شجاعان لشکر به وسط میدان می آمد و از شجاع دیگری از لشکر دشمن دعوت به مبارزه می کرد و این دو با هم می جنگیدند تا یکی از دو نفر از پای درآید.

و گاه چند نفر به میدان می آمدند و هر کدام در برابر حریفی قرار می گرفتند و به همان صورت پیکار شروع می شد.

و گاه جنگ مغلوبه و به اصطلاح تن به تن می شد و هر دو لشکر به هم می ریختند.

البتّه نوع چهارمی هم وجود داشت که جنگ ناجوانمردانه شمرده می شد و آن این که : گروهی بر سر یک نفر می ریختند و او را از هر طرف زیر ضربات خود قرار می دادند.

جمله بالا ظاهراً اشاره به همان قسم دوّم است که چند نفر جنگجو در مقابل چند حریف قرار می گرفتند در این صورت نباید هیچ یک حریف خود را به دیگری واگذارد، بلکه هر کدام باید به حریف خود بپردازد و مواسات و مساوات را برقرار سازند.

از این دستورات هفتگانه به خوبی استفاده می شود که مدیریت امام (علیه السلام) در مسأله جنگ، تا چه حدّ حساب شده بود که یاران و سربازان خودرا پیش از جنگ با دقیق ترین فنون جنگ آن روز آشنا می ساخت.

j j j

www.makarem.ir

**بخش دوّم**

**وَايْمَ اللهِ لَئِنْ فَرَرْتُمْ مِنْ سَيْفِ الْعَاجِلَةِ، لاَ تَسْلَمُوا مِنْ سَيْفِ الْأخِرَةِ، وَأَنْتُمْ لَهَامِيمُ الْعَرَبِ، وَالسَّنَامُ الاعْظَمُ. إنَّ فِى الْفِرَارِ مَوْجِدَةَ اللهِ، وَالذُّلَّ اللاَّزِمَ، والْعَارَ الْبَاقِىَ. وَإنَّ الْفَارَّ لَغَيْرُ مَزِيد فِى عُمُرِهِ، وَلاَ مَحْجُوز بَيْنَهُ وَبَيْنَ يَوْمِهِ. مَنِ الرَّائحُ إلَى اللهِ كَالظَّمْآنِ يَرِدُ الْمَاءَ ؟ الْجَنَّةُ تَحْتَ أَطْرَافِ الْعَوَالِى ! الْيَوْمَ تُبْلَى الاخْبَارُ ! وَاللهِ لاَنَا أَشْوَقُ إلَى لِقَائِهِمْ مِنْهُمْ إلَى دِيَارِهِمْ.**

**ترجمه**

به **خدا سوگند !** اگر از شمشیر دنیا فرار کنید از شمشیر آخرت در امان نخواهید بود.

شما بزرگان و پیشگامان عرب، و شرافتمندان برجسته اید. به یقین در فرار غضب و خشم الهی، ذلت همیشگی و ننگ جاودان است. فرار کننده چیزی به عمر خود نمی افزاید و میان خود و مرگش حایلی ایجاد نمی کند. کیست که با سرعت و نشاط (با جهاد خود) به سوی خدا رود همچون تشنه کامی که به آب می رسد ؟ بهشت در سایه نیزه هاست. امروز اخبار (و اعمال) هر کس آزموده می شود (و مدعیان راستین و دروغین از هم شناخته می شوند).

به **خدا سوگند !** من به مبارزه با آنها (شامیان) از آنها به خانه هایشان شایقترم وعاشقانه به سوی میدان می روم.

j j j

**شرح و تفسیر**

**بهشت در سایه نیزه هاست !**

www.makarem.ir

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه برای آماده ساختن اصحاب و یاران خود در میدان نبرد، به سه امر متوسّل می شود : **گاه آنها** را تهدید نسبت به مسأله فرار از جنگ می کند و **گاه از** آنها تعریف و تمجید کرده و نقاط مثبتی را که در آنها می بیند بازگو می کند و **گاه** آنها را به پاداش های الهی تشویق می نماید، بنابراین این بخش از خطبه در سه چیز خلاصه می شود : تهدید، تشویق و تمجید.

**در قسمت اوّل** می فرماید : «به خدا سوگند اگر از شمشیر دنیا فرار کنید از شمشیر آخرت در امان نخواهید بود !» **(وَایْمَ الله لَئِنْ فَرَرْتُمْ مِنْ سَیْفِ الْعَاجِلَةِ، لاَ تَسْلَمُوا مِنْ سَیْفِ الْأخِرَةِ).**

تعبیر به «**سیف الآخرة**» (شمشیر آخرت)، اشاره به عذابهای الهی است که دامان فرارکنندگان از میدان جهاد را می گیرد و بی شک فرار از جهاد از بزرگترین گناهان است چرا که گاه فرار چند نفر سبب شکست لشکر عظیمی می گردد و تمدن درخشانی به سقوط کشانده می شود و یا ضربات سنگینی جبران ناپذیری بر پیکر اسلام وارد می شود.

**سپس به تمجید** آنها پرداخته می فرماید : «شما بزرگان و پیشگامان عرب و شرافتمندان برجسته اید، به یقین در فرار، غضب و خشم الهی، ذلّت همیشگی و ننگ جاودان است، فرارکننده چیزی به عمر خویش نمی افزاید و میان خود و روز مرگش حایلی ایجاد نمی کند» **(وَأَنْتُمْ لَهَامِیمُ[1] الْعَرَبِ، وَالسَّنَامُ[2] الاعْظَمُ. إنَّ فِی الْفِرَارِ مَوْجِدَةَ[1] اللهِ وَالذُّلَّ اللاَّزِمَ. والْعَارَ**

---

۱. «اللهامیم» جمع «لُهموم» (بر وزن حُلقوم) انسانهای با شخصیت و اسبهای چابک و پیشتاز است.

۲. «سنام» در اصل به معنی کوهان شتر است وبعد به هر چیز برجسته ای اطلاق شده.

www.makarem.ir

**الْبَاقِیَ. وَإِنَّ الْفَارَّ لَغَیْرُ مَزِید فِی عُمُرِهِ. وَلاَ مَحْجُوز[۲] بَیْنَهُ وَبَیْنَ یَوْمِهِ).**

**از یکسو** آنها را به عنوان پیشگامان و شخصیتهای برتر عرب که چشمها به سوی آنها دوخته شده است می شمرد، و **از سوی دیگر** آثار نکبت بار فرار را به آنها یادآور می شود که خشم و غضب الهی و ذلت همیشگی و ننگ جاودانه است و **از سوی سوّم** این نکته را به آنها یادآور می شود که اگر هدف از فرار عمر بیشتر و زندگی طولانی تر است این هدف با فرار حاصل نمی شود زیرا آن روزی که برای مرگ در سرنوشت انسان رقم زده شده است قابل تغییر نیست.

آری ممکن است انسان تصوّر کند که با فرار عمر طولانی تری خواهد داشت، به فرض که چنین باشد آیا به این عواقب سه گانه، خشم خدا، ذلّت و ننگ ابدی می ارزد.

قرآن مجید، به آنها از شرکت در میدان جهاد نگران بودند که جان آنها در خطر مرگ است می فرماید : «**قُلْ لَوْ کُنْتُمْ فِی بُیُوتِکُمْ لَبَرَزَ الَّذِینَ کُتِبَ عَلَیْهِمْ الْقَتْلُ إِلی مَضاجِعِهِمْ**; بگو اگر در خانه های خود بودید آنهایی که کشته شدن بر آنها مقرّر شده بود قطعاً به سوی آرامگاه خود می رفتند و (در همان خانه هایشان) به قتل می رسیدند[۳]».

امام (علیه السلام) در آخرین جمله از این فراز آنها را با عباراتی کوتاه و پرمعنی تشویق به جهاد با دشمن می کند :

---

۱. «موجده» از مادّه «وَجد» (بر وزن نجد) به معنی خشم وغضب و گاه به معنی اندوه آمده است. و در این جا به معنی اوّل است.

۲. «محجوز» از مادّه «حجز» به معنی منع کردن است.

۳. آل عمران آیه ۱۵۴.

www.makarem.ir

**نخست می گوید :** «کیست که با سرعت و نشاط (با جهاد خود) به سوی خدا رود، همچون تشنه کامی که به آب می رسد ؟ !» **(مَنِ الرَّائِحُ[۱] إِلَی اللهِ کَالظَّمْآنِ یَرِدُ الْمَاءَ).**

سپس می افزاید : «بهشت در سایه نیزه هاست» **(الْجَنَّةُ تَحْتَ أَطْرَافِ الْعَوَالِی)**[۲].

و در پایان می فرماید : «امروز اخبار (و اعمال) هر کس آزموده می شود (و مدعیان راستین و دروغین از هم شناخته می شوند) **(الْیَوْمَ تُبْلَی الاخْبَارُ).**

جمله «**مَنِ الرَّائِحُ إِلَی اللهِ...**» اشاره به کسانی است که از روی اراده و علاقه و عشق به سوی شهادت، گام برمی دارند همچون عشق و علاقه تشنگان به آب زلال و گوارا. شبیه همین معنا را امام (علیه السلام) در وصایای قبل از شهادت و بعد از ضربت خوردنش بیان فرموده، می فرماید : «**وَمَا کُنْتُ إلاّ کَقَارِبٍ وَرَدَ وَطَالِبٍ وَجَدَ;** من نسبت به شهادت، همچون طالب آبی هستم که به چشمه آب می رسد و جوینده ای هستم که گم شده خودرا پیدا کرده است»[۳].

وجمله «**الْیَوْمَ تُبْلَی الاخْبَارُ**» در واقع برگرفته از آیه ۳۱ سوره محمّد (صلی الله علیه وآله)است که می فرماید : «**وَلَنَبْلُوَنَّکُمْ حَتّی نَعْلَمَ الْمُجاهِدِیْنَ مِنْکُمْ وَالصّابِرِیْنَ وَنَبْلُوا أَخْبَارَکُمْ;** به یقین ما همه شما را آزمایش می کنیم تا معلوم شود، مجاهدین واقعی و صابران از میان شما کیانند و اخبار شما را بیازماییم».

---

۱. «رائح» از مادّه «رواح» به معنی با سرعت دنبال چیزی رفتن است.

۲. «عوالی» جمع «عالیه» در اصل به معنی نوک نیزه است. و گاه به تمام نیزه اطلاق می شود.

۳. «نهج البلاغه» بخش نامه ها، شماره ۲۳.

www.makarem.ir

تعبیر به «**اخبار**» یا به معنی «**اعمال**» است یا به معنی «**سخنان و ادّعاها**» که همگی در میدان جهاد به آزمون گذاشته می شوند.

جمله «**الْجَنَّةُ تَحْتَ أَطْرَافِ الْعَوَالِی**» شبیه چیزی است که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله)در میدان جنگ «**احد**» فرمود: «**الْجَنَّةُ تَحْتَ ظِلالِ السُّیُوفِ**؛ بهشت در سایه شمشیرهاست».

جالب این که: یکی از «**طایفه انصار**» که این سخن را از پیامبر (صلی الله علیه وآله) شنید در حالی که چند خرما به دست داشت و مشغول خوردن آن (برای نیرو گرفتن) بود گفت: به به، میان من و بهشت جز این چند خرما نیست، سپس باقی مانده خرماها را افکند و غلاف شمشیرش را شکست و به لشکر قریش حمله کرد آن قدر جنگید تا کشته شد[۱].

و در آخرین جمله این فراز برای تشویق یارانش به جهاد می فرماید: «به خدا سوگند! من به مبارزه با آنها (شامیان) از آنها به خانه هاشان شایق ترم!» **(وَاللهِ لاَنَا أَشْوَقُ إِلَی لِقَائِهِمْ مِنْهُمْ إِلَی دِیَارِهِمْ)**.

اشاره به این که آنها انگیزه ای برای جهاد ندارند و علاقه دارند هر چه زودتر به خانه هاشان باز گردند ولی من شوق جهاد با دشمنان حق و عدالت در دل دارم، یعنی شما نیز عاشقانه به میدان جهاد بیایید و بدانید در برابر دشمنان بی انگیزه پیروزی با شماست.

j j j

۱. شرح ابن ابی الحدید، جلد ۸ صفحه ۶ حدیث «اَلجَنَّة تَحْتَ ظِلالِ السُّیُوفِ»، در بحار الانوار، جلد ۹۷، صفحه ۱۳ نیز نقل شده است.

www.makarem.ir

www.makarem.ir

**بخش سوّم**

**اللَّهُمَّ فَإِنْ رَدُّوا الْحَقَّ فَافْضُضْ جَمَاعَتَهُمْ، وَشَتِّتْ كَلِمَتَهُمْ، وَأَبْسِلْهُمْ بِخَطَايَاهُمْ. إِنَّهُمْ لَنْ يَزُولُوا عَنْ مَوَاقِفِهِمْ دُونَ طَعْنٍ دِرَاكٍ: يَخْرُجُ مِنْهُمُ النَّسِيمُ; وَضَرْبٍ يَفْلِقُ الْهَامَ، وَيُطِيحُ الْعِظَامَ، وَيُنْدِرُ السَّوَاعِدَ وَالاقْدَامَ; وَحَتَّى يُرْمَوْا بِالْمَنَاسِرِ تَتْبَعُهَا الْمَنَاسِرُ; وَيُرْجَمُوا بِالْكَتَائِبِ تَقْفُوهَا الْحَلاَئِبُ; وَحَتَّى يُجَرَّ بِبِلاَدِهِمُ الْخَمِيسُ; يَتْلُوهُ الْخَمِيسُ; وَحَتَّى تَدْعَقَ الْخُيُولُ فِي نَوَاحِرِ أَرْضِهِمْ; وَبِأَعْنَانِ مَسَارِبِهِمْ وَمَسَارِحِهِمْ.**

**ترجمه**

**خداوندا !** اگر آنها حق را نپذیرند (و دست از ظلم و کشتار و فساد برندارند) جماعتشان را در هم بشکن و متفرق کن، و اتحادشان را به پراکندگی مبدّل ساز، و به خاطرگناهانشان آنها را تسلیم هلاکت کن.

**(بدانید)** آنها هرگز از جای خود برکنده نمی شوند تا این که نیزه داران، با نیزه های پی درپی بدنشان را سوراخ کنند آن گونه که نسیم از آن بگذرد، و شمشیر زنان ضربه هایی بر آنان وارد سازند که سر آنها را بشکافد و استخوانها را خُرد کند و دستها و پاها را جداسازد، آنها باید پیوسته مورد تهاجم قرار گیرند و گروهها پشت سر هم آنان را تیرباران کنند و گروهی از لشکر به یاری گروه دیگر بشتابد و آنها را آماج حملات خود سازد ولشکرهای سواره نظام یکی پس از دیگری آنان را تا شهرهایشان تعقیب کنند، تا زمانی که سمّ اسبهای شما آخرین نقطه سرزمین آنها را بکوبد و مسیر رفت و آمد و جادّه ها و چراگاههای آنها را از هر سو اشغال کند.

**شرح و تفسیر**

## آخرین سنگرهای دشمن را در هم بشکنید !

www.makarem.ir

امام (علیه السلام) در این بخش ـ که بخشی پایانی خطبه است ـ به دو چیز می پردازد : نخست دشمنان را مورد نفرین قرار می دهد، نفرینی که شکست و عذاب الهی را برای آنها به ارمغان آورد و دل دوستان را محکم و اراده آنها را قوی و نیرومند می سازد. عرضه می دارد :

«**خداوندا !** اگر آنها حق را نپذیرند جماعتشان را در هم بشکن و متفرّق کن و اتحادشان را به پراکندگی مبدّل ساز، و به خاطر گناهانشان آنها را تسلیم هلاکت کن» **(اللَّهُمَّ فَإِنْ رَدُّوا الْحَقَّ فَافْضُضْ[۱] جَمَاعَتَهُمْ. وَشَتِّتْ كَلِمَتَهُمْ، وَأَبْسِلْهُمْ[۲] بِخَطَايَاهُمْ).**

شایان توجه این که امام (علیه السلام) نفرین خودرا مشروط می کند به عدم پذیرش حق، چرا که هدف نهایی از این جنگ و مبارزه، استیلای بر دشمن و حکومت کردن نبوده است بلکه هدف امام (علیه السلام) چیزی جز پذیرش حق نیست اگر آن را پذیرا شوند جنگی در کار نخواهد بود و چنین است جنگ و ستیز تمام حق طلبان و افراد با ایمان در تمام طول تاریخ.

**نکته دیگر** این که : امام (علیه السلام) در ضمن این نفرین اختلاف کلمه را به عنوان وسیله ای برای تفرقه و شکست معرفی می کند و گناهان را، از اسباب بدبختی و ناکامی. و به این ترتیب نفرین او هم درس است نه یک درس، بلکه درسها.

**در قسمت دیگری** از این بخش از خطبه، به یک دستور مهم جنگی دیگر، اشاره کرده و به آنها می گوید : اگر می خواهید پیروز شوید باید ضرباتِ همه جانبه، بر آنها وارد کنید و هر بخش از لشکر مأموریت خاص

---

۱. «افضض» از مادّه «فضّ» (بر وزن حظّ) به معنی شکستن است.

۲. «أبسل» از مادّه «بسل» (بر وزن نسل) به معنی نگاهداری و منع کردن از چیزی با قهر و غلبه است و «ابسال» به معنی تسلیم کردن کسی به هلاکت آمده است و جمله بالا اشاره به همین معناست.

www.makarem.ir

خودرا انجام دهد و دشمن را به هنگام شکست تا آخرین مرحله تعقیب کنید، تا پیروزی همه جانبه حاصل شود و در شرح این دستور، چنین می فرماید :

«آنها ـ یعنی دشمنان ـ هرگز از جای خود برکنده نمی شوند، تا این که نیزه داران با نیزه های پی درپی بدنشان را سوراخ کنند آن گونه که نسیم از آن بگذرد و شمشیر زنان ضربه هایی بر آنها وارد سازند که سر آنها را بشکافد و استخوانها را خرد کند و دستها و پاها را جدا سازد» **(إِنَّهُمْ لَنْ يَزُولُوا عَنْ مَوَاقِفِهِمْ دُونَ طَعْنٍ دِرَاکٍ[۱] : يَخْرُجُ مِنْهُمُ النَّسِيمُ؛ وَضَرْبٍ يَفْلِقُ الْهَامَ، وَيُطِيحُ[۲] الْعِظَامَ. وَيُنْدِرُ[۳] السَّوَاعِدَ وَالاقْدَامَ).**

و در ادامه می فرماید : «آنها باید پیوسته مورد تهاجم قرار گیرند و گروهها پشت سر هم آنان را تیرباران کنند. و گروهی از لشکر به یاری گروه دیگر بشتابد و آنها را آماج حملات خود سازد و لشکرهای سواره نظام یکی پس از دیگری آنان را تا شهرهایشان تعقیب کنند، تا زمانی که سم اسبهای شما آخرین نقطه سرزمین آنها را بکوبد و مسیر رفت و آمد و جادّه ها و چراگاههای آنها را از هر سو اشغال کند» **(وَحَتَّى يُرْمَوْا بِالْمَنَاسِرِ[۴] تَتْبَعُهَا**

---

۱. «دراک» از مادّه «درک» به معنی چیزی است که پی درپی بوده باشد و گویی یکی از آنها دیگری را درک می کند و به آن می رسد. بنابراین «طعن الدراک» به معنی نیزه هایی است که یکی پشت دیگری بر پیکر دشمن وارد می شود.

۲. «یطیح» از مادّه «اطاحه» به معنی افکندن است.

۳. «یندر» از مادّه «اندار» به معنی به زمین انداختن اسب و گاهی به کم کردن چیزی از حساب نیز اطلاق می شود.

۴. «مناسر» جمع «منسر» (بر وزن محفل) به معنی گروهی از لشکر است که در پیشاپیش لشکر حرکت می کند و به آن طلیعه گفته می شود. و«منسر» (بر وزن منبر) به معنی منقار پرندگان گوشتخوار است.

www.makarem.ir

**الْمَنَاسِرُ; وَيُرْجَمُوا بِالْكَتَائِبِ[۱] تَقْفُوهَا الْحَلاَئِبُ[۲]; وَحَتَّى يُجَرَّ بِبِلاَدِهِمُ الْخَمِيسُ[۳] يَتْلُوهُ الْخَمِيسُ; وَحَتَّى تَدْعَقَ[۴] الْخُيُولُ فِي نَوَاحِرِ[۵] أَرْضِهِمْ. وَبِأَعْنَانِ[۶] مَسَارِبِهِمْ[۷] وَمَسَارِحِهِمْ[۸] ).**

امام (علیه السلام) در بخش نخستین این خطبه، آداب فردی جنگ را به سربازان خود می آموزد و در این بخش اخیر، آداب گروهی را که چگونه گردانها ولشگرها، سواره نظام و پیاده نظام با هماهنگی دقیق در برابر دشمن عمل کنند و با استفاده از روشهای کارآمد، آنها را در هم بکوبند.

از نکات مهمی که امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه به آن پرداخته، این است که پیروزی بر دشمن را نیمه کاره نگذارند ای بسا عقب نشینی ها جنبه غافلگیرانه دارد، و هدف، حملات سخت تری است، باید دشمن را تا

---

۱. «کتائب» جمع «کتیبه» به معنی گروهی از لشکر (مانند گردان) است.

۲. «حلائب» جمع «حلیبه» یا «حلوبه» به معنی جمعیّتی است که از هر سو گرد هم می آیند و به بخش سواره نظام لشکر نیز اطلاق می شود.

۳. «خمیس» به معنی یک لشکر کامل می باشد که از پنج بخش تشکیل شده است : مقدّمه، میمنه، میسره، قلب وساقه.

۴. تفسیر «تدعق» در کلام سیّد رضی خواهد آمد.

۵. تفسیر «نواحر» در کلام سیّد رضی خواهد آمد.

۶. «اعنان» به گفته لسان العرب جمع «عنن» (بر وزن کفن) به معنی نواحی و اطراف چیزی است.

۷ و ۹. «مسارب» جمع «مسربه» به معنی چراگاه و «مسارح» جمع «مسرح» آن هم به معنی چراگاه است ولی بعضی از شارحان نهج البلاغه گفته اند : «مسارح» به چراگاه هایی گفته می شود که در اوّل روز حیوان را در آن جا به چرا می برند ولی «مسارب» مفهوم عامی دارد (شرح ابن ابی الحدید، جلد ۸، صفحه ۹).

www.makarem.ir

اقصی نقاط شهرهایش تعقیب کنند و همه جا را تحت اشغال خود درآورند تا احتمال حمله مجدّد به کلّی از میان برود.

اگر لشکر امام (علیه السلام) در «**صفّین**» که این خطبه، قبل از جنگ «**صفّین**» ایراد شده، همین یک دستور را عمل می کردند فتنه بنی امیّه برای همیشه خاموش می شد و بساط ظلمشان برچیده و سایه حکومت شومشان از سر مسلمانان کوتاه می گشت ولی با نهایت تأسّف همه این دستورات امام (علیه السلام) را شنیدند ولی به هنگام عمل کنار گذاشتند و طعم تلخ آن را نیز چشیدند.

j j j

مرحوم سیّد رضی (رحمه الله) در پایان این خطبه به شرح چند لغت پیچیده آن پرداخته می گوید :

اَلدَّعْقُ : اَلدّقَ، ای تَدُقُّ الْخُیُولُ بِحَوافِرِها أَرْضَهُم، وَنَواحِرَ أَرْضِهِمْ : مُتَقَابِلاتُها وَیُقَالُ : مَنازِلُ بَنِی فُلان تَتَناحَرُ أَیْ تَتَقَابَلُ؛ «**دعق**» به معنی کوبیدن است یعنی سواران با سمّ اسبها سرزمین آنها را می کوبند و تعبیر به «**نواحر أرضهم**» به معنی بخشهای مقابل یکدیگر است، گفته می شود : منزلهای فلان قبیله «تناحر دارند یعنی مقابل و قرینه یکدیگرند» (پایان کلام سیّد رضی).

j j j

ولی بسیاری از ارباب لغت «**نواحر**» را به معنی مناطق دور دست تفسیر کرده اند و مناسب خطبه بالا همین معناست.

j j j

www.makarem.ir

# خطبه ۱۲۵[۱]

## وَمِنْ کلام لَهُ عَلَیْهِ السَّلامُ

### فی التحکیم وذلک بعد سماعه لأمر الحکمین

۱. «سند خطبه»

«طبری» مورخ معروف در حوادث سال ۳۷ هجری این خطبه را با شأن صدور مشروحی بیان کرده که فشرده آن، چنین است : این سخن را امام (علیه السلام) زمانی بیان فرمود که : به سراغ «خوارج» آمد در حالی که آنها با «ابن عباس» مشغول بحث و محاجه بودند. امام (علیه السلام) به «ابن عباس» فرمود : «تو ساکت باش»، سپس شروع به سخن کرد و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود : «پیشوای شما کیست ؟».

گفتند : «ابن کوّاء»، فرمود : «چرا شما به مخالفت با ما برخاسته اید ؟»

عرض کردند : «به خاطر پذیرش «حکمیّت» در جنگ «صفّین»».

امام (علیه السلام) فرمود : «شما را به خدا سوگند ! مگر شما نبودید که هنگام بالا بردن قرآن ها بر سرنیزه ها، اصرار داشتید که دست از جنگ بکشم و من به شما گفتم این گروه را من بهتر از شما می شناسم آنها نه اهل دین هستند و نه اهل قرآن ولی شما گوش ندادید و بر مسأله حکمیّت اصرار نمودید من به ناچار پذیرفتم ولی با حکمین شرط کردم که بر طبق قرآن قضاوت کنند وإلاّ ما از حکم آنان بری و بیزار خواهیم بود ؟»

خوارج گفتند : «آیا عدالت است که افراد را در مسأله خون مسلمین حکم قرار دهیم ؟»

امام (علیه السلام) فرمود : «ما مردان را حکم قرار ندادیم بلکه قرآن را حکم قرار دادیم». (انا لم نحکم الرجال وإنما حکمنا القرآن).

سپس «طبری» بخشی از این خطبه را آورده است.

«سبط بن جوزی» در «تذکره الخواص» ومرحوم «مفید» در «ارشاد» و«طبرسی» در «احتجاج» این خطبه را با تفاوت هایی نقل کرده اند.

www.makarem.ir

این سخن را امام (علیه السلام) درباره **مسأله حکمیّت** بعد از شنیدن گفتگوی بعضی در مورد آن، بیان فرمود.

**خطبه در یک نگاه**

همان گونه که در بالاآمد این خطبه به طور کلی درباره «**مسأله حکمین**» بعد از جنگ «**صفّین**» ایراد شده است و از چند بخش تشکیل می شود.

**نخست** امام (علیه السلام) فلسفه قبول حکمیّت را با استدلال به آیات قرآن بیان می کند.

در **بخش دیگری** به پاسخ ایرادهای آنها می پردازد.

**و در بخش سوّم آنها** را نصیحت می کند که دست از خلاف بردارند و برای پیکار با ظالمان شام، خودرا آماده کنند و آنها را بر کوتاهی ها و مخالفت ها و بی انضباطی ها ملامت و سرزنش می نماید.

j j j

www.makarem.ir

**بخش اوّل**

**إِنَّا لَمْ نُحَكِّمِ الرِّجَالَ، وَإِنَّمَا حَكَّمْنَا الْقُرْآنَ. هذَا الْقُرْآنُ إِنَّمَا هُوَ خَطٌّ مَسْتُورٌ بَيْنَ الدَّفَّتَيْنِ، لاَ يَنْطِقُ بِلِسَانٍ، وَلاَ بُدَّ لَهُ مِنْ تَرْجُمَانٍ. وَإِنَّمَا يَنْطِقُ عَنْهُ الرِّجَالُ. وَلَمَّا دَعَانَا الْقَوْمُ إِلَى أَنْ نُحَكِّمَ بَيْنَنَا الْقُرْآنَ لَمْ نَكُنِ الْفَرِيقَ الْمُتَوَلِّيَ عَنْ كِتَابِ اللهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى، وَقَدْ قَالَ اللهُ سُبْحَانَهُ : (فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللهِ والرَّسُولِ)فَرَدُّهُ إِلى اللهِ أَنْ نَحْكُمَ بِكِتَابِهِ، وَرَدُّهُ إِلَى الرَّسُولِ أَنْ نَأْخُذَ بِسُنَّتِهِ; فَإِذَا حُكِمَ بِالصِّدْقِ فِي كِتَابِ اللهِ، فَنَحْنُ أَحَقُّ النَّاسِ بِهِ، وَإِنْ حُكِمَ بِسُنَّةِ رَسُولِ اللهِ** (صلى الله عليه وآله)**، فَنَحْنُ أَحَقُّ النَّاسِ وَأَوْلاَهُمْ بِهَا.**

**ترجمه**

ما افراد را حَكَم قرار ندادیم، بلكه فقط قرآن را به «**حكميّت**» برگزیدیم، ولی قرآن خطوطی است كه در میان دو جلد قرار گرفته و سخن نمی گوید، بلكه نیازمند به ترجمان است، و تنها انسانها(ی آگاه و قرآن شناس) می توانند از آن سخن بگویند (بنابراین) هنگامی كه آن قوم (شامیان) ما را دعوت كردند كه قرآن میان ما و آنها حكم باشد ما گروهی نبودیم كه به كتاب خداوند سبحان، پشت كنیم در حالی كه می فرماید : «اگر در چیزی اختلاف كردید آن را به خدا و رسولش باز گردانید» (و از آنها نظر بخواهید) باز گرداندن به خدا، این است كه به كتابش حكم كنیم و ارجاع به رسول الله (صلى الله عليه وآله) این است كه به سنتش عمل نماییم، و اگر درباره كتاب خدا، به درستی حكم شود ما سزاوارترین مردم به پذیرش آن هستیم و اگر به سنت پیامبر (صلى الله عليه وآله) حكم شود ما نیز از همه (پیشگام تر و) شایسته تر و سزاوارتریم كه به سنت او عمل نماییم.

**شرح و تفسیر**

www.makarem.ir

## پاسخ به بهانه جویان خوارج

همان گونه که در بالا آمد، این خطبه در پاسخ کسانی ایراد شده است که به مسأله پذیرش حکمیّت از امام (علیه السلام) خرده می گرفتند و اساس گفتار آنها این بود : چرا شما حکمیّت دو نفر را در این مسأله مهم دینی، پذیرفتید ؟ در حالی که حکم فقط خداست و افراد عادی حق ندارند با فکر خود درباره وظایف دینی حکم کنند.

امام (علیه السلام) در پاسخ آنها به نکته مهمی اشاره می کند و می فرماید : «ما افراد را حکم قرار ندادیم بلکه فقط قرآن را به حکمیّت انتخاب کردیم، ولی قرآن خطوطی است که در میان دو جلد قرار گرفته است و سخن نمی گوید، بلکه نیازمند به ترجمان است، و تنها انسانها می توانند از آن سخن بگویند **(إنَّا لَمْ نُحَكِّمِ الرِّجَالَ، وَإنَّمَا حَكَّمْنَا الْقُرْآنَ. هذَا الْقُرْآنُ إنَّمَا هُوَ خَطٌّ مَسْتُورٌ[۱] بَيْنَ الدَّفَّتَيْنِ[۲]، لاَ يَنْطِقُ بِلِسَان، وَلاَ بُدَّ لَهُ مِنْ تَرْجُمَان. وَإنَّمَا يَنْطِقُ عَنْهُ الرِّجَالُ).**

اشاره به این که : قرآن یک سلسله احکام کلی بیان فرموده و باید افراد آگاه، احکام جزئیه را از آن استخراج کنند و در اختیار عموم بگذارند و یا به عبارت دیگر، آن کلیات را بر مصادیق تطبیق کنند.

مثلاً قرآن مجید می گوید : « **(وَإنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ إقْتَتَلُوا فَاَصْلِحُوا بَيْنَهُما فَإنْ بَغَتْ إحْديهُمَا عَلَى الأُخْرى فَقاتِلُوا الّتِى تَبْغِى**

---

۱. «مستور» : مفهوم روشنی دارد که به معنی شئ پنهان است ولی در بعضی نسخه ها «مسطور» آمده که معنی «نوشته شده را دارد» از مادّه «سطر» و با واژه «خط» که به عنوان وصف آن در عبارت بالا ذکر شده تناسب بیشتری دارد.

۲. «دفّتین» تثنیه «دفّة» به معنی صفحه و کنار هر چیزی است و دو طرف جلد کتاب یا قرآن را «دفّتین» می گویند.

www.makarem.ir

**حَتّی تَفِیءَ إلی أَمْرِ اللهِ فَإنْ فَاءَتْ فَاَصْلِحُوا بَیْنَهُما بِالْعَدْلِ وَاَقْسِطُوا إنَّ اللهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِیْنَ)**; هر گاه دو گروه از مؤمنان نزاع و جنگ کنند آنها را آشتی دهید. و اگر یکی از آنها بر دیگری تجاوز کرد با گروه متجاوز مبارزه کنید تا به فرمان خدا بازگردد، هر گاه بازگشت، در میان آن دو بر طبق عدالت، صلح، برقرار سازید و عدالت پیشه کنید! که خداوند عادلان را دوست دارد»[۱].

بی شک جنگ «**صفّین**» یکی از مصداقهای این آیه بود، وظیفه حکمین ـ اگر انسانهای درستکار و هوشیاری بودند ـ این بود که بگویند: هنگامی که مردم با علی (علیه السلام)بیعت کرده اند، و علاوه بر نص پیامبر (صلی الله علیه وآله)، جمهور کشور اسلام و صحابه پیامبر (صلی الله علیه وآله) او را به خلافت پذیرفته اند آن کس که راه خلاف را برگزیده مصداق باغی و ظالم است باید به سوی جمهور مردم، برگردد و توبه کند و اگر نکرد همه مسلمین وظیفه دارند با او بیکار کنند تا از طریق خلاف بازآید.

**مسأله حکمیّت** چیزی جز این نیست همان کاری که همه قضات اسلامی انجام می دهند، یعنی احکام کتاب و سنت را بر مصادیق آن تطبیق کرده و حکم صادر می کنند.

آیا این سخن جای ایراد دارد؟ ولی **افسوس!** که جاهلان و ناآگاهان «**خوارج**» این مطلب واضح را درک نمی کردند و تعصب و لجاجت به آنها اجازه نمی داد و به هدف اصلی حکمیّت در همه جا و در همه چیز برسند.

آن گاه امام (علیه السلام) در توضیح این معنا می افزاید: «هنگامی که آن قوم (شامیان) ما را دعوت کردند که قرآن میان ما و آنها حاکم باشد، ما گروهی نبودیم که به کتاب خداوند سبحان پشت کنیم در حالی که می فرماید: «اگر در چیزی اختلاف کردید آن را به خدا و رسولش بازگردانید» (و از آنها نظر

---

۱. حجرات، آیه ۹.

www.makarem.ir

بخواهید) **(وَلَمَّا دَعَانَا الْقَوْمُ إِلَى أَنْ نُحَكِّمَ بَيْنَنَا الْقُرْآنَ لَمْ نَكُنِ الْفَرِيقَ الْمُتَوَلِّيَ عَنْ كِتَابِ اللهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى، وَقَدْ قَالَ اللهُ سُبْحَانَهُ : (فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللهِ والرَّسُولِ))**[1].

و در توضیح این آیه می فرماید : «ارجاع دادن اختلافات به خدا، این است که به کتابش حکم کنیم و ارجاع به رسول الله (صلی الله علیه وآله) این است که به سنتش عمل نماییم، واگر درباره کتاب خدا به درستی حکم شود ما سزاوارترین مردم به پذیرش آن هستیم و اگر به سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله) حکم شود ما (نیز) از همه شایسته تر و سزاوارتریم که به سنت او عمل نماییم» **(فَرَدُّهُ إِلَى اللهِ أَنْ نَحْكُمَ بِكِتَابِهِ وَرَدُّهُ إِلَى الرَّسُولِ أَنْ نَأْخُذَ بِسُنَّتِهِ; فَإِذَا حُكِمَ بِالصِّدْقِ فِي كِتَابِ اللهِ، فَنَحْنُ أَحَقُّ النَّاسِ بِهِ، وَإِنْ حُكِمَ بِسُنَّةِ رَسُولِ اللهِ** (صلی الله علیه وآله)، **فَنَحْنُ أَحَقُّ النَّاسِ وَأَوْلاَهُمْ بِهَا)**.

به این ترتیب امام (علیه السلام) به روشنی ثابت می کند حکمیّت کتاب و سنّت، چیزی جز مراجعه به آنها نیست و با توجه به این که ما مأمور به این امر هستیم کسی نمی تواند بر ما خرده بگیرد که چرا حکمیّت را پذیرفتیم اشتباه خرده گیران در این است که آنها می پندارند ما حکمیّت اشخاص را پذیرفته ایم در حالی که ما حکمیّت کتاب خدا را پذیرا شده ایم.

در **این جا سؤال** مهمی پیش می آید و آن این که : مفهوم این گفتار امام (علیه السلام)این است که حکمیّت را با میل و رضای باطنی و طبق وظیفه شرعی پذیرفته است در حالی که از خطبه های متعدّدی در «**نهج البلاغه**» برمی آید که

---

۱. نساء، آیه ۵۹.

www.makarem.ir

حکمیّت را بر امام (علیه السلام) تحمیل کرده اند و امام (علیه السلام) از این تحمیل سخت ناراحت بود، این دو چگونه با هم سازگار است ؟

در **پاسخ این سؤال**، باید گفت : امام هرگز مخالف مسأله حکمیّت نبود، امام (علیه السلام) در واقع بر دو نکته پافشاری داشت : **نخست این که :** بلند کردن قرآنها بر سر نیزه ها تنها مکر و فریب و توطئه برای جلوگیری از پیروزی لشکر امام (علیه السلام)در آخرین لحظات و ایجاد اختلاف و نفاق در لشکر امام (علیه السلام) بود و گر نه شامیان هرگز آماده پذیرش حکمیّت قرآن نبودند و به تعبیر امام (علیه السلام) نه اهل دین بودند و نه اهل قرآن[۱].

**دیگر این که** امام (علیه السلام) با انتخاب فرد نادان و بی خبری همچون «**ابو موسی اشعری**» برای ارجاع به قرآن مخالف بود، بنابراین هیچ گونه تضادّی میان محتوای این خطبه، و خطبه های دیگر نهج البلاغه نیست.

شاهد این موضوع این است که : فرزند برومند امام (علیه السلام) نیز در روز «**عاشورا**» طبق نقل مقاتل، قرآن را گرفت و بر سر گذارد و در برابر لشکر کوفه ایستاد و گفت : «**یا قَوْمِ إنَّ بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ کِتَابُ اللهِ وَسُنَّةُ جَدِّی رَسُولِ اللهِ; ای قوم :** حاکم در میان من و شما قرآن و سنّت جدّم رسول الله باشد»[۲].

j j j

**نکته**

## ماجرای غم انگیز حکمین !

۱. همان گونه که در آغاز همین خطبه در بحث سند خطبه آمد.

۲. مسند الامام الشهید، جلد ۲، صفحه ۴۳. این سخن در اصل از مقتل الحسین مقرّم نقل شده و او هم از تذکرة الخواص ابن جوزی گرفته است (مقتل الحسین مقرّم، صفحه ۲۳۳).

www.makarem.ir

می دانیم هنگامی که لشکر معاویه در جنگ «**صفّین**» در آستانه شکست قرار گرفت «**عمروعاص**» مکّار، تدبیری اندیشید و به شامیان توصیه کرد قرآن ها را بر سرنیزه ها بلند کنند و بگویند : «ما تسلیم حکم قرآن هستیم هر چه درباره شما و ما بگوید عمل خواهیم کرد».

امام (علیه السلام) فریاد : آنها هرگز تسلیم حکم قرآن نیستند این فقط مکر و نیرنگ و فریبی است که می خواهند با آن، جلو شکست حتمی خود را بگیرند، ولی گروهی از ساده لوحان به اتفاق جمعی از منافقان که در لشکر امام (علیه السلام) بودند این سخن را نپذیرفتند و اصرار در توقف جنگ داشتند و حتی امام (علیه السلام) را تهدید به قتل کردند. امام (علیه السلام) برای جلوگیری از اختلاف و پراکندگی به حکم اجبار دستور توقف جنگ را صادر فرمود، سپس گفتند باید دو نفر نماینده از دو لشکر برای پیدا کردن حکم قرآن انتخاب شود.

در این جا اشتباه دوّمی از سوی ساده لوحان و با کمک منافقان انجام گرفت که «**ابو موسی اشعری**» ساده لوح خام و بی خبر را به عنوان نمایندگی لشکر بر امام (علیه السلام)تحمیل کردند که سرانجام تلخ آن را همه می دانیم.

و عجب این که : به دنبال این حادثه گروهی از همان ها در مقابل امام (علیه السلام)سربرداشتند و عَلَم مخالفت برداشتند که چرا امام (علیه السلام) تسلیم حکمیّت شده در حالی که قرآن می گوید : « (**إنِ الحُکْمُ إلاّ للهِ**)[1]; حاکم و حَکَم تنها خداست» و نتیجه این کار به وجود آمدن جنگ دیگری به نام «**جنگ نهروان**» بود که با سخنان امام (علیه السلام) گروهی بیدار شدند و توبه کردند و جمعیّت اندکی باقی ماندند که به سرعت تار و مار شدند.

برنامه امام (علیه السلام) در این مسأله واضح بود زیرا :

---

۱. یوسف، آیه ۶۷.

www.makarem.ir

۱ ـ حکمیّت قرآن در اختلافات مسلمین، چیز پوشیده ای نبود و قرآن با صراحت به مسلمانان دستور داده است که اگر در چیزی اختلاف کردند حل اختلاف خود را از قرآن و سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله) بخواهند (نساء آیه ۵۹ که در کلام امام (علیه السلام) به آن استدلال شده بود).

بنابراین پذیرش داوری قرآن با توجه به این که به اعتقاد همه مسلمان ها قرآن آخرین سخن را در هر چیز می گوید مطلبی نبود که بر امام (علیه السلام) خرده بگیرند ولی آن بی خبران آن را به صورت یک نقطه ضعف منعکس ساختند.

۲ ـ شکی نیست که طراحان توطئه بالا بردن قرآن ها بر سرنیزه، نه اعتقادی به حکمیّت قرآن داشتند و نه حق و عدالت بلکه سیاست بازان کهنه کار و بی ایمانی بودند که به چیزی جز حکومت بر مردم و امور مادی وابسته به آن، نمی اندیشیدند و امام (علیه السلام) از این توطئه در همان آغاز پرده برداشت ولی چه سود که ساده لوحان غافل نپذیرفتند.

۳ ـ به یقین قرآن مجید، به خودی خود ایفای نقش حکمیّت را نمی کند جز این که قرآن شناسان آگاه در کنار آن قرار گیرند و احکام آن را در هر مسأله استخراج کنند و به مردم اعلام نمایند و اگر در داستان «**صفّین**» این کار انجام می گرفت روشن بود که لشکر «**معاویه**» مشمول آیه شریفه ۹ سوره حجرات بودند که می گوید : (**فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُمَا عَلَى الأُخْرى**...) به عنوان گروه طغیانگر که در برابر مرکز حکومت اسلام و امام (علیه السلام) مسلمین به مخالفت برخاسته اند محکوم می شدند.

ولی چه سود که «**حکمین**» (ابو موسی وعمروعاص) نه آگاهی از قرآن داشتند و نه اگر می داشتند به آگاهی خود عمل می کردند.

بنابراین اگر واقعاً حکمیّت به قرآن سپرده می شد و قرآن شناسانی برای حکمیّت انتخاب می شدند نه تنها کار خلافی نبود بلکه عمل به دستور قرآن

www.makarem.ir

محسوب می شد امّا چون شرایط لازم در هیچ مقطعی حاصل نشد و طبعاً نتیجه، بسیار نامطلوب و تلخ بود گروه نادان به جای این که خود را ملامت کنند به ملامت امام (علیه السلام) برخاستند و به جای این که خودرا بشکنند به فکر شکستن آینه افتادند.

اشتباه نشود داستان حکمین یک حادثه مقطعی در تاریخ نبود، بلکه چیزی است که در زمان های مختلف و حتی در عصر ما تکرار شده ومی شود. امر مقدّسی را عنوان می کنند و در زیر چتر آن قرار می گیرند سپس برداشت های غلطی را آگاهانه و ناآگاهانه بر آن تحمیل می کنند و آنچه را که به سود منافع نامشروعشان است بر می گزینند.

**«عمروعاص» مکّار و «ابوموسی» ساده لوح نادان در هر زمان اشباه و نظایری دارند و«صفّین»ها و قرآن بر سرنیزه کردن ها و حکمیّتها به اَشکال مختلف تکرار می شوند که نتیجه آن، مظلومیت حق طلبان علی گونه است.**

j j j

www.makarem.ir

**بخش دوّم**

**وَأَمَّا قَوْلُكُمْ : لِمَ جَعَلْتَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ أَجَلاً فِی التَّحْكِيمِ ؟ فَإِنَّمَا فَعَلْتُ ذلِكَ لِيَتَبَيَّنَ الْجَاهِلُ، وَيَتَثَبَّتَ الْعَالِمُ; وَلَعَلَّ اللهَ أَنْ يُصْلِحَ فِی هذِهِ الْهُدْنَةِ أَمْرَ هذِهِ الأُمَّةِ; وَلاَ تُؤْخَذُ بِأَكْظَامِهَا، فَتَعْجَلَ عَنْ تَبَيُّنِ الْحَقِّ، وَتَنْقَاد لأَوَّلِ الْغَيِّ. إِنَّ أَفْضَلَ النَّاسِ عِنْدَ اللهِ مَنْ كَانَ الْعَمَلُ بِالْحَقِّ أَحَبَّ إِلَيْهِ ـ وَإِنْ نَقَصَهُ و كَرَثَهُ ـ مِنَ الْبَاطِلِ وَإِنْ جَرَّ إِلَيْهِ فَائِدَةً وَزَادَهُ. فَأَيْنَ يُتَاهُ بِكُمْ ! وَمِنْ أَيْنَ أُتِيتُمْ ! اسْتَعِدُّوا لِلْمَسِيرِ إِلَى قَوْمٍ حَيَارَى عَنِ الْحَقِّ لاَ يُبْصِرُونَهُ، وَمُوزَعِينَ بِالْجَوْرِ لاَ يَعْدِلُونَ بِهِ، جُفَاةٍ عَنِ الْكِتَابِ، نُكُبٍ عَنِ الطَّرِيقِ. مَا أَنْتُمْ بِوَثِيقَةٍ يُعْلَقُ بِهَا، وَلاَ زَوَافِرِ عِزٍّ يُعْتَصَمُ إِلَيْهَا. لَبِئْسَ حُشَّاشُ نَارِ الْحَرْبِ أَنْتُمْ ! أُفٍّ لَكُمْ ! لَقَدْ لَقِيتُ مِنْكُمْ بَرْحاً، يَوْماً أُنَادِيكُمْ وَيَوْماً أُنَاجِيكُمْ، فَلاَ أَحْرَارُ صِدْقٍ عِنْدَ النِّدَاءِ، وَلاَ إِخْوَانُ ثِقَةٍ عِنْدَ النَّجَاءِ !**

**ترجمه**

این که، می گویید : چرا میان خودم و آنها (حکمین) ضرب الاجلی برای حکمیّت قرار دادم ؟ این تنها به خاطر آن بود که ناآگاهان در جستجوی حقیقت برآیند و آنها که آگاهند به مطالعه و مشورت پردازند (و تمام جوانب مسأله را روشن سازند) شاید خداوند در این فاصله کار این امّت را اصلاح کند و راه تحقیق بر آنها بسته نشود; در جستجوی حق عجله نکنند و تسلیم نخستین فکر گمراه کننده، نشوند.

**(بدانید !)** برترین مردم در پیشگاه خدا کسی است که عمل به حق، نزد او محبوبتر از باطل باشد هر چند این کار از نفع او بکاهد و مشکلاتی برای او داشته باشد، و باطل منافعی متوجه او کند، و بر سود او بیفزاید.

www.makarem.ir

چرا حیران و سرگردانتان می کنند ؟ و چرا شما را فریب داده، تسلیم شیطان کرده اند.

آماده شوید ! برای حرکت به سوی قومی که از حق روی گردانند، حق را نمی بینند و به ظلم و جور تشویق شده اند.

(لذا) هیچ گاه از آن باز نمی گردند، افرادی که از کتاب خدا فاصله گرفته و از راه راست منحرف گشته اند، هر چند قرآنها را بر سرنیزه کردند، و دم از حاکمیت قرآن زدند.

(افسوس که) شما ریسمان محکمی نیستید که بتوان به آن چنگ زد و یاران نیرومندی نیستید که بتوان به آنها تکیه کرد و بد وسیله ای هستید برای افروختن آتش جنگ (و آغاز کردن جهاد با دشمن) **اُف،** بر شما ! چه ناراحتی هایی از شما کشیدم، یک روز با صدای رسا با شما سخن می گویم و روز دیگر آهسته و به صورت نجوا. نه آزادگان راستگویی به هنگام فریاد رسا هستید و نه برادران مطمئن و رازداری به هنگام نجوا.

## شرح و تفسیر

### افسوس، شما مرد میدان جهاد نیستید !

این بخش از کلام امام (علیه السلام) در واقع ترکیبی از دو قسمت است : **نخست** به پاسخ یکی از شبهات «**خوارج**» و امثال آنها می پردازد **سپس آنها** را تشویق به جهاد در برابر ظالمان وستمگران شام می کند.

گفتار امام (علیه السلام) در قسمت اوّل، اشاره به **عهدنامه حکمیّت** دارد که در میان آن حضرت و معاویه انجام شد (و شرح آن در نکات خواهد آمد) در این **عهدنامه یک سال به** حکمین فرصت داده شده بود که درباره حلّ مشکل اختلاف امّت بیندیشند و در کار خود عجله نکنند.

www.makarem.ir

خرده گیران بی خبر و نادان گاه **به اصل حکمیّت** ایراد می گرفتند که امام (علیه السلام)در بخش گذشته این خطبه جواب روشن و منطقی و دقیق به آنان داد و گاه به شاخ و برگ آن، یعنی مسأله قرار دادن مدت ایراد می گرفتند.

امام (علیه السلام) در پاسخ آنها چنین می فرماید : «اما این که می گویید : چرا میان خود و آنها (حکم ها) مدّتی برای حکمیّت قرار دادی ؟ این تنها به خاطر آن بود که ناآگاهان در جستجوی حقیقت برآیند، و آنها که آگاهند به مطالعه و مشورت پردازند (و تمام جوانب مسأله را روشن سازند)» **(وَأَمَّا قَوْلُكُمْ : لِمَ جَعَلْتَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ أَجَلاً فِی التَّحْكِيمِ ؟ فَإِنَّمَا فَعَلْتُ ذلِكَ لِيَتَبَيَّنَ الْجَاهِلُ، وَيَتَثَبَّتَ[1] الْعَالِمُ)**.

سپس می افزاید : «شاید خداوند در این فاصله، کار این امّت را اصلاح کند و راه تحقیق بر آنها بسته نشود (و آزادانه به تحقیق پردازند) در جستجوی حق عجله نکنند، و تسلیم نخستین فکر گمراه کننده نشوند» **(وَلَعَلَّ اللهَ أَنْ يُصْلِحَ فِی هذِهِ الْهُدْنَةِ[2] أَمْرَ هذِهِ الأُمَّةِ; وَلاَ تُؤْخَذُ بِأَكْظَامِهَا[3]، فَتَعْجَلَ عَنْ تَبَيُّنِ الْحَقِّ، وَتَنْقَادَ لأَوَّلِ الْغَيِّ)**.

در واقع امام (علیه السلام) چند فائده برای ضرب الاجل یک مسأله در مسأله حکمیّت بیان فرموده، **نخست این که :** ناآگاهان از جوش و خروش تعصّب باز ایستند و بتوانند درباره این مسأله سرنوشت ساز تحقیق کنند و **دیگر این که** علمای امّت در اصحاب علی (علیه السلام)جوانب مسأله را به خوبی

---

۱. «یتثّبت» از مادّه «تثبّت» به معنی تحقیق کردن است.

۲. «هدنه» از مادّه «هدون» (بر وزن قرون) به معنی سکون و آرامش گرفته شده و معمولاً به معنی مصالحه بعد از جنگ یا آتش بس بکار می رود.

۳. «اکظام» جمع «کظم» (بر وزن عزم) وجمع «کظم» (بر وزن قلم) به معنی محل خروج نفس (خرخره) است.

www.makarem.ir

بررسی کنند و آنچه ضایعات کمتری در بردارد برگزینند و حکمین را برای انتخاب صحیح ارشاد کنند.

**دیگر این که** در این مدّت طرقی برای اصلاح امر امّت به طور کلّی اندیشیده شود و از کارهای عجولانه که سبب گمراهی است بپرهیزند.

عجب این که : گروه متعصّب لجوج و ناآگاه از «**خوارج**» اصرار داشتند که عجولانه در این زمینه تصمیم گیری شود و سرنوشت امّت را بدون مطالعه و تحقیق و دقّت به خطر بیفکنند و این است راه و رسم افراد نادان در هر عصر و هر زمان.

جمله «**وَلاَ تُؤْخَذُ بِأَكْظَامِهَا**» که به معنی نگرفتن بیخ گلو و آزاد گذاشتن راه نفس است کنایه از آزادی برای مطالعه و تصمیم گیری و انتخاب می باشد کنایه ای است گویا و فصیح و بلیغ.

جمله «**وَتَنْقَادَ لأَوَّلِ الْغَيِّ**» (مبادا تسلیم اوّلین گمراهی شوند) اشاره به این است که تصمیم های عجولانه غالباً گمراه کننده است.

بعضی از شارحان نهج البلاغه «**أَوَّلُ الْغَيِّ**» را اشاره به بالا بردن قرآنها بر سرنیزه ها که اوّلین گام گمراهی بود، دانستنه اند[1] ولی تفسیر اوّل به قرینه جمله قبل از آن، مناسب تر به نظر می رسد.

سپس امام (علیه السلام) به نصیحت و اندرز آنان می پردازد که در برابر حق تعصّب و لجاج و ملاحظه منافع شخصی روا ندارند و تسلیم حق شوند، می فرماید : (بدانید !) «برترین مردم در پیشگاه خدا کسی است که عمل به حق نزد او محبوب تر از باطل باشد هر چند این کار از نفع او بکاهد و مشکلاتی برای او پیش آورد، و باطل منافعی به سوی او آورد و بر سود او

۱. «منهاج البراعه» علامه «خویی» جلد ۸، صفحه ۱۸۰.

www.makarem.ir

بیفزاید !» **(إنَّ أَفْضَلَ النَّاسِ عِنْدَ اللهِ مَنْ كَانَ الْعَمَلُ بِالْحَقِّ أَحَبَّ إلَيْهِ ـ وَإنْ نَقَصَهُ و كَرَثَهُ[1] ـ مِنَ الْبَاطِلِ وَإنْ جَرَّ إلَيْهِ فَائِدَةً وَزادَهُ).**

در واقع نشانه مؤمنان حقیقی همین است که بر سر دو راهی ها که حق در یک سو قرار می گیرد و منافع شخصی آنها در سوی دیگر، به سوی حق آیند و به منافع شخصی پشت کنند و گر نه آن جا که طرفداری از حق، حافظ منافع انسان باشد، پیروی از حق، افتخاری نیست ومذمتی که قرآن از گروهی از یهود به عمل می آورد که می گفتند : «**نُؤْمِنُ بِبَعْض وَنَكْفُرُ بِبَعْض**» در حقیقت همین بود که آنچه را از قوانین الهی موافق میل و خواسته ها و منافعشان بود، می پذیرفتند و آنچه مخالف بود کنار می زدند، چنین جداسازی در واقع خداپرستی نیست هوای پرستی است.

همچنین کسانی که به خاطر تعصب و لجاجت و حمایت از دوستان و وابستگان به طرفداری باطل برمی خیزند مشمول همین سخن هستند.

در حدیثی می خوانیم که علی (علیه السلام) همین سخنان را در پیامی به «**عمروعاص**» فرمود و افزود : به خدا سوگند ! تو می دانی حق کجاست ؟ چرا تجاهل می کنی ؟ و به خاطر منافع کم ارزشی در صف دشمنان خدا و اولیاء الله قرار می گیری ؟ ![2].

و در ادامه این سخن، امام (علیه السلام) بر آنها فریاد می زند : «چرا حیران و سرگردانتان می کنند ؟ و چرا شما را فریب داده و تسلیم شیطان کرده اند ؟» **(فَأَيْنَ يُتَاهُ[3] بِكُمْ ! وَمِنْ أَيْنَ أُتِيْتُمْ[1] ).**

---

۱. «کرث» از مادّه «کرث» (بر وزن ترس) به معنی شدت و مشقّت و به زحمت افتادن است.

۲. شرح نهج البلاغه مرحوم شوشتری، جلد ۱۰، صفحه ۳۶۳ـ تاریخ طبری، جلد ۴، صفحه ۵۰، طبع الاعلمی بیروت.

۳. «یتاه» از مادّه «تیه» (بر وزن قید) به معنی سرگردانی و حیرانی است و به بیابانهایی که انسان در آن سرگردان می شود «تیه» (بر وزن پیه) گفته می شود.

www.makarem.ir

سپس امام (علیه السلام) آنان را دعوت به جهاد با آن قوم ستمگر می کند و با پنج وصف منفی آنها را معرفی می فرماید، می گوید : «آماده شوید برای حرکت به سوی قومی که از حق روی گردانند، آن را نمی بینند و به ظلم و جور تشویق شده اند (به همین دلیل) هرگز از آن باز نمی گردند، افرادی که از کتاب خدا فاصله گرفته واز راه راست منحرف گشته اند» (هر چند قرآنها را بر سر نیزه کردند و دم از حاکمیت قرآن زدند) **(اسْتَعِدُّوا لِلْمَسِيرِ إِلَى قَوْمٍ حَيَارَى عَنِ الْحَقِّ لاَ يُبْصِرُونَهُ. وَمُوزَعِينَ[۲] بِالْجَوْرِ لاَ يَعْدِلُونَ بِهِ، جُفَاةٌ عَنِ الْكِتَابِ، نُكُبٌ[۳] عَنِ الطَّرِيقِ).**

به این ترتیب امام (علیه السلام) نشان می دهد که اگر ما می خواهیم با آنها بجنگیم، پنج دلیل قاطع دارد که هر کدام به تنهایی کافی است : آنها از راه راست منحرف شده اند، به قرآن مجید اهمیّت نمی دهند، ظلم و ستم برنامه اصلی آنهاست و گروهی ناآگاه و سرگردان را که چشم هایشان از دیدن حق ناتوان است به دنبال خود کشیده اند.

سپس در آخرین جمله های این خطبه امام (علیه السلام) زبان به گله می گشاید و آنها را زیر تازیانه های سرزنش و ملامت قرار می دهد شاید بیدار شوند و در کار خود، تجدید نظر کنند می فرماید :

**(افسوس !)** «شما ریسمان محکمی نیستید که بتوان به آن چنگ زد، و یاوران نیرومندی نیستید که بتوان به آنها پناه برد، و بد وسیله ای هستید برای افروختن آتش جنگ» (و آغاز کردن جهاد آزادی بخش با دشمن) **(مَا أَنْتُمْ**

---

۱. «اتیتم» از مادّه «اتیان» معانی مختلفی دارد و در این جا و مانند آن به معنی فریب خوردن و تسلیم باطل شدن است.

۲. «موزعین» از مادّه «ایزاع» به معنی تشویق و ایجاد عشق و علاقه نسبت به چیزی است و گاه به معنی الهام کردن و توفیق دادن نیز آمده است و در خطبه بالا به همان معنی اوّل است.

۳. «نُکُب» جمع «ناکب» از مادّه «نکب» (بر وزن نفی) به معنی منحرف شدن از چیزی است.

www.makarem.ir

**بِوَثِيقَةٍ يُعْلَقُ بِهَا، وَلاَ زَوَافِرِ[۱] عِزٍّ يُعْتَصَمُ إِلَيْهَا. لَبِئْس حُشَّاشُ[۲] نَارِ الْحَرْبِ أَنْتُمْ).**

و در پایان این سخن، ضربات ملامت را شدیدتر کرده می فرماید : «اف بر شما ! چه ناراحتی ها از شما کشیدم، یک روز با صدای رسا با شما سخن می گویم وروز دیگر آهسته و به صورت نجوا، نه آزادگان راستگویی به هنگام فریاد رسا هستید، و نه برادران مطمئن و رازداری به هنگام نجوا» **(أُفٍّ لَكُمْ ! لَقَدْ لَقِيتُ مِنْكُمْ بَرْحاً[۳]، يَوْماً أُنَادِيكُمْ وَيَوْماً أُنَاجِيكُمْ، فَلاَ أَحْرَارُ صِدْق عِنْدَ النِّدَاءِ، وَلاَ إِخْوَانُ ثِقَةٍ عِنْدَ النَّجَاءِ[٤]).**

در واقع امام (علیه السلام) این حقیقت را در لابه لای چند جمله بالا به خوبی بازگو کرده است که اگر مشکلی در امر جهاد و حکومتش به وجود آمده، به خاطر عدم لیاقت و ناکارآیی گروهی از یاران اوست، چرا که امام (علیه السلام) در هر میدانی قدم می نهاد ضعف و سُستی نشان می دادند. به یقین برای آغاز جنگ، جرقه های قوی و نیرومند لازم است که باید از سوی مردانی شجاع و نیرومند و مخلص، ظاهر شود، این گروه لیاقت چنین برنامه ای را نداشتند. از سوی دیگر وقتی رهبر فریاد می زند : به پیش تازید ! باید همه به طور

---

۱. «زوافر» جمع «زافره» از مادّه «زفر» (بر وزن فقر) به معنی ناله کردن و فریاد کشیدن است و از آن جا که یاوران انسان به عنوان هم دردی ناله و فریاد دارند واژه «زافره» به یار و یاور اطلاق شده است و در خطبه بالا به همین معناست.

۲. «حشاش» جمع «حاشّ» از مادّه «حشّ» (بر وزن شک) به معنی آتش افروختن است و در این جا به معنی آغازگران و کسانی که ضربات آغازین جنگ را بر دشمن وارد می کنند می باشد.

۳. «بَرح» به معنی ناراحتی شدید و خشم و غضب آمده است.

۴. «نجاء» و «نجوی» به معنی در گوشی گفتن و چیزی را به طور سرّی با دیگری در میان گذاشتن است.

www.makarem.ir

هماهنگ حرکت کنند، ولی آنها سُست تر و ناتوان تر از این بودند و اگر نقشه های جنگی را در یک مجلس محرمانه با آنها در میان می گذارد باید در حفظ آن کاملاً بکوشند ولی آنها افراد رازدار و سرّ نگهدار و قابل اعتماد و اعتباری نبودند.

با وجود چنین افرادی انتظار پیروزی سریع بر دشمن، انتظاری است بیجا، و عجب این که، این گونه افراد با این ضعف های بی شمار هنگامی که گرفتار ناکامی می شدند به جای این که به اصلاح نقایص خود بپردازند برون افکنی می کردند و مشکلات خودرا به گردن امام (علیه السلام) می انداختند و این مشکل عظیم تری بود.

j j j

**نکته ها**

## ۱ ـ صلحنامه صفّین

هنگامی که شامیان ستمگر و مکّار با استفاده از برافراشتن قرآنها بر بالای نیزه ها مردم عراق را اغفال کردند و صلح را بر امیرمؤمنان علی (علیه السلام) تحمیل نمودند عهدنامه یا پیمان آتش بس، به صورت تنظیم شد :

**«هذَا مَا تَقَاضی عَلَیْهِ عَلِیُّ بن أَبی طَالِب[۱] وَمُعاوِیَةُ بْنِ أَبی سُفْیَانَ قَاضَیَ عَلِیُّ بْنِ أَبی طَالِب عَلَی أَهْلِ الْعِراقِ وَمَنْ کَانَ مَعَهُ**

۱. در بسیاری از تواریخ آمده است که کاتبان لشکر علی (علیه السلام) عنوان امیرمؤمنین را در کنار نام آن حضرت نگاشتند ولی «عمروعاص» و دیگران سخت بر آن اعتراض کردند که اگر ما شما را امیرمؤمنان بدانیم باید کسانی که در برابر شما هستند امیر فاسقان باشند حتماً باید این عنوان حذف شود، علی (علیه السلام) تأمّلی فرمود و به یاد داستان «صلح حدیبیه» افتاد و فرمود : الله اکبر در آن روز نیز هنگامی که عنوان رسول الله (صلی الله علیه وآله) را در کنار نام پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)نوشتم فریاد مخالفان برخاست و اصرار بر حذف آن نمودند من حاضر به حذف آن نشدم و پیامبر (علیه السلام) برای دفع غائله شخصاً آن را محو نمود، این

www.makarem.ir

**مِنْ شِيْعَتِهِ مِنَ الْمُؤْمِنينَ وَالْمُسلِميْنَ وَقَاضى مُعَاوِيَةُ بْنِ أَبى سُفْيانَ عَلَى أَهْلِ الشَّامِ وَمَنْ كَانَ مَعَهُ مِنْ شِيْعَتِهِ مِنَ الْمؤْمِنينَ وَالْمُسلِمينَ اَنَّا نَنْزِلُ عِنْدَ حُكْمِ اللهِ وَكِتَابِهِ وَلاَ يَجْمَعُ بَيْنَنا إلاّ إيّاهُ وَإنَّ كِتَابَ اللهِ سُبْحَانَهُ بَيْنَنا مِنْ فَاتِحَتِهِ إلى خَاتِمَتِهِ نُحيى مَا أَحْيَا القُرآنُ وَيُمِيْتُ مَا أَماتَ الْقُرْآنُ فَإنْ وَجَدَ الْحَكَمانِ اَنَّ ذلِكَ فِى كِتَابِ اللهِ إتَّبَعْناهُ وَإنْ لَمْ يَجداهُ أَخَذا بِالسُّنَةِ الْعَادِلَةِ غَيْرِ الْمُفَرِّقَةِ وَالحْكَمَانِ عَبْدُ اللهِ بْنِ قَيْسٍ وَعَمْرُوبْنُ الْعاصِ**; این چیزی است که داوری نموده است «**علی بن ابی طالب** (علیه السلام)» **و** «**معاویه بن ابی سفیان**»، داوری نموده است «**علی بن ابی طالب** (علیه السلام)» **نسبت به اهل عراق و کسانی که با او بوده اند از پیروانش از مؤمنین و مسلمین و داوری نموده است** و «**معاویه بن ابی سفیان**» نسبت به اهل شام و پیروانش از مؤمنین و مسلمین، که ما تسلیم حکم خدا و کتاب خدا هستیم و چیزی ما را متفّق نمی کند مگر **خداوند و این که** کتاب خداوند سبحان در **میان ماست** از آغاز تا پایانش. احیا می کنیم آنچه را قرآن احیا کرده و از بین می بریم آنچه را قرآن از بین برده. هرگاه دو حَکَم (که از میان ما انتخاب شده اند) چیزی در کتاب خدا در این موضوع (جنگ و صلح ما) یافتند از آن پیروی می کنیم و اگر نیافتند به سنت عادله مورد اتفاق (که از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله)به ما

---

سخن، «عمروعاص» را سخت به خشم درآورد که ما را با کفّار مقایسه می کنی من در این جلسه نمی مانم، امام (علیه السلام) فرمود : از خدا می خواهم که مجلس مرا از وجود مثل تویی پاک کند و مدتی گفتگو درباره نوشتن عنوان امیرالمؤمنین ادامه یافت بعضی معتقد بودند که حذف نشود هر چند شمشیرها به خاطر آن کشیده شود ولی سرانجام مصلحت این دیده شد برای دفع غائله این عنوان را بردارند (تاریخ طبری، جلد ۴، صفحه ۳۷ و تواریخ دیگر).

www.makarem.ir

رسیده است) عمل می کنند و دو حکَم «**عبدالله بن قیس**» (ابو موسی اشعری) و«**عمروعاص**» هستند»[۱].

این داوری یا صلحنامه یا عهدنامه (هر نامی بر آن بگذارید) در کتابهای مختلف با تفاوت مختصری نقل شده است و همه آنها نشان می دهد که مسأله، مسأله حکمیّت قرآن بوده است نه حکمیّت اشخاص و به تعبیر دیگر : اشخاص موظّف بودند آنچه را قرآن در این باره می گوید استخراج و استنباط کنند و دستورات کلّی بر مصادیق آن تطبیق نمایند ولی کوردلان «**خوارج**» آن را به عنوان حکمیّت انسانها در دین خدا تلقّی کردند و به جنجال و غوغاگری روی آوردند و شکاف خطرناک تازه ای در میان مسلمین بوجود آوردند و جهل و نادانی در طول تاریخ، از این عواقب دردناک بسیار داشته است.

در ادامه این صلحنامه آمده است که حَکَمین از «**علی** (علیه السلام) **و معاویه**» و از هر دو لشکر پیمان گرفتند که آنها بر جان و مال و خانواده و قوم و قبیله خود در امانند و آنچه را آنها قضاوت کنند همه پذیرا شوند قضاوتی که موافق کتاب خدا و سنّت باشد و آتش بس، و گذاردن اسلحه بر زمین تا زمان حکم حکمیّت ادامه خواهد یافت، و **مدّت آتش بس یک سال کامل است**، و اگر حکمین مایل بودند حکم خود را زودتر از این مدت صادر کنند، مانعی ندارد، و اگر یکی از آنها از دنیا برود، امیر گروه او فرد دیگری را به جای او نصب کند[۲].

j j j

۱. بحار الانوار، جلد ۳۲، صفحه ۵۴۳. این عهدنامه در تاریخ طبری، جلد ۴، صفحه ۳۸ با پاره ای از تفاوتها آمده است.

۲. بحار الانوار، جلد ۳۲، صفحه ۵۴۳. این عهدنامه در تاریخ طبری، جلد ۴، صفحه ۳۸ با پاره ای از تفاوتها آمده است.

www.makarem.ir

## ۲ ـ گفتگوی منطقی امام (علیه السلام) با خوارج

در حدیثی آمده است که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) «**عبدالله بن عباس**» را به سوی لشکر «**خوارج**» فرستاد که چندان با او فاصله نداشتند تا تحقیق کند آنها چه می خواهند ؟ و دلیل مخالفت آنها چیست ؟ آنها در پاسخ گفتند : ای «**ابن عباس !**» ما ایرادهایی به پیشوای تو داریم که همه آنها کفرآمیز، خطرناک و سبب آتش دوزخ است :

**نخست این که :** او نام خودرا به عنوان **امیرالمؤمنین از صلحنامه محو کرد،** سپس صلحنامه را میان خود و «**معاویه**» تنظیم نمود، **اگر او امیرمؤمنین نیست،** ما از مؤمنانیم بنابراین دلیلی ندارد که او امیر ما باشد.

**دوّم این که :** او درباره موقعیت خودش تردید داشت زیرا به **حکمین گفت درست بنگرید** اگر «**معاویه**» سزاوارتر به خلافت است او راتثبیت کنید و اگر من اَوْلی هستم مرا تثبیت کنید، **هرگاه او درباره خود شک داشته باشد ما شکّ** شدیدتری خواهیم داشت.

**سوّم این که :** او حکمیّت **را به غیر خود سپرد** در حالی که ما خود او را از همه صالح تر برای این کار می دانیم.

**چهارم این که :** او افراد را **داور در دین خدا** قرار داد در حالی که (داوری مخصوص خداست و) او چنین حقّی را نداشت.

**پنجم این که :** در جنگ «**جمل**» پس از پیروزی اموال و اسلحه دشمن را در میان ما تقسیم کرد، ولی زنان و فرزندانشان را به اسارت نگرفت.

**ششم این که :** او وصیّ پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود **و حق وصیت** را ادا ننمود.

www.makarem.ir

«**ابن عباس**» نزد حضرت آمد و عرض کرد : یا امیرالمؤمنین ! سخنان این قوم را شنیدی و تو به جوابگویی آنها شایسته تری، امام (علیه السلام) فرمود : آری چنین است.

سپس فرمود : ای «**ابن عباس !**» به آنها بگو آیا شما راضی به حکم خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله)هستید ؟ عرض کردند آری !

امام (علیه السلام) فرمود : من از آغاز شروع می کنم، و ایرادات شما را یک به یک پاسخ می گویم.

سپس فرمود : اما در مورد **محو عنوان امیرالمؤمنین از عهدنامه،** فراموش نمی کنم که من روز «**حدیبیه**» کاتب عهدنامه صلح بودم و نوشتم : «**بسم الله الرَّحْمنِ الرَّحِيْمِ هذا مَا اصْطَلَحَ عَلَيْهِ رَسوُلُ اللهِ وَ أَبوُ سُفْيانَ وَسُهَيْلُ بْنِ عَمْرو**» «**سهیل**» گفت : **اوّلاً** ما رحمن و رحیم را نمی شناسیم **وثانیاً** تو را رسول الله نمی دانیم و**ثالثاً** موافق نیستیم نام تو مقدّم بر نام ما نوشته شود در حالی که سنّ ما از تو بیشتر است (و چون آنها از بهانه جویی دست بر نمی داشتند) پیامبر (صلی الله علیه وآله)به من دستور داد به جای «**بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيْمِ**» «**بِسْمِكَ اللَّهُمَّ**» بنویس و به جای «**رسول الله**» ، «**محمّد بن عبدالله**» بنوس ! سپس به من فرمود : تو نیز به چنین سرنوشتی در آینده گرفتار خواهی شد و تسلیم پیشنهادشان می شوی، در حالی که کراهت داری، من هم در صلحنامه ای که میان من و عمروعاص نوشته شد عنوان امیرالمؤمنین را نوشتم ولی آنها نپذیرفتند. «**خوارج**» با شنیدن این سخن گفتند : **حق با توست ای علی !**

و امّا این که می گویید : من با تعیین **حکمین** و این که به آنها گفته ام : ببینید معاویه سزاوارتر است یا من ؟ درباره خودم شک کرده ام، این سخن اشتباه است، این در واقع نوعی ابراز انصاف، در سخن می باشد شبیه چیزی

www.makarem.ir

که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به گفته قرآن مجید به مشرکان فرمود : « (**وإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَى هُدىً أَوْ فِي ضَلَالٍ مُبِيْنٍ**)؛ ما یا شما بر هدایت یا در گمراهی آشکار هستیم»[۱]، مسلّماً این دلیل بر تردید پیامبر (صلی الله علیه وآله) در حقانیت خودش نبود. «**خوارج**» در این جا نیز گفتند حق با توست.

اما **این که** می گویید : چرا **غیر خودم را به عنوان حکم** برگزیدم در حالی که من از همه شایسته تر به این کار هستم، این شبیه برنامه رسول خدا (صلی الله علیه وآله)است که «**سعد بن معاذ**» را در جنگ «**بنی قریظه**» به عنوان **حکمیّت** برگزید در حالی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) از همه شایسته تر بود.

این از یکسو، از سوی دیگر خداوند می فرماید : (**لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ**)؛ من در این کار به پیامبر (صلی الله علیه وآله) تأسی کردم، «**خوارج**» گفتند : این سخن نیز صحیح است.

اما **این که**، به من ایراد کرده اید که چرا افراد را **داور دین** خدا قرار دادم ؟ من هرگز چنین نکردم، من کلام خدا را داور قرار دادم، چرا که خداوند : در مورد «**صید در حال احرام**» می فرماید : « (**وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّداً فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ**)؛ و هر کس از شما عمداً صیدی را (در حال احرام) به قتل برساند باید کفاره ای معادل آن از چارپایان بدهد، کفاره ای که دو نفر عادل از شما درباره معادل بودن آن حکم کنند»[۲] هنگامی که خداوند چنین دستوری را درباره پرنده ای که در حال احرام صید شده است صادر می کند، درباره خون های مسلمین که بسیار از آن بالاتر است چرا قائل نباشیم ؟ !

---

۱. سبأ، آیه ۲۴.

۲. مائده، آیه ۹۵.

www.makarem.ir

**اما این که می گویید :** من در جنگ «**بصره**» پس از پیروزی اموال لشکر شکست خورده را در میان لشکریانم تقسیم کردم ولی زنان و فرزندانشان را به عنوان اسیران تقسیم نکردم، این در واقع منّتی بود از سوی من بر اهل «**بصره**» همان گونه که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) **در فتح مکه،** بر اهل مکه، منّت گذارد و آنها را مورد عفو قرارداد. اضافه بر این فرض کنید، من آنها را تقسیم می کردم کدام یک از شما «**عایشه**» را در سهم خود به عنوان کنیز به اسیری می پذیرفت ؟ «**خوارج**» گفتند : حق با توست.

سپس فرمود : **اما این که :** به من ایراد می کنید، من وصی پیامبرم (صلی الله علیه وآله) و مقام وصایت را حفظ نکرده ام، این گناه من نیست گناه شما است که مرا رها ساختید و نسبت به من، پشت کردید... گفتند : حق با توست.

و در پایان گروه زیادی از طریق مخالفت بازگشتند ولی چهار هزار نفر از متعصبین باقی ماندند که در یک نبرد برق آسا همگی متلاشی شدند[۱].

j j j

۱. «احتجاج طبرسی»، جلد ۱، صفحه ۴۴۲ (با تلخیص و کمی نقل به معنا) همین داستان در «مناقب ابن مغازلی» صفحه ۴۰۶ با اضافاتی و در «بحار الانوار»، جلد ۳۳، صفحه ۳۷۷ با مقداری تفاوت نقل شده است.

www.makarem.ir

# خطبه ۱۲۶[1]

## وَمِنْ کلام لَهُ عَلَیْهِ السَّلامُ

### لمّا عوتب علی التسویهٔ فی العطا

این سخن را هنگامی ایراد فرمود، که رعایت مساوات را در عطایای بیت المال، بر او ایراد گرفتند و جمعی از بی خبران توصیه به تبعیض نمودند.

### خطبه در یک نگاه

همان گونه که از عنوان خطبه، پیداست، هدف از ایراد این خطبه پاسخ به کسانی بوده است که از سر دلسوزی، خدمت امام (علیه السلام) عرض کردند : سزاوار است اموال بیت المال را در آغاز حکومت خود در میان رؤسا و اشراف و سران قبائل و افرادی که می توانند ضرباتی بر پایه حکومت وارد کنند، تقسیم کنی و آنها را نسبت به دیگران سهم بیشتری دهی تا پایه های

---

۱. «سند خطبه»

این خطبه بخشی از خطبه طولانی تری بوده است که امام (علیه السلام) در مورد تقسیم بیت المال وایرادهایی که بر او گرفتند بیان فرموده، و به نظر می رسد که با خطبه ۱۴۲ مرتبط است و هر دو جزءهایی از یک خطبه می باشد.

این خطبه را عده زیادی از کسانی که قبل از سیّد رضی یا بعد از او می زیسته اند در کتابهای خود آورده اند از جمله : «ابن قتیبه» در «الامامه والسیاسه» «ابن شعبه» در «تحف العقول» «کلینی» در «فروع کافی» شیخ «مفید» در کتاب «المجالس» و مرحوم «شیخ طوسی» در کتاب «امالی» (مصادر جلد ۲، صفحه ۲۸۲).

www.makarem.ir

حکومتت محکم شود، امام (علیه السلام)در پاسخ آنها به دو نکته اشاره فرمود : **نخست این که :** من هرگز نمی توانم از طریق ظلم و ستم و تبعیض و دادن حقّ کسی به دیگری پایه های حکومت خود را محکم کنم و از طریق گناه به حق و عدالت برسم. **دیگر این که :** آنها که دست به چنین کاری می زنند در پایان گرفتار ناسپاسی همان کسانی می شوند که به آنها خدمت کرده اند.

j j j

www.makarem.ir

**أَتَأْمُرُونِّی أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِیمَنْ وُلِّیتُ عَلَیْهِ ! وَاللهِ لاَ أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِیرٌ، وَمَا أَمَّ نَجْمٌ فِی السَّمَاءِ نَجْماً ! لَوْ کَانَ الْمَالُ لِی لَسَوَّیْتُ بَیْنَهُمْ، فَکَیْفَ وَإِنَّمَا الْمَالُ مَالُ اللهِ ! أَلاَ وَإِنَّ إِعْطَاءَ الْمَالِ فِی غَیْرِ حَقِّهِ تَبْذِیرٌ وَإِسْرَافٌ، وَهُوَ یَرْفَعُ صَاحِبَهُ فِی الدُّنْیَا وَیَضَعُهُ فِی الآخِرَةِ، وَیُکْرِمُهُ فِی النَّاسِ وَیُهِینُهُ عِنْدَ اللهِ. وَلَمْ یَضَعِ امْرُؤٌ مَالَهُ فِی غَیْرِ حَقِّهِ وَلاَ عِنْدَ غَیْرِ أَهْلِهِ إِلاَّ حَرَمَهُ اللهُ شُکْرَهُمْ، وَکَانَ لِغَیْرِهِ وُدُّهُمْ. فَإِنْ زَلَّتْ بِهِ النَّعْلُ یَوْماً فَاحْتَاجَ إِلَی مَعُونَتِهِمْ فَشَرٌّ خَلِیلٍ وَأَلاَمُ خَدِینٍ !**

**ترجمه**

آیا به من پیشنهاد می کنید که برای پیروزی خود، از جور و ستم در حق کسانی که بر آنها حکومت می کنم، استمداد جویم ؟ **به خدا سوگند !** هرگز گِرد چنین کاری نمی گردم، ما دام که شب و روز پشت سر هم می آیند و ستارگان آسمان در پی هم طلوع و غروب دارند.

اگر این اموال، از خودم بود، به یقین در میان آنها به طور مساوی تقسیم می کردم تا چه رسد به این که این اموال، اموال خداست (و متعلق به بیت المال مسلمین است).

**آگاه باشید !** بخشیدن مال، در غیر موردش، **تبذیر واسراف** است، هر چند ممکن است این کار در دنیا سبب سربلندی کسی که آن را انجام داده بشود، ولی در آخرت به زمینش می زند، این کار او را (چند روزی) در میان مردم (دنیاپرست) گرامی می دارد، ولی در پیشگاه خدا خوارش می کند. و هیچ کس مال خویش را در غیر مورد استحقاق و نزد غیر اهلش قرار نداد، مگر این که : سرانجام خداوند او را از سپاسگزاری آنان محروم ساخت

www.makarem.ir

ومحبّتشان را متوجه دیگری نمود، تا آن جا که اگر روزی پایش بلغزد و به کمک آنان نیاز داشته باشد بدترین دوست و پست ترین رفیق خواهند بود !

**شرح و تفسیر**

## عدالت را فدای مقام نمی کنم !

مرحوم «**کلینی**» در آغاز روایتی که از این خطبه آورده است از «**ابی مخنف**» چنین نقل می کند : گروهی از شیعیان خدمت امیرمؤمنان (علیه السلام)رسیدند، عرض کردند چه مانعی دارد که اموال بیت المال را بیرون آوری، و در میان **رؤسا و اشراف** تقسیم کنی، و آنها را بر ما برتری بخشی (و سهم ما را به آنها دهی) تا پایه های حکومتت محکم شود سپس به برنامه **تقسیم بالسویّه وعدالت در رعیت** باز گردی ؟ ! امام (علیه السلام) (از این پیشنهاد ناراحت شد و) این خطبه را ایراد فرمود و با صراحت گفت : برای رسیدن به یک هدف مقدّس نباید از وسیله نامقدّس و گناه آلود استفاده کرد، که این کار با منطق اسلام سازگار نیست فرمود : «آیا به من پیشنهاد می کنید که برای پیروزی خود، از جور و ستم در حق کسانی که بر آنها حکومت می کنم، استمداد جویم ؟ !» **(أَتَأْمُرُونِّی أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِیمَنْ وُلِّیتُ عَلَیْهِ).**

مگر هدف حکومت، اجرای عدالت نیست ؟ چگونه شما پیشنهاد می کنید که با ظلم و ستم، پایه های حکومت را محکم کنم ؟ ! این تناقضی است آشکار، و پیشنهادی است بر خلاف رضای پروردگار !

سپس افزود : «به خدا سوگند ! من گِرد چنین کاری نمی گردم مادامی که شب و روز پشت سرهم در آیند، و ستارگان آسمان در پی هم طلوع و غروب

www.makarem.ir

دارند !» **(وَاللهِ لاَ أَطُورُ[۱] بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرٌ[۲]، وَمَا أَمَّ[۳] نَجْمٌ فِی السَّمَاءِ نَجْماً).**

امام (علیه السلام) برای بیان عزم راسخ خود در این کار صریحترین و محکم ترین جمله ها را فرموده، **از یکسو به نام** خدا سوگند یاد می کند **از سوی دیگر جمله «لا اَطُوُر»** را به کار می برد که مفهومش این است، نه تنها چنین کاری نمی کنم بلکه نزدیک و گرداگرد آن نیز نخواهم آمد، و**از سوی سوّم** به حرکت مستمر و جاودانی ستارگان در آسمان و شب و روز در پهنه زمین اشاره می کند، کنایه از این که، اگر عمر جاودان هم داشته باشم هرگز آلوده چنین تبعیض و جور و ستمی نخواهم شد.

و برای تأکید بیشتر می افزاید : «اگر این اموال از خودم بود به یقین در میان آنها به طور مساوی تقسیم می کردم، تا چه رسد به این که این اموال، اموال خدا است» (و متعلق به بیت المال مسلمین است) **(لَوْ كَانَ الْمَالُ لِی لَسَوَّيْتُ بَيْنَهُمْ، فَكَيْفَ وَإِنَّمَا الْمَالُ مَالُ اللهِ).**

گر چه بیان این سخنان برای گروهی ظاهر بین و کوتاه نظر و آنها که حقیقت را در پای مصلحت قربانی می کنند ناخوشایند بود ولی در مقابل،

---

۱. «اطور» از مادّه «طَوْر» (بر وزن غور) به معنی گردش در اطراف چیزی است و واژه «طور» که جمع آن «اطوار» است به معنی نوع و حالت و هیأت نیز آمده است.

۲. «سمیر» از مادّه «سمر» (بر وزن تمر) به معنی گفتگوهای شبانه است. بعضی گفته اند که معنی اصلی این مادّه که نور و تاریکی در آن آمیخته شده و از آن جا که گفتگوهای شبانه گاه در سایه ماهتاب انجام می شود این واژه در مورد گفتگوهای شبانه به کار رفته و اگر به افراد گندم گون «سمراء» می گویند به این خاطر است که سفیدی آنها با تیرگی به هم آمیخته.

۳. «امّ» از مادّه «امّ» (بر وزن غم) به معنی قصد کردن است و جمله (ما أَمَّ نَجْم فِی السماء نجما) کنایه از طلوع و غروب ستارگان پشت سر یکدیگر است گویی هر کدام قصد کرده به دنبال دیگری برود.

www.makarem.ir

سنّت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و تعلیمات قرآن مجید و ارزش های والای اسلامی را با این سخن احیا فرمود، که شرح آن در بحث نکات به خواست خدا خواهد آمد.

سپس امام (علیه السلام) به بیان مفاسد این کار (تبعیض و جور و ستم و تقسیم ناعادلانه بیت المال) پرداخته چنین می فرماید: «**آگاه باشید!** بخشیدن مال در غیر موردش، **تبذیر و اسراف** است هر چند ممکن است این کار در دنیا سبب سربلندی کسی که آن را انجام داده است شود، ولی در آخرت، موجب سرافکندگی وی خواهد گشت، این کار او را (چند روزی) در میان مردم (دنیاپرست) گرامی می دارد ولی در پیشگاه خدا به زمینش می افکند!» **(أَلاَ وَإِنَّ إِعْطَاءَ الْمَالِ فِی غَیْرِ حَقِّهِ تَبْذِیرٌ وَإِسْرَافٌ، وَهُوَ یَرْفَعُ صَاحِبَهُ فِی الدُّنْیَا وَیَضَعُهُ فِی الآخِرَةِ، وَیُکْرِمُهُ فِی النَّاسِ وَیُهِینُهُ عِنْدَ اللهِ).**

«**تبذیر**» و «**اسراف**» گاه به یک معنی و به صورت مترادف به کار می رود و گاه به دو معنی زیرا «**تبذیر**» به معنی دقیق کلمه با اسراف متفاوت است «**تبذیر**» از مادّه «**بذر**» به معنی پاشیدن دانه است و در جایی بکار می رود که انسان نعمت خدا را ضایع کند و به دور بریزد و به تعبیر دیگر «**ریخت و پاش**» کند و به تعبیر دیگر مال را در غیر موردش مصرف کند ولی «**اسراف**» زیاده روی در مصرف کردن نعمتهاست به طوری که از حدّ اعتدال بیرون باشد بی آن که ظاهراً چیزی ضایع گردد مثل این که غذای بسیار زیاد و گران قیمتی برای چند نفر تهیه کنند که با قیمت آن بتوان ده ها نفر را تغذیه کرد.

امام (علیه السلام) در این بخش از سخنش، به آثار سوء معنوی و الهی صرف اموال در غیر مورد استحقاق، اشاره فرموده که ممکن است انسان در سایه آن

www.makarem.ir

چند صباحی در میان مردم صاحب نفوذ شود ولی در پیشگاه الهی به کلّی سقوط خواهد کرد و در قیامت مجازات سنگینی خواهد داشت.

و این که می فرماید : بخشیدن چنین مالی «**تبذیر**» و «**اسراف**» است به خاطر آن است که سبب تبذیر و اسراف در جامعه می گردد زیرا آنها که بیش از حدّ گرفته اند در غالب نه حاضرند به دیگری ببخشند و نه خود امکان جذب آن را دارند ناچار به اسراف و تبذیر کشیده می شوند.

سپس به آثار سوء دنیوی آن می پردازد می فرماید : «هیچ کس مال خویش را در غیر مورد استحقاق و نزد غیر اهلش قرار نداد مگر این که سرانجام خداوند او را از سپاسگزاری آنان محروم ساخت و محبّتشان را متوجه دیگری نمود، تا آن جا که اگر روزی پایش بلغزد و به کمک آنان نیاز داشته باشد بدترین دوست و پست ترین رفیق خواهند بود !» **(وَلَمْ يَضَعِ امْرُؤٌ مَالَهُ فِي غَيْرِ حَقِّهِ وَلاَ عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ إِلاَّ حَرَمَهُ اللهُ شُكْرَهُمْ، وَكَانَ لِغَيْرِهِ وُدُّهُمْ. فَإِنْ زَلَّتْ بِهِ النَّعْلُ يَوْماً فَاحْتَاجَ إِلَى مَعُونَتِهِمْ فَشَرُّ خَلِيل وَأَلاَمُ خَدِين)**[1].

تعبیر به «**أَلاَمُ خَدِين**» با توجه به این که «**لؤم**» به معنی پستی و «**خدین**» به معنی دوست است اشاره به این می باشد که آنها در روز گرفتاری شخصی که به ایشان کمک کرده، نه تنها کمکی به او نمی کنند بلکه لئامت و پستی را به جایی می رسانند که شاید جزء سرزنش کنندگان درآیند.

واین که جمعی از شارحان و یا مترجمان «**نهج البلاغه**» معنی سرزنش را از این عبارت فهمیده اند شاید به خاطر این باشد که مصداق روشن پستی در هنگام گرفتاری دوست است.

---

۱. «خدین» از مادّه «خِدن» به معنی دوستی است و «خدن» (بر وزن اذن) و «خدین» به معنی دوست است که جمع آن «اخدان» است.

www.makarem.ir

تاریخ و تجربه های شخصی ما نیز بارها نشان داده است که بسیاری از ستمگران و آنها که ثروتهای هنگفت و بی حساب به دوستان خود می دادند به هنگامی که در چنگال مکافات اعمال خود گرفتار شدند هیچ کس به یاری آنها نشتافت بلکه دوستان قدیم آنها بیش از افراد بیگانه به آنها بی مهری کردند و شعر معروف «**حافظ**» که در زبان توده مردم شهرت بسیار دارد ناظر به همین معناست :

**من از بیگانگان هرگز ننالم *** که بامن هر چه کرد آن آشنا کرد**

j j j

**نکته**

## بحث مهمی درباره طرز تقسیم بیت المال

از خطبه بالا به خوبی استفاده می شود که امام امیرمؤمنان (علیه السلام) اصرار داشته اند بیت المال مسلمین همواره به طور مساوی در میان مسلمین تقسیم گردد و هیچ گونه امتیازی شریف بر وضیع و شخصیتهای سیاسی و اجتماعی و حتی سابقین در اسلام و حتی نیازمندان بر غیر آنها نداشته باشند.

در عصر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نیز وضع به همین گونه بود و ظاهراً در عصر خلیفه اوّل همان روش ادامه یافت تا این که نوبت به «**عمر**» رسید او تفاوتها و تبعیضها را بنیان نهاد و ملاحظات سیاسی و اجتماعی را در تقسیم بیت المال دخالت داد.

به گفته «**ابن ابی الحدید**» «**عمر**» پس از رسیدن به خلافت، پیشگامان در اسلام را بر دیگران برتری داد و همچنین مهاجرین از قریش را، بر سایر مهاجرین و عموم مهاجران را، بر انصار، و عرب، را بر عجم، و افراد حرّ و آزاد را، بر بردگان آزاد شده، مقدّم داشت و عطای آنها را افزون نمود حتی به «**ابو بکر**» در ایّام خلافتش گفته بود : مصلحت این است که تفاوت قایل شوی ولی «**ابو بکر**» نپذیرفت و گفت این خلاف کتاب الله است.

www.makarem.ir

هنگامی که نوبت «**عثمان**» شد تبعیضها به اوج خود رسید در آن زمان اقوام و خویشاوندان «**عثمان**» بر همه برتری داشتند و قسمت عمده بیت المال در میان آنها تقسیم می شد[۱].

مرحوم علامه امینی (رضی الله عنه) در جلد هشتم الغدیر صفحه ۲۸٦ تحت عنوان «الفوضی فی مال الله» ارقام واعداد دقیق بخششهای بی حساب «**عثمان**» را به دوستان و بستگان و اطرافیانش از منابع مختلف اهل سنت جمع آوری کرده، اعداد و ارقامی که انسان را در وحشت و حیرت فرومی برد و همین امر یکی از عوامل مهم شورش مسلمین بر ضدّ عثمان بود.

و نیز یکی از علل مخالفت سران قبایل و بازی گران سیاسی عصر **علی بن ابی طالب** (علیه السلام) به آن حضرت حذف این امتیازات و رعایت مساوات بین همه مسلمین بود (آن گونه که از خطبه بالا و خطب دیگر نهج البلاغه و تواریخ استفاده می شود)[۲].

جالب این که سردمداران سیاسی آن زمان نیز این مسأله را کتمان نمی کردند همان گونه که «**طبری**» در کتاب خود آورده است که مردی به «**ابو عبدالرحمن سلمی**» (که از معاریف آن زمان بود[۳]) گفت : «تو را به خدا سوگند می دهم ! از چه زمانی علی (علیه السلام) را دشمن داشتی ؟ آیا از آن زمان نبود که اموال بیت المال را تقسیم کرد وبه تو و خاندان تو (که استفاده زیادی از بیت المال کرده بودید) چیزی نداد ؟ «**ابو عبدالرحمن**» در

۱. شرح بیشتر درباره این ماجرای غم انگیز را در شرح خطبه شقشقیه خطبه سوّم گذشت.

۲. به خطبه ۲۳۲ مراجعه شود.

۳. «ابو عبدالرحمن سلمی» از معاریف تابعین است و جزء صحابه نبود و بعضی گفته اند : در آغاز از خواص امیرمؤمنان (علیه السلام) بود (الکنی والالقاب).

www.makarem.ir

پاسخ گفت : **حال که مرا به خدا سوگند می دهی باید بگویم آری همین گونه است»**[۱].

به هر حال باید دید مسأله مساوات که در عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) و علی (علیه السلام) بر آن تأکید می شده از کجا سرچشمه می گیرد ؟ به یقین این امر به خاطر ماهیّت اموالی بوده است که به بیت المال وارد می شده است.

**توضیح این که :** اموالی که در بیت المال وارد می شده عمدتاً از سه ناحیه بوده است :

**اوّل : «غنایم جنگی»** و می دانیم که در مورد غنایم جنگی هیچ تفاوتی بین جنگ جویان نبوده است جز این که لشکر پیاده را یک سهم و لشکر سواره را دو سهم می دادند (به خاطر سرمایه گذاری مربوط به مرکب و هزینه های آن زیرا مرکب از سوی خود آنها تهیه می شد به علاوه سواران نقش بیشتری در جنگ داشتند تا پیاده ها).

**دوّم : «اموال خراجیه»** یعنی مال الاجاره هایی که از زمینهای فتح شده متعلق به مسلمین به خزانه دولت اسلام ریخته می شد و در زمان خلفا بیشترین رقم بیت المال را تشکیل می داد.

این اموال تعلق به همه مسلمین داشت و می بایست به طور مساوی بین همه آنها تقسیم شود زیرا **«اراضی خراجیّه»** ملک عموم مسلمین است که حکومت اسلامی بر آنها نظارت دارد و قاعدتاً باید بین همه مسلمانان به طور مساوی تقسیم شود زیرا درآمدِ ملک مشاع در میان همه مالکان مساوی تقسیم می گردد چون سهم مالکیت همه یکسان است.

**سوّم : «جزیه ها»** ومالیاتهایی که از غیر مسلمین گرفته می شد و در برابر آن از حمایت حکومت اسلامی برخوردار بودند و جان و مال و

---

۱. کتاب منتخب ذیل المذیّل صفحه ۱۴۷ بنا به نقل علامه شوشتری در شرح نهج البلاغه اش جلد ۶، صفحه ۴۹۱.

www.makarem.ir

ناموسشان محفوظ بود و به عقیده جمعی از بزرگان فقها مصرف جزیه همان مصرف **مال الخراج** بود و تعلّق به همه مسلمین داشت.

**چهارم** : «**زکات**» که از اجناس معیّنی به مقدار معینی گرفته می شد و مصارف هشتگانه آن در قرآن مجید بیان شده است و عمدتاً در مورد فقرا و مساکین بر حسب نیازهایشان و در مورد مصارف جهاد برحسب احتیاجات، تقسیم می شد.

بنابراین معیار در تقسیم آن، مقدار نیاز بود نه مساوات.

**پنجم** : «**خمس**» کلیّه درآمدها که بعد از کسر هزینه ها و مخارج سال باید پرداخته شود و به طوری که از قرآن مجید و روایات استفاده می شود نیمی از آن تعلّق به نیازمندان «**بنی هاشم**» دارد ونیم دیگر متعلّق به امام المسلمین است که صرف نیازهای حکومت اسلامی می شود.

**ششم** : «**انفال**» است که شامل تمام اموالی می شود که مالک خاصی ندارد مانند **اراضی موات**، جنگل ها، بخشی از معادن، سواحل دریاها و زمینهای بایری که صاحبان آن کوچ کرده و از آن صرف نظر نموده اند که آن هم جزء اموال حکومت است و تعلّق به امام المسلمین دارد.

هر یک از منابع ششگانه مالی فوق، بحثهای مفصّلی دارد که در کتب فقهی مثل کتاب **الخمس** وکتاب **الزکاة** و کتاب **الجهاد** آمده است.

حال این سؤال پیش می آید، اموالی که می بایست به طور مساوی در میان مسلمین تقسیم شود و پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به آن عمل نمود و حتی در زمان خلیفه اوّل نیز همین سنّت ادامه داشت و علی (علیه السلام) در مقام احیای این سنّت پیامبر (صلی الله علیه وآله) بعد از متروک ماندن در زمان خلیفه دوّم و سوّم بود، کدام یک از اموال ششگانه فوق می باشد ؟

ظاهر این است که این اموال همان **مال الخراج** (و احتمالاً به ضمیمه **جزیه**) بوده است که قسمت عمده بیت المال را در آن زمان تشکیل می داد و

www.makarem.ir

به قدری زیاد بوده است که درآمدهای دیگر بیت المال در مقابل آن، چندان اهمیّتی نداشت لذا یکی از برنامه های اصلی فرمانداران که به نقاط مختلف فرستاده می شدند همان جمع آوری خراج بود.

از نامه های متعددی از «**نهج البلاغه**» نیز این معنا استفاده می شود مانند عهدنامه **مالک اشتر** (نامه ۵۳) و همچنین نامه **٤٣** که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) به «**مصقلة بن هبیره**» نوشته.

بنابراین اگر بخش دیگری از بیت المال طبق مدارک فقهی موجود، به طور غیر مساوی بر اساس مصالح مسلمین و حکومت اسلامی تقسیم شود منافاتی با آنچه در خطبه بالا و مانند آن آمده است، ندارد.

اضافه بر این تفاوتی که گاه در تقسیم بعضی از ارقام اموال بیت المال که در بالا اشاره شد اعمال شود بر اساس مصالح مسلمین و خدماتی است که اشخاص انجام می دهند، نه بر اساس مصالح شخصی آن گونه که «**معاویه**» انجام می داد که سران قبایل را با اموال هنگفتی خریداری می کرد و حتّی بعضی از افراد ضعیف الایمان لشکر علی (علیه السلام) را هم با مبالغ زیادی فریب داد[1] که این جنایتی است بزرگ و غیر قابل بخشش و همان گونه که در خطبه بالا آمده است علی (علیه السلام)از این کار بیزار بود و در برابر کسانی که چنین پیشنهادی به آن حضرت کردند سخت خروشید.

البتّه این مکتب آزادگان و پرهیزگاران و ایثارگران است و با مکتب سیاست بازان مقام پرست و اسیران هوا و هوس همواره در تضادّ بوده و خواهد بود.

j j j

۱. در عبارتی از معاویه نقل شده است که گفت : «وَاللهِ لاَسْتَمِیْلَنَّ بِالأَمْوالِ أَهْلَ ثِقاتِ عَلِیٍّ وَلاَقْسِمَنَّ فِیْهِمُ الْمالَ حَتّی تَغْلِبَ دُنْیایَ عَلَی آخِرَتِهِ; به خدا سوگند افراد مورد اعتماد علی را به وسیله اموال، متمایل به خویش می کنم تا آن جا که دنیای من بر آخرت او غلبه خواهد کرد». (شرح نهج البلاغه علاّمه شوشتری، جلد ۶، صفحه ۴۹۱).

www.makarem.ir

# خطبه ۱۲۷[۱]

## وَمِنْ كلام لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

**«وفيه يبيّن أحكام الدين ويكشف للخوارج الشبهة وينقض حكم الحكمين»**

یکی دیگر از سخنان که در آن پاره ای از احکام دینی را بیان می کند و اشتباه خوارج را روشن می سازد و حکم حکمین را باطل اعلام می دارد.

### خطبه در یک نگاه

امام (علیه السلام) این خطبه را در برابر «**خوارج**» ایراد کرد و مخاطبان اصلی، آنها بودند هر چند نفع خطبه، عام است و در واقع از چند بخش تشکیل می شود. **در بخشی از** این خطبه (علیه السلام) امام بطلان نظریه «**خوارج**» را در خصوص کافر دانستن مرتکبین گناهان کبیره، و حکم به قتل عموم امت پیامبر (صلی الله علیه وآله) با استدلال قوی آشکار می سازد.

---

۱. «سند خطبه»

از کسانی که این خطبه را نقل کرده اند مورخ معروف «طبری» است که آن را در حوادث سنه ۳۷ هجری از «ابو مخنف» با تفاوتی نقل می کند، «ابن اثیر» نیز در کتاب «نهایه» به تناسب کلمه «بجر» اشاره به بخشی از این خطبه کرده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۲۸۵).

www.makarem.ir

**در بخش دیگری** به غفلت و جهل آنان، اشاره می کند که در دشمنی راه تفریط را پیموده اند همان گونه که گروه دیگری در دوستی راه افراط و غلوّ را طی کرده اند و هر دو گروه را گمراه می شمرد.

**در بخش سوّم** تأکید بر همگام شدن با معظم مسلمین و اجتناب از تکروی فرموده و از تفرقه و جدایی بر حذر می دارد و شعار «**خوارج**» را یک شعار گمراه کننده و خطرناک می شمرد.

**در بخش چهارم** اشاره به اشتباه «**حکمین**» می کند و این نکته را روشن می سازد که آنها وظیفه داشتند دستور قرآن را احیا کنند ولی آنها به راه خطا رفتند به همین دلیل حکم آنها هیچ گونه ارزشی ندارد.

j j j

www.makarem.ir

**بخش اوّل**

**فإنْ أَبَيْتُمْ إلاَّ أنْ تَزْعُمُوا أنِّی أخْطَأْتُ وَضَلَلْتُ، فَلِمَ تُضَلِّلُونَ عَامَّةَ أُمَّةِ مُحَمَّد** (صلی الله علیه وآله)**، بِضَلاَلِی، وَتَأْخُذُونَهُمْ بِخَطَئِی، وَتُكَفِّرُونَهُمْ بِذُنُوبِی ! سُيُوفُكُمْ عَلَى عَوَاتِقِكُمْ تَضَعُونَهَا مَوَاضِعَ الْبُرْءِ وَالسُّقْمِ، وَتَخْلِطُونَ مَنْ أَذْنَبَ بِمَنْ لَمْ يُذْنِبْ. وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللهِ** (صلی الله علیه وآله)**رَجَمَ الزَّانِیَ الْمُحْصَنَ، ثُمَّ صَلَّى عَلَيْهِ، ثُمَّ وَرَّثَهُ أَهْلَهُ; وَقَتَلَ الْقَاتِلَ وَوَرَّثَ مِيرَاثَهُ أَهْلَهُ. وَقَطَعَ السَّارِقَ وَجَلَدَ الزَّانِیَ غَيْرَ الْمُحْصَنِ، ثُمَّ قَسَمَ عَلَيْهِمَا مِنَ الْفَیْءِ، وَنَكَحَا الْمُسْلِمَاتِ; فَأَخَذَهُمْ رَسُولُ اللهِ** (صلی الله علیه وآله) **بِذُنُوبِهِمْ، وَأَقَامَ حَقَّ اللهِ فِيهِمْ، وَلَمْ يَمْنَعْهُمْ سَهْمَهُمْ مِنَ الْإِسْلاَمِ، وَلَمْ يُخْرِجْ أَسْمَاءَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَهْلِهِ.**

**ترجمه**

(ای گروه خوارج) اگر چنین می پندارید که من خطا کرده و گمراه شده ام (به فرض محال که چنین باشد) چرا به خاطر گمراهی من، همه امّت محمّد (صلی الله علیه وآله) را گمراه می شمرید ؟ و آنها را به خاطر خطای من، مورد مؤاخذه قرار می دهید و تکفیر می کنید ؟

شما شمشیرهای خودرا بر دوش گذاشته اید (و به هر کس و هر جا ضربه می زنید و) آن را بر جای درست و نادرست فرود می آورید، و گناهکار و بی گناه را با هم فرق نمی گذارید، در حالی که می دانید رسول خدا (صلی الله علیه وآله) **زناکار همسردار** را سنگسار می کرد ولی بعد از آن بر وی **نماز می خواند**، سپس **ارث** او را در میان خانواده اش تقسیم می نمود (و به این ترتیب تمام احکام اسلام را بر آنها جاری می کرد) **قاتل** را می کشت ولی **ارث** او را به خاندانش می داد; و **دست سارق** را می برید، و**زنا کار**

www.makarem.ir

**بدون** همسر را **تازیانه** می زد، سپس سهم آنها را از بیت المال می داد و می توانستند از زنان مسلمان همسر انتخاب کنند (کوتاه سخن این که) رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آنها را به خاطر گناهانشان مجازات می کرد و حدّ الهی را بر آنان اجرا می نمود، اما سهم آنها را از اسلام می پرداخت و نام آنان را از دفتر مسلمین خارج نمی ساخت. (پس شما چرا بر خلاف دستور پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) هر گنهکاری را کافر می شمرید).

**شرح و تفسیر**

## خشونت بی منطق خوارج

این بخش از خطبه ناظر به پاسخ به شبهات «**خوارج**» است که بر اثر جهل و نادانی و تعصب و تقلید کورکورانه دامنگیر آنها شده بود.

آنها معتقد بودند، **هر کس مرتکب هر گناه کبیره ای شود کافرمی شود و کافر واجب القتل است** و در این جا صغرا و کبرایی برای خود درست می کردند و بر طبق آن به خود اجازه می دادند که بر هر یک از اصحاب علی (علیه السلام)دست یابند او را به قتل رسانند، این تشنه های خون ریزی و شرارت و جنایت به همین جهت شمشیر بر دوش گذاشته و در گوشه و کنار خونهای بی گناهان را می ریختند و کاری کردند که صفحه تاریخ را سیاه نمودند.

آنها برای خود صغرا و کبرا درست می کردند و می گفتند : **علی** (علیه السلام)**حکمیّت افراد را در برابر قرآن پذیرفته**، بنابراین مرتکب گناهی شده، **و هر کس مرتکب گناهی شود کافر است** و پیروان علی (علیه السلام) نیز همانند او هستند پس آنها هم کافرند **و کافر واجب القتل است.**

امام (علیه السلام) در عبارت بالا با پاسخهای بسیار روشن و منطقی، اشتباهات آنها را آشکار می سازد و به آنها اتمام حجّت می کند می فرماید :

www.makarem.ir

«اگر چنین می پندارید که من خطا کرده، و گمراه شده ام (به فرض محال که چنین باشد) چرا به خاطر گمراهی من همه امت محمّد (صلی الله علیه وآله) را گمراه می شمرید ؟، و آنها را به خاطر خطای من مورد مؤاخذه قرار می دهید و تکفیر می کنید ؟ !» **(فَإِنْ أَبَيْتُمْ إِلاَّ أَنْ تَزْعُمُوا أَنِّی أَخْطَأْتُ وَضَلَلْتُ، فَلِمَ تُضَلِّلُونَ عَامَّةَ أُمَّةِ مُحَمَّد** (صلی الله علیه وآله)**، بِضَلاَلِی، وَتَأْخُذُونَهُمْ بِخَطَئِی، وَتُكَفِّرُونَهُمْ بِذُنُوبِی).**

و در ادامه می افزاید : «شما شمشیرهای خودرا بر دوش گذاشته اید (و به هر کس و هر جا ضربه می زنید و) آن را بر جای درست و نادرست فرود می آورید و گناهکار و بی گناه را با هم فرق نمی گذارید !» **(سُيُوفُكُمْ عَلَى عَوَاتِقِكُمْ[1] تَضَعُونَهَا مَوَاضِعَ الْبُرْءِ وَالسُّقْمِ. وَتَخْلِطُونَ مَنْ أَذْنَبَ بِمَنْ بِمَنْ لَمْ يُذْنِبْ).**

این بخش از کلام امام (علیه السلام) اشاره به چند پاسخ دارد : **نخست این که :** این تصوّر که من خطا کردم و گمراه شدم، پندار باطلی بیش نیست **اوّلاً :** من تحت فشار شما و امثال شما تن به **حکمیّت** دردادم **وثانیاً :** اگر **حکمیّت** به صورت صحیح انجام شود، مطابق قرآن است، فی الواقع، حَکَم، قرآن می باشد، و مردانی که در نقش حکمیّت ظاهر می شوند به قرآن مراجعه می کنند و حکم خدا را از آن استنباط می نمایند و کلیات را بر مصادیق تطبیق می کنند همان گونه که در خطبه های قبل گذشت، بنابراین هیچ کاری بر خلافِ حکم خدا انجام نمی گیرد که موجب ضلالت و خطا گردد.

---

۱. «عواتق» جمع «عاتق» به معنی قسمتی از بدن است که در میان گردن و شانه قرار دارد (و در فارسی به آن «دوش» اطلاق می شود).

www.makarem.ir

**ثالثاً :** به فرض که من مرتکب خلافی شدم سایر مسلمین چه گناهی دارند ؟ چرا آنها را تکفیر می کنید و خون بی گناهان را می ریزید ؟ این چه قانونی است که شما از آن پیروی می کنید ؟ و به کدامین آیین، ایمان دارید ؟

سپس امام (علیه السلام) به سراغ اشتباه اصلی آنان می رود که می گفتند : «**هر گنهکاری کافر است**»، و پاسخ دندان شکنی به آنان می دهد می فرماید : «شما می دانید رسول خدا (صلی الله علیه وآله) زناکار همسردار را سنگسار می کرد، ولی بعد از آن بر وی نماز می خواند، سپس ارث او را در میان خانواده اش تقسیم می نمود، (و به این ترتیب تمام احکام اسلام را بر آنها جاری می کرد) قاتل را می کشت ولی ارث او را به خاندانش می داد، دست سارق را می برید و زناکار بدون همسر را تازیانه می زد سپس سهم آنها را از بیت المال می داد و می توانستند از زنان مسلمان همسر انتخاب کنند (خلاصه این که) رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آنها را به خاطر گناهشان مجازات می کرد و حدّ الهی را بر آنان اجرا می نمود اما سهم آنها را از اسلام می پرداخت و نام آنان را از دفتر مسلمانان خارج نمی ساخت» **(وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللهِ** (صلی الله علیه وآله)**رَجَمَ الزَّانِیَ الْمُحْصَنَ، ثُمَّ صَلَّی عَلَیْهِ، ثُمَّ وَرَّثَهُ أَهْلَهُ; وَقَتَلَ الْقَاتِلَ وَوَرَّثَ مِیرَاثَهُ أَهْلَهُ. وَقَطَعَ السَّارِقَ وَجَلَدَ الزَّانِیَ غَیْرَ الْمُحْصَنِ، ثُمَّ قَسَمَ عَلَیْهِمَا مِنَ الْفَیْءِ، وَنَکَحَا الْمُسْلِمَاتِ. فَأَخَذَهُمْ رَسُولُ اللهِ** (صلی الله علیه وآله)**بِذُنُوبِهِمْ، وَأَقَامَ حَقَّ اللهِ فِیهِمْ، وَلَمْ یَمْنَعْهُمْ سَهْمَهُمْ مِنَ الْاِسْلاَمِ، وَلَمْ یُخْرِجْ أَسْمَاءَهُمْ مِنْ بَیْنِ أَهْلِهِ).**

امام (علیه السلام) با این بیان، شواهد متعددی از سنّت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بر اشتباه و خطای واضح «**خوارج**» می آورد **نخست این که :** پیغمبر (صلی الله علیه وآله) هم، زانی محصن را اعدام می کرد و هم قاتل را سپس بر آنها نماز

www.makarem.ir

می خواند و ارث آنها را به وارثان مسلمانش می داد، در حالی که اگر آنها با ارتکاب زنا و قتل نفس، کافر شده باشند نباید ارثشان ـ به عقیده شماـ به وارثان مسلمان برسد، چرا که مسلمان از کافر ارث نمی برد. (این اعتقاد غالب فقهای اهل سنّت است).

**دیگر این که :** پیامبر (صلی الله علیه وآله) گنهکاران دیگری را همچون **سارق** و **زانی غیر محصن** مشمول حکم حدّ قرار می داد، دست یکی را قطع می کرد و دیگری را شلاّق می زد ولی بعد از آن در صفوف مسلمین بودند و تمام احکام اسلام از جمله ازدواج با زنان مسلمان و گرفتن سهم از بیت المال را برای آنها مجاز می دانست، در حالی که اگر کسی با گناه کبیره کافر شود باید هیچ یک از این امور در حق او اجرا نگردد.

j j j

**نکته ها**

## ۱ ـ خوارج و تکفیر همه گنهکاران !

از خطبه بالا این نکته به خوبی استفاده می شود که «**خوارج**» معتقد بودند : ارتکاب هر گناه کبیره، سبب خروج از دین اسلام می شود، بنابراین، هر کس مرتکب گناه کبیره ای شود، اگر قبلاً مسلمان بوده «**مرتّد**» است و محکوم به اعدام.

این اعتقاد سخیف، و آمیخته با گمراهی شدید، در کتب عقاید نیز، به آنها نسبت داده شده است. آنها برای اثبات مقصود خود، به ظاهر بعضی از آیات قرآن که مفهوم آن را درک نکرده بودند توسّل می جستند، از جمله، آیه شریفه ۹۷ سوره «**آل عمران**» در مورد **تارک حج** که می فرماید : (**وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ**) و آیه ٤٤ «**مائده**» که می فرماید : « (**وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ**)؛ کسی که به حکم خدا حکم

www.makarem.ir

نکند کافر است» و آیه ۲۳ سوره «**جن**» که درباره همه گِنهکاران می گوید : (**وَمَنْ يَعْصِ اللهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِيْنَ فِيْها أَبَداً**) می باشد.

در این آیات، گاه درباره بعضی از گنهکاران اطلاق **کلمه کفر** شده و گاه تعبیر به **خلود در جهنم** (جاودانه در دوزخ ماندن) که مخصوص کافران است دیده می شود.

غافل از این که : واژه کفر در لغت و در اصطلاح شرع، همیشه به معنی خروج از اسلام نیست بلکه، **کفر** درجات و مراحلی دارد : **گاه به معنی** ارتکاب گناه و **گاه به** معنی انکار خداوند و اعتقادات دینی بکار می رود، **به عبارت دیگر کفر،** به معنی فاصله گرفتن از حق یا پوشانیدن حق است که مراحل و درجاتی دارد و هر کدام برای خود دارای احکام مخصوصی همان گونه که **ایمان** نیز دارای درجاتی است و هر کدام احکام ویژه ای دارد.

امام صادق (علیه السلام) در روایت معروفی که در «**اصول کافی**» آمده است، کفر را در قرآن به پنج معنا تفسیر فرموده است که یکی از آنها، کفر به معنی ترک اوامر الهی و عصیان است و در همان روایت شواهدی از قرآن مجید بر این معانی پنجگانه در عبارات مشروح برمی شمرد[۱].

روشن ترین دلیل بر بطلان این عقیده، همان است که امیرمؤمنان علی (علیه السلام)در خطبه بالا بیان فرموده و آن این که : در عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) گنهکاران متعددی بودند که حدّ شرعی بر آنها جاری می شد ولی در عین حال، تمام احکام اسلام نسبت به آنها رعایت می گشت حتی اگر توبه نمی کردند، خواندن نماز میّت، دفن در مقابر مسلمین، احکام ارث اسلامی و در صورتی که بعد از اجرای حدّ، زنده بودند سهم بیت المال، ازدواج با

۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۸۹، باب وجوه الکفر، حدیث ۱.

www.makarem.ir

خانواده های مسلمان و امثال آن، این سیره مستمره پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) که در دورانهای بعد جریان داشت و تا به امروز در میان تمام مسلمین جهان جاری است، نشان می دهد که مرتکب گناه کبیره هرگز، کافر، به معنی خارج از اسلام نیست; نه تنها نمی توان خون او را ریخت بلکه وارد کردن کمترین جراحت بر او دیه دارد.

j j j

## ۲ ـ گوشه ای از جنایات وحشتناک خوارج

برای این که بدانیم امیرمؤمنان علی (علیه السلام) با چه گروه هایی روبه رو بوده و چه اموری اسباب عدم پیشرفت برنامه های آن بزرگوار شد، کافی است گوشه ای از تاریخ پر ننگ «**خوارج**» را بررسی کنیم.

در تاریخ اسلام گروهی مانند «**خوارج**» دیده نمی شوند، متعصبانی که زندگی آنها مملوّ از تضادّها و تناقض ها بود. به آسانی خون می ریختند و بر صغیر و کبیر و حتی بچه ها در شکم مادرانشان رحم نمی کردند همان گونه که مولا (علیه السلام)در خطبه بالا به آنها فرمود، شمشیرهایشان را بر دوش گذارده بودند و به هر بهانه ای خون می ریختند. در منطقه حاکمیت آنان که خوشبختانه دیری نپایید، هیچ کس در امان نبود، گویی آنها مالکان بودند و مردم بردگان متخلّف، که آنها به خود اجازه می دادند هر تصمیمی درباره آنان بگیرند مرگ، حیات، شکنجه و آزادی.

**ابن ابی الحدید** در شرح نهج البلاغه چنین آورده است :

هنگامی که «**خوارج**» عازم «**نهروان**» بودند دو نفر را دیدند یکی مسلمان و دیگری مسیحی، مسلمان را کشتند زیرا او را پیرو افکار خود نمی دانستند و کافر و مرتد می شمردند و مسیحی را نوازش کردند، بدین سبب که پیامبر (صلی الله علیه وآله)درباره اهل ذمه سفارش به نیکی کرده بود.

www.makarem.ir

«**واصل بن عطا**» که از دانشمندان معروف عصر خود بود، به اتفاق جمعی از یارانش به راهی می رفتند از دور گروهی از «**خوارج**» را دیدند سخت احساس خطر نمودند. «**واصل**» به یاران خود گفت : اگر آنها سؤالی کردند، جواب را به من حواله دهید و شما ساکت باشید. هنگامی که با آنها ملاقات کردند «**خوارج**» از «**واصل**» و همراهانش پرسیدند : شما بر کدام مذهب هستید ؟ «**واصل**» گفت : ما گروهی مشرک هستیم که به شما پناه آورده ایم تا کلام خدا را از زبانتان بشنویم و با احکام و معارف اسلام آشنا شویم. آنها گفتند : ما شما را به پناه خود پذیرفتیم.

«**واصل**» گفت : پس احکام خدا را به ما بیاموزید، آنها شروع کردند احکام خدا را به آنان آموختن.

«**واصل**» گفت : من و همراهانم دین اسلام را پذیرفتیم اکنون ما را به جایگاه امن خود برسانید چون قرآن شما می گوید : « (**وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ اسْتَجارَکَ فَأجِرْهُ حَتّى يَسْمَعَ كَلاَمَ اللهِ ثُمَّ اَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ**)؛ هر گاه یکی از مشرکان از تو پناه جوید به او پناه ده تا کلام خدا را بشنود، سپس او را به محل امنش برسان»[۱] آنها به یکدیگر نگاه کردند و سپس گفتند : درست است، حق همین است سپس آنان را همراهی کردند تا از منطقه قلمرو «**خوارج**» سالم بیرون روند[۲].

داستان سربریدن «**عبدالله بن خبّاب**» فرزند صحابی معروف پیامبر (صلی الله علیه وآله) و همچنین کشتن همسر باردارش که در بسیاری از تواریخ آمده است و قبلاً آن را شرح داده ایم، نمونه دیگری از جنایات وحشتناک آنهاست.

---

۱. توبه، آیه ۶.

۲. شرح ابن ابی الحدید، جلد ۲، صفحه ۲۸۱ ـ ۲۷۹.

www.makarem.ir

این در حالی بود که اگر یکی از آنها خوکی را می کشت بر او اعتراض می کردند که این مصداق فساد در ارض است و تو مفسد در ارض هستی[۱].

به نظر می رسد جهل و نادانی و تعصب و بدآموزی و خود بزرگ بینی، عوامل اصلی به وجود آمدن این گروه سفاک و خون ریز و جنایت پیشه بود.

آیا سزای آنها این نبود که با حملات پی درپی و مؤثر لشکر علی (علیه السلام)، بعد از اتمام حجت کافی و توبه افراد فریب خورده، بقیه همگی نابود شوند آن گونه که در «**نهروان**» اتفاق افتاد ؟ !

j j j

## ۳ ـ پاسخ به یک سؤال

امام (علیه السلام) در خطبه بالا در مقام پاسخ گویی به «**خوارج**» که معتقد بودند : مرتکب گناه کبیره، کافر است فرمود : این بر خلاف سیره پیامبر (صلی الله علیه وآله) است چنان که مرتکبان گناهان کبیره را مجازات می کرد و در مواردی که محکوم به اعدام بودند (مانند موارد قصاص قاتل) حکم اعدام آنها را می داد سپس میراث آنها را به بستگان مسلمانشان می داد.

این در حالی است که طبق مذهب ما مسلمان از کافر ارث می برد بنابراین سپردن میراث آنها به وارثان مسلمان دلیل بر نفی کفر آنها نیست.

در پاسخ این سؤال باید به این نکته توجه کرد که این سخن را امام (علیه السلام) طبق مذهب غالب اهل سنت و خوارج بیان کرده که معتقد بودند نه کافر از مسلمان ارث می برد و نه مسلمان از کافر بنابراین مطابق مسلّمات مذهب آنها استدلال فرموده است ولی در مکتب اهل بیت (علیهم السلام) کافر از مسلمان ارث نمی برد و مسلمان از کافر ارث می برد چرا که طبق روایات اهل

---

۱. به جلد دوّم همین کتاب صفحه ۳۷۷ به بعد مراجعه فرمایید.

www.makarem.ir

بیت (علیهم السلام) : «**إنَّ الأسْلاَمَ لَمْ يَزِدْ الْمُسْلِمَ إلاَّ عِزاً فِی حَقِّهِ**; اسلام چیزی جز عزت در گرفتن حق بر مسلمان نمی افزاید»[1].

j j j

۱. وسائل الشیعه، جلد ۱۷، صفحه ۳۷۷.

www.makarem.ir

www.makarem.ir

**بخش دوّم**

**ثُمَّ أَنْتُمْ شِرَارُ النَّاسِ، وَمَنْ رَمى بِهِ الشَّيْطَانُ مَرَامِيَهُ، وَضَرَبَ بِهِ تِيهَهُ! وَسَيَهْلِكُ فِيَّ صِنْفَانِ: مُحِبٌّ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِ الْحُبُّ إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ، وَمُبْغِضٌ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِ الْبُغْضُ إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ، وَخَيْرُ النَّاسِ فِيَّ حَالاً النَّمَطُ الاوْسَطُ فَالْزَمُوهُ، والْزَمُوا السَّوَادَ الأَعْظَم فَإِنَّ يَدَ اللهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ. وَإِيَّاكُمْ والْفُرْقَةَ! فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ، كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذِّئْبِ. أَلاَ مَنْ دَعَا إِلَى هذَا الشِّعَارِ فَاقْتُلُوهُ، وَلَوْ كَانَ تَحْتَ عِمَامَتِي هذِهِ.**

**ترجمه**

شما **(خوارج)** شرورترین مردم و کسانی هستید که شیطان آنها را هدف تیرهای خود قرار داده، و به سرگردانی کشانده است، (و افکار شیطانی و اعمال ضد انسانی شما، بهترین گواه بر این معناست).

و به زودی **دو گروه درباره من هلاک (و گمراه) می شوند: دوست افراطی** که محبّتش او را به غیر حق می کشاند **و دشمن افراطی** که از سر دشمنی قدم در غیر طریق حق می نهد.

بهترین مردم درباره من، **گروه میانه رو** هستند، از آنها جدا نشوید و همیشه همراه جمعیّت های بزرگ (اکثریت طرفدار حق) باشید، **که دست خدا با جمعیّت** است. از جدایی بپرهیزید (جدایی از توده های عظیم و مؤمن) زیرا افراد تنها و جدا، نصیب شیطانند، همان گونه که گوسفند تک رو، طعمه گرگ است.

www.makarem.ir

**آگاه باشید !** هر کس به این شعار (شعار تفرقه انگیز خوارج **لا حکم إلاّ للّه**) مردم را دعوت کند او را به قتل برسانید هر چند زیر عمامه من باشد (و به من پناهنده شود).

**شرح و تفسیر**

**شرورترین مردم !**

امام (علیه السلام) در بخش نخستین این خطبه با دلایل منطقی اشتباه «**خوارج**» را در تکفیر مسلمین آشکار ساخت و در نهایت آرامش به مقتضای بحث منطقی، با آنان سخن گفت ولی در این بخش (بخش دوّم) برای شکستن ابهّت خیالی آنها در میان مسلمانان، آنها را زیر شدیدترین ضربات سرزنش و ملامت قرار می دهد می فرماید : «شما (خوارج) شرورترین مردم وکسانی که شیطان، آنها را هدف تیرهای خود قرار داده و به سرگردانی کشانده است می باشید (و افکار شیطانی و اعمال ضدّ انسانی شما، بهترین گواه بر این معناست) **(ثُمَّ أَنْتُمْ شِرَارُ النَّاسِ، وَمَنْ رَمی بِهِ الشَّیْطَانُ مَرَامِیَهُ، وَضَرَبَ بِهِ تِیهَهُ).**

به یقین گروهی در میان مسلمین به شرارت «**خوارج**» پیدا نشدند و به راستی مصداق این آیه بودند : « (**إِسْتَحْوَذَ عَلَیْهِمْ الشَّیْطانُ فَأَنْسیهُمْ ذِکْرَ اللهِ أُولئِکَ حِزْبُ الشَّیْطانِ أَلاَ إِنَّ حِزْبَ الشَّیْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ**)؛ شیطان بر آنان مسلط شده و یاد خدا را از خاطر آنها برده، آنان حزب شیطانند، بدانید حزب شیطان زیانکارانند»[1].

۱. مجادله، آیه ۱۹.

www.makarem.ir

و نیز مصداق روشن این آیه بودند که می فرماید : « (**قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالاخْسَرِيْنَ أَعْمَالاً * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِى الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا**)؛ بگو آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین (مردم) در کارهایشان چه کسانی هستند ؟ آنها که تلاشهایشان در زندگی دنیا گم و نابود شده، با این حال می پندارند کار نیک انجام می دهند»[۱].

سپس به نکته دیگری اشاره می فرماید، و آن این که : افراد نادان و جاهل دائماً گرفتار افراط و تفریطند، گروهی مرا خدا پنداشتند و گروهی کافر، می گوید : به زودی **دو گروه** درباره من **هلاک (و گمراه) می شوند : دوست افراطی** که محبّتش، او را به غیر حق می کشاند و **دشمنی افراطی** که از سر دشمنی قدم در غیر طریق حق می نهد» (**وَسَيَهْلِكُ فِىَّ صِنْفَانِ : مُحِبٌّ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِ الْحُبُّ إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ وَمُبْغِضٌ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِ الْبُغْضُ إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ**).

اشاره به این که اگر شما به خاطر جهل و جنایت، مرا کافر خواندید گروهی به عکس شما ـ آن هم از سر جهل و نادانی ـ مرا خدا پنداشتند که هر دو، راه غیر حق را پیمودند نه آن درست بوده و نه این.

جالب توجه این که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) از سالها پیش این افراط و تفریط را در مورد امیرمؤمنان علی (علیه السلام) پیش بینی فرمود، و بنا به گفته «**ابن عبدالبرّ مالکی**» در کتاب «**استیعاب**» خطاب به علی (علیه السلام) چنین گفت : «**لاَ يُحِبُّكَ إِلاَّ مُوْمِنٌ وَلاَ يُبْغِضُكَ إِلاَّ مُنَافِقٌ... وَيَهْلِكُ فِيْكَ رَجُلانِ مُحِبٌّ مُفْرِطٌ و كَذّابٌ مُفْتَر... وَتَفْتَرِقُ فِيْكَ اُمَّتى كَمَا افْتَرَقَتْ بَنُو إِسْرائِيلَ فِى عِيْسى**؛ ای علی ! جز مؤمن کسی تو را دوست نمی دارد و جز منافق، کسی تو را دشمن نمی شمرد... و درباره تو دو کس

۱. کهف، آیات ۱۰۳ ـ ۱۰۴.

www.makarem.ir

هلاک می شوند، محبّ افراط گر و دروغگوی افترا زننده... و امت من درباره تو از هم جدا می شوند، همان گونه که بنی اسرائیل درباره «**عیسی** (علیه السلام)» جدا شدند»[۱]. (این سخن اشاره به آن است که گروهی از بنی اسرائیل ایمان آوردند و او را خدا پنداشتند و گروهی ایمان نیاوردند وی را ـ نعوذ بالله ـ فرزند نامشروع خطاب کردند).

مرحوم سیّد «**محسن امین**» در «**اعیان الشیعه**» از «**مسند احمد**» و «**صحیح ترمذی**» و «**استیعاب**» «**ابن عبدالبر**» و «**مستدرک حاکم**» نقل می کند که در نزد صحابه : «بغض علی (علیه السلام) علامت منافق و تمییز او از مؤمن صادق بود» سپس می افزاید : «این نکته به طور قطع از نظر تاریخی ثابت است که «**معاویه**» هم خودش علی (علیه السلام) را سبّ می کرد و هم مردم را به سبّ و دشنام او دعوت می نمود (بنابراین نتیجه می گیریم که «**معاویه**» جزء منافقان بود)[۲].

به هر حال، همیشه جاهلان یا در طرف افراط قرار می گیرند یا تفریط یا در صف غلوّ کنندگان یا دشمنان سرسخت.

سپس امام (علیه السلام) در ادامه این سخن، و برای تاکید در حفظ اعتدال، می فرماید : «بهترین مردم در مورد من گروه میانه رو هستند، از آنها جدا نشوید» **(وَخَیْرُ النَّاسِ فِیَّ حَالاً النَّمَطُ الاوْسَطُ فَالْزَمُوهُ).**

---

۱. استیعاب، جلد ۳، صفحه ۳۶.

۲. شرح مغنیه بر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۲۴۷ ـ در «الغدیر» نیز روایات متعددی در زمینه شناختن مؤمنان با محبّت علی و منافقان با بغض علی از منابع معتبر اهل سنت نقل کرده است. (الغدیر، جلد ۳، صفحه ۱۸۲).

www.makarem.ir

در حدیثی از آن حضرت می خوانیم که فرمود : «**أَلاَ إِنَّ خَيْرَ شِيْعَتِي النَّمَطُ[۱] الأَوسَطُ إِلَيْهِمْ يَرْجِعُ الْغَالِي وَبِهِمْ يَلْحَقُ التَّالِي**؛ بهترین شیعیان من گروه معتدل و میانه روند، غلوّکننده باید به سوی آنها باز گردد و مقصر و عقب افتاده باید به آنها ملحق شود»[۲].

و به دنبال آن، دستور مهم دیگری صادر می کند همان چیزی که «**خوارج**» به خاطر مخالفت با آن، در آن وادی خطرناک ضلالت و گمراهی افتادند می فرماید : «همیشه همراه جمعیّتهای بزرگ (اکثریت طرفدار حق) باشید که دست خدا با جمعیّت است» **(وَالْزَمُوا السَّوَادَ[۳] الأَعْظَم فَإِنَّ يَدَ اللهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ)**.

و برای تاکید بیشتر درباره این موضوع می فرماید : «از جدایی پرهیزید (جدایی از توده های عظیم و مؤمن) زیرا افراد تنها و جدا، نصیب شیطانند !، همان گونه که گوسفند تک رو، طعمه گرگ است !» **(وَإِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ ! فَإِنَّ الشَّاذَّ[۴] مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ، كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذِّئْبِ)**.

همیشه توده های مؤمن، در مسیر حق حرکت می کنند و اگر گروهی دچار اشتباه شوند، گروه دیگر آنها را آگاه می سازند و از خطر گمراهی نجات می دهند، ولی افراد تکرو و گروه های کوچک و منزوی از جامعه اسلامی،

---

۱. «نَمَط» به معنی گروهی از مردم است که دارای هدف واحدی هستند. این واژه گاهی به معنی روش و طریق نیز استعمال شده است.

۲. بحار الانوار، جلد ۶، صفحه ۱۷۸.

۳. «سواد» در اصل به معنی سیاهی است ولی از آن جا که جمعیّت انبوه یا درختان انبوه و فشرده از دور سیاهی می زنند این واژه در این دو معنا نیز به کار رفته است و در خطبه بالا به معنی جماعت و گروه است.

۴. «شاذ» از مادّه «شذوذ» به معنی کم و نادربودن گرفته شده و به کسانی که از جمعیت جدا می شوند و تک روی دارند «شاذ» اطلاق می شود.

www.makarem.ir

گرفتار انواع خطاها و انحرافات می گردند. و شیطان همیشه وسوسه های خودرا در میان آنها تشدد می کند، و صید خوبی برای لشکر شیطانند همان گونه که وقتی گوسفندی از گله گوسفندان جدا و از زیر نظر چوپان خارج می شود، گرگها به او حمله می کنند و طعمه خود می سازند.

در آخرین دستور در این بخش می فرماید : «آگاه باشید هر کسی به این شعار (شعار تفرقه انگیز خوارج، **لا حکم إلاّ للّه**)، مردم را دعوت کند او را به قتل برسانید هر چند زیر این عمامه من باشد» (و به من پناهنده شود) **(أَلاَ مَنْ دَعَا إِلَی هذَا الشِّعَارِ فَاقْتُلُوهُ، وَلَوْ کَانَ تَحْتَ عِمَامَتِی هذِهِ)**.

و به این ترتیب، حکم نهایی را درباره این گروه فاسد و مفسد و بی رحم و خونخوار که نه تنها خطری برای مسلمین بودند که خطر عظیمی برای اسلام و قرآن نیز محسوب می شدند صادر می فرماید.

در این که منظور امام (علیه السلام) از واژه «**شعار**» که در عبارت بالا آمده کدام شعار است شارحان «**نهج البلاغه**» احتمالات گوناگونی داده اند، گاه گفته اند : منظور «**شعار تفرقه**» است و گاه «**شعاری**» که در چگونگی اصلاح موی سر خود داشتند که وسط آن را می تراشیدند و دور آن را همچون تاجی که بر سر بگذارند، باقی می گذاشتند[1] و گاه شعار **لا حکم إلاّ للّه** دانسته اند ولی مناسبتر از همه همان احتمال سوّم است که همه جا به عنوان «**شعار خوارج**» محسوب می شد، و در سایه آن فتنه ها و فسادهای فراوانی کردند و آتش سوزانی در جامعه اسلامی بر پا نمودند و در واقع آنان با این شعار اسباب تفرقه و جنگ و خونریزی و فساد فی الارض را فراهم می ساختند و به همین دلیل طرفداران این شعار محکوم به اعدام شدند.

---

۱. شرح ابن ابی الحدید، جلد ۸ ، صفحه ۱۲۳.

www.makarem.ir

درباره جمله «**وَلَوْ كَانَ تَحْتَ عِمَامَتِی هذِهِ**» (اگر چه زیر این عمامه من باشد) نیز تفسیرهای متعددی کرده اند که از همه مناسبتر همان است که در بالا اشاره شد و آن این که هر چند این افراد فاسد به خانه من پناه بیاورند و زیر لباس من باشند.

j j j

**نکته ها**

## ۱ ـ از افراط و تفریط بپرهیزید

از مسائلی که امام (علیه السلام) در این خطبه بر آن تأکید می فرماید، هلاکت و گمراهی **گروه افراط گر و تفریط کننده است**، این دو گروه به طرز آشکاری در مورد امام (علیه السلام)در محیط جامعه اسلامی نمایان شدند گروهی که امام (علیه السلام) را خدا می پنداشتند که در عصر آن حضرت می زیستند و به مجازات سختی از سوی امام (علیه السلام) گرفتار شدند و گروه دیگری که نعوذ بالله کافرش می دانستند که آنها نیز به مجازات سختی گرفتار گردیدند.

افراط و تفریط در همه چیز مذموم و مایه گرفتاری و بدبختی است نه تنها در مسائل اعتقادی که در مسائل ساده زندگی نیز چنین است و **سرچشمه افراط و تفریط معمولاً جهل و نادانی و تعصب** است.

گروهی از منحرفان در جامعه اسلامی که از پیروی اهل بیت (علیهم السلام) دور ماندند خدا را آن چنان تنزل دادند که در حد جسمانیات شمردند و برای او قیافه ای مانند یک جوان امرد با موهایی پیچیده و مجعد قائل شدند و گروهی دیگر چنان او را از دسترس فکر بشر خارج کردند که گفتند نه تنها معرفت ذات او برای ما امکان ندارد بلکه از صفات او هم چیزی نمی دانیم و به تعبیر دیگر قائل به تعطیل معرفت الله شدند. گروهی راه افراط را پیش گرفته و قائل به تفویض شدند و گروهی نیز راه تفریط را پیش گرفته و قائل به جبر شدند و همین طور.

www.makarem.ir

ائمه هدی (علیهم السلام) خودرا «**نُمْرقه وسطی**» یعنی گروه معتدل و دور از افراط و تفریط معرفی می نمودند که تندروان باید به سوی آنها باز گردند و کندروان باید خودرا به آنها برسانند. «**نَحْنُ النُّمْرُقَةُ الْوُسْطی بِها یَلْحَقُ التّالِی وَإِلَیْها یَرْجِعُ الْغالِی**»[1].

j j j

## ۲ ـ دست خدا با جماعت است

در خطبه بالا تأکید بر همگامی و همراهی با **سواد اعظم** یعنی جمعیّت عظیم مسلمین و پرهیز از هرگونه تک روی شده است و با صراحت می فرماید : «**یَدُ اللهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ**; دست خدا با جمعیّت است».

هر زمان مسلمانان متفق و متحد بوده اند دارای قدرت و عظمت و شوکت بوده اند و هر زمان که تفرقه و نفاق در میان آنها افتاد ذلیل و خوار و بی مقدار شدند.

جدا شدن از توده های جمعیّت مسلمین، و به تعبیر دیگر انزوای اجتماعی، یکی از انحرافات فکری و اعتقادی و عقیدتی است، افراد منزوی به زودی گرفتار تخیلات خود برتر بینی می شوند و چنین می پندارند که موجودی برترند و مردم باید در برابر آنها تعظیم کنند و چون چنین عکس العملی از مردم نمی بینند آتش بدبینی و سوء ظن وکینه و عداوت در دل آنها روشن می شود و به همین جهت گاهی به انتقام جویی و کشتن افراد بی گناه و صدمه زدن به سرمایه های اجتماعی رو می آورند و گاه ادعای نبوت، امامت یا نیابت از حضرت مهدی (علیه السلام) را مطرح می کنند و سرچشمه نفاق و اختلاف می شوند.

---

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۰۹.

www.makarem.ir

و از این جا به عمق کلام مولا امیرمؤمنان (علیه السلام) که در بالا فرمود : «افراد تک رو طعمه شیطانند همان گونه که گوسفند تک رو طعمه گرگ می شود» پی می بریم.

بدیهی است منظور از هماهنگی با جمعیّت همان اکثریتی است که دارای ایمان و ارزش های انسانی و اخلاقی باشد. اسلام هرگز هماهنگی با اکثریت فاسد را توصیه نکرده و نمی کند. علی (علیه السلام) که گوینده سخن بالاست در سخن دیگری که خواهد آمد می فرماید : «**لاَ تَسْتَوْحِشُوا فِی طَرِیْقِ الْهُدی لِقِلّةِ أَهْلِهِ**[1]; هرگز در مسیر هدایت از کمی همراهان وحشت نکنید» (و به دنبال اکثریت فاسد گام برندارید) و نکوهش هایی که در آیات متعددی از قرآن از اکثریت شده منظور همین اکثریت فاسد و مفسد است.

این سخن را با آیه ای از قرآن مجید پایان می دهیم : « (**قُلْ لاَ یَسْتَوِی الْخَبِیْثُ وَالطَّیِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَکَ کَثْرَةُ الْخَبِیْثِ فَاتَقُوا اللهَ یا أُولی الالْبابِ لَعَلّکُمْ تُفْلِحُونَ**); بگو (هیچ گاه) ناپاک و پاک مساوی نیستند هر چند فزونی ناپاک ها تو را به شگفتی اندازد از (مخالفت) خدا بپرهیزید ای صاحبان خرد شاید رستگار شوید»[2].

j j j

## ۳ ـ بدترین خلق روزگار

امام (علیه السلام) در این خطبه، خوارج را به عنوان **شرار الناس** توصیف نمود این سخن مبالغه نیست به یقین آنها بدترین گروهی بودند که در میان مسلمین ظاهر شدند نه تنها به خاطر این که پاکترین مؤمن بعد از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) یعنی علی (علیه السلام) را تکفیر کردند، کسی که با مجاهدتهای او ریشه های درخت ایمان آبیاری شد و به ثمر نشست و نه تنها به خاطر این

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۱.
۲. مائده، آیه ۱۰۰.

www.makarem.ir

که شمشیرها را بر دوش گذارده بودند و بر پیکر بیگناهان وارد می ساختند و خون مسلمین را به آسانی
کشتن یک مرغ بر زمین می ریختند، بلکه، به خاطر این که : تدریجاً برای خود یک مکتب انحرافی به وجود آوردند که هم از نظر عقیده، و هم احکام، با اسلام و قرآن و سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله) فاصله گرفتند.

در مورد اعتقادات آنها بحث های زیادی در کتب «**ملل و نحل**» آمده است که گاه با یکدیگر همخوانی ندارد و شاید به خاطر این باشد که آنها شاخه های مختلفی داشتند ولی «**مسعودی**» مورخ معروف چند موضوع زیرا را از اصول مشترک و متفق علیه «**خوارج**» می شمرد.

۱ ـ آنها عثمان و علی (علیه السلام) را تکفیر می کردند (نعوذ بالله).

۲ ـ قیام بر ضد امام جائر (پیشوای ظالم) را واجب می شمردند.

۳ ـ کسانی که گناه کبیره ای انجام می دادند از نظر آنها کافر بودند (وواجب القتل).

٤ ـ آنها از حکمین (ابو موسی اشعری و عمروعاص) و حکم آن دو برائت می جستند.

۵ ـ از تمام کسانی که حکم آن دو را پذیرا شدند و یا راضی به آن بودند نیز برائت می جستند.

٦ ـ آنها معاویه و یاران و پیروان و دوستان او را کافر می دانستند.

ولی در مسائل مختلفی از جمله «**توحید**» و «**وعد ووعید**» در قیامت و امامت اختلاف نظرهایی داشتند[۱].

بعضی دیگر عقاید مشترک دیگری نیز برای خوارج برشمرده اند از جمله این که خلیفه را باید مردم انتخاب کنند خواه از قریش و عرب باشد یا از غیر

۱. «مروج الذهب» طبق نقل «سفینة البحار» واژه خوارج.

www.makarem.ir

آنها و دیگر این که همه آنها خلفای چهارگانه را قبول داشتند (هر چند عثمان وعلی (علیه السلام) را در پایان کار معزول می دانستند).

دیگر این که با تمام خلفای اموی و عباسی مخالفت شدید داشتند، مخصوصاً «**بنی امیه**» را با دشنام های زشت یاد می کردند[۱].

واما «**اباضیه**» که امروز در «**عمان**» و «**مراکش**» و «**لیبی**» و «**الجزایر**» و «**تونس**» و «**مصر**» طرفدارانی دارند و گاهی جزء «**خوارج**» شمرده می شوند اعتقاداتشان با «**خوارج**» فرق بسیار دارد، هر چند در مورد مخالفت با قضیه حکمین در جریان جنگ «**صفّین**» و شرط نبودن وصف قرشی بودن در پیشوای مسلمین با آنها مشترکند.

به عکس، «**اباضیه**» اعتقاداتی دارند که بسیار شبیه عقاید شیعه است مانند :

۱ ـ صفات خداوند زاید بر ذات او نیست.

۲ ـ رؤیت خداوند در آخرت محال است.

۳ ـ قرآن حادث است نه قدیم.

٤ ـ مرتکب گناه کبیره کافر نعمت است نه کافر ملت (یعنی این گونه افراد مسلمانند نه خارج از اسلام).

۵ ـ تولی وتبری نسبت به دوستان خدا و دشمنان حق لازم است.

بعضی نقل کرده اند که آنها محبّت خلیفه اوّل و دوّم را لازم و بغض عثمان وعلی (علیه السلام) را واجب می شمرند ولی «**اباضیه**» زمان ما این نسبت را انکار می کنند[۲].

j j j

۱. لغت نامه دهخدا، ذیل واژه خوارج.

۲. آیة الله سبحانی، الملل و النحل، جلد ۵، صفحه ۲۴۲ و ۲۴۹.

www.makarem.ir

**بخش سوّم**

**فَإِنَّمَا حُكِّمَ الْحَكَمَانِ لِيُحْيِيَا مَا أَحْيَا الْقُرْآنُ، وَيُمِيتَا مَا أَمَاتَ الْقُرْآنُ، وَإِحْيَاؤُهُ الإِجْتِمَاعُ عَلَيْهِ، وَإِمَاتَتُهُ الإِفْتِرَاقُ عَنْهُ. فَإِنْ جَرَّنَا الْقُرْآنُ إِلَيْهِمُ اتَّبَعْنَاهُمْ، وَإِنْ جَرَّهُمْ إِلَيْنَا اتَّبَعُونَا. فَلَمْ آتِ ـ لاَ أَبَا لَكُمْ ـ بُجْراً، وَلاَ خَتَلْتُكُمْ عَنْ أَمْرِكُمْ، وَلاَ لَبَّسْتُهُ عَلَيْكُمْ، إِنَّمَا اجْتَمَعَ رَأْيُ مَلَئِكُمْ عَلَى اخْتِيَارِ رَجُلَيْنِ، أَخَذْنَا عَلَيْهِمَا أَلاَّ يَتَعَدَّيَا الْقُرْآنَ، فَتَاهَا عَنْهُ، وَتَرَكَا الْحَقَّ وَهُمَا يُبْصِرَانِهِ، وَكَانَ الْجَوْرُ هَوَاهُمَا فَمَضَيَا عَلَيْهِ. وَقَدْ سَبَقَ اسْتِثْنَاؤُنَا عَلَيْهِمَا ـ فِي الْحُكُومَةِ بِالْعَدْلِ، والصَّمْدِ لِلْحَقِّ ـ سُوءَ رَأْيِهِمَا، وَجَوْرَ حُكْمِهِمَا.**

**ترجمه**

اگر به این دو نفر (ابو موسی اشعری وعمروعاص) حکمیّت داده شد، تنها به این منظور بود که آنچه را قرآن زنده کرده، زنده بدارند و آنچه را به مرگ محکوم ساخته، از میان بردارند، و **احیای قرآن** این است که دست اتحاد به هم دهند و به آن عمل کنند **ومیراندن قرآن** پراکندگی و جدایی از آن است (منظور این بود که) اگر قرآن ما را به سوی آنها دعوت کند ما از آنها پیروی کنیم واگر آنان را به سوی ما سوق می دهد باید تابع ما باشند، ولی این کار به صورتی که می خواستیم و شرط کرده بودیم هرگز انجام نشد.

بنابراین ای **بی ریشه ها !** من کار بدی نکردم (و خلافی انجام ندادم) و شما را فریب نداده ام و چیزی را بر شما مشتبه نساخته ام، مطلب این است که رأی جمعیّت شما بر این قرار گرفت که دو نفر را انتخاب کنند ما نیز از آنها پیمان گرفتیم که از قرآن تجاوز نکنند ولی آنها عقل (وایمان) خویش را از دست دادند و حق را ترک کردند در حالی که به خوبی آن را می دیدند، اما چون جور وستم با هوای نفس آنها سازگار بود با آن همراه شدند در حالی که

www.makarem.ir

پیش از آن که آن رأی زشت و آن حکم ظالمانه را ابراز دارند با آنها شرط کرده بودیم که به عدالت داوری کنند و حق را در نظر داشته باشند (ولی این خودکامگان همه اینها را به دست فراموشی سپردند و طریق حق را رها کرده، به راه شیاطن رفتند).

**شرح و تفسیر**

## انحراف آشکار حکمین

در این بخش از خطبه، که آخرین بخش آن است، امام (علیه السلام) به استدلالات منطقی بر می گردد و با برهانی دندان شکن، خطای خوارج را آشکار می سازد.

**توضیح این که :** هنگامی که «**خوارج**» نتیجه منفی داستان حکمیّت را دیدند که «**عمروعاص**» حیله گر، «**ابو موسی اشعری**» ساده لوح را فریب داد و مسأله حکمیّت را به نفع معاویه تمام کرد فریادشان بلند شد، که چرا ما مسأله حکمیّت را پذیرفتیم چرا علی (علیه السلام) زیرا بار حکمیّت رفت با این که می دانستند : **اوّلاً** حکمیّت بر علی (علیه السلام) تحمیل شد **وثانیاً :** امام (علیه السلام) هرگز به نمایندگی «**ابو موسی اشعری**» راضی نبود بلکه می خواست «**ابن عباس**» که مردی هوشیار و دانا بود به نمایندگی برگزید شود ولی غوغا سالاران، نادان و بی خبر، این را هم بر امام تحمیل کردند.

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه به پاسخ دیگری می پردازد که حکمیّتِ حکمین، مشروط به این بود که در سایه قرآن حرکت کنند، نه در چنبر هوای نفس و عقیده شخصی خود، و آنها به این شرط عمل نکردند این گناه آنها است نه گناه ما می فرماید : «اگر به این دو نفر (ابو موسی اشعری وعمروعاص) حکمیّت داده شد، تنها به این منظور بود که آنچه را قرآن زنده کرده زنده بدارند، و آنچه

www.makarem.ir

را به مرگ محکوم ساخته نابود کنند» **(فَإِنَّمَا حُكِّمَ الْحَكَمَانِ لِيُحْيِيَا مَا أَحْيَا الْقُرْآنُ، وَيُمِيتَا مَا أَمَاتَ الْقُرْآنُ).**

قابل توجه این که، عین این مطلب که امام (علیه السلام) به آن اشاره کرده در متن «**عهدنامه صلح**» ـ که قبلاً به آن اشاره کردیم ـ آمده است : «**اَنَّ كِتَابَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ بَيْنَنا مِنْ فاتَحتِهِ إلى خاتِمَتِهِ نُحيى مَا أَحْيَا وَنُمِيْتُ مَا أماتَ**; کتاب خداوند متعال، قرآن مجید، از آغاز تا پایان در میان ماست، آنچه را قرآن زنده کرده زنده می کنیم و آنچه را میرانده، می میرانیم !»[1].

سپس می افزاید : «احیای قرآن این است که دست اتحاد بهم دهند و به آن عمل کنند و میراندن قرآن پراکندگی و جدایی از آن است **(وَإِحْيَاؤُهُ الإِجْتِمَاعُ عَلَيْهِ، وَإِمَاتَتُهُ الإِفْتِرَاقُ عَنْهُ).**

و برای تاکید بیشتر، می افزاید : «(منظور این بود که) اگر قرآن ما را به سوی آنها دعوت کند، ما از آنها پیروی کنیم و اگر آنان را به سوی ما سوق می دهد باید تابع ما باشند» **(فَإِنْ جَرَّنَا الْقُرْآنُ إِلَيْهِمُ اتَّبَعْنَاهُمْ، وَإِنْ جَرَّهُمْ إِلَيْنَا اتَّبَعُونَا).**

این سخنی است بسیار منطقی که هر کس حدّ اقل فکر و شعور را داشته باشد آن را درک می کند ولی گویا خوارج از این نعمت الهی به همین مقدار نیز برخوردار نبودند.

سپس امام (علیه السلام) همین مطلب را به تعبیر روشن تری بیان می کند به گونه ای که گویا از نادانی و سخنان بی منطق آنها سخت عصبانی شده، می فرماید : «پس ای بی ریشه ها ! من کار بدی نکردم (و خلافی انجام ندادم) شما را فریب نداده ام و چیزی را بر شما مشتبه نساخته ام، مطلب این است که رأی جمعیّت شما بر این قرار گرفت که دو نفر را انتخاب کنند، ما نیز از

---

۱. تاریخ طبری، جلد ۴، صفحه ۳۸.

www.makarem.ir

آنها پیمان گرفتیم که از قرآن تجاوز نکنند» **(فَلَمْ آتِ ـ لاَ أَبَا لَكُمْ ـ بُجْراً[۱]، وَلاَ خَتَلْتُكُمْ[۲] عَنْ أَمْرِكُمْ، وَلاَ لَبَّسْتُهُ عَلَيْكُمْ، إِنَّمَا اجْتَمَعَ رَأْيُ مَلَئِكُمْ عَلَى اخْتِيَارِ رَجُلَيْنِ، أَخَذْنَا عَلَيْهِمَا أَلاَّ يَتَعَدَّيَا الْقُرْآنَ).**

ولی آنها عقل (و ایمان) خویش را از دست دادند و حق را ترک کردند در حالی که به خوبی آن را می دیدند، اما چون جور و ستم با هوای نفس آنها سازگار بود با آن همراه شدند در حالی که پیش از آن که آن رأی زشت و آن حکم ظالمانه را ابراز دارند با آنها شرط کرده بودیم که به عدالت داوری کنند و حق را در نظر داشته باشند» **(فَتَاهَا عَنْهُ، وَتَرَكَا الْحَقَّ وَهُمَا يُبْصِرَانِهِ، وَكَانَ الْجَوْرُ هَوَاهُمَا فَمَضَيَا عَلَيْهِ. وَقَدْ سَبَقَ اسْتِثْنَاؤُنَا عَلَيْهِمَا ـ فِي الْحُكُومَةِ بِالْعَدْلِ، والصَّمْدِ[۳] لِلْحَقِّ ـ سُوءَ[۴] رَأْيِهِمَا، وَجَوْرَ حُكْمِهِمَا).**

در واقع جان کلام مولا این است که **اوّلاً** : انتخاب حکمین بر اساس فشار جمعیّت شما بر این امر بود و اگر این کار خلافی بوده، خلاف از سوی شماست نه از من، **وثانیاً** : ما با آنها شرط کرده بودیم، که خدا را در نظر بگیرند و بر اساس آیات قرآن حکم کنند ولی آنها هوای نفس را مقدّم داشتند

---

۱. «بجر» به معنای شرّ و حادثه مهم (نامطلوب) است و به معنی بزرگ شدن شکم یا پر شدن آن نیز آمده است.

۲. «خَتَلَتْ»ازمادّه «ختل»(بر وزن قتل)به معنی فریب دادن و غافلگیرکردن، گرفته شده است.

۳. «صمد» به معنی مکان بلند و ناهموار است، و به معنی قصد کردن و اعتماد نمودن نیز آمده است و در خطبه بالا به همین معناست.

۴. «سوء» در این جا مفتوح و مفعول «سبق» می باشد که در اوّل جمله آمده است و مفهوم جمله این است : پیش از آن که آنها رأی خلاف و ظالمانه اظهار کنند ما با آنها شرط کرده بودیم که در صورت انحراف از حق رأی شما را نخواهیم پذیرفت.

www.makarem.ir

و از طریق روشنی که ما به آنها نشان داده بودیم منحرف شدند، بنابراین اگر خلافی رخ داده کار آنهاست نه کار من[۱].

ولی افراد نادان و متعصّب و لجوج هنگامی که کار خلافی انجام می دهند و به عواقب سوء آن گرفتار می شوند فوراً به سراغ فرا افکنی می روند و سعی می کنند گناه خویش را به گردن دیگران بیندازند، و این ناجوانمردانه ترین روشهاست، در حالی که عقل و انصاف و عقل و ایمان ایجاب می کند در این گونه موارد به اشتباه و گناه خویش اعتراف کنند و از در عذرخواهی درآیند و به فکر جبران آن باشند.

j j j

**نکته**

## نکات عبرت انگیز در داستان حکمین

درباره داستان حَکَمین گفتنی بسیار است و مطالب عبرت آمیز زیادی در تواریخ و سیر درباره این موضوع نقل شده، از جمله این که :

«**عمروعاص**» با «**معاویه**» شرط کرده بود که اگر در پیکار خود پیروز شویم باید حکومت «**مصر**» را در اختیار من بگذاری «**معاویه**» نیز به این شرط عمل کرد و بزرگترین رشوه سیاسی را به «**عمروعاص**» داد بعد از مدتی «**معاویه**» نامه ای به «**عمروعاص**» نوشت که تقاضا کنندگان اهل «**حجاز**» و دیدارکنندگان اهل «**عراق**» زیاد به من مراجعه می کنند و همگی انتظار کمک دارند و بیت المال من فقط نیازهای مراجعین حجاز را جوابگوست امسال «**خراج مصر**» را در اختیار من بگذار.

---

۱. شبیه همین معنا در خطبه ۱۷۷ با اندکی تفاوت آمده است.

www.makarem.ir

«**عمروعاص**» جواب منفی دندان شکنی طیّ اشعاری برای معاویه فرستاد و معاویه بعد از شنیدن آن هرگز درباره «**خراج مصر**» با «**عمروعاص**» سخن نگفت. «**عمروعاص**» در نامه خود چنین نوشت :

**مُعاوِی حَظِّیَ لاَ تَغْفَلِ *** وَعَنْ سُنَنِ الْحَقِّ لاَتَعْدِلِ**

**أَتَنْسی مُخادَعَتِیَ الاشْعَریَّ *** وَمَا کَانَ فِی دَوْمَةِ الْجَنْدَلِ !**

**وَأَغْلَیْتُهُ الْمِنْبَرَ الْمُشْمَخِرَ *** کَرَجْعِ الْحِسَامِ إِلَی الْمَفْصِلِ**

**فَأَضْحی لِصاحِبِهِ خالِعاً *** کَخَلْعِ النِّعالِ مِنَ الأَرْجُلِ**

**وَأَثْبَتُّها فِیکَ مَوْرُوْثَةً *** ثُبوُتَ الْخَواتِمِ فِی الانْمُلِ**

**وَهَبْتَ لِغَیْرِیَ وَزْنَ الْجِبَالِ *** وَأَعْطَیْتَنی زِنَةَ الْخَرْدَلِ**

**وَإِنَّ عَلِیّاً غَداً خَصْمُنا *** سَیَحْتَجُّ بِاللهِ وَالْمُرسَلِ**

**وَمَا دَمُ عُثْمَانَ مُنْج لَنا *** فَلَیْسَ عَنِ الْحَقِّ مِنْ مَزْحَلِ**

ای معاویه ! سهم مرا فراموش مکن *** و از طریق حق عدول ننما

آیافراموش کردی که من**اشعری رافریب دادم** ***

وآیافراموش کردی آنچه در«**دومة الجندل**»[1]گذشت

من او را بر فراز منبر بلند نشاندم *** همانند شمشیری که بر مفصل وارد می شود

او علی (علیه السلام)را از خلافت خلع کرد *** همچون بیرون آوردن کفش از پا

ولی من آن را به**طورموروثی درخاندان توثبیت کردم** ***

همچون تثبیت انگشتردرانگشت

---

۱. «دومة الجندل» منطقه ای است نزدیک «تبوک» که به عنوان محلّی برای برگزاری مسأله حکمیّت انتخاب شد.

www.makarem.ir

تو به دیگران به اندازه کوه بخشیده ای *** و به من به اندازه وزن یک خردل به یقین**فردای قیامت علی خصم ما** خواهدبود *** و به **خدا و پیامبر مرسل احتجاج** خواهد کرد

و هرگز **خون عثمان ما را نجات** نخواهد بخشید *** و راهی جز تسلیم در برابر حق نخواهد بود[1]

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۱۰، صفحه ۵۶ با کمی تلخیص.

www.makarem.ir

# خطبه ۱۲۸[۱]

## وَمِنْ كلام لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

### فيما يخبر به عن الملاحم[۲] بالبصرة

از سخنان امام (علیه السلام) است که در آن نسبت به حوادث عظیمی که در شهر بصره واقع می شود پیشگویی می کند.

### خطبه در یک نگاه

امام (علیه السلام) در این خطبه به چند نکته اشاره می فرماید :

---

۱. «سند خطبه»

در کتاب «مصادر نهج البلاغه» آمده است که این سخن بخشی از خطبه طولانی تری است که امام (علیه السلام) در «بصره» بعد از «جنگ جمل» ایراد فرموده و مرحوم «ابن میثم بحرانی» در شرح نهج البلاغه اش بخشهای دیگری از آن را نقل کرده است و مخاطب در این خطبه «احنف بن قیس» است که بزرگ قوم خود بود، و مردی خردمند و پرسابقه محسوب می شد و این خطبه در واقع با خطبه ۱۰۱ که سابقاً شرح داده شد پیوند دارد. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۲۸۸).

۲. «ملاحم» جمع «ملحمه» به معنی حوادث و فتنه های است که غالباً به واسطه جنگها به وجود می آید و گروه کثیری در آن کشته می شوند و از مادّه «لُحْمة» (بر وزن لقمه) گرفته شده که به معنی نخهایی است که تارهای پارچه را بهم پیوند می دهد و در فارسی به آن «پود» می گویند و این اشاره به جنگهای تن به تن و مغلوبه است که همه با هم درگیر می شوند همانند تار و پود یک پارچه.

www.makarem.ir

۱ ـ **نخست از فتنه «صاحب الزنج»** (گروهی از بردگان که به سرکردگی کسی که خودرا **«علی بن محمّد علوی»** می نامید، در زمان خلافت **«مهتدی عباسی»** قیام کردند و ویرانیهای زیادی ببارآوردند و خونهای بسیاری ریختند).

۲ ـ اشاره به فتنه گروهی دیگر می کند که مفسّران نهج البلاغه آن را به **«فتنه مغول»** تفسیر کرده اند و عجیب این که هم در این جا و هم در بخش قبل، به بسیاری از صفات آنها اشاره می فرماید.

۳ ـ **در بخش سوّم** در برابر سؤال یکی از حاضران که از امام (علیه السلام) می پرسد آیا شما صاحب علم غیب هستید که این گونه خبر می دهید ؟ امام (علیه السلام) بیان جالبی در مسأله غیب دارد و فرق میان علم ذاتی و علم اکتسابی را در این زمینه بیان می کند که در حقیقت تفسیری است بر آیات قرآن که در بعضی نفی علم غیب از بندگان و در بعضی اثبات علم غیب شده است.

مرحوم **«ابن میثم»** در شرح نهج البلاغه خود این خطبه را تا جمله **«وناظرها بعینها»** پایان داده و بقیه خطبه را، خطبه دیگری شمرده است و مرحوم **«خویی»** و **«ابن ابی الحدید»** نیز به همین صورت عمل کرده اند، این خطبه را به دو بخش تقسیم کرده، هر بخشی را خطبه جداگانه ای به حساب آورده اند در حالی که مرحوم **«مغنیه»** در شرح خود همچون **«صبحی صالح»** هر دو را یک خطبه دانسته اند.

j j j

www.makarem.ir

**بخش اوّل**

**يَا أَحْنَفُ، كَأَنِّى بِهِ وَقَدْ سَارَ بِالْجَيْشِ الَّذِى لاَ يَكُونُ لَهُ غُبَارٌ وَلاَ لَجَبٌ، وَلاَ قَعْقَعَةُ لُجُم، وَلاَ حَمْحَمَةُ خَيْل. يُثِيرُونَ الارْضَ بِأَقْدَامِهِمْ كَأَنَّهَا أَقْدَامُ النَّعَامِ.**

قال الشريف : يومیء بذلک إلی صاحب الزّنْج.

ثمّ قال (عليه السلام) : **وَيْلٌ لِسِكَكِكُمُ الْعَامِرَةِ، وَالدُّورِ الْمُزَخْرَفَةِ الَّتِى لَهَا أَجْنِحَةٌ كَأَجْنِحَةِ النُّسُورِ، وَخَرَاطِيمُ كَخَرَاطِيمِ الْفِيَلَةِ، مِنْ أُولئِكَ الَّذِينَ لاَ يُنْدَبُ قَتِيلُهُمْ، وَلاَ يُفْقَدُ غَائِبُهُمْ. أَنَا كَابُّ الدُّنْيَا لِوَجْهِهَا، وَقَادِرُهَا بِقَدْرِهَا، وَنَاظِرُهَا بِعَيْنِهَا.**

**ترجمه**

**ای احنف !**[1]، گویا من او را می بینم که با لشکری بدون غبار و بی سروصدا، بدون حرکت افسارها و شیهه اسبان به راه افتاده، و زمین را زیر قدمهای خود که همچون پاهای شتر مرغان است در می نوردند !

---

۱. منظور از «احنف» در این جا «احنف بن قیس» است که از بزرگان بصره بود و از صحابه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و در حدیثی آمده است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) برای او تقاضای آمرزش از پیشگاه خداوند کرد و با این که مردی نیکوکار و پاک و سخاوتمند بود همواره می گفت : «هیچ چیز برای من امیدوار کننده تر از دعای پیامبر نیست».

او یکی از مبلغان پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) به سوی سرزمین «بصره» بود.

«احنف» مردی هوشیار، و عاقل و با ذکاوت بود و در جریان جنگ «صفّین» در رکاب امیرمؤمنان علی (علیه السلام) حضور داشت ولی در «جنگ جمل» شرکت نکرد نه به خاطر این که آماده همکاری باعلی (علیه السلام) نبود، بلکه به پیشنهاد خودش و به دستور حضرت بود زیرا گفت اگر در جنگ شرکت نکنم می توانم شش هزار شمشیر را از تو باز دارم و امام

www.makarem.ir

(**مرحوم سیّد رضی** (رحمه الله) می گوید : امام (علیه السلام) با این سخن به «**صاحب زنج**» (مردی که در سال ۲۵۵ شورش بردگان را رهبری کرد) اشاره می کند).

سپس امام (علیه السلام) فرمود : وای بر کوچه های آباد و خانه های پر زرق و برق شما که بالهایی همچون بالهای کرکسان و خرطومهایی همچون خرطوم فیل ها دارد ! (وای بر آنها) از (فتنه) این گروه که کسی برکشتگانشان گریه نمی کند و از گمشدگانشان جستجو نمی شود.

من دنیا را به رو افکنده ام و آن را به قدر لازم اندازه گیری نموده ام و با چشم خودش به آن نگریسته ام !

**شرح و تفسیر**

**فتنه ای وحشتناک در پیش است**

در این خطبه نخست امام (علیه السلام) «**احنف بن قیس**» را که از رهبران و خردمندان طایفه خود بود، مخاطب قرار داده می فرماید : «ای احنف ! گویا من او را می بینم که با لشکری بدون غبار و بی سروصدا، بدون حرکت افسارها وشیهه اسبان به راه افتاده، و زمین را زیر قدمهای خود که همچون پاهای شترمرغان است در می نوردند !» **(یَا أَحْنَفُ، کَأَنِّی بِهِ وَقَدْ سَارَ بِالْجَیْشِ الَّذِی لاَ یَکُونُ لَهُ غُبَارٌ وَلاَ لَجَبٌ[۱]، وَلاَ قَعْقَعَةُ[۱] لُجُم، وَلاَ حَمْحَمَةُ[۲] خَیْل. یُثِیرُونَ الارْضَ بِأَقْدَامِهِمْ کَأَنَّهَا أَقْدَامُ النَّعَامِ[۳]).**

---

پیشنهاد او را پسندید. «سفینة البحار» مادّه «حنف» و «اسد الغابه» جلد اوّل، صفحه ۵۵ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۲، صفحه ۲۴۹.

۱. «لجب» به معنی سروصداست و گاه به خصوص سروصدای اسبان و جنگجویان گفته می شود.

www.makarem.ir

امام (علیه السلام) نامی از این رییس لشکر نبرده ولی قراینی که در جمله های بالا و جمله های بعد می آید به خوبی نشان می دهد که اشاره به «**صاحب الزنج**» است همان مردی که در سال ۲۵۵ هجری قمری در «**بصره**» قیام کرد و بردگان را دور خود جمع نمود، وفتنه بسیار عظیمی در آن جا و نقاط دیگر بوجود آورد، که شرح آن در نکته ها خواهد آمد ان شاء الله.

تعبیر به «**لاَ یَکُونُ لَهُ غُبَارٌ**» و جمله های بعد از آن به خوبی نشان می دهد که لشکر «**صاحب الزنج**» لشکر پیاده ای بوده، چرا که بردگان اسب و مرکبی نداشتند که بر آن سوار شوند; گروهی پا برهنه و جان به لب رسیده بر ضدّ اربابان قیام کردند و از حدّ گذارندند و جنایات عجیبی مرتکب شدند.

تعبیر به «**یُثِیرُونَ الارْضَ بِأَقْدَامِهِمْ...**» نشان می دهد که پاهای آنها برهنه بود و به خاطر این که یک عمر با پای برهنه راه رفته بودند پایشان همچون پای شترمرغ پهن شده بود و با این حال چابک و تندرو بودند.

مرحوم **سیّد رضی** به این جا که می رسد می گوید : «**یُؤْمِی بِذلِکَ إلَی صَاحِبِ الزِّنْجِ**; امام با این سخن به «**صاحب الزنج**» اشاره می کند».

«سپس در ادامه این سخن امام (علیه السلام) فرمود : وای بر کوچه های آباد و خانه های پر زرق و برق شما ! که بالهایی همچون بالهای کرکسان و خرطومهایی همچون خرطوم فیل ها دارد ! (وای بر آنها) از (فتنه) این گروه که کسی بر کشتگانشان گریه نمی کند و از گم شدگانشان جستجو نمی شود»

---

۱. «قعقعة» صدایی است که از به هم خوردن اشیا خشک برمی خیزد مانند لجام که در خطبه بالا آمده است.

۲. «حمحمة» به معنای صدای اسب است که به اندازه شیهه بلند نباشد.

۳. «نعام» به معنای شترمرغ است.

www.makarem.ir

(ثمّ قال (علیه السلام): **وَيْلٌ لِسِكَكِكُمُ[۱] الْعَامِرَةِ، وَالدُّورِ الْمُزَخْرَفَةِ[۲] الَّتِي لَهَا أَجْنِحَةٌ[۳] كَأَجْنِحَةِ النُّسُورِ[٤] وَخَرَاطِيمُ[٥] كَخَرَاطِيمِ الْفِيَلَةِ، مِنْ أُولئِكَ الَّذِينَ لاَ يُنْدَبُ قَتِيلُهُمْ، وَلاَ يُفْقَدُ غَائِبُهُمْ**).

از تعبیرات فوق به خوبی استفاده می شود که «**بصره**» در آن زمان بسیار آباد بوده (هر چند بردگان در نهایت بدبختی و عسرت زندگی می کردند) خانه های آنها همچون قصرهایی بوده که بالکنها و سایه بانهای زیبا و ناودانهای خرطوم مانند جالب، بر زیبایی آن می افزوده است و چنانکه خواهد آمد، همه اینها با شورش «**صاحب الزنج**» به ویرانی کشیده شد و صاحبان آن قصرهای زیبا در خاک و خون غلطیدند.

تعبیر به «**لاَ يُنْدَبُ قَتِيلُهُمْ، وَلاَ يُفْقَدُ غَائِبُهُمْ**» به خوبی نشان می دهد که این بردگان نه خانه و خانواده ای داشتند و نه اقوام و بستگانی که بر کشتگانشان گریه کنند و از گم شدگانشان جستجو نمایند، و این از اوصاف بردگان آن زمان بود که با قهر و غلبه از کشورهای دور دست مخصوصاً آفریقا آنها را به داخل ممالک اسلامی و غیر اسلامی می آوردند و بر خلاف

---

۱. «سکک» جمع «سکّة» (بر وزن سکه) به معنی راه و کوچه است.

۲. «المزخرفة» به معنی اشیای زینت شده است و از مادّه «زخرف» که در اصل به معنی هرگونه زینت و تجمل توأم با نقش و نگار است گرفته شده و گاه به طلا نیز گفته می شود.

۳. «اجنحة» جمع «جناح» به معنی بال است و در خطبه بالا اشاره به بالکن ها و سایبان هایی است که همچون بال در کنار ساختمان ها قرار می گیرد.

۴. «نسور» جمع «نسر» (بر وزن قصر) به معنی کرکس است که پرنده ای قوی الجثه و شکارچی و خطرناک می باشد.

۵. «خراطیم» جمع «خرطوم» است که معنی آن واضح می باشد.

www.makarem.ir

دستورات اسلام همچون حیوانات با آنها رفتار می کردند و قیام «**صاحب الزنج**» عکس العملی بود در برابر این رفتار غیر اسلامی و غیر انسانی.

سپس در پایان این سخن می فرماید : «من دنیا را به رو افکنده ام و آن را به قدر شایستگی اش اندازه گیری کرده ام و با چشم خودش به آن نگریسته ام !» **(أَنَا کَابٌّ[1] الدُّنْیَا لِوَجْهِهَا، وَقَادِرُهَا بِقَدْرِهَا، وَنَاظِرُهَا بِعَیْنِهَا).**

این سه جمله اشاره به بی ارزش بودن متاع دنیا در نظر امام (علیه السلام) است گویی دنیا موجود زنده شرور و بی ارزشی است که امام (علیه السلام) او را به رو افکنده و ارزش ناچیزی برای آن قائل شده، و با چشم حقارت به آن نگریسته است.

این تعبیر شبیه تعبیر مشهور دیگری است که از امام (علیه السلام) در کلمات قصار نقل شده است آن جا که می فرماید : «**یا دُنْیا یا دُنْیا إلَیْکِ عَنِّی أَبی تَعَرَّضْتِ أَمْ إلَیَّ تَشَوَّقْتِ ؟ لاَ حَانَ حِیْنُکِ هَیْهَاتَ ! غُرِّی غَیْرِی لاَ حَاجَةَ لِی فِیْکِ قَدْ طَلَّقْتُکِ ثَلاثَاً لا رَجْعَةَ فِیْها**; ای دنیا ! ای دنیا ! از من دور شو ! خودرا به من عرضه می کنی ؟ و اشتیاق به من نشان می دهی ؟ هرگز آن زمان که تو مرا بفریبی فرا نرسد ! هیهات ! دور شو ! دیگری را فریب ده ! من نیازی به تو ندارم تو را سه طلاقه کرده ام که رجوعی به آن نیست»[2].

تمام بدبختی دنیاپرستان آن است که دنیا را به طور صحیح ارزیابی نمی کنند و با چشم دیگر به آن می نگرند و سردرپای آن می نهند و همه چیز خودرا در راه آن قربانی می کنند اما این که این جمله چه ارتباطی با

---

۱. «کابّ» از مادّه «کبّ» (بر وزن حِظ) در اصل به معنی افکندن چیزی به صورت بر روی زمین است.

۲. کلمات قصار، ۷۷.

www.makarem.ir

جمله های قبل درباره خطرات و فسادهای «**صاحب الزنج**» می تواند داشته باشد ؟

شارحان معروف «**نهج البلاغه**» به توضیح این مطلب نپرداخته اند، ولی ممکن است ارتباط از این نظر باشد که مردم «**بصره**» به خاطر دنیاپرستی به آن روز افتادند، قصرها را آباد و خانه ها را پر زرق و برق و زندگی خودرا مملوّ از اسراف و تبذیر کردند در حالی که بردگان زیادی در شهر آنها و در مزارع اطراف در بدترین حالات زندگی داشتند. و بلاهای وحشتناکی که بر سر آنها از طرف زنگیان می رسد نتیجه اعمال خود آنهاست.

j j j

**نکته**

## قیام «صاحب الزنج» و شورش بردگان

در سال ۲۵۵ هجری در عهد حکومت خلیفه عباسی «**المهتدی**» مردی در «**بصره**» ظهور کرد که خودرا «**علی بن محمّد**» از نسل «**امام زین العابدین** (علیه السلام) **و زید بن علی** (علیه السلام)» می نامید و بردگان را به مخالفت با مالکان خود فراخواند و از آن جا که بردگان در سخت ترین شرایط زندگی می کردند گروهی در مزارع و باغات، و گروهی در خانه ها به خدمت های طاقت فرسا با کمترین بهره مندی از زندگی، مشغول بودند دعوت او را به سرعت پذیرا شدند و در گروه های صد نفری و هزار نفری به او پیوستند.

او به آنها وعده می داد که نه فقط شما را از بندگی آزاد می کنم، بلکه مالکان شما را همراه با اموال و مزارعشان ملک شما قرار خواهم داد.

و از آن جا که جامعه آن روز گرفتار فاصله طبقاتی شدیدی شده بود، گروهی مرفه در قصرها زندگی می کردند که امیرمؤمنان (علیه السلام) در خطبه بالا به وضع خانه های پرزرق و برق آنها اشاره فرموده و گروه دیگری بدترین

www.makarem.ir

شرایط زندگی را داشتند، جمعی عظیم از محرومان (غیر از بردگان) نیز به آنان پیوستند و به این ترتیب لشکر عظیمی برای او فراهم شد.

او آتش انتقام جویی را در دل بردگان و محرومان شعلهور ساخت تا آن جا که پس از پیروزی بر ثروتمندان و برده داران دستور می داد هر یک از اربابان خودرا پانصد تازیانه بزنند، و زنان آنها را اسیر می کرد و برای تحقیر آنها هر یک را به دو سه درهم می فروخت و در اختیار مردان یا زنان زنجی (سیاه پوست) قرار می داد.

مورخ مشهور «**مسعودی**» در «**مروج الذهب**» می گوید : «**صاحب الزنج**» بزرگ و کوچک و مرد و زن را می کشت و اموال و وسایل آنها را می سوزاند و خانه هایشان را خراب می کرد و در یک مورد در «**بصره**» سیصد هزار نفر را به قتل رسانید و آنها که از این کشتار به بیابان ها فرار کردند مجبور شدند که از گوشت حیواناتی همچون سگ و موش و گربه تغذیه کنند و گاه گوشت انسان های مرده را می خوردند.

او بر بخش عظیمی از عراق و ایران مسلّط شد و قیام و فرمانروایی او بیش از چهارده سال طول کشید (و این نشان می دهد که شورش او یک شورش زودگذر نبود بلکه ریشه در اعماق جامعه آن روز داشت).

کار «**صاحب زنج**» تا جایی بالا گرفت که نزدیک بود دولت عباسی را براندازد ولی سرانجام «**ابو احمد**» ملقب به «**موفق**» برادر خلیفه عباسی با لشکری عظیم و وسایل جنگی فراوان به جنگ او برخاست و بعد از نبردی طولانی و خونبار در ماه صفر سال ۲۷۰ هجری او را کشت و لشکرش پراکنده شدند.

درباره شورش زنگیان و قیام «**صاحب زنج**» کتاب های متعددی به رشته تحریر درآمده است و به یقین پدیده ای نبود که بتوان آسان از کنارش گذشت زیرا جمع آوری کردن لشکری که به گفته بعضی از مورخان هشتصد هزار نفر

www.makarem.ir

و به گفته بعضی دیگر سیصد هزار نفر بود در آن عصر و زمان کار آسانی نبود، همچنین برخورداری از یک حکومت نسبتاً طولانی مدت، و اینها همه، نشان می دهد که این شورش، ریشه هایی قوی در نابسامانی های جامعه آن روز و بی عدالتی ها داشت هر چند این شورش نیز سرچشمه مظالم و جنایت های بی شماری شد.

**در این جا ذکر چند مطلب لازم به نظر می رسد :**

۱ ـ بعضی از نویسندگان، شورش «**صاحب زنج**» را به قیام بردگان در «**ایتالیا**» به رهبری «**اسپارتاکوس**» تشبیه کرده اند که در سال ۷۳ قبل از میلاد قیام کرد و گروه عظیمی از بردگان را گرد خود جمع کرد و با ثروتمندان و مرفّهین جنگید و پیروزیهایی بدست آورد و سرانجام با ٤۰ هزار برده در سال ۷۱ قبل از میلاد به قتل رسید ولی ظاهر این است که قیام «**صاحب زنج**» تفاوت بسیار با قیام او داشته، چرا که قیام «**صاحب زنج**» بسیار گسترده تر بود و سرانجام حکومتی تشکیل داد که بر بخش عظیمی از عراق و ایران سلطه داشت و ١٤ سال به طول انجامید، ولی به هر حال او مردی خونخوار و بی رحم و جنایتکار بود هر چند بهانه های نسبتاً منطقی برای شورش و قیام خود داشت.

۲ ـ همان گونه که گفتیم «**صاحب زنج**» خودرا «**علی بن محمّد**» می نامید و از نواده های امام سجّاد (علیه السلام) و لقب **علوی** را برای خود انتخاب کرده بود ولی ظاهراً این امر واقعیت نداشت تنها برای این بود که به کار خود مشروعیتی بخشد و از آبروی خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) و امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در میان مسلمین بهره گیرد.

www.makarem.ir

لذا در حدیثی از امام حسن عسکری (علیه السلام) می خوانیم : «**صاحِبُ زنْجِ لَیْسَ مِنّا أَهْلَ الْبَیْتِ**; صاحب الزنج از ما اهل بیت نیست»[۱].

همان گونه که از بحثهای سابق بدست آمد شورش «**صاحب زنج**» در اواخر عمر امام حسن عسکری(علیه السلام) و مقارن با میلاد مسعود حضرت **مهدی صاحب الزمان** (عج) بود.

۳ ـ شورش «**صاحب زنج**» وفتنه او هر چند در ظاهر به عنوان حمایت از بردگان و محرومان اجتماع بود ولی در عمل از این هدف منحرف شد، ویرانی های عظیمی به بار آورد و خونهای بی گناهان زیادی را بر خاک ریخت و به گفته «**مسعودی**» در «**مروج الذهب**»[۲] پانصد هزار نفر از زن و مرد و کودک را به خاک و خون کشید و این کمترین عددی است که درباره کشته های او نوشته اند و به گفته بعضی از مؤرّخان هنگامی که دو سال بعد از قیامش وارد «**بصره**» شد «**مسجد جامع**» و خانه های زیادی را به آتش کشید و حتّی چهارپایان در آتش سوختند و حریق تمام «**بصره**» را فرا گرفت و در کوچه های «**بصره**» جوی خون جاری شد[۳].

٤ ـ «**صاحب زنج**» با تمام نقاط ضعف و منفی که داشت دارای نقاط مثبتی از جمله خط خوب و آگاهی به علم نحو و نجوم بود و اشعاری از او نقل شده که نشان می دهد از ذوق شعری بالایی برخوردار بوده از جمله اشعار زیر است :

**لَهْفَ نَفْسِی عَلَی قُصُور بِبَغْدا *** دَ، وَمَا قَدْ حَوَتْهُ کُلُّ عَاص**
**وَخُمُور هُناکَ تُشْرَبُ جَهْراً *** وَرِجال عَلَی الْمَعَاصِی حِراص**

---

۱. بحار الانوار، جلد ۶۳، صفحه ۱۹۷.
۲. مروج الذهب، جلد ۴، صفحه ۱۲۰.
۳. الکنی والالقاب، جلد ۲، صفحه ۴۰۲.

www.makarem.ir

**لَسْتُ بِابْنِ الْفَواطِمِ الْغُرِّ إنْ لَمْ *** أَجُلِ الْخَيلَ حَوْلَ تَلکَ الْعِراصِ**

**رَأَيْتُ الْمُقَامَ عَلَى الاِقْتِصَادِ *** قنُوعاً بِهِ ذِلَّةً فِى الْعِبادِ**[۱]

وای بر قصرهایی که در بغداد است *** و آنچه عاصیان در اختیار گرفته اند و شرابهایی که در آن جا آشکار نوشیده می شود *** و مردانی که حریص بر معاصی هستند

من فرزندفاطمه های نورانی ودرخشندهوباشکوه نباشم اگر *** اسبها را بر گرد آنها به حرکت درنیاورم

من معتقدم میانه روی کردن *** سبب ذلت بندگان است

از اشعار دیگری که منسوب به اوست این است که :

**وَإنَّا لَتُصْبَحُ أَسْيَافُنَا *** إذا مَا انْتَضَيْن لِيْوَم سُفُوک**

**مَنَابِرُهُنَّ بُطُونُ الاکُفِّ *** وَاَغْمَادُهُنَّ رُؤسُ الْمُلوُکِ**[۲]

شمشیرهای ما هنگامی که برای روز خون ریزی از غلاف برآید

منابر و قرارگاه آنها کف دست ها و غلاف آنها سرهای پادشاهان خواهد بود

این دو بیت پر معنا به خوبی روحیه و اهداف او را مشخص می کند.

j j j

۱. شرح ابن ابی الحدید، جلد ۸، صفحه ۱۲۸.

۲. شرح ابن ابی الحدید، جلد ۸، صفحه ۱۲۸.

www.makarem.ir

**بخش دوّم**

**منه فی وصف الاتراک**

**كَأَنِّی أَرَاهُمْ قَوْماً (كَأَنَّ وُجُوهَهُمُ الْمَجَانُّ الْمُطَرَّقَةُ)، يَلْبَسُونَ السَّرَقَ وَالدِّيبَاجَ، وَيعْتَقِبُونَ الْخَيْلَ الْعِتَاقَ. وَيَكُونُ هُنَاكَ اسْتِحْرَارُ قَتْل حَتَّى يَمْشِيَ الْمَجْرُوحُ عَلَى الْمَقْتُولِ، وَيَكُونَ الْمُفْلِتُ أَقَلَّ مِنَ المَأْسُورِ !**

**ترجمه**

## بخش دیگری از خطبه در وصف ترکهای مغول !

گویا قومی را می بینم که چهره هاشان همچون سپرهای چکّش خورده است. آنها لباس حریر سفید و رنگین می پوشند و اسب های اصیل را یدک می کشند، و در آن زمان چنان کشتار می کنند که مجروحان از روی بدن کشتگان عبور می کنند و فراریان از اسیرشدگان کمترند !

**شرح و تفسیر**

### پیشگویی دیگر !

در این بخش، امام (علیه السلام)، به پیشگویی عجیب دیگری می پردازد که مرحوم **سیّد رضی** و تقریباً همه شارحان **نهج البلاغه** آن را بر «**قوم مغول**» و حملات وحشیانه و ویرانگرانه آنها تطبیق کردند. به همین جهت مرحوم **سیّد رضی** می گوید :

بخش دیگری از این خطبه که در توصیف «**اتراک**» (مغول) است.

www.makarem.ir

به هر حال امام (علیه السلام) در این بخش نخست می فرماید : «گویا قومی را می بینم که چهره هاشان همچون سپرهای چکش خورده است» **(كَأَنِّي أَرَاهُمْ قَوْماً «كَأَنَّ وُجُوهَهُمُ الْمَجَانُّ[۱] الْمُطَرَّقَةُ[۲]»)**.

تعبیر «**كَأَنِّي**» (گویا من) در موارد متعددی از پیش گویی های امیرمؤمنان علی (علیه السلام)آمده است و تعبیر به «**أَرَاهُمْ**» (می بینم آنها را) اشاره به شهود درونی و چشم بینای باطن آن حضرت است که از ماورای قرن ها، حوادث آینده را می دید و از آن به طور دقیق حکایت می کرد.

تشبیه صورت های آنها به سپرها، به خاطر آن است که این قوم دارای صورتهای پهن و بزرگ هستند و توصیف به «**مُطَرَّقَه**» (چکش خورده) ممکن است اشاره به این باشد که بسیاری از آنها صورتی آبله گون داشتند که دقیقاً شبیه جای چکش بر صفحه سپر است.

در ادامه این سخن می فرماید : «آنها لباس حریر سفید و رنگین می پوشند و اسبهای اصیل را یدک می کشند» **(يَلْبَسُونَ السَّرَقَ[۳] وَالدِّيبَاجَ[۴]، وَيعْتَقِبُونَ[۵] الْخَيْلَ الْعِتَاقَ[۱])**.

---

۱. «المجانّ» جمع «مِجَنّ» و «مِجَنّة» به معنی سپر است.

۲. «المطرقة» از مادّه «طرق» (بر وزن برق) به معنی کوبیدن چیزی با چکش است یا کوبیدن به طور مطلق بنابراین «مطرقه» به معنی چکش خورده می باشد.

۳. «سرق» به معنی حریر گران قیمت یا حریر سفید رنگ است و غالب ارباب لغت گفته اند اصل آن فارسی است (و از سره که به معنی خوب و خالص است گرفته شده).

۴. «دیباج» به معنی پارچه های ابریشمین رنگین است و گاه به معنی هرگونه پارچه خوش نقش و نگار نیز استعمال می شود اصل آن نیز فارسی است و از کلمه دیبا گرفته شده.

۵. «یعتقبون» از مادّه «اعتقاب» به معنی نگهداری چیزی است و در این جا اشاره به نگهداری و یدک کشیدن اسبان چابک است.

www.makarem.ir

این تعبیر نشان می دهد که آنها گر چه در آغاز کار فقیر و گرسنه بودند و لباسهای ژنده در تن می پوشیدند ولی به هنگامی که با غارت کشورهای ثروتمند دستشان به اموال و ثروتهایی رسید به سراغ لباسهای پر زرق و برق و رنگارنگ و اسبهای گران قیمت رفتند.

این احتمال نیز وجود دارد چون آنها علاقه زیادی به جنگیدن داشتند و معروف است لباسهای ابریشمین و حریر به انسان قوّت قلب می بخشد و در برابر شمشیر مقاومتر است و اسبهای چابک و ممتاز کارآیی زیادی در میدان جنگ دارد به سراغ آن می رفتند. سپس به سراغ اعمال آنها می رود و در دو سه جمله کوتاه ابعاد فاجعه ای را که آنها ببار می آورند را چنین بیان می فرماید : «و در آن زمان آنان چنان کشتار می کنند که مجروحان از روی بدن کشتگان عبور می کنند ! و فراریان از اسیرشدگان کمترند !» **(وَيَكُونُ هُنَاكَ اسْتِحْرَارُ[۲] قَتْلٍ حَتَّى يَمْشِيَ الْمَجْرُوحُ عَلَى الْمَقْتُولِ، وَيَكُونَ الْمُفْلِتُ[۳] أَقَلَّ مِنَ الْمَأْسُورِ[٤]).**

این دو جمله به خوبی نشان می دهد که ابعاد فاجعه تا چه حدّ گسترده است. بر زمین ها، جای خالی برای عبور مجروحان نیست باید پا بر روی اجساد بی جان کشتگان بگذارند و بگذرند و کسانی که کشته نمی شوند به اسیری درمی آیند و آنها که جان سالم به دربرند بسیار کمند.

---

۱. «عتاق» جمع «عتیق» به معنی هر چیز خوب و گرانبهاست و در مورد اسبهای خوب و پرارزش بکار می رود.

۲. «استحرار» از مادّه «حرارت» به معنی گرما گرفته شده و در این جا به معنی شدت و حدّت است.

۳. «مفلت» از مادّه «فلت» (بر وزن فرد) به معنی رها شدن و فرار کردن است و «مفلت» به کسی گفته می شود که از تنگنایی رهایی یافته است.

۴. «مأسور» به معنی اسیر است.

www.makarem.ir

اندک مطالعه ای در تاریخ مغول نشان می دهد که تمام این اوصاف بر آنها قابل تطبیق بوده است و به گفته «**ابن ابی الحدید**» که در همان زمان می زیسته این قوم وحشی و بی رحم چنان کشتاری از مردم بی گناه کردند که در طول تاریخ بشریّت از روز خلقت آدم تا آن زمان نظیر و مانندی نداشت[۱].

در این جا این سؤال پیش می آید که : این پیشگویی های امام (علیه السلام) در مورد فتنه «**صاحب زنج**» که تقریباً دویست سال بعد واقع شد و راجع به مغول که تقریباً شش صد سال بعد به وقوع پیوست به چه منظوری است ؟

ممکن است از این نظر باشد که امام (علیه السلام) می خواهد به آنها گوشزد کند که این اعمال ناشایست شما که در دوران من انجام دادید، به حق پشت نمودید و به باطل روی آوردید، احکام اسلام را پشت سرافکندید و بندگان و اسیران هوا و هوس شدید اگر در نسل های آینده شما ادامه یابد، عواقب بسیار دردناکی خواهید داشت و تازیانه های مجازات الهی بر اندام شما نواخته خواهد شد.

این احتمال نیز وجود دارد که امام (علیه السلام) به آنها هشدار می دهد بلاهای عظیمی در پیش است با هم متحد شوید و نیروهای خودرا جمع کنید تا بتوانید آثار مخرب آنها را به حدّ اقل برسانید.

j j j

**نکته**

## فتنه مغول

مغولها شاخه ای از «**ترکان**» هستند که در آسیای مرکزی و شرقی در مرز «**چین**» می زیستند و طوایف مختلفی بودند که طایفه ای از آنها را «**تاتارها**» تشکیل می دادند آنها معمولاً باجگزار و فرمانبردار پادشاهان «**چین**» بودند، اوّلین کسی که از این طایفه توانست یوغ بندگی را بشکند و دعوی استقلال

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۸، صفحه ۲۱۸.

www.makarem.ir

کند پدر «**چنگیز**» بود. هنگامی که «**چنگیز**» به جای پدر نشست (در حدود سال ۶۰۰ هجری) سعی کرد اقوام مختلف آن منطقه را تحت فرمان خود درآورد و حتی بخشهایی از «**چین**» را تسخیر کرد و بر **پکن**» پایتخت «**چین**» مسلط گردید.

سلطان «**محمّد خوارزم شاه**» که بخشهای عظیمی از خاورمیانه و آسیای مرکزی را به تصرّف خوددرآورده بود نخست با «**چنگیز**» از در دوستی درآمد ولی سرانجام بر اثر ندانم کاری از درِ عداوت درآمد و فرستادگان **چنگیز**» را کشت و «**چنگیز**» کینه جو با تمام قوا، برای گرفتن انتقام به کشور **ایران** و سایر کشورهایی که در تحت تسلّط «**خوارزمشاه**» بود حملهور شد.

«**ابن ابی الحدید**» که خود در آن زمان می زیسته و به گفته خودش، بخشی از حوادث مربوط به حمله مغول را با چشم دیده، و بخشهای دیگری را شنیده، شرح مفصّلی درباره حمله «**مغول**» به کشورهای اسلامی ـ که ۲۵ صفحه از کتاب او را فرا می گیرد ـ بیان کرده است و تصریح می کند پیشگویی علی (علیه السلام) که درباره مغول در **خطبه** بالا آمد در زمان ما واقع شد و ما با چشم خود دیدیم.

که ما بخشی از سخنان او را در این جا می آوریم، او می گوید : «آنها همان قوم «**تاتار**» بودند که از **خاور دور** برخاستند و تا آن جا پیش آمدند که وارد **عراق و شام** گردیدند، آنها با مناطق **قفقاز و ماوراء النهر و خراسان** و بلاد دیگر به گونه ای رفتار کردند که از روز خلقت آدم تا آن زمان سابقه نداشت.

فرمانده این جمعیّت «**چنگیز**» نام داشت که مردی بی باک و در جنگ، ورزیده و با تدبیر بود و لشکر او نیز افراد بی باک و جنگ جو بودند و در عین حال به صورت افراد نیمه وحشی زندگی می کردند، مرکب آنها تنها از گیاهان

www.makarem.ir

زمین و ریشه های درختان استفاده می کرد و خودشان از گوشت مردار و سگ و خوگ و هر چه به دست می آوردند، و در برابر گرسنگی و عطش و مشکلات تحمّل فراوانی داشتند، آنها افرادی بسیار کینه توز و انتقام جو بودند و هر جا می رسیدند مردان را می کشتند و اموال را غارت می کردند و شهرها را می سوزاندند و زنان و کودکان را اسیر کرده، با خود می بردند، آنها از شرق کشور ایران وارد شدند و چنان رعب و وحشت ایجاد کرده بودند که کمتر کسی به فکر مقابله با آنان بود و در موارد کمی که جنگجویان ایرانی به فکر مقاومت افتادند سرانجام از پای درآمدند و تسلیم شدند و به قتل رسیدند.

گاه برای سهولت کار، مردم بعضی از شهرهای مهم را امان می دادند آنها نیز دروازه های شهر را می گشودند ولی این وحشیان آدم نما به زودی امان خودرا زیرا پا گذاشته، به جان مردم شهر می افتادند و از کشته ها پشته ها می ساختند.

«**چنگیز**» قشون خودرا به شاخه هایی تقسیم می کرد و هر گروهی را به سوی شهری می فرستاد و آنها نیز همان برنامه همیشگی را یعنی غارت کردن و کشتن و سوزاندن و اسیر کردن به طور یکسان عمل می کردند.

از شگفتی های ماجرای آنها این که آنها پس از تسخیر شهرهای ایران به «**اصفهان**» رسیدند و با مقاومت سرسختانه آنها رو به رو شدند، **بارها** به **«اصفهان» حمله کردند و کشته ها دادند و عقب نشینی کردند ولی سرانجام در سال ٦٣٠ در میان مردم «اصفهان» اختلاف افتاد و میان شافعی ها و حنفی ها برخورد شدیدی شد، شافعیان با لشکر «مغول» تماس گرفتند و گفتند به سوی ما بیایید و ما شهر را تسلیم شما می کنیم، هنگامی که لشکر مغول وارد شهر شدند نخست شافعیان را قتل عام کردند و آن گاه حنفی ها را** و بدنبال آن سایر مردم، و بعد از غارت شهر، آن جا را سوزاندند سپس به سوی بلاد عرب

www.makarem.ir

حرکت کردند و به «**بغداد**» حملهور شدند ولی جنگجویان اسلام در مقابل آنها مقاومت سختی از خود نشان دادند و سالیانی بعد از آن که «**چنگیز**» از دنیا رفته بود و نوه اش «**هولاکو خان**» به حکومت رسید «**بغداد**» را هم فتح کرد و آخرین خلیفه عباسی «**المستعصم بالله**» را کشت و به حکومت عباسیان پایان داد.

سرانجام «**مغولها**» در ایران و کشورهای اسلامی ماندند و خوی و خلق وحشی گری را تدریجاً از دست دادند و حتی تحت تأثیر فرهنگ اسلام قرار گرفتند و «**هولاکو خان**» مسلمان شد و سلطان «**محمّد خدابِنده**» یکی از مغولان آیین تشیّع را انتخاب کرد[1].

j j j

۱. شرح ابن ابن الحدید، جلد ۸ ، صفحه ۲۱۸ و ۲۵۲ و لغت نامه دهخدا واژه مغول.

www.makarem.ir

www.makarem.ir

**بخش سوّم**

فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ : لَقَدْ أُعطِيْتَ يا أَمِيرَالمُؤْمِنِينَ عِلْمَ الغَيْبِ ! فَضَحِكَ (عليه السلام)، وَقَالَ لِلرَّجُلِ، وَكَانَ كَلبيّاً :

**يَا أَخَا كَلْب، لَيْسَ هُوَ بِعِلْمِ غَيْب، وَإِنَّمَا هُوَ تَعَلُّمٌ مِنْ ذِى عِلْم. وَإِنَّمَا عِلْمُ الْغَيْبِ عِلْمُ السَّاعَةِ، وَمَا عَدَّدَهُ اللهُ سُبْحَانَهُ بِقَوْلِهِ : (إِنَّ اللهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ، وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ، وَيَعْلَمُ مَا فِى الارْحَامِ، وَمَا تَدْرِى نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَداً، وَمَا تَدْرِى نَفْسٌ بِأَىِّ أَرْض تَمُوتُ...)الأيَةَ، فَيَعْلَمُ اللهُ سُبْحَانَهُ مَا فِى الارْحَامِ مِنْ ذَكَر أَوْ أُنْثَى، وَقَبِيح أَوْ جَمِيل، وَسَخِىٍّ أَوْ بَخِيل، وَشَقِىٍّ أَوْ سَعِيد، وَمَن يَكُونُ فِى النَّارِ حَطَباً، أَوْ فِى الْجِنَانِ لِلنَّبِيِّينَ مُرَافِقاً. فَهذَا عِلْمُ الْغَيْبِ الَّذِى لاَ يَعْلَمُهُ أَحَدٌ إلاَّ اللهُ، وَمَا سِوَى ذلِکَ فَعِلْمٌ عَلَّمَهُ اللهُ نَبِيَّهُ فَعَلَّمَنِيه، وَدَعَا لِى بَأَنْ يَعِيَهُ صَدْرِى، وَتَضْطَمَّ عَلَيْهِ جَوَانِحِى.**

**ترجمه**

(هنگامی که امام (عليه السلام) از فتنه صاحب الزنج و حمله مغول در عبارات بالا با ذکر بسیاری از جزئیات خبرداد) یکی از یاران آن حضرت عرض کرد : ای امیرمؤمنان ! شما دارای علم غیب هستید ! امام خنده ای کرد و با آن مرد که از طائفه **بنی کلب** بود فرمود : **ای برادر کلبی !** این علم غیب نیست این تعلّم و آموخته ای است از عالِمی (از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)) علم غیب تنها علم (به زمان قیام) قیامت است و آنچه خداوند سبحان در این آیه برشمرده است آن جا که می فرماید : «آگاهی به وقت قیامت نزد اوست، او باران را نازل می کند، و از آنچه

در رحم مادران است با خبر است هیچ کس (جز او ) نمی داند فردا چه خواهد کرد و هیچ کس نمی داند در کدامین سرزمین از دنیا می رود...»

www.makarem.ir

بنابراین خداوند سبحان از آنچه در رحمهاست آگاه است که پسر است یا دختر، زشت است یا زیبا، سخاوتمند است یا بخیل، سعادتمند است یا شقّی و چه کس که آتشگیره آتش دوزخ است یا کسی که در بهشت رفیق و هم نشین پیامبران می باشد این است آن علم غیبی که هیچ کس جز خدا آن را نمی داند و غیر از اینها علمی است که خداوند به پیامبرش تعلیم فرموده و او به من آموخته است و برای من دعا کرد که سینه ام آن را در خود جای دهد و اعضا و جوارحم از آن پر شود.

**شرح و تفسیر**

## علم غیب مخصوص خدا است اما....

هنگامی که امام (علیه السلام) از دو حادثه مهم آینده (شورش اصحاب الزنج و فتنه مغول) با ذکر خصوصیات، خبر داد : «یکی از یاران آن حضرت عرض کرد : ای امیرمؤمنان ! شما دارای علم غیب هستید» **(فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ : لَقَدْ أُعْطِيْتَ يا أَمِيْرَالمُؤْمِنِيْنَ عِلْمَ الْغَيْبِ !).**

این تعبیر گر چه به صورت خبر است ولی در واقع استفهام است زیرا او شنیده بود که علم غیب مخصوص خداست لذا از امام (علیه السلام) در این باره توضیح خواست.

«امام (علیه السلام) خنده ای کرد و به آن مرد که از طایفه **بنی کلب** بود فرمود : ای برادر کلبی ! این علم غیب نیست این تعلّم و آموخته ای از عالمی است (از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)) **(فَضَحِكَ** (علیه السلام)، **وَقَالَ لِلرَّجُلِ، وَكَانَ كَلْبِيّاً : يَا أَخَا كَلْب، لَيْسَ هُوَ بِعِلْمِ غَيْب، وَإِنَّمَا هُوَ تَعَلُّمٌ مِنْ ذِي عِلْم).**

به یقین خنده امام (علیه السلام) نه از روی تمسخر بود و نه ناشی از غرور، بلکه خنده خوشحالی بود، شاید از این نظر که خوب شد، این **مرد کلبی**

www.makarem.ir

چنین سؤالی بیان کرد تا امام (علیه السلام)همگان را از چنین اشتباهی درآورد. و یا این که خنده امام (علیه السلام) از روی تعجب بوده که نباید چنین مسأله ای بر آن سؤال کننده مخفی باشد. به هر حال تعبیر امام (علیه السلام) اشاره به این حقیقت است که آن علم که مخصوص خداست علم ذاتی است و اما علمی که حاصل از تعلّم باشد و جنبه اکتسابی داشته باشد یعنی امام (علیه السلام) از پیامبر (صلی الله علیه وآله) بیاموزد و پیامبر (صلی الله علیه وآله) از وحی الهی، این برای غیر خدا امکان پذیر است (شرح این مطلب در ادامه سخن خواهد آمد).

سپس افزود : «علم غیب تنها علم (به زمان قیام) قیامت است و آنچه خداوند سبحان در این آیه برشمرده است آن جا که می فرماید : «آگاهی به وقت قیامت نزد اوست، او باران را نازل می کند و از آنچه در رحم مادران است با خبر است، هیچ کس (جز او) نمی داند فردا چکار خواهد کرد و هیچ کس نمی داند در کدام سرزمین از دنیا می رود...» **(وَإِنَّمَا عِلْمُ الْغَيْبِ عِلْمُ السَّاعَةِ، وَمَا عَدَّدَهُ اللهُ سُبْحَانَهُ بِقَوْلِهِ : (إِنَّ اللهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ، وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ، وَيَعْلَمُ مَا فِی الارْحَامِ، وَمَا تَدْرِی نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَداً، وَمَا تَدْرِی نَفْسٌ بِأَیِّ أَرْض تَمُوتُ...) الأيَةَ**[1].

سپس در شرح این معنی می افزاید : «بنابراین خداوند سبحان از آنچه در رحمهاست با خبر است که پسر است یا دختر، زشت است یا زیبا، سخاوتمند است، یا بخیل، سعادتمند است یا شقیّ و آن کس که آتشگیره آتش دوزخ است یا کسی که در بهشت رفیق و هم نشین پیامبران می باشد» (آری تنها خداوند از این امور آگاه است) **(فَيَعْلَمُ اللهُ سُبْحَانَهُ مَا فِی الارْحَامِ مِنْ ذَكَر أَوْ أُنْثَی،**

**وَقَبِيح أَوْ جَمِيل، وَسَخِیٍّ أَوْ بَخِيل، وَشَقِیٍّ أَوْ سَعِيد، وَمَن يَكُونُ فِی النَّارِ حَطَباً، أَوْ فِی الْجِنَانِ لِلنَّبِيِّينَ مُرَافِقاً).**

۱. لقمان، آیه ۳۴.

www.makarem.ir

و در نتیجه گیری نهایی می فرماید : «این است آن علم غیبی که هیچ کس جز خدا آن را نمی داند و غیر از اینها، علمی است که خداوند به پیامبرش تعلیم فرموده، و او به من آموخته است و برای من دعا کرد که سینه ام آن را در خود جای دهد و اعضا و جوارحم از آن پر شود» **(فَهذَا عِلْمُ الْغَیْبِ الَّذِی لاَ یَعْلَمُهُ أَحَدٌ إلاَّ اللهُ، وَمَا سِوَی ذلِکَ فَعِلْمٌ عَلَّمَهُ اللهُ نَبِیَّهُ فَعَلَّمَنِیهِ، وَدَعَا لِی بَأَنْ یَعِیَهُ[۱] صَدْرِی، وَتَضْطَمَّ[۲]عَلَیْهِ جَوَانِحِی[۳]).**

از مجموع این عبارات، به خوبی استفاده می شود که **اوّلاً** علم غیب علم ذاتی است که مخصوص خداوند است ولی علم آموختنی و اکتسابی و اعطایی، علم غیب نامیده نمی شود بلکه آن چیزی است که خدا به پیامبرش تعلیم داده و پیامبر (صلی الله علیه وآله) آن را به کسی که شایسته دانسته است آموخته است و **ثانیاً** این علوم آموختنی نیز استثنائاتی دارد که پنج مورد آن در آیه شریفه آخر سوره «**لقمان**» آمده است و اینها مصداق علم غیبی است که خداوند آن را به هیچ کس نیاموخته است.

j j j

## در این جا چند سؤال مطرح است :

۱ ـ چگونه از آیه شریفه استفاده می شود که این علوم پنجگانه مخصوص خداست ؟

---

۱. «یعی» از مادّه «وعی» (بر وزن سعی) به معنی نگهداری چیزی در قلب یا به تعبیر دیگر : یاد گرفتن و به حافظه سپردن است.

۲. «تضطمّ» از مادّه «ضمّ» به معنی جمع کردن چیزی است بنابراین «تضطمّ» یعنی جمع می کند.

۳. «جوانح» جمع «جانحه» به معنی دنده های اطراف سینه است و در اصل از مادّه «جنیح» به معنی تمایل و انحنا گرفته شده و از آن جا که دنده ها مخصوصاً دنده های فوقانی دارای انحنا می باشد واژه جانحه بر آن اطلاق شده است.

www.makarem.ir

۲ ـ چگونه این علوم مخصوص خداست حال آن که پیغمبران و امامان گاه از نزول باران، فرزندانی که در ارحامند و یا زمان و مکانی که در آن از دنیا می روند خبر داده اند و حتی گاهی علوم امروز می تواند آن را پیش بینی کند که مثلاً کی و در کجا باران می بارد و جنین پسر است یا دختر ؟

۳ ـ چه تفاوتی میان این علوم پنجگانه و سایر امور پنهانی است که غیر خدا از آنها با خبر نیست ؟

در **پاسخ سؤال اوّل** می توان گفت : جمله اوّل درباره قیامت به وضوح اختصاص علم آن را به خداوند بیان کرده و تقدیم «**عِنْدَهُ**» بر «**عِلْمُ السَّاعَةِ**» دلالت بر حصر دارد یعنی آگاهی بر قیام قیامت فقط مخصوص ذات اوست و جمله چهارم و پنجم نیز به وضوح دلالت بر حصر دارد چرا که می گوید هیچ کس نمی داند فردا چه انجام می دهد و هیچ کس نمی داند در کدامین سرزمین می میرد.

بنابراین مورد دوّم و سوّم به مقتضای وحدت سیاق نیز جزو علوم اختصاصی خداوند می باشد، روایات متعدّدی که در تفسیر آیه از معصومین (علیهم السلام) نقل شده نیز گواه دیگری بر این معناست[۱].

**در پاسخ سوال دوّم** توجه به این نکته لازم است که آگاهی بر این امور پنجگانه به طور تفصیل مخصوص خداوند است هر چند ممکن است علم اجمالی برای معصومین (علیهم السلام) یا بعضی اولیاء الله حاصل شود، مثلاً ممکن است

پیامبر (صلی الله علیه وآله) یا امام معصوم بداند که فردا باران می آید یا فلان کس در فلان سرزمین از دنیا می رود ولی جزئیات این امر مانند آگاهی بر لحظه شروع و لحظه قبل و دانه های باران که در هر مکانی می بارد و همچنین آگاهی بر لحظه فوت و قطعه زمینی که در آن می میرد و حالات ناشی از سکرات موت و امثال اینها مخصوص ذات پاک خداوند است.

---

۱. در تفسیر «نورالثقلین» حدّ اقل هفت روایت در ذیل آیه فوق در این زمینه نقل شده است.

www.makarem.ir

شاهد این سخن توضیحی است که امام (علیه السلام) درباره جنین هایی که در رحم مادران قرار می گیرند داده است می فرماید : پسر یا دختر بودن (از لحظه اوّل انعقاد نطفه تا به آخر) و زشت و زیبا و سخاوتمند و بخیل بودن و سایر صفات جسمانی و روحانی و مسیر زندگی آینده جنین همه را خداوند می داند بنابراین به فرض که انسانها از طریق تعلّم غیب، یا آزمایشهایی که امروز متداول شده بعضی از این حالات را در بعضی از دورانهای جنینی بدانند این یک علم جزئی است در حالی که علم کلی آن نزد خداوند است.

و **اما در پاسخ سؤال سوّم** باید اعتراف کرد که غیر از مسأله قیامت در چهار مورد دیگر ما فرقی بین آنها و سایر امور پنهانی نمی بینیم جز این که آیه فوق و روایات معصومین این امور را از سایر امور پنهانی جدا می سازد و می گوید : علم تفصیلی آن مخصوص ذات پاک خداست ولی در امور دیگری مانند آنچه در خطبه بالا در مورد فتنه صاحب الزنج و حمله مغول آمده است ممکن است خداوند علم اجمالی و تفصیلی آن را در اختیار بعضی از بندگان خاصش بگذارد و در هر حال ما تابع نصوص قرآنی و روایات معتبر معصومین (علیهم السلام) هستیم.

j j j

**نکته**

## علم غیب در آیات و روایات اسلامی

دانشمندان اسلام در مورد «**علم غیب**» و این که غیر از خداوند کسی آگاه بر غیب است یا نه، اختلاف نظر دارند و ظاهر این است که اختلاف نظر آنها از اختلاف ظواهر آیات و روایات سرچشمه می گیرد زیرا : بعضی از آیات قرآن به وضوح می گوید : علم غیب مخصوص خداست مانند آیه ٦٥ سوره «**نمل**» : « (**قُلْ لاَ یَعْلَمُ مَنْ فِی السَّمواتِ وَالارْضِ الْغَیْبَ إِلاَّ اللهُ**); بگو هیچ یک از کسانی که در آسمانها و زمین هستند غیب را نمی دانند، جز خدا».

www.makarem.ir

در آیه ۵۹ سوره «**انعام**» نیز می خوانیم : (**وَعِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَیْبِ لاَ یَعْلَمُهَا إِلاَّ هُوَ**)؛ کلیدهای غیب نزد خداست جز او کسی آنها را نمی داند».

در حالی که از بعضی از آیات به خوبی استفاده می شود که حدّ اقل بخشی از علم غیب در اختیار بعضی از **اولیاء الله** بوده است مانند آنچه درباره حضرت مسیح در آیه ٤٩ سوره «**آل عمران**» آمده : « (**وَأُنَبِّئُکُمْ بِمَا تَأْکُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِی بُیُوتِکُمْ**)؛ من شما را از آنچه می خورید یا در خانه های خود ذخیره می کنید خبر می دهم» و در آیه ٢٦ و ٢٧ سوره «**جن**» می خوانیم : « (**عَالِمُ الْغَیْبِ فَلاَ یُظْهِرُ عَلَی غَیْبِهِ أَحَداً * إِلاَّ مَنِ ارْتَضَی مِن رَسُول...**)؛ عالم به امور پنهانی اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد مگر رسولانی که آنها را برگزیده است...».

در روایات نیز همین تفاوت را می بینیم مثلاً در حدیثی می خوانیم که «**ابو بصیر**» و چند تن دیگر از یاران معروف امام صادق (علیه السلام) در مجلسی حاضر بودند امام خشمگین وارد مجلس شد، هنگامی که نشست در حضور جمع فرمود : «**یَا عَجَباً لِأَقْوام یَزْعَمُونَ اَنَّا نَعْلَمُ الْغَیْبَ مَا یَعْلَمُ الْغَیْبَ إلاّ اللهُ عَزَّوَجَلَّ**؛ شگفت آور است که عده ای گمان می برند ما علم غیب داریم هیچ کس جز خداوند متعال از غیب آگاه نیست»[1].

در حالی که از روایات فراوانی استفاده می شود امامان معصوم (علیهم السلام) از بسیاری از امور پنهانی آگاه بودند مانند آنچه از خطبه بالا درباره فتنه «**صاحب الزنج**» و «**مغول**» یا در سایر خطبه های نهج البلاغه در مورد امور آینده آمده است.

---

۱. اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۲۵۷ حدیث ۳ از باب «نادر فیه ذکر الغیب».

www.makarem.ir

بی شکّ نه در میان آیات بالا (و مانند آن) و نه در میان روایات فوق (و روایات دیگری که به این مضمون وارد شده)، تضادّی وجود ندارد و محققان بزرگ برای جمع میان این آیات و روایات وجوه زیادی گفته اند از جمله :

۱ ـ آیات و روایاتی که علم غیب را مخصوص خدا می شمرد منظور از آن علم ذاتی است و آنچه انبیا و اولیا می دانند تعلیمی است از سوی خداوند بزرگ (این همان چیزی است که در کلام امام (علیه السلام) در خطبه بالا آمده بود).

۲ ـ اسرار غیب بر دو گونه است بخشی مخصوص خداست و هیچ کس جز او بر آن آگاه نیست مانند زمان قیام قیامت و امور دیگری که در آیه ٣٤ سوره لقمان آمده است و در خطبه بالا نیز به این وجه جمع اشاره شده است و ما شرح آن را ذکر کرده ایم.

۳ ـ آگاهی خداوند بر اسرار غیب بالعقل است یعنی در هر زمان همه را می داند ولی آگاهی اولیاء الله فعلی نیست بلکه هنگامی است که اراده کنند که چیزی را بدانند و این اراده نیز با اذن و رضای خدا انجام می گیرد به همین جهت در سوره «**یوسف**» می خوانیم که حضرت «**یعقوب**» از سرنوشت فرزندش در بیابان «**کنعان**» ظاهراً خبر نداشت در حالی که بعد از سالها از سرنوشت او در «**مصر**» آگاه شد، از «**مصر**» بوی پیراهنش را شنید ولی در چاه «**کنعانش**» ندید، در مورد اوّل مأذون نبود که اراده کند تا بداند ولی در مورد دوّم مأذون بود.

٤ ـ راه دیگر برای جمع میان آیات و روایات مختلف این است که اسرار غیب در دو جا ثبت می شود «**لوح محفوظ**» (خزانه مخصوص علم خداوند) که هیچ گونه دگرگونی در آن رخ نمی دهد و کسی جز خدا بر آن آگاه نیست و در «**لوح محو و اثبات**» که در واقع علم به مقتضیات است نه

www.makarem.ir

علم به علت تامه و به همین دلیل قابل دگرگونی است آنچه اولیاء الله می دانند مربوط به همین قسم است.

شرح بیشتر را درباره هر یک از طرق چهارگانه بالا در «**تفسیر نمونه**» جلد ۲۵، صفحه ۱۴۲ تا ۱۵۱ از تفسیر سوره «**جن**» مطالعه فرمایید.

j j j

www.makarem.ir

www.makarem.ir

# خطبه ۱۲۹[۱]

## وَمِنْ خطبةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

### فی ذکر المکاییل و الموازین[۲]

یکی از خطبه های امام (علیه السلام) است که درباره رعایت عدالت در پیمانه و وزن سخن می گوید :

### خطبه در یک نگاه

امام (علیه السلام) در این خطبه به پند و اندرز مسلمانان پرداخته و نصایح شافی و کافی ذکر می کند :

---

۱. «سند خطبه»

در «مصادر نهج البلاغه» آمده است : «با این که عنوان خطبه تذکّراتی درباره رعایت عدالت در کیل و وزن است ولی در متن خطبه مطلبی در این زمینه دیده نمی شود جز یک اشاره که امام می فرماید : «اَیْنَ الْمُتَوَرِّعُونَ فِی مَکَاسِبِهِمْ; کجایند آنها که در کسب و کارشان با تقوا بودند» و این نشان می دهد که این خطبه بخشی از خطبه طولانی تری بوده است که در آن به این مسأله مهم اشاره شده، ولی مرحوم سیّد رضی طبق روشی که دارد، بخشهایی از یک خطبه را گزینش می کند و بقیّه را ترک می گوید. به هر حال «زمخشری» بخشی از این خطبه را در «ربیع الابرار» آورده و در «غرر الحکم» نیز قسمتی از آن آمده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۲۹۰).

۲. «مکاییل» جمع «مکیال» به معنی پیمانه است و «موازین» جمع «میزان» به معنی ترازو است.

www.makarem.ir

**نخست :** از کوتاهی عمر دنیا و این که مردم همچون مهمانی در آن هستند و به سرعت این مهمانی پایان می گیرد، در حالی که اعمال انسان برای حساب و جزا محفوظ می ماند.

سپس **در بخش دیگری** از این خطبه از گسترش فساد در آن عصر و زمان، شکوه می کند.

و **در بخش سوّم**، به نیکان و پاکان و صالحان و آزاد مردان و سخاوتمندان و پرهیزگاران پیشین اشاره کرده و با مقایسه آن دو به یکدیگر، به مردم هشدار می دهد که خویشتن را اصلاح کنند و فساد را از جامعه براندازند.

و **در پایان خطبه** به مذمّت و نکوهش ریاکارانی می پردازد، که امر به معروف می کنند و خود اهل آن نیستند و نهی از منکر می کنند و خود عامل منکراتند.

j j j

www.makarem.ir

**بخش اوّل**

**عِبَادَ اللهِ، إنَّكُمْ ـ وَمَا تَأمُلُونَ مِنْ هذِهِ الدُّنْيَا ـ أَثْوِيَاءُ مُؤَجَّلُونَ، وَمَدِينُونَ مُقْتَضَوْنَ : أَجَلٌ مَنْقُوصٌ، وَعَمَلٌ مَحْفُوظٌ. فَرُبَّ دَائِب مُضَيَّعٌ، وَرُبَّ كَادح خَاسِرٌ. وَقَدْ أَصْبَحْتُمْ فِى زَمَن لاَ يَزْدَادُ الْخَيْرُ فِيهِ إلاَّ إدْبَاراً، وَلاَ الشَّرُّ فِيهِ إلاَّ إقْبَالاً، وَلاَ الشَّيْطَانُ فِى هَلاَكِ النَّاسِ إلاَّ طَمَعاً. فَهذَا أَوَانٌ قَوِيَتْ عُدَّتُهُ، وَعَمَّتْ مَكِيدَتُهُ، وَأَمْكَنَتْ فَرِيسَتُهُ. اضْرِبْ بِطَرْفِكَ حَيْثُ شِئْتَ مِنَ النَّاسِ، فَهَلْ تُبْصِرُ إلاَّ فَقِيراً يُكَابِدُ فَقْراً، أَوْ غَنِيًّا بَدَّلَ نِعْمَةَ اللهِ كُفْراً، أَوْ بَخِيلاً اتَّخَذَ الْبُخْلَ بِحَقِّ اللهِ وَفْراً، أَوْ مُتَمَرِّداً كَأَنَّ بِأُذُنِهِ عَنْ سَمْعِ الْمَوَاعِظِ وَقْراً !**

**ترجمه**

**این بندگان خدا !** شما و آنچه از این دنیا امید دارید، مهمانانی هستید برای مدتی معین، و بدهکارانی مورد بازخواست، سرآمدی کوتاه دارید، و اعمالی که (نزد خدا) محفوظ است. چه بسیار کوشش کننده ای که به جایی نرسید، و زحمت کشنده ای که جز زیان، چیزی نصیبش نشد، شما در زمانی زندگی می کنید که خیر و نیکی پشت کرده و رو به کاستی گذارده، شر و بدی روی آورده و رو به فزونی است، و شیطان طمعش در گمراهی مردم بیشتر شده.

(آری) زمانی است که وسایل پیشرفت شیطان قوی گشته، و نیرنگ و فریبش همه را فرا گرفته، و به چنگ آوردن شکار برایش آسان شده است !

به هر سو که می خواهی نگاه کن ! آیا جز فقیری که با فقر دست به گریبان است، یا ثروتمندی که نعمت خدا را کفران کرده، یا بخیلی که بخل را در ادای حقوق الهی سبب فزونی ثروت شمرده، یا گردن کشی که گوش او از شنیدن اندرزها، کر است، شخص دیگری را می بینی ؟ !

www.makarem.ir

**شرح و تفسیر**

## هشدار درباره فساد اجتماعی

همان گونه که در بحث سند خطبه آمد، بر خلاف آنچه در عنوان این خطبه آمده است چیزی در متن آن از مسأله رعایت عدالت در **کیل و وزن** مشاهده نمی کنیم و این امر ممکن است به یکی از دو علّت باشد : یا این که مرحوم **سیّد رضی** (رحمه الله) طبق روش گزینشی خود، بخشهایی از خطبه را حذف کرده که بحث کیل و وزن در آن بوده است و یا این که چیزی از خطبه حذف نشده ولی امام (علیه السلام)این خطبه را در شرایطی ایراد کرده که مفاسد گسترده ای در امر کیل و وزن و کم فروشی و ظلم به مردم در سطح جامعه پدیدار شده بود و امام (علیه السلام) با توجه به آن، این خطبه را ایراد کرده تا به متخلّفان هشدار دهد، به تعبیر دیگر شأن ورود خطبه مسأله **کیل و وزن** بوده هر چند در متن آن صریحاً نیامده است ولی به دلالت التزامی دیده می شود.

به هر حال امام (علیه السلام) عموم مردم را در این خطبه مخاطب ساخته و هشدارهای مهمی درباره ناپایداری دنیا و فساد جامعه می دهد، می فرماید : «ای بندگان خدا ! شما و آنچه از این دنیا مورد علاقه شماست مهمانانی هستید برای مدّتی معیّن و بدهکارانی هستید مورد بازخواست، سرآمدی کوتاه دارید، و اعمالی که (نزد خدا) محفوظ است» **(عِبَادَ اللهِ، إِنَّكُمْ ـ وَمَا تَأْمُلُونَ مِنْ هذِهِ الدُّنْيَا ـ أَثْوِيَاءُ[1] مُؤَجَّلُونَ، وَمَدِينُونَ مُقْتَضَوْنَ : أَجَلٌ مَنْقُوصٌ، وَعَمَلٌ مَحْفُوظٌ).**

---

۱. «اثویاء» جمع «ثوی» (بر وزن قوی) به معنی میهمان است و در اصل از مادّه «ثواء» گرفته شده که به معنی اقامت در مکانی است.

www.makarem.ir

امام (علیه السلام) در این عبارت وضع مردم دنیا را به مهمانانی تشبیه فرموده است که برای مدّت محدودی در جایی به مهمانی دعوت شده اند و به افراد بدهکاری که طلبکاران آنها را رها نمی کنند.

بدیهی است میهمان، خانه میزبان را سرای ابدی نمی بیند، هرگز دل به آن نمی بندد و بر آن تکیه نمی کند و به خاطر آن، دل نمی سوزاند.

شخص بدهکاری که از طرف طلبکاران پیوسته دنبال می شود چاره ای جز این ندارد که هر چه پیدا می کند تدریجاً به آنها بدهد به امید روزی که تمام بدهی، پرداخته شود گویی عمری را که خدا به ما داده است جزو بدهکاریهای ماست که لحظه به لحظه از ما گرفته می شود و مشکل مهم این جاست که در کنار این عمر ناپایدار و به سرعت گذرا، اعمالی که ما انجام می دهیم به طور کامل حفظ می شود و باید پاسخگوی آن باشیم.

بعضی از شارحان نهج البلاغه در این جا سخنی از بعضی از ارباب معنی نقل کرده اند که می گوید : «**مَا اَدْرِی کَیْفَ أَعْجَبُ مِنَ الدُّنْیَا ! أَمِنْ حُسْنِ مَنْظَرِهَا وَقُبْحِ مَخْبَرِهَا أَمْ مِنْ ذَمِّ النّاسِ لَهَا وَتَنَاحُرِهِمْ عَلَیْها !;** نمی دانم چگونه از این دنیا تعجّب کنم، ظاهرش چقدر زیباست اما باطنش چقدر زشت، مردم همه آن را نکوهش می کنند ولی برای به چنگ آوردنش با یکدیگر می جنگند !»[۱].

امام (علیه السلام) در ادامه این سخن می افزاید : «چه بسیار کوشش کننده ای که به جایی نرسید و زحمت کشنده ای که جز زیان چیزی نصیبش نشد» **(فَرُبَّ دَائِب[۲] مُضَیَّعٌ، وَرُبَّ کَادح[۳] خَاسِرٌ).**

---

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۸ ، صفحه ۲۴۷.

۲. «دائب» از مادّه «دؤوب» (بر وزن غروب) به معنی استمرار در انجام کاری است.

۳. «کادح» از مادّه «کدح» (بر وزن مدح) به معنی سعی و کوشش توأم با رنج و تعب در انجام کاری است.

www.makarem.ir

درست است که تلاش و کوشش، رمز پیروزی و موفقیّت است ولی این یک قانون کلّی نیست، کسانی را می شناسیم که یک عمر تلاش و کوشش کردند و شب و روز زحمت کشیدند و به جایی نرسیدند و این یکی از بدبختیهای انسان در زندگی دنیاست.

این تعبیر ممکن است، اشاره به تلاشهای مربوط به امور مادی باشد یا معنوی زیرا بسیارند کسانی که برای رسیدن به مقامات معنوی و نجات اخروی تلاش می کنند اما هوای نفس و شیطان در لحظات حسّاسی به سراغ آنها می آید و آتشی در خرمن طاعات آنها می افکند و همه را می سوزاند.

سپس امام (علیه السلام) به وضع ناهنجار زمان خود و اقبال مردم به بدیها و فرار از نیکیها اشاره کرده می فرماید : «شما در زمانی هستید که خیر و نیکی پشت کرده، و رو به کاستی گذارده، و شر و بدی روی آورده، رو به فزونی است و شیطان طمعش در گمراهی مردم بیشتر می شود اکنون زمانی است که وسایل پیشرفت شیطان قوی شده، نیرنگ و فریبش همه را فرا گرفته، و به چنگ آوردن شکار برایش آسان گشته است» **(وَقَدْ أَصْبَحْتُمْ فِی زَمَن لاَ یَزْدَادُ الْخَیْرُ فِیهِ إلاَّ إدْبَاراً، وَلاَ الشَّرُّ فِیهِ إلاَّ إقْبَالاً، وَلاَ الشَّیْطَانُ فِی هَلاَکِ النَّاسِ إلاَّ طَمَعاً. فَهذَا أَوَانٌ قَوِیَتْ عُدَّتُهُ، وَعَمَّتْ مَکِیدَتُهُ، وَأَمْکَنَتْ فَرِیسَتُهُ**[1]**).**

این تعبیرات صریح و آشکار، نشان می دهد که بر اثر حکومتهای خودکامه تا چه حد وضع اخلاقی مسلمانان در آن عصر و زمان، سقوط کرده بود و امام (علیه السلام)در دوران حکومتش با چه میراث شوم و صحنه های دلخراشی رو به رو بود، آری هنگامی که مدیران جامعه و کسانی که در رأس حکومت قرار

۱. «فریسة» از مادّه «فرس» (بر وزن قرض) به معنی شکار کردن است و «فریسه» به معنی شکار است.

www.makarem.ir

دارند، فاسد شوند، فساد همه جا را خواهد گرفت که «**النّاسُ عَلَی دِیْنِ مُلُوکِهِمْ**».

هنگامی که خلیفه وقت بیت المال را در میان اطرافیان خود تقسیم کند، و اقوام و بستگان ناصالح خویش را در پستهای حسّاس، بگمارد، فرماندار منسوب او علناً شراب بنوشد، و در حال مستی در محراب برای نماز جماعت حاضر شود، و افرادی دیگر مرتکب اعمال شنیع شوند، چه انتظاری از توده های مردم می رود، مگر اسباب سلطه شیطان، دنیاپرستی و هوس رانی نیست ؟

هنگامی که این امور گسترش یابد، سلطه شیطان سهل و آسان است. کار، به جایی رسیده بود که طبق روایتی فرزند «**عمر بن الخطاب**» به اتفاق بعضی از فرزندان «**ابو بکر**» و «**سعد بن ابی وقّاص**» خدمت علی (علیه السلام) در دوران حکومتش رسیدند و تقاضا کردند که آنها را بر دیگران برتری دهد، و سهمشان را از بیت المال فزونی بخشد، امام (علیه السلام)بر فراز منبر قرار گرفت و مردم گرد او را گرفتند، سپس خطبه مشروحی خواند و همه را از این گونه تقاضاها بر حذر داشت و فرمود : «کار شما به جایی رسیده که اگر بخواهم جلوی این گونه تبعیضها را بگیرم، می گویند فرزند «**ابو طالب**» ستم روا داشت و از دادن حق ما مضایقه کرد، من می دانم شما چه می خواهید و با چه وسیله می توانم شما را قانع کنم ولی هرگز اصلاح کار شما را به فساد خودم خریدار نیستم»[۱].

سپس امام (علیه السلام) در شرح آنچه درباره فساد مردم عصرش بیان فرمود چنین می گوید : «به هر سو که می خواهی نگاه کن ! آیا جز فقیری که با فقر، دست به گریبان است، یا ثروتمندی که نعمت خدا را به کفران مبدّل ساخته، یا

۱. کافی، جلد ۸ ، صفحه ۳۶۰ حدیث ۵۵۱ (آنچه در بالا آمد عصاره و خلاصه ای از حدیث است).

www.makarem.ir

بخیلی که بخل را در ادای حقوق الهی سبب فزونی ثروت شمرده، یا گردنکشی که گویی گوش او از شنیدن اندرزها کر است شخص دیگری را می بینی ؟ !» **(اضْرِبْ بِطَرْفِکَ[۱] حَیْثُ شِئْتَ مِنَ النَّاسِ، فَهَلْ تُبْصِرُ إلاَّ فَقِیراً یُکَابِدُ[۲] فَقْراً، أَوْ غَنِیًّا بَدَّلَ نِعْمَةَ اللهِ کُفْراً، أَوْ بَخِیلاً اتَّخَذَ الْبُخْلَ بِحَقِّ اللهِ وَقْراً[۳]، أَوْ مُتَمَرِّداً کَأَنَّ بِأُذُنِهِ عَنْ سَمْعِ الْمَوَاعِظِ وَقْراً[۴] ).**

امام (علیه السلام) در این تعبیرهای گویا و زیبا، انگشت روی چهار گروه محروم یا منحرف که اساس فساد و ویرانی جامعه را تشکیل می دهند می گذارد : **نخست «فقیرانی»** که در چنگال فقر گرفتارند، فقری که **«کَادَ أَنْ یَکُوْنَ کُفْراً»** (گاه انسان را به کفر می کشاند) و **«اغنیایی»** که چنان در ناز و نعمت و لذّت و شهوت، فرو رفته اند که همه چیز را به فراموشی سپرده و غرق کفران شده اند و **«بخیلانی»** که چنین می پندارند بخل سبب فزونی ثروت و سرمایه است و **«گردنکشان»** مست و مغروری که گوششان بدهکار سخن حق نیست.

تعبیر زیبای امام (علیه السلام) که می گوید : به هر سو می خواهی نگاه کن; غیر از این گروهها شخص دیگری را نمی یابی، دلیل بر این است که فقر و فساد آن چنان فراگیر شده بود که در همه جا آثارش نمایان، و دلیل این فراگیری همان است که در بالا به آن اشاره شد.

---

۱. «طرف» گاه به معنی چشم آمده و گاه به معنی حرکت پلک چشم ها و از آن جا که هنگام نگاه کردن، پلکها به حرکت درمی آید این واژه به معنی نگاه کردن نیز استعمال شده است.

۲. «یکابد» از مادّه «کبد» (بر وزن کبک) به معنی تحمل رنج و مشقت است و به معنی مشقت افکندن نیز آمده است، و در خطبه بالا معنی اوّل مقصود است.

۳. «وفر» به معنی فراوانی است.

۴. «وقر» به معنی سنگینی است.

www.makarem.ir

j j j

www.makarem.ir

**بخش دوّم**

**أَيْنَ أَخْيَارُكُمْ وَصُلَحَاؤُكُمْ ! وَأَيْنَ أَحْرَارُكُمْ وَسُمَحَاؤُكُمْ ! وَأَيْنَ الْمُتَوَرِّعُونَ فِي مَكَاسِبِهِمْ، وَالْمُتَنَزِّهُونَ فِي مَذَاهِبِهِمْ ! أَلَيْسَ قَدْ ظَعَنُوا جَمِيعاً عَنْ هذِهِ الدُّنْيَا الدَّنِيَّةِ، وَالْعَاجِلَةِ الْمُنَغِّصَةِ، وَهَلْ خُلِقْتُمْ إِلاَّ فِي حُثَالَةٍ لاَ تَلْتَقِي إِلاَّ بِذَمِّهِمُ الشَّفَتَانِ، اسْتِصْغَاراً لِقَدْرِهِمْ، وَذَهَاباً عَنْ ذِكْرِهِمْ ! (فَإِنَّا لله وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ !) (ظَهَرَ الْفَسَادُ)، فَلاَ مُنْكِرٌ مُغَيِّرٌ، وَلاَ زَاجِرٌ مُزْدَجِرٌ. أَفَبِهذَا تُرِيدُونَ أَنْ تُجَاوِرُوا اللهَ فِي دَارِ قُدْسِهِ، وَتَكُونُوا أَعَزَّ أَوْلِيَائِهِ عِنْدَهُ ؟ هَيْهَاتَ ! لاَ يُخْدَعُ اللهُ عَنْ جَنَّتِهِ، وَلاَ تُنَالُ مَرْضَاتُهُ إِلاَّ بِطَاعَتِهِ. لَعَنَ اللهُ الْآمِرِينَ بِالْمَعْرُوفِ التَّارِكِينَ لَهُ، وَالنَّاهِينَ عَنِ الْمُنْكَرِ الْعَامِلِينَ بِهِ !**

**ترجمه**

کجایند خوبان شما، صالحان، آزاد مردان و سخاوتمندان شما ؟ کجا هستند آنها که در کسب و کارشان تقوا و ورع داشتند ؟ و آنها که در عقیده و رفتار خود از بدیها دوری می جستند ؟ مگر همه آنها از این دنیای پست و بی ارزش و زندگی زودگذر و پر از درد و رنج کوچ نکردند ؟ آیا جز این است که شما در میان گروهی بی ارزش ـ که لبها جز به نکوهش آنها حرکت نمی کند، تا قدر و مقام آنها را کوچک بشمرد، و برای همیشه آنها را به فراموشی بسپارد ـ آفریده شده اید ؟ إنّا لله وإنّا إلَيْهِ رَاجِعُونَ (آری !) فساد آشکار شده، (و همه جا را فرا گرفته ) نه انکارکننده ای دیده می شود که برای تغییر آن برخیزد، و نه نهی کننده ای که خود نهی را پذیرفته باشد، آیا با این حال می خواهید در سرای قدس پروردگار، و جایگاه رحمتش منزل گزینید وعزیزترین اولیای خدا نزد او باشید ؟ ! **هیهات !** هرگز نمی توان خدا را در مورد بهشت جاویدانش، فریب داد و رضای او جز با اطاعتش به دست

www.makarem.ir

نمی آید. خدا لعنت کند، کسانی را که «**امر به معروف**» می کنند و خود آن را ترک می گویند، و «**نهی از منکر**» می کنند و خود مرتکب آن می شوند !

**شرح و تفسیر**

## کجا رفتند آزادمردان ؟ !

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه برای روشن ساختن وضع فساد زمان، و پشت کردن به نیکی ها و روی آوردن به بدی ها، تعبیرات زیبا و گویایی به کار می برد، می فرماید : «کجایند خوبان شما ؟ صالحان، آزادمردان وسخاوتمندان شما ؟ کجا هستند آنها که در کسب و کارشان تقوا و ورع داشتند و آنها که در عقیده و رفتار خود از بدی ها دوری می جستند ؟» **(أَيْنَ أَخْيَارُكُمْ وَصُلَحَاؤُكُمْ ! وَأَيْنَ أَحْرَارُكُمْ وَسُمَحَاؤُكُمْ[1] ! وَأَيْنَ الْمُتَوَرِّعُونَ[2] فِي مَكَاسِبِهِمْ، وَالْمُتَنَزِّهُونَ فِي مَذَاهِبِهِمْ ؟)**

امام (علیه السلام) در این بیان از شش گروه جستجو می کند، و فقدان آنها را در جامعه آن روز، دلیل بر انحطاط و فساد می شمرد : **نیکان و صالحان، آزادگان و سخاوتمندان، تقوا پیشگان در کسب و پرهیزگاران در عقیده و عمل.** به یقین هر زمان جوامع بشری از این گروه های ممتاز و برتر جامعه، خالی شود چیزی جز فساد و تباهی نمایان نخواهد شد.

منظور از «**تقوا پیشگان در کسب**» کسانی هستند که نه کم فروشی می کنند نه غش و تقلب، نه دروغ می گویند نه قسم به ناحق می خورند نه ربا و به عهد و پیمانشان پای بندند.

---

۱. «سمحاء» جمع «سمیح» به معنی شخص بخشنده و صاحب کرم است و بعضی گفته اند به معنی کسی است که هم در فراوانی نعمت و هم در تنگ دستی بذل و بخشش می کند.

۲. «متورع» از مادّه «ورع» در اصل به معنی پرهیز از گناه و شبهات است.

www.makarem.ir

کسی که جامعه نسبتاً صالحی را مشاهده کرد که گروهی از اخیار و صالحان، آزادگان و سخاوتمندان به صورت الگوهایی پر ارزش، در جای جای جامعه می زیسته اند، هنگامی که جای آنها را خالی می بیند، بلکه افراد ناصالح و اسیران هوای نفس و ناپرهیزگاران را مشاهده می کند به شدت ناراحت می شود و می گوید : آن عزیزان کجا رفتند ؟ و چرا جای آنها خالی است ؟

سپس در ادامه این سخن می افزاید : «مگر همه آنها از این دنیای پست بی ارزش و زندگی زودگذر و پر از درد و رنج، کوچ نکردند ؟» **(أَلَيْسَ قَدْ ظَعَنُوا[۱] جَمِيعاً عَنْ هذِهِ الدُّنْيَا الدَّنِيَّةِ، وَالْعَاجِلَةِ الْمُنَغِّصَةِ[۲]).**

«آیا جز این است که شما در میان گروهی بی ارزش ـ که لبها جز به نکوهش آنها حرکت نمی کند تا قدر و مقام آنها را کوچک بشمرد و برای همیشه آنها را به فراموشی بسیارد ـ آفریده شده اید ؟ إنّا للهِ وإنّا إلَيْهِ راجِعُوْنَ» **(وَهَلْ خُلِقْتُمْ[۳] إلاَّ فِی حُثَالَةٍ[٤] لاَ تَلْتَقِی إلاَّ بِذَمِّهِمُ الشَّفَتَانِ، اسْتِصْغَاراً لِقَدْرِهِمْ، وَذَهَاباً عَنْ ذِكْرِهِمْ ! «فَإِنَّا للهِ وَإِنَّا إلَيْهِ رَاجِعُونَ !»)**

---

۱. «ظعنوا» از مادّه «ظعن» (بر وزن طعن) به معنی کوچ کردن است.

۲. «منغّصة» از مادّه «نغص» (بر وزن نقص) در اصل به معنی کدر کردن و ناصاف کردن آب آشامیدنی است سپس به معنی ناگوار کردن زندگی و ایجاد انواع ناراحتیها بکار رفته است و «عیش منغّص» به معنی زندگی ناگوار است.

۳. در بسیاری از شرحهای نهج البلاغه به جای «خلقتم» «خُلِّفْتُم» آمده است که تفاوت چندانی با «خلقتم» ندارد.

در بعضی از نسخ نیز «إلاّ» در جمله «إلاّ بذمهم» ذکر نشده است که مفهومش این است که این گروه به قدری بی شخصیت هستند که حتی ارزش مذمت و نکوهش هم ندارند.

۴. «حثاله» در اصل به معنی دُردی (قسمت ته مانده و تفاله) روغن است سپس در مورد افراد اراذل و بی شخصیت جامعه بکار رفته است.

www.makarem.ir

اشاره به این که شما در عصر و زمانی پا به عرصه وجود گذارده اید، که نیکان و پاکان از جامعه رخت بر بسته اند، و افرادی بی ارزش و بی شخصیت و سزاوار هرگونه مذمت و نکوهش، جای آن انسانهای پر ارزش را گرفته اند و این مصیبتی است بزرگ که سزاوار است انسان به خاطر آن، شعار مصیبت زدگان **إِنّا لله وَإِنّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** را تکرار کند.

این شرایط ناگوار، و ظهور انسانهای بی مقدار، از زمانی آغاز شد که خلافت اسلامی از محور اصلی منحرف گشت، و در زمان «**عثمان**» به اوج خود رسید، پستهای کلیدی حکومت اسلامی به دنیاپرستان هوس باز، و ناپرهیزگاران بی ارزش سپرده شد، و به قدری آنها در جامعه اسلامی نفوذ کردند که تغییر همه آنها در عصر حکومت علی (علیه السلام) کاری بس مشکل و دشوار بود، و تمام جنگهایی که بر ضد آن وجود مبارک به راه انداختند به واسطه این گروه رهبری می شد.

سپس امام (علیه السلام) به وظیفه اصحاب و یاران خود، در برابر چنان شرایط و اوضاعی اشاره می کند، می فرماید : «فساد آشکار شده (و همه جا را فرا گرفته) نه انکارکننده ای دیده می شود که برای تغییر آن برخیزد و نه نهی کننده ای که خود نهی را پذیرفته باشد (سکوت در برابر این نامردمان شما را فراگرفته و بزرگترین وظیفه شرعی خود یعنی امر به معروف و نهی از منکر را به فراموشی سپرده اید) آیا با این حال می خواهید در سرای قدس پروردگار و جایگاه رحمتش منزل گزینید و عزیزترین اولیا خدا نزد او باشید ؟ !» **(ظَهَرَ الْفَسَادُ، فَلاَ مُنْكِرٌ مُغَيِّرٌ، وَلاَ زَاجِرٌ مُزْدَجِرٌ. أَفَبِهذَا تُرِيدُونَ أَنْ تُجَاوِرُوا اللهَ فِي دَارِ قُدْسِهِ، وَتَكُونُوا أَعَزَّ أَوْلِيَائِهِ عِنْدَهُ ؟)**

بدیهی است این استفهام، استفهام انکاری است، و منظور این است : با این وضعی که شما در پیش گرفته اید و در برابر فساد سکوت، یا همکاری دارید نه امر به معروفی در کار است و نه نهی از منکر، هرگز نمی توانید به مقام قرّب خدا نایل شوید و در صف اولیاء الله قرار گیرید.

www.makarem.ir

از این رو در تأکید آن می افزاید : «هیهات ! هرگز، نمی توان خدا را در مورد بهشت جاویدانش فریب داد، و رضای او جز با اطاعتش به دست نمی آید» **(هَیْهَاتَ ! لاَ یُخْدَعُ اللهُ عَنْ جَنَّتِهِ، وَلاَ تُنَالُ مَرْضَاتُهُ إلاَّ بِطَاعَتِهِ).**

اشاره به این که، آنها که در ظاهر مسلمانند و در صفوف اهل ایمان جای دارند ولی در باطن عملاً با سکوت خود راضی به فسادند، آنها هرگز نمی توانند خدایی را که از اسرار درون انسانها همچون اعمال و گفتار برونشان، آگاه است، فریب دهند. ممکن است چند صباحی دیگران و حتی خودرا بفریبند، ولی آن گاه که در پیشگاه حق **ویوم البروز**، همه چیز ظاهر و آشکار می شود غرق ندامت و شرمساری خواهند شد.

در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم : «**لَیْسَ الإیْمَانُ بِالتَّحَلِّی وَلاَ بِالْتَّمَنِّیوَلَکِنَّ الإیْمانَ ما خَلصَ فِی الْقَلْبِ وَصَدَّقَهُ الاعْمالُ**; ایمان، تنها به آرزوها و آراستن ظاهر نیست، ایمان آن است که در قلب راسخ و خالص شود و رفتار انسان آن را تصدیق و تایید کند»[۱].

و در آخرین جمله خطبه، برای تأکید بیشتر با صراحت می فرماید : «خدا لعنت کند کسانی را که امر به معروف می کنند و خود، آن را ترک می گویند و نهی از منکر می کنند و خود مرتکب آن می شوند !» **(لَعَنَ اللهُ الآمِرِینَ بِالْمَعْرُوفِ التّارِکِینَ لَهُ، وَالنَّاهِینَ عَنِ الْمُنْکَرِ الْعَامِلِینَ بِهِ !)**

درست است که از شرایط امر به معروف و نهی از منکر، عمل کردن خود انسان نیست و به تعبیر دیگر امر به معروف و نهی از منکر دو وظیفه مستقل است هر چند خود انسان تارک معروف و عامل به منکر باشد همان گونه که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می فرماید : «**مُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَإنْ لَمْ تَفْعَلُوهُ**

۱. بحار الانوار، جلد ۶۶، صفحه ۷۲، حدیث ۲۶.

www.makarem.ir

**وَانْهَوْاْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَإِنْ لَمْ تَجْتَنِبُوهُ كُلُّهُ;** امر به معروف کنید هر چند خودتان آن را به جا نیاورده باشید و نهی از منکر کنید هر چند از همه منکرات اجتناب ننموده باشید»[۱].

ولی این کار که انسان امر به معروف کند و خود تارک آن باشد و نهی از منکر کند و خود عامل آن باشد، نوعی نفاق آشکار است و منافق شایسته لعن و نفرین و سرزنش و مجازات است.

و به تعبیر دیگر دوگانگی ظاهر و باطن که سبب فریب مردم می شود و روح نفاق است از بدترین صفاتی است که انسان را گرفتار حقیقت لعن که همان دوری وبُعد از خداوند و رحمت اوست می گرداند.

j j j

**نکته**

## شکوای امام از اهل زمان !

از مسائل بسیار ناگوار تاریخ اسلام، این است که علی (علیه السلام) به جای این که بعد از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) زمامدار اسلام شود، تا شرق و غرب را زیر پرچم اسلام قرار دهد و اسلام را برای آینده نیز بیمه کند، در زمانی تکیه بر حکومت اسلامی فرمود که غالب مردم بر اثر نابسامانی های دوران خلفا ـ مخصوصاً زمان «**عثمان**»، که ارزش های اسلامی به دست فراموشی سپرده شده بود و اموال بیت المال و مقامها در اختیار غارتگران آل امیه و آل مروان قرار داشت ـ از عدالت و زهد اسلامی منحرف شده بودند; غالباً به مال و ثروت می اندیشیدند و به پست و مقام و صاحبان زر و زور صحنه جامعه اسلامی را تحت سیطره خود قرار داده بودند، و بسیاری از ارزشهای جاهلی زنده شده بود.

---

۱. «کنز العمال»، حدیث شماره ۵۵۲۲ (جلد ۳، صفحه ۶۶).

www.makarem.ir

امام (علیه السلام) در چنین زمان نامساعدی دامن همّت به کمر زد و به مبارزه برای احیای ارزشهای اسلام و سنّتهای پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و خاموش کردن نعره های جاهلیّت نوین، به پاخاست.

گاه با تشویق و تبشیر، گاه با انذار و سرزنش، گاه با مرور بر تاریخ عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) و مقایسه آن با وضع موجود، و گاه با استمداد از تاریخ انبیای پیشین و مجازاتهای اقوام سرکش و گنهکار گذشته، به آنها هشدار می داد.

کم کم جوانه های فضایل انسانی و اسلامی در میان یاران مولا (علیه السلام) آشکار می گشت، و نهال هایی که با خون دل آن حضرت، آبیاری شده بود به ثمر می نشست ولی افسوس که فتنه های «**ناکثین**» و «**قاسطین**» و «**مارقین**» در این میان فضای کشور اسلام را تیره و تار کرد و دست جنایتکاری بالا رفت و به هنگام فرود آمدن فرق مبارک مولا (علیه السلام) را با شمشیر خود شکافت و جغدهای شوم هوسها در فضای جامعه اسلامی آشکار شدند و شیاطین، به وسوسه گری پرداختند ! و آن برنامه ها ناتمام ماند.

j j j

www.makarem.ir

www.makarem.ir

# خطبه ۱۳۰[1]

## وَمِنْ كلام لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

### لأبی ذر (رحمه الله) لما اخرج إلی الربذة

از سخنان امام (علیه السلام) است که خطاب به «**ابوذر**» هنگامی که به «**ربذه**» تبعید می شد، ایراد فرمود.

### خطبه در یک نگاه

هنگامی که جنایتکاران «**بنی امیه**»و«**بنی مروان**» که با چراغ سبز «**عثمان**» بر بیت المال اسلامی افتادند و آن را به غارت می بردند «**ابوذر**» آن مرد شجاع و صریح اللهجه را که اسوه آمران به معروف و ناهیان از منکر بود،

---

۱. «سند خطبه»

این خطبه را مرحوم «کلینی» در کتاب «روضه کافی» مسنداً با تفاوت مختصری آورده است و از ذیل آن استفاده می شود که نه تنها علی (علیه السلام) «ابوذر» را به هنگام تبعید به «ربذه» دلداری داد بلکه امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) و عمّار (و طبق روایتی عقیل) نیز هر کدام او را با تعبیرات جالب و دلنشینی تسلی خاطر دادند که در بحث نکات شرح آن خواهد آمد. (کافی، جلد ۸، صفحه ۲۰۶، حدیث ۲۵۱) نویسنده «مصادر نهج البلاغه» پس از اشاره به روایت «کلینی» می افزاید : «ابن ابی الحدید» نیز آن را از کتاب «سقیفه» تألیف «احمد بن عبدالعزیز جوهری» نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۲۹۱).

www.makarem.ir

مزاحم خطرناکی برای منافع خود دیدند، «**عثمان**» را وادار کردند که حکم تبعید او را به یکی از بد آب و هواترین مناطق، یعنی منطقه «**ربذه**» صادر کند.

در این هنگام امام (علیه السلام) از یکسو می خواهد نامشروع بودن این حکم ظالمانه را اثبات کند و از سوی دیگر، «**ابوذر**» را دلداری دهد، تا در روحیه قوی و پرقدرت او خلأی وارد نشود و بتواند امواج مشکلات را از سر بگذراند.

لذا به بدرقه ابوذر رفت، و با استدلال های زیبا و روشن و بیانات قوی و تسلّی بخش، او را دلداری داد و به آینده سعادت بخشی که در انتظار اوست امیدوار ساخت، و در عین حال ورقی دیگر بر اوراق ننگین تاریخ «**بنی امیه**» و «**بنی مروان**» افزود.

j j j

www.makarem.ir

**يَا أَبَا ذَرٍّ، إِنَّکَ غَضِبْتَ لله، فَارْجُ مَنْ غَضِبْتَ لَهُ. إِنَّ الْقَوْمَ خَافُوکَ عَلَى دُنْيَاهُمْ، وَخِفْتَهُمْ عَلَى دِينِکَ، فَاتْرُکْ فِي أَيْدِيهِمْ مَا خَافُوکَ عَلَيْهِ، وَاهْرُبْ مِنهُمْ بِمَا خِفْتَهُمْ عَلَيْهِ; فَمَا أَحْوَجَهُمْ إِلَى ما مَنَعْتَهُمْ، وَمَا أَغْنَاکَ عَمَّا مَنَعُوکَ ! وَسَتَعْلَمُ مَنِ الرَّابِحُ غَداً، والاکْثَرُ حُسَّداً. وَلَوْ أَنَّ السَّمَاوَاتِ والارْضِينَ کَانَتَا عَلَى عَبْد رَتْقاً، ثُمَّ اتَّقَى اللهَ، لَجَعَلَ اللهُ لَهُ مِنْهُمَا مَخْرَجاً ! لاَ يُوْنِسَنَّکَ إِلاَّ الْحَقُّ، وَلاَ يُوحِشَنَّکَ إِلاَّ الْبَاطِلُ، فَلَوْ قَبِلْتَ دُنْيَاهُمْ لاَحَبُّوکَ، وَلَوْ قَرَضْتَ مِنْهَا لاَمَّنُوکَ.**

**ترجمه**

«**ای ابوذر !**» تو به خاطر خدا (بر آنها) غضب کردی پس به آن کس که برایش غضب کردی، امیدوار باش، آن گروه از تو بر دنیایشان ترسیدند و تو از آنها بر دینت ! بنابراین، آنچه را که آنها به خاطر از دست دادنش در وحشتند به خودشان واگذار، و برای آن چه که به خاطر از دست رفتنش می ترسی، از آنها فرار کن !

چه نیازمندند آنها به آنچه از آن منعشان کردی، و چه بی نیازی از آنچه تو را منع کردند. و به زودی میدانی چه کسی فردای قیامت سود می برد و چه کسی (از فزونی رحمت الهی) مورد غبطه واقع می شود. (بدان) اگر درهای آسمانها و زمینها به روی بنده ای بسته شده باشد، و او تقوای الهی را پیشه کند خداوند راهی در زمین و آسمان برای او خواهد گشود. (ای ابوذر !) چیزی جز حق مایه آرامش تو نشود. و چیزی غیر از باطل تو را به وحشت نیفکند. اگر تو دنیای آنها را پذیرفته بودی (و به آنها در نیل به مطامعشان کمک می کردی) تو را دوست

می داشتند. و اگر سهمی از آن را به خود اختصاص می دادی (و با آنها کنار می آمدی) به تو امان می دادند !

www.makarem.ir

**شرح و تفسیر**

## ابو ذر قهرمان مبارزه با فساد !

همان گونه که قبلاً اشاره شد، این سخن را علی (علیه السلام) به هنگام تبعید «**ابوذر**» از سوی «**عثمان**» به «**ربذه**» بیان فرمود.

در روایات آمده است هنگامی که «**ابو ذر**» از «**مدینه**» به سوی «**ربذه**» تبعید شد «**عثمان**» دستور داد، در میان مردم ندا دردهند که احدی حق ندارد با «**ابوذر**» سخن بگوید، یا او را بدرقه کند. سپس «**عثمان**» به دامادش «**مروان بن حکم**» دستور داد همراه او حرکت کند (تا کسی جرأت نزدیک شدن به «**ابوذر**» را نداشته باشد). «**مروان**» «**ابوذر**» را به سوی تبعیدگاه حرکت داد و مردم از «**ابوذر**» فاصله گرفتند تنها کسانی که او را بدرقه کردند «**امیرمؤمنان علی** (علیه السلام)» و برادرش «**عقیل**» و«**حسن** (علیه السلام)» و «**حسین**(علیه السلام)» و «**عمّار**» بودند.امام حسن (علیه السلام) در اثنای راه با «**ابوذر**» سخن می گفت (و او را دلداری می داد) «**مروان**» خشمگین شد، گفت : ای حسن ! خودداری کن ! مگر نمی دانی امیرمؤمنان (عثمان !) مردم را از سخن گفتن با این مرد، نهی کرده است ؟ ! اگر نمی دانستی اکنون بدان ! علی (علیه السلام) به او حمله کرد و با تازیانه بر سر مرکب او کوبید و فرمود : «دور شو ! خداوند تو را در آتش دوزخ بیفکند». «**مروان**» خشمگین به سوی «**عثمان**» برگشت و جریان را خبر داد. «**عثمان**» از این مسأله سخت برافروخته شد[۱].

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۸ ، صفحه ۲۵۲.

www.makarem.ir

در این هنگام «**ابوذر**» (بر در دروازه) ایستاد و مردم با او وداع کردند و امیرمؤمنان علی (علیه السلام) سخنان بالا را که هر جمله ای از آن نکته مهمی در بردارد برای او بیان فرمود تا مایه تسلی خاطر او گردد و در راهی که در پیش گرفته کمترین تزلزلی برای او حاصل نشود.

در این کلام فشرده و کوتاه امام (علیه السلام) به **شش نکته** اشاره می فرماید. **نخست** می گوید : «ای ابوذر ! تو به خاطر خدا (بر آنها) خشم گرفتی و غضب کردی پس به همان کس که برایش غضب نمودی امیدوار باش» **(يَا أَبَاذَرٍّ، إِنَّکَ غَضِبْتَ لله، فَارْجُ مَنْ غَضِبْتَ لَهُ).**

این که می فرماید : به کسی که به خاطر او غضب نمودی امید داشته باش و نمی گوید : به خدا امید داشته باش، در واقع به خاطر این است که دلیل امیدواری را نیز بیان کرده باشد زیرا هر کس به خاطر دیگری نسبت به چیزی غضب کند که مایه نفرت اوست، طبیعی است که آن شخص او را یاری خواهد کرد.

در **دوّمین جمله** می فرماید : «آن گروه از تو بر دنیایشان ترسیدند و تو از آنها بر دینت، بنابراین آنچه را که آنها برای آن در وحشتند به خودشان واگذار، و به خاطر آنچه که برای از دست رفتن آن می ترسی از آنها فرار کن» **(إِنَّ الْقَوْمَ خَافُوکَ عَلَى دُنْيَاهُمْ، وَخِفْتَهُمْ عَلَى دِينِکَ، فَاتْرُکْ فِی أَيْدِيهِمْ مَا خَافُوکَ عَلَيْهِ، وَاهْرُبْ مِنهُمْ بِمَا خِفْتَهُمْ عَلَيْهِ).**

اشاره به این که آنها حکومت و منافع مادی خودرا به خاطر صراحت لهجه تو در امر به معروف و نهی از منکر، در خطر دیدند و نتوانستند حضور تو را در «**مدینه**» تحمل کنند ولی تو از آنها فاصله گرفتی و هدایای آنها را نپذیرفتی چرا که دین خودرا در خطر می دیدی حال که وظیفه خودرا انجام داده ای و

www.makarem.ir

مردم را از فجایع اعمال حاکمان وقت آگاه ساخته ای، آنها را به حال خود واگذار و دین و ایمان خودرا دریاب.

سپس در تکمیل این سخن می افزاید : «چه نیازمندند آنها به آنچه از آن منعشان کردی، و چه بی نیازی از آنچه تو را منع کردند، و به زودی می دانی چه کسی فردای قیامت، سود می برد، و چه کسی (از فزونی رحمت الهی) مورد غبطه واقع می شود» **(فَمَا أَحْوَجَهُمْ إِلَى مَنَعْتَهُمْ، وَمَا أَغْنَاكَ عَمَّا مَنَعُوكَ ! وَسَتَعْلَمُ مَنِ الرَّابِحُ غَداً، والاكْثَرُ حُسَّداً).**

اشاره به این که آنها به دین تو نیازمند بودند، همان دینی که حاضر نشدی فدای دنیای آنها بکنی، ولی تو نیازی به دنیای آنها نداشتی هر چند تو را از آن بازداشتند[1]. و جمله «**سَتَعْلَمُ...**» دلداری دیگری برای «**ابوذر**» است چرا که عمر دنیا کوتاه است گویی به اندازه یک روز و فردا قیامت فرا می رسد آن گاه ستمکاران دنیاپرست زیانکار و رسوا می شوند و به مقامات عالی پرهیز کارانِ خداترس، غبطه می خورند.

و در **سوّمین** جمله، چراغ امید را در قلب «**ابوذر**» فروزان تر می کند و ابرهای یأس را از آسمان روح او کنار می زند، می فرماید : «اگر درهای آسمان ها و زمین ها به روی بنده ای بسته شده باشد، و او تقوای الهی را پیشه کند، خداوند، راهی از زمین و آسمان برای او خواهد گشود !» **(وَلَوْ أَنَّ**

۱. بنابراین تفسیر «ما» موصوله به معنی دین است زیرا آنها می خواستند از دین ابوذر برای دنیای خود بهره بگیرند ولی ابو ذر مانع این کار شد. این احتمال نیز وجود دارد که منظور از «ما» دین به طور مطلق است ولی در عبارت تقدیر وجود دارد و معنا چنین می شود : آنها چقدر نیازمند به دینند همان دینی که تو آنها را از فاسد کردن آن برحذر داشتی.

www.makarem.ir

**السَّمَاوَاتِ والارَضِينَ كَانَتَا عَلَى عَبْد رَتْقاً[۱]، ثُمَّ اتَّقَى اللهَ، لَجَعَلَ اللهُ لَهُ مِنْهُمَا مَخْرَجاً).**

این جمله در واقع اشاره ای است به آیه شریفه : « (**وَمَنْ يَتَّقِ اللهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لاَيَحْتَسِبُ**)؛ کسی که تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او قرار می دهد و او را از جایی که گمان ندارد روزی می دهد»[۲].

در **چهارمین و پنجمین** توصیه، می فرماید : (ای ابوذر !) چیزی جز حق، مایه آرامش تو نشود و چیزی غیر از باطل تو را به وحشت نیفکند !» **(لاَ يُوْنِسَنَّکَ إلاَّ الْحَقُّ، وَلاَ يُوحِشَنَّکَ إلاَّ الْبَاطِلُ).**

اشاره به این که : مونس و آرام جان تو باید در حق باشد و تا در مسیر حق گام برمی داری از چیزی وحشت نکن. وحشت تو باید در باطل باشد و تا از باطل می گریزی غم و اندوهی نداری تو برای خدا قیام کردی و برای خدا امر به معروف و نهی از منکر کردی بنابراین چه غم داری ؟

سرانجام در **ششمین** و آخرین جمله می فرماید : «اگر تو دنیای آنها را پذیرفته بودی (و به آنها در نیل به مطامع مادی کمک می کردی) تو را دوست می داشتند و اگر سهمی از آن را به خود اختصاص می دادی (و با آنها کنار می آمدی) به تو امان می دادند» **(فَلَوْ قَبِلْتَ دُنْيَاهُمْ لاَحَبُّوکَ، وَلَوْ قَرَضْتَ[۳] مِنْهَا لاَمَّنُوکَ).**

---

۱. «رتق» بهم پیوستن چیزی به چیز دیگر است و در خطبه بالا به معنی فروبسته شدن کارها و نبودن راه خلاص و فرار است.

۲. سوره طلاق، آیات ۲ و ۳.

۳. «قرضت» از مادّه «قرض» در اصل به معنی بریدن و قطع کردن چیزی است ولذا به قیچی «مقراض» گفته می شود و وام دادن را از این جهت قرض می گویند که مقداری از مال خودرا

www.makarem.ir

اشاره به این که آنها تجارت پیشگان دنیاپرست و ظالمی هستند که اهل معامله اند، هر کس بر مظالم آنها صحه بگذارد و با گرفتن سهمی با آنها کنار بیاید به یقین او را دوست می دارند و مقدمش را گرامی می دارند و از جان و مال او چون جان و مال خود حمایت می کنند.

این سخنان هم دلداری و تسلی خاطر برای «**ابوذر**» بود و هم اعتراض شدید و ضربه ای سنگین بر پایه های قدرت حکام ظالم وقت.

و به یقین تبعید «**ابوذر**» آن بنده صالح خدا، آن مرد زاهد و پارسا که سمبل امر به معروف و نهی از منکر بود و زبان او لرزه بر اندام ظالمان می افکند لکه ننگی بر دامان حاکمان ظالم و دار و دسته آنان بود زیرا می دانستند سخنان این مرد پارسا و صحابی معروف رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به اندازه صد هزار شمشیر زن کارآیی دارد.

j j j

**نکته ها**

## ۱ ـ ابو ذر را بهتر بشناسیم

زندگی «**ابوذر**» یکی از پر ماجراترین زندگی صحابه است که می تواند الگویی برای همه مجاهدان راه حق در سراسر تاریخ باشد.

زندگی او برگرفته از زندگی مولایش پیامبر (صلی الله علیه وآله) و علی (علیه السلام) است با این تفاوت که او در شرایط بسیار سختی قرار گرفت ولی هرگز در امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با فساد در برابر ظالمان و طاغیان کوتاه نیامد.

شرح حال او به طور بسیار فشرده چنین است :

---

جدا می کند وقرض، می دهد و در جمله بالا به معنی جدا کردن سهمی برای خود از اموال دنیا و کنار آمدن با ظالمان است.

www.makarem.ir

نام او «**جندب**» و نام پدرش «**جناده**»[۱] است و پیغمبر (صلی الله علیه وآله) نام او را «**عبدالله**» گذارد. او از طایفه «**بنی غفار**» از طوایف معروف عرب است. در آغاز امر، در اطراف «**مکه**» دامداری داشت و از گوشه و کنار، خبر مبعوث شدن پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) را شنید و غیاباً نشانه هایی از عظمت او را دریافت و با عشق و علاقه تمام رو به «**مکه**» آورد. هنگامی که وارد مسجد الحرام شد، گروهی از قریش را مشاهده کرد که در گوشه ای نشسته اند و درباره پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)گفتگو می کنند و انواع سبّ و دشنام و بدگویی را دارند. در این اثنای «**ابوطالب**» وارد مسجد شد، آنها گفتند عمویش آمد، خاموش باشید. «**ابوذر**» «**ابوطالب**» را شناخت و زمانی که می خواست از مسجد خارج شود به دنبال او رفت. «**ابوطالب**» رو به وی کرد و گفت : کاری با من داری ؟ گفت : آری می خواهم به پیامبری که مبعوث شده است ایمان بیاورم (نشانه های حقانیّتی در او سراغ دارم) «**ابوطالب**» گفت : فردا همین جا بیا. «**ابوذر**» در حالی که آتش شوق و عشق پیامبر (صلی الله علیه وآله) در وجودش زبانه می کشید، شب را در مسجد الحرام خوابید و روز بعد به وسیله «**ابوطالب**» به «**حمزه**» معرفی شد، «**حمزه**» هنگامی که صداقت او را دریافت وی را به «**جعفر**» معرفی کرد و «**جعفر**» که آثار صدق را در او مشاهده کرد او را به «**علی**»(علیه السلام) معرفی و «**علی**» (علیه السلام) هنگامی که از صدق و راستی او مطمئن شد وی را نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله) برد و او ایمان آورد واعلام اطاعت بی قید و شرط کرد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)فرمود : به خانه و خانواده ات برگرد. عمو زاده ای داشته ای که از دنیا رفته و غیر از تو وارثی ندارد، اموالش به تو

۱. در بسیاری از کتب «جندب وجناده» را با ضم جیم نقل کرده اند و کنیه «ابوذر» به خاطر آن است که فرزندی به نام «ذر» داشت.

www.makarem.ir

می رسد، آنها را نگاهداری کن، تا زمانی که دعوت من آشکار شود آن گاه به سوی ما برگرد.

«**ابوذر**» از نخستین اسلام آورندگان است که بعد از جنگ **بدر و اُحُد و خندق** به پیامبر (صلی الله علیه وآله) پیوست و هر چه داشت در راه خدا داد. پیامبر (صلی الله علیه وآله) او را «**صدیق امت**» و شبیه «**عیسی بن مریم**» در زهد معرفی کرد.

مرحوم **علامه مجلسی** در کتاب «**عین الحیات**» می فرماید : آنچه از اخبار شیعه و اهل سنت استفاده می شود این است که بعد از رتبه معصومین (علیهم السلام)کسی در میان صحابه به جلالت قدر و بلندی مقام **سلمان و ابوذر و مقداد** نبود. حدیث معروف «**مَا اظَلَّتِ الْخَضْراءُ وَلاَ اَقَلَّتِ الغَبْراءُ عَلَی ذِی لَهْجَه أَصْدَقُ مِنْ أبی ذَرٍّ یَعْیشُ وَحْدَهُ وَیَمُوتُ وَحْدَهُ وَیبْعَثُ وَحْدَهُ وَیَدْخُلُ الجَنَّةَ وَحْدَهُ**; آسمان سایه نیفکنده و زمین بر دوش خود حمل نکرده کسی را که راستگوتر از ابوذر باشد تنها زندگی می کند و تنها می میرد و تنها در قیامت مبعوث می شود و تنها وارد بهشت می شود»[1]. که درباره «**ابوذر**» وارد شده یکی از بهترین نشانه های شخصیت اوست.

j j j

«**ابوذر**» در «**مدینه**» همواره ملازم پیامبر (صلی الله علیه وآله) و در خدمت آن حضرت بود. پس از پیامبر (صلی الله علیه وآله) هنگامی که خلافت به «**عثمان**» رسید و او بیت المال را به دامادش «**مروان**» همان فرد منحرف دنیاپرست سپرد، «**ابوذر**» زبان به اعتراض گشود و در کوچه ها آیه (**وَالَّذِینَ یَکْنِزُوْنَ**

۱. بحار الانوار، جلد ۲۲، صفحه ۳۹۸.

www.makarem.ir

**الَّذَهَبَ والْفِضَّةَ...**)[1] را که تعریضی به «**عثمان**» و اطرافیانش در زمینه غارت بیت المال مسلمین بود، با صدای بلند می خواند و آنان را به باد انتقاد می گرفت.

این سخن بارها به گوش عثمان رسید و در برابر آن سکوت اختیار کرد ولی چیزی نگذشت که وجود «**ابوذر**» و سخنان او برای «**عثمان**» و دار و دسته اش غیر قابل تحمل شد. «**عثمان**» کسی را به سراغ «**ابوذر**» فرستاد و به او توصیه کرد که دست از این کار بردارد.

ابوذر گفت آیا «**عثمان**» مرا از خواندن قرآن نهی می کند ؟ به خدا قسم رضای خدا را بر خشم «**عثمان**» مقدّم می دارم.

این وضع همچنان ادامه داشت تا این که روزی «**عثمان**» در میان جمعیّت مردم نشسته بود و «**کعب الاحبار**» و «**ابوذر**» نیز حاضر بودند «**عثمان**» رو به مردم کرده گفت : آیا پیشوای مسلمین نمی تواند چیزی از بیت المال قرض کند و به هنگام توانایی بپردازد ؟

«**کعب الاحبار**» گفت : چه مانعی دارد ؟ «**ابوذر**» برآشفت و گفت : ای یهودی زاده تو می خواهی اسلام را به ما بیاموزی ؟ ! (این گونه کارها در بیت المال مسلمین جایز نیست) «**عثمان**» ناراحت شد، گفت : ای **ابوذر** تو زیاد مرا آزار می دهی و به یارانم بد می گویی، باید از «**مدینه**» خارج شوی و به «**شام**» روی و به این ترتیب او را به «**شام**» تبعید کرد.

ولی **ابوذر در شام** نیز آرام ننشست، هنگامی که کاخ سلطنتی «**خضرای**» معاویه و اسراف و تبذیر دستگاه «**بنی امیه**» را در کنار خانه های محقّر مردم محروم شام مشاهده کرد، بر پاخاست و فریاد زد و به «**معاویه**»

---

۱. توبه، آیه ۳۴.

www.makarem.ir

گفت : **اگر این کاخ را از بیت المال ساخته ای خیانت است و اگر از مال شخصی تو است اسراف است.** به خدا سوگند آنچه در شام می بینم، نه در کتاب خداست نه در سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله). من می بینم حق دارد، خاموش می شود و باطل زنده می گردد، راست گویان تکذیب می شوند، وحکومت از تقوا تهی می گردد.

این سخنان و مانند آن برمعاویه گران آمد، به عثمان نوشت اگر **ابوذر در شام بماند شام را فاسد خواهد کرد**، عثمان دستور داد او را به وضع فجیع و ناگواری به مدینه بازگردانند.

j j j

هنگامی که ابوذر وارد بر عثمان شد، عثمان سعی کرد او را به سخنان خلافی متهم سازد به او گفت : تو گمان می بری که ما می گوییم «**إنَّ اللهَ فَقْیرٌ وَنَحْنُ أغْنِیاءٌ**» ؟ ابوذر گفت : اگر شما این سخن را نمی گویید پس چرا بیت المال را بر بندگان نیازمند خدا تقسیم نمی کنید ؟ ! ومن گواهی می دهم که از پیامبر (صلی الله علیه وآله)شنیدم، فرمود : **هنگامی که فرزندان «ابی العاص» (بنی امیه) به سی نفر برسند اموال بیت المال را در میان خود تقسیم می کنند** وبندگان خدا را برده خود می سازند.

عثمان نگاهی به اطرافیان خود کرد گفت هیچ یک از شما چنین سخنی را از پیامبر (صلی الله علیه وآله) شنیده اید ؟ گفتند : نه، عثمان خشمگین شد و گفت : **وای بر تو ای ابوذر، آیا بر پیامبر** (صلی الله علیه وآله) **دروغ می بندی ؟ !** سپس گفت : علی (علیه السلام) را به این مجلس دعوت کنید، هنگامی که حضرت نزد عثمان آمد عثمان، به ابوذر گفت : حدیث «**ابو العاص**» را تکرار کن آن گاه رو به علی (علیه السلام) کرد وگفت : آیا تو چنین

www.makarem.ir

سخنی را از پیامبر (صلی الله علیه وآله) شنیده ای ؟ علی (علیه السلام) گفت : من نشنیده ام ولی «**ابوذر**» راست می گوید. عثمان گفت : از کجا می دانی او راست می گوید ؟ علی (علیه السلام) گفت : زیرا من از پیامبر (صلی الله علیه وآله) شنیدم که فرمود : **آسمان سایه نیفکنده و زمین تیره بر دوش خود حمل نکرده مردی را که راستگوتر از ابوذر باشد.** حاضران همگی گفتند : آری این سخن را پیامبر (صلی الله علیه وآله) گفته است و عثمان از کار خود خجل و پشیمان شد.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : که عثمان دو غلام **را با دویست دینار به سراغ ابوذر فرستاد و گفت : به او بگویید عثمان سلام رسانده می گوید : از این دویست دینار برای حل مشکلات زندگی خود کمک بگیر.**

ابوذر گفت : آیا به سایر مسلمان ها هم معادل این مبلغ را داده است ؟ گفتند : نه.

گفت من چگونه می توانم از آن استفاده کنم ؟ گفتند : عثمان می گوید : این از مال شخصی من است و به خدا سوگند، حرام به آن راه نیافته، ابوذر نپذیرفت و گفت : **من از غنی ترین مردم هستم و خداوند مرا به ولایت علی بن ابی طالب و خاندانش غنی فرموده است مال را برگردانید و به او بگویید من نیازی ندارم و داور میان من و او خداست**[۱].

سرانجام عثمان از انتقادهای ابوذر بر خلاف کاری های بی حسابش به تنگ آمد و با اطرافیانش مشورت کرد و نظر دادند او را از مدینه تبعید کنند.

---

۱. بحار الانوار، جلد ۲۲، صفحه ۳۹۸.

www.makarem.ir

ابوذر پیشنهاد **شام وعراق** را کرد ولی هیچ کدام را نپذیرفتند چون می دانستند شورش به پا می شود، سرانجام او را به نقطه بسیار بد آب وهوایی در اطراف مدینه به نام «**ربذه**»[۱] تبعید کردند که در آن سرزمین بی آب و علف جان سپرد، حتی کفنی برای دفن شدن نداشت تا این که گروهی به همراهی «**مالک اشتر**» از آن جا عبور کردند تنها دختر و همسفر ابوذر که بر سر راه نشسته بود آنان را خبر کرد، آمدند کفن گران بهایی بر او پوشاندند و «**عبدالله بن مسعود**» صحابی بزرگوار پیامبر (صلی الله علیه وآله) بر او نماز خواند و با احترام تمام او را به خاک سپردند[۲].

j j j

## ۲ ـ ابوذر و اشتراکیّت (سوسیالیسم)

جمعی از متعصبین به خاطر علاقه به «**معاویه**» و «**بنی امیه**» و یا علاقه بیش از حد به «**عثمان**» سعی کرده اند، شخصیت «**ابوذر**» را زیر سؤال ببرند زیرا اگر بخواهند ابوذر را مرد خدا و یا راستگوترین فرد روی زمین بدانند و عثمان را به عنوان خلیفه مسلمین و معاویه را به عنوان صحابه ارج نهند جمع میان این دو غیر ممکن است. لذا چون دیوار ابوذر را به اصطلاح کوتاهتر دیده اند شخصیت او را زیر سؤال برده اند و گفته اند : **ابوذر اعتقاد به مالکیت شخصی اموال نداشته و نوعی تفکر اشتراکی** داشته است.

---

۱. در «**معجم البلدان**» آمده است که «ربذه» از قرای اطراف «مدینه» است که سه روز با آن فاصله کرد (حدود ۱۵۰ کیلومتر).

۲. مطالب بالا از کتب معروف متعددی تلخیص شده است مانند شرح نهج البلاغه «ابن ابی الحدید»، شرح مرحوم «شوشتری» و شرح مرحوم «خویی» بر نهج البلاغه و بحار الانوار.

www.makarem.ir

«**زرکلی**» در کتاب «**الاعلام**» درباره او می گوید : «**وَلَعَلَّهُ أَوَّلُ إِشْتِراكِيٍّ طَارَدَتْهُ الْحُكُومَاتُ**; شاید او اوّلین اشتراکی باشد که حکومتهای وقت او را طرد کرده اند»[۱].

این در حالی است که ابوذر هیچ گاه سخنی که نفی مالکیت شخصی کند بر زبان نراند، بلکه لبه تیز حمله او بر ثروت اندوزانی چون معاویه یا تقسیم کنندگان بی رویه همچون عثمان بود. و لذا در عصر «**ابو بکر**» و «**عمر**» که در تقسیم بیت المال ملاحظاتی می شد، سخنی نگفت.

بعضی می گویند : در تعبیرات «**ابوذر**»، تعبیر مال الله دیده می شود از این کلمه استفاده کرده اند که او مالکیت خصوصی را نفی می کرد، ولی تعبیر «مال الله» در مورد «بیت المال» تعبیر رایجی است.

مرحوم **علامه امینی** (رحمه الله) در جلد هشتم «**الغدیر**» هنگامی که تهمت اشتراکیّت را به ابوذر نقل می کند می گوید : «تعبیر به مال الله در سخنان صحابه فراوان است» سپس چندین روایت را از «**عمر**» نقل می کند که همه آنها در کتاب اموال «**ابی عبیده**» آمده است در این روایات «**عمر**» صریحاً تعبیر به مال الله کرده است.

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نیز در روایات متعددی که از آن حضرت نقل شده تعبیر به مال الله دارد[۲].

بی شک می توان از اموال خدا، به مال الله تعبیر کرد بلکه به اموال شخصی مردم نیز اطلاق مال الله، نظر بعیدی نیست زیرا قرآن مجید در سوره نور

---

۱. «الاعلام» «زرکلی» ذیل کلمه «جندب».

۲. الغدیر، جلد ۸، صفحه ۳۴۳ به بعد.

www.makarem.ir

صریحاً این تعبیر را آورده است : (**فَآتُوْهُمْ مِنْ مَالِ اللهِ الَّذِی آتَاکُمْ**)[۱]; چیزی از مال خدا را که به شما داده است (به بردگان مکاتب) بدهید».

حقیقت این است که این گروه از متعصبان عجولانه درباره ابوذر قضاوت کرده اند، زیرا ابوذر بارها روی این آیه تکیه می کرد : (**والَّذِینَ یَکْنِزُوْنَ الذَّهَبَ والْفِضَّةَ...**)[۲]در حالی که می دانیم این آیه در مورد مانعین زکات وارد شده است.

و عجیب تر این که، «**لجنه فتوای الازهر**» در فتوایی که در سال ۱۳٦۷ قمری تحت فشار متعصبین در مورد نفی شیوعیت (کمونیسم) صادر کرد عقیده دیگری از ابوذر نقل می کند و آن را باطل می شمرد و آن را معلول دوری ابوذر از مبادی اسلام می داند و آن این که : او معتقد بود هر کس باید اموالی را که بیش از نیاز خود دارد **فی سبیل الله** به ارباب حاجت، بدهد و نزد خود نگه ندارد.

مرحوم «**علامه امینی**» بعد از ذکر این فتوا می گوید : اگر «**شیخ الازهر**» مطالعه درباره این مسأله را به گروهی که عارف به حال ابوذر بودند و خالی از تعصب به داوری می نشستند، موکول می کرد می دانست که ابوذر چنین عقیده ای هرگز نداشت و از همه بدتر عذری است که برای اشتباه ابوذر ذکر کرده اند و آن این که او آشنا به مبادی اسلام نبود. و این از اموری است که مادر داغدیده را به خنده وامیدارد و هر مسلمانی باید به آن بگرید، کسی که قسمت مهمی از عمر خودرا با پیامبر (صلی الله علیه وآله) زیسته و دائماً با او بوده و پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در حدیث معروفش او را شبیه عیسی از

---

۱. نور، آیه ۳۳.

۲. توبه، آیه ۳۴.

www.makarem.ir

نظر خَلق و خُلق شمرده آیا سزاوار است در مورد او چنین سخنی گفته شود[۱].

جالب این که ابوذر در نزد محدثانی همچون «**بخاری و مسلم**» به قدری مورد اعتماد بوده که این دو شیخ حدیث اهل سنت، در کتاب «**صحیح بخاری و صحیح مسلم**» ۲۸۱ حدیث از ابوذر نقل کرده اند[۲]. و این نشان می دهد که **لجنه فتوای الازهر**، چقدر از واقعیات دور بودند.

j j j

## ۳ ـ سرنوشت دردناک ابوذر

گر چه درباره ابوذر ناگفته ها بسیار است و تالیف کتاب مستقلی را می طلبد ولی ذکر این نکته لازم است، که آنچه به ابوذر قوت و قدرت می داد و مخالفانش را سخت هراسان می ساخت زهد کم نظیر و آمیخته با صراحت لهجه او بود، از یکسو به خاطر زهدش نمی توانستند بر او خرده بگیرند و از سوی دیگر، تاب تحمل لهجه صریح او را نداشتند که یک نمونه جالب آن را ذیلاً می خوانید.

«**ابن ابی الحدید**» از «**جاحظ**» از مردی بنام «**جلام ابن جندل**» غفاری نقل می کند که من نماینده معاویه در منطقه «**قنسرین**» شام در خلافت عثمان بودم، روزی نزد معاویه رفتم تا در مورد منطقه حکومت خود از او سؤالی کنم، ناگهان فریادی بر در قصر او شنیدم که کسی می گفت : «قطار شتران حامل آتش فرار رسیدند» (اشاره به شترانی بود که اموال بیت المال را حمل می کردند) خداوندا، کسی را که امر به معروف می کند و خود آن را ترک می گوید از رحمتت

---

۱. «الغدیر»، جلد ۸، صفحه ۳۱۲ و صفحه ۳۶۳.

۲. «اعلام» «زرکلی» جلد ۲، صفحه ۱۴۰.

www.makarem.ir

دور کن. خدایا آنها را که نهی از منکر می کنند و مرتکب آن می شوند نیز از رحمتت دور کن.

ناگهان دیدم معاویه لرزید و رنگِ صورتش تغییر کرد، گفت **جلام** می دانی فریادکننده کیست ؟ گفتم : نه، گفت : این همان «**جندب بن جناده ابوذر**» است. همه روز بر در قصر می آید و فریاد می کشد و این جملات را می گوید.

سپس معاویه دستور داد او را نزد من آورید مأموران، ابو ذر را کشان کشان نزد معاویه آوردند و در برابر معاویه ایستاد، «**معاویه**» گفت :

**«ای دشمن خدا و پیامبر ! تو هر روز می آیی و این بساط را راه می اندازی بدان اگر من بنا بود یکی از اصحاب محمّد** (صلی الله علیه وآله) **را بدون اذن عثمان به قتل برسانم تو را می کشتم ولی باید درباره تو از عثمان اجازه بگیرم...»**

ابوذر، در پاسخ گفت : ای معاویه من دشمن خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله) نیستم، بلکه تو و پدرت «**ابو سفیان**» دشمن خدا بوده و هستید که در ظاهر اسلام را پذیرفتید و در باطن کفر را و پیامبر (صلی الله علیه وآله) تو را لعن کرد و بارها به تو نفرین نمود که هرگز سیر نشوی... معاویه سخت برآشفت و دستور داد ابوذر را حبس کنند و خطر باقی ماندن او را در شام به عثمان خبر داد، عثمان دستور داد او را بر مرکب خشنی بدون جهاز سوار کنند وشب و روز برانند تا سخت شکنجه ببیند و همین گونه کردند، هنگامی که ابوذر به مدینه رسید رانهایش کاملاً مجروح شده بود سپس عثمان او را به ربذه (منطقه بسیار بد آب و هوایی) تبعید کرد[1].

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۸ ، صفحه ۱۵۷.

www.makarem.ir

این بحث را با حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) که در کتاب معروف «**اسد الغابه**» آمده، پایان می دهیم : «ابوذر سه سال قبل از بعثت، خدای یگانه را پرستش
می کرد و هنگامی که با پیامبر بیعت کرد شرط کرد من در راه خدا از ملامت ملامت کنندگان پرهیز نخواهم کرد» **(وَبَایَعَ النَّبیَّ** (صلی الله علیه وآله) **عَلَی أنْ لاَ تَأْخُذَهُ فی اللهِ لَوْمَةُ لاَئِم وَعَلَی أنْ یقُولَ الْحَقُّ وَإنْ کَانَ مُرّاً»**[1].

j j j

## ٤ ـ سخنان بدرقه کنندگان

در تواریخ معروف آمده است که علاوه بر آنچه علی (علیه السلام) در مقام دلداری به ابوذر هنگام تبعید به ربذه گفت : **عقیل و امام حسن و امام حسین** (علیهم السلام) **و عمار**، هر کدام سخنی در دلداری او گفتند «**عقیل**» گفت : «ای ابوذر نیاز به تذکر ندارد تو ما را دوست داری و ما هم تو را، تقوای الهی پیشه کن، که تقوا سبب نجات است و شکیبایی داشته باش که شکیبایی نشانه شخصیت است».

آن گاه امام حسن (علیه السلام) فرمود : «عمو جان این قوم با تو چنین رفتار ناشایستی کردند، خداوند می داند و می بیند یاد دنیا را به خاطر این که همه از آن جدا می شویم از دل بیرون کن و مشکلاتی را که در پیش داری در جوار رحمت الهی تحمل نما و شکیبا باش تا پیامبر (صلی الله علیه وآله) را ملاقات کن در حالی که او إن شاء الله از تو راضی است».

پس از آن امام حسین (علیه السلام) لب به سخن گشود گفت : «عمو جان ! خداوند توانا است که این اوضاع را دگرگون سازد و هر روز در کار تازه ای است... شکیبا باش چرا که خیر در شکیبایی است وشکیبایی نشانه شخصیت است».

---

۱. اسد الغابه، جلد ۱، صفحه ۳۰۱.

www.makarem.ir

وبعد از او عمّار چنین گفت : «ای ابوذر ! خدا آنهایی که تو را در تنهایی فرو بردند تنها گذارد و آنها که تو را ترساندند بترساند، به خدا سوگند آنچه سبب می شود که مردم حق را نگویند، همان حب دنیا و زخارف آن است و مردم غالبا همرنگ جماعتند و حکومت به دست زورمندان. این گروه مردم را به سوی دنیا دعوت کردند و مردم اجابت نمودند و دینشان را به حاکمان بخشیدند و این خسارت دنیا و آخرت است که خسارتی است آشکار».

سپس ابوذر زبان به سخن گشود گفت : «من با همه شما خدا حافظی می کنم، پدر و مادرم فدای شما باد که وقتی شما را می بینم به یاد رسول خدا (صلی الله علیه وآله)می افتم من در مدینه علاقه ای ندارم تا حتی در آن جا ساکن شوم جز شما، به خدا سوگند ! من جز رضای خدا را نمی طلبم و با توکل به خدا وحشتی ندارم خداوند مرا کفایت می کند بر او توکل کردم و درود خدا بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) وآلش باد»[۱].

j j j

۱. کافی، جلد ۸ ، صفحه ۲۰۶ ـ ۲۰۸ با تلخیص. و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۸ ، صفحه ۱۳۱.

www.makarem.ir

www.makarem.ir

# خطبه ۱۳۱[۱]

## وَمِنْ كلام لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

### وفيه يبيّن سبب طلبه الحكم ويصف الإمام الحقّ

از سخنانی است که امام (علیه السلام) بیان فرموده و در آن علت اصرار خودرا در امر حکومت بر مردم و صفات یک امام دادگر را تشریح می کند.

### خطبه در یک نگاه

امام (علیه السلام) در این سخن که بخشی از یک سخن است به چند مطلب اشاره می کند :

۱ ـ پذیرش حکومت از سوی او برای برافراشتن پرچم دین و عدالت در جامعه اسلامی و اصلاح بلاد و آسایش عباد و امنیّت مظلومان و ستمدیدگان است.

---

۱. «سند خطبه»

«ابن جوزی» در کتاب «تذکرة الخواص» به این خطبه اشاره کرده می گوید : آغاز این خطبه که امام (علیه السلام) بر فراز منبر در «کوفه» بیان فرمود : اَلْحَمْدُ للهِ وَاُوْمِنُ بِهِ، بود، سپس خطبه ایراد فرمود.

و«قاضی نعمان» مصری در جلد دوّم «دعائم الاسلام» فصل آخر خطبه را آورده است «ابن اثیر» نیز در کتاب «نهایه» در مادّه «ظار» و مادّه «وعا» به قسمتهایی از خطبه اشاره نموده. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۲۹۵) این مدارک نشان می دهد که این خطبه قبل از سیّد رضی در کتابهای دیگر نقل شده است.

www.makarem.ir

۲ ـ در بخش دیگری از این خطبه به اختلافات فکری و عملی اصحابش اشاره کرده و می فرماید : با چنین شرایطی نمی توان اصول عدالت را بر پاداشت و حق را به حق دار، رساند و تا وحدت در درون دل ها و هماهنگی در عمل نبوده باشد رسیدن به این اهداف عالی غیر ممکن است.

۳ ـ در بخش سوّم از این خطبه به معرفی خویش پرداخته و می فرماید، نخستین کسی بودم که پیام نبوت را پذیرفتم و اوّل کسی بودم که بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نماز را برپا داشتم.

٤ ـ در بخش آخر این خطبه امام (علیه السلام) به صفات یک رهبر شایسته، اشاره می کند و با تعبیرات دقیق و حساب شده، اوصاف لازم را بر می شمرد، اوصافی که وجود آن در رهبر اسلامی ضامن بقا و ثبات است.

j j j

www.makarem.ir

**بخش اوّل**

**أَيَّتُهَا النُّفُوسُ الْمُخْتَلِفَةُ، والْقُلُوبُ الْمُتَشَتِّتَةُ، الشَّاهِدَةُ أَبْدَانُهُمْ، والْغَائِبَةُ عَنْهُمْ عُقُولُهُمْ، أَظْأَرُكُمْ عَلَى الْحَقِّ وَأَنْتُمْ تَنْفِرُونَ عَنْهُ نُفُورَ الْمِعْزَى مِنْ وَعْوَعَةِ الاسَدِ ! هَيْهَاتَ أَنْ أَطْلَعَ بِكُمْ سَرَارَ الْعَدْلِ، أَوْ أُقِيمَ اعْوِجَاجَ الْحَقِّ.**

**ترجمه**

ای ارواح پر اختلاف ! وای دل های پراکنده ! شما که بدنهایتان حاضر و ظاهر است، وعقلهایتان پوشیده و پنهان ! من پیوسته شما را متوجه حق می سازم ولی شما از آن فرار می کنید همچون بزهایی که از غرّش شیر می گریزند ! هیهات که من بتوانم به وسیله شما ظلمت و تاریکی را از چهره عدالت برگیرم یا کژی حق را راست نمایم.

**شرح و تفسیر**

**شما یاران خوبی نیستید !**

از حوادث دردناک تاریخ اسلام، این است که پیشوای آگاه و مدیر و مدبّری همچون علی (علیه السلام) گرفتار گروهی از مردم نادان، هواپرست، پراکنده و متشتّت شد که ابزار بسیار بدی برای اقامه حکومت حق و عدالت بودند و از آغاز کتاب تاکنون در خطبه های مختلف نهج البلاغه دیدیم که امام (علیه السلام) سخت از این معنا ناراحت و گله مند است و از طرق مختلف برای درمان این بیماریهای اخلاقی آنان تلاش می کند.

خطبه مورد بحث از خطبه هایی است که امام (علیه السلام) در آغاز به این معنا پرداخته و چنین می فرماید : «ای ارواح پر اختلاف و ای دل های پراکنده ! شمایی که بدنهایتان حاضر و ظاهر است و عقلهایتان پوشیده و

www.makarem.ir

پنهان» **(أَيَّتُهَا النُّفُوسُ الْمُخْتَلِفَةُ، والْقُلُوبُ الْمُتَشَتِّتَةُ، الشَّاهِدَةُ أَبْدَانُهُمْ، والْغَائِبَةُ عَنْهُمْ عُقُولُهُمْ).**

امام (علیه السلام) در این جا انگشت روی نقطه اصلی درد جامعه ها و جمعیّتها گذارده است و آن مسأله اختلاف و پراکندگی است که سبب درگیری ها و از میان رفتن نیروها می شود. تعبیر به «**الشَّاهِدَةُ أَبْدَانُهُمْ...**» اشاره به حضور جسمانی آنها در اجتماع و غیبت فکری و روحانی و بیگانگی آنان از حوادث خطیری است که در جامعه می گذرد.

اهمیّت این موضوع سبب شده که امام (علیه السلام) در خطبه های دیگر، نیز همین تعبیر را با کمی تفاوت ذکر می فرماید مانند آنچه در خطبه ۲۹ و ۹۷ گذشت که در اوّلی آمده است : «**أَيُّها النّاسُ الْمُجْتَمِعَةُ اَبْدانُهُمْ الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوائُهُمْ**» و در دوّمی می خوانیم : «**أَيُّها الْقَوْمُ الشَّاهِدَةُ اَبْدانُهُمْ الْغَائِبَةُ عَنْهُمْ عُقُولُهُمْ الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوائُهُمْ**».

سپس اضافه می فرماید که : «من پیوسته شما را متوجه حق می سازم ولی شما از آن فرار می کنید همچون بزهایی که از غرّش شیر می گریزند !» **(أَظْأَرُكُمْ[۱] عَلَى الْحَقِّ وَأَنْتُمْ تَنْفِرُونَ عَنْهُ نُفُورَ الْمِعْزَى[۲] مِنْ وَعْوَعَةِ[۳] الاسَدِ).**

---

۱. «اظأر» از مادّه «ظأر» (بر وزن ضرب) در اصل به معنی توجه کردن و مراقبت نمودن از چیزی است و از آن جا که کار دایه شیردادن و توجه به نوزاد است واژه «ظأر» درباره او بکار می رود.

۲. «معزی» به معنی «بز» می باشد در مقابل «ضأن» که به معنی «میش» است.

۳. «وعوعة» به معنی فریاد، نعره و ضجّه است و به صداهایی که در هم می شود نیز وعوعه اطلاق می گردد.

www.makarem.ir

تعبیر به «**أَظْأَرُكُمْ**» با توجه به این که «ظَأْر» در لغت به معنی دایه آمده، اشاره به این است که من همچون دایه مهربان پیوسته شما را از چشمه جوشان حق سیراب می کنم ولی شما همواره از آن فرار می کنید فراری که همچون فرار بزها از نعره شیر است و این بدترین حالتی است که در یک انسان ممکن است پیدا شود و چنان حق گریز باشد که از آن بالاتر تصوّر نشود.

تعبیر به «**وَعْوَعَةُ الاسَدِ**» (صدای نعره شیر) تعبیر جالبی است زیرا نمی فرماید : «**مِنَ الاسَدِ**» : از «**شیر**» بلکه می گوید : «**از صدای شیر**» یعنی این حیوان آن قدر ترسوست که اطراف خودرا نگاه نمی کند که آیا چهره شیر را می بیند یا نه، بلکه با شنیدن یک صدا، پا به فرار می گذارد و این گونه است حال بعضی از حیوانات که اگر در بیابان صدای شیر را هر چند از فاصله دور بشنوند پا به فرار می گذارند.

و در ادامه می افزاید : «هیهات ! که من بتوانم به وسیله شما ظلمت و تاریکی را از چهره عدالت برگیرم، یا کژی حق را راست نمایم» **(هَيْهَاتَ أَنْ أَطْلَعَ[1] بِكُمْ سَرَارَ[2]الْعَدْلِ، أَوْ أُقِيمَ اعْوِجَاجَ الْحَقِّ).**

به یقین حقّ، هرگز کجی ندارد که بخواهند آن را راست کنند منظور آن است که باطل با آن بیامیزند که پیشوایان الهی همواره سعی داشتند آمیزه های باطل را از حق جدا سازند، همچنین عدالت ظلمتی ندارد که بخواهند آن را بزدایند این ظلم است که غالباً با عدل آمیخته می شود و چهره آن را می پوشاند.

---

۱. «طلع» هم معنی لازم دارد به معنی طلوع کردن و ظاهر گشتن و هم معنی متعدّی، و در این جا با توجه به «سرار» که مفعول آن است به معنی متعدّی می باشد. و «باء» در «بکم» باء استعانت یا سببّیه است.

۲. «سرار» از مادّه «سرّ» در اصل به معنی آخرین شب ماه (شب محاق کامل) است و به معنی ظلمت و تاریکی شدید اطلاق می گردد.

www.makarem.ir

به هر حال شک نیست که برای زدودن تاریکیها از چهره عدالت و جداسازی باطل از حق، نیاز به اعوان و انصار و یاران آگاه و هوشیار و فداکاری است مردم نادان و بی‌وفا و پراکنده ای همچون مردم کوفه، کسانی نبودند که بتوان به وسیله آنها تاریکیها را، زدود و کژی ها را راست کرد، و این درد بزرگی است که پیشوای آگاه و شجاع و فداکاری همچون علی بن ابی طالب (علیه السلام) به آن گرفتار شده بود.

j j j

**نکته**

## عوامل اصلی ناکامیها

امام (علیه السلام) به دلایل مختلفی که قبلاً به آن اشاره کرده ایم گرفتار یاران و اصحاب و مردمی شده بود که غالب آنها به زندگی مرفّه و آرام و بی دغدغه، عادت کرده بودند و به بهانه های گوناگون از هر گونه جهاد و مبارزه با دشمن فرار می کردند و اوامر امام (علیه السلام) را نادیده می گرفتند، امام (علیه السلام) گاه با تشویق و گاه با ملامتهای خفیف و گاه با توبیخهای شدید، برای از بین بردن این روحیه ذلت بار تلاش می فرمود.

در این خطبه به نقاط ضعف آنها که در سه چیز خلاصه می شد اشاره می فرماید : «**اختلاف و پراکندگی**»، «**بکار نگرفتن فرمان خرد وعقل**»، «**و فرار از واقعیتها**»، و به دنبال آن تصریح می کند که : با این نقاط ضعف، چگونه می توان در جامعه ای که ظالمان دودمان «**بنی امیه**» و خود کامگان بعضی از حکومتهای پیشین و منافقان و نفوذیهای باقی مانده از عصر جاهلیت وجود دارند، مقابله کرد و پرده های ظلمت ظلم را شکافت، و کجی ها را راست نمود و حق را حاکم کرد.

www.makarem.ir

آنچه امام (علیه السلام) در این فراز از خطبه، بیان فرموده، یک قانون کلّی و همیشگی است که در هر عصر و هر زمان و درباره هر قوم و ملّت حاکم است.

**آری!** بدون شرکت وسیع مردم، در برنامه های سیاسی و اجتماعی و نظامی در هیچ زمان کاری پیش نمی رود، آن هم مردمی که متّحد باشند، هوشیاری خودرا بکار گیرند و حقّ را ـ هر چند تلخ باشد ـ پذیرا گردند.

j j j

www.makarem.ir

www.makarem.ir

**بخش دوّم**

**اللَّهُمَّ إِنَّکَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ یَکُنِ الَّذِی کَانَ مِنَّا مُنَافَسَةً فِی سُلْطَانٍ، وَلاَ الْتِمَاسَ شَیْءٍ مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ، وَلَکِنْ لِنَرِدَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِینِکَ، وَنُظْهِرَ الْأَصْلاَحَ فِی بِلاَدِکَ، فَیَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِکَ، وَتُقَامَ الْمُعَطَّلَةُ مِنْ حُدُودِکَ. اللَّهُمَّ إِنی أَوَّلُ مَنْ أَنَابَ، وَسَمِعَ وأَجَابَ، لَمْ یَسْبِقْنِی إِلاَّ رَسُولُ اللهِ** (صلی الله علیه وآله)**بِالصَّلاَةِ.**

**ترجمه**

**خدایا** تو می دانی که آنچه را ما (در امر حکومت) انجام دادیم نه به خاطر به دست آوردن سلطنت و مقام بود، و نه برای نیل به متاع پست دنیا، بلکه به خاطر این بود، که نشانه های محو شده دینت را باز گردانیم و بر پا سازیم و اصلاح را در شهرهای تو آشکار کنیم، تا بندگان ستم دیده ات (از ظلم ظالمان) ایمن گردند، و حدود و قوانین تعطیل شده ات اقامه و اجرا شود.

**خداوندا !** من نخستین کسی بودم که به سوی تو بازگشتم، و دعوت تو را شنیدم و اجابت کردم، هیچ کس جز رسول خدا (صلی الله علیه وآله) پیش از من (به درگاه تو) نماز نخواند.

**شرح و تفسیر**

## هدفی جز احیای حق و عدالت نداشتیم

امام (علیه السلام) در این فراز از خطبه در حقیقت، اهداف حکومت الهی ـ از جمله حکومت خود ـ را بیان می فرماید، و با تعبیرات بسیار جالب و حساب شده، درسهای فراموش نشدنی به همه حاکمان مؤمن و مخلص می دهد.

www.makarem.ir

نخست می فرماید : «خدایا ! تو می دانی که آنچه را ما (در امر حکومت) انجام دادیم، نه به خاطر بدست آوردن سلطنت و مقام بود، و نه برای نیل به متاع پست دنیا» **(اللَّهُمَّ إِنَّکَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ یَکُنِ الَّذِی کَانَ مِنَّا مُنَافَسَةً**[1] **فِی سُلْطَانٍ، وَلاَ الْتِمَاسَ شَیْءٍ مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ).**

این تعبیر می تواند اشاره به اصل پذیرش بیعت بر خلافت از سوی مردم بوده باشد، یا اشاره به درگیریها و جنگهایی که میان او و دشمنان در «**صفّین**» و مانند آن واقع شد، و در هر حال انگیزه های اصلی حکومت خودکامگان در آن منعکس شده است که آنها همیشه برای دو چیز تلاش می کنند، **به دست آوردن مقام به هر قیمت** که باشد **و به چنگ آوردن مال** دنیا از هر کس و هر کجا ممکن شود.

در واقع همان **حبّ جاه و حبّ مال** است که در سراسر تاریخ بشر و حتی امروز بر حکومتهای خودکامه، سایه افکنده است.

امام (علیه السلام) اگر این سخن را می گوید، در عمل نیز آن را به خوبی ثابت کرده است; در **شورای شش نفری** «**عمر**»، هنگامی که رسیدن به حکومت را مشروط به **انحراف از مسیر رسول الله کردند، امام** (علیه السلام) **آن را نپذیرفت و هنگامی که** «**طلحه**» **و** «**زبیر**» پیشنهادهای خلاف برای وفاداری خود به حکومت امام (علیه السلام)، مطرح کردند با کمال صراحت آن را پس زد.

---

۱. «منافسه» در اصل به معنی تلاش دو انسان است که هر کدام می خواهد چیز نفیسی که دیگری دارد نصیب او نیز بشود در واقع یک نوع رقابت و مسابقه سالم دو انسان در رسیدن به کمالی از کمالات است ولی این واژه گاه در موارد منفی نیز بکار برده می شوند و در مورد کسانی که برای غلبه بر مال و مقامی با یکدیگر رقابت می کنند استعمال می گردد و در خطبه مورد بحث، معنی دوّم اراده شده است.

www.makarem.ir

چگونه ممکن است امام (علیه السلام) تن به چنین پیشنهادهایی بدهد در حالی که به گفته خودش، دنیا در نظر او از آب بینی یک بز، یا از برگ نیم جویده درختی در دهان ملخ، کمتر و بی ارزش تر بود.

و در ادامه این سخن، اهداف چهارگانه خودش را برای پذیرش حکومت بیان می دارد که سرمشق و درس بزرگی است برای همه حاکمان آزاده و با ایمان و حق پرست، عرضه می دارد «(پروردگارا! تو می دانی) اگر حکومت را پذیرفتیم به خاطر این بود که نشانه های محو شده دینت را بازگردانیم و بر پا سازیم، و اصلاحات را در شهرهای تو آشکار کنیم، تا بندگان ستم دیده ات (از ظلم ظالمان) ایمن گردند و حدود و قوانین تعطیل شده ات اقامه و اجرا شود» **(وَلکِنْ لِنَرِدَ[1] الْمَعَالِمَ مِنْ دِینِکَ، وَنُظْهِرَ الْأَصْلاَحَ فِی بَلاَدِکَ، فَیَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِکَ، وَتُقَامَ الْمُعَطَّلَةُ مِنْ حُدُودِکَ).**

در واقع امام (علیه السلام) دراین چهار جمله، که به پیشگاه خداوند به عنوان انگیزه های اصلی پذیرش بیعت، عرضه می دارد، هم اشاره به برنامه های معنوی و ارزشی حکومت می نماید و هم برنامه های مادی و ظاهری.

**در درجه اوّل** باید نشانه های دین که مسیر راه مردم را به سوی خدا مشخص می کند و بر اثر حکومتهای خودکامه محو شده است به جای خود بازگردد آن گاه **اصلاحات** در تمام شؤون اجتماعی اعم از سیاسی و اقتصادی و اخلاقی آشکار شود **و چنگال** ظالمان از گریبان مظلومان جدا شود و حدود الهی اجرا گردد به گونه ای که ستم دیدگان احساس امنیّت و آرامش کنند.

---

۱. گر چه در نسخه نهج البلاغه صبحی صالح این جمله به صورت «لنَرِدَ» (از مادّه ورود) آمده، ولی ظاهراً غلط و اشتباه است و باید «لنردّ» (از مادّه زدّ به معنی بازگرداندن) باشد همان گونه که در غالب نسخ نهج البلاغه دیده می شود.

www.makarem.ir

به یقین اگر هدف حکومتها انجام این امور چهارگانه باشد سعادت معنوی و مادی بر سر جامعه سایه خواهد افکند و اگر هدف آنها بدست آوردن مقام و اموال و ثروتها باشد جز فساد و ظلم و تعطیل حدود الهی و محو اخلاق و دین نتیجه ای نخواهد داشت و این درسی است برای همه مسلمین در تمام قرون و اعصار.

این امور همان است که قرآن مجید به عنوان اهداف بعثت پیامبر (صلی الله علیه وآله) و تشکیل حکومت اسلامی بیان فرموده، در یکجا **تعلیم و تهذیب** ونجات از گمراهی آشکار را هدف بعثت می شمارد (**هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی ا لأُمِّیّینَ رَسُولا مِّنْهُمْ یَتْلُواْ عَلَیْهِمْ ءَایَـاتِهِ وَیُزَکِّیهِمْ وَیُعَلِّمُهُمُ ا لْکِتَـابَ وَا لْحِکْمَةَ وَإِنْ کَانُواْ مِن قَبْلُ لَفِی ضَلَـل مُّبِین**)[۱] و در جای دیگر **اقامه قسط و عدالت** نتیجه قیام انبیا ذکر می کند (**لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَیِّنَـاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ ا لْکِتَـابَ وَا لْمِیزَانَ لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ**)[۲] و نیز در آیه یگر می فرماید : « (**الَّذِینَ إِن مَّکَّنَّـاهُمْ فِی الارْضِ أَقَامُواْ الصَّلَـوةَ وَءَاتَوْاْ الزَّکَـوةَ وَأَمَرُواْ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْاْ عَنِ الْمُنکَرِ وِللَّهِ عَـاقِبَةُ الأُمُورِ**)؛ همان کسانی که هر گاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم نماز را بر پا می دارند و زکات می دهند و امر به معروف و نهی از منکر می کنند و پایان همه کارها از آن خداست»[۳].

سپس در پایان این فراز امام (علیه السلام) گواه روشنی بر صدق گفتار خود در زمینه انگیزه های او نسبت به پذیرش بیعت، ذکر می کند، عرضه می دارد :

---

۱. جمعه، آیه ۲.

۲. حدید، آیه ۲۵.

۳. حجّ، آیه ۴۱.

www.makarem.ir

«خداوندا ! من نخستین کسی بودم که به سوی تو بازگشتم و دعوت تو را شنیدم و اجابت کردم، هیچ کس جز رسول خدا (صلی الله علیه وآله) پیش از من نماز نخواند» **(اللَّهُمَّ إنی أَوَّلُ مَنْ أَنَابَ، وَسَمِعَ وأَجَابَ، لَمْ یَسْبِقْنِی إلاَّ رَسُولُ اللهِ** (صلی الله علیه وآله)**بِالصَّلاَةِ).**

اشاره به این که در آن روزی که اسلام غریب بود و پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) یکّه و تنها، و فقط «**خدیجه**» همسر با وفایش به او ایمان آورده بود، و اظهار اسلام در برابر مشرکانِ متعصّب بسیار خطرناک بود، من دست بیعت به پیامبر (صلی الله علیه وآله) دادم و سر تسلیم در برابر او خم کردم و نخستین مردی بودم که به او پیوستم، چیزی را جز خدا و اطاعت فرمان او و احیای حق و توحید و عدالت در نظر نداشتم و هم اکنون نیز انگیزه من در پذیرش بیعت همان است که در آغاز بعثت پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود.

در میان دانشمندان اسلام، اعم از شیعه و اهل سنت در این مسأله اختلافی نیست که «**خدیجه**» نخستین زنی بود که به پیامبر (صلی الله علیه وآله) ایمان آورد **و علی** (علیه السلام)نخستین مرد، هر چند گروهی از علمای اهل سنت به خاطر کمی سنّ و سال علی (علیه السلام) در لحظه ایمان آوردن، بهانه جویی هایی در پذیرش ایمان او دارند تا بدین وسیله این فضیلت را از آن حضرت بگیرند و به دیگران بسپارند ولی با توجه به این که پیامبر (صلی الله علیه وآله)، اسلام حضرت را پذیرفت و حتی در جریان «**یوم الدار**» او را به عنوان وصیّ خود معرفی فرمود، روشن می شود که این بهانه جویی ها بی اساس است[1].

j j j

۱. شرح بیشتر و مدارک و روایات فراوانی که در زمینه اسلام علی (علیه السلام) به عنوان اوّلین مسلمان از مردان در منابع مختلف آمده و پاسخ به بهانه جویی ها را در جلد سوّم همین کتاب صفحه ۱۶۹ به بعد و در جلد نهم پیام قرآن صفحه ۳۲۶ مطالعه فرمایید.

www.makarem.ir

www.makarem.ir

**بخش سوّم**

**وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لاَ يَنْبَغِی أَنْ يَكُونَ الْوَالِی عَلَی الْفُرُوجِ وَالدِّمَاءِ وَالْمَغَانِمِ والاحْكَامِ وَإِمَامَةِ الْمُسْلِمِينَ الْبَخِيلُ، فَتَكُونَ فِی أَمْوَالِهِمْ نَهْمَتُهُ، وَلاَ الْجَاهِلُ فَيُضِلَّهُمْ بِجَهْلِهِ، وَلاَ الْجَافِی فَيَقْطَعَهُمْ بِجَفَائِهِ، وَلاَ الْحَائِفُ لِلدُّوَلِ فَيَتَّخِذَ قَوْماً دُونَ قَوْمٍ، وَلاَ الْمُرْتَشِی فِی الْحُكْمِ فَيَذْهَبَ بِالْحُقُوقِ، وَيَقِفَ بِهَا دُونَ المَقَاطِعِ، وَلاَ الْمُعطِّلُ لِلسُّنَّةِ فَيُهْلِكَ الأُمَّةَ.**

**ترجمه**

شما می دانید، آن کس که بر نوامیس، و خونها، و اموال (مردم) و احکام و امامت مسلمین، سلطه پیدا می کند، نباید **بخیل** باشد تا حرص بر جمع آوری اموال برای خود او را مشغول سازد (و از حق و عدالت بازدارد) و نباید **جاهل و نادان** باشد که با جهل خویش مردم را گمراه کند و نه **خشن** باشد که پیوندهای مردم را با خشونت خویش قطع کند و نه **ستمگر و حیف** ومیل کننده اموال (بیت المال) تا تبعیض روا دارد، و گروهی را بر گروه دیگری (بی دلیل) مقدّم شمرد، و نه در **قضاوت رشوه گیر** باشد تا حقوق (مردم) را از بین ببرد و در رساندن حق (به صاحبانش) کوتاهی ورزد و نباید **سنّت (پیامبر) را تعطیل** کند و بدین سبب امّت را به هلاکت بیفکند !

**شرح و تفسیر**

## شرایط حاکمان عدل

امام (علیه السلام) در آخرین بخش این خطبه به بیان ویژگیهای حاکمان عدل، ووالیان حق، پرداخته وشش صفت مهم را برای آنها بیان می کند و به این

www.makarem.ir

ترتیب بحثی را که درباره حکومت الهی در این خطبه آغاز فرموده است پایان می دهد. و جالب این که : با جمله «**وَقَدْ عَلِمْتُمْ**» (شما می دانید) التزام به این صفات را یک امر عقلی ظاهر و واضح، می شمرد که هر کس از آن آگاه است و یا حدّ اقل، باید از آن آگاه باشد می فرماید :

«شما می دانید آن کس که بر نوامیس، و خونها، و اموال و احکام و امامت مسلمین سلطه پیدا می کند نباید «بخیل» باشد تا حرص بر جمع آوری اموال برای خود او را مشغول سازد» (و از حق و عدالت بازدارد) **(وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لاَ يَنْبَغِى أَنْ يَكُونَ الْوَالِى عَلَى الْفُرُوجِ وَالدِّمَاءِ وَالْمَغَانِمِ والاحْكَامِ وَإِمَامَةِ الْمُسْلِمِينَ الْبَخِيلُ، فَتَكُونَ فِى أَمْوَالِهِمْ نَهْمَتُهُ[1])**.

در حقیقت اصول زندگی فردی و اجتماعی مردم را این پنج چیز تشکیل می دهد : **ناموس، جان، مال، قوانین و تشکیلات** حکومت که شخصی زمامدار باید با تدبیر و دوراندیشی و عدالت و انصاف، حق همه آنها را ادا کند، جان و مال و ناموس مردم در امان باشد، احکام و قوانین اجرا شود و امامت و پیشوایی خلق، به دست صالحان در تمام رده ها سپرده شود.

اگر پیشوای مردم «**بخیل**» باشد تمام همّت و شهوتش گردآوری اموال است و همه چیز را برای رسیدن به این هدف زیر پا می گذارد، نه امنیّتی باقی می ماند و نه قانونی محترم شمرده می شود.

در **بیان دوّمین وصف** می فرماید : «و نباید جاهل و نادان باشد، که باجهل خویش مردم را گمراه کند» **(وَلاَ الْجَاهِلُ فَيُضِلَّهُمْ بِجَهْلِهِ)**.

---

۱. «نهمه» : در اصل به معنی نیاز و علاقه شدید به چیزی داشتن است و حرص و ولع نسبت به آن نشان دادن.

www.makarem.ir

به یقین علم به احکام و موضوعات و راهکارهای صحیح از اساسی ترین پایه های حکومت است و افراد جاهل هر چند حسن نیّت و تقوا داشته باشند توانایی بر حکومت ندارند و مردم را به خاطر جهل خود به بیراهه می کشانند.

در بیان **سوّمین** وصف می فرماید: «والی نباید خشن بوده باشد که پیوندهای مردم را با خشونت خویش قطع کند» **(وَلاَ الْجَافِی[۱] فَیَقْطَعَهُمْ بِجَفَائِهِ)**.

به یقین از واضح ترین ویژگیهای والی عدل، عطوفت و محبّت و نرمش و مداراست و می دانیم پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) با همین نرمش و محبّت، دل های رمیده از حق را در گرداگرد خود جمع کرد و این یک رحمت بزرگ الهی بود آن گونه که قرآن می فرماید: « **(فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ ا لْقَلْبِ لاَنفَضُّواْ مِنْ حَوْلِكَ)**؛ به برکت رحمت الهی در برابر آنان نرم و مهربان شدی، و اگر خشن و سنگ دل بودی از اطراف تو پراکنده می شدند»[۲].

و در بیان **چهارمین** وصف می فرماید: «والی نباید ستمگر و حیف و میل کننده اموال (بیت المال) باشد تا تبعیض روا دارد و گروهی را بر گروه دیگری (بی دلیل) مقدّم شمرد» **(وَلاَ الْحَائِفُ[۳] لِلدُّوَلِ[۴] فَیَتَّخِذَ قَوْماً دُونَ قَوْمٍ)**.

این همان بلایی است که بر سر **«عثمان»** خلیفه سوّم آمد، و چنان ضربه های سنگینی بر جامعه اسلامی وارد ساخت که هرگز آثار آن برچیده

---

۱. «جافی» از مادّه «جفا» در اصل به معنی خشونت و دور ساختن و برداشتن چیزی است.

۲. آل عمران، آیه ۱۵۹.

۳. «حائف» از مادّه «حیف» به معنی جور و ستم است و به گفته راغب در اصل به معنی انحراف در حکم و تبعیض است.

۴. «دول» جمع «دوله» به معنی مال است.

www.makarem.ir

نشد; اموال بیت المال را در میان بستگان و دوستان و چاپلوسان وغارتگران تقسیم
کرد، توده های رنجدیده مردم بر ضدّ او شوریدند و او را به قتل رساندند و اختلافات عظیمی از آن زمان در میان مردم پیدا شد که آثار سوء آن قرنها باقی ماند.

در **پنجمین ویژگی** می فرماید : «والی نباید در قضاوت، رشوه گیر باشد تا حقوق (مردم) را از بین ببرد و در رساندن حق به صاحبانش کوتاهی ورزد» **(وَلاَ الْمُرْتَشِی فِی الْحُکْمِ فَیَذْهَبَ بِالْحُقُوقِ، وَیَقِفَ بِهَا دُونَ المَقَاطِعِ[1])**.

مهمترین عامل قضاوت به جور وستم، همان بلای رشوه خواری است که صاحبان زر و زور، قدرت پرداخت آن را دارند و احکام دادگاهها را به سود خود و به زیان صاحبان حق، تغییر می دهند و از اجرای حق و عدالت مانع می شوند.

بدیهی است قوانین و دادگاهها برای حفظ حقوق ضعیفان است و گر نه قدرتمندان حق خویش را حفظ می کنند، هنگامی که پای رشوه به دادگاه و منطقه فکر قاضی باز شود رشوه ای که تنها در توان زورمندان است قدرت دفاع از ضعیفان گرفته می شود و حقوق آنها پایمال می گردد، همان چیزی که در سراسر دنیای امروز با نهایت تأسف شاهد و ناظر آن هستیم.

توجه به این نکته نیز لازم است که رشوه، همیشه جنبه مالی ندارد، گاه تسویه حسابهای سیاسی و رسیدن به مقامات و شهوات جنسی و مدّاحی بی

---

۱. «مقاطع» جمع «مقطع» به معنی آخر هر چیزی است که وقتی به آن جا برسد قطع می شود این واژه گاه به حدود الهی اطلاق می گردد که به جرم مجرمین پایان می دهد و در خطبه بالا در همین معنا به کار رفته. اشاره به این که هر گاه قاضی رشوه خوار باشد اجازه نمی دهد حدود الهی جاری شود.

www.makarem.ir

جا و امثال اینها به صورت رشوه پرداخته می شود و به این ترتیب چرخهای دادگاهها و دادسراها در مسیر ظلم و بیدادگری به حرکت درمی آید.

و در **ششمین و آخرین** وصف می فرماید : «پیشوای مردم نباید سنّت (پیامبر) را تعطیل کند و بدین سبب امّت را به هلاکت بیفکند» **(وَلاَ الْمُعطِّلُ لِلسُّنَّةِ فَيُهْلِکَ الأُمَّةَ).**

البتّه تعبیر به «**سنّت**» ممکن است اشاره به سنّت پیامبر (صلی الله علیه وآله) باشد که در بالا به آن اشاره شد و یا سنّتها و قوانین الهی که خداوند آن را در جهان آفرینش مقرّر فرموده است یا سنّتهای حسنه اجتماعی است که در عهدنامه «**مالک اشتر**» به آن اشاره شده است «**وَلاَ تَنْقُضْ سُنَّةً صَالِحَةً عَمِلَ بِهَا صُدُورُ هذِهِ الأُمَّةِ;** سنتهای خوبی را که در آغاز این امت، به آن عمل شده نشکن» و یا هر سه، هر چند معنی اوّل به نظر نزدیکتر می رسد.

j j j

**نکته**

## بلای بزرگ حکومتها

همان گونه که در آغاز این خطبه به آن اشاره شده این خطبه در واقع از **سه بخش** تشکیل شده، که به طور کامل با هم مرتبط است : **نخست امام نیروهای آماده ای** را که باید در اقامه حقّ و عدالت فعّال باشند ولی بر اثر اختلاف و بکار نگرفتن عقل و خرد به ضعف و ناتوانی کشانده شده اند را سرزنش می کند.

**سپس هدفها و انگیزه های** حکومت عدل اسلامی و انسانی را بر می شمرد و در **پایان ارکان اصلی** صفات حاکمان عدل را ذکر می کند; به یقین هر گاه از یک سو نیروهای مؤمن، متّحد و ساخته شوند و اهداف و انگیزه ها، پاک و مقدّس باشد و والی، صفات ششگانه لازم را احراز کند

www.makarem.ir

حکومتی بر پا خواهد شد که حافظ امنیّت و عدالت و احیاگر ارزشهای اسلامی و انسانی خواهد بود.

اگر بخل جای سخاوت را بگیرد.

و جهل به جای آگاهی نشیند.

و خشونت جای رأفت و رحمت را پرکند.

و حاکمان به حیف و میل اموال و تعبیض و ستم بپردازند.

و رشوه خواری دستگاه قضایی را آلوده کند.

و سنّتهای حسنه تعطیل گردد، حکومتی وحشتناک بوجود می آید که نه اثری از دینداری در آن است و نه دنیاداری، و چه درسی از این بهتر برای حاکمان حق طلب.

j j j

www.makarem.ir

# خطبه ۱۳۲[۱]

## وَمِنْ خطبةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

### یعظ فیها ویزهد فی الدنیا

از خطبه های امام (علیه السلام) است که در آن پند و اندرز داده و تشویق به بی اعتنایی به زرق و برق دنیا می کند.

### خطبه در یک نگاه

این خطبه، همان گونه که در بالا اشاره شد، مشتمل بر «**مواعظ**» و پند و اندرز و توصیه به «**زهد**» در دنیاست. و به طور دقیق تر **از چهار بخش** تشکیل شده است :

۱ ـ **حمد و ثنای الهی** با ذکر اوصاف ویژه ای از خداوند و شهادت خالصانه به نبوت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) .

---

۱. «سند خطبه»

«آمدی» از علمای قرن پنجم، قسمتهایی از این خطبه را در کتاب «الغرر» به صورت پراکنده آورده است و از تفاوتهای میان آن و آنچه در نهج البلاغه است، می توان دانست که مدرک او کتاب دیگری غیر از نهج البلاغه بوده است. «ابن اثیر» (متوفای ۶۰۶) در «نهایه» در موارد مختلف نیز به جمله هایی از این خطبه اشاره کرده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۲۹۸).

www.makarem.ir

۲ ـ اشاره به **فرارسیدن پایان عمر،** وجدا شدن انسان از تمام سرمایه های زندگی دنیا.

۳ ـ **لزوم عبرت** گرفتن از زندگی پیشینیان، آنهایی که اموال و ثروتهای فراوانی جمع کردند و سرانجام خانه هایشان قبرشان شد، و اموال و همسرانشان به دست دیگران افتاد.

٤ ـ **لزوم بهره گیری** از فرصتهایی که در دنیا در دست داریم، برای فراهم ساختن زاد و توشه آخرت.

j j j

www.makarem.ir

**بخش اوّل**

**نَحْمَدُهُ عَلَى مَا أَخَذَ وَأَعْطَى، وَعَلَى مَا أَبْلَى وَابْتَلَى. الْبَاطِنُ لِكُلِّ خَفِيَّةٍ، وَالْحَاضِرُ لِكُلِّ سَرِيرَةٍ، العَالِمُ بِمَا تُكِنُّ الصُّدُورُ، وَمَا تَخُونُ الْعُيُونُ. وَنَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلهَ غَيْرُهُ، وَأَنَّ مُحَمَّداً نَجِيبُهُ وَبَعِيثُهُ، شَهَادَةً يُوَافِقُ فِيهَا السِّرُّ الإِعْلاَنَ، والْقَلْبُ اللِّسَانَ.**

**ترجمه**

ستایش می کنیم او را بر آنچه گرفته و بخشیده، و بر نعمتهایی که عطا کرده و آزمونهایی که (به وسیله مشکلات) مقرّر داشته است. همان کسی که نزد هر چیز مخفی حاضر است (و از آن آگاهی دارد) و در درون (جانها) حضور دارد و از آنچه سینه ها در خود پنهان داشته اند و از خیانت چشمها با خبر است و گواهی می دهیم که معبودی جز او نیست و محمّد (صلی الله علیه وآله) برگزیده و فرستاده اوست گواهی و شهادتی که درون و برون، و قلب و زبان در آن هماهنگ باشد.

**شرح و تفسیر**

## اوصاف ویژه پروردگار

امام (علیه السلام) خطبه را با ستایش پروردگار و ذکر اوصاف ویژه ای آغاز می کند می فرماید : «ستایش می کنیم او را بر آنچه گرفته و بخشیده و بر نعمتهایی که عطا کرده و آزمونهایی که (به وسیله مشکلات) مقرّر داشته است».

**(نَحْمَدُهُ عَلَى مَا أَخَذَ وَأَعْطَى، وَعَلَى مَا أَبْلَى وَابْتَلَى).**

www.makarem.ir

منظور از «**أَخَذَ**» گرفتن نعمتها و مواهب الهی است و منظور از «**أَعْطَی**» بخشیدن آنهاست و نیز منظور از «**أَبْلَی**» دادن نعمت و منظور از «**وَابْتَلَی**» آزمودن به وسیله گرفتن نعمتهاست و به همین دلیل بسیاری از شارحان نهج البلاغه این دو جمله را تفسیری دانسته اند (یعنی **اخذ** را مساوی **ابلی** و **اعطی** را مساوی **ابتلی** ذکر کرده اند).

ولی احتمال دارد **اوّلی** اشاره به نعمتهای مادی و **دوّمی** اشاره به نعمتهای معنوی باشد; زیرا واژه **اخذ** بیشتر در امور مادی به کار می رود.

به هر حال از تعبیرات بالا به خوبی استفاده می شود که، ممکن است گرفتن نعمتها نیز خودش نعمتی باشد زیرا گاه وفور نعمت سبب غرور و دوری از خدا وبیگانگی از خلق می گردد.

اضافه بر این **حمد** در برابر **سلب نعمتها** نشانه تسلیم مطلق در برابر مشیّت الهی است.

سپس به ذکر سه وصف دیگر از اوصاف پروردگار که در واقع هشداری است به همه انسانها که مراقب خویش و اعمال و نیّات خویش باشند اشاره کرده، می فرماید : «همان کسی که نزد هر چیز مخفی حاضر است (و از آن آگاهی دارد) و در درون (جانها) حضور دارد و از آنچه سینه ها در خود پنهان داشته، و (نیز) از خیانت چشمها با خبر است» **(الْبَاطِنُ لِكُلِّ خَفِيَّةٍ**[1]**، وَالْحَاضِرُ لِكُلِّ سَرِيرَةٍ، العَالِمُ بِمَا تُكِنُّ الصُّدُورُ، وَمَا تَخُونُ الْعُيُونُ).**

این اوصاف، به خوبی نشان می دهد که **علم پروردگار علم حضوری** است یعنی او در هر کجا حاضر و ناظر است، پنهان و آشکار برای او مفهوم ندارد، حضور و غیاب برای او یکسان است، اسرار درون سینه ها را می داند،

---

۱. «لام» در «لکلّ خفیّة» به معنی «فی» یا به معنی «مع» است همچنین «لام» در «لکلّ سریرة».

www.makarem.ir

گردش چشمهایی را که به خیانت می گردد می بیند و از باطن و درون هر کس و هر چیز آگاه است.

به راستی اگر انسان به **هنگام حمد و ستایش پروردگار** و ذکر این اوصاف در حقیقت آنها بیندیشد، و به آن ایمان راسخ داشته باشد همه **عالم را محضر خدا بداند** و خدا را در درون جان و روح و فکر خود حاضر ببیند، چگونه ممکن است آلوده گناه و یا حتّی فکر گناه شود.

سپس در پایان این فراز شهادت خالصانه به وحدانیّت حق و نبوّت پیامبر داده می فرماید : «و گواهی می دهیم که معبودی جز او نیست و محمّد (صلی الله علیه وآله)برگزیده و فرستاده اوست گواهی و شهادتی که درون و برون، وقلب و زبان، در آن هماهنگ است» **(وَنَشْهَدُ أَنْ لاَ إلهَ غَيْرُهُ، وَأَنَّ مُحَمَّداً نَجِيبُهُ[1] وَبَعِيثُهُ[2]، شَهَادَةً يُوَافِقُ فِيهَا السِّرُّ الأِعْلاَنَ، والْقَلْبُ اللِّسَانَ).**

بدیهی است گواهی به این دو اصل اساسی که پایه های ایمان را تشکیل می دهد، انسان را به نفی معبودهای دیگر دعوت می کند و از عبادت شیطان و هوای نفس امّاره، بر حذر می دارد و گواهی به نبوّت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) او را به اطاعت فرمانهایش فرا می خواند، به ویژه شهادتی که تنها بر زبان جاری نیست بلکه قلب و جان انسان نیز با آن هم صداست.

j j j

۱. «نجیب» از مادّه «نجابت» به معنی شیء یا انسان برگزیده و نفیس و برتر است.

۲. «بعیث» از مادّه «بعثت» به معنی مبعوث شده است.

www.makarem.ir

www.makarem.ir

**بخش دوّم**

**ومنها : فَإِنَّهُ وَاللهِ الْجِدُّ لاَ اللَّعِبُ، والْحَقُّ لاَ الْكَذِبُ. وَمَا هُوَ إِلاَّ الْمَوْتُ أَسْمَعَ دَاعِيهِ، وَأَعْجَلَ حَادِيهِ. فَلاَ يَغُرَّنَّكَ سَوَادُ النّاسِ مِنْ نَفْسِكَ، وَقَدْ رَأَيْتَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ مِمَّنْ جَمَعَ الْمَالَ وَحَذِرَ الاْقْلاَلَ، وَأَمِنَ الْعَوَاقِبَ ـ طُولَ أَمَل واسْتِبْعَادَ أَجَلِ ـ كَيْفَ نَزَلَ بِهِ الْمَوتُ فَأَزْعَجَهُ عَنْ وَطَنِهِ، وَأَخَذَهُ مِنْ مَأْمَنِهِ، مَحْمُولاً عَلَى أَعْوَادِ الْمَنَايَا يَتَعَاطَى بِهِ الرِّجَالُ الرِّجَالَ، حَمْلاً عَلَى الْمَنَاكِبِ وَإِمْسَاكاً بِالاَنَامِلِ. أَمَا رَأَيْتُمُ الَّذِينَ يَأْمُلُونَ بَعِيداً، وَيَبْنُونَ مَشِيداً، وَيَجْمَعُونَ كَثِيراً ! كَيْفَ أَصْبَحَتْ بُيُوتُهُمْ قُبُوراً، وَمَا جَمَعُوا بُوراً; وَصَارَتْ أَمْوَالُهُمْ لِلْوَارِثِينَ، وَأَزْوَاجُهُمْ لِقَوْم آخَرِينَ; لاَ فِى حَسَنَة يَزِيْدُونَ، وَلاَ مِنْ سَيِّئَة يَسْتَعْتِبُونَ !**

**ترجمه**

به خدا سوگند این را که می گویم جدّی است نه شوخی، واقعیت است نه دروغ، وآن این که چیزی جز مرگ (در پایان کار) نیست (همان مرگی که) منادیش بانگ خودرا به گوش (همگان) رسانده و ساربانش با آواز حدی (همه را) به سرعت پیش می برد، حال که چنین است انبوه زندگان تو را فریب ندهند و از خود غافل نسازند، با این که افرادی را پیش از خود به چشم دیدی، از کسانی که ثروتها جمع آوری کردند واز فقر و بیچاره گی پرهیز داشتند و بر اثر آرزوهای طولانی ودور شمردن اجل خودرا در امان دانستند، دیدی مرگ چه سان بر آنها فرود آمد و آنان را از وطنشان بیرون راند و از جایگاه امنشان برگرفت، این در حالی بود که آنها را بر چوبه های مرگ (و تابوت) حمل می کردند و مردان آنها را
دست به دست بر دوش می بردند و با سرانگشتان نگاه می داشتند (گویی از

www.makarem.ir

گرفتن تابوت آنها با تمام دست خود نفرت و وحشت داشتند) آیا ندیدید کسانی را که آرزوهای دراز داشتند و کاخهای (رفیع و) استوار بنا کردند و اموال فراوانی گرد آوردند چگونه خانه هایشان گورستان شد و آنچه را جمع کرده بودند بر باد رفت و از چنگشان خارج گشت ؟ اموالشان به دست وارثان افتاد و همسرانشان در اختیار دیگران قرار گرفتند (و از همه اسفناک تر این که) نه می توانند چیزی بر حسناتشان بیفزایند و نه از گناهان خود توبه کنند !

## شرح و تفسیر

### دیدی چه سان مرگ بر آنها فرود آمد ؟

امام (علیه السلام) در این بخش از کلمات پر معنی خود در این خطبه همگان را هشدار می دهد که این زندگی به هر حال پایان می گیرد و دیر یا زود ـ که در هر حال زود است ـ باید از این جهان رخت بر بندد و به سرای جاویدان عزیمت کند و در برابر اعمال خویش، قرار گیرد می فرماید :

«به خدا سوگند این را که می گویم جدّی است نه شوخی و بازی، واقعیت است، نه دروغ، و آن این که چیزی جز مرگ (در پایان کار) نیست (همان مرگی که) منادیش بانگ خودرا به گوش (همگان) رسانده و ساربانش با آواز حدی (همه را) به سرعت پیش می برد». **(فَإِنَّهُ وَاللهِ الْجِدُّ لاَ اللَّعِبُ،**

www.makarem.ir

**والْحَقُّ لاَ الْكَذِبُ. وَمَا هُوَ إلاَّ الْمَوْتُ أَسْمَعَ دَاعِيهِ[۱]، وَأَعْجَلَ حَادِيهِ[۲]).**

از آن جا که مرگ برای همه انسانها یک واقعیت اجتناب ناپذیر و قطعی است امام (علیه السلام)سخنش را در این جا با **انواع تأکیدها** ـ که به گفته بعضی از شارحان نهج البلاغه به **ده نوع** می رسد ـ مؤکد ساخته است[۳]، و به این ترتیب می فرماید : صدای منادی مرگ از هر سو به گوش می رسد، و بانگ «**الرحیل**» فضای جهان را پر کرده، و فرشته مرگ پیر و جوان و کودک را نمی شناسد و در کنار همه کمین کرده و در انتظار فرمان خداست.

سپس می فرماید : «حال که چنین است انبوه زندگان تو را فریب ندهند و از خود غافل نسازند، با این که افرادی را پیش از خود به چشم دیدی، از کسانی که ثروتها جمع آوری کردند و از فقر و بیچارگی پرهیز داشتند و بر اثر آرزوهای طولانی و دور شمردن اجل، خودرا در امان دانستند، دیدی مرگ چه سان بر آنها فرود آمد و آنان را از وطنشان بیرون راند و از جایگاه امنشان برگرفت ؟ !» **(فَلاَ يَغُرَّنَّكَ سَوَادُ النّاسِ مِنْ نَفْسِكَ، وَقَدْ رَأَيْتَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ مِمَّنْ جَمَعَ الْمَالَ وَحَذِرَ الاْقْلاَلَ، وَأَمِنَ الْعَوَاقِبَ ـ طُولَ**

---

۱. «أَسْمَعَ» فعل است و «دَاعِی» فاعل وضمیر آن به «موت» بر می گردد ومفعول آن «جمیع الناس» است که محذوف می باشد یعنی دعوت کننده و منادی مرگ صدای خودرا به گوش همگان رسانده است.

۲. «حَادِی» از مادّه «حِداء» به معنی کسی است که با آواز مخصوص خود شتران را سرگرم می کند و به حرکت سریع وامی دارد و این جمله نیز شامل فعل و فاعل و همچنین مفعول محذوف است (مانند جمله سابق).

۳. این ده نوع تأکید عبارت است از «انّ»، ضمیر شأن (اگر بپذیریم ضمیر در «انّه» ضمیر شأن است) جمله اسمیه، قسم جلاله، جدّ، الف و لامی که بر سر آن آمده، «لا اللعب»، «الحقّ»، «لا الکذب» و استفاده از «حصر» در جمله «ما هو إلاّ...».

www.makarem.ir

**أَمَل واسْتِبْعَادَ أَجَلِ ـ كَيْفَ نَزَلَ بِهِ الْمَوتُ فَأَزْعَجَهُ[1] عَنْ وَطَنِهِ، وَأَخَذَهُ مِنْ مَأْمَنِهِ).**

جمله «**فَلاَ يَغُرَّنَّکَ سَوَادُ النّاسِ**»، دو معنا می تواند داشته باشد: **نخست این که:** اگر توده های مردم را می بینی که زنده و سالمند، تو را فریب ندهند و از مرگ غافل نسازند، **دیگر این که:** توده های مردم تو را وسوسه نکنند و فریب ندهند که به فکر زندگی باش، نه به فکر مرگ.

مفهوم جمله «**حَذِرَ الأَقْلاَلَ**»، در این جا این است که: با جمع کردن اموال خودرا از فقر (به گمان خویش) دور ساختند.

و جمله «**أَمِنَ الْعَوَاقِبَ**»، مفهومش این است که: به خاطر آرزوهای دور و دراز و این که هنوز برای مردن زود است خودرا از عاقبت کار در امان می پنداشتند، ولی علی رغم همه این آرزوها و پندارها ناگهان مرگ بر سر آنها فرود آمد و با شتاب و شدّت آنها را از وطن مألوفشان خارج ساخت، و از جایگاه امنشان بیرون راند.

در ادامه این سخن، می فرماید: «این در حالی بود که آنها را بر چوبه های مرگ (و تابوت) حمل می کردند و مردان، آنها را دست به دست، بر دوش می بردند و با سرانگشتان نگاه می داشتند». (گویی از گرفتن تابوت آنها با تمام دست خود نفرت و وحشت داشتند!) **(مَحْمُولاً عَلَى أَعْوَادِ الْمَنَايَا يَتَعَاطَى بِهِ الرِّجَالُ، الرِّجَالَ حَمْلاً عَلَى الْمَنَاكِبِ وَإِمْسَاكاً بِالأَنَامِلِ).**

امام (علیه السلام) در این تعبیرات صریح و گویا و تکان دهنده، پایان زندگی ثروتمندان بی خیال و مغروران جاه و جلال را، مخصوصاً به هنگام مرگ ناگهانی، به بهترین وجهی ترسیم فرموده، تعبیراتی که پرده های غفلت را از مقابل چشم انسان دور می سازد، و هر شنونده ای را از خواب بی خبری بیدار

---

۱. «ازعج» از مادّه «ازعاج» به معنی از جا کندن و بیرون راندن است.

www.makarem.ir

می کند، و به راستی اگر هادیان راه و معلّمان انسانها، گهگاه با این گونه عبارات بانگ بیدار باش سر ندهند معلوم نیست عاقبتِ کارِ انسان به کجا برسد.

سپس امام (علیه السلام) در ادامه این سخن، همین معنا را در لباس جالب دیگری پوشانده، و به همگان چنین می فرماید : «آیا ندیدید کسانی را که آرزوهای دراز داشتند و کاخهای (رفیع) و استوار بنا کردند، و اموال فراوانی گردآوردند، چگونه خانه هایشان گورستان شد و آنچه را جمع کرده بودند بر باد رفت (و از چنگشان خارج شد ؟) اموالشان به دست وارثان افتاد، و همسرانشان در اختیار دیگران قرار گرفتند !» **(أَمَا رَأَيْتُمُ الَّذِينَ يَأْمُلُونَ بَعِيداً، وَيَبْنُونَ مَشِيداً[1]، وَيَجْمَعُونَ كَثِيراً ! كَيْفَ أَصْبَحَتْ بُيُوتُهُمْ قُبُوراً، وَمَا جَمَعُوا بُوراً؛ وَصَارَتْ أَمْوَالُهُمْ لِلْوَارِثِينَ، وَأَزْوَاجُهُمْ لِقَوْمٍ آخَرِينَ).**

سپس می فرماید : «(و از همه اسفناکتر این که) نه می توانند چیزی بر حسنات خود بیفزایند، و نه از گناهان خود توبه کنند !» **(لاَ فِي حَسَنَةٍ يَزِيْدُونَ، وَلاَ مِنْ سَيِّئَةٍ يَسْتَعْتِبُونَ !).**

**آری !** هنگامی انسان از خواب غفلت بیدار می شود که سیلی اجل بر صورت او نواخته شود، و در آن لحظه پرونده های اعمال را به کلّی می بندند، نه چیزی بر حسنات، می توان افزود و نه چیزی از سیئات، می توان کاست. اگر تمام زندگی انسان را از او می گرفتند ولی پرونده های اعمال گشوده بود

---

۱. «مشید» از مادّه «شید» (بر وزن بید) به دو معنا آمده است : نخست به معنی ارتفاع و دیگری به معنی گچ، از همین رو به قصرهای مرتفع و بلند و سر به آسمان کشیده قصر مشید می گویند و همچنین به قصرهایی که بسیار محکم می سازند تا از حوادث روزگار مصون بماند (در مقابل خانه های مستضعفین که غالباً از گل ساخته می شود) قصر مشید گفته می شود.

www.makarem.ir

و راه برای جبران باز بود غصّه ای نداشت; غم و اندوه بی پایان، آن زمان وجود انسان را فرا می گیرد که راه را برای جبران گذشته، به کلّی بسته ببیند.

j j j

www.makarem.ir

www.makarem.ir

**بخش سوّم**

**فَمَنْ أَشْعَرَ التَّقْوَى قَلْبَهُ بَرَّزَ مَهَلُهُ، وَفَازَ عَمَلُهُ. فَاهْتَبِلُوا هَبَلَهَا، وَاعْمَلُوا لِلْجَنَّةِ عَمَلَهَا : فَإِنَّ الدُّنْيَا لَمْ تُخْلَقْ لَكُمْ دَارَ مُقَام، بَلْ خُلِقَتْ لَكُمْ مَجَازاً لِتَزَوَّدُوا مِنْهَا الأَعْمَالَ إِلَى دَارِ الْقَرَارِ. فَكُونُوا مِنْهَا عَلَى أَوْفَاز. وَقَرِّبُوا الظُّهُورَ لِلزِّيَالِ.**

**ترجمه**

هر کس تقوا را در کانون قلب خویش قرار دهد کارهای نیک او ظاهر می شود، وعملش به پیروزی می رسد، پس برای تحصیل تقوا فرصت را غنیمت شمرید، و برای بهشت (جاویدان) عمل شایسته آن را انجام دهید، (بدانید) دنیا به عنوان اقامتگاه همیشگی شما خلق نشده، بلکه به عنوان گذرگاه شما آفریده شده است تا از آن زاد و توشه اعمال صالح برای سرای جاودانی برگیرید، اکنون که چنین است به سرعت آماده کوچ کردن از آن باشید و مرکبها را برای ترک دنیا آماده کنید !

**شرح و تفسیر**

## گذرگاهی به نام دنیا

امام (علیه السلام) بعد از مقدمات حساب شده ای که در آغاز و بخش میانه این خطبه در مورد علم و آگاهی خداوند نسبت به همه چیز مخصوصاً نسبت به اعمال و نیّات بندگان، و همچنین نزدیک بودن مرگ و عبرت انگیز بودن سرگذشت پیشینیان، بیان فرمود، چنین نتیجه گیری می فرماید : «بنابراین هر کس تقوا را در کانون قلب خویش قرار دهد کارهای نیک او ظاهر می شود،

www.makarem.ir

وعملش به پیروزی می رسد» **(فَمَنْ أَشْعَرَ التَّقْوَى قَلْبَهُ بَرَّزَ[۱] مَهَلُهُ[۲]، وَفَازَ عَمَلُهُ).**

روشن است اگر تقوای الهی در اعماق دل انسان ریشه بدواند، شاخ و برگ و میوه هایش از دست و زبان و چشم و گوش او ظاهر می شود، چرا که **تقوا همان حالت خدا ترسی درون است** که انگیزه ای است نیرومند برای اعمال نیک و عامل بازدارنده ای است در برابر گناه.

سپس می افزاید : «پس برای تحصیل تقوا فرصت را غنیمت شمرید و برای بهشت (جاویدان) عمل شایسته آن را انجام دهید» **(فَاهْتَبِلُوا هَبَلَهَا[۳]، وَاعْمَلُوا لِلْجَنَّةِ عَمَلَهَا).**

اشاره به این که : بهشت و سعادت را رایگان به کسی نمی دهند، و با گمان و پندار و ادعاهای تو خالی حاصل به دست نمی آید، کلید بهشت همان اعمال صالح است و اعمال صالح از تقوا بر می خیزد.

و در ادامه، اشاره به وضع دنیا و آخرت و موقعیت هر کدام از این دو گروه می فرماید : «(بدانید) دنیا به عنوان اقامتگاه همیشگی شما خلق نشده، بلکه به عنوان گذرگاه شما آفریده شده است تا از آن زاد و توشه اعمال صالح برای

---

۱. «برّز» از مادّه «بروز» به معنی ظهور و آشکار شدن و به معنی پیشی گرفتن است. توضیح این که این واژه، گاه به صورت ثلاثی مجرّد (برز بر وزن ضرب) به معنی آشکار شدن و گاه به صورت باب تفعیل (برّز بر وزن صرّف) به معنی پیشی گرفتن آمده است و در متن بالا به صورت دوّم بکار رفته است هر چند در بعضیِ از نسخ به صورت ثلاثی مجرّد است.

۲. «مَهل» معنی اسم مصدری دارد و به معنی «وفق» ومداراست این واژه در معنی فرصت برای انجام عمل صالح نیز بکار می رود.

۳. «هَبَل» گاه معنی هلاکت و از دست دادن چیزی است و گاه به معنی غنیمت آمده، و اهتبال گاه به معنی خدعه کردن و گاه به معنی غنیمت گرفتن و به چنگ آوردن چیزی است و در خطبه بالا به معنی دوّم است.

www.makarem.ir

سرای جاودانی برگیرید» **(فَإِنَّ الدُّنْيَا لَمْ تُخْلَقْ لَكُمْ دَارَ مُقَام، بَلْ خُلِقَتْ لَكُمْ مَجَازاً لِتَزَوَّدُوا مِنْهَا الأَعْمَالَ إِلَى دَارِ الْقَرَارِ)**.

جهان بینی اسلامی که بارها در قرآن و در نهج البلاغه آمده است **دنیا را یک گذرگاه، یک پل، یک میدان تمرین، و سرانجام یک بازار تجارت و مقدمه ای برای آخرت که جایگاه اصلی انسان است معرفی می کند**، و اگر با این دیدگاه به دنیا بنگریم همه چیز در نظر ما رنگ دیگری به خود می گیرد و ما را از آلودگی به گناه و ظلم و ستم باز می دارد و به سوی نیکیها دعوت می کند.

ولی پیروان مکتبهای مادی که دنیا و مواهب آن را هدف نهایی خود می پندارند و از سرای آخرت به کلی غافلند، آلودگی به گناهان و کشمکشهای پایان ناپذیر برای جلب اموال و دست آوردن مقامات ظاهری در انتظار آنهاست، هرگز آتش جنگ در میانشان فروکش نمی کند و درگیریها در میان آنان پایان نمی پذیرد.

و در **آخرین جمله** این خطبه در یک نتیجه گیری کوتاه و زیبا و پر معنا می فرماید : «اکنون که چنین است، به سرعت آماده کوچ کردن از آن باشید و مرکبها را برای ترک دنیا آماده کنید» **(فَكُونُوا مِنْهَا عَلَى أَوْفَازٍ[1]. وَقَرِّبُوا الظُّهُورَ لِلزِّيَالِ[2])**.

اشاره به این که : وقت بسیار تنگ است و موانع فراوان، و زمان کوچ کردن کاملاً نامعلوم است، نه تنها پیران که جوانان نیز باید همیشه به حالت آماده

---

۱. «اوفاز» جمع «وفز» (بر وزن نبض) به معنی سرعت کردن وعجله نمودن و آماده سفرگشتن است.

۲. «زیال» به معنی «مفارقت» است و جمله «قرّبوا الظهور للزیال» مفهومش این است که مرکبها را آماده کنید برای کوچ کردن از دنیا و لازمه آن انجام اعمال صالح و توبه از گناه وادای حقوق خلق و خالق است.

www.makarem.ir

باش، باشند. چه بسیار پدران پیر و رنجور و ناتوان ماندند و جوانان سالم و نیرومند رفتند.

j j j

**نکته**

## نتیجه خطبه

امام (علیه السلام) در این خطبه به نکته های مهمّی اشاره می کند که به طور خلاصه چنین است :

۱ ـ در آغاز خطبه همه را توجه به حضور خداوند در همه جا و آگاهی او از اسرار درون وجود انسان جلب می کند، تا همگان مراقب اعمال خویش باشند.

۲ ـ گواهی حقیقی بر وحدانیّت حق و نبوت پیامبر را آن آگاهی می شمرد که درون و برون با هم هماهنگ باشد و از هرگونه نفاق و دورویی جدا گردد.

۳ ـ توجه همگان را به نزدیک بودن مرگ و کوچ از دنیا که سبب بیداری و آگاهی است جلب می کند.

٤ ـ مخاطبان خودرا به مطالعه تاریخ گذشتگان در کتابها و در آثاری که از آنها در شهرها و بیابانها باقی مانده، دعوت می نماید، تا بدانند هر که باشند و به هر جا برسند سرانجام چنین سرنوشتی را دارند.

۵ ـ به دنبال این اندرزها همه را به تقوا فرا می خواند، همان تقوایی که در درون قلب انسان جای گیرد و آثارش در تمام اعمال او ظاهر شود.

٦ ـ این نکته را به همه مخاطبان یادآور می شود که بهشت را بی حساب و کتاب به کسی نمی دهند، به بها می دهند، به بهانه، نمی دهند.

۷ ـ سرانجام این نکته مهم را یادآور می شود که دنیا گذرگاهی است نه جایگاه اقامت، بازار تجارتی است که باید همه از آن زاد و توشه برگیرند و در هر زمان آماده رحیل و حرکت باشند.

j j j

www.makarem.ir

# خطبه ۱۳۳[۱]

## وَمِنْ خطبةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

**يعظّم الله سبحانه و يذكر القرآن والنبى** (صلى الله عليه وآله) **ويعظ الناس**

از خطبه امام (علیه السلام) است که پیرامون عظمت خداوند و یادآوری قرآن و پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و اندرز مردم سخن می گوید.

### خطبه در یک نگاه

با یک نگاه اجمالی به خطبه روشن می شود که از **پنج بخش مهم تشکیل یافته است.**

---

۱. «سند خطبه»

نویسنده «مصادر نهج البلاغه» سند دیگری برای این خطبه نیافته است، جز این که گفتار «ابن ابی الحدید» را که می گوید : «آنچه در این خطبه آمده است بخشهایی است که «سیّد رضی» از خطبه طولانی برگزیده است» دلیل بر این می داند که او اصل خطبه را دیده، هر چند به مدرک آن اشاره نکرده است. ولی این احتمال نیز وجود دارد که گفتار «ابن ابی الحدید» استنباطی از همین خطبه موجود نهج البلاغه باشد چرا که «سیّد رضی» با تعبیر «منها ومنها» که در این خطبه مکرّر آمده، نشان داده است که خطبه را به اصطلاح تقطیع کرده است و عدم پیوند میان این بخشها نیز نشان می دهد که اصل خطبه بسیار مفصّل تر بوده است.

نویسنده مصادر بعد از بیان بالا می افزاید : («آمدی» (از علمای قرن پنجم) نیز در «غرر» این خطبه را با تفاوتهایی ذکر کرده که نشان می دهد احتمالاً آن را از منبع دیگری گرفته است).

www.makarem.ir

**بخش اوّل** از عظمت خداوند و قدرت مطلقه او و سجده تمام موجودات در برابر ذات پاکش سخن می گوید.

**در بخش دوّم** به عظمت قرآن و دوام و بقای آن اشاره می فرماید.

**بخش سوّم** در مورد پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) است که خداوند او را بعد از یک دوره فترت فرستاد. ونبوت را با او پایان داد.

**در بخش چهارم** سخن از کم ارزش بودن دنیا به میان آورده و همگان را به هوشیاری و شناخت دنیا و گرفتن زاد و توشه از آن دعوت می فرماید.

**در پنجمین و آخرین بخش**، اندرزهای شایسته و مؤثری به همه مخاطبان می دهد و بار دیگر به سراغ قرآن وعظمت آن و لزوم تدبّر در آیاتش باز می گردد، و به این ترتیب یک نسخه کامل سعادت برای رهروان راه حق می نویسد.

j j j

www.makarem.ir

**بخش اوّل**

**وَانْقَادَتْ لَهُ الدُّنْيَا وَالآخِرَةُ بِأَزِمَّتِهَا، وَقَذَفَتْ إِلَيْهِ السَمَاوَاتُ وَالأَرَضُونَ مَقَالِيدَهَا، وَسَجَدَتْ لَهُ بِالْغُدُوِّ وَالآصَالِ الاشْجَارُ النَّاضِرَةُ، وَقَدَحَتْ لَهُ مِنْ قُضْبَانِهَا النِّيرَانَ الْمُضِيئَةَ، وَاَتَتْ أُكُلَهَا بِكَلِمَاتِهِ الثِّمَارُ الْيَانِعَةُ.**

**ترجمه**

دنیا و آخرت زمامهای خودرا به خداوند سپرده و مطیع او هستند، آسمانها و زمینها کلیدهای خودرا به دست قدرت او افکنده، و درختان سرسبز هر صبحگاهان و شامگاهان در برابر او سجده می کنند و از شاخه های خود آتش های پر نور به فرمان او می افروزند، ومیوه های رسیده آنها به فرمان خدا (در هر زمان) غذای (انسانها) را تقدیم داشته اند.

**شرح و تفسیر**

## همه چیز این جهان به فرمان اوست

امام (علیه السلام) در این بخش به بیان گوشه ای از اوصاف والای خداوند پرداخته و در پنج جمله به نکته های دقیقی در این زمینه اشاره می فرماید : **نخست** می گوید : «دنیا و آخرت تمام زمامهای خودرا به او سپرده و مطیع او شده اند» **(وَانْقَادَتْ لَهُ الدُّنْيَا وَالآخِرَةُ بِأَزِمَّتِهَا[1]).**

در حقیقت دنیا و آخرت را به حیوانهای راهوار و رامی تشبیه فرموده که زمامش بدست اوست و می برد هر جا که اراده او تقاضا کند.

---

۱. «ازمّه» جمع «زمام» به معنی مهار و افسار است.

www.makarem.ir

**در دوّمین** جمله، همین معنا را به لباس دیگری آراسته و چنین می فرماید : «آسمانها و زمینها کلیدهای خودرا به دست قدرت او افکنده اند» **(وَقَذَفَتْ إلَيْهِ السَمَاوَاتُ وَالأَرَضُونَ مَقَالِيدَها[1]).**

هر جا را اراده کند می گشاید و هر جا را اراده کند قفل می نماید و همه کارهای او مطابق حکمت است.

**و در سوّمین** جمله به سجود درختان پر طراوت در برابر ذات پاک او اشاره کرده می فرماید : «درختان سرسبز هر صبحگاهان و شامگاهان در برابر او سجده می کنند». (و سر تسلیم فرو می آورند) **(وَسَجَدَتْ لَهُ بِالْغُدُوِّ وَالأصَالِ[2] الاشْجَارُ النَّاضِرَةُ).**

بدیهی است تکیه بر اشجار ناضره (درختان سرسبز) به معنی انحصار نیست، بلکه نمونه ای از زیباترین موجودات زنده جهان آفرینش است، که هر ورقش دفتری است معرفت کردگار. و نیز صبح و شام اشاره به تمام اوقات است، همان گونه که گاه می گوییم ما صبح و شام در خدمت اسلام هستیم یعنی در همه حال لذا قرآن مجید به طور مطلق می گوید : (**وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ**

---

۱. «مقالید» به گفته غالب ارباب لغت جمع «مقلید» و به گفته بعضی جمع «مقلاد» است که به معنی کلید می باشد، وبه گفته «لسان العرب» اصل آن از کلمه فارسی «کلید» گرفته شده است . این واژه (مقالید) به گفته «لسان العرب» گاه به معنی «خزائن» نیز آمده است ولی در خطبه بالا معنی اوّل یعنی کلید مناسب تر و با تعبیر به «أزمّه» در جمله قبل و «قذفت» در این جمله هماهنگ تر است.

۲. «غدوّ» جمع «غدوه» به معنی صبحگاه است و «آصال» جمع «أُصُل» (بر وزن رسل) و آن نیز جمع «اصیل» از مادّه «اصل» است که به معنی عصر و آخر روز می آید و بعضی از ارباب لغت آصال و اصل هر دو را جمع اصیل دانسته اند.

www.makarem.ir

**یَسْجُدان**)[۱]. این احتمال نیز وجود دارد که آثار و عظمت خداوند در درختان به هنگام طلوع و غروب خورشید از هر زمان آشکارتر است.

این سجده ممکن است با زبان حال باشد چرا که نظام دقیق آفرینش آنها از علم و قدرت بی پایان آفریننده اش حکایت می کند، و ممکن است به زبان قال باشد، بنابراین که همه ذرات موجودات جهان از علم و شعوری برخوردارند و خدا را آگاهانه تسبیح می گویند و برای او سجده می کنند.

**در چهارمین** جمله می افزاید : «و از شاخه های خود آتش های نورانی به فرمان او برمی افروزند» **(وَقَدَحَتْ**[۲] **لَهُ مِنْ قُضْبَانِهَا**[۳] **النِّيرَانَ الْمُضِيئَةَ).**

و این از عجایب قدرت خداست که از میان آب و خاک، مادّه ای ایجاد می کند که کانون آتش و نورانیّت است، همان آتش و نوری که بسیاری از مشکلات انسانها در پرتو آن حل می شود.

**و در آخرین و پنجمین** جمله می فرماید : «میوه های رسیده آنها به فرمان خدا (در هر زمان) غذای (انسانها) را تقدیم کرده اند» **(وَآتَتْ أُكُلَهَا بِكَلِمَاتِهِ الثِّمَارُ الْيَانِعَةُ**[۴]**).**

j j j

**نکته**

## بر هر چه نظر کردم سیمای تو می بینم

---

۱. الرحمن، آیه ۶.

۲. «قدحت»ازمادّه «قدح»(بر وزن مدح) به معنی زدن سنگ و چخماق به یکدیگر برای تولید جرقّه آتش است، که در قدیم معمول بوده است سپس به معنی برافروختن آتش آمده است.

۳. «قضبان» جمع «قضیب» به معنی شاخه درخت است و «قضب» (بر وزن نبض) به معنی میوه های بوته ای نیز آمده است.

۴. «یانعه» از مادّه «ینع» (بر وزن منع) به معنی رسیدن و شاداب شدن میوه است.

www.makarem.ir

جمله های پر معنی بالا که آثار توحید و عظمت خدا را در عبارات مختلف و لباسهای گوناگون بیان می دارد، هماهنگ با آیات قرآن است.

قرآن مجید در یکجا می فرماید : « (**لَهُ الْحَمْدُ فِی الأُولَی وَالاخِرَةِ وَلَهُ الْحُکْمُ وَإِلَیْهِ تُرْجَعُونَ**)؛ ستایش برای اوست در این جهان و در جهان دیگر، حاکمیت نیز (در دو جهان) از آن اوست و همه شما به سوی او بازگردانده می شوید»[۱].

و در جای دیگر می فرماید :« (**لَّهُ مَقَالِیدُ السَّمَـاوَا تِ وَالارْضِ**)؛ کلیدهای آسمان و زمین از آن اوست»[۲].

و در آیه دیگر می خوانیم : « (**أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یَسْجُدُ لَهُ مَن فِی السَّمَـوَا تِ وَمَن فِی الارْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَآبُّ**)؛ آیا ندیدی که تمام کسانی که در آسمانها و کسانی که در زمینند برای خدا سجده می کنند، و(همچنین) خورشید و ماه و ستاره گان و کوهها و درختان و جنبدگان»[۳].

ونیز می فرماید : « (**الَّذِی جَعَلَ لَکُم مِّنَ الشَّجَرِ الاخْضَرِ نَارًا فَإِذَ آ أَنتُم مِّنْهُ تُوقِدُونَ**)؛ همان خدایی که برای شما از درخت سبز آتش آفرید و شما به وسیله آن آتش می افروزید»[٤].

و نیز در جای دیگر فرموده : « (**وَهُوَ الَّذِی أَنشَأَ جَنَّـت مَّعْرُوشَـت وَغَیْرَ مَعْرُوشَـت وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أُکُلُهُ .... کُلُواْ مِن ثَمَرِهِ إِذَ ا أَثْمَرَ...**)؛ او کسی است که باغهای معروش (باغهایی که شاخه های درختانش

۱. قصص، آیه ۷۰.
۲. زمر، آیه ۶۳.
۳. حج، آیه ۱۸.
۴. یس، آیه ۸۰ .

www.makarem.ir

روی دار بست هاست) و باغهای غیر معروش آفرید، و همچنین نخل و انواع زراعت که از نظر میوه و طعم با هم متفاوتند... از میوه های آن به هنگامی که به ثمر می رسد بخورید...»[۱].

به هر حال هر چه در آیات قرآن مجید و خطبه هایی همچون خطبه بالا دقت می کنیم، عظمت و قدرت و نعمت خداوند بر ما آشکارتر می شود و حس شکرگزاری، ما را به سوی او فرا می خواند تا از چشمه زلال معرفتش سیراب شویم و به صفات جمال و جلالش آشنا گردیم.

j j j

۱. انعام، آیه ۱۴۱.

www.makarem.ir

www.makarem.ir

**بخش دوّم**

**منها : وَ كِتَابُ اللهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ نَاطِقٌ لاَ يَعْيَا لِسَانُهُ، وَبَيْتٌ لاتُهْدَمُ أَرْكَانُهُ، وَعِزٌّ لاَ تُهْزَمُ أَعْوَانُهُ.**

**ترجمه**

کتاب خداوند در میان شماست سخنگویی است که هرگز زبانش (از حق گویی) خسته نمی شود، و خانه ای است که پایه هایش هرگز فرو نمی ریزد، و قدرتی است که هیچ گاه یارانش شکست نمی خورند !

**شرح و تفسیر**

## قرآن کتاب جاویدان

امام (علیه السلام) در این بخش کوتاه از کلامش، به اهمیّت کلام الله، قرآن مجید می پردازد و با **سه جمله** کوتاه و گویا، حق مطلب را ادا می کند می فرماید : «کتاب خداوند در میان شماست سخنگویی است که هرگز زبانش (از حق گویی) خسته نمی شود، و خانه ای است که پایه هایش هرگز فرو نمی ریزد، و قدرتی است که هیچ گاه یارانش شکست نمی خورند» **(وَ كِتَابُ اللهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ[1] نَاطِقٌ لاَ يَعْيَا[1] لِسَانُهُ، وَبَيْتٌ لاَ تُهْدَمُ أَرْكَانُهُ، وَعِزٌّ لاَ تُهْزَمُ أَعْوَانُهُ).**

---

۱. «اظهر» جمع «ظهر» به معنی پشت هر چیزی است و تعبیر به «بین اظهرکم» در بسیاری از موارد به معنی دفاع کردن از چیزی بکار می رود، چرا که هنگامی که افراد، بخواهند مثلاً از شهری دفاع کنند پشت به آن شهر کرده و اطراف آن حلقه می زنند و رو به سوی دشمن

www.makarem.ir

در **جمله اوّل** اشاره به هدایت قرآن در هر زمان و هر مکان و در هر شرایط و هر دوران می نماید، گر چه ظاهراً خاموش است ولی با صد زبان، پیوسته سخن می گوید و هر کس در کنار آن بنشیند و گوش هوش به آن بسپارد آواز قرآن را می شنود که درس های زندگی سعادت بخش را پیوسته در گوش انسانها فرو می خواند.

جمله «**لاَیَعْیَا لِسَانُهُ**» (زبانش خسته و ناتوان نمی شود) ممکن است اشاره به این باشد که گذشت زمان هرگز حقایق قرآن را کهنه نمی کند، و چنانکه در روایات وارد شده همواره تازه و شاداب است[۲].

و **در جمله دوّم** اشاره به نکته دیگری می کند و آن مسأله حافظیّت قرآن است، همان گونه که یک خانه مستحکم که دارای ستون های استوار است اهل خودرا از گزند حوادث، گرما، سرما، حیوانات درنده و دشمنان و سارقان حفظ می کند، قرآن مجید نیز پیروان خودرا در چنبر تعلیمات خود گرفته و از انحراف و گمراهی و وسوسه خناسان و دستبرد شیاطین محفوظ می دارد.

و **در سوّمین جمله** به این حقیقت اشاره می فرماید که هر کس در سایه قرآن قرار گیرد و به یاری قرآن برخیزد، قدرتی شکست ناپذیر می شود، چرا که قدرت هدایت قرآن از قدرت خداوند سرچشمه گرفته و قدرت خداوند شکست ناپذیر است، و به مصداق « (**إِنْ یَنْصُرْکُمْ اللهُ فَلاَ غَالِبَ لَکُمْ**)[۳]؛

---

می کنند. سپس این تعبیر در مواردی که شخص یا چیزی در میان جمعیّتی قرار دارد اعم از این که پشتیبان او باشند یا نباشند بکار رفته است و در خطبه بالا به همین معناست.

۱. «یعیی» از مادّه «عیّ» (بر وزن حیّ) به معنی خسته شدن و ناتوان گشتن است و به گفته «راغب» در «مفردات» در اصل به معنی ناتوانی و عجزی است که بر اثر راه رفتن زیاد به جسم انسان عارض می شود سپس به هر نوع عجز و ناتوانی و تعب اطلاق شده است.

۲. این سخن در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود : «هُوَ فی کُلِّ زَمَان جَدیدٌ وَعِنْدَ کُلِّ قَوم غَضٌّ إلی یَوْمِ القِیامَة». (بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۲۸۰).

۳. آل عمران، آیه ۱۶۰.

www.makarem.ir

اگر خدا شما را یاری کند هیچ کس بر شما چیره نمی شود»، آنان که مشمول یاری قرآن شوند از هیچ دشمنی شکست نمی خورند.

j j j

**نکته**

## قرآن ناطق

ممکن است جمله ای که در فراز بالا آمد که **از قرآن به ناطقی خستگی ناپذیر** تعبیر فرموده، این سؤال را برانگیزد که چگونه این تعبیر با بیان دیگری که از شخص امام (علیه السلام) در خطبه **۱۵۸** نقل شده سازگار است، آن جا که می فرماید : «**ذلِکَ القُرآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَلَنْ یَنْطِقَ وَلکِنْ اُخْبِرُکُمْ عَنْهُ**; این قرآن است او را به نطق درآورید ولی او هرگز سخن نمی گوید اما من شما را از آن با خبر می سازم».

و با جمله دیگری که در خطبه **۱۸۳** آمده است که می فرماید : «**فَالْقُرآنُ آمِرٌ زاجِرٌ وَصامِتٌ نَاطِقٌ**; قرآن امر و نهی می کند و خاموش و گویاست».

آیا این تعبیرات با هم تضاد ندارد ؟

پاسخ این سؤال با کمی دقت روشن می شود. یا به تعبیر دیگر عبارات بالا یکدیگر را تفسیر می کنند زیرا هنگامی که امام (علیه السلام) در یک عبارت از قرآن تعبیر به **صامت و ناطق** می کند، مفهومش این است که هر تعبیری ناظر به چیزی است مثلاً می توان گفت : قرآن از نظر ظاهر خاموش است ولی در واقع با صدای رسا سخن می گوید، یا این که در برابر افراد سطحی نگر خاموش است ولی برای اندیشمندان و متدّبران در قرآن به وضوح سخن می گوید، و یا این که قرآن در ادامه راهکارهای اصولی ناطق است ولی برای تطبیق آن بر مصادیق و استنباط احکام جزئی (مانند داستان **تحکیم** در جریان **جنگ صفّین**) باید مجتهدان آگاه از آن سخن بگویند.

www.makarem.ir

این احتمالات سه گانه منافاتی با هم ندارند و همه می تواند در مفهوم جامع کلام امام (علیه السلام) جمع شوند.

در ذیل همین خطبه توضیح بیشتری در این زمینه خواهد آمد.

j j j

www.makarem.ir

**بخش سوّم**

**منها : أَرْسَلَهُ عَلَى حِينِ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ، وَتَنَازُعٍ مِنَ الاَلْسُنِ، فَقَفَّى بِهِ الرُّسُلَ، وَخَتَمَ بِهِ الْوَحْىَ، فَجَاهَدَ فِى اللهِ الْمُدْبِرِينَ عَنْهُ، وَالْعَادِلِينَ بِهِ.**

**ترجمه**

خداوند او (پیامبر اسلام) را پس از یک دوران فترت و فاصله از پیامبران پیشین فرستاد، به هنگامی که هر کسی به گونه ای (از مذهب خود) سخن می گفت (و نزاع در میان آنها درگرفته بود) او را به دنبال رسولان (پیشین) فرستاد (تا برنامه های آنها را کامل کند) و وحی (خود) را با او پایان داد. و او در راه خدا با کسانی که به خدا پشت کرده و آنها که برای او همتایی قرار داده بودند به جهاد پرداخت.

**شرح و تفسیر**

## رسالت خاتم الأنبیا

به دنبال بخش اوّل و دوّم که سخن از صفات پروردگار و قرآن مجید می گفت، امام (علیه السلام)در این بخش، در چند جمله کوتاه و پرمعنا از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) سخن می گوید، می فرماید : «خداوند او (پیامبر اسلام) را پس از یک دوران فترت و فاصله، از پیامبران پیشین فرستاد، به هنگامی که هر کسی به گونه ای (از مذهب خود) سخن می گفت (و نزاع در میان آنها در

www.makarem.ir

گرفته بود) » **(أَرْسَلَهُ عَلَى حِينِ فَتْرَةٍ[1] مِنَ الرُّسُلِ، وَتَنَازُعٍ مِنَ الْالْسُنِ).**

تعبیر به «**تَنَازُعٍ مِنَ الْالْسُنِ**» اشاره به این است که گفتگوهای پیروان مذاهب مختلف، اعم از بت پرستان و اهل کتاب و آنان که به هیچ مذهبی ایمان نداشتند، یک گفتگوی منطقی با محتوای فکری و عقلی نبود، بلکه هر کدام برای اثبات حقانیّت خود الفاظی از روی تعصّب به هم می بافتند، و همین نزاع و اختلافهای لفظی گاه سرچشمه جنگها و خون ریزیهای شدیدی می شد.

سپس می افزاید : «خداوند او را به دنبال رسولان (پیشین) فرستاد (تا برنامه های آنها را کامل کند) و وحی خود را به او پایان داد» **(فَقَفَّى[2] بِهِ الرُّسُلَ، وَخَتَمَ بِهِ الْوَحْيَ).**

در این جا امام (علیه السلام)، به دو نکته اشاره می فرماید : **نخست** این که : پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)مسیر پیامبران پیشین را ادامه داد، چرا که مسیر همه آنها از نظر کلی یکی است، و **دیگر این** که : برنامه های آنها را به کمال رسانید و نبوت را به او ختم کرد.

و در پایان این فراز می فرماید : «پس او در راه خدا با کسانی که به خدا پشت کرده، و آنها که برای او همتایی قرار داده بودند به جهاد پرداخت» **(فَجَاهَدَ فِي اللهِ الْمُدْبِرِينَ عَنْهُ، وَالْعَادِلِينَ[1] بِهِ).**

---

۱. «فترة وفتور» در اصل به معنی سکون و آرامش است و گاه به معنی ضعف و سُستی می آید و به فاصله میان دو حرکت یا دو حادثه یا دو انقلاب نیز گفته می شود و به همین مناسبت از فاصله های میان ظهور انبیای بزرگ به دوران فترت تعبیر می کنند.

۲. «قفّی» از مادّه «قفا» به معنی پشت آمده است. این تعبیر در مورد پشت سر چیز دیگری در آمدن به کار می رود.

www.makarem.ir

در واقع کافران دو گروه بودند : گروهی که به کلی خدا را به فراموشی سپرده و اعتقادی به حق نداشتند و گروه دیگری که مشرک بوده و برای خداوند همتایانی قرار داده بودند. پیامبر (صلی الله علیه وآله) با هر دو گروه جهاد کرد، **نخست جهاد فرهنگی و تبلیغی;** سیزده سال تمام به این جهاد پرداخت و گروه زیادی را از این طریق به آیین اسلام درآورد سپس هنگامی که مشاهده کرد گروه معاندان و بندگان زر وزور، سدّ راه مردم پاکدل و مانع پذیرش آیین خدا هستند، دست به **جهاد نظامی** زد تا مانع را از سر راه بردارد، بی آن که کسی را مجبور به پذیرش آیین خود کند، چرا که (**لاَ إِکْراهَ فِی الدِّینْ**).

کوتاه سخن این که : امام (علیه السلام) در این عبارت، تمام برنامه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) را در جهاد خلاصه می کند، جهادی که مفهوم وسیعی دارد و هرگونه تلاش و کوشش را برای پیشرفت آیین حق شامل می شود.

تعبیر به «**جَاهَدَ فِی اللهِ**» اشاره لطیفی به این نکته است که او هرگز نه در بند مال بود، و نه مقام، و نه جاه، و نه جلال، بلکه، **تنها برای خدا و نجات بندگان او تلاش و جهاد نمود.**

j j j

---

۱. «عادلین» جمع «عادل» از مادّه «عدل» (بر وزن فکر) است به معنی معادل و شبیه و همتا قرار دادن می باشد و هر گاه از مادّه «عدل» (بر وزن نظم) گرفته شود به معنی عدالت و دادگری است واگر از مادّه «عدول» باشد به معنی منحرف شدن و بازگشت از چیزی است بنابراین واژه «عادل» در سه معنا به کار می رود ولی در خطبه بالا به همان معنی اوّل یعنی همتا قرار دادن آمده است. (توجه کنید معنی اوّل معمولاً به وسیله «باء» متعدی می شود و معنی سوّم به وسیله «عن»).

www.makarem.ir

www.makarem.ir

**بخش چهارم**

**منها : وَإِنَّمَا الدُّنْيَا مُنْتَهَى بَصَرِ الاعْمَى، لاَ يُبْصِرُ مِمَّا وَرَاءَهَا شَيْئاً، والْبَصِيرُ يَنْفُذُهَا بَصَرُهُ، وَيَعْلَمُ أَنَّ الدَّارَ وَرَاءَهَا. فَالبَصِيرُ مِنْهَا شَاخِصٌ، وَالاعْمَى إِلَيْهَا شَاخِصٌ. وَالْبَصِيرُ مِنْهَا مُتَزَوِّدٌ، وَالاعْمَى لَهَا متْزَوِّدٌ.**

**ترجمه**

به راستی که دنیا، منتهای دید کوردلان است، و ما ورای آن، چیزی نمی بینند، در حالی که شخص بصیر و روشن ضمیر، دیدش در آن نفوذ می کند و از آن می گذرد، ومی داند که سرای جاویدان ورای آن است. از این رو، شخص بصیر و بینا، آماده کوچ کردن از دنیاست، حال آن که، کوردلِ اعمی، چشمش را به آن دوخته و به سوی آن حرکت می کند، ولی انسان بصیر و بینا از آن، زاد و توشه برمی گیرد، در حالی که کوردل، برای آن، زاد و توشه می اندوزد !

**شرح و تفسیر**

## دنیا آخرین نقطه دید کوردلان

ـ امام (علیه السلام) در این بخش ـ آن گونه «**شارح بحرانی**» گفته، نکات لطیف و جالبی را در عین فشردگی عبارات بیان فرموده و به اصولی که رهگشای زندگی انسانهاست توجه داده است :

**نخست** می فرماید : «به راستی که دنیا منتهای دید کوردلان است» **(وَإِنَّمَا الدُّنْيَا مُنْتَهَى بَصَرِ الاعْمَى).**

www.makarem.ir

و در توضیح و تکمیل آن می افزاید : «و ما ورای آن چیزی نمی بینند در حالی که شخص بصیر و روشن ضمیر، دیدش در آن نفوذ می کند و از آن می گذرد، ومی داند که سرای جاودان، ورای آن است» **(لاَ يُبْصِرُ مِمَّا وَرَاءَهَا شَيْئاً، والْبَصِيرُ يَنْفُذُهَا بَصَرُهُ، وَيَعْلَمُ أَنَّ الدَّارَ وَرَاءَهَا)**.

آری دنیاپرستان، به خاطر دلباختگی و شیفتگی، نسبت به زرق و برق دنیا، همچون کسی هستند که در زندانی بدون روزنه، محبوس است، جز داخل زندان چیزی را نمی بینند، یا دید چشمشانشان ضعیف است و یا حجابها اطراف آنها را گرفته، و یا هر دو.

ولی حق جویانِ حق طلب، دیدشان نافذ و حجابی در برابر آنها نیست، به همین دلیل سرای آخرت را که منزلگاهِ جاودانی آنهاست، با چشم دل، به روشنی می بینند، و تمام همّت خودرا متوجّه آن می سازند.

اساساً اگر دنیا را آن چنان که هست، بشناسیم، ایمان به آخرت به دنبال آن خواهد بود، چرا که دنیا، منهای آخرت، نامفهوم است، آیا خالقِ حکیم، ممکن است این همه تشکیلات وسیع جهان را بیافریند برای این که انسانها چند روزه، در آن بخورند وبنوشند، بخوابند و بیدار شوند و سرانجام بمیرند و خاک شوند و به فراموشی سپرده شوند ؟ در حالی که قسمت آغاز این عمر کوتاه همانند قسمت پایانش، آمیخته با ضعف و ناتوانی است و قسمت میانی که قابل استفاده است توأم با انواع مشکلات و مصائب و درد و رنجهاست ؟ کدام حکیم، چنین کار غیر حکیمانه ای انجام می دهد ؟ !

به همین دلیل، قرآن مجید می فرماید : (**يَعْلَمُونَ ظَـاهِراً مِّنَ الْحَيَو ةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الاخِرَةِ هُمْ غَـفِلُونَ**)؛ آنها فقط ظاهری از زندگی دنیا را می دانند و از آخرت (و پایان کار) غافلند»[1].

---

۱. روم، آیه ۷.

www.makarem.ir

**در دوّمین نکته** که در واقع جنبه نتیجه نسبت به نکته اوّل، دارد می فرماید : «از این رو شخص بصیر و بینا آماده کوچ کردن از دنیاست، حال آن که کوردل اعمی، چشمش را به آن دوخته و به سوی آن حرکت می کند» **(فَالبَصِیرُ مِنْهَا شَاخِصٌ، وَالاعْمَی إلَیْهَا شَاخِصٌ)**.

بنابراین تفسیر «**شاخص**» در دو معنا بکار رفته، و به اصطلاح مصداق «**جناس تام**» است; معنی اوّل از مادّه «**شخوص**» به معنی کوچ کردن و رخت بربستن است، و معنی دوّم خیره شدن و چشم به جایی دوختن و از حرکت بازماندن، گویی چشم می خواهد از حدقه بیرون آید و از آن جا رخت بربندد.

این عبارت تفسیر دوّمی دارد که بسیاری از شارحان نهج البلاغه فقط همان را ذکر کردند و آن این که «شاخص» در این جا به معنی کوچ کننده است منتها هنگامی که گفته شود : «منها شاخص» یعنی از آن کوچ می کند و هنگامی که گفته شود «الیها شاخص» یعنی به سوی آن کوچ می کند و فرق افراد بصیر و کوردل در همین است.

**و در سوّمین و آخرین** نکته می فرماید : «انسان بصیر و بینا از آن (دنیا) زاد و توشه برمی گیرد در حالی که کوردل برای آن، زاد و توشه می اندوزد !» **(وَالْبَصِیرُ مِنْهَا مُتَزَوِّدٌ، وَالاعْمَی لَهَا متْزَوِّدٌ)**.

در این تعبیر لطیف نیز «**متزوّد**» به معنی کسی است که زاد و توشه می اندوزد، بینایان از آن برای سرای آخرت زاد و توشه می اندوزند، همان گونه که قرآن مجید می فرماید : (**وَتَزَوَّدُوا فَإنَّ خَیْرَ الزَّادِ التَّقْوی**)[1] ولی کوردلان برای زیستن و عیش و نوش در دنیا، زاد و توشه می اندوزند;

---

۱. بقره، آیه ۱۹۷.

www.makarem.ir

تفاوت این دو مسیر کاملاً مختلف، فقط با کلمه «**منها**» و «**لها**» مشخص شده است.

j j j

**نکته**

همواره **دودیدگاه در میان** انسان ها در مورد دنیا، وجود داشته است : پیروان ادیان آسمانی دنیا را به عنوان منزلگاهی می دیدند که باید در مسیر آخرت از آن زاد و توشه برگیرند و به کمک این زاد و توشه به مقصد نهایی که سعادت جاویدان در سرای آخرت است برسند.

**دیدگاه دوّم** دیدگاهِ پیروان مکتب **ماتریالیسم** ومادیگری (و مذاهبی که متمایل به آنها بودند) می باشد که دنیا را تنها سرمایه انسان، و هدف نهایی و مقصد اصلی او می پنداشتند و تمام نیروی، خودرا برای نیل به آن به کار می گرفتند.

پیروان دیدگاه اوّل، گاهی در عمل هماهنگ با پیروان دیدگاه دوّم می شدند، یعنی با این که اعتقادشان نسبت به دنیا این بود که وسیله ای برای تحصیل آخرت است ولی عملشان نشان می داد که آن اعتقاد، فراموش شده و دنیا را به عنوان یک هدف نهایی پذیرفته اند.

از همین رو پیشوایان بزرگ دین، با عبارات مختلف به آنها هشدار می دادند تا در خواب نمانند و به بیراهه کشیده نشوند.

گاه می فرمودند : «**تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللهُ فَقَدْ نُوْدِیَ فِیْكُمْ بِالرَّحِیْلِ**؛ آماده حرکت شوید خدا شما را رحمت کند، به یقین فریاد «**کوچ کنید**» در میان شما بلند است»[1] و گاه می فرمودند : «**النّاسِ عَبِیْدُ الدُّنْیَا وَالدِّیْنُ**

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۴.

www.makarem.ir

**لَعِقٌ عَلَى اَلْسِنَتِهِمْ;** مردم (غافل) بندگان دنیایند و دین لقلقه زبان آنهاست»[۱].

و گاه می فرمودند : «**الدُّنْيَا تَغُرُّ وَ تَضُرُّ وَتَمُرُّ;** دنیا می فریبد و زیان می رساند و می گذرد»[۲].

و گاه مانند خطبه بالا می فرمودند : «دنیا منتهای دید کوردلان است، در ما ورای آن، چیزی نمی بینند، ولی بینایان روشن ضمیر دیدشان در آن نفوذ کرده و از آن می گذرد و جهان جاودانی را که ورای آن است را می بینند».

**و سخت ترین مانع**، در مسیر انسانها، همین **غفلت خطرناک** است که دامان گروه زیادی را می گیرد، **و مهم ترین وظیفه رهبران الهی**، توجه دادن مردم به این واقعیت است که، **دنیا گذرگاه است نه اقامتگاه !**

j j j

۱. بحار الانوار، جلد ۴۴، صفحه ۳۸۳.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار شماره ۴۱۵.

www.makarem.ir

www.makarem.ir

**بخش پنجم**

**منها : وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ شَيْء إلاَّ وَيَكَادُ صَاحِبُهُ يَشْبَعُ مِنْهُ وَيَمَلُّهُ إلاَّ الْحَيَاةَ فَإِنَّهُ لاَ يَجِدُ فِي الْمَوْتِ رَاحَةً. وَإِنَّمَا ذلِكَ بِمَنْزِلَةِ الْحِكْمَةِ الَّتِي هِيَ حَيَاةٌ لِلْقَلْبِ الْمَيِّتِ، وَبَصَرٌ لِلْعَيْنِ الْعَمْيَاءِ، وَسَمْعٌ لِلأُذُنِ الصَّمَّاءِ، وَرِيٌّ لِلظَّمْآنِ، وَفِيهَا الْغِنَى كُلُّهُ والسَّلاَمَةُ. كِتَابُ اللهِ تُبْصِرُونَ بِهِ، وَتَنْطِقُونَ بِهِ، وَتَسْمَعُونَ بِهِ، وَيَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْض، وَيَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْض، وَلاَ يَخْتَلِفُ فِي اللهِ، وَلاَ يُخَالِفُ بِصَاحِبِهِ عَنِ اللهِ. قَدْ اصْطَلَحْتُمْ عَلَى الْغِلِّ فِيمَا بَيْنَكُمْ، وَنَبَتَ الْمَرْعَى عَلَى دِمَنِكُمْ. وَتَصَافَيْتُمْ عَلَى حُبِّ الأمال، وَتَعَادَيْتُمْ فِي كَسْبِ الامْوَالِ. لَقَدْ اسْتَهَامَ بِكُمُ الْخَبِيثُ، وَتَاهَ بِكُمُ الْغُرُورُ، وَاللهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى نَفْسِي وَأَنْفُسِكُمْ.**

**ترجمه**

**بدانید** در دنیا انسان ممکن است از هر چیزی سیر شود جز از **حیات و زندگی** (که انسان هرگز از آن سیر نخواهد شد)**;** چرا که در فقدان آن احساس راحتی نمی کند. این (حیات و زندگی) **همانند علم و دانش** است که **حیات قلب** مُرده، **و بینایی چشم** نابینا، و **شنوایی گوش** ناشنوا، و مایه سیراب شدن تشنگان است، و بی نیازی و سلامت کامل، تنها در آن می باشد.

این کتاب خداست که به وسیله آن (حقایق را) می بینید و با آن سخن می گویید و به وسیله آن می شنوید، بخشی از آن، از بخش دیگر سخن می گوید، (و متشابهات در پرتو محکمات تفسیر می شود) بعضی گواه بعضی دیگر است (و یکدیگر را تأیید می کند). آنچه درباره خدا می گوید، هماهنگ

www.makarem.ir

است (و اختلافی
در آن نیست) و آن کس را که دوست قرآن است از خدا جدا نمی سازد.

شما در میان خود بر خیانت و حسد و کینهورزی توافق کرده اید، و گیاهان متعفن بر مزبله (افکار) شما روییده. در محبّت و دلبستگی به آرزوها هماهنگ شده اید، ولی در کسب اموال به دشمنی پرداخته اید. شیطان شما را سرگردان ساخته (و راه سعادت و نجات را گم کرده اید و) این فریبکار شما را به هلاکت افکنده است !

از خدا برای (نجات خویش) و شما یاری می طلبم.

## شرح و تفسیر

امام (علیه السلام) در این بخش به مسائل مهم و نکات مختلفی اشاره می کند که ظاهراً چندان ارتباط میان آنها نیست، و به همین دلیل بعضی از شارحان نهج البلاغه معتقدند این جملات گزیده هایی است که مرحوم «**سیّد رضی**» از سخن طولانی امام (علیه السلام) که پیوند مطالب در آن، محفوظ بوده، برگرفته است; چرا که در آن فصاحت و بلاغت بیشتری یافته و اگر رابطه روشنی در میان آنها نمی بینیم، به همین دلیل است ولی به هر حال هر نکته ای گوهر گرانبهایی است، و حکمت والایی در آن نهفته است.

نخست برای نشان دادن اهمیّت علم و دانش که حیاتِ قلب آدمی است، به سراغ تشبیهی می رود ومی فرماید : بدانید در دنیا انسان ممکن است از هر چیزی سیر شود جز از حیات و زندگی (که انسان هرگز از آن سیر نخواهد شد) چرا که در فقدان آن احساس راحتی نمی کند». **(وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ شَيْء إِلاَّ وَيَكَادُ صَاحِبُهُ يَشْبَعُ مِنْهُ وَيَمَلُّهُ إِلاَّ الْحَيَاةَ فَإِنَّهُ لاَ يَجِدُ فِي الْمَوْتِ رَاحَةً).**

www.makarem.ir

بسیاری از شارحان نهج البلاغه در این جا این سؤال را مطرح کرده اند، که : بیان فوق با آنچه از بعضی از آیات و روایات استفاده می شود سازگار نیست، که مرگ برای اولیاء الله راحت و مطلوب است.

از جمله در سوره «**جمعه**» می خوانیم : « (**قُلْ يَـأَيُّهَا الَّذِينَ هَادُواْ إِنْ زَعَمْتُمْ أَ نَّكُمْ أَوْلِيَآءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُاْ ا لْمَوْتَ إِنْ كُنتُمْ صَـادِقِينَ**)؛ بگو ای یهودیان ! اگر گمان می کنید که فقط شما دوستان خدایید نه سایر مردم، پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می گویید (تا به لقای محبوبتان برسید)[۱]» و در سوره «**واقعه**» می خوانیم : « (**فَأَمّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرِبِيَّنَ * فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّةُ نَعيم**)؛ پس اگر او (کسی که در آستانه مرگ قرار گرفته) از مقربان باشد، در روح و ریحان و بهشت پر نعمت است»[۲].

بدیهی است کسی که خودرا در آستانه روح و ریحان و بهشت پر نعمت می بیند، از مرگ کراهت نخواهد داشت، و در حدیث مشهوری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)می خوانیم : «**لَيْسَ لِلْمؤُمِنِ رَاَحَةٌ دُونَ لِقَاءِ اللهِ**؛ برای مؤمن در این جا راحتی غیر از لقاء الله (و شتافتن به دیار باقی) نیست»[۳]، همین معنا با عبارت دیگری از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است، فرمود : «**لا راحَةَ لِمُؤْمِن عَلَى الحَقيقَةِ إلاّ عِنْدَ لِقَاءِ اللهِ**؛ برای هیچ فرد با ایمانی حقیقتاً (در دنیا) راحتی نیست مگر هنگام ملاقات پروردگار»[٤].

---

۱. جمعه، آیه ۶.

۲. واقعه، آیات ۸۸ ـ ۸۹ .

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، جلد ۳، صفحه ۱۵۷.

۴. بحار الانوار، جلد ۶۹ صفحه ۶۹.

www.makarem.ir

و در دعای معروف **امام علی بن الحسین** (علیه السلام) (دعای روز سه شنبه) آمده است : «**وَاجْعَلْ الَحیَاةَ زَیادَةً لِی فِی کُلِّ خَیْر وَالْوَفَاةَ رَاحَةً لِی مِنْ کُلِّ شَرٍّ**: زندگی این جهان را برای من سبب افزونی در هر نیکی قرار ده، و وفات را سبب راحتی از هر بدی».

در پاسخ این ایراد جوابهای متعددی ذکر شده که از همه روشنتر این است که این تعبیر اشاره به توده مردم است، که غالباً از مرگ گریزانند، و اما خاصّان پروردگار حساب ویژه ای دارند.

این احتمال نیز وجود دارد که حتی اولیاء الله از این نظر که مرگ به دوران زاد و توشه گرفتن و پیمودن مسیر تکامل آنها پایان می دهد از آن بیزارند.

به هر حال امام (علیه السلام) این مقدمه را به عنوان یک نتیجه گیری و تشبیه در مورد علم ودانش که هرگز انسان از آن سیراب نمی شود ذکر کرده است، می فرماید : این (حیات و زندگی) همانند علم و دانش است که حیات قلب مرده، و بینایی چشم نابینا و شنوایی گوش ناشنوا، و مایه سیراب شدن تشنگان است و بی نیازی و سلامت کامل تنها در آن می باشد» **(وَإِنَّمَا ذلِکَ بِمَنْزِلَةِ الْحِکْمَةِ الَّتی هِیَ حَیَاةٌ لِلْقَلْبِ الْمَیِّتِ، وَبَصَرٌ لِلْعَیْنِ الْعَمْیَاءِ، وَسَمْعٌ لِلأُذُنِ الصَّمَّاءِ، وَرِیٌّ[1] لِلظَّمْآنِ[2]، وَفِیهَا الْغِنَی کُلُّهُ والسَّلاَمَةُ)**.

در واقع امام (علیه السلام) می فرماید : دو نوع حیات وجود دارد حیات مادی و جسمانی، که غالباً مردم از آن سیر نمی شوند و حیات معنوی و روحانی، که از آن برتر است و آن، علم و دانش می باشد که خردمندان و آگاهان هیچ گاه از آن، سیر و ملول نخواهند شد.

بنابراین مشارٌ الیه «**ذلک**» دقیقاً همان چیزی است که قبل از آن وارد شده و آن حیات مادی است که توده مردم از آن سیر نمی شوند.

---

۱. «ریّ» معنی مصدری دارد و به معنی سیراب شدن است.

۲. «ظمآن» از مادّه «ظمأ» (بر وزن طمع) به معنی تشنه است.

www.makarem.ir

شگفت آور است که در این جا شارحان نهج البلاغه هر کدام، احتمالی درباره جمله بالا ذکر کرده اند در حالی که تفسیرش روشن است و این شبیه چیزی است که در کلمات قصار امیرمؤمنان (علیه السلام) آمده است که : «**مَنْهُومَان لاَ يَشْبَعَانِ طالِبُ عِلْم وَطَالِبُ دُنْيا**; دو گرسنه اند که هرگز سیر نمی شوند، طالب علم و طالب دنیا».[۱]

به هر حال منظور از «**حکمت**» در عبارت فوق، علم و دانش است همان علم و دانشی که انسان را به خدا نزدیک کند، و امور زندگی مادی و معنوی را نظام بخشد، و از بیهوده کاری باز دارد، و در یک جمله، همان گونه که در قرآن مجید آمده است : **خیر کثیر** را عائد صاحبش بنماید; (**وَمَنْ يُؤْتَ الحِكْمَةَ فَقَدْ اُوتِىَ خَيْراً كَثيراً**)[۲].

امام (علیه السلام) در عبارت پر معنی بالا، **اوصاف پنجگانه ای** برای حکمت بیان می کند، و موقعیّت آن را در زندگی مادی و معنوی بشر روشن می نماید، **نخست** می فرماید : حکمت، حیات قلب مرده است یعنی ارواح وافکاری که بر اثر جهل همچون مردگان هیچ حرکت و اثر مثبتی ندارند، در پرتو علم و حکمت جان می گیرند و زنده می شوند و به حرکت در می آیند.

**دوّم و سوّم** این که : حکمت، چشمان کوردلان و گوشهای ناشنوایان را بینا و شنوا می کند و حقایقی را که به خاطر فرو افتادن پرده های جهل بر چشم و گوش ناآگاهان قابل دیدن و شنیدن نبود برای آنها روشن می سازد به گونه ای که چهره حق را در سرتاسر آفرینش می بینند و آوای تسبیح موجودات را می شنوند و پیام رهبران الهی را درک می کنند.

**و در چهارمین و پنجمین** وصف می فرماید : تشنگان حق از سر چشمه حکمت سیراب می شوند و تمام بی نیازی و سلامت را در آن می یابند

---

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۴۵۷.

۲. بقره، آیه ۲۶۹.

www.makarem.ir

و به این ترتیب چیزی از خیر و برکت و سعادت و خوشبختی باقی نمی ماند، جز این که در حکمت و دانش نهفته است.

امام (علیه السلام) در ادامه این سخن، بحث جالب و گویایی درباره قرآن مجید بیان می کند که به عقیده بعضی از شارحان نهج البلاغه جمله های مستأنفه ای است که ارتباط آن با جمله های قبل، به خاطر جداسازی و گزینش **سیّد رضی** قطع شده است[۱]، ولی همان گونه که **مرحوم بحرانی** در شرح خود بیان کرده، این جمله ها بی ارتباط با بحث سابق نیست چرا که یکی از سرچشمه های مهم حکمت را که قرآن مجید می باشد بیان فرموده، یا به تعبیر دیگر انگشت روی مصداق کامل حکمت گذارده، و جالب این که اوصافی را که برای قرآن بیان می کند شبیه اوصافی است که در جمله های بالا برای حکمت بیان فرمود.

به هر حال می فرماید : «این کتاب خداست که به وسیله آن (حقایق را) می بینید، و با آن سخن می گویید، و به وسیله آن می شنوید، بخشی از آن از بخشی دیگر سخن می گوید (و متشابهات در پرتو محکمات تفسیر می شود) و بعضی گواه بعض دیگر است (و یکدیگر را تأیید می کنند) آنچه درباره خدا می گوید هماهنگ است (و اختلافی در آن نیست) و کسی را که همنشین اوست از خدا جدا نمی سازد». **(کِتَابُ اللهِ[۲] تُبْصِرُونَ بِهِ، وَتَنْطِقُونَ بِهِ، وَتَسْمَعُونَ بِهِ،**
**وَيَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْض، وَيَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْض، وَلاَ يَخْتَلِفُ فِي اللهِ، وَلاَ يُخَالِفُ بِصَاحِبِهِ عَنِ اللهِ).**

---

۱. این احتمال را «ابن ابی الحدید» و «مرحوم شارح خویی» و «محمّد عبده» برگزیده اند.

۲. «کتاب الله» در این جا خبر مبتدای محذوف است و در اصل «هذا کتاب الله» بوده است. بعضی نیز احتمال داده اند که خبر دوّم برای «ذلک» و یا عطف بیان برای خبر «ذلک» بوده باشد ولی این دو احتمال بسیار بعید است.

www.makarem.ir

این **اوصاف هفتگانه** که امام (علیه السلام) درباره قرآن بیان فرموده از جهاتی شبیه اوصاف پنجگانه ای است که برای حکمت به طور کلی بیان فرموده است.

جالب این که در بسیاری از آیات قرآن مجید کتاب و حکمت در کنار هم قرار گرفته اند[۱] که نشان می دهد رابطه تنگاتنگی در میان آنهاست و پیامبران الهی در سایه این دو (کتاب و حکمت پیش می رفتند).

به هر حال اوصافی که برای قرآن در این عبارات آمده که مایه بینایی و شنوایی و سخن گفتن به حق است در آیات قرآن نیز به بعضی از آنها اشاره شده آن جا که می فرماید : « (**قَدْ جَاءَكُمْ بَصائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ**)؛ آیاتی که باعث بصیرت شما می شود از سوی خداوند به سراغ شما آمد»[۲].

بی شک آن قدر آیات الهی و نشانه های حق، در قرآن مجید وارد شده که انسان به کمک آن می تواند جمال حق را ببیند و با زبان گویا از آن دفاع کند و پیام خدا را از لابه لای آن بشنود.

جمله «**يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْض**» با جمله : «**يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْض**» تفاوت روشنی دارد، زیرا در جمله نخست سخن از این است که آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می کند و متشابهات در پرتو محکمات تبیین می شود، ولی جمله دوّم می گوید آیات قرآن با یکدیگر هماهنگ است و هر کدام دیگری را تقویت می کند و بر آن گواهی می دهد.

جمله «**وَلاَ يَخْتَلِفُ فِى اللهِ**» اشاره به این است که قرآن مجید در بیان صفات جلال و جمال خدا و آیات عظمت او ـ که مهمترین مباحث قرآن است ـ اختلافی با یکدیگر ندارند و همه از آن ذات پاک جامع تمام کمالات و نامتناهی از هر جهت، سخن می گویند.

---

۱. رجوع شود به بقره، آیات ۱۲۹، ۱۵۱، ۲۳۱ و آل عمران، آیات ۴۸، ۸۱ و...

۲. انعام، آیه ۱۰۴.

www.makarem.ir

و جمله «**وَلاَ يُخَالِفُ بِصاحِبِهِ عَنِ اللهِ**» اشاره به این است که هیچ یک از آیات قرآن انسان را از مسیر حق دور نمی سازد بلکه به سوی او پیش می برد. آن کس که تمسک به قرآن جوید هرگز گمراه نمی شود و هر کس امید به آن بندد ناامید نمی گردد.

قرآن مجید خودرا این گونه معرفی می کند : « (**اَفَلاَ يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللهِ لَوَجَدوُا فِيهِ إِخْتِلاَفاً كَثِيراً**)؛ آیا درباره قرآن نمی اندیشند، اگر از سوی غیر خدا بود اختلاف فراوانی در آن می یافتند»[۱].

سپس امام (علیه السلام) در ادامه این سخن همچون طبیبی حاذق، و پزشکی ماهر، به بیان دردهای معنوی مخاطبان خود می پردازد و این نکته را به آنها گوشزد می کند که چرا و به چه علت با داشتن چنین قرآنی نتوانستید راه خودرا به سوی حق ادامه دهید ! ـ بنابراین آنچه بعضی از شارحان پنداشته اند که : جمله های بعد ارتباطی به جمله های قبل ندارد صحیح به نظر نمی رسد . ـ

**نخست** می فرماید : (گویی) «شما در میان خود بر خیانت و حسد و کینهورزی توافق کرده اید» **(قَدْ اصْطَلَحْتُمْ عَلَى الْغِلِّ**[۲] **فِيمَا بَيْنَكُمْ)**.

سپس می افزاید : «و گیاهان متعفن بر مزبله (افکار) شما روییده» **(وَنَبَتَ الْمَرْعَى عَلَى دِمَنِكُمْ**[۳]**)**.

اشاره به این که اعمال ناصواب شما از افکار آلوده شما نشأت می گیرد.

---

۱. نساء، آیه ۸۲.

۲. «غِلّ» از مادّه «غلول» یا «غَلَل» (بر وزن افول و اجل) در اصل به معنی نفوذ تدریجی و مخفیانه آب در ریشه درختان است، سپس از آن جا که خیانت به صورت مخفیانه و تدریجی حاصل می شود به آن «غِلّ» (که معنی اسم مصدری دارد) اطلاق می شود.

۳. «دِمَن» جمع «دمنه» (بر وزن فتنه) به معنی سرگین و مزبله است و به کینه های درونی و قدیمی نیز اطلاق می شود.

www.makarem.ir

و در بیان **سوّمین و چهارمین** نقطه ضعف آنها می فرماید : «در محبّت و دلبستگی به آرزوها با هم توافق کرده اید، ولی در کسب اموال به دشمنی پرداخته اید» **(وَتَصَافَيْتُمْ عَلَى حُبِّ الأَمالِ، وَتَعَادَيْتُمْ فِي كَسْبِ الاَمْوَالِ).**

نقطه اشتراک شما گرفتار شدن در چنگال آرزوهای دور و دراز است، و نقطه اختلافتان در کسب مال، که هر کدام می خواهید مالی را که در چنگ دیگری است از او بربائید.

در واقع نقاط ضعف آنها را می توان در **چهار کلمه** خلاصه کرد : **کینه و حسد، ریا کاری ظاهر سازی، آرزوهای دور و دراز و جنگ و ستیز برای کسب اموال،** و به یقین جامعه ای که این چهار صفت رذیله بر آن حاکم باشد هرگز روی آسایش و آرامش را نخواهد دید، پیوسته نزاع و کشمکش و جنگ و دعوا و انواع تنشها بر آن حاکم است و در چنین شرایطی در برابر دشمنان خارجی سخت ضعیف و زبون و ناتوانند، آنها اگر اتفاق و اتحادی با هم داشته باشند در دنیاپرستی و آرزوهای دور و دراز است.

اگر منظره زیبایی در میان آنها دیده شود همچون منظره گلهای زیبایی است که بر مزبله بروید و ریشه آنها متعفن است.

در واقع گویا امام (علیه السلام) می خواهد این نکته را به آنها بفهماند که همان اصول حاکم بر جامعه جاهلی قبل از اسلام که در صدر همین خطبه به آن اشاره شد، امروز در میان شما بار دیگر زنده شده است.

سپس امام (علیه السلام) در پایان خطبه به یکی از ریشه های مهم انحراف آنها که همان وسوسه های شیاطین باشد اشاره کرده، و در تعبیر زیبایی می فرماید : «شیطان شما را سرگردان ساخته (و راه سعادت و نجات را گم کرده اید) واین فریبکار شما را به هلاکت افکنده، از خدا برای (نجات) خویش و شما یاری

www.makarem.ir

می طلبم» **(لَقَدْ اسْتَهَامَ بِكُمُ الْخَبِيثُ، وَتَاهُ[۱] بِكُمُ الْغُرُورُ[۲]، وَاللهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى نَفْسِي وَأَنْفُسِكُمْ)**.

قرآن مجید می گوید : « **(وَلَوْلاَ فَضْلُ اللهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَى مِنْكُمْ مِنْ أَحَد أَبَداً)**; اگر فضل و رحمت الهی بر شما نبود هرگز احدی از شما پاک نمی شد».[۳] و نیز می گوید : « **(وَلَوْلاَ فَضْلُ اللهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لاَتَّبَعْتُمُ الشَّيطانَ إِلاَّ قَلِيلاً)**; اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود جز عده کمی همگی از شیطان پیروی می کردید»[٤].

«**إِسْتَهامَ**» از مادّه «**هِيَامْ**» (بر وزن قیام) به معنی راه رفتن بدون هدف است و کسی که بدون هدف راه می رود حیران و سرگردان است و هرگز به مقصدی نمی رسد و از آن جا که شخص عاشق در زندگی خود سرگردان است این واژه به عشق شدید نیز اطلاق شده است.

به هر حال شیطان، انسان را به پوچی و بی هدفی تشویق می کند که نتیجه آن، سرگردانی است و هم او انسان سرگردان را به بیراهه می کشد و به هلاکت می افکند و اگر یاری خداوند نباشد کسی به جایی نمی رسد.

---

۱. «تاه» از مادّه «تیه» به معنی سرگردانی است و از مادّه «تَوْه» (بر وزن لوح) به معنی هلاکت است و معنی دوّم در عبارت بالا مناسب تر به نظر می رسد.

۲. «غرور» اگر به ضم غین خواند شود به معنی فریب و نیرنگ است و اگر به فتح خوانده شود مفهوم وصفی دارد و به معنی شخص فریب کار است که در آیات قرآن بر شیطان اطلاق شده است.

در نسخه معروف «صبحی صالح» که متن بالا از آن گرفته شده به صورت اوّل آمده است ولی در بسیاری از نسخ به صورت دوّم می باشد و با توجه به هماهنگی جمله ها صورت دوّم مناسب تر به نظر می رسد.

۳. نور، آیه ۲۱.

۴. نساء، آیه ۸۳ .

www.makarem.ir

نتیجه این که : صفات درونی زشت آنها از یک سو، و آسیب پذیر بودن در برابر وسوسه های شیاطین از سوی دیگر، اسباب بدبختی آنها را فراهم ساخته و چشم بینا و گوش شنوا و زبان گویا و فهم صحیح را از آنها گرفته بود.

و به این ترتیب این طبیب بزرگ الهی ریشه های درد و طرق درمان را در یک خطبه بیان فرمود.

j j j

**نکته ها**

## اهمیّت قرآن و نقش دنیاپرستی در جنگها و نزاعها

امام (علیه السلام) در بخش اخیر این خطبه به نکات مهمّی اشاره کرده، از جمله :

۱ ـ قرآن مجید مایه بینایی و شنوایی و گویایی است ولی با این حال گروهی از آن بهره نمی گیرند چرا که محجوبند و حجاب آنها فساد درون و آلودگی باطن و آزروهای دور و دراز و دنیاپرستی است، ومی دانیم که اینها مهمترین حجابهای شناخت می باشند.

آری کتب آسمانی هر قدر مملوّ از حکمت باشد و رهبران الهی هر اندازه دانا و گویا باشند تا قابلیّتی در قابل نباشد سودی نمی بخشد; خورشید، که در نورانیّتش همیشه و همه جا ضرب المثل است برای چشم اعمی فایده ای ندارد، و باران، که در لطافت طبعش کلام نیست در همه جا گل و لاله نمی رویاند.

۲ ـ سر چشمه اصلی جنگها، کشمکشها و نزاعها **حبّ مال و ثروت اندوزی** است، نه تنها در گذشته، امروز نیز این معنا به وضوح در همه جا دیده می شود، دولتهای زورمند با صراحت و بدون پرده پوشی می گویند : «ما برای حفظ منافعمان به فلان جنگ دست زده ایم» یا «در فلان نقطه دنیا منافعی داریم (البتّه منافع نامشروع) باید در آن جا حضور نظامی داشته باشیم و

www.makarem.ir

منافعمان را حفظ کنیم» و با نهایت تأسّف روز به روز چهره دنیا خشن تر و زندگی در آن ناامن تر می شود و دلیل آن همان چیزی است که مولی در بالا فرمود : «**وتَعَادَيْتُمْ فِی کَسْبِ الأَمَوالِ**».

j j j

www.makarem.ir

# خطبه ۱۳٤[1]

## وَمِنْ كلام لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

### وقد شاوره عمر بن الخطاب فی الخروج إلی غزو الروم

از سخنان امام (علیه السلام) است که به هنگام مشورت کردن «**عمر بن خطاب**» با امام (علیه السلام)برای رفتن به جنگ روم بیان فرمود.

### خطبه در یک نگاه

بعضی از شارحان معروف نهج البلاغه می گویند امام (علیه السلام) این سخن را زمانی فرمود که «**قیصر**» با گروه عظیمی از لشکر به سوی مرزهای اسلام حرکت کرد، این در زمانی بود که سردار معروف لشکر مسلمین، «**خالد بن ولید**»، معزول شده بود و از خانه بیرون نمی آمد و کار بر «**ابو عبیده جرّاح**» و «**شرحبیل**» که آنها نیز از فرماندهان رده بعد بودند مشکل شد، لذا «**عمر بن خطاب**» از روی ناچاری تصمیم گرفت که خودش در جنگ

---

۱. «سند خطبه»

از جمله کسانی که این کلام را از امام (علیه السلام) نقل کرده اند «ابن اثیر» در کتاب «نهایه» با مقداری تفاوت است (در مادّه «کنف») و همچنین «ابو عبید» در کتاب «الاموال» (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۳۰۲).

www.makarem.ir

شرکت کند و در این باره با امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) به مشورت پرداخت[۱].

و از کلام «**ابن ابی الحدید**» استفاده می شود که «**عمر**» با نظر مشورتی حضرت (علیه السلام) مخالفت کرد و هنگامی که کار بر لشکر اسلام سخت شد شخصاً به میدان جنگ رفت و رومیان از ادامه جنگ ترسیدند و با «**عمر**» صلح کردند که به مسلمانان جزیه بپردازند.

سپس داستانی را که شبیه به یک افسانه است نیز در این جا نقل می کند[۲].

مرحوم «**علامه شوشتری**» در شرح نهج البلاغه می گویید : **اوّلاً** : آنچه «**ابن ابی الحدید**» نقل کرده است از «**سیف**» است و می دانیم هیچ یک از روایات «**سیف**» خالی از جعل و تحریف نیست.

**ثانیاً** : هیچ دلیلی نداریم که کلام بالا را حضرت علی (علیه السلام) به هنگام مشورت «**عمر**» در مورد خروج برای جنگ با رومیان گفته باشد، بلکه ظاهر بعضی کلمات «**شیخ مفید**» این است که این کلام در مورد جنگ «**قادسیه**» یا «**نهاوند**» است[۳].

این نکته نیز قابل توجه است که «**عمر**» معمولاً مشورتهایی را که با علی (علیه السلام)انجام می داد می پذیرفت و نجات خود را در آن می دید و همین معنا نظریه مرحوم «**علامه شوشتری**» را تأیید می کند.

به هر حال این خطبه از **دو بخش** تشکیل شده**; نخست** وعده الهی به این امّت در مورد پیروزی نهایی و دلگرم بودن به این وعده الهی، **و دیگر**

---

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی، جلد ۳، صفحه ۱۶۲.

۲. شرح ابن ابی الحدید، جلد ۸ ، صفحه ۲۹۸.

۳. شرح نهج البلاغه شوشتری، جلد ۷ ، صفحه ۴۲۱و ۴۲۳ (با تلخیص).

www.makarem.ir

**این که** به «**عمر**» می فرماید : شخصاً در میدان جنگ شرکت نکنید چرا که اگر حادثه ای برای تو پیش آید وضع مسلمین در شرایط کنونی به هم می ریزد.

j j j

**وَقَدْ تَوَكَّلَ اللهُ لِأَهْلِ هذَا الدِّينِ بِإِعْزَازِ الْحَوْزَةِ، وَسَتْرِ الْعَوْرَةِ. وَالَّذِی نَصَرَهُمْ، وَهُمْ قَلِيلٌ لاَ يَنْتَصِرُونَ، وَمَنَعَهُمْ وَهُمْ قَلِيلٌ لاَ يَمْتَنِعُونَ، حَیٌّ لاَ يَمُوتُ.**

**إِنَّكَ مَتَى تَسِرْ إِلَى هذَا الْعَدُوِّ بِنَفْسِكَ، فَتَلْقَهُمْ فَتُنْكَبْ، لاَ تَكُنْ لِلْمُسْلِمِينَ كَانِفَةٌ دُونَ أَقْصَى بِلاَدِهِمْ. لَيْسَ بَعْدَكَ مَرْجِعٌ يَرْجِعُونَ إِلَيْهِ، فَابْعَثْ إِلَيْهِمْ رَجُلاً مِحْرَباً، وَاحْفِزْ مَعَهُ أَهْلَ الْبَلاَءِ وَالنَّصِيحَةِ، فَإِنْ أَظْهَرَ اللهُ فَذَاكَ مَا تُحِبُّ، وَإِنْ تَكُنِ الأُخْرَى، كُنْتَ رِدْاً للنَّاسِ وَمَثَابَةً لِلْمُسْلِمِينَ.**

**ترجمه**

## حضور خطرناک

(ای خلیفه !) خداوند بر عهده گرفته است که حوزه اسلام را برای پیروان دین سربلند سازد و نقاط ضعف آنها را بپوشاند. آن کس که آنها را در آن هنگام که اندک بودند، و کسی به کمک آنها نمی شتافت یاری کرد، و در آن موقع که به خاطر کمی نفرات قدرت دفاع از خودرا نداشتند از آنها دفاع نمود، زنده است و هرگز نمی میرد !

هرگاه تو خود به سوی دشمن حرکت کنی و در میدان نبرد با آنها روبه رو شوی و مغلوب گردی، پناهگاهی برای مسلمین در شهرهای دور دست باقی نمی ماند و (در چنین شرایطی) بعد از تو کسی نیست که به او مراجعه کنند.

www.makarem.ir

بنابراین مرد جنگ آزموده ای را به سوی آنها بفرست و گروهی که آزمون خودرا (در جنگها) داده اند و خیر خواهند با او همراه ساز، اگر خداوند پیروزی نصیب کند همان است که تو می خواهی و اگر شکل دیگری رُخ داد (اشاره به این که شکست دامن مسلمین را بگیرد) تو پشتیبان مردم و پناهگاه مسلمین خواهی بود !

**شرح و تفسیر**

امام (علیه السلام) در آغاز این سخن برای این که به خلیفه دوّم دلگرمی بدهد و روحیه او را تقویت کند، مبادا در مقابل دشمن بزرگ و سرسختی همچون رومیان ترس و وحشت به خود راه بدهد چنین می فرماید : «خداوند بر عهده گرفته است که حوزه اسلام را برای پیروان این دین سربلند سازد و نقاط ضعف آنها را بپوشاند» **(وَقَدْ تَوَكَّلَ اللهُ لِاَهْلِ هذَا الدِّينِ بِإعْزَازِ الْحَوْزَةِ**[1]**، وَسَتْرِ الْعَوْرَةِ).**

تعبیر به «**تَوَكَّلَ**» اشاره به این است که خداوند وکالت و حمایت و دفاع آنها را بر عهده گرفته است و این همان چیزی است که قرآن مجید به آن اشاره می کند : « (**هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَدِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ**)؛ او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد تا آن را بر همه آیینها غالب گرداند، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند»[2].

این وعده الهی ـ طبق سخن امام (علیه السلام) ـ مخصوص زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) نبود، بلکه در هر عصر و زمانی جاری است.

---

۱. «حوزه» از مادّه «حوز» (بر وزن موز) به معنی جمع آوری کردن و به هم پیوستن و در اختیار گرفتن است و معمولاً به هر مجموعه ای حوزه گفته می شود.

۲. توبه، آیه ۳۳.

www.makarem.ir

تعبیر به «**سَتْرِ الْعَوْرَةِ**» با توجه به این که «**عورت**» در اصل به معنی : «نقاط آسیب پذیر مرزها و آنچه انسان از آن بیم و وحشت دارد» می باشد اشاره به این که است که خداوند علاوه بر این که عزّت و سربلندی مسلمین را بر عهده گرفته، دشمنان از توجّه به نقاط آسیب پذیر و اسرار آنها منع می کند تا نتوانند ضربه سنگینی بر مسلمین وارد سازند.

سپس برای دلگرمی بیشتر و بیان شاهد زنده می افزاید : «آن کس که آنها را در آن هنگام که اندک بودند و کسی به کمک آنان نمی شتافت یاری کرد و در آن موقع که به خاطر کمی نفرات قدرت دفاع از خود را نداشتند، از آنها دفاع نمود، زنده است و هرگز نمی میرد !» (و هم اکنون یاری مسلمین را بر عهده دارد) (**وَالَّذِی نَصَرَهُمْ، وَهُمْ قَلِیلٌ لاَ یَنْتَصِرُونَ، وَمَنَعَهُمْ وَهُمْ قَلِیلٌ لاَ یَمْتَنِعُونَ، حَیٌّ لاَ یَمُوتُ**[1]).

اشاره به این که آن روز که مسلمانان در ظاهر بسیار ضعیف و از نظر عدّه در اقلیّت بودند خدا آنها را یاری کرد، امروز که بحمد الله حوزه اسلام گسترده شده و گروههای عظیمی زیر پرچم اسلام گردآمده اند به یقین مشمول یاری حق خواهند بود و شکست نمی خورند، چون حامی آنها خداست و همیشه زنده و جاویدان است.

ما به هر موجودی تکیه کنیم با گذشت زمان گرد و غبار ضعف و فتور و سستی بر آن می نشیند و سرانجام فانی می شود، آن که همیشه باقی است و ضعف و فتوری در قدرتش راه نمی یابد ذات پاک خداست که باید در همه حال تکیه بر او کرد.

سپس امام (علیه السلام) با این مقدمه وارد ذی المقدمه و بیان نتیجه می شود و به «**عمر**» تأکید می کند شخصاً در میدان جنگ شرکت نکند و دلیل روشنی برای آن ذکر می فرماید که در موارد مشابه آن نیز کاملاً قابل قبول است،

---

۱. جمله بالا «والذی نصرهم...» مبتداست و جمله «حیّ لا یموت» خبر آن می باشد.

www.makarem.ir

می فرماید : «اگر تو خود به سوی دشمن حرکت کنی و در میدان نبرد با آنها رو به رو شوی و مغلوب گردی پناهگاهی برای مسلمین در شهرهای دور دست باقی نمی ماند، و

(در این شرایط) بعد از تو کسی نیست که به او مراجعه کنند» **(إِنَّکَ مَتَی تَسِرْ إِلَی هذَا الْعَدُوِّ بِنَفْسِکَ، فَتَلْقَهُمْ فَتُنْکَبْ[۱]، لاَ تَکُنْ لِلْمُسْلِمِینَ کَانِفَةٌ[۲] دُونَ أَقْصَی بِلاَدِهِمْ. لَیْسَ بَعْدَکَ مَرْجِعٌ یَرْجِعُونَ إِلَیْهِ).**

اشاره به این که هر گاه تو در میدان جنگ کشته شوی تا مردم بخواهند با دیگری بیعت کنند جامعه اسلامی فاقد مرکزیّت می شود و مناطق دور دست که از همه جا آسیب پذیرترند متلاشی می شود، سپس به سایر بلاد سرایت خواهد کرد.

و از آن جا که همواره در مسائل اجتماعی نفی باید توأم با اثبات باشد تا خلأ اجتماعی پیدا نشود امام (علیه السلام) بعد از آن که می فرماید : «خودت به میدان نرو» راه چاره را به او نشان می دهد و می گوید : «مرد جنگ آزموده ای را به سوی آنها بفرست و گروهی که امتحان خودرا (در جنگها) داده اند و خیر خواهند با او همراه ساز، اگر خداوند پیروزی نصیب کند همان است که تو می خواهی، و اگر شکل دیگری رخ داد (اشاره به این که شکست دامن مسلمین را بگیرد) تو پشتیبان مردم و پناهگاه مسلمین خواهی بود (و می توانی با اعزام نیروهای جدید کنترل اوضاع را بدست بگیری و بر دشمن پیروز شوی) **(فَابْعَثْ إِلَیْهِمْ رَجُلاً مِحْرَباً[۳]، وَاحْفِزْ[۱] مَعَهُ أَهْلَ الْبَلاَءِ[۲]**

---

۱. «تنکب» از مادّه «نکب» (بر وزن نخل) به معنی انحراف از مسیر است ولی در عبارت بالا کنایه از شکست خوردن و کشته شدن است.

۲. «کانفه» از مادّه «کنف» (بر وزن ظرف) به معنی حفظ کردن آمده است بنابراین «کانفه» به شخص یا چیزی می گویند که پناهگاه باشد و افرادی را حفظ کند.

۳. «محرب» از مادّه «حرب» به معنی کسی است که جنگ جو و شجاع باشد.

www.makarem.ir

**وَالنَّصِيحَةَ، فَإِنْ أَظْهَرَ اللهُ فَذَاکَ مَا تُحِبُّ، وَإِنْ تَکُنِ الأُخْرَى، کُنْتَ رِدْاً[۳] للنَّاسِ وَمَثَابَةً[٤] لِلْمُسْلِمِينَ).**

امام (علیه السلام) پاسخ خلیفه را به هنگام مشورت، با یک دلیل منطقی و روشن بیان فرمود و آن این که حضور رییس یک جمعیّت در میدان نبرد جز در موارد استثنایی کار خطرناکی است، چرا که یکی از احتمالات قابل قبول این است که او در نبرد کشته شود که نتیجه اش متلاشی شدن لشکر از یکسو و متلاشی شدن شیرازه سراسر کشور از سوی دیگر می باشد، در حالی که اگر او در جای خود بماند می تواند لشکر بلکه لشکرهای دیگر را به جای لشکر اوّل اعزام کند و سلطه خودرا بر تمام کشور حفظ نماید.

j j j

**نکته ها**

## پاسخ به یک سؤال

۱ ـ جمعی از شارحان نهج البلاغه این سؤال را در این جا مطرح کرده اند که اگر حضور رییس جمعیّت چنین خطری را در پی دارد پس چرا خود آن حضرت (علیه السلام) در میدان جنگ «**صفّین**» و «**جمل**» و «**نهروان**» حضور پیدا کرد بلکه خود پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)نیز در بسیاری از جنگها که نام «**غزوه**» بر آن نهاده شده است نیز حضور یافت ؟

---

۱. «احفز» از مادّه «حفز» (بر وزن نبض) به معنی فرستادن با سرعت و شدت است.

۲. «بلاء» به معنی آزمایش است و «اهل البلاء» به معنی افراد آزموده و مجرّب می باشد.

۳. «رِدء» از مادّه «رَدْء» (بر وزن عبد) به معنی کمک کردن گرفته شده است بنابراین «رِدْء» به معنی معین و یاور و کمک کار و پشتیبان است.

۴. «مثابه» از مادّه «ثوب» (بر وزن قوم) به معنی بازگشتن چیزی به حالت نخستین گرفته شده و «مثابه» به معنی مرجع و کسی که به سوی او باز می گردند می باشد.

www.makarem.ir

بعضی از شارحان چنین پاسخ گفته اند که حضور پیامبر (صلی الله علیه وآله) به خاطر این بود که از طریق وحی می دانست در این میدانها شهید نمی شود و علی (علیه السلام) نیز با اخبار پیامبر (صلی الله علیه وآله)که در حق او فرمود : با «**ناکثین**» و «**قاسطین**» و «**مارقین**» مبارزه خواهی کرد، از سلامت خود آگاه بود و با این حال حضور آنها در میدان جنگ مشکلی نداشت.

بعضی دیگر گفته اند : آن دو بزرگوار در جنگهای داخلی که فاصله چندانی با مرکز نداشت حضور می یافتند، ولی در جنگهای خارجی تنها پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در «**تبوک**» حضور یافت آن هم بعد از آن که علی (علیه السلام) را به عنوان پناهگاهی مطمئن در «**مدینه**» به جای خود گذاشت.

به تعبیر دیگر می توان چنین گفت : موارد کاملاً مختلف است و هر یک از میدانهای جنگ و شرائط آن و وضعیّت دشمن حکمی مخصوص به خود دارد، ولی غالباً اگر میدان از مرکز حکومت دور باشد و رییس حکومت در آن شرکت کند و کشته شود مشکلات عظیمی به بار خواهد آمد، و امام (علیه السلام) نیز به همین دلیل خلیفه را از حضور در میدان جنگ نهی فرمود.

j j j

## ۲ ـ ایراد دیگر

ممکن است کسانی ایراد کنند که : چگونه علی (علیه السلام) با این که حکومت را حق مسلّم خود می دانست و پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بلکه آیات قرآن نیز به این معنا تصریح کرده اند ـ که اقامت و ولایت از آن علی (علیه السلام) است ـ چنین برخورد ناصحانه و مشفقانه و دوستانه ای با رقیب خود می کند ؟

پاسخ این سؤال روشن است; امام (علیه السلام) به سرنوشت نهایی اسلام و مسلمین می اندیشید نه به شخص خود، او می دانست به هر دلیل خلیفه دوّم بر اریکه قدرت نشسته و زمام حکومت را به دست گرفته و توده عوام و

www.makarem.ir

گروهی از خواص دست به دست او داده اند، در چنین شرایطی هر گاه در وسط یک بحران عظیم
و جنگ خطرناک به طور ناگهانی پای او از میان برداشته شود هرج و مرج و آشوب همه جا را می گیرد و کیان اسلام به خطر می افتد.

روح بلند علی (علیه السلام) ایجاب می کند که همه چیز را در این جا فراموش کند و خیر مسلمین را بر هرکار دیگر مقدّم بدارد.

j j j

## ۳ ـ عدم خیانت در مشورت

کلام بالا درسی است برای همه مسلمین که به هنگام مشورت بدون در نظر گرفتن موقعیت مشورت کننده و رابطه و ضابطه او آنچه خیر و صلاح است بازگو کنند.

به تعبیر دیگر : یا مشورت را نپذیرند و یا اگر پذیرا شدند حق مشورت را ادا کنند.

در حدیثی می خوانیم که امام صادق (علیه السلام) فرمود : «**اِعْلَمْ اَنَّ ضَارِبَ عَلیٍّ بِالسَّیْفِ وَقَاتِلَهُ لَوْ اِئْتَمَنَنی وَاسْتَنْصَحَنی وَاسْتَشَارَنِی ثُمَّ قَبِلْتُ ذلِکَ مِنْهُ لاَدَّیْتُ الأَمَانَةَ**; هر گاه آن کس که علی (علیه السلام) را با شمشیر، ضربت زد و او را شهید کرد پیشنهاد می کرد امانتی نزد من بگذارد یا نصیحتی به او کنم یا مشورتی از من می خواست و من می پذیرفتم امانت را (در هر سه موضوع) رعایت می کردم[۱].

j j j

## ٤ ـ برداشت نادرست !

بعضی از مخالفان روی این کلام امام (علیه السلام) گفتگوی بسیار کرده اند و خواسته اند از آن دلیلی بر حقانیّت خلیفه دوّم ـ آن هم از زبان علی (علیه السلام)

۱. تحف العقول، صفحه ۳۷۴.

www.makarem.ir

ـ اقامه کنند، ولی روشن است این استنباط نادرست می باشد چرا که هر کس در شرایط خلیفه دوّم و هر کس در شرایط علی (علیه السلام)، برای مصالح مسلمین بود، می بایست طبق وظیفه شرعی و عقلی چنین مطلبی را بگوید و آنچه خیر و صلاح مسلمین در آن است بیان دارد، هر چند به نفع شخص و اشخاصی و حتی اگر به ضرر خودش تمام شود.

جمله «**لَيْسَ بَعْدَکَ مَرْجِعٌ يَرْجِعُونَ إِلَيْهِ**; بعد از تو کسی نیست که به او مراجعه کنند» به این معنا نیست که تو اصلح امّت می باشی بلکه به این معناست که در شرایط فعلی که توده مردم ـ به حق یا به ناحق ـ تو را به این صفت شناخته اند اگر کشته شوی تا توافق و بیعت بر دیگری شود زمان طولانی می طلبد و در این مدّت مردم یله و رها می شوند.

j j j

www.makarem.ir

## خطبه ۱۳۵[۱]

# وَمِنْ كلام لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

**وقد وقعت مشاجرة بينه وبين عثمان فقال المغيرة بن الأخنس لعثمان : أنا أكفيكه، فقال على** (عليه السلام) **للمغيرة :**

از سخنان امام (عليه السلام) است این سخن را زمانی امام (عليه السلام) ایراد فرمود که میان آن حضرت و عثمان مشاجره ای روی داد و «**مغیره بن اخنس**» به «**عثمان**» گفت من به حساب او می رسم و جلوی او را خواهم گرفت !

**خطبه در یک نگاه**

گر چه از تعبیرات بالا استفاده می شود که : این گفتگو و مشاجره در حضور «**عثمان**» بوده، ولی «**ابن ابی الحدید**» و دیگران نقل کرده اند که این مشاجره در حضور «**عثمان**» واقع نشده است، و جریان چنین بوده : هنگامی که «**عمّار**» از وفات «**ابوذرّ**» در «**ربذه**» با خبر شد، در حضور

---

۱. «سند خطبه»

صاحب کتاب «مصادر در نهج البلاغه» تنها مأخذی که در این جا برای خطبه بالا نقل کرده، کتاب «الفتوح» «احمد بن اعثم کوفی» است ولی پیش از آن توضیحاتی در مورد شأن ورود خطبه از کتاب شرح نهج البلاغه «ابن ابی الحدید» آورده است.

www.makarem.ir

«**عثمان**» به «**ابو ذر**» درود

و رحمت فرستاد، «**عثمان**» خشمگین شد و گفت : او را به همان محلّ «**ابوذر**» تبعید کنید، «**عمّار**» گفت : **هم نشینی با سگها و خوکها برای من از هم نشینی با تو محبوب تر است**، این سخن را گفت و از نزد «**عثمان**» خارج شد، در حالی که «**عثمان**» تصمیم بر تبعید او داشت، طایفه «**بنی مخزوم**» که با «**عمّار**» پیمان داشتند، نزد «**علی** (علیه السلام)» آمدند و گفتند : «**عثمان**» یک بار «**عمّار**» را کتک زده، و بار دیگر او را گرفتار فتق نموده و الآن تصمیم دارد او را تبعید کند، و تقاضا کردند حضرت، «**عثمان**» را ملاقات کند، تا از این کار منصرف شود، وإلاّ فتنه عظیمی واقع خواهد شد. امام (علیه السلام) نزد «**عثمان**» رفت و فرمود : «**ابوذر**» **را تبعید کردی در حالی که از برترین صحابه بود**، تا زمانی که در غربت از دنیا رفت و این سبب شد تا توده مسلمین از تو روی گردان شوند، و الآن می خواهی «**عمّار**» را تبعید کنی (و آن سبب بدنامی بیشتر تو می شود) از خدا بترس !

«**عثمان**» خشمگین شد وگفت : **اوّل باید تو را تبعید کنم تا امثال «عمّار» جرأت پیدا نکنند، و فساد آنها از ناحیه توست.**

«**علی** (علیه السلام)» فرمود : تو قدرت بر این کار نداری و فساد امثال «**عمّار**» از اعمال توست نه از من، تو بر خلاف دین عمل می کنی و آنها بر تو خرده می گیرند، این را فرمود و از نزد «**عثمان**» خارج شد، مردم اطراف «**علی** (علیه السلام)» را گرفتند و گفتند : خوب است «**عثمان**» همه ما را تبعید کند تا دور از خانواده خود بمیریم. امام (علیه السلام)فرمود : به «**عمّار**» بگویید در خانه خود بنشیند و تکان نخورد، طایفه «**بنی مخزوم**» از حمایت «**علی**

www.makarem.ir

(علیه السلام)» مطمئن شدند و گفتند : اگر تو با ما باشی «**عثمان**» نمی تواند به ما زیانی برساند. این سخن به «**عثمان**» رسید و او شکایت امام (علیه السلام) را به مردم کرد، «**زید بن ثابت**» گفت : اگر اجازه

دهید **علی** (علیه السلام) را ملاقات کنم، در این هنگام او و «**مغیره بن اخنس**»[1] و جمعیّتی نزد عثمان رفتند. ـ «**زید بن ثابت**» که از پیروان و خاصّان «**عثمان**» بود ـ بعد از حمد و ثنای الهی چنین گفت : اگر موافق باشید من ناراحتی تو را به **علی** (علیه السلام)منتقل کنم، عثمان گفت : مانعی ندارد «**زید**» به همراهی «**مغیره بن اخنس**» وطایفه «**بنی زهره**» و عمّه عثمان با جماعتی خدمت **علی** (علیه السلام)رسیدند، زید بعد از حمد و ثنای الهی خطاب به **علی** (علیه السلام) گفت : خداوند سابقه خوبی در اسلام برای تو قرار داد، و مقام خاصّی نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) داشتی، تو شایسته هر کار نیکی، «**عثمان**» پسر عموی تو و حاکم این امّت است، و دو حقّ بر گردن تو دارد : یکی **حقّ حکومت** و دیگری **حقّ خویشاوندی**، او به ما شکایت کرده که **علی** (علیه السلام) متعرض من می شود، و اوامر من را ردّ می کند و ما به عنوان خیرخواهی نزد تو آمده ایم، و از این نارحتیم که میان تو و پسر عمویت جریانی پیش آید که برای هیچ کدام خوشایند نیست.

در این هنگام **علی** (علیه السلام) پس از حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) چنین فرمود : به خدا سوگند من دوست ندارم به او اعتراض کنم و گفته های او را ردّ نمایم، مگر این که گامی بر خلاف حق بردارد که من

---

۱. توجّه داشته باشید، «مغیره بن اخنس» که فرزند یکی از منافقان است، با «مغیره بن شعبه» که او هم از منافقان و دشمنان اهل بیت در زمان عمر بود، جداست.

www.makarem.ir

راهی جز گفتن حق ندارم. به خدا سوگند تا آن جا که من احساس مسئولیت نکنم متعرّض او نخواهم شد.

در این جا «**مغیره بن اخنس**» که مرد وقیحی بود و از فداییان عثمان محسوب می شد گفت : به خدا سوگند اگر دست از عثمان برنداری، جلوی تو را خواهیم گرفت; چرا که قدرت او از تو بیشتر است... این جا بود که **علی** (علیه السلام)سخن بالا را خطاب به «**مغیره**» بیان فرمود[۱].

بنابراین خلاصه این کلام در یک نگاه اعتراض شدید به «**مغیره بن اخنس**» است، که سخنی بزرگتر از دهان خود گفت و ابراز وجودی بیش از ارزش خود نمود.

j j j

۱. شرح ابن ابی الحدید، جلد ۸ ، صفحه ۳۰۱ ـ ۳۰۲ و فتوح ابن اعثم کوفی، جلد ۱، صفحه ۱۶ مطابق نقل شرح نهج البلاغه مرحوم تستری، جلد ۹، صفحه ۲۶۱.

www.makarem.ir

**يَابْنَ اللَّعِينِ الابْتَرِ، وَالشَّجَرَةِ الَّتِی لاَ أَصْلَ لَهَا وَلاَ فَرْعَ أَنْتَ تَكْفِينِی ؟ فَوَاللهِ مَا أَعَزَّ اللهُ مَنْ أَنْتَ نَاصِرُهُ، وَلاَ قَامَ مَنْ أَنْتَ مُنْهِضُهُ. اخْرُجْ عَنَّا أَبْعَدَ اللهُ نَوَاكَ، ثُمَّ ابْلُغْ جَهْدَكَ، ، فَلاَ أَبْقَى اللهُ عَلَيْكَ إِنْ أَبْقَيْتَ !**

**ترجمه**

ای پسر ملعون ابتر ! و ای فرزند درخت بی ریشه و شاخه ! تو به حساب من می رسی ؟ ! به خدا سوگند ! هرگز خداوند کسی را که تو یاورش باشی عزّت نمی دهد; و آن کس که تو دستش را بگیری به پا نمی خیزد ! از نزد ما بیرون شو ! خدا مقصد تو را دور کند (و هرگز به مقصود نرسی) برو هر چه در توان داری به کار گیر، خد تو را زنده نگذارد اگر آنچه را در توان داری به کار نگیری !

**شرح و تفسیر**

## برو، کاری از تو ساخته نیست !

**علی** (علیه السلام) در دوران خلافت خلفای سه گانه پناهگاهی برای مظلومان و محرومان بود، مخصوصاً در دوران عثمان که اطرافیان او ظلم و ستم را از حدّ گذراندند، نه به صغیر رحم کردند نه به کبیر، **علی** (علیه السلام) فریادگری بود که صدای مظلومان را به گوش خلیفه می رساند و طبیعی است که برای او ناخوشایند بود و اطرافیانش از این اعتراضها سخت ناراحت بودند، چرا که افکار عمومی را بر ضدّ آنان بسیج می کرد.

امام (علیه السلام) در این بیان که در پاسخ به تهدید «**مغیره بن اخنس**» بیان شده، در مقام نکوهش و تحقیر او برمی آید، **نخست** به ریشه فاسد وراثت او

www.makarem.ir

اشاره می کند و **بعد** به نقطه های ضعف خود او و سرانجام نتیجه می گیرد که هیچ کاری از دست تو ساخته نیست.

می فرماید : «ای پسر ملعون ابتر ! و ای فرزند درخت بی ریشه و شاخه ! تو (برای حمایت از عثمان) به حساب من می رسی ؟ !» **(يَابْنَ اللَّعِينِ الابْتَرِ، وَالشَّجَرَةِ الَّتى لاَ أَصْلَ لَهَا وَلاَ فَرْعَ أَنْتَ تَكْفِينِى ؟)** .

تعبیر به «**لعین**» درباره «**اخنس بن شریق**» (پدر مغیره) به خاطر این است که او از سران منافقین بود، که روز **فتح مکه** ظاهراً مسلمان شد، در حالی که در دل، اسلام را قبول نداشت، و پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) برای جلب قلب او به اسلام مقدار قابل ملاحظه ای از غنایم «**حنین**» را به او بخشید، و یکی از برادران «**مغیره**» که «**ابو الحکم**» نام داشت، در روز جنگ «**احد**» در صف کفّار بود و به دست **علی** (علیه السلام)کشته شد. به همین جهت «**مغیره**»، کینه آن حضرت را در دل داشت[1].

و اما این که حضرت از پدرش تعبیر به «**ابتر**» می کند، نه به خاطر این است که فرزندی نداشت، بلکه ابتر در این جا به معنی بریده از خیر و سعادت است، یا بریده از حیث نسب; به خاطر این که فرزندانش افراد فاسد و نالایقی بودند، که در حکم عدم بودند.

وامّا تعبیر به **درختی که نه ریشه دارد و نه شاخه**، کنایه از حقارت این دودمان، و سقوط آنها از درجه اعتبار و بی ارزش بودن در انظار عمومی است. و در واقع کلام مولا (علیه السلام) از آیه شریفه قرآن گرفته شده که می فرماید : « (**وَمَثَلُ**

---

۱. گفتنی است که عداوت و کینه این خانواده نسبت به علی (علیه السلام) ادامه یافت، تا آن جا که فرزند مغیره به نام عبدالله در جنگ جمل، در برابر حضرت ایستاد و سرانجام کشته شد. (شرح نهج البلاغه مرحوم شوشتری، جلد ۹، صفحه ۲۶۶).

www.makarem.ir

**كَلِمةً خَبِيثَةً كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوقِ الأَرْضِ مَالَهَا مِنْ قَرَارٍ**)؛ خداوند سخن ناپاک را به درخت ناپاکی تشبیه کرده، که از روی زمین برکنده شده، و قرار و ثباتی ندارد»[۱].

و در ادامه سخن می فرماید : «به خدا سوگند ! هرگز خداوند کسی را که تو یاورش باشی عزّت نمی دهد، و آن کس که تو دستش را بگیری به پا نمی خیزد». (**فَوَاللهِ مَا أَعَزَّ اللهُ مَنْ أَنْتَ نَاصِرُهُ، وَلاَ قَامَ مَنْ أَنْتَ مُنْهِضُهُ**[۲]).

عزت و قدرت به دست خداست و به مقتضای « (**إِنْ تَنصُرُواْ اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ**)؛ اگر (آیین) خدا را یاری کنید، خدا شما را یاری می کند و قدمهای شما را ثابت می دارد».[۳]

و نیز به مقتضای : « (**إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُواْ فِى الْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الاشْهَـدُ**)؛ ما به یقین پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده اند در زندگی دنیا و در روزی که گواهان به پا می خیزند یاری می دهیم».[٤]، عزّت از آن یارانِ خداست، نه برای کسانی که تفاله های منافقین به یاری آنها برخیزند و دست آنها را بگیرند.

و در آخرین جمله، **امام** (علیه السلام) «**مغیره**» را به شدّت تحقیر کرد و فرمود : «از نزد ما بیرون شو ! خدا مقصد تو را دور کند (و هرگز به مقصود نرسی) سپس هر چه در توان داری به کار گیر، خدا به تو رحم نکند اگر آنچه

---

۱. إبراهیم، آیه ۲۶.

۲. «منهض» از مادّه «نهوض» به معنی از جا برخاستن گرفته شده و «منهض» از باب افعال به معنی کسی است که به دیگری کمک می کند تا از جا برخیزد.

۳. محمد، آیه ۷.

۴. غافر، آیه ۵۱.

www.makarem.ir

را در توان داری بکار نگیری». **(اخْرُجْ عَنَّا أَبْعَدَ اللهُ نَوَاکَ[۱]، ثُمَّ ابْلُغْ جَهْدَکَ، فَلاَ أَبْقَی اللهُ عَلَیْکَ[۲] إنْ أَبْقَیْتَ !).**

اشاره به این که تو کوچک تر از آن هستی که **علی** (علیه السلام) را تهدید کنی، هر چه در توان داری بکار گیر تا بدانی کاری از تو ساخته نیست، و بیچاره و بدبخت کسانی که حامیانی همچون تو دارند.

j j j

**نکته**

## روش امام در برابر افراد بی منطق

هر گاه در شأن ورود این گفتار مولا **علی** (علیه السلام) دقّت کنیم و مسیر تاریخی آن را دقیقاً دنبال نماییم، می بینیم امام (علیه السلام) چگونه با انحرافات عصر خلفا مخصوصاً عثمان برخورد منطقی داشت، و برای جلوگیری از هرگونه تنش، و ناآرامی به حدّ اقل تذکّرات لازم قناعت کرده، از نصیحت و تذکّر و اخطار فروگذار نمی کرد، ولی هنگامی که در برابر منافقان زورگو و ناآگاهان بی منطق قرار می گرفت، با قاطعیّت تمام در برابر آنها می ایستاد تا هرگز خیال دست زدن به کارهای بی رویّه و خطرناک، در سر نپرورانند. و صدر و ذیل داستان بالا شاهد هر دو مدّعاست.

j j j

---

۱. «نواک» از «نوا» گرفته شده (و کاف ضمیر به آن متصل گشته است) و در اصل به معنی مقصد مسافر است خواه دور باشد یا نزدیک.

۲. جمله «لا ابقی الله علیک» در جایی گفته می شود که بخواهند به کسی نفرین کنند تا از رحمت و عنایت الهی دور شود و جمله «ان بقیت» به این معناست که اگر تو به من رحم کنی مشمول عنایت حق نباشی و در واقع تحقیر مخاطب است که هر کار می خواهی بکن که کاری از تو ساخته نیست.

www.makarem.ir

# خطبه ۱۳٦[1]

## وَمِنْ کلام لَهُ عَلَیْهِ السَّلامُ

### فی امر البیعة

از سخنان امام (علیه السلام) است که درباره بیعت فرموده.

### خطبه در یک نگاه

امام (علیه السلام) در این خطبه به چند نکته اشاره می فرماید :

**نخست** این که : بیعت با من یک امر اتفاقی و بدون فکر واندیشه، از سوی مردم نبوده است، وبنابراین کسی حقّ تخلّف از آن را ندارد چون بیعت عام است.

**دیگر** می فرماید : من شما را برای به ثمر رساندن اهداف الهی می خواهم، ولی شما مرا برای تأمین منافع دنیوی خود می خواهید.

---

۱. «سند خطبه»

به گفته مرحوم «شیخ مفید» در کتاب «ارشاد» این سخن را امام (علیه السلام) هنگامی بیان فرمود که چند نفر از جمله : عبدالله بن عمر و سعد بن ابی وقاص و محمّد بن مسلمه وحسّان بن ثابت واسامة بن زید ـ به روایت شعبی ـ از بیعت با امام (علیه السلام) خودداری کردند، امام (علیه السلام)خطبه ای خواند و ضمن بیان حقانیّت بیعتش کلام بالا را ذکر فرمود. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۳۰۶) به این ترتیب مرحوم مفید که قبل از سیّد رضی می زیسته این سخن را در ارشاد خود آورده است به علاوه ابن اثیر در مادّه «فلت» از کتاب نهایه نیز به این سخن اشاره کرده است.

www.makarem.ir

**سوّم** این که : از همه مردم می خواهد او را برای گرفتن حق مظلومان از ظالمان یاری دهند، وتصمیم قاطع خود را بر این امر بیان می کند.

j j j

www.makarem.ir

**لَمْ تَكُنْ بَيْعَتُكُمْ إِيَّايَ فَلْتَةً، وَلَيْسَ أَمْرِي وَأَمْرُكُمْ وَاحِداً. إِنِّي أُرِيدُكُمْ لِلّهِ وَأَنْتُمْ تُرِيدُونَنِي لِأَنْفُسِكُمْ.**

**أَيُّهَا النَّاسُ، أَعِينُونِي عَلَى أَنْفُسِكُمْ، وَايْمُ اللهِ لَأُنْصِفَنَّ الْمَظْلُومَ مِنْ ظَالِمِهِ، وَلَآقُودَنَّ الظَّالِمَ بِخِزَامَتِهِ، حَتَّى أُورِدَهُ مَنْهَلَ الْحَقِّ وَإِنْ كَانَ كَارِهاً.**

**ترجمه**

بیعت شما (مردم) با من بی مطالعه و ناگهانی نبود، ووضع من و شما یکسان نیست، من شما را برای خدا می خواهم و شما مرا برای خویشتن، ای مردم ! مرا برای اصلاح خودتان یاری دهید (تا بتوانم عیوب شما را بر طرف سازم) به خدا سوگند ! داد مظلوم را از ظالمش می ستانم و افسار ظالم را می کشم تا او را به آبشخور حق وارد سازم هر چند از این کار ناخشنود باشد !

**شرح و تفسیر**

## داد مظلوم را از ظالم می ستانم

همان گونه که در بالا آمد این سخن ـ یا به تعبیر دیگر این بخش از خطبه را ـ امام (علیه السلام)زمانی بیان فرمود که، چند نفر از صحابه سرشناس پیامبر (صلی الله علیه وآله) از بیعت با او کناره گیری کرده بودند و امام (علیه السلام) با این سخن با آنها اتمام حجّت می کند می فرماید : «بیعت شما (توده مردم) با من بی مطالعه و ناگهانی نبود» **(لَمْ تَكُنْ بَيْعَتُكُمْ إِيَّايَ فَلْتَةً).**

بلکه هنگامی که مشکلات ناشی از بیعت با خلفای پیشین مخصوصاً بیعت با خلیفه سوّم و پیامدهای آن را دیدید، همگی تصمیم گرفتید به سراغ من بیایید و طرح نوی در مسأله بیعت ریختید، بنابراین با پذیرش اکثریّت قاطع

www.makarem.ir

مردم، اقلیت کوچکی حق ندارد از بیعت سرباز زند و بر خلاف مسلمین گام بردارد.

با توجه به این که «**فلته**» به معنی کاری است که بی مطالعه و ناگهانی و بدون استحکام صورت گیرد، امام (علیه السلام) می خواهد، **اوّلاً** روشن سازد که بیعت با او کاملاً حساب شده و بعد از مشورت مردم و سران قوم با یکدیگر صورت گرفت، و**ثانیاً** تعریضی است به بیعت «**ابو بکر**» که در یک محیط کاملاً بسته با موافقت عده ای معدود صورت گرفت تا آن جا که «**عمر**» در سخن معروفش گفت : «**إِنَّ بَيْعَةَ أَبِی بَكْر كَانَتْ فَلْتَةً، وَقَى اللهُ شَرَّها;** بیعت با ابو بکر بی مطالعه بود، خداوند مسلمانان را از پیامدهای بد آن حفظ کرد»[۱].

و در بعضی از روایات در ذیل همین حدیث آمده است : «**فَمَنْ عَادَ إِلَى مِثْلِها فَاقْتُلُوه;** هر کس به سراغ مثل آن برود او را به قتل برسانید»[۲].

در پایان این بحث به هنگام ذکر نکته ها شرح لازم را در این باره خواهیم داد.

به هر حال امام (علیه السلام) در ادامه این سخن می فرماید : «وضع من و شما یکسان نیست، من شما را برای خدا می خواهم و شما مرا برای خویشتن !» **(وَلَيْسَ أَمْرِی وَأَمْرُكُمْ وَاحِداً. إِنِّی أُرِيدُكُمْ للهِ وَأَنْتُمْ تُرِيدُونَنِی لِأَنْفُسِكُمْ).**

اشاره به این که : من همچون حاکمان دنیاپرست که حکومت و اطاعت مردم را برای جاه و جلال و منافع شخصی وعیش ونوش خود می خواهند

---

۱. صحیح بخاری، جلد ۶ صفحه ۲۵۰۵ چاپ دار النشر بیروت ـ و صحیح ابن حبان، جلد ۲، صفحه ۱۴۸ طبع مؤسسه الرساله.

۲. بحار الانوار، جلد ۱۰، صفحه ۳۴۸ (به نقل از مناقب ابن شهرآشوب).

www.makarem.ir

نیستم من می خواهم به وسیله شما آیین خدا را بر پا سازم و حقوق بندگان را ادا کنم، و رضای او را از این طریق بدست آورم، ولی شما مرا برای منافع شخصی خود
می خواهید، برای گرفتن سهم بیشتر از بیت المال، یا رسیدن به پست و مقام، و یا رفاه در زندگی، و با توجه به اختلاف این دو دیدگاه طبیعی است که مسیرها همچون ابزارهای کار یکسان نیست.

سپس بعد از توبیخ و سرزنش و بیدار ساختن مخاطبین از آنها دعوت می کند، به اصلاح خویش در سایه برنامه های امام (علیه السلام) بپردازند می فرماید :

«ای مردم ! مرا برای اصلاح خودتان یاری دهید» **(أَيُّهَا النَّاسُ، أَعِينُونِي عَلَى أَنْفُسِكُمْ)**.

اشاره به این که : مکتب تربیتی من برای اصلاح همه شما آماده است، از شما می خواهم، با پذیرش نصایح من، ـ که برگرفته از منبع وحی، قرآن مجید و تعلیمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) است ـ در آن شرکت جویید و با من همکاری کنید، چرا که اگر جوششی از درون شما نباشد هیچ برنامه ای مفید نخواهد افتاد.

و در پایان، به نکته بسیار مهمی اشاره کرده و اراده و تصمیم قاطع خود را نسبت به آن روشن می سازد و آن «**بسط عدالت**» در سراسر کشور اسلامی و **مبارزه با ظالمان** بیدادگر است می فرماید :

«به خدا سوگند داد مظلوم را از ظالمش می ستانم و افسار ظالم را می کشم تا او را به آبشخور حق وارد سازم هر چند از این کار ناخشنود باشد !» **(وَايْمُ**

www.makarem.ir

**الله لأُنْصِفَنَّ الْمَظْلُومَ مِنْ ظَالِمِهِ، وَلَأَقُودَنَّ الظَّالِمَ بِخِزَامَتِهِ[۱]، حَتَّى أُورِدَهُ مَنْهَلَ[۲]الْحَقِّ وَإِنْ كَانَ كَارِهاً).**

این تشبیه زیبا که ظالمان را به شتر جموشی همانند می سازد که، حتی از نوشیدن آب خودداری می کند، وصاحبش می خواهد او را به زور، وارد آبشخورگاه کرده و سیراب نماید، نشان می دهد که هدف از مبارزه با ظالمان، تنها گرفتن حقّ مظلومان نیست، بلکه این کار به نفع خود آنها نیز می باشد; زیرا هنگامی که ظلم از حد گذشت، شورش و عصیان عمومی همچون آتشی زبانه می کشد، و تروخشک را می سوزاند و اوّلین طعمه این آتش، ظالمان خواهند بود، همان چیزی که در عصر «**عثمان**» و کمی قبل از حکومت امام (علیه السلام)صورت گرفت.

**از سوی دیگر**، نشان می دهد که مهمترین هدف اجتماعی امام (علیه السلام)، **گسترش عدالت و گرفتن حقّ ستمدیدگان بود** واین همان داروی حیات بخشی است که غالباً در کام افراد بی خبر، تلخ است.

این همان چیزی است که از مهمترین اهداف بعثت انبیا، طبق گواهی قرآن مجید می باشد آن جا که می فرماید : « (**لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيْزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ**); ما رسولان خودرا با

---

۱. «خزامه» حلقه ای است که در بینی شتر می کنند و طنابی به آن می بندند که با کشیدن آن، شتر ناچار می شود پیروی کند. بعضی گفته اند اگر جنس آن حلقه از مس باشد به آن «بُرَه» (بر وزن خوره) می گویند، و اگر از مو باشد «خزامه» نامیده می شود.

۲. «منهل» از مادّه «نهل» (بر وزن جهل) به معنی نوشیدن نخستین گرفته شده و منهل به جایی گفته می شود که می توان از آن جا از آب نهر استفاده کرد (توجه داشته باشید که سطح آب بسیاری از رودخانه ها از ساحل پایین تر است و معمولاً برای رسیدن آب، بریدگی مخصوص درست می کنند تا مردم و حیوانات به راحتی به آب برسند آن مسیر را «شریعه» ونقطه آخر آن را «منهل» می گویند).

www.makarem.ir

دلایل روشن فرستادیم و با آنها کتاب آسمانی و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم، تا مردم قیام به عدالت کنند»[1].

j j j

۱. حدید، آیه ۲۵.

www.makarem.ir

# خطبه ۱۳۷[1]

## وَمِنْ کلام لَهُ عَلَیْهِ السَّلامُ

### فی شأن طلحهٔ والزبیر وفی البیعهٔ له

از سخنان امام (علیه السلام) است که درباره بیعت **طلحه و زبیر**» بیان فرموده.

**خطبه در یک نگاه**

محورهای اصلی خطبه عبارتند از :

۱ـ **پیمان شکنی «طلحه و زبیر»** به بهانه شرکت علی (علیه السلام) در قتل «**عثمان**» در حالی که آنها بودند که مردم را بر ضدّ «**عثمان**» تحریک می کردند.

---

۱. «سند خطبه»

این خطبه را «ابن عبدالبرّ» از علمای اهل سنت در قرن پنجم در کتاب «استیعاب» در شرح حالات «طلحه» نقل کرده و «ابن اثیر» از علمای اهل سنت در قرن هفتم نیز آن را در «اسد الغابه» آورده است. مرحوم «شیخ مفید» آن را در کتاب «الجمل» از «واقدی» نقل می کند و «ابن ابی الحدید» از «ابو مخنف» «ابن اثیر» نیز در کتاب «عوذ» بخشهایی از آن را تفسیر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۳۰۹).

www.makarem.ir

۲ ـ **نصیحت آمیخته** به تهدید نسبت به «**طلحه و زبیر**» تا دست از فتنه انگیزی خود بردارند و به جمهور مسلمین بپیوندند.

۳ ـ **اشاره به مسأله بیعت،** واین که، من طالب حکومت نبودم، شما مردم بودید که به اصرار مرا وادار به پذیرش بیعت کردید.

٤ ـ در پایان **امام** (علیه السلام) **به «طلحه و زبیر» نفرین می کند** همان نفرینی که سرانجام دامان هر دو را گرفت.

j j j

www.makarem.ir

**بخش اوّل**

**وَاللهِ مَا أَنْكَرُوا عَلَيَّ مَنْكَراً، وَلاَ جَعَلُوا بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ نِصْفاً. وَإِنَّهُمْ لَيَطْلُبُونَ حَقًّا هُمْ تَرَكُوهُ، وَدَماً هُمْ سَفَكُوهُ، فَإِنْ كُنْتُ شَرِيكَهُمْ فِيهِ، فَإِنَّ لَهُمْ نَصِيبَهُمْ مِنْهُ، وَإِنْ كَانُوا وَلُوهُ دُونِي فَمَا الطَّلِبَةُ إِلاَّ قِبَلَهُمْ. وَإِنَّ أَوَّلَ عَدْلِهِمْ لَلْحُكْمُ عَلَى أَنْفُسِهِمْ. إِنَّ مَعِي لَبَصِيرَتِي مَا لَبَسْتُ وَلاَ لُبِسَ عَلَيَّ. وَإِنَّهَا لَلْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ فِيهَا الْحَمَأُ وَالْحُمَّةُ، وَالشُّبْهَةُ الْمُغْدِفَةُ; وَإِنَّ الامْرَ لَوَاضِحٌ; وَقَدْ زَاحَ الْبَاطِلُ عَنْ نِصَابِهِ، وَانْقَطَعَ لِسَانُهُ عَنْ شَغَبِهِ. وَايْمُ اللهِ لأُفْرِطَنَّ لَهُمْ حَوْضاً أَنَا مَاتِحُهُ، لاَ يَصْدُرُونَ عَنْهُ بِرِيٍّ، وَلاَ يَعُبُّونَ بَعْدَهُ فِي حَسْيٍ !**

**ترجمه**

به خدا سوگند آنها (آتش افروزان جنگ جمل) هیچ ایراد (منطقی) بر من نداشتند، و میان من و خود انصاف را مراعات ننمودند، آنها حقی را مطالبه می کنند که خود آن را ترک نموده اند ! و انتقام خونی را می خواهند که خود آن را ریخته اند ! اگر من در ریختن این خون (فرضاً) شریک آنها بودم آنان نیز در آن سهمی دارند. و اگر خودشان به تنهایی این کار را کرده اند، باید انتقام را از خود بگیرند ! و نخستین مرحله عدالت این است که خودرا محکوم کنند، من بصیرت و بینایی خویش را به همراه دارم (و حقایق کاملاً بر من روشن است). هیچ امری را بر کسی مشتبه نساخته ام و چیزی نیز بر من مشتبه نشده است. آنان همان گروه سرکش و ستمگرند که (پیامبر از آنها به من خبر داد و فرمود :) فساد و

زیان (در جامعه اسلامی) و اشتباه کاری ظلمانی همراه آنهاست ولی مطلب (برای هوشیاران) واضح است (به همین دلیل) باطل از ریشه کنده شده و زبانش از فتنه انگیزی بریده است. به خدا سوگند ! حوض آبی برای آنها فراهم

www.makarem.ir

سازم که فقط خودم بتوانم آب آن را بکشم. به یقین آنها از آن سیراب برنمی گردند و پس از آن دیگر آبی نخواهد نوشید.

**شرح و تفسیر**

## دروغگویان بی انصاف !

شک نیست که «**طلحه**» و «**زبیر**» از کسانی بودند که مردم را بر ضدّ «**عثمان**» تحریک می کردند و به گفته دوست و دشمن در قتل «**عثمان**» شریک بودند، همان گونه که «**عایشه**» نیز مخالفت خودرا با کارهای او با صراحت بیان می کرد ولی عجب این که هنگامی که علی (علیه السلام) با بیعت عامّه مردم زمام حکومت را بدست گرفت هم «**طلحه**» و «**زبیر**» بر ضدّ او برخاستند و هم «**عایشه**»، و جالب این که بهانه آنها در این کار خونخواهی عثمان بود و تاریخ از این عجایب وفرصت طلبی های طالبان زروزور، فراوان به خاطر دارد.

به هر حال امام (علیه السلام) در این خطبه اشاره به همین مطلب کرده، نخست می فرماید : «به خدا سوگند ! آنها (آتش افروزان جنگ جمل) هیچ ایراد (منطقی) بر من نداشتند و میان من و خود، انصاف را مراعات ننمودند». **(وَاللهِ مَا أَنْكَرُوا عَلَيَّ مُنْكَراً، وَلاَ جَعَلُوا بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ نِصْفاً[1]).**

سپس می افزاید : «آنها حقّی را مطالبه می کنند که خود آن را ترک نموده اند و انتقام خونی را می خواهند که خود آن را ریخته اند» **(وَإِنَّهُمْ لَيَطْلُبُونَ حَقًّا هُمْ تَرَكُوهُ، وَدَماً هُمْ سَفَكُوهُ).**

آن گاه برای توضیح بیشتر به دلیل روشنی تکیه کرده می فرماید : «اگر من در ریختن این خون (فرضاً) شریک آنها بودم آنان نیز در آن سهمی دارند، و

---

۱. «نصف» به کسر نون و به ضمّ آن به معنی انصاف است.

www.makarem.ir

اگر خودشان به تنهایی این کار را کرده اند باید انتقام را از خود بگیرند و نخستین مرحله عدالت این است که خودرا محکوم کنند». **(فَإِنْ كُنْتُ شَرِيكَهُمْ فِيهِ، فَإِنَّ لَهُمْ نَصِيبَهُمْ مِنْهُ، وَإِنْ كَانُوا وَلُوهُ دُونِي فَمَا الطَّلِبَةُ إِلاَّ قِبَلَهُمْ. وَإِنَّ أَوَّلَ عَدْلِهِمْ لَلْحُكْمُ عَلَى أَنْفُسِهِمْ).**

به یقین امام (علیه السلام) در خون عثمان شریک نبود، هر چند بسیاری از صحابه، عثمان را مستحق چنین امری می دانستند ولی امام (علیه السلام) نه تنها در این کار شرکت نکرد بلکه فرزندان خود امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) را برای دفاع از او فرستاد، امّا در برابر بهانه جویی های «**طلحه» و «زبیر»** و به اصطلاح خلع صلاح آنان می فرماید : احدی نگفته است که من به تنهایی قاتل عثمان بوده ام به فرض که من در این کار شرکت داشته ام، شما نیز شریک من بوده اید بنابراین با کدام منطق چیزی را که در آن شریک بوده اید بر دیگری عیب می گیرید و اگر عامل اصلی تنها شما بوده اید تمام ملامت متوجه شماست و شما باید قبل از هر کس خودرا محکوم کنید.

در عالم سیاست بازان شیطانی، همیشه معمول است که برای اقدام بر ضدّ رقیبان خود دنبال بهانه عوام پسندی هستند و سعی می کنند رقیب را به کاری که در نظر توده مردم ناخوشایند است متهم کنند، حتی اگر عامل اصلی آن کار خودشان باشند، در چنین برنامه هایی نه منطق حاکم است نه عدالت و وجدان و شرف، هدف بیرون راندن رقیب است به هر قیمتی که ممکن شود و این درست همان راهی است که «**طلحه» و «زبیر» و «عایشه»** بعد از بیعت توده مردم با علی (علیه السلام) پیمودند و به وسیله آن گروه زیادی را برای جنگ با حضرتش بسیج نمودند، سرانجام خودشان نیز در این آتش سوختند.

به هر حال امام (علیه السلام) بهانه را از دست بهانه جویان گرفته و نقشه آنها را نقش بر آب می کند تا مردم بدانند آنان عاملان قتل عثمانند که به لباس خون خواهان برآمده اند و هدفشان منافع شخصی خویش است; نه به فکر مردمند و نه به فکر خونخواهی خلیفه پیشین.

www.makarem.ir

سپس امام (علیه السلام) در ادامه این سخن اشاره به حدیثی می کند که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)درباره پیمان شکنان جمل شنیده بود، می فرماید : «من بصیرت و بینایی خویش را به همراه دارم (و حقایق کاملاً بر من روشن است) امری را بر کسی مشتبه نساخته ام و چیزی نیز بر من مشتبه نشده است، آنان همان گروه سرکش و ستمگرند که (پیامبر (صلی الله علیه وآله) از آنها به من خبر داد و فرمود :) فساد و زیان و اشتباه کاری تیره و تار با آنهاست ولی مطلب (برای هوشیاران) واضح است، باطل از ریشه کنده شده و زبانش از فتنه انگیزی بریده است». **(إنَّ مَعِی لَبَصِیرَتِی**[۱] **مَا لَبَسْتُ وَلاَ لُبِسَ عَلَیَّ. وَإنَّهَا لَلْفِئَةُ الْبَاغِیَةُ فِیهَا الْحَمَأُ وَالْحُمَّةُ، وَالشُّبْهَةُ الْمُغْدِفَةُ; وَإنَّ الامْرَ لَوَاضِحٌ وَقَدْ زَاحَ الْبَاطِلُ عَنْ نِصَابِهِ، وَانْقَطَعَ لِسَانُهُ عَنْ شَغَبِهِ**[۲]**).**

این کلام مبارک امام (علیه السلام) اشاره به حدیث معروفی است که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)صادر شده است، آن جا که فرمود : «**لاَ تَذْهَبُ اللَّیَالِیَ وَالایّامَ حَتّی تَتَنابَحَ کِلابُ مَاء بِالْعَراقِ یُقَالُ لَها الحَوأَبُ اِمْرَأَةٌ مِنْ نِسَائِی فِی فِئَةٌ بَاغِیَةٌ;** شبها و روزها نمی گذرد تا زمانی که سگهای آبادی معروفی در «**عراق**» که به آن «**حوأب**» گفته می شود در برابر زنی از زنان من که در میان گروه ستمگری قرار گرفته، پارس می کنند»[۳].

این همان حادثه معروفی است که «**اصحاب جمل**» به هنگامی که از «**مدینه**» به سوی «**بصره**» می آمدند وقتی به سرزمین «**حوأب**» رسیدند سگهای زیادی در اطراف «**عایشه**» پارس کردند، او به یاد این حدیث افتاد و

---

۱. در توضیح جمله «إنَّ مَعی لَبَصیرتی» بیان مشروحی ذیل خطبه دهم (جلد ۱، صفحه ۴۸۱) داشتیم.

۲. «شغب» مصدر است و به معنی به راه انداختن شرّ و فساد است.

۳. منهاج البراعه، جلد ۸، صفحه ۳۳۸ ـ الاحتجاج، جلد ۱، صفحه ۱۶۵.

www.makarem.ir

بسیار وحشت کرد و فریاد کشید و گفت : مرا به «**مدینه**» بازگردانید ولی سیاست بازان حرفه ای گروهی از مردم محل را بسیج کردند که گواهی دهند این جا سرزمین «**حوأب**» نیست[۱].

«**ابن عساکر**» در تاریخ «**دمشق**» و «**متقی هندی**» در «**کنز العمال**» این حدیث را نقل کرده اند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) خطاب به علی (علیه السلام) فرمود : «**یَا عَلَیٌّ** (علیه السلام)**سَتُقَاتِلُ الْفِئَةُ الْبَاغِیَةُ وَاَنْتَ عَلَی الْحَقِّ فَمَنْ لَمْ یَنْصُرْکَ یَومُئِذ فَلَیْسَ مِنّی**; ای علی گروه ستمگر به جنگ با تو برمی خیزد در حالی که تو بر حق هستی، هر کس تو را یاری ندهد از من نیست»[۲].

امام (علیه السلام) می فرماید : نه من در این خبر اشتباه کرده ام و نه کسی که آن به من فرموده، یعنی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله).

تعبیر به «**فِیهَا الْحَمَأُ وَالْحُمَّةُ**» با توجه به این که «**حمأ**» به معنی لجن و ماده تیره رنگی که در کف استخرها وحوضها می باشد **و**«**حمّه**» به معنی نیش عقرب و مار و یا سمّ آنهاست کنایه ای است از افراد کثیف آلوده و خطرناکی که در میان فئه یعنی آتش افروزان جنگ جمل بوده است.

این احتمال نیز در تفسیر این دو واژه داده شده که «**حمأ**» به معنی خویشاوندان نزدیک و «**حمّه**» به معنی همسر است. اشاره به این که در لشکر

---

۱. «ابن اثیر» در جلد دوّم «کامل» صفحه ۳۱۵ داستان پارس کردن سگهای «حوأب» و فریاد کشیدن «عایشه» و تصمیم بر بازگشت و شهادت بعضی بر دروغ بودن گفته کسانی که آن جا را «حوأب» دانسته اند را به طور مشروح آورده است.

۲. «تاریخ دمشق» جلد۳، صفحه ۱۷۱ طبع بیروت و «کنز العمال» جلد ۱۲، صفحه ۲۱۱ طبع حیدرآباد (مطابق نقل «احقاق الحق» جلد ۱۷، صفحه ۱۶۶).

www.makarem.ir

جمل کسانی مثل «**زبیر بن عوام**» بود که پسر عمه پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بود و «**عایشه**» که یکی از همسران آن حضرت (صلی الله علیه وآله) بود.

«**وَالشُّبْهَةُ الْمُغْدِفَةُ**» با توجه به این که «**مغدفه**» از مادّه «**اغداف**» است که در اصل به معنی پوشانیدن آمده اشاره به جنجالی است که آتش افروزان جنگ جمل به عنوان خونخواهی عثمان بر پا کردند و در حالی که دستهای آنها به خون عثمان آلوده بود، خودرا به عنوان حامیان عثمان معرفی کردند.

این تعبیر منافاتی با جمله بعد که می گوید : مطلب واضح است ندارد، زیرا منظور این است که حقیقت امر بر افراد عاقل و فهمیده پوشیده نیست. چرا که آنها از فتنه انگیزی لشکر جمل و تبلیغات دروغین آنها به خوبی آگاه بودند.

سپس در پایان این بخش از این خطبه امام (علیه السلام) آنها را به شدیدترین وجهی تهدید می کند می فرماید : «به خدا سوگند حوض آبی برای آنها فراهم سازم که فقط خودم بتوانم آب آن را بکشم! به یقین آنها از آن سیراب برنمی گردند، و پس از آن دیگر آبی نخواهند نوشید» **(وَایْمُ اللهِ لأُفْرِطَنَّ[۱] لَهُمْ حَوْضاً أَنَا مَاتِحُهُ[۲]، لاَ یَصْدُرُونَ عَنْهُ بِرِیٍّ[۳]، وَلاَ یَعُبُّونَ[۱] بَعْدَهُ فِی حَسْیٍ[۲] !)**.

---

۱. «أفرطنّ» از مادّه «افراط» در اصل به معنی تجاوز از حد است ولی گاه به معنی انجام حدّ اکثر کاری آمده است و در جمله بالا نیز به همین معناست یعنی گرداب جنگ رابرای مخالفان کاملاً پر می کنم که راه نجاتی نداشته باشند، بنابراین جای این سؤال باقی نمی ماند که مگر امام (علیه السلام) هم ممکن است در چیزی افراط کند.

۲. «ماتح» از مادّه «متح» (بر وزن مدح) به معنی کشیدن آب از بالا مانند کشیدن آب از چاه به وسیله دلوست بنابراین «ماتح» به کسی گفته می شود که دلو را به وسیله طناب در چاه می افکند و آب آن را می کشد.

۳. «ریّ» اسم مصدر به معنی سیرابی است و مصدر آن «رَیّ» (بر وزن حَیّ) می باشد و «باء» در «بریّ» معنی معیت دارد.

www.makarem.ir

همان گونه که در شرح خطبه دهم که از جهات زیادی شباهت به خطبه مورد بحث دارد بیان کردیم، منظور امام (علیه السلام) از این تعبیر آن است که من میدان جنگ جمل را برای آنها به گردابی خطرناک مملوّ از آب، تبدیل می کنم که راه فرار از آن نداشته باشند و ابتکار عمل را در دست می گیرم و آتش فتنه را در همان جا خاموش می کنم آن گونه که در آینده فکر بازگشت به چنان صحنه ای برای آنها پیدا نشود. و آن گونه که تاریخ می گوید : امام (علیه السلام)به گفتار خود جامه عمل پوشانید، سردمداران اصلی جنگ جمل کشته شدند و «**عایشه**» باشرمندگی تمام به «**مدینه**» بازگشت و فتنه انگیزان رسوا و پراکنده شدند.

j j j

۱. «یعبّون» از مادّه «عبّ» به معنی نوشیدن آب یا مایع دیگر با یک نفس است و در تعبیرات معمولی «لا جرعه» گفته می شود.

۲. «حسی» به معنی بیابانی است که آب در آن جمع می شود.

www.makarem.ir

www.makarem.ir

**بخش دوّم**

**ومنه : فَأَقْبَلْتُمْ إِلَيَّ إِقْبَالَ الْعُوذِ الْمَطَافِيلِ عَلَى أَوْلاَدِهَا، تَقُولُونَ : الْبَيْعَةَ الْبَيْعَةَ ! قَبَضْتُ كَفِّي فَبَسَطْتُمُوهَا، وَنَازَعْتُكُمْ يَدِي فَجَاذَبْتُمُوهَا. اللَّهُمَّ إِنَّهُمَا قَطَعَانِي وَظَلَمَانِي، وَنَكَثَا بَيْعَتِي، وَأَلَّبَا النّاسَ عَلَيَّ; فَاحْلُلْ مَا عَقَدَا، وَلاَ تُحْكِمْ لَهُمَا مَا أَبْرَمَا، وَأَرِهِمَا الْمَسَاءَةَ فِيمَا أَمَّلا وَعَمِلاَ. وَلَقَدْ اسْتَثْبَتُهُما قَبْلَ الْقِتَالِ، وَاسْتَأْنَيْتُ بِهِمَا أَمَامَ الْوِقَاعِ، فَغَمَطَا النِّعْمَةَ، وَرَدَّا الْعَافِيَةَ.**

**ترجمه**

شما همچون مادرانی که از روی شوق به فرزندان خود روی می آورند، به سوی من آمدید ومی گفتید : **بیعت ! بیعت !** من دستم را بستم و شما آن را گشودید، من دست خودرا عقب می کشیدم و شما به سوی خود می کشیدید !

خداوندا ! آن دو (طلحه و زبیر) از من بریدند و به من ستم کردند، بیعتم را شکستند و مردم را بر ضد من شوراندند (خداوندا !) بیعتی را که از مردم گرفته اند نافرجام کن، و کارهایی را که تصمیم بر آن گرفته اند استحکام نبخش و آنها را نسبت به آرزوهایی که به آن دل بسته اند و برای رسیدن به آن تلاش می کنند ناکام کن، من پیش از جنگ از آنها درخواست کردم که دست بردارند و بازگردند و انتظار بازگشتشان را نیز می کشیدم، ولی آنها پشت پا به نعمت زدند و دست رد بر سینه عافیت نهادند !

j j j

**شرح و تفسیر**

## شما اصرار به بیعت داشتید

www.makarem.ir

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه، اشاره به مسأله **بیعت** کرده و با صراحت می فرماید : من هرگز برای بیعت، به سراغ شما نیامدم، این شما بودید که به سراغ من آمدید و اصرار کردید، می فرماید : «شما همچون مادرانی که از روی شوق به فرزندان خود روی می آورند، به سوی من آمدید، ومی گفتید : **بیعت ! بیعت !** من دستم را بستم و شما آن را گشودید، من دست خودرا عقب می کشیدم و شما به سوی خود می کشیدید !» **(فَأَقْبَلْتُمْ إِلَیَّ إِقْبَالَ الْعُوذِ[۱] الْمَطَافِیلِ[۲] عَلَى أَوْلاَدِهَا، تَقُولُونَ : الْبَیْعَةَ الْبَیْعَةَ ! قَبَضْتُ كَفِّی فَبَسَطْتُمُوهَا، وَنَازَعْتُكُمْ یَدِی فَجَاذَبْتُمُوهَا).**

امام (علیه السلام) در واقع به این حقیقت اشاره می کند که ، شما مردم باید مدّعیان خونخواهی قتل عثمان که آن را بهانه ای برای دست یابی به خلافت و حکومت قرارداده اند، یعنی «**طلحه**» و«**زبیر**» را با من مقایسه کنید، آنها با هر حیله و نیرنگ بدنبال رسیدن به مقصودشان هستند ولی من از آغاز امر به شما نشان دادم که طالب مقام نیستم، شما بودید که با اصرار هر چه تمامتر می خواستید با من بیعت کنید، و اگر بیعت شما را پذیرا شدم تنها به خاطر انجام یک مسئولیت بزرگ الهی، یعنی اجرای حق و عدالت و احیای اسلام بود.

تعبیرات امام (علیه السلام) بیانگر اشتیاق فوق العاده مردم به بیعت است، در عین بی اعتنایی امام (علیه السلام) نسبت به آن.

سپس در بخش آخر این خطبه رو به درگاه الهی آورده و شکایت این پیمان شکنان ظالم و ستمگر را که ریختن خون مردم بی گناه را وسیله ای برای نیل به هوا و هوسها قرار دادند به خدا می برد، و سخت به آنها نفرین

---

۱. «عوذ» جمع «عائذ» به معنی حیوان یا انسانی که تازه فرزند آورده است.

۲. «مطافیل» جمع «مطفل» (بر وزن مسلم) به معنی انسان یا حیوانی است که دارای فرزند است بنابراین «عوذ» و «مطافیل» قریب المعنی می باشند و در این جا جنبه تأکید دارند.

www.makarem.ir

می کند و عرضه می دارد : «خداوندا ! آن دو (طلحه و زبیر) از من بریدند و به من ستم کردند، بیعتم را شکستند و مردم را بر ضدّ من شوراندند». **(اللَّهُمَّ إِنَّهُمَا قَطَعَانِی وَظَلَمَانِی، وَنَكَثَا بَيْعَتِی، وَأَلَّبَا[1] النَّاسَ عَلَیَّ).**

« (خداوندا !) بیعتی را که از مردم گرفته اند نافرجام کن، و کارهایی را که تصمیم قطعی بر آن گرفته اند استحکام نبخش، و آنها را به آرزوهایی که به آن دل بسته اند و برای رسیدن به آن تلاش می کنند ناکام کن !» **(فَاحْلُلْ مَا عَقَدَا، وَلاَ تُحْكِمْ لَهُمَا مَا أَبْرَمَا، وَأَرِهِمَا الْمَسَاءَةَ فِيمَا أَمَّلا وَعَمِلاَ).**

سپس امام (علیه السلام) روی سخن را به مردم کرده و با صراحت می گوید : من قبل از جنگ با این دو نفر اتمام حجت کردم، می فرماید : «من پیش از جنگ از آنها درخواست کردم که دست بردارند و بازگردند، و انتظار بازگشتشان را نیز می کشیدم، ولی آنها پشت پا به نعمت زدند و دست رد بر سینه عافیت نهادند» **(وَلَقَدْ اسْتَثَبْتُهُما[2] قَبْلَ الْقِتَالِ، وَاسْتَأْنَيْتُ[3] بِهِمَا أَمَامَ الْوِقَاعِ[4]، فَغَمَطَا[5] النِّعْمَةَ، وَرَدَّا الْعَافِيَةَ).**

---

۱. «الّبا» از مادّه «تألیب» به معنی تحریک و افساد و شوراندن مردم است.

۲. «استثبت» از مادّه «ثوب» (بر وزن صوم) به معنی بازگشت بیمار به تندرستی است و مفهوم جمله این است که من از طلحه و زبیر خواستم از راه انحرافی خود بازگردند.

۳. «استأنیت» از مادّه «أنات» (بر وزن قنات) به معنی صبر کردن و انتظار کشیدن است و مفهوم جمله این است که من منتظر بودم پیشنهادم در آنها مؤثّر افتاد و بر سر عقل آیند و راه عافیت را در پیش گیرند ولی افسوس....

۴. «وقاع» به معنی جنگ است این واژه گاه به معنی مصدری بکار می رود و گاه به عنوان جمع جمع «وقیعه».

۵. «غمطا» از مادّه «غمط» (بر وزن غصب) به معنی کوچک شمردن چیزی و کفران نعمت است و جمله بالا اشاره به این است که طلحه و زبیر فرصت خوبی را که من به آنها داده بودم کوچک شمردند و کفران نعمت کردند.

www.makarem.ir

جمله های اخیر ممکن است ادامه شکوه امام (علیه السلام) به پیشگاه خدا بوده باشد، و ممکن است خطاب به مردم، و معنی دوّم مناسبتر به نظر می رسد.

به هر حال این جمله ها نشان می دهد که امام (علیه السلام) به شدّت از جنگ و خون ریزی پرهیز داشت، و تا آن جا که ممکن بود آتش افروزان جنگ «**جمل**» را اندرز داد، شاید بر سر عقل آیند یا عواطف دینی آنها تحریک شود، و از راه خطرناکی که در پیش گرفته اند بازگردند، ولی **هوس خلافت و حبّ جاه و مقام** چنان چشم و گوش آنها را کور و کر کرده بود، که حتّی نصایح مشفقانه امام (علیه السلام) نیز در آنها اثر نکرد و سرانجام نفرین امام (علیه السلام)دامانشان را گرفت و در کار خود ناکام شدند، هم طعم تلخ شکست را چشیدند و هم با ذلّت به قتل رسیدند.

j j j

**نکته**

## عاملان قتل به خونخواهی برخاستند !

بی شک «**طلحه**» **و** «**زبیر**» از کسانی بودند که مردم را بر ضد عثمان شوراندند.

«**ابن قتیبه**» در کتاب «**الإمامه والسیاسه**» می گوید : هنگامی که اهل «**کوفه**» **و** «**مصر**» بر عثمان شوریدند و خانه اورا محاصره کردند «**طلحه**» از کسانی بود که هر دو گروه را بر ضد عثمان می شورانید، ومی گفت : عثمان به محاصره شما اعتنایی ندارد; چرا که مرتّباً آب و غذا برای او می برند، نگذارید آب و غذا برای او ببرند[1].

۱. الامامه والسیاسه، جلد ۱ صفحه ۳۸.

www.makarem.ir

«**ابن ابی الحدید**» درباره «**زبیر**» می نویسد : او به مردم می گفت عثمان را بکشید، دین و آیین شما را دگرگون ساخته به او گفتند : پسرت بر در خانه عثمان از او دفاع می کند.

او گفت : من ناراحت نمی شوم اگر عثمان را بکشند هر چند قبل از او پسرم را بکشند، عثمان فردا مرداری است بر جاده[۱].

آن دو تصور می کردند اگر پای عثمان از میان برداشته شود، ممکن است خلافت به آنها رسد، ولی بعد از کشته شدن عثمان و بیعت پرشور مردم با علی (علیه السلام) ورق برگشت و اوضاع دگرگون شد و به گفته «**عقاد**» نویسنده معروف «**مصری**» مردم حاضر نبودند با آن دو بیعت کنند؛ چرا که وضع آنها با عثمان چندان تفاوت نداشت[۲].

«**عایشه**» از منتقدین معروف عثمان بود[۳]، ولی بعد از بیعت مردم با امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) هر سه نفر چرخش عظیمی کردند و طرفدار عثمان شدند و به خونخواهی او برخاستند، در عالم سیاست بازان حرفه ای از این چرخش ها فراوان دیده شده است و سرانجام هر سه به عاقبت شوم فتنه انگیزیهای خود گرفتار شدند؛ «**طلحه**» **و** «**زبیر**» شکست خوردند و کشته شدند و «**عایشه**» با شرمندگی به «**مدینه**» برگشت و در گوشه خانه نشست.

ما درباره «**طلحه**» **و** «**زبیر**» و ماجراهای جنگ «**جمل**» و کارهای ناپخته «**عایشه**» در مجلدات پیشین همین شرح، به اندازه کافی بحث کردیم[۴].

---

۱. ابن ابی الحدید، جلد ۹، صفحه ۳۶.

۲. فی ظلال نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۲۹۴.

۳. کامل ابن اثیر، جلد ۳، صفحه ۲۰۶ و تاریخ طبری، جلد ۳ صفحه ۴۷۷.

۴. جلد ۱، شرح خطبه سیزدهم، جلد ۲، شرح خطبه های سی ام و سی ویکم و جلد ۳، صفحه ۲۰۹ ـ ۳۰۱.

www.makarem.ir

ولی آنچه در این جا لازم است اضافه کنیم این است که : طرفداران آنها برای توجیه اعمالشان در تنگنای سختی افتادند، از یکسو «**طلحه**» **و** «**زبیر**» را از صحابه می دانند و **قاعده** «**تنزیه صحابه**» (پاکی و قداست همه اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وآله)) را در حق آنها جاری می دانند، و از سوی دیگر هر دو را جزو «**عشره مبّشره**» می دانند یعنی آن ده نفری که پیامبر (صلی الله علیه وآله) بشارت بهشتی بودن آنها را داده بود.

**گاه** می گویند : **آنها مجتهد بودند،** هر چند در اجتهاد خود خطا کردند. بنابراین معذورند و مأجور، در حالی که اگر اعمال آنها را با این بهانه توجیه کنیم هر جنایتی را از هر کسی می توان توجیه کرد; چرا که اجتهاد منحصر به آنها نیست و این امر سبب می شود که بدیهیات عقلی و نصوص قرآنی را به این بهانه زیر پا بگذاریم.

و**گاه** می گویند : **آنها توبه کردند،** و توبه آنها در پیشگاه خدا پذیرفته است، ولی آیا می توان آتشی افروخت و ۱۷ هزار نفر را در کام آن سوزاند و بعد با گفتن یک «**استغفر الله**» از زیر بار مسئولیّت آن همه خونهایی که بر باد رفته است بیرون آمد ؟ ! آیا آنها خونبهای این همه کشتگان را به صاحبانش دادند ؟ آیا اموالی که در این راه از بین رفت جبران نمودند ؟ آیا «**عایشه**» و «**طلحه**» و «**زبیر**» در ملأ عام به خطای خود اعتراف کردند ؟

این گونه دفاعهای ناموجّه، نتیجه چشم پوشی از واقعیّات و تعصبهای کورکورانه است.

آیا بهتر این نیست که ما یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله) را به دو گروه تقسیم کنیم، **گروهی که :** در عصر او صالح بودند، و **گروهی که :** منافق وناصالح، و نیز گروه صالح را به دو گروه دیگر تقسیم کنیم : گروهی که بر

www.makarem.ir

خیر وصلاح باقی ماندند، و گروهی که تسلیم هوا وهوسها شدند، و از حق و عدالت و ایمان و صلاح فاصله گرفتند.

و منظور از بشارت قرآن یا پیامبر (صلی الله علیه وآله) به نجات شخص یا اشخاص، این را بدانیم که در آن روز و در آن زمان مشمول این حکم بودند، هر چند بعداً تغییر مسیر دادند; ممکن است انسان کاری انجام دهد که بهشت بر او واجب گردد، سپس بر خلاف آن کاری انجام دهد که جهنم بر او واجب گردد.

j j j

www.makarem.ir

www.makarem.ir

# خطبه ۱۳۸[۱]

## وَمِنْ خطبةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

### يومىء فيها إلى ذكر الملاحم

از خطبه های امام (علیه السلام) است که از حوادث مهم آینده پیشگویی می کند.

**خطبه در یک نگاه**

این خطبه در واقع از سه بخش تشکیل شده که همه مرتبط با یکدیگر است.

در **بخش اوّل** اشاره به یک مرد الهی می کند که اساس کار خودرا بر هدایتهای قرآنی می گذارد و در سایه آن پیش می رود و غالب شارحان نهج

---

۱. «سند خطبه»

در «مصادر نهج البلاغه» تنها بخشی از این خطبه را از «آمدی» در «غرر الحکم» نقل کرده، ومی افزاید : با توجه به این که شارحان نهج البلاغه، بخش اوّل این خطبه را اشاره به قیام حضرت مهدی (عج) می دانند معلوم می شود خطبه را از جای دیگری گرفته اند که اشاراتی به قیام مهدی (عج) در آن بوده است. (مصادر، جلد ۲، صفحه ۳۱۲).

ولی به اعتقاد ما این استنباط چندان موجّه به نظر نمی رسد، ممکن است آن را از روی قراینی که در خود خطبه است استنباط کرده باشند.

www.makarem.ir

البلاغه این مرد الهی را با توجه به اوصافی که در ادامه می آید همان حضرت مهدی (عج) می دانند.

در **بخش دوّم** به حوادث خونینی اشاره می کند که با قیام آن مرد الهی برای اقامه حکومت عدل صورت می گیرد پس آرامش و عدالت و غنا و بی نیازی صفحه زمین را پر می کند.

در **بخش سوّم** به حوادث خونین دیگری اشاره می فرماید : که از شام برمی خیزد و مردم را شدیداً گرفتار می کند (این بخش ممکن است اشاره به حکومت بعضی از «**بنی مروان**» بوده باشد و یا به ظهور افرادی مانند «**سفیانی**» قبل از قیام حضرت مهدی (علیه السلام)).

j j j

www.makarem.ir

**بخش اوّل**

**يَعْطِفُ الْهَوى عَلَى الْهُدَى، إِذَا عَطَفُوا الْهُدَى عَلَى الْهَوَى، وَيَعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ إِذَا عَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ.**

**ترجمه**

او خواسته های دل را پیرو هدایت قرار می دهد در زمانی که مردم هدایت را پیرو خواسته های دل قرار داده اند، و رأی و فکر خود را پیرو قرآن می سازد در آن زمان که مردم قرآن را تابع فکر خود قرار می دهند.

**شرح و تفسیر :**

**ویژگی حضرت مهدی** (علیه السلام)

همان گونه که در بالا اشاره شد این خطبه از حوادث آینده پیش گویی می کند، و به **سه حادثه** مهم اشاره می نماید که **نخستین** آن را غالب شارحان نهج البلاغه اشاره به حضرت مهدی (علیه السلام) می دانند; زیرا می فرماید : «او خواسته های دل را پیرو هدایت قرار می دهد در زمانی که مردم هدایت را پیرو خواسته های دل قرار داده اند، و رأی و فکر را پیرو قرآن می سازد در آن زمان که مردم قرآن را تابع فکر خود قرار می دهند» **(يَعْطِفُ[1] الْهَوى عَلَى الْهُدَى، إِذَا عَطَفُوا الْهُدَى عَلَى الْهَوَى، وَيَعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ إِذَا عَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ).**

---

۱. «یعطف» از مادّه «عطف» (بر وزن فتح) به معنی تمایل پیدا کردن یا مایل ساختن به چیزی است.

www.makarem.ir

آیا این دو جمله دارای یک مفهوم و یک محتواست و در واقع تاکید یکدیگر است ؟ یا این که جمله اوّل اشاره به هدایتهای عقلانی و جمله دوّم ناظر به هدایتهای قرآنی است ؟

معنی دوّم صحیح تر به نظر می رسد، یعنی در آن روز که مردم به خاطر هواپرستی منطق عقل و هدایتهای خردمندانه را به فراموشی سپرده اند، پرده های هواپرستی را کنار می زند و هدایتهای عقلانی را حاکم می کند، و آن روز که توجیه گران برای رسیدن به خواسته های نادرست خویش قرآن را از طریق تفسیر به رأی برخواسته های خویش تطبیق می کنند او فرمان وحی را معیار سنجش و برنامه کار خویش قرار می دهد و تفسیر به رأی و توجیه گری را کنار می زند.

اگر درست دقت کنیم ریشه همه بدبختی ها همین دو چیز است : **حاکم کردن هوای نفس بر عقل و تطبیق خواسته های دل بر آیات قرآن از طریق تفسیر به رأی**، و اگر این دو از میان برود جادّه برای رسیدن به حکومت عدل الهی هموار می گردد.

تمام مسائلی که دامان مسلمین را از آغاز تاکنون گرفته بخاطر همین دو انحراف است و طریق اصلاح نیز اصلاح همین دو می باشد.

j j j

**نکته**

دانشمندان در بحث شناخت و معرفت از جمله حجابهای معرفت را حجاب هواپرستی ذکر کرده اند، آن گونه که قرآن مجید می فرماید : « (**اَفَرَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إلهَهُ هَواهُ وَاَضَلَّهُ اللهُ عَلَی عِلْم وَخَتَمَ عَلَی**

---

این واژه گاهی به صورت متعدی بکار می رود که به معنی مایل ساختن است و گاه با «إلی» متعدی می شود که به معنی مایل شدن به چیزی است و گاه با «علی» متعدی می شود که به معنی بازگشت به چیزی است و گاه با «عن» که به معنی انصراف از چیزی است.

www.makarem.ir

**سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشاوَةً**؛ آیا دیدی کسی که معبود خودرا هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی (بر این امر که شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهرزده و بر چشمش پرده افکنده است»[۱].

چه زیبا فرمود امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در خطبه نورانی ۱۰۹ : «**مَنْ عَشِقَ شَيْئاً أَعْشى بَصَرَهُ**؛ کسی که به چیزی عشق ورزد چشم او را کم نور و یا بی نور می کند».

تفسیر به رأی و تطبیق آیات الهی به رأی، یکی دیگر از دامهای بزرگ شیطان است که جمله ها را از معنی واقعی خود تهی می کند و به شکل دلخواه درمی آورد، و وحی الهی را به کلی از ارزش می اندازد، به همین دلیل در احادیث اسلامی این کار به منزله کفر شناخته شده، امام صادق (علیه السلام) می فرماید : «**مَنْ فَسَّرَ بِرَأْيِهِ آيَةً مِنْ كِتابِ اللهِ فَقَدْ كَفَرَ**؛ کسی که یک آیه قرآن را تفسیر به رأی کند کافر شده»[۲].

و از آن جا که مبارزه با این دو انحراف به طور قاطع از برنامه های حضرت مهدی ارواحنا فداه می باشد، شارحان نهج البلاغه ـ چنانکه گذشت ـ معتقدند که ضمیر در عبارات بالا به حضرت مهدی (علیه السلام) باز می گردد.

j j j

۱. جاثیه، آیه ۲۳.

۲. تفسیر برهان، جلد ۱، صفحه ۱۹.

www.makarem.ir

**بخش دوّم**

**ومنها : حَتَّى تَقُومَ الْحَرْبُ بِكُمْ عَلَى سَاق، بَادِياً نَوَاجِذُهَا، مْملُوءَةً أَخْلاَفُهَا، حُلْواً رَضَاعُهَا، عَلْقَماً عَاقِبَتُهَا. أَلاَ وَفِي غَد ـ وَسَيَأْتِي غَدٌ بِمَا لاَ تَعْرِفُونَ ـ يَأْخُذُ الْوَالِي مِنْ غَيْرِهَا عُمَّالَهَا عَلَى مَسَاوِىءِ أَعْمَالِهَا، وَتُخْرِجُ لَهُ الارْضُ أَفَالِيذَ كَبِدِهَا، وَتُلْقِي إِلَيْهِ سِلْماً مَقَالِيدَهَا، فَيُرِيكُمْ كَيْفَ عَدْلُ السِّيرَةِ، وَيُحْيِي مَيِّتَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ.**

**ترجمه**

(این وضع همچنان ادامه می یابد) تا جنگ، همچون حیوان خطرناک و خشمگینی، روی پاهای خود بایستد، در حالی که دندانهایش آشکار باشد، پستانهایش پر از شیر است و نوشیدنش شیرین،اما سرانجامش تلخ و ناگوار است !

آگاه باشید فردا ـ همان فردایی که حوادثی با خود می آورد که شما نمی دانید ـ کسی بر شما حکومت خواهد کرد که از غیر آن طایفه (آتش افروزان جنگهای خونین و ظالمانه) است و او عمّال حکومتهای ظالم پیشین را بر اعمال بدشان کیفر می دهد، در آن زمان زمین گنجهای درونش را بیرون می ریزد و کلیدهایش را تسلیم وی می کند، آن وقت او روش عدالت گستری را به شما نشان می دهد که چگونه است ؟ و آنچه را از کتاب و سنت مرده است زنده می کند.

**شرح و تفسیر**

## گوشه ای از حوادث هولناک آخر الزمان

www.makarem.ir

این بخش از خطبه در واقع ادامه بخش پیشین است، و اشاره به حوادث سخت آخر الزمان می کند که نخست جنگهای خونین و ویرانگر، جوامع بشری را تحت شدیدترین فشارها قرار می دهد و ظلم وجور همه جا را پر می کند، سپس نماینده عدل الهی ظاهر می گردد، به جنگها و ستیزها پایان می بخشد، زمین را پر از عدل وداد می کند، وسایل رفاه و بهزیستی را فراهم می سازد.

می فرماید : (این وضع همچنان ادامه می یابد) «تا چنگ همچون حیوان خطرناک و خشمگینی روی پاهای خود بایستد در حالی که دندانهایش آشکار باشد !» **(حَتَّى تَقُومَ الْحَرْبُ بِكُمْ عَلَى سَاق، بَادِياً نَوَاجِذُهَا**[۱]**).**

سپس به پیروزیهای آغاز جنگ و تلخیهای سرانجام آن اشاره کرده، می فرماید : «پستانهایش پر از شیر است و نوشیدنش شیرین، اما سرانجامش تلخ و ناگوار می باشد !» **(مْمْلُوءَةً أَخْلاَفُهَا**[۲]**، حُلْواً رَضَاعُهَا، عَلْقَماً**[۳] **عَاقِبَتُهَا).**

گویی جنگ شیرهای شیرین و در عین حال مسمومی در پستان دارد، که افراد هوسباز را به امید پیروزی سریع به سوی خود می کشد; ولی عاقبت آنها را زمین گیر و متلاشی می سازد.

سپس به ظهور حکومت الهی اشاره کرده، می فرماید : «آگاه باشید ! فردا ـ همان فردایی که حوادثی با خود می آورد که شما نمی دانید ـ کسی بر شما

---

۱. «نواجذ» جمع «ناجذ» به معنی دندانهای آسیاب که بعد از «انیاب» (نیشها) واقع شده است می باشد و گاه آن را به معنی همه دندانها تفسیر کرده اند و در خطبه بالا مناسب همین معناست.

۲. «اخلاف» جمع «خلف» (بر وزن جلف) به معنای نوک پستان شتر ماده است و گاه به معنای نوک پستان سایر حیوانات مانند گاو و گوسفند نیز گفته می شود.

۳. «علقما» بوته ای است بسیار تلخ که به آن «حنظل» نیز گفته می شود. این واژه به هر چیز تلخی نیز اطلاق می شود.

www.makarem.ir

حکومت خواهد کرد که از غیر آن طایفه (آتش افروزان جنگ های خونین و ظالمانه) است، و او عمّال حکومت های ظالم پیشین را بر اعمال بدشان کیفر می دهد» **(أَلاَ وَفِی غَد ـ وَسَیَأْتِی غَدٌ بِمَا لاَ تَعْرِفُونَ ـ یَأْخُذُ الْوَالِی مِنْ غَیْرِهَا عُمَّالَهَا عَلَی مَسَاوِیءِ أَعْمَالِهَا)**.

سپس به اوضاع رضایت بخش و پر خیر و برکتی که بعد از قیام او به وجود می آید، اشاره کرده، می فرماید : «در آن زمان، زمین گنجهای درونش را بیرون می ریزد و کلیدهایش را تسلیم وی می کند، آن وقت او روش عدالت گستری را به شما نشان می دهد، که چگونه است و آنچه را از کتاب و سنت مرده است زنده می کند !» **(وَتُخْرِجُ لَهُ الارْضُ أَفَالِیذَ[1] کَبِدِهَا، وَتُلْقِی إِلَیْهِ سِلْماً مَقَالِیدَهَا، فَیُرِیکُمْ کَیْفَ عَدْلُ السِّیرَةِ، وَیُحْیِی مَیِّتَ الْکِتَابِ وَالسُّنَّةِ)**.

**از یکسو :** در حکومت مهدی (علیه السلام) معادن گرانبهای درون زمین به آسانی کشف می شود.

**واز سوی دیگر :** کلید این منابع و یا کلید حکومت سرتاسر زمین در اختیار او قرار می گیرد.

**و از سوی سوّم :** با برخورداری از آن منابع غنی و این حکومت فراگیر، آیین عدالت را در سراسر زمین گسترش می دهد.

**از سوی چهارم :** تعلیمات و ارزشهای فراموش شده قرآن و سنّت را احیا می کند، و به این ترتیب مردم از نظر مادّی و معنوی در مسیر تکامل قرار می گیرند، و آسوده خاطر در این راه پیش می روند. در سایه حکومت مهدی

---

۱. «افالیذ» جمع «افلاذ» و آن جمع «فِلذ» (بر وزن فکر) به معنای کبد شتر، یا کبد هر انسان یا حیوانی است و «فلذة» به معنای قطعه ای از کبد می آید و در عبارت بالا منظور اشیای گرانقیمت و گنج ها و معادن گرانبهایی است که در درون زمین نهفته است.

www.makarem.ir

(علیه السلام)عقلها کامل می شود وارزشهای انسانی زنده می گردد و انواع مواهب الهی در اختیار انسانها قرار می گیرد و عوامل ظلم و ستم برچیده می شود.

شبیه این تعبیرات در روایات مربوط به قیام مهدی (علیه السلام) به روشنی دیده می شود، در یکجا از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است که درباره حضرت مهدی (علیه السلام)می فرماید : «**وَتَظْهَرُ لَهُ الْكُنُوزُ وَ يَبْلُغُ سُلْطَانُهُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ وَيُظْهِرُ اللهُ دِينَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوج كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ فَلاَ يَبْقَى عَلَى وَجْهِ الارْضِ خَرَابٌ إلاَّ عُمِّرَ**; گنجهای درون زمین برای او آشکار می شود و حکومت او شرق و غرب جهان را می گیرد. و آیین او بر همه آیینها پیروز می شود، هر چند مشرکان ناخوش داشته باشند و در آن زمان هیچ ویرانه ای بر صفحه زمین باقی نمی ماند مگر این که آباد می شود»[۱].

در جای دیگر می فرماید : «**يَمْلأُ اللهُ الارْضَ بِهِ عَدلاً وَقِسطاً كَمَا مُلِئَتْ ظُلْماً وَجُوراً فَيَفْتَحُ اللهُ لَهُ شَرْقَ الارْضِ وَغَرْبَها... وَتُطْوِى لَهُ الارْضُ**; زمین را به برکت او پر از عدل و داد می کند آن گونه که از ظلم و جور پر شده است و خداوند شرق و غرب زمین را برای او فتح می کند و زمین برای او پیچیده می شود (با سرعت از نقطه ای به نقطه دیگر نقل مکان می کند)[۲].

j j j

۱. شرح نهج البلاغه خویی، جلد ۸ ، صفحه ۳۵۳.

۲. بحار الانوار، جلد ۵۲، صفحه ۳۹۰.

www.makarem.ir

**بخش سوّم**

**منها : كَأَنِّی بِهِ قَدْ نَعَقَ بِالشَّامِ، وَفَحَصَ بِرَايَاتِهِ فِی ضَوَاحِی كُوفَانَ، فَعَطَفَ عَلَيْهَا عَطْفَ الضَّرُوسِ، وَفَرَشَ الارْضَ بِالرُّؤُوسِ. قَدْ فَغَرَتْ فَاغِرَتُهُ، وَثَقُلَتْ فِی الارْضِ وَطْأَتُهُ، بَعِيدَ الْجَوْلَةِ، عَظِيمَ الصَّوْلَةِ. وَاللهِ لَيُشَرِّدَنَّكُمْ فِی أَطْرَافِ الارْضِ حَتَّی لاَ يَبْقَی مِنْكُمْ إِلاَّ قَلِيلٌ، كَالْكُحْلِ فِی الْعَيْنِ، فَلاَ تَزَالُونَ كَذلِكَ، حَتَّی تَؤُوبَ إِلَی الْعَرَبِ عَوَازِبُ أَحْلاَمِهَا ! فَالْزَمُوا السُّنَنَ الْقَائِمَةَ، وَالاْثَارَ الْبَيِّنَةَ، والْعَهْدَ الْقَرِيبَ الَّذِی عَلَيْهِ بَاقِی النُّبُوَّةِ. وَاعْلَمُوا أَنَّ الشَّيْطَانَ إِنَّمَا يُسَنِّی لَكُمْ طُرُقَهُ لِتَتَّبِعُوا عَقِبَهُ.**

**ترجمه**

گویا او را می بینم که نعره اش از «**شام**» بلند است، و پرچم هایش را در اطراف «**کوفه**» به اهتزاز درآورده ! همانند شتری خشمگین و خطرناک به سوی آن می آید، و زمین ها را با سرها فرش می کند ! دهانش را باز کرده (و همه چیز را فرو می بلعد). گام هایش بر زمین سنگین است (و همه مناطق را زیر نفوذ خود می گیرد) جولان او وسیع و حمله اش عظیم است.

به خدا سوگند ! شما را در اطراف زمین پراکنده می کند تا آن جا که جز تعداد کمی از شما ـ همچون بقایای سرمه در چشم ـ باقی نماند !.

این وضع همچنان ادامه می یابد، تا زمانی که عقل و فکر از دست رفته عرب، به او باز گردد (و در سایه عقل و درایت، دست اتّحاد به هم دهند و بر ستمگران شورند) سپس با سنّت های جاودانه اسلام و آثار آشکار پیامبر (صلی الله علیه وآله) و پیمان نزدیکی که نشانه میراث نبوّت بر آن باقی است، همراه و همگام باشید، و بدانید شیطان راههای خویش را برای شما آسان جلوه می دهد، تا از او پیروی کنید !

www.makarem.ir

**شرح و تفسیر**

## ویژگیهای آن حاکم خونخوار !

امام (علیه السلام) در این بخش خطبه، اشاره به حاکم خونخوار و سنگدل و پرقدرتی می کند که در آینده از «**شام**» سربرمی آورد، و تمام کشور اسلام را به زور شمشیر زیر سیطره خود قرار می دهد و اوصاف نُه گانه ای را برای او می شمرد.

نخست می فرماید : «گویا او را می بینم که نعره اش از «**شام**» بلند شده است» **(كَأَنِّي بِهِ قَدْ نَعَقَ[1] بِالشَّامِ)**.

«وپرچم هایش را در اطراف «**کوفه**» به اهتزاز درآورده است» **(وَفَحَصَ[2] بِرَايَاتِهِ فِي ضَوَاحِي[3] كُوفَانَ[4])**.

«وهمانند شتری خشمگین و خطرناک به سوی آن می آید» **(فَعَطَفَ عَلَيْهَا عَطْفَ الضَّرُوسِ[5])**.

---

۱. «نعق» از مادّه «نَعْق» (بر وزن کعب) در اصل به معنی صدا کردن کلاغ و یا صدایی که چوپان به هنگام حرکت دادن گوسفندان سرمی دهد، گرفته شده و در این جا اشاره به نعره های حاکم ظالمی است که از شام سربرمی آورد.

۲. «فَحَصَ» از مادّه «فَحص» (بر وزن بحث) در اصل به معنی جستجو کردن است و گاه به معنی بسط و گسترش دادن آمده و در خطبه بالا همین مراد است.

۳. «ضواحی» جمع «ضاحیه» از مادّه «ضحو» (بر وزن سهو) به معنی قرار گرفتن در مقابل آفتاب می باشد و «ضواحی» به مناطق باز در اطراف شهرها گفته می شود.

۴. «کوفان» : نام دیگری از کوفه است و در اصل به معنی تپه های شن دایره مانند و سرخ است.

۵. «ضروس» از مادّه «ضَرْس» (بر وزن ترس) به معنی دندان گذاردن بر چیزی و فشار دادن است. و «ضروس» به شتر کج خلقی می گویند که افراد را گاز می گیرد.

www.makarem.ir

«و زمین را با سرها فرش می کند !» **(وَفَرَشَ الارْضَ بِالرُّؤُوسِ)**.

«دهانش را باز کرده (و همه چیز را فرو می بلعد)» **(قَدْ فَغَرَتْ[۱] فَاغِرَتُهُ)**.

«گام هایش بر زمین سنگین است (و همه مناطق را زیر نفوذ خود می گیرد)». **(وَثَقُلَتْ فِی الارْضِ وَطْأَتُهُ)**.

«جولان او وسیع» **(بَعِیدَ الْجَوْلَةِ[۲])**.

«و حمله اش عظیم است» **(عَظِیمَ الصَّوْلَةِ[۳])**.

و سرانجام می افزاید : «به خدا سوگند شما را در اطراف زمین پراکنده می سازد تا آن جا که جز تعداد کمی از شما ـ همچون بقایای سرمه در چشم ـ باقی نماند !» **(وَاللهِ لَیُشَرِّدَنَّکُمْ[٤] فِی أَطْرَافِ الارْضِ حَتَّی لاَ یَبْقَی مِنْکُمْ إِلاَّ قَلِیلٌ، کَالْکُحْلِ فِی الْعَیْنِ)**.

این تعبیرات نُه گانه که معرفی کاملی از آن حاکم خونخوار، پرقدرت و بی رحم را در بردارد، نشان می دهد که او چنان اهل ایمان را درهم می کوبد که جز اندکی از آنها باقی نمی ماند. نفس ها را در سینه ها حبس می کند، و قیام ها را در نطفه خفه می نماید، و با خون ریزی گسترده از «**شام**» تا «**کوفه**» و از «**کوفه**» تا مناطق دیگر را زیر سیطره خود قرار می دهد.

---

۱. «فغرت» از مادّه «فَغْر» (بر وزن فقر) به معنی گشودن دهان است و در این جا کنایه از حرص و آز برای به چنگ آوردن همه چیز است. و «فاغر» اسم فاعل از همین مادّه است.

۲. «جوله» از مادّه «جول» (بر وزن قول) به معنی حرکت کردن و گردش گرد مکانی است این تعبیر کنایه از تلاش و کوشش و فعالیتهای پی در پی می باشد.

۳. «صوله» و «صول» (بر وزن قول) به معنی حمله کردن در جنگ و یا پریدن بر چیزی است.

۴. «لیشردّنکم» از مادّه «تشرید» به معنی تبعید کردن و طرد نمودن و پراکنده ساختن است.

www.makarem.ir

در این که این شخص با این اوصاف کیست ؟ شارحان نهج البلاغه دو نظر مختلف دارند : **گروهی** آن را اشاره به «**عبدالملک بن مروان**» می دانند که پنجمین خلیفه اموی بوده و مردی بسیار خونخوار و جبّار بود.

با لشکرکشی عظیم خود از «**شام**»، «**مصعب بن زبیر**» را که «**در کوفه**» حکومت می کرد از میان برداشت و لشکر او را در هم کوبید، و بر «**کوفه**» و «**عراق**» مسلّط شد، سپس لشکر عظیمی به سرگردگی «**حجّاج**» به سوی «**حجاز**» فرستاد و «**عبدالله بن زبیر**» را که در آن جا سربرآورده بود به قتل رسانید، و «**مکه**» و «**مدینه**» را نیز تحت سلطه خود درآورد، و حتی بخشی از خانه کعبه را که گروهی از لشکریان «**عبدالله بن زبیر**» به آن پناه برده بودند ویران ساخت.

**گروه دیگری** از شارحان معتقدند این شخص کسی جز «**سفیانی**» نیست، که قبل از قیام حضرت مهدی (علیه السلام) از «**شام**» ظاهر می شود و خون های بسیاری می ریزد و مردم را به سوی خود فرا می خواند، و با توجه به این که بخش های گذشته این خطبه درباره ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) بود به نظر می رسد این بخش هم درباره ظهور اوست و جمله های بالا اشاره به ظهور «**سفیانی**» است.

در حدیثی از «**حذیفهٔ بن یمان**» از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم : اشاره به فتنه ای که میان اهل شرق و غرب ظاهر می شود فرمود، سپس افزود : در این حال «**سفیانی**» خروج می کند تا به «**دمشق**» وارد می شود، لشکری به شرق می فرستد و لشکری به «**مدینه**» تا به سرزمین «**بابل**» و «**بغداد**» می رسند، بیش از سه هزار نفر را به قتل می رسانند و بیش از یک صد زن را مورد هتک قرار می دهند سپس به سوی «**کوفه**» سرازیر

www.makarem.ir

می شوند و اطراف آن را خراب می کنند، آن گاه به «**شام**» باز می گردند، در این هنگام پرچم هدایتی از «**کوفه**» ظاهر می شود و با لشکری به سوی لشکر «**سفیانی**» حرکت می کند، آنها را به قتل می رساند، تنها یک نفر که خبر آنها را به جای دیگر می برد باقی می ماند (به این ترتیب آتش فتنه خاموش می شود).

مرحوم «**علاّمه مجلسی**» بعد از نقل این حدیث می گوید : اصحاب ما همانند این حدیث را از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) در ضمن احادیث مهدی (علیه السلام) نقل کرده اند[۱].

ولی قسمت پایانی این خطبه ناهماهنگی هایی با این تفسیر دارد.

سپس امام (علیه السلام) در قسمت پایانی این خطبه می فرماید : «این وضع ناگوار، (خونریزی ها و ناامنی ها و تبعیدها و پراکندگی ها) همچنان ادامه می یابد، تا زمانی که عقل و فکر از دست رفته عرب، به او باز گردد (و در سایه عقل و درایت اختلاف ها را دور بریزند و دست اتّحاد را به هم دهند، مردم را از خواب بیدار کنند و بر ستمگران بشورند)» **(فَلاَ تَزَالُونَ كَذٰلِكَ، حَتَّى تَؤُوبَ[۲] إِلَى الْعَرَبِ عَوَازِبُ[۳] أَحْلاَمِهَا[۴] !)**.

سپس چهار دستور به مردم می دهد که در سایه آن می توانند، بر حاکمان ظالم پیروز شوند و سلامت و امنیّت را به اجتماعشان باز گردانند. می فرماید : «با سنّت های جاودانه اسلام و آثار آشکار پیامبر (صلی الله علیه وآله) و پیمان

---

۱. بحار الانوار، جلد ۵۲، صفحه ۱۸۶ ـ ۱۸۷ (با تلخیص).

۲. «تؤب» از مادّه «أوبْ» به معنی بازگشت از سفر و یا هرگونه بازگشت است.

۳. «عوازب» جمع «عازبه» در اصل از مادّه «عُزْبه» (بر وزن لقمه) و «عزوبت» گرفته شده که به معنی ازدواج نکردن است و «عزب» به افرادی که فاقد همسرند اطلاق می شود. ولی گاه به معنی پنهان شدن و دورگشتن نیز آمده است و در خطبه بالا منظور همین است.

۴. «احلام» جمع «حُلُم» (بر وزن شتر) به معنی عقل است.

www.makarem.ir

نزدیکی که میراث نبوّت بر آن باقی است، همراه و همگام باشید و بدانید شیطان راههای خویش را برای شما آسان جلوه می دهد تا از او پیروی کنید !»

**(فَالْزَمُوا السُّنَنَ الْقَائِمَةَ، وَالْآثَارَ الْبَيِّنَةَ، والْعَهْدَ الْقَرِيبَ الَّذِی عَلَيْهِ بَاقِی النُّبُوَّةِ. وَاعْلَمُوا أَنَّ الشَّيْطَانَ إِنَّمَا يُسَنِّی[1] لَكُمْ طُرُقَهُ لِتَتَّبِعُوا عَقِبَهُ).**

منظور از «**سنن قائمه**» ضروریات و برنامه های جاویدان اسلام است که در هر زمان باید محور همه فعالیّت های سیاسی و اجتماعی و فردی بوده باشد.

و منظور از «**آثار بیّنه**» آثار و روایاتی است که از طرق معتبر ثابت شده و بخش عظیمی از تعلیمات و برنامه های اسلام در آن نهفته است.

و منظور از «**عهد قریب**» وصیّت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) درباره ولایت علی (علیه السلام)است که میراث پیامبر (صلی الله علیه وآله) را با خود داشت.

و منظور از «**واعلموا....**» این است که در انجام امور بالا مراقب وسوسه های شیاطین باشند، چرا که شیطان، راههای خودرا آسان جلوه می دهد، تا افراد را از پیمودن راه اطاعت خدا و پیشوایان معصوم ـ که به هر حال خالی از مشکلاتی نیست ـ باز می دارد.

کسانی که بخش اخیر خطبه را مربوط به حکومت «**عبدالملک بن مروان**» می دانند، در این جا گرفتار دو اشکال شده اند.

**نخست این که :** مفهوم گفتار بالا این است که ساقط کردن حکومت **بنی امیه** و روی کارآمدن حکومت **بنی عباس**، در سایه عقل و درایت

---

۱. «یسنّی» از مادّه «سَنْو» (بر وزن سَرْو) در اصل به معنی سیراب کردن زمین از سوی ابرها است و سپس به معنی هرگونه تسهیل برای انجام کاری استعمال شده است.

www.makarem.ir

عرب، و بازگشت به راه صحیح بوده است، در حالی که می دانیم **بنی عباس** نیز جنایات بنی امیّه را ادامه دادند و حکومت های خودکامه آنان دست کمی از **بنی امیه** نداشت; مگر این که گفته شود، سقوط **بنی امیه** و آغاز حرکت **بنی عباس** حساب شده و عاقلانه بود، هر چند در ادامه راه از مسیر منحرف شدند.

**مشکل دیگر این که :** ظهور **بنی عباس** بلا فاصله بعد از مرگ «**عبدالملک**» نبود، بلکه دهها سال طول کشید که فرزندان «**عبدالملک**» حکومت کردند و سپس سقوط **بنی امیه** آغاز شد; مگر این که در پاسخ این اشکال گفته شود که حکومت فرزندان «**عبدالملک**» نیز ادامه حکومت خود او بود.

ولی کسانی که بخش اخیر را اشاره به خروج «**سفیانی**» قبل از قیام مهدی (علیه السلام)می دانند، جمله های بالا را چنین تفسیر می کنند که بعد از خونریزی های بی حساب در آخر زمان، و فساد و تباهی هایی که با خروج «**سفیانی**» صورت می گیرد، پرده های غفلت کنار می رود، عقل ها بیدار می شوند و مردم آماده پذیرش حکومت الهی حضرت مهدی (علیه السلام) می گردند، و در آن شرایط برای فراهم شدن آمادگی بیشتر باید سنّت های اسلامی را حفظ کنند و نسبت به ولایت وفادار باشند.

در شرح خطبه ۱۰۱ که تعبیراتی شبیه به این خطبه بود نیز، بحث هایی درباره تطبیق آن، بر حکومت «**عبدالملک**» آمده است.

j j j

www.makarem.ir

www.makarem.ir

# خطبه ۱۳۹[۱]

## وَمِنْ کلام لَهُ عَلَیْهِ السَّلامُ

### فی وقت الشوری

از سخنان امام (علیه السلام) که به هنگام تشکیل شورای شش نفری برای انتخاب خلیفه پس از عمر، ایراد فرمود.

**خطبه در یک گناه**

می دانیم هنگامی که «**عمر**» خودرا در آستانه مرگ دید برای تعیین خلیفه بعدی اقدام به تشکیل شورای شش نفره ای کرد که یکی از آنها **علی** (علیه السلام) و دیگری «**عثمان**» بود. چینش افراد شورا بسیار حساب شده و کاملاً سیاسی بود و از همان آغاز پیدا بود که هدف، کنارگذاشتن علی (علیه السلام) و روی کارآوردن **عثمان** نه به عنوان نصب خلیفه پیشین، بلکه به عنوان منتخب

---

۱. «سند خطبه»

«طبری» در کتاب تاریخ خود در شرح حوادث سال ۲۳ هجری (سال کشته شدن عمر) این خطبه را نقل کرده است و «ابن ابی الحدید» نیز می گوید : این بخشی از خطبه ای است که امام (علیه السلام) آن را برای اهل شوری بعد از وفات عمر ایراد کرد.

در کلمات قصار شماره ۲۲ (لنا حق...) سخنی آمده که آن هم قسمتی از این خطبه راتشکیل می دهد (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۳۱۳).

www.makarem.ir

شورای بزرگان اسلام بود که شرح آن در تفسیر خطبه سوّم **خطبه شقشقیه** گذشت[۱].

**علی** (علیه السلام) که از حوادث پشت برده شوری کاملاً با خبر بود، برای اتمام حجت خطبه ای خواند و به شورائیان هشدار داد که بخش کوتاهی از آن را مرحوم «**سیّد رضی**» در این جا آورده است.

j j j

۱. پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)، جلد ۱، صفحه ۳۶۸.

www.makarem.ir

**لَنْ يُسْرِعَ أَحَدٌ قَبْلِي إِلَى دَعْوَةِ حَقٍّ، وَصِلَةِ رَحِم، وَعَائِدَةِ كَرَم. فَاسْمَعُوا قَوْلِي، وَعُوا مَنْطِقِي; عَسَى أَنْ تَرَوْا هذَا الامْرَ مِنْ بَعْدِ هذَا الْيَوْمِ تُنْتَضَى فِيهِ السُّيُوفُ، وَتُخَانُ فِيهِ الْعُهُودُ، حَتَّى يَكُونَ بَعْضُكُمْ أَئِمَّةً لأَهْلِ الضَّلاَلَةِ، وَشِيعَةً لأَهْلِ الْجَهَالَةِ.**

**ترجمه**

هیچ کس زودتر از من دعوت حق را اجابت نکرد، و به سوی صله رحم و احسان و بخشش همچون من نشتافت. بنابراین سخنم را بشنوید، و گفته هایم را حفظ کنید. ممکن است بعد از امروز در مورد این امر (خلافت) با چشم خود، شمشیرهایی را ببینید که از نیام درآمده و به پیمانها خیانت شده ! (و بیعت ها نقض گردیده) تا آن جا که بعضی از شما پیشوایان اهل ضلالت و (بعضی دیگر) پیروان اهل جهالت خواهید بود.

**شرح و تفسیر**

## هشدار نسبت به حوادث آینده

این سخن امام (علیه السلام) در واقع از سه قسمت تشکیل شده است : **نخست** اشاره به چند فضیلت از فضایل خود می فرماید، نه برای خود ستایی بلکه تا زمینه را برای پذیرش آنان آماده سازد **پس از آن** از آنان می خواهد که به منطقش گوش فرا دهند، و اندرزهایش را بپذیرند، که خیر و صلاح و سعادت آنها در آن است، و **در قسمت سوّم** به حوادث دردناکی که در صورت عدم پذیرش اندرزهایش در جامعه اسلامی روی می دهد، اشاره می فرماید و به آنها هشدار می دهد.

www.makarem.ir

در قسمت اوّل می فرماید : «هیچ کس زودتر از من دعوت حق را اجابت نکرد و به سوی صله رحم و احسان و بخشش همچون من نشتافت» **(لَنْ يُسْرِعَ أَحَدٌ قَبْلِی إِلَی دَعْوَةِ حَقٍّ، وَصِلَةِ رَحِم، وَعَائِدَةِ كَرَم)**.

در این سه فضیلت بزرگ، ابتدا اشاره به **پذیرش اسلام** می فرماید : که علی (علیه السلام)نخستین کسی بود که اسلام را پذیرفت، و طبیعی است چنین کسی از همه با هوش تر و نسبت به اسلام دلسوزتر است، و دیگر این که او در **صله رحم** نیز پیشگام بود، چرا که از آغاز دعوت پیامبر (صلی الله علیه وآله) تا پایان عمرش همواره در کنار او قرار داشت، و در حوادث سخت همچون **لیلة المبیت** و **جنگ احد** و مانند آن خودرا سپر بلا برای حفظ جان پیامبر (صلی الله علیه وآله) نمود. و در **احسان و بخشش** نیز از همه پیشگام تر بودم، تا آن جا که خداوند آیاتی در قرآن در مورد بخشیدن **خاتم، در حال رکوع**[۱]، **و یا بخشیدن غذای خود به مسکین و یتیم و اسیر**[۲]، **و یا بخشیدن درهمی پنهان و درهمی آشکار، درهمی در شب و درهمی در روز**[۳]، نازل فرمود.

سپس با توجه به اعترافی که همگان نسبت به او در این امور داشتند، می فرماید : «اکنون که چنین است، سخنم را بشنوید و گفته هایم را حفظ و نگهداری کنید». **(فَاسْمَعُوا قَوْلِی، وَعُوا مَنْطِقِی)**.

در انتخاب **عثمان** عجله نکنید، این کار خطرناکی است که عواقب شومی دارد و برای مسلمین بسیار گران تمام می شود.

---

۱. مائده، آیه ۵۵.

۲. دهر، آیه ۸ .

۳. بقره، آیه ۲۷۴.

www.makarem.ir

در ادامه این سخن به شرح آینده تاریک این انتخاب پرداخته، می افزاید : «ممکن است بعد از امروز، در مورد این امر (خلافت) با چشم خود شمشیرهایی را ببینید که، از نیام به درآمده و به پیمان ها خیانت شده ! (و بیعت ها نقض گردیده است) تا آن جا که بعضی از شما پیشوایان اهل ضلالت، و (بعضی دیگر) پیروان اهل جهالت خواهید بود». **(عَسَى أَنْ تَرَوْا هذَا الامْرَ مِنْ بَعْدِ هذَا الْيَوْمِ تُنْتَضَى[1] فِيهِ السُّيُوفُ، وَتُخَانُ فِيهِ الْعُهُودُ، حَتَّى يَكُونَ بَعْضُكُمْ أَئِمَّةً لأَهْلِ الضَّلاَلَةِ، وَشِيعَةً لأَهْلِ الْجَهَالَةِ).**

در این که، این پیشگویی اشاره به حوادث قتل عثمان و کشیده شدن شمشیرها و شکستن بیعت ها از سوی کسانی همچون **طلحه و زبیر**، و مانند آنها است، یا اشاره به شورش **ناکثین و قاسطین و مارقین**( آتش افروزان جنگ جمل و صفّین و نهروان) می باشد، در میان مفسّران نهج البلاغه گفتگوست.

ولی با توجه به ظروفی که این خطبه در آن ایراد شده، (هنگام شورا برای انتخاب خلیفه سوّم) به نظر می رسد که تفسیر اوّل قویتر است، و همان گونه که امام (علیه السلام)پیش بینی کرده بود با روی کارآمدن عثمان، حیف و میل در بیت المال آغاز شد، و بستگان و اطرافیان او مقامهای حسّاس کشور اسلامی را در اختیار گرفتند، وخودرا روی بیت المال افکندند و هر کاری خواستند با بیت المال مسلمین انجام دادند، و این امر خشم مسلمین را برانگیخت و بر ضد او قیام کردند، گروهی همچون **طلحه و زبیر**، سردمدار این قیام بودند، و

---

۱. «تنتضی» از مادّه «نضو و نضی» (بر وزن نظم) به معنی کشیدن شمشیر از غلاف است و یا به معنی خارج شدن از خانه و پریدن رنگ و مانند آن آمده است و در خطبه بالا همان معنی اوّل مراد است.

www.makarem.ir

گروهی هم به دنبال آنها افتادند و شد آنچه نمی بایست بشود، در حالی که اگر تعصّبهای خویشاوندی و ملاحظات شخصی بر آن شورای آن چنانی حاکم نمی شد، و خلافت را به دست اهلش می سپردند، نه آن حوادث به وجود می آمد، و نه حوادث نامطلوب بعد از آن، چرا که ریشه های فتنه **ناکثین و قاسطین و مارقین** را نیز باید در حوادث عصر عثمان جستجو کرد.

j j j

**نکته**

## ریشه اصلی فساد

در جلد اوّل این کتاب در شرح خطبه سوّم (خطبه شقشقیه) داستان شورای شش نفره عمر را که منتهی به انتخاب عثمان برای خلافت گردید و در واقع توطئه ای بر ضد خلافت علی (علیه السلام) بود آوردیم و بخشی از گفتنی ها به استناد تواریخ معتبر در این زمینه بیان شد. آنچه مناسب است در این جا بر آن بیفزاییم این است که اگر درست در ترکیب این شورای شش نفری و پیامدهای بسیار منفی آن بیندیشیم خواهیم دید که بیشترین مشکلات مسلمین از این شورا برخاست.

حکومت عثمان و سیطره امیه و بنی مروان بر پستهای حساس کشور اسلامی و بیت المال و حکومت معاویه و جنگ های جمل و صفّین و نهروان و پس از آن، حکومت یزید و امثال عبدالملک همه از این پدیده شوم نشأت گرفت.

جالب این که ابن ابی الحدید می گوید: متأسفانه این شورا سبب هر فتنه ای بود که در آن زمان واقع شد و یا تا دامنه قیامت در جهان اسلام روی می دهد «**انّ ذلک کان سبب کلّ فتنة وقعت و تقع إلی أن تنقضی الدُّنیا**»[1].

۱. شرح ابن ابی الحدید، جلد ۱۱، صفحه ۱۱.

www.makarem.ir

این شورا بود که سرانجام ارزش های اسلامی را کم رنگ و بی رنگ ساخت و ارزشهای جاهلی و معیارهای مادی و دنیوی را بر جامعه اسلامی حاکم کرد و زبان حق گویان را برید، ابوذرها به تبعید کشیده شدند و افراد با شخصیتی همچون عمّار یاسر هنگامی که به نتیجه شورا اعتراض کردند مورد خشم و غضب واقع شدند و هیچ کس به سخنان آنها اعتنا نکرد[۱].

خودکامگان بر مرکب غرور و نخوت سوار شدند و جامعه اسلامی را غرق فساد کردند، فساد در حکومت و فساد در ایمان و اخلاق و اگر تعصب های فرقه ای اجازه می داد تحلیل دقیقی روی پیامدهای این شورا شود معلوم می شد چقدر مسلمین از ناحیه این شورا خسارت دیدند.

j j j

۱.

www.makarem.ir

www.makarem.ir

# خطبه ۱٤۰[1]

## وَمِنْ کلام لَهُ عَلَیْهِ السَّلامُ

### فی النهی عن غیبهٔ الناس

از سخنان امام (علیه السلام) است که در آن مردم را از غیبت کردن نهی فرموده.

### خطبه در یک نگاه

امام (علیه السلام) در این خطبه، مردم را از غیبت و عیب جویی یکدیگر نهی کرده است، و دلایل مختلفی برای آن ذکر می فرماید : **نخست** این که : آنها که از عیب و گناه پاکند باید شکر این نعمت رادر پرهیز از غیبت و عیب جویی دیگران قرار دهند.

---

۱. «سند خطبه»

«آمدی» در کتاب «غرر الحکم» بخش هایی از این خطبه را آورده که با آنچه در نهج البلاغه است تفاوت های قابل ملاحظه ای دارد و این، نشان می دهد که مدرک او غیر از نهج البلاغه بوده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۳۱۴).

در بعضی از منابع، خطبه فوق به عنوان جزئی از خطبه معروف به دیباج نقل شده است. (کتاب تمام نهج البلاغه، صفحه ).

www.makarem.ir

**دیگر این** که : اگر عیب جویان درست در خویش بنگرند، عیوبی همانند آنچه بر دیگران خرده می گیرند در خود می یابند، با این حال چگونه می توانند دیگران را بر آن عیوب ملامت کنند، در حالی که خود به آن گرفتارند.

**سوّم این** که : گاه ممکن است، انسان گناه کوچکی مرتکب شده باشد، و به گمان این که آلوده گناه بزرگی نیست به غیبت و عیب جویی دیگران پردازد، که خود بزرگترین گناه است افزون بر این، شخص عیب جو چه می داند، شاید خداوند گناه کسی را که غیبتش می کند بخشیده باشد، ولی گناه عیب جو بخشوده نشده باشد.

**کوتاه سخن** این که : امام (علیه السلام) از طرق مختلف، راه را بر غیبت کنندگان و عیب جویان می بندد، تا جامعه اسلامی را از این گناه بزرگ پاک سازد.

j j j

www.makarem.ir

**بخش اوّل**

**وَإِنَّمَا يَنْبَغِى لأَهْلِ الْعِصْمَةِ وَالْمَصْنُوعِ إِلَيْهِمْ فِى السَّلاَمَةِ أَنْ يَرْحَمُوا أَهْلَ الذُّنُوبِ وَالْمَعْصِيَةِ، وَيَكُونَ الشُّكْرُ هُوَ الْغَالِبَ عَلَيْهِمْ، والْحَاجِزَ لَهُمْ عَنْهُمْ، فَكَيْفَ بِالْعَائِبِ الَّذِى عَابَ أَخَاهُ وَعَيَّرَهُ بِبَلْوَاهُ! أَمَا ذَكَرَ مَوْضِعَ سَتْرِ اللهِ عَلَيْهِ مِنْ ذُنُوبِهِ مِمَّا هُوَ أَعْظَمُ مِنَ الذَّنْبِ الَّذِى عَابَهُ بِهِ! وَكَيْفَ يَذُمُّهُ بِذَنْبٍ قَدْ رَكِبَ مِثْلَهُ! فَإِنْ لَمْ يَكُنْ رَكِبَ ذلِكَ الذَّنْبَ بِعَيْنِهِ فَقَدْ عَصَى اللهَ فِيمَا سِوَاهُ، مِمَّا هُوَ أَعْظَمُ مِنْهُ. وَايْمُ اللهِ لَئِنْ لَمْ يَكُنْ عَصَاهُ فِى الْكَبِيرِ، وَعَصَاهُ فِى الصَّغِيرِ، لَجَرَاءَتُهُ عَلَى عَيْبِ النَّاسِ أَكْبَرُ.**

**ترجمه**

سزاوار است، آنها که از عیوبی پاکند و از گناه، سالم نگه داشته شده اند، به گنهکاران و اهل معصیت ترحم کنند، و شکر و سپاس خدا، چنان بر وجود آنان غلبه کند که آنها را از عیب جویی و غیبت دیگران باز دارد. چگونه آن عیب جو بر برادر خود عیب می گیرد، و او را به خاطر بلایی که گرفتار شده است سرزنش می کند، (در حالی که خودش نیز خالی از عیب نیست و خداوند به لطفش، بر آن پرده افکنده است)، آیا به خاطر نمی آورد که آنچه را خدا از گناهان او مستور داشته، (گاه) بزرگتر از گناهی است که بر دیگران عیب می گیرد، (راستی) چگونه دیگری را مذمّت می کند بر گناهی، که خود مثل آن را مرتکب شده است، و اگر به آن گناه آلوده نشده، (شاید) معصیت دیگری کرده که از آن بزرگتر است، (پس چرا به اصلاح خویش نمی پردازد ؟ !) به خدا سوگند حتی اگر خدا را در گناهان کبیره عصیان نکرده، و تنها صغیره ای انجام داده، همین جرأتش بر عیب جویی مردم گناه بزرگتری است !

www.makarem.ir

**شرح و تفسیر**

## با آن همه عیب، عیبجویی دیگران چرا ؟

از آن جا که یکی از مشکلات بزرگ اجتماعی، غیبت و عیب جویی مردم از یکدیگر است، که روح بدبینی و نفاق را گسترش می دهد، و پایه های اعتماد را لرزان می سازد، و روح همکاری و اتحاد را از میان می برد، اسلام به این موضوع اهمیّت فوق العاده داده، و غیبت را یکی از بزرگترین گناهان شمرده است.

امام (علیه السلام) در خطبه بالا، به شدّت از این کار نهی می کند، و دلایل مختلف و نکته های بسیار جالب در این باره بیان می فرماید.

در واقع امام (علیه السلام) مردم را به **پنج گروه** تقسیم می کند. **نخست** گروهی که لطف الهی شامل آنها شده و آلوده گناه نگشتند، درباره این گروه می فرماید : «سزاوار است آنها که از عیوبی پاکند، و از گناه سالم نگه داشته شده اند، به گناهکاران و اهل معصیت ترحم کنند، و شکر و سپاس خدا چنان بر وجود آنان غلبه کند، که آنها را از عیب جویی و غیبت دیگران باز دارد».

**(وَإِنَّمَا يَنْبَغِی لأَهْلِ الْعِصْمَةِ وَالْمَصْنُوعِ إِلَيْهِمْ فِی السَّلاَمَةِ أَنْ يَرْحَمُوا أَهْلَ الذُّنُوبِ وَالْمَعْصِيَةِ، وَيَكُونَ الشُّكْرُ هُوَ الْغَالِبَ عَلَيْهِمْ، والْحَاجِزَ لَهُمْ عَنْهُمْ).**

چه نعمتی از این بالاتر که، لطف الهی شامل حال انسانی گردد، و او را از آلودگی به گناه حفظ کند، و چه شکر و سپاسی از این بهتر که، انسان به شکرانه این نعمت بزرگ الهی، زبان از غیبت و عیب جویی دیگران بربندد.

**گروه دوّم** کسانی هستند که، خودشان دارای همان عیوبی می باشند، که دیگران را نسبت به آن ملامت و غیبت می کنند، یعنی حبّ ذات به آنها اجازه نمی دهد که عیوب خویش را ببینند، ولی نسبت به عیوب دیگران دقیق و کنجکاوند، امام (علیه السلام) درباره آنها می فرماید : «چگونه آن عیب جو بر

www.makarem.ir

برادر خود عیب می گیرد، و او را به خاطر بلایی که گرفتار شده است سرزنش می کند، (در حالی که خودش کانون آن عیب هاست، و خدا به لطفش بر آن پرده افکنده است) آیا به خاطر نمی آورد که آنچه را خدا از گناهان او مستور داشته، (شاید) بزرگتر از گناهی است که بر دیگران عیب می گیرد». **(فَكَيْفَ بِالْعَائِبِ الَّذِي عَابَ أَخَاهُ وَعَيَّرَهُ بِبَلْوَاهُ ! أَمَا ذَكَرَ مَوْضِعَ سَتْرِ اللهِ عَلَيْهِ مِنْ ذُنُوبِهِ مِمَّا هُوَ أَعْظَمُ مِنَ الذَّنْبِ الَّذِي عَابَهُ بِهِ !).**

اشاره به این که انسان مؤمن باید پرتوی از صفات الهی در وجودش باشد، خداوند ستّار العیوب است، او نیز باید عیوب دیگران را بپوشاند و سرمایه معنوی و اجتماعی آنها را که بر محور آبروی آنها دور می زند بر باد ندهد.

**گروه سوّم** کسانی هستند که خودشان مرتکب گناهی می شوند، و دیگران را نسبت به آن عیب جویی می کنند، در حالی که انسان به طور طبیعی نسبت به خویش دل سوزتر است، چگونه این انسان دلسوز و واقع بین، پیش از آن که به اصلاح عیوب خویش بپردازد، در فکر عیوب دیگران است، کدام عقل چنین اجازه ای را می دهد که، انسان خویش را به کلّی رها سازد و در گرداب بدبختی گرفتار کند، و به دیگران بپردازد آن هم نه به قصد اصلاح، بلکه به قصد افساد، امام (علیه السلام) درباره آنها می فرماید :

«چگونه دیگری را مذّمت می کند بر گناهی که خود مثل آن را مرتکب شده است ؟» **(وَكَيْفَ يَذُمُّهُ بِذَنْبٍ قَدْ رَكِبَ مِثْلَهُ !).**

**گروه چهارم** کسانی هستند که مرتکب گناهی که دیگران نسبت به آن سرزنش و غیبت می کنند، نشده اند، ولی ای بسا گناهان دیگری دارند که از آن بزرگتر است، و نسبت به آن غافل و بی خبر، و یا بی تفاوتند، امام (علیه السلام) درباره این گروه می فرماید : «اگر به آن گناه آلوده نشده، (ای بسا) معصیت دیگری کرده که از آن بزرگتر است (پس چرا به اصلاح خویش

www.makarem.ir

نمی پردازد) » **(فَإِنْ لَمْ يَكُنْ رَكِبَ ذلِکَ الذَّنْبَ بِعَيْنِهِ فَقَدْ عَصَى اللهَ فِيمَا سِوَاهُ، مِمَّا هُوَ أَعْظَمُ مِنْهُ).**

**گروه پنجم** کسانی هستند که شاید گناه کبیره ای همچون کسانی که مورد غیبت آنها قرار می گیرند مرتکب نشده باشند، تنها گناهان کوچکتری از آنها صادر شده، ولی آن گناه را کوچک می شمرند و با جرأت و جسارت به غیبت دیگران می پردازند. امام (علیه السلام)درباره آنها می فرماید : «به خدا سوگند حتی اگر خدا را در گناهان کبیره عصیان نکرده، و تنها صغیره ای انجام داده، همین جرأتش بر عیب جویی مردم گناه بزرگتری است !» **(وَايْمُ اللهِ لَئِنْ لَمْ يَكُنْ عَصَاهُ فِي الْكَبِيرِ، وَعَصَاهُ فِي الصَّغِيرِ، لَجَرَاءَتُهُ عَلَى عَيْبِ النَّاسِ أَكْبَرُ).**

به این ترتیب، امام (علیه السلام) تمام راه ها را بر عیب جویان و غیبت کنندگان می بندد، و هرگونه بهانه ای را از دست آنها می گیرد، و عواقب شوم عمل زشتشان را به آنها گوشزد می کند، تا از وسوسه های شیاطین بر کنار بمانند و هوای نفس اعمال زشت آنها را در نظرشان تزیین نکند.

j j j

www.makarem.ir

**بخش دوّم**

**يَا عَبْدَاللهِ، لاَ تَعْجَلْ فِی عَيْبِ أَحَد بِذَنْبِهِ، فَلَعَلَّهُ مَغْفُورٌ لَهُ، وَلاَ تَأْمَنْ عَلَى نَفْسِکَ صَغِيرَ مَعْصِيَة، فَلَعَلَّکَ مُعَذَّبٌ عَلَيْهِ. فَلْيَكْفُفْ مَنْ عَلِمَ مِنْكُمْ عَيْبَ غَيْرِهِ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ عَيْبِ نَفْسِهِ، وَلْيَكُنِ الشُّكْرُ شَاغِلاً لَهُ عَلَى مُعَافَاتِهِ مِمَّا ابْتُلِيَ بِهِ غَيْرُهُ.**

**ترجمه**

ای بنده خدا! در عیب جویی هیچ کس نسبت به گناهی که انجام داده است شتاب مکن، شاید او آمرزیده شده باشد، و بر گناه کوچکی که خود انجام داده ای ایمن مباش، شاید به خاطر آن مجازات شوی، بنابراین، هر کدام از شما از عیب دیگری آگاه شود، به سبب آنچه از عیب خود می داند، از عیب جویی او خودداری کند، و اگر کسی از عیب و گناهی پاک است، باید شکر و سپاس بر این نعمت، او را از عیب جویی کسی که به آن عیب و گناه مبتلا شده است، باز دارد.

**شرح و تفسیر**

## عیب جویی ناسپاسی بزرگی است!

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه بر همان اصولی که در بخش نخست بیان فرمود، پافشاری می کند، و همه بندگان خدا را از عیب جویی و غیبت بر حذر می دارد، و با دلایل منطقی این بحث را تعقیب می کند، می فرماید : «ای بنده خدا! در عیب جویی هیچ کس نسبت به گناهی که انجام داده است شتاب مکن، شاید او آمرزیده شده باشد، و بر گناه کوچکی که خود انجام داده ای ایمن مباش،

www.makarem.ir

شاید به خاطر آن مجازات شوی». **(يَا عَبْدَاللهِ، لاَ تَعْجَلْ فِی عَيْبِ أَحَد بِذَنْبِهِ، فَلَعَلَّهُ مَغْفُورٌ لَهُ، وَلاَ تَأْمَنْ عَلَى نَفْسِكَ صَغِيرَ مَعْصِيَةٍ، فَلَعَلَّكَ مُعَذَّبٌ عَلَيْهِ)**.

اشاره به این که گناه دیگری، هر قدر بزرگ باشد ممکن است به خاطر توبه یا شفاعت معصومین (علیهم السلام) یا انجام کارهای خیرِ جبران کننده، بخشوده شده باشد، و گناه خود انسان هر قدر کوچک باشد، ممکن است بر اثر غرور و غفلت و اصرار، مشمول عفو الهی نشده باشد، بنابراین چگونه شخص گنهکار می تواند به خود اجازه دهد، که دیگران را بر گناهانشان سرزنش و ملامت، و یا عیب جویی و غیبت کند.

در ادامه این سخن به بیان دیگری می پردازد، می فرماید : «هر کدام از شما از عیب دیگری آگاه شود، به سبب آنچه از عیب خود می داند، از عیب جویی او خودداری کند». **(فَلْيَكْفُفْ مَنْ عَلِمَ مِنْكُمْ عَيْبَ غَيْرِهِ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ عَيْبِ نَفْسِهِ)**.

اشاره به این که بی عیب خداست، و پاکدامن از هرگونه گناه تنها معصومانند، و هیچ کس را نزیبد که دعوای بی گناهی کند، بنابراین عقل اجازه نمی دهد دیگری را با تیرهای غیبت و ملامت هدف قرار دهیم، در حالی که خودمان عیوب بسیاری داریم.

و در پایان خطبه به همان مطلبی اشاره می فرماید که در بخش نخست خطبه نیز آمده بود، ولی با تعبیر دیگر; می فرماید : «اگر کسی از عیب و گناهی پاک است، باید شکر و سپاس بر این نعمت، او را از عیب جویی کسی که به آن عیب و گناه مبتلا شده است، بازدارد». **(وَلْيَكُنِ الشُّكْرُ شَاغِلاً لَهُ عَلَى مُعَافَاتِهِ مِمَّا ابْتُلِيَ بِهِ غَيْرُهُ)**.

اشاره به این که فرض می کنیم کسی از هر عیب، و یا از عیوب خاصّی، پاک و منزّه باشد، این نعمتی است بسیار بزرگ که باید خدا را بر آن شکر

www.makarem.ir

گذارد، و لطف الهی را در مورد خود احساس کند، به یقین این شکرگزاری چنان او را به خود مشغول می دارد که فرصتی برای عیب جویی دیگران نخواهد داشت.

آری، این معلّم بزرگ آسمانی برای از میان بردن صفت رذیله غیبت و عیب جویی، به انواع دلایل منطقی که هر انسان حق طلبی را قانع می سازد متوسّل می شود، و راه را بر بهانه جویان می بندد.

j j j

**نکته**

## غیبت و عیب جویی بلای بزرگ جوامع انسانی

«**غیبت**» یعنی افشای عیوب و گناهان پنهانی افراد، که متأسفانه در اکثر جوامع متداول است، بی شک آثار زیانبار و بسیار منفی، هم از نظر اخلاقی و هم از نظر اجتماعی دارد; چرا که سرمایه اصلی هر کس در اجتماع، آبروی اوست و غیبت، آبروها را بر باد می دهد، و افراد جامعه را نسبت به یکدیگر بدبین می سازد، و پایه های اعتماد را که خمیر مایه همکاری و تعاون اجتماعی است، سُست می کند، به همین دلیل در اسلام به عنوان یکی از زشت ترین و بزرگترین گناهان محسوب شده است، که قرآن مجید آن را تشبیه به خوردن گوشت برادر مُرده خود می نماید.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در خطبه «**حجّة الوداع**» که خطبه بسیار حساسی است، فرمود : «**أَیُّها النّاسُ إنَّ دِمَاءَکُمْ وَأَمْوالَکُمْ وَاَعْراضَکُمْ عَلَیْکُمْ حَرامٌ کَحُرْمَةِ یَوْمِکُمْ هذا فِی شَهْرِکُمْ هذَا فِی بَلَدِکُمْ هذَا إنَّ اللهَ حَرَّمَ الْغِیبَةَ کَمَا حَرَّمَ الْمَال والدَّمَ**; ای مردم ! خون شما و اموال شما و آبروی شما بر شما محترم است، مانند احترام این روز و این ماه و این شهر

www.makarem.ir

(مکّه)، خداوند غیبت (و ضایع کردن آبروی مردم) را حرام کرده، همان گونه که مال و خون شما را بر یکدیگر حرام نموده است»[۱].

در زشتی غیبت همین بس که در حدیث قدّسی می خوانیم، خداوند به «**موسی بن عمران**» (علیه السلام) خطاب کرد و فرمود : «**مَنْ مَاتَ تَائِباً مِنَ الْغِیْبَةِ فَهُوَ آخِرُ مَنْ یَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَمَنْ مَاتَ مُصِرّاً عَلَیْهَا فَهُوَ أَوّلَ مَنْ یَدْخُلُ النّارَ**; کسی که بمیرد در حالی که از غیبت توبه کرده باشد، آخرین کسی است که وارد بهشت می شود، و کسی که بمیرد و از غیبت توبه نکند و بر آن اصرار ورزد، نخستین کسی است که وارد دوزخ می شود»[۲].

در حدیث دیگری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم : «**مَنْ مَشَی فِی غَیْبَةَ أَخِیهِ وَکَشْفِ عَوْرَتِهِ کَانَ أَوَّلَ خُطْوَةٍ خَطَاهَا وَضَعَهَا فِی جَهَنَّمَ**; کسی که در طریق غیبت برادر مسلمانش و کشف عیوب پنهانی او گام بردارد، نخستین گامی را که برمی دارد در جهنم می گذارد»[۳].

درحدیث دیگری از همان بزرگوار می خوانیم : «**مَا عُمِّرَ مَجْلِسٌ بِالغَیبةِ إلاّ خَرَّبَ بِالدِّینِ**; هیچ مجلسی با غیبت آباد نمی شود، مگر این که از نظر دین ویران می گردد»[۴].

احادیث در این باره بسیار زیاد و تکان دهنده است، که در این مختصر نمی گنجد. به ذکر حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) اکتفا می کنیم، و خوانندگان

محترم را به جلد سوّم کتاب «**اخلاق در قرآن**» بحث غیبت و کتاب «**جامع**

---

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۹، صفحه ۱۶۲.

۲. جامع السعادات، جلد ۳، صفحه ۳۰۲ و بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۲۵۷.

۳. همان مدرک، صفحه ۳۰۳.

۴. بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۲۵۹.

www.makarem.ir

**السعادات»** جلد دوّم و «**وسایل الشیعه**» جلد هشتم ارجاع می دهیم. امام صادق (علیه السلام) فرمود : «**الْغِيْبَةُ حَرامٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِم وَأَنَّهَا تَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النّارُ الْحَطَبَ**; غیبت بر هر مسلمانانی حرام است، و حسنات را از میان می برد همان گونه که آتش، هیزم را می خورد و نابود می کند»[1].

حقیقت این است که اسلام برای آبروی مسلمان احترامی به اندازه خون او قائل است، و عِرْض و دَمْ، (آبرو و خون) در روایات اسلامی در کنار هم قرار می گیرد، بنابراین کسی که شخصیت اجتماعی دیگری را با ریختن آبروی او از طریق غیبت می کشد، گویی شخص او را کشته است، و به همین دلیل در روایات به طور مکرّر آمده است که شخص غیبت کننده، باید بهای سنگینی در قیامت در برابر غیبت هایی که کرده است بپردازد، و برای جبران آن از حسنات او برمی دارند و بر حسنات غیبت شونده می افزایند، و اگر حسناتی نداشته باشد از سیئات غیبت شونده برمی دارند و بر سیئات غیبت کننده اضافه می کنند.

آری غیبت **حق الناس** است، همان گونه که قتل نفس و مجروح ساختن افراد از حق الناس محسوب می شود. به همین دلیل، اگر افراد با ایمان از تبعات و آثار سوء این گناه مطابق آنچه در روایات اسلامی وارد شده آگاه شوند، کمتر کسی جرأت می کند به سراغ آن برود.

از این رو امام (علیه السلام) در خطبه بالا با دلایل منطقی متعدد، اثرات سوء این گناه را بیان فرموده و همه مردم را از آن بر حذر داشته است.

بحث درباره غیبت، آن گونه که علمای اخلاق نوشته اند بسیار گسترده است، ما در این مختصر به ذکر چند نکته بسنده می کنیم :

---

۱. جامع السعادت، جلد ۳، صفحه ۳۰۵.

www.makarem.ir

۱ ـ قبل از هر چیز باید به سراغ انگیزه های غیبت برویم، زیرا از زشتی انگیزه ها به زشتی نتیجه ها می توان پی برد; انگیزه غیبت عمدتاً حسد، خودخواهی، غرور وکبر، کینه توزی، دنیاپرستی، ریاکاری، انتقام جویی، سخریّه و استهزای دیگران و امور مانند آن است، و افراد آلوده به این امور تلاش می کنند از طریق غیبت، به این مقاصد شوم برسند، و با توجه به این که انگیزه های مزبور همه از گناهان کبیره است، می توان به زشتی غیبت پی برد.

j j j

۲ ـ مهمترین سرمایه یک جامعه که مردم را با یکدیگر متّحد می سازد، و در مسیر اهداف بزرگ به راه می اندازد، همان اعتماد عمومی است و نخستین پیامد شوم غیبت از میان بردن این سرمایه است; چرا که هر کسی غالباً عیب یا عیوبی دارد که اگر پنهان بماند به دیگران لطمه نمی زند، و خوش بینی و اعتماد مردم به یکدیگر باقی می ماند، ولی کشف این عیوب از طریق عیب جویی و غیبت و نکوهش یکدیگر، جامعه را به جهنم سوزانی از بدبینی ها مبدّل می سازد، که همگی نسبت به یکدیگر بدبین هستند و نفرت دارند و در نتیجه غیبت، نظم و انسجام عمومی جامعه را متزلزل می سازد.

به تعبیر دیگر، همان گونه که غارت اموال و ریختن خون بی گناهان امنیّت عمومی را از میان می برد، غارت و دزدی آبروها از طریق غیبت همین نا امنی را به بار می آورد، زیرا همان طور که در روایت بالا از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) خواندیم، تعریض نسبت به آبروی مردم همچون تعرض نسبت به جان و مال آنهاست.

غیبت ها غالباً مکتوم نمی ماند، و بر صاحبان آنها فاش می شود، و آتش کینه ها را در آنها شعلهور می سازد، کینه هایی که می تواند اسباب خونریزی و مشکلات عظیم دیگر گردد.

**غیبت** یکی از اسباب اشاعه فحشاست، و عامل مهمّی جهت سوء ظنّ به علاوه گنهکاران را در گناهانشان جسور می سازد، زیرا هنگامی که گناه مستور

www.makarem.ir

باشد گنهکار جانب احتیاط را از دست نمی دهد، اما هنگامی که پرده ها کنار برود شرم و حیا نیز از میان خواهد رفت.

j j j

۳ ـ غیبت، «**حق الناس**» است; مسأله مهم در مورد غیبت این است که، تنها گناهی نیست که میان انسان و پروردگارش صورت گرفته باشد، و با آب ندامت و توبه شستشو شود، بلکه همان گونه که ریختن خون مردم و غصب اموال آنها بدون قصاص یا دیه و پرداختن خسارت مالی جبران نمی شود، ضایع کردن آبروی مردم نیز بدون جبران بخشوده نخواهد شد، مخصوصاً اگر غیبت شونده از دنیا برود و دست انسان از دامان او کوتاه گردد، و کار او به قیامت بیفتد، یعنی در جایی که راهی برای جبران نیست جز این که حسناتش را به او دهد یا سیّئات او را بپذیرد، و این مصیبت بسیار بزرگی است.

j j j

٤ ـ بهترین راه درمان غیبت همان است که مولای موّحدان امیرمؤمنان (علیه السلام)در کلام بالا بیان فرموده است، که انسان به این حقیقت توجه کند که اگر عیب و گناهی را که به دیگری نسبت می دهد در خودش وجود ندارد، به شکرگزاری خدا پردازد، شکری که او را از عیب جویی دیگران باز دارد و اگر گناهی همانند او کرده سزاوار نیست عیب خود را نادیده بگیرد و به دیگران پردازد، و اگر گناه کوچکتری انجام داده به این معنا بیندیشد که شاید گناه بزرگتر آن شخص بخشوده شده و گناه کوچکتر او مشمول عفو نگردیده است، بلکه جرأت او بر عیب جویی مردم از گناه او ـ هر چه باشد ـ بزرگتر است.

افزون براین، همان گونه که بیماری های جسمانی تا ریشه های آن از بین نرود درمان کامل نخواهد شد، در بیماریهای روحانی همچون غیبت نیز باید به سراغ ریشه ها رفت، و با از بین بردن آنها تمایل به غیبت را در دل نابود کرد.

j j j

www.makarem.ir

۵ ـ **استماع غیبت** نیز یکی از گناهان است ـ همان گونه که در خطبه بعد شرح آن خواهد آمد ـ چرا که شنونده در تضییع آبروی مسلمانی شرکت جسته و معاون جرم است، مخصوصاً اگر با روی گشاده و باز استماع کند، که سبب جرأت و جسارت غیبت کننده شود.

j j j

٦ ـ راه توبه از غیبت، تنها استغفار نیست، بلکه علاوه بر ندامت و پشیمانی و تقاضای عفو و بخشش از درگاه خداوند باید به نوعی، آبروی از دست رفته غیبت شونده را جبران کند، اگر ممکن است از او ولو به صورت سربسته حلّیت بطلبد، و اگر این کار مفسده ای دارد یا غیبت شونده از دست رفته است، آن قدر کار خوب برای او انجام دهد که او راضی شود.

تمام این امور نشان می دهد که گناه غیبت تا چه حد سنگین و مشکل آفرین است.

برای توضیح بیشتر درباره مسائل مربوط به غیبت، از جمله مستثنیات آن به جلد سوّم کتاب «**اخلاق در قرآن**» صفحه ۱۰۷ تا ۱۳۳ مراجعه فرمایید.

j j j

www.makarem.ir

# خطبه ۱۴۱[1]

## وَمِنْ کلام لَهُ عَلَیْهِ السَّلامُ

### فی النهی عن سماع الغیبهٔ وفی الفرق بین الحقّ والباطل

از سخنان امام (علیه السلام) است که در آن از شنیدن غیبت نهی کرده و راه شناخت حق و باطل را نشان داده است.

### خطبه در یک نگاه

به نظر می رسد که این سخن دنباله خطبه سابق است، در آن خطبه سخن از نهی از غیبت مردم بود و در این خطبه درباره نهی از استماع غیبت سخن به میان آمده است و برای این که آبروی مسلمین محفوظ بماند، امام (علیه السلام) تأکید می کند هر سخنی را که هر کس می گوید، نباید باور کرد; چرا که حتی افراد راستگو نیز خطا می کنند و به راه اشتباه می روند.

در پایان این خطبه، امام (علیه السلام) توصیه می کند تا چیزی را به چشم خود نبینید، باور نکنید; چرا که بسیاری از شنیده ها خطا و اشتباه است.

---

۱. «سند خطبه»

این خطبه را «قاضی قضاعی» در کتاب «دستور معالم الحکم» آورده است و «علی بن هذیل» در کتاب «عین الأدب و السیاسه» آن را با تفاوتهایی نقل کرده است قسمتی از آن را نیز مرحوم «صدوق» در «خصال» و «ابن عبد ربّه» در «عقد الفرید» آورده اند. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، ص ۳۱۵).

www.makarem.ir

**أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ عَرَفَ مِنْ أَخِيهِ وَثِيقَةَ دِين وَسَدَادَ طَرِيق، فَلاَ يَسْمَعَنَّ فِيهِ أَقَاوِيلَ الرِّجَالِ. أَمَا إِنَّهُ قَدْ يَرْمِي الرَّامِي، وَتُخْطِيءُ السِّهَامُ، وَيُحِيلُ الْكَلاَمُ، وَبَاطِلُ ذلِكَ يَبُورُ، وَاللهُ سَمِيعٌ وَشَهِيدٌ. أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ إِلاَّ أَرْبَعُ أَصَابِعَ.**

فسئل (علیه السلام) عن معنی قوله هذا، فجمع أصابعه ووضعها بین أذنه و عینه ثمّ قال :

**الْبَاطِلُ أَنْ تَقُولَ سَمِعْتُ، والْحَقُّ أَنْ تَقُولَ رَأَيْتُ !**

**ترجمه**

ای مردم ! هر کس از برادر مسلمانش، استواری در دین وروش صحیح را مشاهده کند، باید به سخنانی که این و آن در نکوهش او می گویند گوش فرا ندهد (اضافه بر این) آگاه باشید، گاه تیرانداز تیرش به خطا می رود (و حدس و گمانهای مردم همیشه مطابق واقع نیست) سخن باطل فراوان گفته می شود، و باطل نابود و بی اثر خواهد شد، خداوند شنوا و شاهد (بر اعمال بندگان) است، بدانید میان حق و باطل بیش از چهار انگشت فاصله نیست !

کسی از حاضران از تفسیر این سخن سؤال کرد، امام (علیه السلام) انگشتان خودرا جمع کرد و در میان گوش و چشم خود (در کنار صورت) قرار داد، سپس فرمود : باطل آن است که بگویی : شنیدم، و حق آن است که بگویی دیدم !

**شرح و تفسیر**

## فاصله حق و باطل چهار انگشت است !

همان گونه که در بالا نیز اشاره شد، به نظر می رسد این سخن جزئی از خطبه سابق بوده، که مرحوم «**سیّد رضی**» آن را از هم جدا نموده، و به طور

www.makarem.ir

مستقل ذکر کرده است. در واقع هدف از هر دو، یک چیز است، و آن حفظ آبروی مسلمین و کمک به خوش بینی و اعتماد مردم به یکدیگر و پرهیز از آثار سوء غیبت و عیب جویی است.

در خطبه قبل امام (علیه السلام) طرق پیشگیری از غیبت را بیان فرمود، و در این خطبه سعی می فرماید آثار محرّب غیبت را کم کند، و یا از میان ببرد.

**نخست** می فرماید : «ای مردم ! هر کس از برادر مسلمانش استواری در دین و درستی روش را مشاهده کند، باید به سخنانی که این و آن در نکوهش او می گویند گوش فرا ندهد» **(أَیُّهَا النَّاسُ، مَنْ عَرَفَ مِنْ أَخِیهِ وَثِیقَةَ دِینٍ وَسَدَادَ[1] طَرِیقٍ، فَلاَ یَسْمَعَنَّ فِیهِ أَقَاوِیلَ الرِّجَالِ)**.

در حقیقت امام (علیه السلام) در این بخش کوتاه از خطبه، از طرق مختلفی آثار سوء غیبت را در شنونده خنثی می کند، و نخستین طریق آن همان است که در عبارت بالا آمده است; زیرا انسان هنگامی که کسی را به حسن سابقه و تقوای الهی شناخته باشد، باید اطمینان پیدا کند اگر چیز خلافی درباره او می گویند، اشتباه است، زیرا همیشه موارد مشکوک را بر موارد معلوم حمل می کنند، و به تعبیر مشهور «**الظَّنُّ یُلْحِقُ الشیْءَ بِالْأَعَمِّ الأَغْلَبِ**».

البتّه مفهوم این سخن آن نیست که غیبت و عیب جویی، افراد را درباره کسانی که سابقه آن را نداریم، بپذیریم، بلکه هدف تأکید بیشتر در مورد افراد خوش سابقه است، که به هیچ وجه نباید گفتار بدگویان و بدخواهان را درباره آنها تصدیق کرد.

---

۱. «سداد» به معنی گفتار و عمل صحیح است این واژه گاه به معنی مصدری و گاه اسم مصدری به کار رفته و به نظر می رسد با مادّه «سدّ» که به معنی دیوارهای محکمی است که در برابر سیلاب و مانند آن می بندند از نظر مفهوم قرابت دارد زیرا سخنان حق و درست دارای استحکام خاصی است.

www.makarem.ir

سپس امام (علیه السلام) به نکته دیگری اشاره می فرماید : که به فرض گوینده آدم صادقی باشد، ولی به یقین معصوم نیست، و هر انسانی جز معصومین جایز الخطا هستند، و این امر سبب می شود که انسان نسبتهایی را که به افراد داده می شود، به آسانی نپذیرد، می فرماید : «آگاه باشید ! گاه تیرانداز تیرش به خطا می رود» (و حدس و گمانها همیشه مطابق واقع نیست) **(أَمَا إِنَّهُ قَدْ يَرْمِي الرَّامِي، وَتُخْطِيءُ السِّهَامُ).**

به علاوه، «سخن باطل فراوان گفته می شود، و باطل نابود و بی اثر خواهد شد، و خداوند شنوا و شاهد (بر اعمال بندگان) است». **(وَيُحِيلُ[1] الْكَلَامُ، وَبَاطِلُ ذلِکَ يَبُورُ[2]، وَاللهُ سَمِيعٌ وَشَهِيدٌ).**

اشاره به این که بسیاری از مردم پای بند به کلام حق نیستند، و هر چه بر زبانشان جاری شد می گویند، به همین دلیل، نباید عیوب و گناهانی را که به اشخاص نسبت می دهند پذیرفت، چرا که ممکن است از همان گفتارهای باطل و بی اساسی باشد که بدون تحقیق و نسنجیده به افراد نسبت می دهند، به خصوص این که می دانیم خداوند همه جا شاهد و ناظر است، و هر چه را می گوییم مأموران ثبت اعمال می نویسند.

و در پایان این سخن باز هم به نکته مهم دیگری توجه می دهد، ومی فرماید : «بدانید میان حق و باطل بیش از چهار انگشت فاصله نیست !» **(أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ إِلاَّ أَرْبَعُ أَصَابِعَ).**

---

۱. «یُحیل» از مادّه «احاله» به گفته قاموس به هرگونه تغییر یا حرکتی که از استقامت و درستی خارج می شود و به کجی و اعوجاج می گراید گفته می شود.

۲. «یبور» از مادّه «بوار» در اصل به معنای شدت کساد بودن چیزی است و چون شدت کسادی باعث فساد می شود چنان که در ضرب المثل عرب آمده «کَسَدَ حَتّی فَسَدَ» این کلمه به معنی فساد و سپس هلاکت اطلاق شده است.

www.makarem.ir

«کسی از حاضران از تفسیر این سخن سؤال کرد، امام (علیه السلام) انگشتان خودرا جمع کرد و در میان گوش و چشم خود (در کنار صورتش) قرار داد، سپس فرمود : باطل آن است که بگویی شنیدم، و حق آن است که بگویی دیدم !» **(فَسُئِلَ** (علیه السلام) **عَنْ مَعْنی قَولِهِ هذَا، فَجَمَعَ أَصَابِعَهُ وَوَضَعَهَا بَيْنَ أُذُنِهِ وَعَيْنِهِ ثُمّ قَالَ : الْبَاطِلُ أَنْ تَقُولَ سَمِعْتُ، والْحَقُّ أَنْ تَقُولَ رَأَيْتُ !).**

این سخن در واقع اشاره به شایعاتی است که در میان مردم زبان به زبان می چرخد، و مردم به عنوان «**می گویند ومی گویند**» مطالبی را به یکدیگر منتقل می سازند، که چیزی جز شایعات بی اساس نیست، امام (علیه السلام) می فرماید : به شایعات اعتنا نکنید، و تا نبینید چیزی را به کسی نسبت ندهید.

از این جا پاسخ سؤالی را که بسیاری از شارحان نهج البلاغه در این جا مطرح کرده اند و گفته اند : «آیات قرآن، وحی آسمانی، سنّت پیامبر (صلی الله علیه وآله) وائمّهٔ معصومین (علیهم السلام)، همه از طریق سمع و شنیدن است، چگونه ممکن است باطل باشد ؟» روشن می شود; زیرا مقصود امام (علیه السلام) این نیست که اخبار ثقات و احادیث متواتره و مستفیضه که از طریق شنیدن به ما رسیده، باطل است، بلکه اشاره به همان معنی عرفی و متعارف است که در مورد شایعات بکار می رود.

شاهد این سخن حدیثی است که از امام حسن مجتبی (علیه السلام) نقل شده است، که پرسیدند : «**كَمْ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ ؟**; چقدر میان حق و باطل فاصله است ؟».

امام (علیه السلام) فرمود : «**أَرْبَعُ أَصَابِع فَمَا رَأَيْتَهُ بَعَيْنِکَ فَهُوَ الْحَقُّ وَقَدْ تَسْمَعُ بِأُذُنَيْکَ بَاطِلاً كَثِيراً**; چهار انگشت است، آنچه با چشمت ببینی

www.makarem.ir

حق است، حال آن که با گوش های خود سخنان باطل فراوان (و شایعات بی اساس) می شنوی»[۱].

کوتاه سخن این که، نه هر چه انسان می بیند حق است; چرا که گاه چشم خطا می کند، و نه هر چه می شنود باطل است; چرا که ممکن است گویندگان افراد عادل و ثقه و معتبر و دقیقی باشند، ولی در میان دیده ها خطا کم است، اما در میان شنیده ها سخن باطل بسیار است، و آنچه در خطبه بالا آمده است اشاره به همین نکته دارد.

آنچه در بالا آمد شاید بهترین تفسیری باشد که برای جمله فوق به نظر می رسد، بعضی از شارحان نهج البلاغه تفسیر دیگری دارند که خلاصه اش چنین است : جمله «میان حق و باطل چهار انگشت فاصله است»، اشاره به عیوبی است که درباره اشخاص گفته می شود، بسیاری از این عیوب، ناشی از سوء ظن، عدم تحقیق، حسد، کینه توزی، و مانند آن است، بنابراین در میان این گفته ها دروغ و باطل فراوان است، ولی اگر انسان عیوبی را با چشم خود ببیند، می تواند قبول کند که فلان شخص دارای فلان عیوب است.

j j j

**نکته**

## یک درس عالی اخلاقی

اگر مردم جهان همین جمله اخیر را که امام (علیه السلام) می فرمود : «میان حق و باطل چهار انگشت بیشتر فاصله نیست»، به خاطر بسپارند، و همیشه و در همه جا به آن عمل کنند، به یقین خوش بینی و حسن ظن جای بدبینی و سوء ظن، و اعتماد جای بی اعتمادی، و محبّت جای نفرت و کینه توزی را خواهد گرفت، و شایعات بی اساس درباره اشخاص و گروهها از رونق خواهد افتاد، و شایعه پردازان هرگز به اهداف شوم خود نخواهند رسید، و روح سلامت و خوش بینی بر جامعه حاکم می شود.

---

۱. بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۱۹۶.

www.makarem.ir

متأسفانه امروز نه تنها در سطح افراد عادی، بلکه در سطح رسانه های دنیا طوفان خطرناکی از شایعه پراکنی نسبت به اشخاص و گروهها و کشورها درگرفته، که فضای جهان را تیره و تار ساخته است، و سرچشمه آن غفلت از تفاوت حق و باطل است، که در کلام بالا به آن اشاره شد و متأسفانه مردم جهان هزینه سنگینی به خاطر آن می پردازند.

j j j

www.makarem.ir

# خطبه ۱۴۲[1]

## وَمِنْ کلام لَهُ عَلَیْهِ السَّلامُ

### المعروف فی غیر أهله

از سخنان امام (علیه السلام) است که درباره نیکی کردن به کسانی که شایسته آن نیستند بیان فرموده است.

### خطبه در یک نگاه

این خطبه عمدتاً در دو محور بحث می کند : در **محور اوّل** نتایج سوء نیکی کردن و کمک نمودن به نااهلان را شرح می دهد.

و در **محور دوّم** مواردی که شایسته است انسان برای نیکی کردن برگزیند، و در سایه آن به شرف دنیا و فضایل آخرت نائل گردد.

---

۱. «سند خطبه»

این خطبه را مرحوم «کلینی» در کتاب «کافی» (جلد ۴، صفحه ۳۱) با مقداری تفاوت آورده است و همچنین مرحوم «مفید» در «مجالس» و «شیخ طوسی» در «امالی» و «ابن قتیبه» در «الامامه والسیاسه» آورده اند.

این نکته نیز قابل اهمیّت است که از بعضی از منابع بالا (مانند کتاب کافی) به خوبی استفاده می شود که این خطبه دنباله خطبه ۱۲۶ می باشد. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۲۸۲، با کمی تلخیص).

www.makarem.ir

**بخش اوّل**

**وَلَيْسَ لِوَاضِعِ الْمَعْرُوفِ فِي غَيْرِ حَقِّهِ، وَعِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ، مِنَ الْحَظِّ فِيمَا أَتَى إِلاَّ مَحْمَدَةُ اللِّئَامِ، وَثَنَاءُ الاشْرَارِ، وَمَقَالَةُ الْجُهَّالِ، مَادَامَ مُنْعِماً عَلَيْهِمْ : مَا أَجْوَدَ يَدَهُ ! وَهُوَ عَنْ ذَاتِ اللهِ بَخِيلٌ !**

**ترجمه**

کسی که نیکی را در غیر موردش، و نزد غیر اهلش قرار می دهد، بهره ای جز ستایش لئیمان و ثناخوانی اشرار و گفتار (چاپلوسانه) جاهلان ندارد، و این نیز تا زمانی است که به آنها بذل و بخشش می کند، (و می گویند :) چه دست سخاوتمندی دارد ! این در حالی است که او در مورد بخشش در راه خدا، بخل می‌ورزد !

**شرح و تفسیر**

## نیکی در جای خود

همان گونه که در بالا اشاره شد، این خطبه طبق بعضی از روایات معتبر، بخشی از خطبه ۱۲٦ بوده است، در آن جا که جمعی از ساده اندیشان و دوستان ناآگاه بر امام (علیه السلام)خرده می گرفتند که چرا سهم همه را از بیت المال یکسان کرده ای ؟ ! چرا دست بذل و بخشش را از آستین سخاوت بیرون نمی آوری، و سران قوم را مورد عنایت مخصوص و بخشش ویژه قرار نمی دهی تا تو را ثنا گویند و بر جود و سخاوتت، مدح و ستایش کنند، و در مشکلات از تو حمایت نمایند ؟ !

امام (علیه السلام) در این خطبه به آنها هشدار می دهد که بذل و بخشش بی جا و در غیر محل شایسته، نه تنها خشم و غضب الهی را در پی دارد، که

www.makarem.ir

از نظر دنیا نیز زیانبار است; چرا که اشرار را ثنا خوان انسان می کند، و نیکان را از اطراف او پراکنده می سازد.

می فرماید : «کسی که نیکی را در غیر مورد و نزد غیر اهلش قرار می دهد، بهره ای جز ستایش لئیمان و ثناخوانی اشرار و گفتار (تملّق آمیز) جاهلان ندارد». **(وَلَيْسَ لِوَاضِعِ الْمَعْرُوفِ فِي غَيْرِ حَقِّهِ، وَعِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ، مِنَ الْحَظِّ فِيمَا أَتَى إِلاَّ مَحْمَدَةُ[1] اللِّئَامِ، وَثَنَاءُ الاشْرَارِ، وَمَقَالَةُ الْجُهَّالِ).**

اضافه بر این «این ستایش و ثناگویی نیز تا هنگامی است که به آنها بذل و بخشش می کند (و آنها می گویند :) چه دست سخاوتمندی دارد، (و به مجرد این که بذل و بخشش او قطع شود، ثناخوانی نیز قطع خواهد شد) و این در حالی است که او در مورد بخشش در راه خدا بخل می‌ورزد». **(مَادَامَ مُنْعِماً عَلَيْهِمْ : مَا أَجْوَدَ يَدَهُ ! وَهُوَ عَنْ ذَاتِ اللهِ بَخِيلٌ !).**

بارها در زندگی خود این سخن مولا را آزموده ایم و تاریخ بشریّت نیز فراوان به خاطر دارد، که افراد دنیاپرست، سرمایه های جامعه را که به دست آنها سپرده شده، به چاپلوسان و متملّقان و اشراری که گرد آنها را گرفته اند می دهند، و از درد و رنج محرومان جامعه به کلّی بی خبرند، و آن روز که ورق برگردد، و دنیا به آنها پشت کند، نه تنها محرومان و ستمدیدگان بر ضدّ آنها قیام می کنند، بلکه اطرافیان شرور و چاپلوس نیز به سرعت تغییر شکل داده، به نکوهش و مذّمت آنها می پردازند، نه فقط آنها را تنها می گذارند، بلکه به مقابله آنها برمی خیزند و خودرا با حاکمیّت جدید هماهنگ نشان می دهند، و این نتیجه کار کسانی است که از خدا و خلق او بریده اند، و به اشرار و فرصت طلبان و سودجویان پیوسته اند.

---

۱. «محمده» به معنی ستایش است ضد مذمت که به معنی نکوهش است.

www.makarem.ir

در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم : «**مَنْ طَلَبَ مَحَامِدَ النَّاسِ بِمَعاصِی اللهِ عَادَ حَامِدُهُ مِنْهُمْ ذَامّاً**; کسی که ستایش مردم را از طریق معصیت خداوند بطلبد، ستایش گر او نکوهش گر او خواهد شد»[۱].

در حدیث دیگری می خوانیم که امام صادق (علیه السلام) به «**مفضّل**» فرمود : «**إذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ إلی خَیْر یَصیرُ الرَّجُلُ أَمْ إلی شَرٍّ ؟ اُنْظُرْ إلی أَیْنَ یَضَعُ مَعْرُوفَهُ ؟ فَإنْ کانَ یَضَعُ مُعْرُوفَهُ عِنْدَ أَهْلِهِ فَأعْلَمْ أَنَّهُ یَصِیرُ إلی خَیْر وَإنْ کَانَ یَضَعُ مَعْرُوفَهُ عِنْدَ غَیْرِ اَهْلِهِ فَأَعْلَمْ أَنَّهُ لَیْسَ لَهُ فِی الْأخِرَةِ مِنْ خَلاق**; ای «**مفضّل !**» اگر می خواهی بدانی کسی به سوی خیر می رود یا شرّ، نگاه کن ببین به چه کسانی خدمت می کند، هر گاه به افراد نیازمندی که شایسته آن هستند خدمت می کند، بدان ! که به سوی خیر می رود، و اگر نیکی و خدمات خودرا نزد کسانی می برد که اهل آن نیستند، بدان ! که او در آخرت بهره ای ندارد»[۲].

j j j

۱. بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۷۸.

۲. منهاج البراعه، جلد ۷، صفحه ۴۳۹.

www.makarem.ir

www.makarem.ir

**بخش دوّم**

**فَمَنْ آتَاهُ اللهُ مَالاً فَلْيَصِلْ بِهِ الْقَرَابَةَ، وَلْيُحْسِنْ مِنْهُ الضِّيَافَةَ، وَلْيَفُكَّ بِهِ الاسِيرَ وَالْعَانِىَ، وَلْيُعْطِ مِنْهُ الْفَقِيرَ وَالْغَارِمَ، وَلْيَصْبِرْ نَفْسَهُ عَلَى الْحُقُوقِ وَالنَّوَائِبِ، ابْتِغَاءَ الثَّوَابِ; فَإِنَّ فَوْزاً بِهذِهِ الْخِصَالِ شَرَفُ مَكَارِمِ الدُّنْيَا، وَدَرْكُ فَضَائِلِ الأُخرَةِ; إنْ شَاءَ اللهُ.**

**ترجمه**

هر کس خداوند به او مال و ثروتی بخشیده، باید به وسیله آن صل**ه** رحم کند، از میهمانان به خوبی پذیرایی نماید، اسیران و کسانی را که در زحمت و فشار هستند آزاد سازد، و به فقرا و بدهکاران کمک کند، چنین کسی باید برای رسیدن به پاداش الهی در برابر پرداخت حقوق (واجب و مستحب) و همچنین مشکلات و حوادث دردناک، شکیبا باشد; زیرا به دست آوردن این صفات نیک، سبب بزرگی در دنیا و درک فضایل آخرت است. إن شاء الله.

**شرح و تفسیر**

در بخش اوّل این خطبه امام (علیه السلام) از کسانی که نیکی را در اختیار غیر اهلش قرار می دهند، سخت نکوهش کرد، که جنبه منفی قضیه بود، ولی در این بخش به جنبه اثباتی پرداخته و موارد شایسته انفاق و بذل و بخشش را بیان می فرماید، مبادا کسانی با شنیدن جمله های سابق، بهانه ای برای بخلورزی و
عدم انفاق پیدا کنند، می فرماید : «هر کس خداوند، مال و ثروتی به او بخشیده، باید به وسیله آن صله رحم کند، از میهمانان به خوبی پذیرایی نماید،

www.makarem.ir

اسیران و کسانی را که در زحمت و فشار هستند آزاد سازد، و به فقرا و بدهکاران کمک کند». **(فَمَنْ آتَاهُ اللهُ مَالاً فَلْيَصِلْ بِهِ الْقَرَابَةَ، وَلْيُحْسِنْ مِنْهُ الضِّيَافَةَ، وَلْيَفُكَّ بِهِ الاسِيرَ وَالْعَانِيَ[۱]، وَلْيُعْطِ مِنْهُ الْفَقِيرَ وَالْغَارِمَ[۲]).**

در واقع امام (علیه السلام) به شش گونه از موارد مهم انفاق و بخشش اشاره می کند، که نخستین آنها خویشاوندان نیازمند است و بدون شک آنها بر دیگران مقدمند، همان گونه که در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : «**سُئِلَ رَسُولُ اللهِ** (صلی الله علیه وآله) **أَيُّ الصَّدَقَةِ أَفْضَلُ ؟ فَقَالَ** (صلی الله علیه وآله) **: عَلَى ذِيْ الرَّحِمِ الْكَاشِحِ[۳]**; از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)سؤال شد کدام صدقه افضل است ؟ فرمود : صدقه به ارحام و بستگانی که با تو مخالفت دارند».

سپس انگشت بر مسأله ضیافت و مهمانی می نهد، همان چیزی که سبب محبّت میان دوستان و برطرف شدن کدورتها از دشمنان می شود، و پیوندهای عاطفی و اجتماعی را محکم تر می کند، و اسلام به این مسأله انسانی و اخلاقی اهمیّت فراوان داده است، تا آن جا که امام صادق (علیه السلام) به یکی از یارانش فرمود : آیا برادران دینی خودرا دوست می داری ؟ عرض کرد : آری... سپس فرمود : آیا آنها را به منزل خود دعوت می کنی ؟ عرض می کند : آری، من (تنها بر سر سفره نمی نشینم و) همواره با دو یا سه نفر یا کمتر و یا بیشتر از دوستان غذا می خورم، امام صادق (علیه السلام) فرمود : بخشش آنها بر تو از

---

۱. «عانی» از مادّه «عنی» به معنی رنج و تعب گرفته شده بعضی از مفسّران نهج البلاغه آن را مترادف با اسیر می دانند ولی ظاهر این است که مفهوم گسترده تری دارد و هر انسانی را که در درد و رنج است شامل می شود.

۲. «غارم» به معنی شخص بدهکار است و از مادّه «غرامت» گرفته شده.

۳. الکافی، جلد ۴، صفحه ۱۰.

www.makarem.ir

بخشش تو بر آنها بیشتر است. راوی تعجب می کند وعرضه می دارد : فدایت شوم من به آنها غذا می دهم و به خانه خود دعوت می کنم، با این حال بخشش آنها بر من بیشتر است ؟ امام (علیه السلام) فرمود : آری «**إِنَّهُمْ إِذَا دَخَلُوا مَنْزِلَکَ دَخَلُوا بِمَغْفِرَتِکَ وَمَغْفِرَةِ عِيالِکَ وإِذَا خَرَجُوا مِنْ مَنْزِلِکَ خَرَجُوا بِذُنُوبِکَ وَذُنُوبِ عِيَالِکَ**; آنها هنگامی که وارد منزل تو می شوند آمرزش برای تو و خانواده ات را با خود می آورند، و هنگامی که بیرون می روند گناهان تو و خانواده ات را بیرون می برند»[۱].

و از آن جا که پرداخت حقوق واجبه و مستحبه و جبران خسارتها گاه بر نفس انسان سنگین است، امام (علیه السلام) در ادامه سخن تأکید بر صبر وشکیبایی می کند، و می فرماید : «چنین کسی باید برای رسیدن به پاداش الهی در برابر پرداخت حقوق (واجب و مستحب)، و همچنین مشکلات و حوادث دردناک، شکیبا باشد» **(وَلْيَصْبِرْ نَفْسَهُ عَلَى الْحُقُوقِ وَالنَّوَائِبِ**[۲]**، ابْتِغَاءَ الثَّوَابِ)**.

بنابراین تعبیر به «**حقوق**»، شامل واجب و مستحب، هر دو می شود و «**نوائب**» جمع «**نائبه**» به معنی حوادث دردناک است و در این جا اشاره به تمام اموری می شود که خسارت مالی در بردارد، خواه از ناحیه ظلم ظالمان و حاکمان ستمکار باشد، یا حوادث غیر منتظره ای که در طول زندگی دامان انسان را می گیرد.

---

۱. الکافی، جلد ۲، صفحه ۲۰۱، حدیث ۸ .

۲. «نوائب» جمع «نائبه» همان گونه که در بالا گفته شد به معنی حوادث دردناک است که برای انسان رخ می دهد ولی بعضی از ارباب لغت آن را به معنی هرگونه حادثه تفسیر کرده اند خواه خوب باشد خواه بد.

www.makarem.ir

تعبیر به «**ابْتِغَاءَ الثَّوَابِ**»، اشاره به این است که صبر در برابر تمام این بذل و بخششها و صرف مال در مصارف مزبور باید به خاطر خدا باشد، تا اجر و پاداشش نزد او محفوظ ماند، و به تعبیر دیگر مهم آن است که صرف هرگونه مال توأم با قصد قربت شود.

در پایان، به آثار گرانبهای این کار پرداخته، می فرماید : «به دست آوردن چیزی از این صفات نیک، سبب شرافت و بزرگی در دنیا و درک فضایل آخرت است، إن شاء الله» **(فَإِنَّ فَوْزاً بِهذِهِ الْخِصَالِ شَرَفُ مَكَارِمِ الدُّنْيَا، وَدَرْكُ فَضَائِلِ الْأُخرَةِ؛ إِنْ شَاءَ اللهُ)**.

به یقین بذل و بخشش در موارد ششگانه بالا، هم سبب آبرو و شخصیت در جامعه انسانی در دنیا می شود، و هم از اسباب مهم سرافرازی در آخرت خواهد بود.

جمله : «**مَنْ جَادَ سَادَ**؛ کسی که جود و بخشش کند بزرگ و آقا می شود»[۱]، که از حضرت حسین (علیه السلام) نقل شده، و تدریجاً به صورت ضرب المثلی درآمده، گواه بر این معناست، همچنین حدیث معروف از پدرش امیرمؤمنان (علیه السلام) که فرمود : «وافضل عَلَى مَنْ شِئْتَ تَكُنْ اَمِيَرهُ[۲]؛ به هر کس می خواهی نیکی کن تا امیر او باشی».

گواه این معناست، و تجربیات روزمره همه ما نیز بر این معنا شهادت می دهد.

این از جهت دنیا، و از نظر آخرت یکی از بهترین اسباب نجات، نیکی به انسانها و کمک به نیازمندان است. در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام)می خوانیم : «**أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَهْلُ الْمَعْرُوفِ**؛ نخستین

۱. کشف الغمه، جلد ۲، صفحه ۲۴۲.

۲. ارشاد، جلد ۱، صفحه ۳۰۳، بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۴۳۳.

www.makarem.ir

گروهی که وارد بهشت می شوند کسانی هستند که کارهای نیک انجام می دادند»[۱].

ضمناً تعبیر به «**فوزاً**» به صورت نکره، بیانگر این حقیقت است که حتی کمکهای کوچک و انفاقهای محدود می تواند سبب افتخار در دنیا و آخرت گردد، تا چه رسد به کمکهای وسیع و گسترده.

j j j

۱. میزان الحکمه، ۱۲۶۱۱.

www.makarem.ir

www.makarem.ir

# خطبه ۱۴۳[1]

## وَمِنْ خطبةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

### فی الاستسقاء

### وفيه تنبيه العباد إلى وجوب استغاثة رحمة الله إذا حبس عنهم رحمة المطر.

از خطبه های امام (علیه السلام) است که درباره طلب باران ایراد فرموده و در آن، توجه داده شده که هرگاه باران از مردم گرفته شود باید به درگاه خدا استغاثه کنند.

### خطبه در یک نگاه

۱. «سند خطبه»

مطابق نقل نویسنده کتاب «مصادر نهج البلاغه» این خطبه در کتاب «اعلام النبوه دیلمی» از امام صادق (علیه السلام) از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده است و «در نهایه ابن اثیر» در مادّه «بطن» به تناسب واژه «بطنان» که در اواخر این خطبه آمده اشاره به این خطبه شده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۳۱۹) در بحار الانوار، جلد ۸۸ نیز این خطبه از «اعلام النبوه دیلمی» نقل شده ولی دقیقاً روشن نیست که «دیلمی» مؤلف کتاب در چه قرنی می زیسته است.

www.makarem.ir

این خطبه همان گونه که از عنوان بالا استفاده می شود درباره طلب باران از درگاه خداوند متعال است، ودومین خطبه ای است که در نهج البلاغه در باب استسقاء می خوانیم (خطبه اوّل خطبه ۱۱۵ بود).

این خطبه در واقع از سه بخش تشکیل شده :

**بخش اوّل** بیانگر این حقیقت است که زمین و آسمان مطیع فرمان خدا هستند، و هر زمان اراده کند آنها برکاتشان را در اختیار انسانها می گذارند، بنابراین در پشت این عالم اسباب باید به ذات مسبب الاسباب توجه کرد.

**بخش دوّم** ناظر به این مطلب است که اعمال سوء و گناهان و معاصی سبب می شود که درهای خیرات به فرمان خدا بسته شود و کلید گشودن این درها، همان استغفار از گناه و بازگشت به سوی پرودگار است.

**در بخش سوّم** به مناسبت مراسم نمازباران امام (علیه السلام) دست به درگاه خدا برمی دارد و با تعبیراتی بسیار دلنشین، مؤثر و پر معنا از خدا طلب باران می کند، بارانی پر برکت که زمین ها را سیراب و درختان را پر ثمر و مردم را شادمان سازد.

j j j

www.makarem.ir

**بخش اوّل**

**أَلاَ وَإِنَّ الارْضَ الَّتِی تُقِلُّکُمْ، وَالسَّمَاءَ الَّتِی تُظِلُّکُمْ، مُطِیعَتَانِ لِرَبِّکُمْ، وَمَا أَصْبَحَتَا تَجُودَانِ لَکُمْ بِبَرَکَتِهِمَا تَوَجُّعاً لَکُمْ، وَلاَ زُلْفَةً إِلَیْکُمْ، وَلاَ لِخَیْرٍ تَرْجُوَانِهِ مِنْکُمْ، وَلَکِنْ أُمِرَتَا بِمَنَافِعِکُمْ فَأَطَاعَتَا، وَأُقِیمَتَا عَلَی حُدُودِ مَصَالِحِکُمْ فَقَامَتَا.**

**ترجمه**

آگاه باشید زمینی که شما را بر دوش خود حمل کرده، و آسمانی که بر سر شما سایه افکنده، هر دو مطیع فرمان پروردگار شما هستند، این دو برکات خودرا همواره به شما می بخشند، ولی نه به خاطر ترس از شماست، نه برای تقرّب به شما و نه از جهت انتظار نیکی و پاداشی از طرف شما، بلکه (از سوی خدا) مأمور رساندن منفعت به شما هستند، به فرمان او گردن نهاده اند، و به آنها دستور داده شده است که قیام به مصالح شما نمایند، و چنین کرده اند.

**شرح و تفسیر**

یکی از دستورهای اسلام که به طور گسترده در کتب فقهی آمده، دستور «**نماز باران**» است، که مردم به درگاه خدا روی آورند و از گناهان خود توبه کنند و تقاضای نزول باران نمایند، و بارها به این دستور عمل شده و لطف خداوند شامل حال آنان گشته است.

به نظر می رسد که امام (علیه السلام) نیز در زمانی که در «**کوفه**» بود، در یکی از خشکسالی ها مردم را به خارج از شهر برای مراسم «**نماز باران**» دعوت فرمود،

www.makarem.ir

و به همین مناسبت این خطبه را ایراد کرد، خطبه ای که مملوّ از درس های توحیدی و تربیتی است.

در آغاز این خطبه برای آماده ساختن مردم و زنده شدن روح توحید و خداپرستی، که سرچشمه هر خیر و برکت است، چنین می فرماید : «آگاه باشید ! زمینی که شما را بر دوش خود حمل کرده، و آسمانی که بر سر شما سایه افکنده، هر دو مطیع فرمان پروردگار شما هستند» **(أَلاَ وَإِنَّ الارْضَ الَّتِی تُقِلُّکُمْ[1]، وَالسَّمَاءَ الَّتِی تُظِلُّکُمْ، مُطِیعَتَانِ لِرَبِّکُمْ).**

و در ادامه می افزاید : «این دو برکات خودرا همواره به شما می بخشند، ولی نه به خاطر ترس از شماست، نه برای تقرّب به شما و نه از جهت انتظار نیکی از طرف شما، بلکه (از سوی خدا) مأمور رساندن منفعت به شما شده اند، و به فرمان او گردن نهاده و به آنها دستور داده شده که قیام به مصالح شما نمایند، و چنین کرده اند» **(وَمَا أَصْبَحَتَا تَجُودَانِ لَکُمْ بِبَرَکَتِهِمَا تَوَجُّعاً لَکُمْ، وَلاَ رُغْفَةً إِلَیْکُمْ، وَلاَ لِخَیْرٍ تَرْجُوَانِهِ مِنْکُمْ، وَلکِنْ أُمِرَتَا بِمَنَافِعِکُمْ فَأَطَاعَتَا، وَأُقِیمَتَا عَلَی حُدُودِ مَصَالِحِکُمْ فَقَامَتَا).**

تعبیر به «**سماء**» (آسمان) اشاره به ابرها یا محلی است که ابرها در آن جا در حرکتند; زیرا عرب واژه «**سماء**» را به معنی طرف بالا به کار می برد. **گاه** به محل ستارگان اطلاق می کند و می گوید : ستارگان آسمان، و **گاه** به محل خورشید و ماه، و **گاه** به محل ابرها و حتی محلی که شاخه های بلند درختان

---

۱. «تقلکم» از مادّه «اقلال» به معنی حمل کردن و برداشتن چیزی گرفته شده است و از آن جا که انسان روی زمین زندگی می کند گویی زمین او را بر دوش خود حمل کرده است. در بسیاری از شروح نهج البلاغه به جای «تقلکم»، «تحملکم» آمده که همان معنا را می رساند.

www.makarem.ir

در آن قرار دارند، آسمان می گوید، مانند : « (**اَصْلُها ثابتٌ وَفَرْعُهَا فِی السَّماءِ**)؛ ریشه آن شجره طیبه در زمین و شاخه اش در آسمان است»[1].

j j j

**نکته**

## یک درس توحیدی و اخلاقی

این سخن یک درس توحیدی مهم و یک درس اخلاقی را در بردارد، **از یکسو** می فرماید : خداوند به آسمان و زمین دستور داده است که در خدمت شما باشند، گویا آسمان همچون پدر و زمین همچون مادر، دست به دست هم می دهند و همه نیازمندیهای انسانها را از نظر تغذیه، لباس، دارو، مسکن و مرکب در اختیار او می گذارند، و فرق میان مطیع و عاصی، مؤمن و کافر نمی گذارند؛ چون مظهر رحمانیّت حق هستند. و جالب این که این سفره گسترده الهی پایان ناپذیر است، نسلها می آیند و می روند و آنها به خدمات خود ادامه می دهند.

**از سوی دیگر** آسمان و زمین با آن همه خدمت و برکت، هیچ گونه انتظار پاداشی از انسانها ندارند. بلکه خالصانه و مخلصانه خدمت می کنند و این درس مهمی است برای انسانها که در خدمت به نیازمندان انتظار پاداش نباید داشته باشند.

j j j

۱. ابراهیم، آیه ۲۴.

www.makarem.ir

www.makarem.ir

**بخش دوّم**

**إنَّ اللهَ يُبْتَلِى عِبَادَهُ عِنْدَ الاعْمَالِ السَّيِّئَةِ بِنَقْصِ الثَّمَرَاتِ، وَحَبْسِ الْبَرَكَاتِ، وَإغْلاَقِ خَزَائِنِ الْخَيْرَاتِ، لِيَتُوبَ تَائِبٌ، وَيُقْلِعَ مُقْلِعٌ، وَيَتَذَكَّرَ مُتَذَكِّرٌ، وَيَزْدَجِرَ مُزْدَجِرٌ. وَقَدْ جَعَلَ اللهُ سُبْحَانَهُ الإسْتِغْفَارَ سَبَباً لِدرُورِ الرِّزْقِ وَرَحْمَةِ الْخَلْقِ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ : (اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إنهُ كَانَ غَفَّاراً * يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً * وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَال وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنّات وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهاراً). فَرَحِمَ اللهُ امْرَأً اسْتَقْبَلَ تَوْبَتَهُ، وَاسْتَقَالَ خَطِيئَتَهُ، وَبَادَرَ مَنِيَّتَهُ !**

**ترجمه**

خداوند بندگان خویش را هنگامی که اعمال بد انجام دهند، به کمبود میوه ها و جلوگیری از نزول برکات آسمان و بستن درهای گنجهای خیرات مبتلا می سازد، تا توبه کاران توبه کنند، گنهکاران دست از گناه بکشند، پندپذیران پند گیرند، و عاصیان از معصیت باز ایستند.

خداوند سبحان استغفار از گناه را، سبب فزونی رزق و مایه رحمت خلق قرار داده است، و (در قرآن) چنین فرموده است : «از پروردگار خویش آمرزش بطلبید، که او بسیار آمرزنده است، برکات خویش را از آسمان بر شما فرو می فرستد، و با بخشش اموال و فرزندان، شما را کمک می کند، و باغهای سرسبز و نهرهای جاری در اختیارتان قرار می دهد» پس رحمت خدا بر آن کس که به استقبال توبه بشتابد، از خطای خویش پوزش طلبد و (با اعمال صالح) بر مرگ پیشی گیرد.

**شرح و تفسیر**

## گناه و کمبود باران و برکات

www.makarem.ir

در این بخش امام (علیه السلام) برای آماده ساختن مردم جهت نماز و دعای باران، به نکته مهمی اشاره کرده می فرماید : «خداوند بندگان خویش را به هنگامی که اعمال بد انجام می دهند به کمبود میوه ها و جلوگیری از نزول برکات آسمان و بستن درهای گنج های خیرات مبتلا می سازد، تا توبه کاران توبه کنند، گنهکاران دست از گناه بکشند، پندپذیران پند گیرند و عاصیان از گناه باز ایستند». **(إنَّ اللهَ يُبْتَلِى عِبَادَهُ عِنْدَ الاعْمَالِ السَّيِّئَةِ بِنَقْصِ الثَّمَرَاتِ، وَحَبْسِ الْبَرَكَاتِ، وَإغْلاَقِ خَزَائِنِ الْخَيْرَاتِ، لِيَتُوبَ تَائِبٌ، وَيُقْلِعَ مُقْلِعٌ، وَيَتَذَكَّرَ مُتَذَكِّرٌ، وَيَزْدَجِرَ مُزْدَجِرٌ).**

سپس امام (علیه السلام) همچون طبیبی حاذق که پس از تشخیص درد، راه درمان را نشان می دهد چنین می فرماید : «خداوند سبحان استغفار از گناه را سبب فزونی رزق، و مایه رحمت خلق قرار داده است و (در سوره نوح آیات ۱۰ و ۱۱ و ۱۲) چنین فرموده است : از پروردگار خود آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است، برکات خویش را از آسمان بر شما فرو می فرستد، با بخشش اموال و فرزندان، شما را کمک می کند، و باغ های سرسبز و نهرهای جاری در اختیارتان قرار می دهد !» **وَقَدْ جَعَلَ اللهُ سُبْحَانَهُ الإسْتِغْفَارَ سَبَباً لِدُرُورِ[1] الرِّزْقِ وَرَحْمَةَ الْخَلْقِ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ : (اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إنهُ كَانَ غَفَّاراً * يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً * وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهاراً).**

و در پایان چنین نتیجه می گیرد : «رحمت خدا بر آن کس که به استقبال توبه بشتابد، از خطای خود پوزش طلبد و (با اعمال صالح) بر مرگ پیشی

---

۱. «درور» از مادّه «درّ» (بر وزن جرّ) به معنی ریزش شیر از پستان است سپس در مورد باران و مانند آن نیز بکار رفته است و «درور رزق» به معنی ریزش روزی از سوی خداست.

www.makarem.ir

گیرد» **(فَرَحِمَ اللهُ امْرَأً اسْتَقْبَلَ تَوْبَتَهُ، وَاسْتَقَالَ[1] خَطِيئَتَهُ، وَبَادَرَ مَنِيَّتَهُ !).**

آری هنگامی که درهای رحمت الهی بر اثر کثرت گناهان بسته شود، چاره ای جز بازگشت به درگاه او و گشودن درهای رحمت به وسیله استغفار و توبه حقیقی نیست، و جالب این که امام (علیه السلام) برای اثبات این مقصد از مناسب ترین آیه قرآن بهره گرفته و با آن استدلال می کند، آیه ای که از زبان نوح پیامبر (علیه السلام)، خطاب به امتش سخن می گوید و نشان می دهد خداوند غفار، توبه کنندگان را می پذیرد، باران های پر برکت برای آنها می فرستد و سرمایه های مادی و نیروی انسانی آنها را تقویت می کند، و وضع کشاورزی آنها را با آب های فراوان بهبود می بخشد.

جمله «**وَبَادَرَ مَنِيَّتَهُ**» (بر مرگ پیشی گیرد) اشاره به این است که توبه تنها برای رسیدن به رفاه مادی دنیا نیست، بلکه هدف مهمتر آن، نجات در آخرت است; چرا که اگر مرگ بر توبه پیشی گیرد، راهی برای جبران نیست، و اگر توبه و اعمال صالح بر مرگ پیشی گیرند، کلید نجات در سرای دیگر در اختیار اوست.

j j j

**نکته**

## بخشی از فلسفه بلاها

در مورد فلسفه بلاها و آفات، سخن بسیار گفته اند و گفته ایم. آنچه از بسیاری از آیات قرآن و روایات اسلامی استفاده می شود، یکی از علل **آفات و حوادث سخت زندگی، آلودگی به گناهان است** که در آیات و روایات به طور

۱. «استقال» از مادّه «استقاله» به این معناست که شخصی را که زمین خورده کمک کنند تا برخیزد سپس به فسخ معامله یا تقاضای عفو و بخشش از گناه نیز اطلاق شده است.

www.makarem.ir

گسترده پیرامون رابطه این دو با یکدیگر سخن گفته شده است، حتی از بعضی از روایات استفاده می شود کدام گناه با کدام نوع از بلا رابطه دارد، مثلاً زنا و بی عفتی، شرب خمر، کم فروشی، ربا خواری و قطع رحم هر کدام سبب سلب کدام نعمت می شود. در حدیثی می خوانیم در کتاب علی (علیه السلام) چنین آمده است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود : **هنگامی که زنا و بی عفتی آشکار گردد مرگ و میر ناگهانی زیاد می شود، و هنگامی مردم کم فروشی کنند خدا آنها را به قحطی و کمبود نعمت ها گرفتار می کند و هنگامی که زکات را نپردازند زمین برکات خودرا منع می کند... و هنگامی که قطع رحم کنند ثروت ها در دست اشرار قرار می گیرد، و هنگامی که امر به معروف و نهی از منکر ترک شود افراد شرور بر آنها مسلط می شوند و نیکانشان دعا می کنند و مستجاب نمی شود**[1].

دلیل عقل، نیز این معنا را تأیید می کند که در میان گناه و قطع نعمت ها رابطه ای وجود دارد; زیرا فیض خداوند بر طبق شایستگی ها و لیاقت هاست، هنگامی که انسانها با گناه، عدم شایستگی خودرا اثبات کنند، قطع فیض الهی از آنها طبیعی است.

اضافه بر این از آیات قرآن استفاده می شود که هدف مهم دیگری نیز در کار است، و آن، بیدار ساختن غافلان و بازگرداندن آنها به درگاه خداست، تا آن جا که از بعضی از آیات قرآن استفاده می شود هر زمان پیامبری برای هدایت قوم مشرک و گنهکاری فرستاده می شد، خداوند برای فراهم ساختن زمینه های پذیرش دعوت آن پیامبر، مشکلات و گرفتاری هایی برای آن قوم فراهم می ساخت، همان گونه که در آیه ۹٤ سوره اعراف می خوانیم : « (**وَمَا**

۱. الکافی، جلد ۲، صفحه ۳۷۴، حدیث ۲ (با کمی تلخیص).

www.makarem.ir

**اَرْسَلْنَا فِی قَرْیَةٍ مِنْ نَبِیٍّ إِلاَّ أَخَذْنَا اَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ والضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ یَضَّرَّعُونَ)**; ما در هیچ شهر و آبادی پیامبری نفرستادیم مگر این که اهل آن را به ناراحتی ها و خسارت ها گرفتار ساختیم، شاید (به خود آیند و به سوی خدا) بازگردند و تضرع کنند».

به این ترتیب یکی از اهداف مهم آفات و بلاها و حوادث دردناک، مسائل تربیتی است.

و در هر حال کلید گشوده شدن درهای بسته فرونشستن امواج بلا، چیزی جز بازگشت به سوی خدا نیست. همان گونه که قرآن مجید می گوید: « (**وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَی آمَنُوا وَاتَّقَوا لَفَتَحْنَا عَلَیْهِمْ بَرَکَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالاَرْضِ**); اگر اهل شهرها و آبادیها ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند برکات آسمان و زمین را بر آنها می گشودیم»[۱].

و در جای دیگر می فرماید: « (**وَ أَلَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَی الْطَّرِیقَةِ لاَسْقَیْنَاهُمْ مَاءً غَدَقًا**); اگر آنها (جن و انس) در راه (ایمان و اطاعت خدا) استقامت ورزند، با آب فراوان آنها را سیراب می کنیم»[۲].

وآیات دیگر.

در حدیث پر معنایی از علی (علیه السلام) چنین می خوانیم: کسی نزد امیرمؤمنان (علیه السلام)آمد عرض کرد: یا امیرالمؤمنین (علیه السلام)! گناهان فراوان کرده ام، دعا کنید خدا مرا ببخشد، فرمود: «**برو استغفار کن**».

دیگری آمد عرض کرد: مزارع ما از کم آبی خشک شده، دعا کنید خدا باران بفرستد، فرمود: «**برو استغفار کن**».

---

۱. اعراف، آیه ۹۶.

۲. جن، آیه ۱۶.

www.makarem.ir

سوّمی آمد و عرض کرد : یا امیرالمؤمنین فقیر و بیچاره ام، دعا کنید خداوند مرا بی نیاز کند، فرمود : «**برو استغفار کن**».

چهارمی آمد عرض کرد : یا امیرالمؤمنین (علیه السلام) مال و ثروت فراوان دارم ولی فرزندی ندارم، دعا کنید خدا مرا فرزندی دهد، فرمود : «**برو استغفار کن**».

نفر پنجمی آمد و عرض کرد : یا سیّد الوصیین باغ و بستان ما میوه اش کم شده، دعا کنید خداوند برکت دهد و میوه بیشتری نصیب شود، فرمود : «**برو استغفار کن**».

ششمین نفر آمد عرض کرد : یا علی ! در منطقه ما چشمه ها خشک شده و آب چشمه ها و کاریزها فرو رفته، دعا کنید از این گرفتاریها نجات یابیم، فرمود : «**برو استغفار کن**».

«**ابن عباس**» در آن جا حاضر بود، تعجب کرد، عرض کرد : یا امیرالمؤمنین هر کدام از این شش نفر تقاضایی داشتند، شما همه را یک جواب دادید، امام (علیه السلام) فرمود : پسر عم ! مگر کلام خدا را نشنیده ای که (در سوره نوح آیات ۱۰ و ۱۱ و ۱۲) می فرماید : (**فَقُلْتُ اِسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفّاراً * يُرْسِلِ السَّماءَ عَلَيْكُمْ مِدراراً * وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوال وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنّات وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنهارًا**)[1].

j j j

۱. تفسیر منهج الصادقین جلد ۱۰، صفحه ۱۹ (با کمی تلخیص).

این حدیث به صورت فشرده تری از امام مجتبی (علیه السلام) نیز نقل شده است. (مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۳۶۱).

www.makarem.ir

**بخش سوّم**

**اللَّهُمَّ إِنَّا خَرَجْنَا إِلَيْکَ مِنْ تَحْتِ الاسْتَارِ وَالاكْنَانِ، وَبَعْدَ عَجِيجِ الْبَهَائِمِ والْوِلْدَانِ، رَاغِبِينَ فِی رَحْمَتِکَ، وَرَاجِينَ فَضْلَ نِعْمَتِکَ، وَخَائِفِينَ مِنْ عَذَابِکَ وَنِقْمَتِکَ. اللَّهُمَّ فَاسْقِنَا غَيْثَکَ وَلاَ تَجْعَلْنَا مِنَ الْقَانِطِينَ، وَلاَ تُهْلِكْنَا بِالسِّنِينَ، (وَلاَ تُؤَاخِذْنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا)؛ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. اللَّهُمَّ إِنَّا خَرَجْنَا إِلَيْکَ نَشْكُو إِلَيْکَ مَا لاَ يَخْفَى عَلَيْکَ، حِينَ أَلْجَأَتْنَا الْمَضَايِقُ الْوَعِرَةُ، وَأَجَاءَتْنَا الْمَقَاحِطُ الْمُجْدِبَةُ، وَأَعْيَتْنَا الْمَطَالِبُ الْمُتَعَسِّرَةُ، وَتَلاَحَمَتْ عَلَيْنا الْفِتَنُ الْمُسْتَصْعِبَةُ. اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُکَ أَلاَّ تُرُدَّنَا خَائِبِينَ، وَلاَ تَقْلِبَنَا وَاجِمِينَ. وَلاَ تُخَاطِبَنَا بِذُنُوبِنَا، وَلاَ تُقَايِسَنَا بِأَعْمَالِنَا. اللَّهُمَّ انْشُرْ عَلَيْنَا غَيْثَکَ وَبَرَكَتَکَ، وَرِزْقَکَ وَرَحْمَتَکَ؛ وَاسْقِنَا سُقْيَا نَاقِعَةً مُرْوِيَةً مُعْشِبَةً، تُنْبِتُ بِهَا مَا قَدْ فَاتَ، وَتُحْيِی بِهَا مَا قَدْ مَاتَ، نَافِعَةً الْحَيَا، كَثِيرَةً الْمُجْتَنَى، تُرْوِی بِهَا الْقِيعَانَ، وَتُسِيلُ الْبُطْنَانَ، وَتَسْتَوْرِقُ الاشْجَارَ، وَتُرْخِصُ الاسْعَارَ؛ (إِنَّکَ عَلَى مَا تَشَاءُ قَدِيرٌ).**

**ترجمه**

بار **خدایا !** ما از خانه ها و از زیرپوششها و سقفها، پس از شنیدن ناله حیوانات و صدای دلخراش کودکان، بیرون آمدیم، در حالی که اشتیاق به رحمت، و امید به فضل و نعمت تو، و ترس از عذاب و کیفرت داریم.

بار **خدایا !** بارانت را بر ما فرو فرست، ما را سیراب کن، از درگاهت مأیوس برمگردان، با خشکسالی و قحطی ما را هلاک مکن، و به اعمال ناشایسته ای که بی خردانِ ما انجام داده اند ما را مؤاخذه مفرما، ای ارحم الراحمین !

**خداوندا !** ما به سوی تو آمده ایم تا از چیزی شکایت به درگاهت آوریم که از تو پنهان نیست، هنگامی که مشکلات طاقت فرسا ما را به درگاه تو

www.makarem.ir

فرستاده، و خشکسالی و قحطی به ناچار ما را به این جا آورده، نیازها فوق العاده ما را خسته کرده، و فتنه های سخت پی درپی دامان ما را گرفته است.

**خداوندا !** از تو می خواهیم که ما را نومید برمَگردانی، و با حزن و اندوه بازگشت ندهی، ما را به گناهانمان مؤاخذه مفرما، و به مقتضای اعمالمان با ما رفتار مکن.

بار **خدایا !** باران و برکات و رزق و رحمتت را بر ما بگستران، بارانی بر ما بفرست نافع و سودمند و بارور کننده، که آنچه را خشک شده با آن برویانی، و آنچه را مرده، زنده کنی، آبی بسیار پر منفعت، پربار که تپه ها و کوهها را با آن سیراب نمایی، رودخانه ها را به راه اندازی، درختان را پر برگ سازی، و قیمت ها را با آن پایین آوری، تو به هر چه اراده کنی توانا هستی.

## شرح و تفسیر

### بارالها ! بارانی پر بار بر ما بفرست

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه که به مناسبت «**نماز باران**» ایراد شده، بعد از آماده ساختن دل های مردم ود عوت آنها به توبه از گناه و بازگشت به سوی خدا، رو به درگاه پروردگار می کند و با تعبیراتی بسیار دلنشین، از درگاه پروردگار تقاضای لطف و عنایت مخصوص می کند، و در **پنج فراز** که هر کدام با «**اللهم**» شروع می شود، نکته های مختلفی را در این زمینه به پیشگاه حق عرضه می دارد، و چنین می گوید :

«بار **خدایا !** ما از خانه ها و از زیرپوششها و سقفها، پس از شنیدن ناله حیوانات و صدای دلخراش کودکان، بیرون آمدیم، در حالی که اشتیاق به رحمت، و امید به فضل و نعمت تو، و ترس از عذاب و کیفرت داریم».

www.makarem.ir

**(اللَّهُمَّ إِنَّا خَرَجْنَا إِلَيْکَ مِنْ تَحْتِ الاسْتَارِ وَالاكْنَانِ[1]، وَبَعْدَ عَجِيجِ الْبَهَائِمِ والْوِلْدَانِ، رَاغِبِينَ فِی رَحْمَتِکَ، وَرَاجِينَ فَضْلَ نِعْمَتِکَ، وَخَائِفِينَ مِنْ عَذَابِکَ وَنِقْمَتِکَ).**

اشاره به این که : خارج شدن از منازل و آمدن به بیابان برای انجام «**نماز باران**» دلیل بر استیصال ماست، اگر ما بندگان خطا کاریم، این چهار پایان و کودکان تشنه که هیچ گناهی ندارند، مشمول عنایت تواند به علاوه ما انگیزه ای جز طلب رحمت و تقاضای فضل و کرم نداریم و در حالی به درگاه تو روی می آوریم که توبه کرده ایم، و از عذاب و کیفر تو خائفیم.

در روایات اسلامی در آداب «**نماز باران**» آمده است حتّی کودکان شیرخوار و بخشی از چهارپایان تشنه را با خود به بیابان ببرید، حتی دستور داده شده بچه ها را از مادران جدا کنند تا گریه آنها دل ها را تکان دهد، و توجه به درگاه خدا بیشتر شود[2].

این صحنه تأثیر عمیقی در برانگیختن احساسات مردم و حضور قلب و جاری شدن قطرات اشک، که باعث استجابت دعا می شود دارد، و از سوی دیگر سبب مزید لطف و رحمت خداست.

در ادامه تقاضای اصلی را مطرح کرده، عرضه می دارد : «بار **خدایا !** بارانت را بر ما فرو فرست، ما را سیراب کن، از درگاهت مأیوس برمگردان، و با خشکسالی و قحطی ما را هلاک مکن، و به اعمال ناشایسته ای که بی خردانِ ما انجام داده اند، ما را مؤاخذه مفرما، ای ارحم الراحمین !» **(اللَّهُمَّ**

---

۱. «اکنان» جمع «کن» (بر وزن جن) به معنی وسیله حفظ و پوشش و نگهداری است بهمین جهت به غارها اکنان گفته می شود.

۲. درباره آداب نماز باران به طور مشروح ذیل خطبه ۱۱۵ بحث کرده ایم.

www.makarem.ir

**فَاسْقِنَا غَيْثَکَ وَلاَ تَجْعَلْنَا مِنَ الْقَانِطِينَ، وَلاَ تُهْلِکْنَا بِالسِّنِينَ[۱]، (وَلاَ تُؤَاخِذْنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا)؛ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ).**

اشاره به این که: گر چه گروهی از افراد نادان کارهایی کرده اند که مستحق قطع فیض خدا شده اند، ولی تو با فضل و کرمت با همه ما رفتار کن، نه با عدالتت که اگر حساب عدالت در کار باشد کار ما مشکل می شود، و اگر حساب رحمت باشد همه چیز سامان می یابد.

و از آن جا که شرط اجابت دعا این است که انسان خودرا ناتوان ببیند و خدا را توانا بر همه کار، در ادامه این دعا عرضه می دارد: «**خداوندا!**» ما به سوی تو آمده ایم تا از چیزی شکایت به درگاهت آوریم که از تو پنهان نیست، هنگامی که مشکلات طاقت فرسا ما را به درگاه تو فرستاده، و خشکسالی و قحطی به ناچار ما را به این جا آورده، نیازهای سخت، ما را خسته کرده، و فتنه های مشکل آفرین، پی درپی دامان ما را گرفته است»

**(اللَّهُمَّ إِنَّا خَرَجْنَا إِلَيْکَ نَشْکُو إِلَيْکَ مَا لاَ يَخْفَى عَلَيْکَ، حِينَ أَلْجَأَتْنَا الْمَضَايِقُ الْوَعْرَةُ[۲]، وَأَجَاءَتْنَا[۳] الْمَقَاحِطُ[۴] الْمُجْدِبَةُ[۵]، وَأَعْيَتْنَا الْمَطَالِبُ الْمُتَعَسِّرَةُ، وَتَلاَحَمَتْ[۶] عَلَيْنا الْفِتَنُ الْمُسْتَصْعِبَةُ).**

---

۱. «سنین» جمع «سنه» به معنی سال است ولی هنگامی که با کلمه «هلاکت» یا «اَخذ» استعمال شود به معنی قحط سالی است.

۲. «الوعرة» به معنی سنگلاخ است ولی بطور کنایه به تنگناهای سخت زندگی نیز اطلاق می شود.

۳. «اجائت» از مادّه «مجیىء» است که به باب افعال رفته و به معنی ناگزیر ساختن و بیچاره کردن است.

۴. «مقاحط» جمع «مقحطه» از مادّه «قحط» به معنی سالهای خشک و قحطی است.

۵. «مجدبه» از مادّه «جدب» (بر وزن جعل) به معنی کمبود نعمت، بنابراین «مجدبه» به سالهایی گفته می شود که مردم از نظر ارزاق گرفتار مشکلات می شوند.

۶. «تلاحمت» از مادّه «تلاحم» به معنی اتصال و پشت سر هم آمدن است.

www.makarem.ir

در این عبارات پر معنا، **نخست** امام (علیه السلام) به این نکته اشاره می کند، که اگر ما نیازها و حاجتها و مشکلاتمان را یک یک بر می شمریم، نه از این جهت است که تو از آن آگاه نیستی، بلکه به خاطر آن است که تو دوست داری بندگان با زبان خود مشکلاتشان را شرح دهند و به نیازها و ناتوانیها اقرار نمایند.

**سپس** به چهار مشکل که از جهاتی با هم متفاوت و در جهاتی با هم مشترکند، اشاره می کند :

**نخست** تنگناهای زندگی، **سپس** قحطی و خشکسالی، **و بعد** خواسته هایی که رسیدن به آن در شرایط عادی بسیار پر مشقت است، **و سرانجام** فتنه های سخت و ناراحت کننده، و گشودن گره تمام این مشکلات را از درگاه حضرت احدیّت خواستار می شود.

در حدیثی از «**امام صادق** (علیه السلام)» آمده است : «**إنَّ اللهَ یَعْلَمُ حَاجَتَکَ وَمَا تَریدُ وَلَکِنَّهُ یُحِبُّ اَنْ تَبُثَّ إلَیْهِ الْحَوائِجَ**; خداوند حاجت و خواسته تو را می داند، ولی دوست دارد که حوایج خویش را نزد او شرح دهی»[1].

**سپس** در ادامه این دعا، همان خواسته ها را با تعبیرات دیگری بیان می کند، وعرضه می دارد :

«**خداوندا !** از تو می خواهیم که ما را نومید برمَگردانی، و با حزن و اندوه بازگشت ندهی، ما را به گناهانمان مؤاخذه مفرما، و به مقتضای اعمالمان با ما

---

۱. فی ظلال نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۳۱۹.

www.makarem.ir

رفتار مکن». **(اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُکَ أَلاَّ تَرُدَّنَا خَائِبِینَ، وَلاَ تَقْلِبَنَا وَاجِمِین[۱]. وَلاَ تُخَاطِبَنَا بِذُنُوبِنَا، وَلاَ تُقَایِسَنَا بِأَعْمَالِنَا).**

اشاره به این که اگر برنامه رفتار تو با ما بر طبق اعمال ما باشد، راه نجاتی نیست، تقاضای ما این است که با لطف و کرم، با ما رفتار کنی و از درِ خانه ات مأیوس برنگردانی.

البتّه این دعاها در عینِ این که شامل تقاضاهای مؤکّد از درگاه خداست، درسهای پرمعنایی برای شنوندگان است; تا به آثار گناهان و اعمال ناشایست پی برند، و خودرا آماده برای اصلاح خویشتن کنند، بسیاری از دعاهایی که از معصومین (علیهم السلام) رسیده، این نکته تربیتی را در بردارد.

**و در پایانِ** این دعا و مناجات و شرح تقاضاها، درخواست نهایی را چنین بیان می کند، عرضه می دارد :

«بار **خدایا !** باران و برکات و رزق و رحمتت را بر ما بگستران، و بارانی بر ما بفرست نافع و سودمند و بارور کننده، که آنچه را خشک شده با آن برویانی، و آنچه را مرده، زنده کنی، آبی بسیار پر منفعت، پر بار که تپه ها و کوهها را با آن سیراب نمایی، رودخانه ها را به راه اندازی، درختان را پر برگ سازی، و قیمتها را با آن پایین آوری، تو به هر چه اراده کنی توانا هستی»[۲]. **(اللَّهُمَّ انْشُرْ عَلَیْنَا غَیْثَکَ وَبَرَکَتَکَ، وَرِزْقَکَ وَرَحْمَتَکَ; وَاسْقِنَا سُقْیَا نَاقِعَةً مُرْوِیَةً مُعْشِبَةً[۳]، تُنْبِتُ بِهَا مَا قَدْ فَاتَ، وَتُحْیِی بِهَا مَا قَدْ مَاتَ،**

---

۱. «واجم» از مادّه «وجم» (بر وزن نجم) به معنی حزن و اندوه شدیدی است که انسان را به سکوت کردن وادار می کند.

۲. جالب این که هنگام نوشتن این سطور (دهم رمضان ۱۴۲۳) بارانی پربرکت بعد از خشکی طولانی در حال باریدن است که به نظر می رسد ان شاء الله تمام صفاتی را که امام (علیه السلام) در بالا بیان فرمود در آن جمع است !

۳. «معشبه» از مادّه «عَشَبْ» (بر وزن شرف) به معنی رویش گیاه گرفته شده.

www.makarem.ir

**نَافِعَةَ الْحَيَا[۱]، كَثِيرَةَ الْمُجْتَنَى، تُرْوِي بِهَا الْقِيعَانَ[۲]، وَتُسِيلُ الْبُطْنَانَ[۳]، وَتَسْتَوْرِقُ الاشْجَارَ، وَتُرْخِصُ الاسْعَارَ؛ (إِنَّكَ عَلَى مَا تَشَاءُ قَدِيرٌ)).**

j j j

**نکته**

## همه چیز را از خدا بخواهید

درباره «**نماز باران**» و آداب آن، در ذیلِ خطبه ۱۱۵ به قدر کافی سخن گفته ایم.

در این جا به پاسخِ یک سؤال می پردازیم، و آن این که چرا که امام (علیه السلام) به هنگام تقاضای باران از درگاه خداوند تمام اوصاف لازم را برای آن شرح می دهد، (در این خطبه ۹ صفت و در خطبه سابق ۲۰ صفت) در حالی که خداوند به تمام این جزئیات آگاه است، و نیازی به شرح و بیان ندارد ؟

در پاسخ به این سؤال باید توجه کرد، که شرح تقاضاها با تمام جزئیات با توجه به طلب حاجات از خداوند، به این معناست که مردم باید همه چیز خودرا از او بخواهند، چرا که این دعاها می رساند که تا چه حد به او محتاج و نیازمند هستند، و همین امر عشق و علاقه مردم را به خدا بیشتر می کند.

و از سوی دیگر بدانند که یک باران نافع، تا چه اندازه آثار حیات بخش و گسترده دارد، و چه برکاتی با خود می آورد.

j j j

---

۱. «الحیا» به معنی باران و فزونی نعمت است.

۲. «القیعان» جمع «قاع» و «قاعه» به معنی زمین گسترده و صاف است و گاه به زمینهائی که آب در آن جمع می شود اطلاق می گردد.

۳. «بُطنان» جمع «بطن» به معنی زمینهای گود و تنگ می باشد.

www.makarem.ir

www.makarem.ir

# خطبه ١٤٤[1]

## وَمِنْ خطبةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

از خطبه های امام (علیه السلام) است که در مورد بعثت انبیا و فضل اهل بیت (علیهم السلام) و هشدار به اهل ضلالت ایراد شده است.

### خطبه در یک نگاه

امام (علیه السلام) در این خطبه پیرامون سه محور سخن گفته است.

**نخست** درباره بعثت انبیا و رسالت آنان مطالب مهمی بیان فرموده است.

**پس از آن** بخشی از فضایل و برتری اهل بیت (علیهم السلام) را ذکر می فرماید.

و **در بخش دیگری** اشارات پرمعنایی به راه و رسم گمراهان و پایان کار آنها دارد.

j j j

---

۱. «سند خطبه»

بخش هایی از این خطبه را «آمدی» در کتاب «غرر الحکم» آورده، و اضافاتی بر نهج البلاغه دارد که نشان می دهد خطبه را از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۳۲۲).

www.makarem.ir

www.makarem.ir

**بخش اوّل**

**بَعَثَ اللهُ رُسُلَهُ بِمَا خَصَّهُمْ بِهِ مِنْ وَحْيِهِ، وَجَعَلَهُمْ حُجَّةً لَهُ عَلَى خَلْقِهِ. لِئَلاَّ تَجِبَ الْحُجَّةُ لَهُمْ بِتَرْكِ الإِعْذَارِ إِلَيْهِمْ، فَدَعَاهُمْ بِلِسَانِ الصِّدْقِ إِلَى سَبِيلِ الْحَقِّ. أَلاَ إِنَّ اللهَ تَعَالَى قَدْ كَشَفَ الْخَلْقَ كَشْفَةً; لاَ أَنَّهُ جَهِلَ مَا أَخْفَوْهُ مِنْ مَصُونِ أَسْرَارِهِمْ وَمَكْنُونِ ضَمَائِرِهِمْ; (وَلكِنْ لِيَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً)، فَيَكُونَ الثَّوَابُ جَزَاءً، والْعِقَابَ بَوَاءً.**

**ترجمه**

خداوند رسولان خودرا با وحی، که ویژه پیامبران اوست مبعوث ساخت، و آنان را حجت خویش بر خلقش قرار داد، تا دلیلی (در برابر خداوند) به واسطه نفرستادن حجت و راهنما نداشته باشند، و به این ترتیب خلق خودرا با زبان صدق و راستی به راه حق فراخواند. آگاه باشید ! خداوند پرده از اسرار درون بندگان خود (با آزمایش ها) برداشته، نه به این سبب که از آنچه انسانها در درون پنهان دارند و اسراری را که فاش نکرده اند بی خبر است، بلکه برای این است که می خواهد آنها را امتحان کند تا آشکار شود کدام یک عمل نیکوتر انجام می دهد تا ثواب و کیفر، پاداش و مجازات عمل باشد.

**شرح و تفسیر**

## فلسفه آزمایشهای الهی

جمعی از شارحان نهج البلاغه معتقدند که انگیزه امام (علیه السلام) بر ایراد این خطبه،
این بوده است که در برابر بدخواهان و کسانی که فضایل آن حضرت را انکار

www.makarem.ir

می کردند پاسخ روشنی بیان فرموده باشد، و البتّه بخشی از این خطبه ناظر به این معناست، هر چند بخش های دیگر جنبه کلی دارد.

به هر حال امام (علیه السلام) در بخش اوّل این خطبه به دو چیز اشاره می فرماید : **فلسفه بعثت پیامبران و فلسفه آزمایش های الهی.**

**نخست** می فرماید : خداوند رسولان خودرا با وحی که ویژه پیامبران اوست مبعوث ساخت، و آنان را حجت خویش بر خلقش قرار داد تا دلیلی (در برابر خداوند) به خاطر نفرستادن حجت و راهنما نداشته باشند، و به این ترتیب خلق خودرا با زبان صدق و راستی به راه حق فراخواند» **(بَعَثَ اللهُ رُسُلَهُ بِمَا خَصَّهُمْ بِهِ مِنْ وَحْيِهِ، وَجَعَلَهُمْ حُجَّةً لَهُ عَلَى خَلْقِهِ. لِئَلاَّ تَجِبَ الْحُجَّةُ لَهُمْ بِتَرْكِ الإِعْذَارِ[1] إِلَيْهِمْ، فَدَعَاهُمْ بِلِسَانِ الصِّدْقِ إِلَى سَبِيلِ الْحَقِّ).**

این عبارت، اشاره به نکته مهمی است که کراراً در آیات قرآن آمده است و آن، این که خداوند تا پیامبری مبعوث نکند و اوامر و نواهی خودرا از طریق وحی بر او نازل نسازد، متخلفان را مجازات نخواهد کرد، در آیه ۱۵ و ۱۶ سوره اسراء می خوانیم : « **(وَمَا كُنّا مَعَذِّبِينَ حَتّى نَبْعَثَ رَسُولاً * وَإِذَا اَرَدْنَا اَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً اَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيها فَحَقَّ عَلَيْها الْقَولُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيراً)**; و ما هرگز (قومی را) مجازات نخواهیم کرد، مگر آن که پیامبری مبعوث کرده باشیم، و هنگامی که بخواهیم شهر و دیاری را هلاک کنیم، نخست اوامر خود را برای مترفین (و ثروتمندانِ مستِ شهوت) آن جا بیان می داریم، سپس هنگامی که به مخالفت برخاستند و استحقاق مجازات یافتند آنها را به شدت درهم می کوبیم».

---

۱. «اعذار» مصدر باب افعال از مادّه «عذر» به معنی اتمام حجت است.

www.makarem.ir

در این جا این **سؤال پیش می آید** که با قبول استقلال حکم عقل، هرگاه
عقل انسان حسن و قبح چیزی را درک کند (مانند خوبی عدالت و زشتی ظلم) اتمام حجت بر انسانها می شود، و حتی بدون بعثت انبیا مستحق ثواب یاعقاب خواهند شد، و این معنا با آنچه در این خطبه و در آیات متعدد قرآن آمده سازگار نیست.

**در پاسخ می گوییم** : درست است که از نظر عقل، استحقاق پاداش و کیفر در مستقلات عقلیه وجود دارد، امّا اراده حق تعالی از باب لطف به بندگان بر این قرار گرفته، که تا مستقلات عقل با واجبات و محرمات شرع که از طریق وحی نازل می شود تأیید نگردد، بندگان خودرا به عذاب های فراگیر و سنگین مجازات نمی کند.

از این جا روشن می شود نیازی به پاسخی که بعضی از شارحان داده اند و می گویند : «این آیه در حکم عموم است که قابل تخصیص به مستقلات عقلیه می باشد، و به تعبیر دیگر خداوند بدون بعثت پیامبران و نزول وحی کسی را مجازات نمی کند مگر در مستقلات عقل، مانند زشتی ظلم و ستم و سرقت و قتل نفس»، نیست.

سپس امام (علیه السلام) در ادامه این سخن به مطلب دیگری می پردازد و آن موضوع فلسفه آزمایشهای الهی است، می فرماید : «آگاه باشید ! خداوند پرده از اسرار درون بندگان خود (با آزمایشها) برداشته، نه بخاطر این که از آنچه انسانها در درون پنهان داشته اند و اسراری را که فاش نکرده اند بی خبر است، بلکه برای این است که «می خواهد آنها را امتحان کند، تا آشکار شود کدام یک عمل نیکوتر انجام می دهند تا ثواب و کیفر، پاداش و مجازات عمل باشد»

**(أَلاَ إِنَّ اللهَ تَعَالَى قَدْ كَشَفَ الْخَلْقَ كَشْفَةً; لاَ أَنَّهُ جَهِلَ مَا أَخْفَوْهُ مِنْ**

www.makarem.ir

**مَصُونِ أَسْرَارِهِمْ وَمَكْنُونِ ضَمَائِرِهِمْ؛ (وَلِكِنْ لِيَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً)، فَيَكُونَ الثَّوَابُ جَزَاءً، والْعِقَابَ بَوَاءً**[۱]).

امام (علیه السلام) در این سخن کوتاه پرده از روی مسأله مهمی برداشته است; زیرا مفهوم آزمایش به آن گونه که در میان بندگان مطرح است برای خداوند معنا ندارد. آزمایش های بندگان برای رفع جهل و نادانی است. برای شناخت اشیا و اشخاص است، و این موضوع در مورد آن کس که عالم الغیب والشهادهٔ و آگاه از درون و برون است نمی تواند مفهومی داشته باشد، بلکه آزمایش های الهی برای این است که هر کس آنچه را در درون دارد آشکار کند، تا مسأله استحقاق ثواب و عقاب تحقق یابد، و به تعبیر روشن تر کسی را نمی توان به خاطر نیّات خوب و بدی که در دل دارد پاداش یا کیفر داد، بلکه زمانی که آن را به صورت اعمال و افعال اظهار داشت مستحق پاداش یا کیفر می شود.

این همان چیزی است که در یکی از کلمات قصار امام (علیه السلام) به صورت واضحتری بیان شده، در آن جا امام (علیه السلام) در تفسیر آیه « (**وَاعْلَمُوا انَّما أَمْوالُكُمْ وَاَولاَدُكُمْ فِتْنَةٌ**)[۲]; بدانید که ثروت ها و فرزندان شما اسباب آزمایش شما است»، می فرماید : خداوند مردم را با اموال و اولاد آزمایش می کند... هر چند خداوند به آنها از خودشان آگاه تر است، ولی هدف آن است که اعمالی که سبب استحقاق پاداش و کیفر می شود ظاهر و آشکار گردد. **(وَلَكِنْ لِتَظْهَرَ الافْعَالُ الَّتى بِهَا يَسْتَحِقُّ الثَّوَابَ وَالعِقَابَ)**[۳].

---

۱. «بواء» در اصل به معنی بازگشت کردن و منزل گرفتن است سپس به کیفر و مجازات مستمر و مداوم اطلاق شده است و در خطبه بالا به همین معناست.

۲. انفال، آیه ۲۸.

۳. کلمات قصار، کلمه ۹۳.

www.makarem.ir

نه در فقه اسلامی و نه در قوانین هیچ کشوری کسی را به خاطر نیّت قتل یا سرقت مجازات نمی کنند، همان گونه که به خاطر نیّت خدمت پاداش نمی دهند، هر چند گاهی به عنوان تفضّل، این گونه افراد را مورد محبّت قرار می دهند، و خداوند متعادل که از همه مهربانتر و بخشنده تر است نیز طبق روایات متعددی به نیّت خیر از باب تفضّل پاداش خیر می دهد، ولی به نیّت شرّ کیفر نمی کند همان گونه که در حدیث آمده است : «**مَنْ هَمَّ بِحَسَنَةٍ فَلَمْ يَعْمِلْهَا كُتِبَتْ لَهُ حَسَنَةٌ... وَمَنْ هَمَّ بِسَيِّئَةٍ لَمْ تُكْتَبْ عَلَيْهِ**; هر کس قصد کار نیکی کند هر چند آن را انجام ندهد برای او حسنه ای نوشته می شود، و هر کس نیّت کاربدی کند (و آن را انجام ندهد) بر او نوشته نمی شود»[1].

j j j

۱. وسایل الشیعه، جلد ۱، صفحه ۳۶، باب ۶ از ابواب مقدمة العبادات، حدیث ۶.

www.makarem.ir

www.makarem.ir

**بخش دوّم**

**أَيْنَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنَا، كَذِباً وَبَغْياً عَلَيْنَا، أَنْ رَفَعَنَا اللهُ وَوَضَعَهُمْ، وَأَعْطَانَا وَحَرَمَهُمْ، وَأَدْخَلَنَا وَأَخْرَجَهُمْ. بِنَا يُسْتَعْطَى الْهُدَى، وَيُسْتَجْلَى الْعَمَى. إِنَّ الاَئِمَّةَ مِنْ قُرَيْش غُرِسُوا فِي هذَا الْبَطْنِ مِنْ هَاشِم; لاَ تَصْلُحُ عَلَى سِوَاهُمْ، وَلاَ تَصْلُحُ الْوُلاَةُ مِنْ غَيْرِهُمْ.**

**ترجمه**

کجایند کسانی که ادعا می کردند آنها راسخان در علمند، نه ما، و این ادعا را از طریق دروغ و ستم نسبت به ما، مطرح می نمودند ؟ (آنها کجا هستند تا ببینند که) خداوند ما را برتری داد و آنها را پایین آورد، به ما عطا کرد و آنها را محروم ساخت، ما را (در کانون نعمت خویش) داخل نمود و آنها را خارج ساخت. (مردم) به وسیله ما هدایت می یابند و از نور وجود ما نابینایان روشنی می جویند. به یقین امامان از قریش هستند و درخت وجودشان در سرزمین این نسل از «**هاشم**» غرس شده است، این مقام در خور دیگران نیست و زمامدارانِ غیر از آنها، شایستگی ولایت و امامت را ندارند !

**شرح و تفسیر**

## جایگاه اصیل ولایت

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه به پاسخ کسانی می پردازد که ادعاهای

بی اساس در زمینه علم و دانش اسلامی در برابر اهل بیت (علیهم السلام) داشتند، و به دروغ خودرا آگاه تر و عالم تر معرفی می کردند، و سیاستمداران

www.makarem.ir

حرفه ای آن زمان به این ادعاها دامن می زدند تا مسأله امامت و خلافت ائمه اهل بیت (علیهم السلام) را تضعیف کنند و کم رنگ جلوه دهند، می فرماید : «کجایند کسانی که ادّعا می کردند آنها راسخان در علم اند، نه ما، و این ادعا را از طریق دروغ و ستم نسبت به ما، مطرح می نمودند». **(أَيْنَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنَا، كَذِباً وَبَغْياً عَلَيْنَا).**

سپس می افزاید : «(آنها کجا هستند تا ببینند که) خداوند ما را برتری داد و آنها را پایین آورد، به ما عطا کرد و آنها را محروم ساخت، و ما را (در کانون نعمت خویش) داخل نمود و آنها را خارج ساخت». **(أَنْ رَفَعَنَا اللهُ وَوَضَعَهُمْ، وَأَعْطَانَا وَحَرَمَهُمْ، وَأَدْخَلَنَا وَأَخْرَجَهُمْ).**

اشاره به این که پیشرو بودن ما در معارف اسلامی، و آگاهی بر قرآن و وحی و سنّت پیغمبر (صلی الله علیه وآله)، چیزی نیست که بر کسی مخفی باشد، همیشه ما پناهگاه علمیِ امّت بوده ایم، و حتی خلفا نیز در مشکلات و معضلات به ما پناه می آوردند، این حقیقتی است که عیان است و حاجتی به بیان ندارد، و آنها که به خاطر مسائل سیاسی و حبّ و بغضهای ناشی از علاقه های مادّی به انکار این حقیقت برخاسته اند، خود را رسوا می کنند.

در ادامه برای توضیح بیشتر می فرماید : «مردم به وسیله ما هدایت می یابند و از نور وجودِ ما، نابینایان، روشنی می جویند». **(بِنَا يُسْتَعْطَى الْهُدَى، وَيُسْتَجْلَى الْعَمَى).**

این گفتارِ امام (علیه السلام) شواهد زیادی از تاریخ و احادیث قطعی نبوی دارد که در پایان این بحث ضمن نکته ها بیان خواهد شد.

و در پایانِ این بخش از خطبه، امام (علیه السلام) به حدیث معروف پیامبر (صلی الله علیه وآله) درباره انحصار امامت به قریش و فرزندان هاشم اشاره کرده، می فرماید : «به یقین امامان از قریش هستند و درخت وجودشان در سرزمین این نسل از «**هاشم**» غرس شده است، این مقام در خور دیگران نیست و

www.makarem.ir

زمامداران غیر از آنها، شایستگی ولایت و امامت را ندارند». **(إِنَّ الاَئِمَّةَ مِنْ قُرَیْش غُرِسُوا فِی هذَا الْبَطْنِ مِنْ هَاشِم; لاَ تَصْلُحُ عَلَی سِوَاهُمْ، وَلاَ تَصْلُحُ الْوُلاَةُ مِنْ غَیْرِهِمْ).**

امام (علیه السلام) با این بیان که اشاره به حدیث معروفِ پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) دارد که می فرماید : «**الاَئِمَّةُ مِنْ قُرَیْش;** امامان از قریش هستند». و سپس آن را به شاخه خاص «**بنی هاشم**» منحصر می کند، روشن می سازد که مدعیان خلافت و امامت غیر از بنی هاشم شایستگی این مقام را ندارند، و برای پیدا کردن امامان واقعی باید هر زمان در بنی هاشم جستجو کرد.

j j j

**نکته ها**

## گوشه ای از احاطه علمی علی (علیه السلام)

سیاست بازانِ حرفه ای برای رسیدن به مقصود خود، گاهی واضحترین مسائل را انکار می کنند یا با توجیهات نادرست از کنار آن می گذرند، که یکی از مصداقهای آن مسأله برتری بخشیدن بعضی از صحابه را بر علی (علیه السلام) باید شمرد، تا آن جا که «**ابن عباس**» را که به شاگردی علی (علیه السلام) در تفسیر افتخار می کرد، بر او مقدّم داشتند![1]، و «**زید بن ثابت**» را در آگاهی

---

۱. دکتر «ذهبی» در کتاب خود «التفسیر والمفسرون» از ابن عباس چنین نقل می کند : «مَا اَخَذْتُ مِنْ تَفْسیرِ القُرآنِ إلاّ مِنْ عَلیٍّ ابْنِ أبیطَالِب : آنچه را از تفسیر قرآن فراگرفتم از علی ابن ابیطالب بود» (جلد ۱، صفحه ۸۹) و نیز از ابن عباس نقل شده است که می گوید : «وَمَا عِلْمی وَعِلْمُ اَصْحَابِ مُحَمَّد فِی عِلْمِ عَلَیٍّ إلاّ کَقَطْرَة فِی سَبْعَة أبْحُر; علم و دانش من و تمام اصحاب محمّد (صلی الله علیه وآله) در برابر علم علی (علیه السلام) مانند قطره ای است در برابر هفت دریا» ! (الغدیر، جلد ۲، صفحه ۴۵ در شرح دیوان حسان).

www.makarem.ir

بر احکام میراث، و «**ابی بن کعب**» را در قرائت !، و حدیث مجعولی نیز در این زمینه به پیغمبر (صلی الله علیه وآله) نسبت می دهند.

مدارک روشنی در کتب فریقین (شیعه و اهل سنت) بر داناتر بودن علی (علیه السلام)نسبت به همه صحابه به طور عام داریم که جای انکار نیست، از جمله :

۱ ـ **حدیث ثقلین** که از معروفترین احادیثی است که اهل سنت در کتابهای خود آورده اند، ـ وقبلاً به اسناد آن اشاره کردیم ـ [۱]، به روشنی می گوید : که علی (علیه السلام) و اهل بیت (علیهم السلام) هرگز از قرآن جدا نیستند و قرآن از آنها جدا نمی شود و همه باید به این دو تمسّک جویند و همه می دانیم علوم دین و معارف اسلام از قرآن سرچشمه می گیرد.

۲ ـ حدیثِ معروف «**اَقْضَاکُمْ عِلِیٌّ**; قضاوت و داوری علی (علیه السلام) از همه شما بهتر است»[۲]. شاهد دیگری بر این مقصود است، چرا که، قضاوت و داوری در مورد احکام اسلام نیاز به احاطه علمی به اصول و فروع اسلام دارد، و آن کس که از همه آگاهتر است، داوری او برتر است.

۳ ـ حدیث معروف علی (علیه السلام) که می گوید : «**عَلَّمَنِی رَسُولُ اللهِ اَلْفَ بَاب کُلُّ بَاب یَفْتَحُ (مِنْهُ) اَلْفَ بَاب**; پیغمبر (صلی الله علیه وآله) هزار باب علم به من آموخت که از هر
باب، هزار باب دیگر گشوده می شود».[۳] دلیل روشنی است بر این که : کسی

---

۱. اسناد حدیث ثقلین را در «پیام قرآن» جلد ۹ به طور مشروح از صفحه ۶۲ تا ۷۱ آورده ایم.

۲. این حدیث را جمعی از حفاظ اهل سنت مانند «ابن عبدالبر» در «استیعاب» و «قاضی» در «مواقف» و «ابن ابی الحدید» در شرح نهج البلاغه و «ابن طلحه شافعی» در «مطالب السئول» (الغدیر، جلد ۳ صفحه ۹۶) و «ابن عساکر» در «تاریخ مختصر دمشق» (جلد ۱۷ صفحه ۳۰۱) آورده اند.

۳. این حدیث را «کنز العمال» در جلد ۱۳ صفحه ۱۱۴ آورده است. (شماره ۳۶۳۷۲).

www.makarem.ir

در میان امت از نظر علم و دانش به پای آن حضرت نمی رسد، چرا که این حدیث درباره کسی جز او وارد نشده است.

٤ ـ در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در تفسیر آیه (**وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الكِتَابِ**)می خوانیم که فرمود : «**إِنَّمَا هُوَ عَلِيٌّ**; علم الکتاب نزد علی بن ابی طالب است»[۱].

توجه داشته باشید، که بنا به آیه ٤٠ سوره نمل «**آصف بن برخیا**» که بخشی از علم کتاب را در اختیار داشت (**الَّذِي عَنْدِهُ عِلْمٌ مِنَ الكِتَابِ**)توانست تخت **بلقیس** را از یمن به شام آورد، حال فکر کنید کسی که تمام علم کتاب نزد او است چه توانایی هایی دارد.

٥ ـ این سخن، معروف است که علی (علیه السلام) فرمود : «**سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي**; هر چه می خواهید از من بپرسید پیش از آن که مرا از دست دهید». به گفته بزرگان اهل سنت کسی غیر از علی (علیه السلام) چنین ادعایی نکرد، مگر این که رسوا شد[۲].

٦ ـ آگاهان از تاریخ اسلام در عصر خلفا می دانند که علی (علیه السلام) همواره پناهگاه علمی امت بود، تا آن جا که بارها خلیفه دوّم این جمله را تکرار کرد : «**لَوْلاَ عَلِيٌّ لَهَلَکَ عُمَرُ**».

و در تعبیر دیگری گفت : «**اللَّهُمَّ لاَ تُبْقِنِي لِمُعْضَلَةٍ لَيْسَ لَهَا إِبْنُ أَبِيطَالِب**; خداوندا ! هرگاه مشکلی پیش آید و علی (علیه السلام) برای حل آن نباشد مرا زنده مگذار».

---

۱. مدارک این حدیث را از کتب اهل سنت در احقاق الحق، جلد ۳ صفحه ۲۸۰ مطالعه فرمایید. در شواهد التنزیل حاکم حسکانی، جلد ۱ صفحه ۳۰۷ تا ۳۱۰ روایاتی در این زمینه آمده است.
۲. شرح این مطلب را در جلد ۴ همین کتاب در ذیل خطبه ۹۳ آورده ایم.

www.makarem.ir

و در تعبیر دیگر : «**لاَ اَبْقَانِیَ اللهُ بِأَرْض لَسْتَ فِیَها (یَا) أَبَا الْحَسَنِ;** ای أبو الحسن ! خداوند مرا در سرزمینی که تو در آن نیستی زنده مگذارد»[۱].

این مطلب به اندازه ای واضح بود که به گفته «**ذهبی**» در «**التفسیر والمفسّرون**» این جمله به صورت ضرب المثلی در میان مردم درآمد که هر کجا در مطلبی درمی ماندند و شخص مورد نظر برای حل نبود می گفتند : «**قَضِیَّةٌ وَلاَ أَبَا حَسَن لَها;** این حادثه ای است که ابو الحسن برای حل آن نبود»[۲].

j j j

## روایت انّ الأئمّة (علیهم السلام) من قریش

در خطبه بالا به این نکته اشاره شده بود که امامان (علیهم السلام) از قریش و از نسل هاشمند، و دیگران صلاحیت امامت را ندارند، این سخن هماهنگ است با روایات متعددی که در معروفترین منابع اهل سنت آمده است. از جمله :

۱ ـ در «**صحیح مسلم**» از «**جابر بن سمره**» نقل شده که می گوید : از پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) شنیدم که می فرمود : «**لاَیَزَالُ الأسْلاَمُ عَزِیزاً إلَی اثْنی عَشَرَ خَلیفَةً ـ ثُمَّ قالَ کَلِمَةٌ لَمْ أَفْهَمْهَا ـ فقُلْتُ لإبَی مَا قَالَ ؟ قَالَ : فَقالَ کُلُّهُمْ مِنْ قُرَیْش;** اسلام همواره عزیز خواهد بود تا ۱۲ خلیفه بر مسلمانان حکومت کند ـ سپس سخنی گفت که من نفهمیدم ـ از

۱. مرحوم «علامه امینی» این تعبیرات را از کتب اهل سنت با مدارک دقیق نقل فرموده است. (الغدیر، جلد ۳ صفحه ۹۷ تحت عنوان آرای صحابه درباره علی (علیه السلام)).

۲. التفسیر والمفسّرون، جلد ۱ صفحه ۸۹.

www.makarem.ir

پدرم سؤال کردم پیامبر (صلی الله علیه وآله) چه فرمود ؟ گفت : فرمود تمام آنها از قریشند»[۱].

این روایات از طرق متعددی با مختصر تفاوتی نقل شده است.

جالب این که در یکی از طرق این حدیث در «**صحیح مسلم**» می خوانیم که «**جابر**» در ذیل حدیث می گوید : «**فَقَالَ** (صلی الله علیه وآله) **كَلِمَةٌ أَصَمَّنيها النَّاسُ فَقُلْتُ لأبی مَا قَالَ ؟ قَالَ : كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْش**; پیامبر (صلی الله علیه وآله) سخنی گفت که بر اثر سروصداهای مردم، من آن را نفهمیدم، به پدرم گفتم : پیامبر (صلی الله علیه وآله) چه فرمود ؟ گفت : فرمود : همه آنها از قریشند».

در تعبیر دیگری می خوانیم پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فرمود : «**لاَ يَزَالُ الدِّينُ قَائِماً حَتّى تَقُومَ السَّاعَةُ أَوْ يَكُونَ عَلَيْكُمْ إِثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْش**».

این تعبیر نشان می دهد که عمر خلفای دوازدگانه تا پایان جهان ادامه خواهد یافت، و این سخن کاملاً هماهنگ با عقیده شیعه است.

۲ ـ در «**صحیح بخاری**» می خوانیم که «**جابر**» می گفت : از پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله)شنیدم که می فرمود : «**يَكُونُ إِثْنَى عَشَرَ أَمِيراً فَقَالَ كَلِمَةً لَمْ أَسْمَعْها فَقَالَ أَبِی انَّهُ قالَ كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْش**; بعد از من ۱۲ امیر خواهد بود سپس سخنی فرمود : که آن را نشنیدم، پدرم گفت : حضرت فرمود : همه آنها از قریشند»[۲].

---

۱. صحیح مسلم، جلد ۳ صفحه ۱۴۵۳ طبع بیروت دار التراث العربی.

۲. صحیح بخاری، جلد ۳ جزء ۹ صفحه ۱۰۱ طبع دار الجیل بیروت.

www.makarem.ir

۳ ـ همین مضمون در «**صحیح ترمذی**» با تفاوت مختصری آمده است و بعد از آن می گوید : «**هَذا حَدِیثٌ حَسَنٌ صَحِیحٌ**; این حدیثِ خوبِ صحیحی است»[۱].

٤ ـ در «**صحیح ابی داود**» نیز همین مضمون آمده است و تعبیر حدیث نشان می دهد که پیامبر (صلی الله علیه وآله) آن را در میان جمعیّت فرمود : زیرا در آن وارد شده است که وقتی پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود : همواره این دین، عزیز و نیرومند است تا ۱۲ خلیفه بر آن حکومت کند، مردم با صدای بلند تکبیر گفتند[۲].

۵ ـ در «**مسند احمد حنبل**» نیز این حدیث در چند مورد آمده است[۳].

بعضی از محققان شماره طرق آن را در این کتاب (مسند احمد) ۳٤ طریق دانسته اند[٤].

بارها با علماء اهل سنّت درباره تفسیرِ احادیث فوق که در معروفترین منابع آنها آمده است، سخن گفته شده است، ولی هیچ کدام تفسیر قانع کننده ای درباره ۱۲ خلیفه و یا ۱۲ امیر ارائه نداده اند; چرا که مطابق اعتقاد آنها عدد ۱۲ برای آنها قابل تطبیق نیست، تنها طبق اعتقاد پیروان اهل بیت می توان آن را تفسیر کرد.

j j j

## موقعیّت بنی هاشم در اسلام

در خطبه بالا اشاره ای به موقعیّت بنی هاشم در میان قریش شده بود، و این در واقع برگرفته از کلمات پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) است، از جمله در

---

۱. صحیح ترمذی، جلد ۴ صفحه ۵۰۱ طبع دار التراث الاحیاء العربی بیروت.

۲. صحیح ابی داود، جلد ۴ صفحه ۱۰۶ (کتاب المهدی).

۳. مسند احمد، جلد ۵ صفحه ۸۹ ـ ۹۰ ـ ۱۰۱.

۴. به کتاب منتخب الاثر صفحه ۱۲ و احقاق الحق جلد ۱۳ مراجعه شود.

www.makarem.ir

حدیثی که در کتاب «**فضایل الصحابهٔ احمد بن حنبل**» از «**عایشه**» نقل شده، چنین می خوانیم : «**قَالَ رَسُولُ اللهِ** (صلی الله علیه وآله) **قَالَ لِی جَبْرَئِیلُ : یَا مُحَمَّدُ قَلَّبْتُ الارْضَ مَشَارِقَها وَمَغارِبَها فَلَمْ أَجِدْ وُلْدَ أَب خَیْراً مِنْ بَنِی هَاشِم**; پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود : جبرئیل به من چنین گفت : ای محمّد ! شرق و غرب جهان را زیر ورو کردم و فرزندانی بهتر از بنی هاشم نیافتم»[1].

روشن است همه بنی هاشم در این حد از مقام نیستند، و ظاهراً حدیث بیشتر ناظر به ائمّه معصومین (علیهم السلام) است.

j j j

**بخش سوّم**

**منها : آثَرُوا عَاجِلاً وَأَخَّرُوا آجِلاً، وَتَرَکُوا صَافِیاً، وَشَرِبُوا آجِناً. کَأَنِّی أَنْظُرُ إِلَی فَاسِقِهِمْ وَقَدْ صَحِبَ الْمُنْکَرَ فَأَلِفَهُ، وَبَسِیءَ بِهِ وَوَافَقَهُ، حَتَّی شَابَتْ عَلَیْهِ مَفَارِقُهُ، وَصُبِغَتْ بِهِ خَلاَئِقُهُ، ثُمَّ أَقْبَلَ مُزْبِداً کَالتَّیَّارِ لاَ یُبَالِی مَا غَرَّقَ، أَوْ کَوَقْعِ النَّارِ فِی الْهَشِیمِ لاَ یَحْفِلُ مَا حَرَّقَ !**

**ترجمه**

آنها (حامیان باطل) دنیا را مقدّم داشتند، و آخرت را عقب انداختند، آب گوارا و صاف (نعمتهای جاویدان) را رها کردند، و آبهای متعفن (هوسهای زودگذر دنیا) را نوشیدند.

---

۱. فضایل الصحابه، جلد ۲، صفحه ۶۲۸، حدیث ۱۰۷۳.

www.makarem.ir

گویا فاسق آنان را می بینم که با زشتیها همنشین شده، و با آن انس گرفته است، آن چنان با آن هماهنگ گشته که موهای او در این راه سفید شده، و خلق و خوی او به رنگ گناه درآمده است.

سپس همچون سیلی خروشان حرکت کرده (و همه چیز را در کام خود فرومی برد)، بی آن که به آنچه غرق می کند اعتنایی داشته باشد، و یا همچون شعله آتشی در گیاهان خشک است که برای آن تفاوت نمی کند که چه چیز را می سوزاند !

j j j

**شرح و تفسیر**

## این خودکامگان خشک و تر را می سوزانند !

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه اشاره به کسانی می فرماید که در برابر امامان و پیشوایان حق ایستادند و برای حکومت چند روزه دنیا، حق را زیر پا نهادند، می گوید : «آنها دنیا را مقدّم داشتند و آخرت را عقب انداختند، آب گوارا و صاف (نعمت های اخروی) را رها کردند، و آب های متعفن (هوسرانی دنیا) را نوشیدند» **(آثَرُوا عَاجِلاً وَأَخَّرُوا آجِلاً، وَتَرَكُوا صَافِياً، وَشَرِبُوا آجِناً**[1]**).**

سپس می افزاید : «گویا فاسق آنان را می بینم که با زشتی ها همنشین شده، و با آن انس گرفته است، آن چنان با آن هماهنگ گشته که موهای او در این راه سفید شده، و خلق و خوی او به رنگ گناه درآمده است !» **(كَأَنِّي أَنْظُرُ**

۱. «آجن» از مادّه «اجن» (بر وزن فجر) به معنی تغییر کردن بو و رنگ و طعم آب است.

www.makarem.ir

**إِلَى فَاسِقِهِمْ وَقَدْ صَحِبَ الْمُنْكَرَ فَأَلِفَهُ، وَبَسِيءَ بِهِ[۱] وَوَافَقَهُ، حَتَّى شَابَتْ عَلَيْهِ مَفَارِقُهُ، وَصُبِغَتْ بِهِ خَلاَئِقُهُ[۲]).**

و در ادامه می افزاید : «سپس همچون سیلی خروشان حرکت کرده (و همه چیز را در کام خود فرو می برد)، بی آن که به آنچه غرق می کند اعتنایی داشته باشد، و یا همچون شعله آتشی درگیاهان خشک است، که برای آن تفاوت نمی کند چه چیز را می سوزاند». **(ثُمَّ أَقْبَلَ مُزْبِداً[۳] كَالتَّيَّارِ[۴] لاَ يُبَالِي مَا غَرَّقَ، أَوْ كَوَقْعِ النَّارِ فِي الْهَشِيمِ[۵]لاَ يَحْفِلُ[۶] مَا حَرَّقَ !)**

در این که ضمیرها در عبارات فوق به چه شخص و یا اشخاصی برمی گردد، در میان شارحان گفتگوهای فراوانی است. **بعضی** آن را اشاره به خلفای نخستین می دانند، و **بعضی** به گروهی از صحابه که راه خطا را پیمودند. و **بعضی** برای آن یک مفهوم عام قائلند، نه اشخاص معیّن. و **بعضی** اشاره به **«بنی امیه»** می دانند.

---

۱. «بسیَ به» از مادّه «بسوء» به معنی انس گرفتن و هماهنگ شدن با چیزی است.

۲. «خلائق» گاهی جمع «خلق» به معنی مخلوق است وگاه جمع «خلیقه» به معنی خلق و خو است و در خطبه بالا در معنی دوّم به کار رفته است.

۳. «مزبد» از مادّه «زَبَد» به معنی کف روی آب و مانند آن گرفته شده و «مزبد» اسم فاعل آن است.

۴. «تیّار» در اصل به معنی امواج شدیدی است که آب را به بیرون دریا پرتاب می کند و گاه به هرگونه موج اطلاق می شود.

۵. «الهشیم» از مادّه «هشم» (بر وزن پشم) به گیاهان خشکیده درهم شکسته اطلاق می شود.

۶. «لا یحفل» از مادّه «حُفُول» به معنی اعتنا کردن به چیزی گرفته شد بنابراین «لایحفل» یعنی اعتنا نمی کند.

www.makarem.ir

و احتمال اخیر از همه مناسب تر است; زیرا آنها به وضوح دنیا را بر آخرت مقدّم داشتند، و چشمه زلال حق را رها کرده و به لجن دنیای متعفن روآوردند.

وبنابراین تفسیر جمله «**كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى فَاسِقِهِمْ**»، اشاره به «**عبدالملک بن مروان**» می باشد، که از چهره های بسیار کثیف «**بنی امیه**» بود، و جنایات زیادی را مرتکب شد، که خودش مستقیماً متولی آن بود، و چه جنایات وحشتناکی که به توسّط فرماندار خونخوارش «**حجّاج**» انجام شد. او سیل ویرانگر و آتش سوزانی بود که هر چیزی را بر سر راه خود می دید به نابودی می کشاند. تعبیر «**كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى فَاسِقِهِمْ;** گویا فاسق آنها را می بینم..»، نشان می دهد که اشاره به فردی است که در آینده پیدا می شود و تطبیق آن برگذشتگان و یا معاصران حضرت جز با تکلّف ممکن نیست.

j j j

www.makarem.ir

www.makarem.ir

**بخش چهارم**

**أَيْنَ الْعُقُولُ الْمُسْتَصْبِحَةُ بِمَصَابِيحِ الْهُدَى، والابْصَارُ الْلاَّمِحَةُ إِلَى مَنَارِ التَّقْوَى ! أَيْنَ الْقُلُوبُ الَّتِى وُهِبَتْ لله، وَعُوقِدَتْ عَلَى طَاعَةِ الله ! ارْدَحَمُوا عَلَى الْحُطَامِ. وَتَشَاحُّوا عَلَى الْحَرَامِ; وَرُفِعَ لَهُمْ عَلَمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، فَصَرَفُوا عَنِ الْجَنَّةِ وُجُوهَهُمْ، وَأَقْبَلُوا إِلَى النَّارِ بِأَعْمَالِهِمْ; وَدَعَاهُمْ رَبُّهُمْ فَنَفَرُوا وَوَلَّوْا، وَدَعَاهُمُ الشَّيْطَانُ فَاسْتَجَابُوا وَأَقْبَلُوا !**

**ترجمه**

کجایند آن عقلها که از چراغ هدایت نور می گیرند، و آن چشمها که به مناره ها و نشانه های تقوا دوخته شده اند ؟ کجایند آن دل ها که به خدا بخشیده شده، و با یکدیگر پیمان اطاعت خدا را بسته اند.

ولی آنها (دنیاپرستان) گرد متاع پست دنیا ازدحام کرده اند، و برای به دست آوردن حرام به نزاع با یکدیگر برخاسته اند، پرچم بهشت و دوزخ در برابر آنها بر افراشته شده، اما از بهشت روی برگردانده و با اعمال خود به آتش دوزخ روی آورده اند !

(آری) پروردگارشان آنها را فراخوانده، اما رویگردان شده و پشت کرده اند، (ولی) شیطان آنها را به سوی خود دعوت کرده، دعوتش را پذیرفته و به او روی آورده اند !

j j j

**شرح و تفسیر**

**حق طلبان و پیروان شیطان**

www.makarem.ir

امام (علیه السلام) در بخش آخر این خطبه از دو گروه سخن می گوید : گروه خردمند و عاقل و با تقوا و مطیع فرمان حقّ، و گروه دیگری که ازدحام بر متاع پست دنیا کرده و برای به چنگ آوردن اموال حرام بر یکدیگر سبقت می گیرند، می فرماید : «کجایند آن عقلها که از چراغ هدایت نور می گیرند ؟ و آن چشمها که به مناره ها و نشانه های تقوا دوخته شده اند ؟ کجایند آن دل ها که به خدا بخشیده شده و یا یکدیگر پیمان اطاعت خدا را بسته اند» **(أَیْنَ الْعُقُولُ الْمُسْتَصْبِحَةُ بِمَصَابِیحِ الْهُدَی، والابْصَارُ الْلاَّمِحَةُ[1] إِلَی مَنَارِ التَّقْوَی ! أَیْنَ الْقُلُوبُ الَّتِی وُهِبَتْ لله، وَعُوقِدَتْ عَلَی طَاعَةِ الله).**

اشاره به این که گروه زیادی از مردم به راه خلاف گام نهاده اند، و نیکان چنان در اقلیّت قرار گرفته اند که گویی امام (علیه السلام) به دنبال آنها گردش می کند تا آنها را پیدا کند.

سپس در ادامه سخن می فرماید : «(ولی آن گروه دنیاپرست) گرد متاع پست دنیا ازدحام کرده اند، و برای بدست آوردن حرام به نزاع با یکدیگر برخاسته اند، پرچم بهشت و دوزخ در برابر آنها برافراشته شده، اما از بهشت روی برگردانده و با اعمال خود به آتش دوزخ روی آورده اند، (آری) پروردگارشان آنها را فراخوانده، اما روی گردان شده و پشت کرده اند، (ولی) شیطان آنان را به سوی خود دعوت کرده، دعوتش را پذیرفته و به او روی آورده اند» **(ارْدَحَمُوا عَلَی الْحُطَامِ[2]. وَتَشَاحُّوا[1] عَلَی الْحَرَامِ; وَرُفِعَ**

---

۱. «لامحه» از مادّه «لمح» (بر وزن لمس) در اصل به معنی درخشیدن برق است سپس به معنی نگاه کردن سریع آمده است و گاه به معنی چشم دوختن به چیزی نیز آمده که در خطبه بالا همین معنا اراده شده است.

۲. «حطام» به معنی چیز شکسته و بی ارزش است و اموال دنیا را به دلیل بی ارزش بودن «حطام دنیا» می گویند.

www.makarem.ir

**لَهُمْ عَلَمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، فَصَرَفُوا عَنِ الْجَنَّةِ وُجُوهَهُمْ، وَأَقْبَلُوا إِلَى النَّارِ بِأَعْمَالِهِمْ؛ وَدَعَاهُمْ رَبُّهُمْ فَنَفَرُوا[۲] وَوَلَّوْا، وَدَعَاهُمُ الشَّيْطَانُ فَاسْتَجَابُوا وَأَقْبَلُوا).**

به نظر می رسد این دو گروه را که امام (علیه السلام) در این بخشی از خطبه به آنها اشاره فرمود، همانها هستند که در بخشهای قبل به آنها اشاره شد، گروهی که در برابر امامت امامان راستین سرتسلیم فروآوردند، و خضوع کردند، و گروه دیگری که در برابر آنها به پاخاستند و سعی در خاموش کردن نور هدایت آنان داشتند، آنها خودکامگانی بودند دنیاپرست، که حلال و حرام برایشان مطرح نبود، و در پیروی و اطاعت شیطان بر یکدیگر سبقت می گرفتند.

j j j

۱. «تشاحوا» از مادّه «تشاح» و از ریشه «شُح» به معنی بخل توأم با حرص گرفته شده و «تشاح» در جایی گفته می شود که دو نفر یا دو گروه برای به دست آوردن چیزی به منازعه برمی خیزند.

۲. «نفروا» از مادّه «نَفْر» و «نفور» به معنی دورشدن و فرار کردن از چیزی است.

www.makarem.ir

www.makarem.ir

# خطبه ۱۴۵[1]

## وَمِنْ خطبةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

از خطبه های امام (علیه السلام) که درباره ناپایداری دنیا ایراد فرموده است.

### خطبه در یک نگاه

مجموع این خطبه ناظر به دو مطلب است، **بخش اوّل** اشاره به ناپایداری دنیا و ناپایداری نعمت های آن است، و دقت در جمله های این خطبه انسان را به واقعیت این جهان ناپایدار بیش از پیش آشنا می سازد و نکته هایی در آن است که هر شنونده ای را از خواب غفلت بیدار می کند.

و**بخش دوّم** پیرامون نکوهش از بدعت ها سخن می گوید، که هر گاه بدعتی در میان مردم رایج شود، سنّتی به فراموشی سپرده خواهد شد.

---

۱. «سند خطبه»

بخشی از این خطبه را «ابن شعبه حرّانی» در کتاب «تحف العقول» در ضمن خطبه ای که به عنوان خطبه «وسیله» معروف شده، آورده است و مرحوم «شیخ مفید» نیز در کتاب «ارشاد» با تفاوت مختصری ذکر کرده است.

مرحوم «شیخ طوسی» نیز در کتاب «امالی» آن را ذکر کرده است. در اشعار «ابو العتاهیه» نیز به مضمون بعضی از جمله های این خطبه اشاره شده است که احتمالاً از کلام مولا علی (علیه السلام) گرفته است. در کلمات قصار، در حکمت ۱۹۱ نیز بخش هایی از این خطبه آمده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲ صفحه ۳۲۳).

www.makarem.ir

www.makarem.ir

**بخش اوّل**

**أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّمَا أَنْتُمْ فِی هذِهِ الدُّنْيَا غَرَضٌ تَنْتَضِلُ فِيهِ الْمَنَايَا، مَعَ كُلِّ جَرْعَةٍ شَرَقٌ، وَفی كُلِّ أُكْلَةٍ غَصَصٌ! لاَ تَنَالُونَ مِنْهَا نِعْمَةً إِلاَّ بِفِرَاقِ أُخْرَی، وَلاَ يُعَمَّرُ مُعَمَّرٌ مِنْكُمْ يَوْماً مِنْ عُمُرِهِ إِلاَّ بِهَدْمِ آخَرَ مِنْ أَجَلِهِ، وَلاَ تُجَدَّدُ لَهُ زِيَادَةٌ فِی أُكْلِهِ إِلاَّ بِنَفَادِ مَا قَبْلَهَا مِنْ رِزْقِهِ; وَلاَ يَحْيَا لَهُ أَثَرٌ، إِلاَّ مَاتَ لَهُ أَثَرٌ; وَلاَ يَتَجَدَّدُ لَهُ جَدِيدٌ إِلاَّ بَعْدَ أَنْ يَخْلَقَ لَهُ جَدِيدٌ; وَلاَ تَقُومُ لَهُ نَابِتَةٌ إِلاَّ وَتَسْقُطُ مِنْهُ مَحْصُودَةٌ. وَقَدْ مَضَتْ أُصُولٌ نَحْنُ فُرُوعُهَا، فَمَا بقاءُ فَرْعٍ بَعْدَ ذَهَابِ أَصْلِهِ!**

**ترجمه**

ای مردم! شما در این جهان هدفی هستید در برابر تیرهای مرگ که یکی پس از دیگری به سوی شما پرتاب می شود، همراه هر جرعه ای بیم گلوگیر شدن است. و با هر لقمه ای بیم گرفتن راه نفس، به هیچ نعمتی از دنیا نمی رسید، جز این که نعمت دیگری را از دست می دهید. و هیچ کس از شما یک روز عمر نمی کند، مگر این که از جمع زندگی وی یک روز کاسته می شود. غذایی بر او افزوده نمی گردد، مگر این که از آن روزیی که برایش تعیین شده بهمان اندازه کم می شود، هیچ اثری از او زنده نمی شود، جز این که اثر دیگری از او می میرد، چیزی برای او تازه نمی شود، مگر این که تازه ای از او کهنه می گردد و هیچ چیز برای او نمی روید، جز این که چیزی از او درو می شود، (از همه مهمتر این که) اصول و ریشه های ما، در گذشتند، و ما فروع و شاخه های آنها هستیم، آیا شاخه بعد از رفتن ریشه بقایی دارد؟!

**شرح و تفسیر**

www.makarem.ir

## تضادّ نعمتهای دنیا

در این بخش از خطبه امام (علیه السلام) به ناپایداری دنیا و آفاتی که از هر سو انسان را تهدید می کند اشاره می فرماید; و در سه جمله کوتاه و پر معنا، بخش عمده این آفات منعکس شده، می فرماید : «ای مردم ! شما در این جهان هدفی هستید که تیرهای مرگ یکی بعد از دیگری به سوی شما پرتاب می شود، همراه هر جرعه ای، بیم گلوگیر شدن است، و با هر لقمه ای امکان گرفتن راه نفس، به هیچ نعمتی از دنیا نمی رسید جز این که نعمت دیگری را از دست می دهید !» **(أَیُّهَا النَّاسُ، إِنَّمَا أَنْتُمْ فِی هذِهِ الدُّنْیَا غَرَضٌ[۱] تَنْتَضِلُ فِیهِ الْمَنَایَا، مَعَ کُلِّ جَرْعَةٍ شَرَقٌ[۲]، وَفِی کُلِّ أُکْلَةٍ غَصَصٌ[۳] ! لاَ تَنَالُونَ مِنْهَا نِعْمَةً إِلاَّ بِفِرَاقِ أُخْرَی).**

از **یکسو** اشاره به آفات مرگزا، اعم از فردی مانند انواع بیماریها، حمله حیوانات، درگیر شدن با افراد شرور، سقوط از بلندی و مانند آن و آفات جمعی مانند زلزله ها، سیلها، قحطیها و جنگها می کند.

و **از سوی دیگر** همراه بودن هر نعمتی با نقمت، و هر پیروزی با مشکلات را یاد آور می شود، که ساده ترین آن همان است که امام (علیه السلام) در عبارت خود بیان فرموده و آن این که : همان زمان که انسان آب گوارایی را می نوشد، ممکن است در مجرای تنفس او وارد شود، و او را خفه کند، و در همان هنگام که غذای
لذیذی را می خورد، ممکن است گلوگیر او گردد، و به مرگش بینجامد.

---

۱. «غرض» به معنی چیزی است که به سوی آن تیراندازی می کنند و به فارسی به آن «هدف» می گویند.

۲. «شَرَق» معنی مصدری دارد به معنی گلوگیر شدن با آب است.

۳. «غصص» آن نیز معنی مصدری دارد و به معنی گلوگیر شدن با غذاست.

www.makarem.ir

و**از سوی سوّم** به تضادّ مواهب مادی دنیا اشاره کرده، می فرماید : آنها قابل جمع نیستند، انسان به یکی می رسد، از دیگری جدا می شود، مثلاً از نعمت فرزند محروم است، خدا فرزندانی به او می دهد ولی فرزندان آسایش او را سلب می کنند. و یا این که فقیر است و مالی ندارد، و سخت در زحمت است، خداوند اموالی به او می بخشد امّا حفظ و مدیریت اموال، مجالی برای استراحت او نمی دهد. مرکب ندارد، گرفتار مشکلات است، ولی با پیدا کردن مرکب، انواع هزینه ها و مشکلات نگهداری و امثال آن دامان او را می گیرد، و به همین ترتیب هر نعمتی را به چنگ می آورد، نعمتی را از دست می دهد.

و به گفته «**حافظ**» :

**شکوه تاج سلطانی که بیم جان درآن درج است *** کلاهی دلکش است اما به دردسر نمی ارزد**

یا به گفته «**شهریار**» :

**دل خوش داشتم و دیگر هیچ *** نه متاع خوش و نه منزل خوش**
**حالیا مَرْدَم و دارم همه چیز *** لیک آنچه که ندارم دل خوش !**

تعبیر به «**تَنْتَضِلُ**» با توجه به این که، این واژه در مورد کسانی به کار می رود که در مسابقه تیراندازی شرکت دارند، نشان می دهد که گویی آفات دنیا برای هدف گرفتن حیات انسان با هم مسابقه می دهند.

و تعبیر «**مَنَایَا**» که جمع «**مَنِیَّةٌ**» به معنی مرگ است اشاره به اشکال مختلف مرگ و میرهاست، خواه فردی باشد، یا جمعی، که در بالا به آن اشاره شد.

گاه تصور می شود که جمله «**لاَ تَنَالُونَ مِنْهَا...**» تعبیر دیگری از جمله «**مَعَ کُلِّ جَرْعَةٍ شَرَقٌ...**» می باشد، در حالی که این دو جمله دو معنی متفاوت دارد. جمله «**مَعَ کُلِّ جَرْعَةٍ شَرَقٌ...**»، اشاره به این است که در کمین هر نعمتی آفتی

www.makarem.ir

نشسته است، اما جمله «**لاَ تَنَالُونَ مِنْهَا...**» اشاره به این است که اگر آفتی هم در بین نباشد، نعمت های جهان با هم جمع نمی شوند، به یکی می رسی از دیگری جدا می شوی.

در ادامه این سخن امام (علیه السلام) به شرح زیبایی از جمله قبل که فرمود : به هر نعمتی برسی نعمت دیگری را از دست می دهی، پنج نمونه روشن را در پنج جمله بیان می فرماید. می گوید : «هیچ کس از شما یک روز عمر نمی کند، مگر این که از مجموعه حیات وی روزی کاسته می شود، و غذایی بر او افزوده نمی گردد، مگر این که از آن مقدار روزیی که برایش تعیین شده به همان اندازه کم می شود، هیچ اثری از او زنده نمی شود، جز این که اثر دیگری از او می میرد، و چیزی برای او تازه نمی شود، مگر این که تازه ای از او کهنه می گردد، و هیچ چیز برای او نمی روید، جز این که چیزی از او درو می شود» (**وَلاَ يُعَمَّرُ مُعَمَّرٌ مِنْكُمْ يَوْماً مِنْ عُمُرِهِ إلاَّ بِهَدْمِ آخَرَ مِنْ أَجَلِهِ، وَلاَ تُجَدَّدُ لَهُ زِيَادَةٌ فِي أَكْلِهِ إلاَّ بِنَفَادِ مَا قَبْلَهَا مِنْ رِزْقِهِ; وَلاَ يَحْيَا لَهُ أَثَرٌ، إلاَّ مَاتَ لَهُ أَثَرٌ; وَلاَ يَتَجَدَّدُ لَهُ جَدِيدٌ إلاَّ بَعْدَ أَنْ يَخْلَقَ**[1] **لَهُ جَدِيدٌ; وَلاَ تَقُومُ لَهُ نَابِتَةٌ إلاَّ وَتَسْقُطُ مِنْهُ مَحْصُودَةٌ**[2]).

**آری !** هنگامی که انسان طفل است، شادابی مخصوصی دارد، بعد که به جوانی می رسد، و نشاط جوانی در او زنده می شود، شادابی طفولیّت از بین رفته است، و هنگامی که در مرحله پیری گام می نهد، و وجود او مجموعه ای از تجارب و آگاهیها می شود، نشاط جوانی را از دست داده است، همچنین خداوند نعمت فرزند به انسان می دهد، اما چیزی نمی گذرد که پدر را از

---

۱. «یخلق» از مادّه «خلوق» به معنی کهنه شدن است و «یَخْلُقُ» از مادّه «خلق» به معنی آفریدن است و در جمله بالا معنی اوّل ارائه شده است.

۲. «محصودة» از مادّه «حصد» و «حصاد» (بر وزن غصب) به معنی درو کردن گرفته شده و لذا «محصود» چیزی است که درو شده است.

www.makarem.ir

دست می دهد، دوستان
جدیدی پیدا می کند، در حالی که دوستان قدیم از او گرفته می شوند، و به همین ترتیب به هرنعمتی می رسد، نعمت دیگری را از دست می دهد، و این طبیعت زندگی دنیا و مواهب مادی است، که برای هیچ کس در هیچ زمان و مکان، همه آنها یکجا جمع نمی شود، به هر کدام برسی، دیگری را از دست خواهی داد، و این هشداری است به همه انسانها، که به نعمتهای دنیا دل نبندند، و دل در گرو آنها ننهند، تعبیر به «**وَلاَ یَحْیَا لَهُ أَثَرٌ ...**» اشاره به این است که اگر انسان آثاری از خود به یادگار می گذارد ـ خواه آثار علمی باشد یا بناهای خیر و عام المنفعه ـ حتماً به خاطر آن نیروهایی از فکر و جسم خودرا از دست می دهد.

و تعبیر «**لاَ تَقُومُ لَهُ نَابِتَةٌ ...**» می تواند اشاره به موهبت فرزندان و نوه ها باشد، که هر زمان آنها رشد و نمو می کنند خویشاوندان بزرگتر او تدریجاً از دست می روند، و ممکن است اشاره به هرگونه نمو و رویشی باشد، مثلاً انسان در گوشه ای از باغ خود نهالهای تازه ای پرورش می دهد، در حالی که در گوشه دیگر درختان کهن یکی پس از دیگری پژمرده یا خشک می شود.

و در پایان این بخش می فرماید : «(و از همه مهمتر این که) اصول و ریشه های ما، درگذشتند، و ما فروع و شاخه های آنها هستیم، آیا شاخه بعد از رفتن ریشه، بقایی دارد» **(وَقَدْ مَضَتْ أُصُولٌ نَحْنُ فُرُوعُهَا، فَمَا بَقَاءُ فَرْعٍ بَعْدَ ذَهَابِ أَصْلِهِ !)**.

اشاره به این که با توجه به این که پدران و نیاکان ما همگی رفتند و در طریق فنا گام نهادند، ما نباید انتظار بقا داشته باشیم; زیرا فرع زائد بر اصل غیر ممکن است. بنابراین دیر یا زود باید جای خودرا به آیندگان بسپاریم.

j j j

**نکته**

www.makarem.ir

امام (علیه السلام) ترسیم بسیار دقیق و ظریفی در این بخش از دنیا فرموده است.

**آری !** دنیایی که در آن زندگی می کنیم دورنمایی دارد که با منظره آن بسیار متفاوت است، دورنمایی از کاخها، ثروتها، نعمتها، زیباییها و شادیها، اما هنگامی که به آن نزدیک می شویم، چهره زشت خودرا به ما نشان می دهد. از یکسو ـ همان طور که امام (علیه السلام) اشاره فرمود ـ انسان دائماً در دنیا هدف تیرهای آفات و بلاهاست، به گونه ای که یک ساعت آینده خودرا نمی تواند پیش بینی کند، از سوی دیگر در کنار هر موهبتی، مصیبتی است، و در کنار هر گلی خاری و از سوی سوّم به هر نعمتی می رسیم از دیگری باز می مانیم.

زندگی محقّری داریم ولی توأم با آرامش، آرزو می کنیم کاش این زندگی گسترده می شد، اما اگر به آرزوی خود برسیم، چهره خشن مشکلات نمایان می شود، نگهداری اموال و ثروت، خود مشکل بزرگی است، چشم حسودان به آن دوخته شده، بدخواهان آرزوی زوال آن را دارند، دزدان در کمینند، تنگ نظران مرتباً ایراد می کنند و گاه خیانت همکاران و معاونان بر آنها نیز افزوده می شود، و انبوهی از مشکلاتی را همچون آوار یک زلزله بر سر انسان فرود می آورد، و آرامش انسان را به کلی از بین می برد، و بیماریهای گوناگونی که از استرسها عارض انسان می شود از در وارد می گردد.

تا جوان هستیم خام هستیم، هنگامی که پخته می شویم ناتوان می گردیم، آن گاه که توان بهره گیری از مال داریم، دستمان خالی است، و آن گاه که صاحب چیزی می شویم، توان بهره گیری از آن را نداریم. آیا به دنیایی با این صفات می توان دل بست، و برای آن سینه چاک کرد.

می گویند : یکی از نزدیکان پادشاهی از پادشاهان پیشین، از او تقاضا کرد که ساعتی او را بر تخت بنشاند، و زمام مملکت را به او بسپارد، و همه درباریان را به اطاعت او فراخواند، تا لذت سلطنت کردن را بچشد، پادشاه خواسته او را پذیرفت ولی دستور داد خنجرآبداری را بر یک مو ببندند، و درست بالای تخت سلطنت آن جایی که او می نشیند آویزان کنند، آن شخص

www.makarem.ir

هنگامی که روی تخت نشست از خوشحالی در پوست نمی گنجید، ناگهان چشمش به خنجری افتاد که تنها به یک مو آویزان بود، بدنش لرزید، چون احتمال می داد هر لحظه بر سر او فرود آید، می خواست فرار کند گفتند ساعتی بنشین تا زمان تو پایان یابد، او با ترس و وحشت نشسته بود و پیوسته دعا می کرد کی می شود که زمان او پایان گیرد، و از این منطقه خطرناک بگذرد. او فهمید که اگر سلطنت دورنمای زیبایی دارد، هزاران خطر اطراف آن را گرفته است، حتی ممکن است نزدیکترین نزدیکان انسان ـ همان طور که تاریخ به یاد دارد ـ قصد جان انسان کند، و با این همه مشکلات که در زندگی مادی دنیاست، بقا و دوامی ندارد، تا انسان تلاش می کند و با هزاران خون جگر وسایل رفاهی فراهم می سازد، باید برچیند و راهی دیار آخرت شود، و به گفته یکی از آخرین خلفای جبّار اموی : «**لَمّا حَلاَلَنا الدَّهْرُ خَلاَ مِنّا**; آن زمان که زندگی برای ماشیرین شد از ما جدا گشت»[1].

یا به گفته آن شاعر با ذوق :

**اهل دنیا چون مسافر، خفت و خوابی دید و رفت *** در مسافرخانه دنیا، شبی خوابید ورفت**

**خفته شب خواب هایی نغز و شیرین دیده بود *** با مدادان تا به هوش آمد همه پاچید و رفت**

**صیحه اش ناگه بگوش آمد که دکان تخته کنور *** بساطی چیده بود از هول جان برچید و رفت**

**گو بر آر ای پیر غافل سر به غوغای رحیل *** همرهان بستند بار و کاروان کوچید و رفت**

**خار زاراست این جهان لیکن به سود آخرت *** می توان از وی گل مقصود خود را چید و رفت !**

j j j

۱. فی ظلال نهج البلاغه، جلد ۴ صفحه ۳۸۹.

www.makarem.ir

**بخش دوّم**

**منها : وَمَا أُحْدِثَتْ بِدْعَةٌ إلاَّ تُرِکَ بِهَا سُنَّةٌ. فَاتَّقُوا الْبِدَعَ، والْزَمُوا الْمَهْيَعَ[1]، إنَّ عَوَازِمَ[2] الأُمُورِ أَفْضَلُهَا، وَإنَّ مُحْدِثَاتِهَا شِرَارُهَا.**

**ترجمه**

هیچ بدعتی ایجاد نشد مگر این که سنتی با آن متروک گشت، بنابراین از بدعتها بپرهیزید و راه راست و روشن را رها نکنید; چرا که سنتهای ریشه دارِ پیشین (اسلام)، برترین امور است و بدعتها، بدترین کارهاست !

**شرح و تفسیر**

## با ظهور بدعتها سنتها از میان می رود

این بخش از کلام امام (علیه السلام) ناظر به مسأله مهمی است و آن قبح و زشتی بدعتهاست، و با توجه به این که ارتباط روشنی میان این بخش و بخش سابق دیده نمی شود، به نظر می رسد که در میان این دو، بخشهایی به وسیله مرحوم «**سیّد رضی**» حذف شده است.

---

۱. «المهیع» از مادّه «هیع» (بر وزن رأی) به معنی گسترده شدن روی زمین گرفته شده و «مهیع» به معنی جاده و زمین گسترده است.

۲. «عوازم» جمع «عازمه» یا «عوزم» (بر وزن جوهر) در اصل به معنی حیوان یا انسان مسن است و به هر چیز قدیمی نیز اطلاق می شود و در این جا به معنی اموری است که از زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) وجود داشته و اصالت آنها در دین ثابت است.

www.makarem.ir

برای روشن شدن محتوای این بخش لازم است قبلاً واژه «**بدعت**» را در لغت و شرع تفسیر کنیم :

«**بدعت**» در لغت به معنی **هرگونه نو آوری** است که طبعاً می تواند چیز خوب یا بدی باشد، و به گفته ارباب لغت : «**الْبِدْعَةُ إِنْشَاءُ أَمْرٍ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ سَابِقٍ**; بدعت آن است که چیز نو و بی سابقه ای را ایجاد کند». ولی در میان فقها و علمای اسلام ـ همان طور که در شرح خطبه هفدهم هم گفتیم ـ به معنی افزودن یا کاستن چیزی از دین است بدون آن که دلیل معتبری داشته باشد، و از آن جا که تعلیمات و احکام اسلام، جاودانه است و از طریق وحی نازل شده است، هر بدعتی، گناه بزرگی محسوب می شود و تمام انشعابها و اختلافها و انحرافاتی که در امت اسلامی بوجود آمده، از ناحیه بدعتهاست. با توجه به این نکته به شرح کلام امام (علیه السلام) باز می گردیم :

می فرماید : «هیچ بدعتی ایجاد نشد، مگر این که سنّتی با آن متروک گشت» (**وَمَا أُحْدِثَتْ بِدْعَةٌ إِلاَّ تُرِكَ بِهَا سُنَّةٌ**).

و در ادامه این سخن می افزاید : «بنابراین از بدعتها بپرهیزید و راه راست و روشن را رها نکنید; چرا که سنتهای ریشه دار پیشین (اسلام)، برترین امور است، و بدعتها بدترین کارهاست !» (**فَاتَّقُوا الْبِدَعَ، وَالْزَمُوا الْمَهْيَعَ، إِنَّ عَوَازِمَ الأُمُورِ أَفْضَلُهَا، وَإِنَّ مُحْدِثَاتِهَا**[1] **شِرَارُهَا**).

از آنچه در بالا گفته شد این واقعیت آشکار گشت که چگونه هرگاه بدعتی گذارده شود، سنّتی ترک می شود، و چگونه بدعتها بدترین امور است; زیرا اگر به افراد اجازه داده شود که هر کدام با سلیقه و فکر ناقص خود چیزی را

---

۱. در نسخه معروف «صبحی صالح» «محدثات» با کسر دال آمده که معنی اسم فاعلی دارد در حالی که تقریباً در همه نسخ دیگر «محدثات» با فتح دال به معنی حادث شده آمده است و صحیح همین است.

www.makarem.ir

بر دین بیفزاید یا چیزی از آن را کم کند، در یک مدّت کوتاه، حقایق و احکام دین دگرگون می شود، و اصالت و اعتبار خودرا از دست می دهد، و یک مشت افکار و خیالات واهی جای تعلیمات اصیل دین را می گیرد، و سرابها جای چشمه های زلال آب خواهد نشست.

نوآوریها اگر از طریق دقت و تحقیق بیشتر در ادلّه احکام شرع باشد و حقایق تازه ای به کمک کتاب و سنّت و دلیل قاطع عقل کشف شود، نه تنها بدعت نیست بلکه سبب شکوفایی و بالندگی آیین خداست، و به تعبیر دیگر : **کشف**، چیز تازه ای است و **إلاّ مکشوف**، در آیین خدا از قبل بوده است. ولی اگر ذوق و سلیقه های شخصی و استحسانات ظنّی پایه و اساس نوآوریهای دینی باشد، جز گمراهی و ضلالت و مسخ شدن چهره دین نتیجه ای نخواهد داشت.

از آنچه در بالا گفته شد روشن می شود تفسیری که جمعی از شارحان نهج البلاغه برای جمله های بالا ذکر کرده اند و گفته اند : «هر بدعتی گزارده شود خلاف دستور پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) است، که بدعت را تحریم فرموده، پس با بدعت، سنّت ترک می شود». تفسیر درستی نیست، بلکه منظور این است : هر موضوعی در اسلام، حکمی دارد، و هر بدعتی در تعارض با آن حکم الهی است، پس با ظهور بدعتها احکام اصیل متروک می شود.

و نیز روشن شد این که بعضی دیگر از شارحان مانند «**ابن ابی الحدید**» بدعتها را به خوب و بد تقسیم کرده، و مثلاً نماز تراویح (همان نمازهای نافله شبهای ماه رمضان که در زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) مردم به صورت فرادا انجام می دادند و «**عمر**»، بدعت جماعت را در آن گذاشت) را جزو بدعتهای خوب می شمرد، اشتباه بزرگی است، چرا که با این بدعت، سنّتی ترک شد و آن سنّت فرادا خواندن نمازهای مستحبی است. بنابراین ما هیچ بدعت خوبی نداریم و معنی بدعت خوب این است که بگوییم شکستن سنّت پیامبر (صلی الله علیه وآله) گاهی خوب است و گاهی بد.

www.makarem.ir

و نیز روشن شد این که بعضی از دانشمندان برای بدعت، احکام خمسه قائل شده اند، بعضی از بدعتها را واجب و بعضی را حرام دانسته اند، در واقع به سراغ معنی لغوی بدعت رفته اند، نه معنی شرعی آن که افزودن یا کاستن چیزی از احکام دین است، و به همین جهت در حدیث معروفی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)می خوانیم : «**اَلا وَ کُلُّ بِدْعَهٔ ضَلالَهٌ، اَلا وَ کُلُّ ضَلالَهٔ فی النَّارِ**; آگاه باشید هر بدعتی، گمراهی است، و هر گمراهی، در آتش دوزخ خواهد بود»[1].

شرح بیشتر در زمینه معنی بدعت و بدعت گذار را در جلد اوّل صفحه ۵۷٦ ذیل خطبه هفده مطالعه بفرمایید.

j j j

۱. امالی مفید، صفحه ۱۸۸. شبیه همین معنا با کمی تفاوت در منابع اهل سنّت نیز آمده است (الموسوعه الفقهیه ـ الکویتیه ـ جلد ۸ صفحه ۲۴).

www.makarem.ir

# خطبه ۱٤٦[1]

## وَمِنْ كلام لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

**وقد استشاره عمر بن الخطاب فی الشخوص لقتال الفرس بنفسه**

از سخنان امام (علیه السلام) است که پس از مشورت خواهی عمر از آن حضرت که شخصاً برای جنگ با ایرانیان حرکت کند بیان فرموده است.

**خطبه در یک نگاه**

در این مورد که این مشورت خواهی و پاسخ آن در خصوص حضور در نبرد **نهاوند** بوده یا **قادسیه**، در میان مورخان اختلاف نظر است. «**طبری**» ـ مطابق گفته ابن ابی الحدید ـ آن را مربوط به جنگ **نهاوند** می داند در حالی که «**مدائنی**» در کتاب «**الفتوح**» آن را مربوط به جنگ **قادسیه** می شمرد[2].

آنچه در «**تاریخ طبری**» آمده به طور خلاصه چنین است : هنگامی که «**عمر**» تصمیم گرفت شخصاً با نیروهای عجم در **نهاوند** روبه رو شود، از

---

۱. «سند خطبه»

«ابو حنیفه دینوری» بخشی از این خطبه را در کتاب «اخبار الطوال» آورده همچنین «احمد بن اعثم کوفی» در کتاب «الفتوح» و «طبری» در تاریخ معروف خود در حوادث سال ۲۷ هجری (صحیح ۲۱ هجری است همان گونه که در تاریخ طبری آمده) و «شیخ مفید» در کتاب «ارشاد» آن را ذکر کرده اند. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲ صفحه ۳۲۵).

۲. شرح ابن ابی الحدید، جلد ۹ صفحه ۹۷ به بعد.

www.makarem.ir

صحابه مشورت خواست. «**طلحه**» و «**عثمان**» پیش قدم شدند و نظر خودرا گفتند، ولی «**عمر**» از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) تقاضای اظهار نظر کرد، حضرت نظر خودرا دایر بر عدم حضور «**عمر**» در جنگ طی بیانی مستدل و حساب شده ایراد فرمود که خطبه بالا بخشی از آن است.

مرحوم «**شیخ مفید**» در «**ارشاد**» می گوید: از جمله اموری که از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در مورد ارشاد کردن مسلمین به آنچه مصلحتشان در آن است، و پیشگیری از مفاسدی که اگر ارشاد حضرت (علیه السلام) نبود به آن گرفتار می شدند نقل شده، چیزی است که «**ابو بکر هذلی**» آن را بازگو می کند: گروهی از مردم **همدان و ری و اصفهان و دامغان و نهاوند** با یکدیگر مکاتبه کردند و رسولانی فرستادند و پس از مشورتها به این نظر رسیدند، که چون اسلام رهبر نخستین خود (پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)) را از دست داده و پس از او زمامداری آمده که چندان دوام نکرد، و بعد از او دیگری آمده که عمرش طولانی شده و به شهرهای ما حمله نموده است، اگر او را از سرزمین خود بیرون نرانیم ما را رها نخواهد کرد.

خبر اتّحاد ایرانیان در مبارزه در برابر لشکر اسلام به عمر رسید و او بیمناک شد، به مسجد آمد و جریان را با صحابه در میان گذاشت، هر کسی چیزی گفت، ولی امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آخرین سخن را در این زمینه ایراد کرد (که بخشی از آن در خطبه مورد بحث آمده) و خلیفه را به آنچه را صلاح اسلام و مسلمین بود فراخوانده.

«**شیخ مفید**» در پایان این نقل می گوید: «بنگرید! چگونه امام (علیه السلام) در چنین موقعیت حسّاسی رأی صائب را بیان فرمود و مسلمین را نجات داد»[1].

---

۱. ارشاد مفید، صفحه ۱۲۰ با کمی تلخیص.

www.makarem.ir

به هر حال این خطبه در مجموع یک مطلب را دنبال می کند، و آن این که در بعضی از شرایط، شرکت رییس حکومت در جنگ بسیار خطرناک است و ممکن است دو مشکل مهم به بار آورد : **یکی** این که، نفرات دشمن دست به دست هم بدهند و او را به هر قیمتی که شده از پای درآورند، و نظام لشکر از هم گسسته شود، **دیگر** این که، به فرض که چنین خطری پیش نیاید، ممکن است با خالی شدن پشت جبهه، دشمنان از اطراف و اکناف به مراکز اصلی اسلام حملهور شوند و خطرات مهمی از این نظر دامان اسلام و مسلمین را بگیرد.

این خطبه به خوبی نشان می دهد که علی (علیه السلام) آن جا که پای مصالح اسلام و مسلمین در میان بود، حتی به مخالفین خود نیز کمک می کرد مبادا کمترین آسیبی به حوزه اسلام برسد.

البتّه این سخن بدان معنا نیست که رییس حکومت، هرگز نباید شخصاً در میدان نبرد حاضر شود، تا به کار خود امیرمؤمنان (علیه السلام) در جنگهای **جمل و صفین و نهروان** و از آن بالاتر به حضوری که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در غزوات داشت نقض شود، بلکه شرایط کاملاً متفاوت است و شرایط زمان خلیفه دوّم چنین اقتضا می کرد.

این نکته شایان توجه است که گاهی جنگ در داخل کشور اسلام است و در مناطق نزدیک، در چنین شرایطی حضور رییس حکومت در جنگ، مشکلی ایجاد نمی کند، ولی گاه در نقاط دور دست و در برابر دشمنانی بسیار نیرومند و دارای لشکری گسترده صورت می گیرد، در چنین شرایطی حضور وی در میدان نبرد ممکن است مشکلات عظیمی به بار آورد.

در ذیل خطبه ١٣٤ که مضمونی مشابه این خطبه داشت نیز در این زمینه سخن گفتیم.

j j j

www.makarem.ir

**بخش اوّل**

**إنَّ هذَا الامْرَ لَمْ يَكُنْ نَصْرُهُ وَلاَ خِذْلاَنُهُ بِكَثْرَةٍ وَلاَ بِقِلَّةٍ. وَهُوَ دِينُ اللهِ الَّذِي أَظْهَرَهُ، وَجُنْدُهُ الَّذِي أَعَدَّهُ وَأَمَدَّهُ، حَتَّى بَلَغَ مَا بَلَغَ، وَطَلَعَ حَيْثُ طَلَعَ؛ وَنَحْنُ عَلَى مَوْعُودٍ مِنَ اللهِ، وَاللهُ مُنْجِزٌ وَعْدَهُ، وَنَاصِرٌ جُنْدَهُ. وَمَكَانُ الْقَيِّمِ بِالامْرِ مَكَانُ النِّظَامِ مِنَ الْخَرَزِ يَجْمَعُهُ وَيَضُمُّهُ: فَإِنِ انْقَطَعَ النِّظَامُ تَفرَّقَ الْخَرَزُ وَذَهَبَ، ثُمَّ لَمْ يَجْتَمِعْ بِحَذَافِيرِهِ أَبَداً. وَالْعَرَبُ الْيَوْمَ، وَإِنْ كَانُوا قَلِيلاً، فَهُمْ كَثِيرُونَ بِالأَسْلاَمِ، عَزِيزُونَ بِالإِجْتِمَاعِ! فَكُنْ قُطْباً، وَاسْتَدِرِ الرَّحَا بِالْعَرَبِ، وَأَصْلِهِمْ دُونَكَ نَارَ الْحَرْبِ، فَإِنَّكَ إِنْ شَخَصْتَ مِنْ هذِهِ الأَرْضِ انْتَقَضَتْ عَلَيْكَ الْعَرَبُ مِنْ أَطْرَافِهَا وَأَقْطَارِهَا، حَتَّى يَكُونَ مَا تَدَعُ وَرَاءَكَ مِنَ الْعَوْرَاتِ أَهَمَّ إِلَيْكَ مِمَّا بَيْنَ يَدَيْكَ.**

**ترجمه**

پیروزی و شکست این امر (اسلام)، تاکنون بستگی به فزونی و کمی جمعیّت نداشته است، این آیین خداست که خداوند آن را پیروز ساخته، و سپاه اوست که آن را آماده کرده و یاری نموده، تا بدان جا که باید برسد رسید، و هر جا باید طلوع کند طلوع کرد.

خداوند به ما وعده پیروزی داده است، و او به وعده خودش عمل خواهد کرد، و سپاه خودرا یاری می کند.

(بدان) موقعیت زمامدار مانند رشته است که مهره ها را جمع می کند و ارتباط می بخشد، اگر رشته از هم بگسلد، مهره ها پراکنده می شوند، و هر یک به جایی خواهد افتاد، به گونه ای که هرگز نتوان همه را جمع کرد.

عرب، گر چه امروز از نظر تعداد کم است، ولی با وجود اسلام بسیار است، و با اجتماع (و انسجامی که در پرتو این آیین پاک) به دست آورده است، قدرتمند و شکست ناپذیرست. حال که چنین است تو همچون قطب

www.makarem.ir

آسیاب باش، و آن را به وسیله عرب به گردش درآور و آتش جنگ را دور از خود شعلهور ساز; چرا که اگر شخصاً از این سرزمین خارج شوی، ممکن است اعراب باقیمانده (که در میان آنها منافقان وجود دارند) از گوشه و کنار سر از فرمانت برتابند، تا آن جا که نقاط آسیب پذیری که پشت سر نهاده ای از آنچه پیش رو داری مهمتر خواهد بود !

**شرح و تفسیر**

## مرکز حکومت را رها مکن

امام (علیه السلام) در آغاز برای این که مسلمانان به خاطر فزونی لشکر دشمن در این نبرد بزرگ مرعوب نشوند، به خصوص این که از تواریخ چنین برمی آید که «**عثمان**» در برابر مشورت خلیفه دوّم سخنی گفت که نشان مقبولیّت داشت، می فرماید : «پیروزی و شکست این امر (اسلام) تاکنون بستگی به فزونی و کمی جمعیّت نداشته است، این آیین خداست که خداوند آن را پیروز ساخته، و سپاه اوست که آن را آماده کرده و یاری نموده، تا بدان جا که باید برسد رسید، و هر جا باید طلوع کند طلوع کرد» **(إنَّ هذَا الامْرَ لَمْ یَکُنْ نَصْرُهُ وَلاَ خِذْلاَنُهُ بِکَثْرَةٍ وَلاَ بِقِلَّةٍ. وَهُوَ دِینُ اللهِ الَّذِی أَظْهَرَهُ، وَجُنْدُهُ الَّذِی أَعَدَّهُ وَأَمَدَّهُ، حَتَّی بَلَغَ مَا بَلَغَ، وَطَلَعَ حَیْثُ طَلَعَ).**

اشاره به این که ما در بسیاری از جنگها در عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) در مقابل دشمن در اقلیّت بودیم، با این حال پیروز شدیم، ما مشمول عنایات و الطاف الهی هستیم، و همیشه سایه این عنایات را بر سر خود دیده ایم، بنابراین از فزونی لشکر دشمن نهراسید، و با توکّل بر لطف خدا پیش روید.

این تعبیر یادآور پیروزی مسلمین در جنگ های «**بدر**» و «**احزاب**» ومانند آنهاست.

www.makarem.ir

ممکن است تفاوت میان جمله «**بَلَغَ مَا بَلَغَ**» و «**طَلَعَ حَیْثُ طَلَعَ**» این بوده باشد که **جمله** دوّم از خواستگاه اسلام خبر می دهد، و **جمله** اوّل از منتهای منطقه نفوذ اسلام سخن می گوید.

این احتمال نیز وجود دارد که **جمله** اوّل اشاره به مناطقی دارد که اسلام در آن جا نفوذ کرد، و **جمله** دوّم اشاره به مناطقی دارد که هر چند اسلام در آن جا نفوذ نکرد، ولی آوازه اسلام در آن جا پیچید، و شعاع اسلام در آن افتاد، و زمینه را برای پیشرفت اسلام فراهم ساخت.

و یا این که **جمله** اوّل اشاره به قدرت و قوّت اسلام است، و **جمله** دوّم اشاره به گسترش اسلام.

و به دنبال این سخن برای تأکید بیشتر، چنین می فرماید : «خداوند به ما وعده پیروزی داده است، و او به وعده خودش عمل خواهد کرد، و سپاه خودرا یاری می کند» **(وَنَحْنُ عَلَی مَوْعُود مِنَ اللهِ، وَاللهُ مُنْجِزٌ وَعْدَهُ، وَنَاصِرٌ جُنْدَهُ).**

اشاره به آیه شریفه : « (**هُوَ الَّذِی اَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَدِینِ الحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ**)؛ او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد تا آن را بر همه آیین ها پیروز کند هر چند مشرکان کراهت داشته باشند»[۱].

و آیه : « (**إنّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیوةِ الدُّنْیَا وَیَوْمَ یَقُوْمُ الاشْهَادُ**)؛ ما به یقین پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده اند در زندگی دنیا و (در آخرت) روزی که گواهان به پا می خیزند یاری می دهیم»[۲].

---

۱. توبه، آیه ۳۳.

۲. غافر (مؤمن)، آیه ۵۱.

www.makarem.ir

**آری !**، در سایه ایمان، پیروزی دنیا و آخرت به ما وعده داده شده است، و آیات دیگر که همه بر این معنا گواهی می دهد.

امام (علیه السلام) بعد از ذکر این مقدمه که برای آرامش روحی خلیفه و حاضران بیان فرموده، به سراغ موضوع اصلی مشورت که شرکت شخص «**عمر**» در جنگ بوده، می رود و چنین می فرماید : (بدان !) «موقعیت زمامدار مانند رشته است که مهره ها را جمع می کند و ارتباط می بخشد، اگر رشته از هم بگسلد، مهره ها پراکنده می شوند، و هر یک به جایی خواهد افتاد، به گونه ای که هرگز نتوان همه را جمع کرد». **(وَمَكَانُ الْقَيِّمِ بِالامْرِ مَكَانُ النِّظَامِ مِنَ الْخَرَزِ يَجْمَعُهُ وَيَضُمُّهُ: فَإِنِ انْقَطَعَ النِّظَامُ[1] تَفرَّقَ الْخَرَزُ[2] وَذَهَبَ، ثُمَّ لَمْ يَجْتَمِعْ بِحَذَافِيرِهِ[3] أَبَداً).**

چه تعبیر جالب و تشبیه زیبایی ! زمامدار و فرمانده یک کشور به منزله ریسمان تسبیح یا گردنبند است، که رمز وحدت و انسجام امت است، و در ضمن این نکته را به زمامداران می آموزد که باید آن قدر سعه صدر و گستردگی فکر داشته باشند که بتوانند تمام افراد زیر نظر خودرا در یک مجموعه منسجم گردآورند.

سپس امام (علیه السلام) بار دیگر به تقویت روحیه آنان پرداخته، می فرماید : «عرب گرچه امروز از نظر تعداد کم است ولی با وجود اسلام بسیارند، وبا اجتماع (و انسجامی که در پرتو این آیین پاک) به دست آورده اند قدرتمند و

---

۱. گر چه یک مفهوم کلّی شناخته شده ای دارد ولی در این جا به معنی ریسمانی است که در تسبیح یا گردنبند می کنند و دانه ها رانظام می بخشد.

۲. «خرز» به معنی دانه های سوراخ داری است که گاه قیمتی و گاه معمولی است و از آن گردن بند یا تسبیح درست می کنند و ریشه اصلی آن «خَرْز» (بر وزن فرض) به معنی سوراخ کردن پوست یا چیز دیگری است.

۳. «حذافیر» جمع «حذفور» (بر وزن مزدور) و «حذفار» (بر وزن مضمار) به معنی جانب و اطراف چیزی است و «حذافیر» به معنی تمام جوانب است.

www.makarem.ir

شکست ناپذیرند !» **(وَالْعَرَبُ الْيَوْمَ، وَإِنْ كَانُوا قَلِيلاً، فَهُمْ كَثِيرُونَ بِالْأَسْلاَمِ، عَزِيزُونَ بِالإِجْتِمَاعِ).**

سپس بار دیگر به نتیجه گیری اصلی پرداخته می افزاید : «حال که چنین است تو همچون قطب آسیاب باش، و آن را به وسیله عرب به گردش درآور، و آتش جنگ را دور از خود شعلهور ساز !» **(فَكُنْ قُطْباً، وَاسْتَدِرِ الرَّحَا بِالْعَرَبِ، وَأَصْلِهِمْ[1] دُونَکَ نَارَ الْحَرْبِ).**

سپس به دلیل آن پرداخته، می فرماید : «چرا که اگر شخصاً از این سرزمین خارج شوی، ممکن است اعراب باقیمانده (که در میان آنها منافقان وجود دارند) از اطراف و اکناف سراز فرمانت برتابند، تا آن جا که نقاط آسیب پذیری که پشت سرگذارده ای از آنچه پیش روی داری مهمتر خواهد بود !» **(فَإِنَّکَ إِنْ شَخَصْتَ[2] مِنْ هذِهِ الأَرْضِ انْتَقَضَتْ عَلَيْکَ الْعَرَبُ مِنْ أَطْرَافِهَا وَأَقْطَارِهَا، حَتَّى يَكُونَ مَا تَدَعُ وَرَاءَکَ مِنَ الْعَوْرَاتِ[3] أَهَمَّ إِلَيْکَ مِمَّا بَيْنَ يَدَيْکَ).**

---

۱. «اَصْل» از مادّه «صلی» (بر وزن سعی) به معنی ورود در آتش یا سوختن در آن است و هنگامی که به باب افعال می رود به معنی افکندن در آتش می آید و این تعبیر در خطبه بالا اشاره به این است که وقتی لشکریان در آتش جنگ مشغول فعالیتند خود را از آنها دور دار تا دشمن نتواند به تو آسیب برساند.

۲. «شخصت» از مادّه «شخوص» (بر وزن خلوص) در اصل به معنی خارج شدن از منزل یا شهر است و از آن جا که به هنگام بیرون رفتن، انسان نمایان می شود به بلندیها وقامت انسان که از دور ظاهر می شود اطلاق شده است و به مسافر «شاخص» می گویند چون به هنگام ورودش به شهر نمایان است. این واژه به هر چیز بلندی نیز اطلاق می شود.

۳. «عورات» جمع «عورت» در اصل به معنی عیب وعار است و از آن جا که آشکار ساختن آلت جنسی مایه عیب و عار است در لغت عرب به آن «عورت» اطلاق شده، ولی این واژه معنی وسیعتر و گسترده تری نیز دارد و آن نقطه آسیب پذیر و آنچه انسان از آن بیم و وحشت

www.makarem.ir

اشاره به این که اسلام هنوز در آغاز کار بود، و منافقان و بازماندگان عصر جاهلیّت هنوز در صفوف عرب جای داشتند، و در انتظار فرصتی بودند که از پشت به مسلمین واقعی خنجر بزنند، اگر زمامدار و یاران وفادارش همگی به نقطه دور دستی بروند، میدان برای بد اندیشان و مفسدان و منافقان خالی می شود، و ممکن است آنها خطراتی بیافرینند که از خطر دشمن بیرونی مهمتر باشد.

اضافه بر این اگر مشکلی برای لشکر در جبهه ها به وجود آید، زمامداری که در مرکز نشسته است می تواند گروه های تازه نفسی را بسیج کند، و به میدان بفرستد، ولی اگر خودش حضور در میدان داشته باشد پشت لشکر به کلی خالی می شود.

در ضمن توجه به این نکته لازم است که عرب در جمله **(وَالْعَرَبُ الْيَوْمَ...)** با عرب در جمله **(انْتَقَضَتْ عَلَيْکَ الْعَرَبُ...)** اشاره به دو گروه مختلف از عرب است. گروه اوّل مؤمنان خالص را می گوید، و گروه دوّم منافقان به ظاهر مؤمن و یا مسلمانان آسیب پذیر.

j j j

**نکته**

آنچه از فراز بالا استفاده می شود درسهای مهمی در زمینه مدیریت و فرماندهی و کشورداری است، **اوّلاً** نشان می دهد که حفظ رهبر و زمامدار

---

و نگرانی دارد و از آن جایی که مرزهای هر کشوری از مناطق آسیب پذیر و نگران کننده است این واژه در این مورد نیز بکار می رود ولی در خطبه بالا بر خلاف آنچه بسیاری از شارحان گفته اند به معنی مرزها نیست بلکه منظور نقاط آسیب پذیر و نگران کننده در داخل کشور اسلام است که از سوی منافقان ممکن است مورد هجوم واقع شود و جمله «مَا تَدَعُ وَرَاءَکَ» گواه بر این معناست; زیرا هنگامی که لشکر به سوی دشمن خارجی حرکت می کند آنچه پشت سر او قرار می گیرد بخشهای داخلی کشور است.

www.makarem.ir

یک قوم و ملّت، نه به عنوان یک مسأله شخصی، بلکه به عنوان یک مسأله اجتماعی از اهمّ واجبات است; چرا که رمز وحدت و انسجام و پایداری آنهاست، به همین دلیل باید تمام تدابیر لازم برای حفظ او در نظر گرفته شود و حتی احتمال خطر را نباید از نظر دور داشت، به خصوص این که دشمن نیز با اطلاع بر این موضوع سعی دارد قبل از هر چیز شخص رهبر و زمامدار را هدف قرار دهد.

تجربه تاریخی نیز نشان داده است که نزدیکترین راه برای شکست یک جمعیّت، درهم کوبیدن رهبر و تشکیلات رهبری است. در قرآن مجید در داستان «**بنی اسرائیل**» و مبارزه آنها با «**جالوت**» نیز می بینیم «**داوود**» شخص «**جالوت**» را نشانه گیری کرد و او را از پای درآورد، و به دنبال آن لشکرش متلاشی شد.

**ثانیاً** : رهبران جامعه باید با یک چشم دشمنان خارجی را بنگرند و با چشم دیگر مراقب دشمنان داخلی باشند، حتی مطابق این خطبه و تجارب فراوان تاریخی، خطر دشمنان داخلی بیش از خارجی است; چرا که آنها که از بیرون می آیند شناخته شده اند، و دشمنان داخلی غالباً به صورت منافقانی خودرا در لابه لای جمعیّت مستور می دارند، و هر زمان فرصت پیدا کنند ضربه می زنند، به علاوه از تمام نقاط آسیب پذیر داخل آگاه و با خبرند، و راه نفوذ به مناطق حسّاس را می دانند، به همین دلیل امیرمؤمنان علی (علیه السلام) از آنها و آسیبهای احتمالی آنها تعبیر به «**عورات**» می فرماید، و خطر آنها را مهمتر می شمرد.

j j j

www.makarem.ir

**بخش دوّم**

**إنَّ الأعَاجِمَ إنْ يَنْظُرُوا إلَيْکَ غَداً يَقُولُوا: هذَا أَصْلُ الْعَرَبِ، فَإذَا اقْتَطَعْتُمُوهُ استَرَحْتُمْ، فَيَکُونُ ذلِکَ أَشَدَّ لِکَلَبِهِمْ عَلَيْکَ، وَطَمَعِهِمْ فِيکَ. فَأَمَّا مَا ذَکَرْتَ مِنْ مَسِيرِ الْقَوْمِ إلَى قِتَالِ المُسْلِمِينَ، فَإنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ هُوَ أَکْرَهُ لِمَسِيرِهِمْ مِنْکَ، وَهُوَ أَقْدَرُ عَلَى تَغْيِيرِ مَا يَکْرَهُ.**

**وَأَمَّا مَا ذَکَرْتَ مِنْ عَدَدِهِمْ، فَإنَّا لَمْ نَکُنْ نُقَاتِلُ فِيمَا مَضَى بِالْکَثْرَةِ، وَإنَّمَا کُنَّا نُقَاتِلُ بِالنَّصْرِ وَالْمَعُونَةِ!**

**ترجمه**

هرگاه عجم ها فردا چشمشان به تو (عمر) افتد می گویند: اساس و ریشه عرب این است، و اگر آن را قطع کنید راحت خواهید شد. این فکر آنها را در مبارزه با تو و طمع در نابودی و آزارت حریص تر و سرسخت تر می کند.

اما آنچه یادآور شدی که آنها به سوی جنگ با مسلمانان آمده اند، (و این دلیل قوت و قدرت آنهاست و تو را نگران ساخته) خداوند بیشتر از تو حرکت آنها را ناپسند می دارد، و او بر تغییر آنچه نمی پسندد تواناتر است، و آنچه درباره تعداد زیاد سربازان دشمن یادآور شدی، بدان که ما، در گذشته در نبرد با دشمن بر اساس فزونی نفرات پیکار نمی کردیم، بلکه با یاری و کمک خداوند جنگ می کردیم (و پیروز می شدیم).

j j j

**شرح و تفسیر**

## فزونی نفرات دلیل بر پیروزی نیست

www.makarem.ir

این بخش از خطبه در واقع تأیید و تأکیدی است بر بخش اوّل، و به **سه نکته** اشاره می کند :

**نخست** دلیلی است که امام (علیه السلام) برای عدم حضور خلیفه در میدان نبرد اقامه می فرماید و می گوید : «اگر عجم ها فردا چشمشان به تو افتد می گویند اساس و ریشه عرب این است، و اگر آن را قطع کنید راحت خواهید شد، این تفکّر، آنها را در مبارزه با تو و طمع در نابودی و آزارت حریص تر و سرسخت تر می کند» **(إنَّ الأعَاجِمَ إنْ يَنْظُرُوا إلَيْکَ غَداً يَقُولُوا : هذَا أَصْلُ الْعَرَبِ، فَإذَا اقْتَطَعْتُمُوهُ استَرَحْتُمْ، فَيَکُونُ ذلِکَ أَشَدَّ لِکَلَبِهِمْ[1] عَلَيْکَ، وَطَمَعِهِمْ فِيکَ).**

**نکته دیگر** این که : «(از هجوم و حرکت دشمن وحشتی به خود راه نده و) آنچه یادآور شدی که آنها به سوی جنگ با مسلمانان آمده اند (و این دلیل قوت و قدرت آنهاست، و تو را نگران ساخته) خداوند سبحان بیشتر از تو حرکت آنها را ناپسند می دارد، و او بر تغییر آنچه نمی پسندد تواناتر است» **(فَأَمَّا مَا ذَکَرْتَ مِنْ مَسِيرِ الْقَوْمِ إلَى قِتَالِ الْمُسْلِمِينَ، فَإنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ هُوَ أَکْرَهُ لِمَسِيرِهِمْ مِنْکَ، وَهُوَ أَقْدَرُ عَلَى تَغْيِيرِ مَا يَکْرَهُ).**

این عبارت نشان می دهد که «**عمر**» قبلاً گفته بود جمعیّت فارسی زبان به سوی ما حرکت کرده اند و قصد جنگ با ما را دارند، و این نشان می دهد آنها قوّت و قدرتی عظیم در خود می یابند، و به حسب ظاهر و شواهد تاریخی نیز مطلب همین گونه بود، ولی امام (علیه السلام) برای تقویت روحیه او مسأله قدرت خدا و عنایت خاص او را نسبت به مسلمین یادآور شد، همان چیزی که بارها در غزوات اسلامی مشاهده شده بود.

---

۱. «کلب» به معنی اذیت و آزار است.

www.makarem.ir

بدیهی است اگر مسلمین در وطن خود می ماندند و دشمنان به سوی بلاد آنها هجوم می آوردند، کار بسیار پیچیده تر می شد، چه بهتر که توکّل بر خدا کنند و به دشمن در خارج بلادشان هجوم برند.

**نکته سوّم** این که : خلیفه دوّم از عدم موازنه قوای مسلمین و دشمنان اسلام نیز وحشت داشت، امام (علیه السلام) در پاسخ او می فرماید : «اما آنچه درباره تعداد زیاد سربازان دشمن یادآور شدی، بدان که ما در گذشته در نبرد با دشمن بر اساس کثرت نفرات پیکار نمی کردیم، بلکه با یاری و کمک خداوند جنگ می نمودیم (و پیروز می شدیم)». **(وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ عَدَدِهِمْ، فَإِنَّا لَمْ نَكُنْ نُقَاتِلُ فِيمَا مَضَى بِالْكَثْرَةِ، وَإِنَّمَا كُنَّا نُقَاتِلُ بِالنَّصْرِ وَالْمَعُونَةِ).**

در واقع «**عمر**» دو چیز را دلیل بر قوّت و قدرت لشکر دشمن می دانست، یکی کثرت و فزونی نفرات آنها، و دیگر حرکت و هجوم آنها به سوی بلاد اسلام، و امام (علیه السلام) هر دو را به یک چیز ـ البتّه با دو تعبیر ـ پاسخ گفت، و آن این که : ما هرگز به آن نیروی ظاهری بر دشمن غلبه نکردیم، و در تمام میدانهای نبرد نصرت و امداد الهی شامل حال ما گشت، و علی رغم کمی نفرات و فزونی و هجوم دشمن بر آنها غلبه کردیم.

به این ترتیب امام (علیه السلام) هم او را تشجیع به مقابله با دشمن کرد، و هم تأکید فرمود که شخصاً در میدان نبرد حاضر نشود، عمر هر دو را پذیرفت و سرانجامش پیروزی لشکر اسلام بود.

j j j

**نکته**

## نبرد قادسیه و نهاوند

www.makarem.ir

در میان مسلمین و سپاه «**ساسانیان**» دو نبرد مهم در زمان خلافت «**عمر**» به وقوع پیوست; «**قادسیه**»[1] در سال ١٤ هجری بود و نبرد «**نهاوند**» در سال ٢١.

در نبرد اوّل «**عمر**» در مورد رفتن خود به میدان جنگ به همراهی لشکر اسلام با مردم مشورت کرد، و همان گونه که در خطبه بالا دیدیم امام (علیه السلام) با دلایل قاطع منطقی او را از این کار بازداشت، در حالی که دیگران نظر دادند که «**عمر**» شخصاً در میدان حضور یابد، ولی او سخن امام (علیه السلام) را ترجیح داد و در «**مدینه**» ماند، ولی بعضی از مورّخان این مشورت و گفتگو را مربوط به نبرد «**نهاوند**» می دادند.

به هر حال «**عمر**» هنگامی که تصمیم گرفت که در جنگ «**قادسیه**» شرکت نکند، «**سعد وقّاص**» را به عنوان فرمانده لشکر برگزید، در حالی که «**یزدگرد**» پادشاه «**ساسانی**» «**رستم فرخزاد**» را به فرماندهی انتخاب کرد.

«**سعد وقّاص**»، «**نعمان بن مقرن**» را به عنوان رسول خویش نزد «**یزدگرد**» فرستاد، ولی او با فرستاده «**سعد**»، باخشونت رفتار کرد; چرا که هرگز چنین انتظاری را از عربهای به ظاهر عقب افتاده نداشتند. «**یزدگرد**» به او گفت : اگر نه این بود که رسول هستی، دستور قتل تو را صادر می کردیم سپس دستور داد مقداری خاک روی سرش قرار دادند و او را از «**مدائن**» بیرون ساختند، و به او گفت : به فرمانده لشکرم «**رستم**» دستور داده ام

---

١. «قادسیه» از شهرهای غربی ایران بود که میان آن با «کوفه» فاصله چندانی نبود (بعضی فاصله آن را تا کوفه حدود ٩٠ کیلومتر نوشته اند) واکنون جزء شهرهای کشور عراق محسوب می شود.

www.makarem.ir

فرمانده لشکر شما را در «**خندق قادسیه**» دفن کند، و با شما کاری می کنم که از اقدام معروف «**شاپور ذو الاکتاف**» با آنها سخت تر باشد.

هنگامی که «**نعمان**» نزد «**سعد**» بازگشت، «**سعد**» گفت : خاکی را که بر سر تو قرار دادند به فال نیک می گیریم، دلیل آن است که کشور آنها را مالک خواهیم شد.

عجب این که «**رستم**» از جنگ با مسلمین وحشت داشت، با این که سپاه او ۱۲۰ هزار مرد جنگی را در خود جای می داد، در حالی که سپاه «**سعد وقّاص**» سی و چند هزار نفر بیشتر نبود.

سرانجام دو سپاه با هم درگیر شدند، روز اوّل سپاه «**ساسانی**» با تعداد زیادی «**فیل**» به سپاه اسلام حمله کردند، ولی مسلمانان خرطوم فیلها را قطع کردند، در آن روز ۵۰۰ نفر از مسلمین و ۲ هزار نفر از سپاه ساسانیان کشته شدند.

روز دوّم «**ابو عبیده جراح**» با لشکری از «**شام**» به کمک «**سعد وقّاص**» آمد، این روز بر سپاه «**ساسانی**» از روز اوّل سختر گذشت، از مسلمانان ۲ هزار نفر کشته شدند در حالی که سپاه ساسانی ۱۰ هزار نفر کشته دادند.

روز سوّم آتش جنگ شعلهورتر شد و شب و روز می جنگیدند و تا ظهر روز چهارم ادامه داشت که آثار ضعف در لشکر ساسانی نمایان گشت، در این هنگام باد سختی وزیدن گرفت و لشکر دشمن از جنگیدن بازماندند و مسلمانان به سرا پرده «**رستم**» رسیدند، «**رستم**» می خواست فرار کند که زیر سم اسبان له شد. با کشته شدن «**رستم**» لشکر «**ساسانی**» منهزم شد و غنایمی از خود به جای گذاشت، خبر پیروزی به خلیفه دوّم رسید او دستور داد لشکر دشمن را تعقیب نکنند، و در همان جا منزل نمایند، «**سعد**» در

www.makarem.ir

همان جا که «**کوفه فعلی**» است فرود آمد، و مسجد و خانه هایی را بنا نمود و به این ترتیب بنیان شهر «**کوفه**» نهاده شد.

j j j

و اما نبرد «**نهاوند**»[1]، «**طبری**» مورخ معروف در تاریخ خود می نویسد : «**عمر**» می خواست با لشکر «**ساسانی**» که در «**نهاوند**» گردآمده بودند بجنگد، با صحابه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به مشورت نشست، هر کس سخنی گفت، ولی امام (علیه السلام)(طبق روایتی) سخن بالا را ایراد فرمود، و «**عمر**» پسندید، گفت : نظر صحیح همین است، سپس «**نعمان**» را که در «**بصره**» بود امیر لشکر نمود و به او نوشت باید به جنگ «**فیروزان**» فرمانده بزرگ لشکر «**کسری**» در «**نهاوند**» بروی و اگر حادثه ای برای تو پیش آمد «**حذیفه**» فرمانده باشد، و اگر به او صدمه ای رسید «**نعیم**» را فرمانده سپاه کنی، در ضمن دو نفر را به نام «**طلحه ابن خویلد**» و «**عمرو بن معدیکرب**» را که به فنون جنگ آشنا بودند، به کمک او فرستاد، و دستور داد با آنها حتماً مشورت کن.

در این جنگ که از روز به شب کشیده شد فرمانده اوّل لشکر اسلام «**نعمان**» کشته شد، و «**حذیفه**» پرچم را برداشت، ولی سرانجام «**فیروزان**» به قتل رسید و مسلمانان وارد «**نهاوند**» شدند غنایم فراوانی به دست آنها آمد، آنها غنایم جنگی را برای «**عمر**» فرستادند. «**عمر**» با دیدن غنایم گریه کرد، پرسیدند چرا ؟ گفت : از این بیم دارم که این ثروت عظیم مردم را بفریبد.

---

۱. «نهاوند» شهر معروفی است در غرب ایران که در حال حاضر جزء استان همدان بوده و فاصله زیادی با آن ندارد.

www.makarem.ir

این جنگ که به گفته بعضی از مورخان، سال ۲۱ هجری و هفت سال بعد از جنگ «**قادسیه**» رخ داد، آخرین مقاومت «**ساسانیان**» را در هم شکست، و مسلمین وارد «**ایران**» شدند، ایرانیان که از هوش و زکاوت خاصی برخوردار بودند اسلام را شناختند و پذیرفتند، و از پیشگامان در اسلام و علوم اسلامی شدند.

جالب این که مقاومت لشکر «**ایران**» تنها در این دو نقطه بود، هنگامی که مسلمین وارد سایر شهرهای «**ایران**» در شمال وجنوب و مرکز و شرق شدند، از آنها استقبال به عمل آمد، و تقریباً هیچ مقاومتی ظاهر نگشت; زیرا از یکسو از مظالم استبداد «**ساسانی**» شدیداً در رنج بودند، و از سوی دیگر اسلام را آیین نجات بخش می دیدند[1].

j j j

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۹ صفحه ۹۶ تا ۱۰۲ و تاریخ طبری، جلد ۳ صفحه ۲۰۲ به بعد.

www.makarem.ir

www.makarem.ir

# خطبه ۱۴۷[1]

## وَمِنْ خطبةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

از خطبه های آن حضرت است که در آن، هدف از بعثت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)(و اهمیّت قرآن و بخشی از حوادث آینده) بیان شده است.

### خطبه در یک نگاه

این خطبه از چند بخش تشکیل شده **بخش اوّل**، اشاره به اهداف بعثت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و نقش قرآن در هدایت مردم دارد.

در **بخش دوّم** امام (علیه السلام) از فتنه های آینده خبر می دهد و از زمانی سخن می گوید، که مردم غرق گناه و انواع آلودگی ها می شوند و قرآن را به فراموشی می سپارند.

و در **بخش سوّم**، به همگان هشدار می دهد و سرنوشت اقوام پیشین را که به انواع بلاها گرفتار شدند یادآور می شود.

---

۱. «سند خطبه»

مرحوم «کلینی» قبل از «سیّد رضی» در کتاب «روضه کافی» این خطبه را به طور مشروحتر و با تفاوت مختصری آورده است و در خطبه ۲۳۷ بخشی از این خطبه دیده می شود همان گونه که در کلمات قصار کلمه ۹۸ اشاره به قسمتی از خطبه شده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲ صفحه ۳۳۱).

www.makarem.ir

در **بخش چهارم** اندرزهای بسیار مفید و مؤثری برای مردم بیان می فرماید و آنها را به پیروی قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) برای نجات از چنگال فساد دعوت می کند.

j j j

www.makarem.ir

**بخش اوّل**

**فَبَعَثَ اللهُ مُحَمَّداً، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ الاوْثَانِ إِلَى عِبَادَتِهِ، وَمِنْ طَاعَةِ الشَّيْطَانِ إِلَى طَاعَتِهِ، بِقُرْآنٍ قَدْ بَيَّنَهُ وَأَحْكَمَهُ، لِيَعْلَمَ الْعِبَادُ رَبَّهُمْ إِذْ جَهِلُوهُ، وَلِيُقِرُّوا بِهِ بَعْدَ إِذْ جَحَدُوهُ، وَلِيُثْبِتُوهُ بَعْدَ إِذْ أَنْكَرُوهُ. فَتَجَلَّى لَهُمْ سُبْحَانَهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ بِمَا أَرَاهُمْ مِنْ قُدْرَتِهِ، وَخَوَّفَهُمْ مِنْ سَطْوَتِهِ، وَكَيْفَ مَحَقَ مَنْ مَحَقَ بِالْمَثُلاَتِ. وَاحْتَصَدَ مَنِ احْتَصَدَ بِالنَّقِمَاتِ !**

**ترجمه**

خداوند محمّد (صلی الله علیه وآله) را به حق مبعوث کرد تا بندگانش را از پرستش بتها به عبادت خویش دعوت کند، و از عبادت شیطان، به عبادت خود فراخواند (این دعوت الهی) به وسیله قرآنی انجام شد که آن را با بیانی روشن تبیین، و استوار کرده است، تا بندگان، پروردگار خویش را بشناسند، بعد از آن که او را نمی شناختند، و به او اقرار نمایند بعد از آن که او را انکار می کردند و او را ثابت بدانند بعد از آن که او را نفی می کردند.

خداوند سبحان در کتاب خویش بر بندگان تجلّی کرد و آشکار شد، بی آن که او را ببینند، بلکه این تجلی به وسیله آیات قدرتش بود که به آنان نشان داد و بندگان را از سطوت و غضب خویش بر حذر داشت، و چگونگی نابودی اقوام طغیان گر و درو شدنشان به وسیله عقوبتها و کیفرها را به آنها ارائه

کرد.

**شرح و تفسیر**

## تجلی خداوند بر بندگان در قرآن

www.makarem.ir

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه ـ همان گونه که شارح بحرانی بیان کرده ـ نخست اشاره به بعثت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می کند و بعد، اهداف بعثت را شرح می دهد و سپس به وسیله ای که از آن برای وصول به این هدف استفاده کرد، یعنی قرآن مجید اشاره می فرماید. می گوید : «خداوند محمّد (صلی الله علیه وآله) را به حق مبعوث کرد تا بندگانش را از پرستش بتها به عبادت خویش دعوت کند و از اطاعت شیطان به اطاعت خود فراخواند» **(فَبَعَثَ اللهُ مُحَمَّداً، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ الاوْثَانِ إِلَى عِبَادَتِهِ، وَمِنْ طَاعَةِ الشَّيْطَانِ إِلَى طَاعَتِهِ).**

چه تعبیر گویا و زیبا و فشرده ای در مورد هدف بعثت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، تعبیری که بر دو اصل استوار است : **نخست** رها کردن عبودیت و پرستش بتها و تمسّک به توحید در عبادت یعنی عبادت پروردگار، **و دیگر رها** ساختن از اطاعت شیطان وتمسّک جستن به اطاعت پروردگار.

درست است که اطاعت شیطان نیز نوعی بت پرستی است و بنابراین داخل در مفهوم جمله اوّل یعنی «**عِبَادَةِ الاوْثَانِ**» است ولی تقابل این دو جمله با یکدیگر نشان می دهد که عبادت در معنی خاص خود، یعنی پرستش، به کار رفته است و منظور از اطاعت شیطان، پیروی از فرمان اوست نه پرستش. به هر حال «**اَوثَانِ**» (بتها) و شیطان در این دو جمله مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که هرگونه معبودی غیر از خدا را شامل می شود، وشیاطین انس و جن را در برمی گیرد.

بنابراین تسلیم در برابر حاکمان ظالم، و اطاعت فرمان آنها و تن دادن به استعمار و استثمار خودکامگان، و پذیرش قوانین غیر الهی، همه، در مفهوم این جمله ها داخل است و هدف بعثت این بود که انسان را از تمام آنها رهایی بخشد.

www.makarem.ir

مرحوم «**کلینی**» در «**کافی**» جمله های بالا را به این صورت نقل کرده است : «**إنَّ اللهَ تَبارَکَ وَتَعالَی بَعَثَ مُحَمَّداً** (صلی الله علیه وآله) **بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ عِبَادِهِ إلَى عِبَادَتِهِ وَمِنْ عُهُودِ عِبَادِهِ إلَى عُهُودِهِ وَمِنْ طَاعَةِ عِبَادِهِ إلَى طَاعَتِهِ وَمِنْ وِلاَيَةِ عِبَادِهِ إلَى وَلاَيَتِهِ;** خداوند محمّد (صلی الله علیه وآله) را به حق مبعوث کرد، تا بندگانش را از عبادت بندگان خارج سازد و به عبادت خویش فراخواند، و از پیمانهای بندگانش به پیمانهای خودش، و از اطاعت بندگانش به اطاعت خودش و از پذیرش ولایت بندگانش، به ولایت خودش دعوت نماید».

این تعبیرات، گواه تفسیری است که برای خطبه بالا ذکر کردیم[۱].

به این ترتیب امام (علیه السلام) هدف اصلی بعثت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) که بقیه اهداف به آن باز می گردد در چند جمله کوتاه بیان فرموده، وهرگونه ابهام را زدوده است.

در ادامه این سخن به ابزار و وسیله نیل به این هدف عالی اشاره کرده می فرماید : «این دعوت الهی به وسیله قرآنی انجام شد که آن را با بیانی روشن تبیین کرده و استوار گردانیده است، تا بندگان، پروردگار خودرا بشناسند بعد از آن که او را نمی شناختند و به او اقرار نمایند بعد از آن که او را انکار می کردند، و او را ثابت بدانند بعد از آن که او را نفی می کردند». **(بِقُرْآنٍ قَدْ بَيَّنَهُ وَأَحْكَمَهُ، لِيَعْلَمَ الْعِبَادُ رَبَّهُمْ إذْ جَهِلُوهُ، وَلِيُقِرُّوا بِهِ بَعْدَ إذْ جَحَدُوهُ، وَلِيُثْبِتُوهُ بَعْدَ إذْ أَنْكَرُوهُ).**

بی شک مشرکان عرب به خدا ایمان داشتند و به او اعتراف می کردند، خالق آسمان و زمینش می شمردند و بت ها را شفیعان در گاهش می دانستند ولی، این اعتقاد که آلوده به شرک بود هیچ ارزشی نداشت، خداوند پیامبر خویش را

---

۱. کافی، جلد ۸ صفحه ۳۸۶.

www.makarem.ir

فرستاد تا علف هرزه های شرک و بت پرستی را از بوستان فکر و روح آنها برکَنَد و توحید و خداپرستی را جلوه گر سازد و این در واقع کار همه انبیا و پیامبران الهی بود که توحید را از آلودگی به شرک پاک می کردند.

و در ادامه این سخن به معرفی قرآن و آثار سازنده آن در فکر و عمل پرداخته می گوید : «خداوند سبحان ! در کتاب خویش بر بندگان تجلی کرد، و آشکار شد، بی آن که او را ببینند بلکه این تجلی به وسیله آیات قدرتش بوده که به آنان ارائه کرده است» **(فَتَجَلَّى[1] لَهُمْ سُبْحَانَهُ فِی کِتَابِهِ مِنْ غَیْرِ أَنْ یَکُونُوا رَأَوْهُ بِمَا أَرَاهُمْ مِنْ قُدْرَتِهِ)**.

این سخن اشاره به آیات توحید و بیان اسما و صفات خداوند است که دقت در آنها چنان در انسان اثر می گذارد که گویی خدا را می بیند، آری می بیند اما با چشم دل نه با چشم سر.

بعضی احتمال داده اند : منظور از «**کتاب**» در این جا، کتاب آفرینش و جهان تکوین است که مملوّ از آثار و نشانه های خداست که بر هر چه نظر کنیم سیمای او می بینیم و سرهای سرافرازان را در پای او مشاهده می کنیم[2] ولی با توجه به این که در جمله قبل، اشاره به قرآن شده و در جمله بعد اشاره به انذارهای الهی آمده است این معنا بعید به نظر می رسد و به یقین منظور از کتاب همان قرآن مجید است.

و از آن جا که تجلی پروردگار به وسیله آیات قرآنی ممکن است این توهم را ایجاد کند که خداوند را می توان با چشم سر دید بلا فاصله می فرماید این تجلّی بدون رؤیت با چشم ظاهر است.

---

۱. «تجلّی» از مادّه «تجلّی» و از ریشه «جلو» (بر وزن دلو) به معنی ظهور و بروز گرفته شده و تجلّی خداوند به این معناست که آثار ونشانه های او چنان آشکار است که گویی می توان او را در لابه لای این آثار دید.

۲. شاعر می گوید :

بر هر چه نظرم کردم سیمای تو می بینم ❊❊❊ سرهای سرافرازان در پای تو می بینم

www.makarem.ir

در جمله بعد اشاره به بخش دیگری از آیات قرآن که آیات انذار و تخویف است کرده می فرماید : «خداوند بندگان را از سطوت و غضب خویش بر حذر داشته» **(وَخَوَّفَهُمْ مِنْ سَطْوَتِهِ).**

و در بخش آخر به آیات گسترده که از سرگذشت دردناک اقوام پیشین خبر می دهد و درس های عبرتی را که در آن است یادآوری کرده می فرماید : «و چگونگی نابودی اقوام طغیانگر و درو شدنشان را به وسیله عقوبتها و کیفرها به آنها نشان داد». **(وَكَيْفَ مَحَقَ[1] مَنْ مَحَقَ بِالْمَثُلاَتِ[2]. وَاحْتَصَدَ[3] مَنِ احْتَصَدَ بِالنَّقِمَاتِ).**

این احتمال نیز در تفسیر جمله های بالا وجود دارد که خداوند خودرا در کتاب خویش به مجموعه این موارد (آیات قدرت، تخویف از سطوت و سرگذشت دردناک اقوام گنهکار) نشان داده است.

j j j

## چگونگی جلوه های خدا در قرآن

همان گونه که در جای جای کتاب آفرینش در آیات آفاقی و انفسی در آسمان و زمین، در بزرگترین منظومه ها و کرات آسمانی، و در کوچکترین ذرات وجود ما آثار عظمت و قدرت خدا جلوه گر است و به گفته شاعر :

**هر گیاهی که از زمین روید *** وحده لا شریک له گوید**

ویا به گفته دیگری که در حال مکاشفه بود :

**مست افتادم و در آن مستی *** به زبانی که شرح آن نتوان**

**این سخن می شنیدم از اعضا *** همه، حتی الورید والشریان**

---

۱. «محق» از مادّه «محق» (بر وزن خلق) به معنی محو شدن کامل و نابودی یا از بین رفتن برکت چیزی است.

۲. «مثلات» جمع «مثله» (بر وزن عضله) به معنی کیفر و عقوبت است.

۳. «احتصد» از مادّه «حصد» به معنی درو کردن آمده است.

www.makarem.ir

**که یکی هست و هیچ نیست جز او *** وحده لا اله الا هو**

همچنین در لابه لای آیات قرآن جلوه های ذات او آشکار است آن جا که سخن از نشانه هایش در آسمان و زمین می گوید، و آن جا که شرح نعمتهای بهشت و نقمتهای دوزخ را می دهد، آن جا که از قدرت باهره اش در آفرینش سخن به میان می آورد و آن جا که از صفات جلال و جمال و رحمانیّتش پرده برمی دارد، در همه این آیات جلوه های ذات پاکش نمایان است.

و به گفته بعضی از بزرگان، بیشترین مکاشفات آنها به هنگام تلاوت آیات قرآن و تدبّر در مفاهیم آن روی داده است.

آری جمال دل آرای خدا را با چشم سر نتوان دید ولی با چشم دل در لابه لای آیات قرآن می توان مشاهده کرد، چه خوب است که گاهی نظر به عالم آفرینش بیفکنیم و در اسرار عالم هستی بیندیشیم، سپس قرآن را باز کنیم و همان آیات تکوینی را در کتاب تدوین بخوانیم.

به یقین اگر صد هزار چشم داشته باشیم، صدها هزار جلوه او را مشاهده می کنیم و به گفته شاعر :

**با صدهزار جلوه برون آمدی که من *** با صد هزار دیده تماشا کنم تو را**

j j j

www.makarem.ir

**بخش دوّم**

**وَإِنَّهُ سَيَأْتِى عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِى زَمَانٌ لَيْسَ فِيهِ شَىْءٌ أَخْفَى مِنَ الْحَقِّ، وَلاَ أَظْهَرَ مِنَ الْبَاطِلِ، وَلاَ أَكْثَرَ مِنَ الْكَذِبِ عَلَى اللهِ وَرَسُولِهِ; وَلَيْسَ عِنْدَ أَهْلِ ذلِكَ الزَّمَانِ سِلْعَةٌ أَبْوَرَ مِنَ الْكِتَابِ إِذَا تُلِىَ حَقَّ تِلاَوَتِهِ. وَلاَ أَنْفَقَ مِنْهُ إِذَا حُرِّفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ; وَلاَ فِى الْبِلاَدِ شَىْءٌ أَنْكَرَ مِنَ الْمَعْرُوفِ، وَلاَ أَعْرَفَ مِنَ الْمُنْكَرِ ! فَقَدْ نَبَذَ الْكِتَابَ حَمَلَتُهُ، وَتَنَاسَاهُ حَفَظَتُهُ : فَالْكِتَابُ يَوْمَئِذ وَأَهْلُهُ طَرِيدَانِ مُنْفِيَّانِ، وَصَاحِبَانِ مُصْطَحِبَانِ فِى طَرِيقٍ وَاحِدٍ لاَ يُؤْوِيهِمَا مُؤْوٍ. فَالْكِتَابُ وَأَهْلُهُ فِى ذلِكَ الزَّمَانِ فِى النَّاسِ وَلَيْسَا فِيهِمْ، وَمَعَهُمْ وَلَيْسَا مَعَهُمْ ! لاَنَّ الضَّلاَلَةَ لاَ تُوَافِقُ الْهُدَى، وَإِنِ اجْتَمَعَا. فَاجْتَمَعَ الْقَوْمُ عَلَى الْفُرْقَةِ، وَافْتَرَقُوا عَلَى الْجَمَاعَةِ، كَأَنَّهُمْ أَئِمَّةُ الْكِتَابِ وَلَيْسَ الْكِتَابُ إِمَامَهُمْ، فَلَمْ يَبْقَ عِنْدَهُمْ مِنْهُ إِلاَّ اسْمُهُ، وَلاَ يَعْرِفُونَ إِلاَّ خَطَّهُ وَزَبْرَهُ. وَمِنْ قَبْلُ مَا مَثَّلُوا بِالصَّالِحِينَ كُلَّ مُثْلَةٍ، وَسَمَّوْا صِدْقَهُمْ عَلَى اللهِ فِرْيَةً، وَجَعَلُوا فِى الْحَسَنَةِ عُقُوبَةَ السَّيِّئَةِ.**

**ترجمه**

(آگاه باشید) به زودی بعد از من زمانی فراخواهد رسید، که چیزی پنهان تر از حق و آشکارتر از باطل و فراوان تر از دروغ بر خدا و پیامبرش نخواهد بود، و نزد مردم آن زمان کالایی کسادتر از قرآن یافت نشود، هرگاه آن را درست تلاوت و تفسیر کنند، و نه پر رونق تر از قرآن هرگاه از معنی اصلیش تحریف گردد (و طبق دلخواه تفسیر شود).

در شهرها چیزی ناشناخته تر از معروف و نیکی و شناخته تر از منکرات نخواهد بود (تا آن جا که) حاملان قرآن، قرآن را به کناری می افکنند و

www.makarem.ir

حافظانش آن را به فراموشی می سپارند آن روز قرآن و پیروانش هر دو از میان مردم رانده و تبعید شوند. آن دو همگام و همراه با یکدیگر و در یک جاده حرکت می کنند ولی کسی پناهشان نمی دهد چرا که گمراهی با هدایت موافق نیست هر چند در کنار هم باشند.

(در آن روز) مردم بر تفرقه و پراکندگی اتحاد کنند و از اجتماع و وحدت پراکنده شوند گویی آنها پیشوایان کتاب خدا هستند وقرآن پیشوای آن ها نیست.

(آن روز) چیزی از قرآن نزد آنها نمی ماند جز نامش، و از آن جز خطوط و حروفش را نمی شناسند، و پیش از این (برای برداشتن موانع از سر راه) صالحان و نیکوکاران را به انواع کیفرها مجازات کنند (تا کسی به اعمال ننگین آنها اعتراض نکند آری) صدق و راستی نیکان را افترا و دروغ بر خدا نامند و برای اعمال نیک کیفر گناه قرار دهند !

**شرح و تفسیر**

## از قرآن جز اسمی باقی نمی ماند !

امام (علیه السلام) به دنبال سخنان بلند و بالایی که در بخش اوّل، راجع به ظهور اسلام، اهداف مقدّس پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) و آثار روح پرور قرآن مجید بیان فرمود، در **این بخش** از زمانی سخن به میان می آورد که در آینده نه چندان دور، اوضاع دگرگون می گردد، و زحمات و آثار پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در مخاطره قرار می گیرد، به تمام اهل ایمان هشدار می دهد که مراقب خطرات عظیمی که در پیش است باشند.

در آغاز وضع آن زمان را در **هفت جمله کوتاه** و گویا چنین بیان می فرماید :

**(آگاه باشید !)** «به زودی، بعد از من، زمانی فرا خواهد رسید که چیزی پنهان تر از حق، و آشکارتر از باطل، و فراوان تر از دروغ بر خداوند و

www.makarem.ir

پیامبرش نخواهد بود ! **(وَإِنَّهُ سَيَأْتِی عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِی زَمَانٌ لَيْسَ فِيهِ شَیْءٌ أَخْفَی مِنَ الْحَقِّ، وَلاَ أَظْهَرَ مِنَ الْبَاطِلِ، وَلاَ أَكْثَرَ مِنَ الْكَذِبِ عَلَی اللهِ وَرَسُولِهِ).**

«و نزد مردم آن زمان کالایی کسادتر از قرآن یافت نشود، هر گاه آن را درست تلاوت (و تفسیر) کنند، ونه پر رونق تر از قرآن، هر گاه از معنی اصلیش تحریف گردد (و طبق دلخواه تفسیر شود)» **(وَلَيْسَ عِنْدَ أَهْلِ ذلِكَ الزَّمَانِ سِلْعَةٌ[۱] أَبْوَرَ[۲] مِنَ الْكِتَابِ إِذَا تُلِیَ حَقَّ تِلاَوَتِهِ. وَلاَ أَنْفَقَ[۳] مِنْهُ إِذَا حُرِّفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ).**

(و از آن مصیبت بارتر این که :) «در آن زمان در شهرها چیزی ناشناخته تر از معروف و نیکی، و آشکارتر از منکرات، نخواهد بود (تا آن جا که) حاملان قرآن، قرآن را به کناری افکنند و حافظانش، آن را به فراموشی سپارند» **(وَلاَ فِی الْبِلاَدِ شَیْءٌ أَنْكَرَ مِنَ الْمَعْرُوفِ، وَلاَ أَعْرَفَ مِنَ الْمُنْكَرِ ! فَقَدْ نَبَذَ الْكِتَابَ حَمَلَتُهُ، وَتَنَاسَاهُ[٤] حَفَظَتُهُ).**

آری ابرهای تیره و تار جاهلیّت بار دیگر در فضای اسلام آشکار می شود و چهره تابناک آفتاب نبوت و قرآن را می پوشاند، همه چیز دگرگون و واژگون می گردد وحقایق اسلام به دست فراموشی سپرده می شود، بازماندگان سران

---

۱. «سلعة» به معنی متاع و کالاست.

۲. «ابور» از مادّه «بوار» به معنی شدت کساد بودن چیزی است و «بائر» به معنی زمین خالی از درخت و گیاه است.

۳. «انفق» افعل تفضیل است از مادّه «نفاق» معانی مختلفی دارد یکی از آنها گران شدن و مرغوب شدن اجناس است و در این جا به همین معنا به کار رفته است.

۴. «تناسا» از مادّه «نسیان» به معنی فراموش کردن چیزی است.

www.makarem.ir

شرک و کفر و بت پرستی، بر حکومت اسلامی مسلط می شوند، و مردم گرفتار تاریکی جهل و جور و ستم می شوند.

در این که : امام (علیه السلام) به چه زمانی اشاره می کند ؟ آیا زمان خاصی منظور است ؟ یا سخنش مفهوم عام دارد و زمانهای مختلف را ـ حتی عصر ما را نیز ـ شامل می شود ؟ در میان مفسّران نهج البلاغه گفتگوست و هر کدام راهی را پیموده اند.

ولی با توجه به جمله «**سَيَأْتِي**» که معمولاً خبر از آینده نزدیک می دهد، و تعبیر «**عَلَيْكُمْ**» و «**مِنْ بَعْدِي**» که خبر از درک مخاطبینش نسبت به آن دارد، به نظر می رسد اشاره به دوران سیطره «**بنی امیه**» : «**معاویه**»، «**یزید**» و دیگر حکام آنها که تمام این اوصاف بر آن منطبق است باشد.

آری، آنها بودند که حق را چنان مخفی کردند که اگر کسی از آن حمایت می کرد سرش بالای نیزه بود، یا تنش بالای دار. **کذّابین و وضاعین حدیث و متملّقان چاپلوس که درباره «بنی امیه»** و حامیان آنها جعل حدیث می کردند و به مداحی می پرداختند بازارشان رونق گرفت، منکرات همه جا آشکار شد و معروف به دست فراموشی سپرده شد. البتّه انکار نمی کنیم که این جریان در زمانهای دیگر و حتی در عصر ما رخ داده و می دهد و همه آنها از اصول واحد شناخته شده ای پیروی می کنند، ولی منظور امام (علیه السلام) در جمله های بالا عصر تاریک و ظلمانی «**بنی امیه**» است.

امام (علیه السلام) در ادامه این سخن به وضع قرآن و طرفدارانش در آن زمان تاریک می پردازد و در واقع علت بدبختی مردم آن زمان را که همان فاصله گرفتن از قرآن است، با بیانی زیبا و گویا شرح می دهد می فرماید : «در آن روز قرآن و پیروانش هر دو از میان مردم رانده و تبعید شوند، آن دو (قرآن و پیروانش) و همگام و همراه یکدیگر، و در یک جادّه حرکت می کنند ولی

www.makarem.ir

کسی پناهشان نمی دهد» **(فَالْكِتَابُ يَوْمَئِذ وَأَهْلُهُ طَرِيدَانِ[۱] مُنْفِيَّانِ[۲]، وَصَاحِبَانِ مُصْطَحِبَانِ فِی طَرِيق وَاحِد لاَ يُؤْوِيهِمَا[۳] مُؤْوٍ).**

و در ادامه این سخن تاکید می فرماید که : «قرآن و اهلش در آن زمان در میان مردمند اما در میان آنها نیستند، با آنها هستند ولی با آنها نیستند !» **(فَالْكِتَابُ وَأَهْلُهُ فِی ذلِکَ الزَّمَانِ فِی النَّاسِ وَلَيْسَا فِيهِمْ، وَمَعَهُمْ وَلَيْسَا مَعَهُمْ).**

آری قرآن را بر فراز منابر و در خانه ها می خوانند، می بوسند و گرامی می دارند ولی در زندگی فردی و اجتماعی آنها اثری از تعلیمات و مفاهیم قرآن نیست. از قرآن به پوستی قناعت کرده و مغز را رها ساخته اند، الفاظ را گرفته و معانی را پشت سرافکنده اند.

سپس به دلیل آن پرداخته می فرماید : «این به خاطر آن است که گمراهی با هدایت موافق نیست، هر چند در کنار هم قرار گیرند» **(لأَنَّ الضَّلاَلَةَ لاَ تُوَافِقُ الْهُدَی، وَإِنِ اجْتَمَعَا).**

آری گمراهان به راه خود می روند و هدایت و هوادارانش به راه خود، هر چند در ظاهر در کنار هم باشند و در ادامه، به دلیل دیگری از دلایل مهم بدبختی آنان پرداخته می افزاید : (در آن روز) «مردم بر تفرقه و پراکندگی اتحاد کنند و از اجتماع و وحدت پراکنده شوند، گویی آنها پیشوایان کتابِ خدا هستند و قرآن پیشوای آنها نیست !» **(فَاجْتَمَعَ الْقَوْمُ عَلَی الْفُرْقَةِ، وَافْتَرَقُوا عَلَی الْجَمَاعَةِ، كَأَنَّهُمْ أَئِمَّةُ الْكِتَابِ وَلَيْسَ الْكِتَابُ إِمَامَهُمْ).**

---

۱. «طریدان» تثنیه «طرید» از مادّه «طَرْد» به معنی راندن است و طرید به معنی رانده شده می باشد.

۲. «منفیان» از مادّه «نفی» در این جا به معنی تبعید کردن است و منفی شخصی است که تبعید شده است.

۳. «یؤوی» از مادّه «ایواء» به معنی پناه دادن است و «مؤو» به معنا پناه دهنده است.

www.makarem.ir

و به تعبیر دیگر، **اتفاق کردند بر این که اتفاق نکنند** این پراکندگی سبب شده است که هر کدام قرآن را به میل خود تفسیر کنند یا به تعبیر دیگر، اساس کار خودرا بر تفسیر به رأی بگذارند. آیاتی که موافق میلشان است بگیرند و آنچه موافق هوس های آنها نیست چنان توجیه کنند که با آن سازگار باشد، به جای این که قرآن را پیشوای خود قرار دهند، خود پیشوای قرآن می شوند، و این جا است که نه تنها از قرآن بهره ای نمی برند بلکه آن را توجیه کننده گمراهی و ضلالت خویش قرار می دهند و از این طریق بر گمراهی خویش می افزایند.

و در آخرین سخن درباره سرنوشت قرآن در آن عصر و زمان، تعبیر جالبی می فرماید که از آن بهتر تصور نمی شود، می فرماید : «در آن روز از قرآن نزد آنها، چیزی جز نامش نمی ماند، و از آن، جز خطوط و حروفش را نمی شناسند !» **(فَلَمْ يَبْقَ عِنْدَهُمْ مِنْهُ إِلاَّ اسْمُهُ، وَلاَ يَعْرِفُونَ إِلاَّ خَطَّهُ وَزَبْرَهُ**[1]**)**.

چه بسا قرآن را با زیباترین خطوط بنویسند، و اطرافِ صفحات و جلدها را تذهیب کنند و شاهکارهای هنری در این زمینه بیافرینند، و قرآن ها دست به دست بگردد، و در مساجد با صدای آهسته و بلند به صورت فردی و جمعی تلاوت شود، ولی از محتوای قرآن در میان آنها خبری نباشد، درست مثل این که داروی شفا بخشی را در شیشه های زیبا قرار دهند و در ورق های زرین بپیچند، اما هیچ کس برای درمان بیماریش از آن دارو نخورد.

در این جا این سؤال پیش می آید که آیا صالحان و مؤمنان و طرفداران قرآن در آن زمان خاموشند ؟ گویا امام (علیه السلام) در آخرین جمله های این فراز ناظر به پاسخ این سؤال است، می فرماید : «آنها پیش از این صالحان و نیکوکاران را به انواع کیفرها مجازات کنند (و همه را تار و مار نمودند تا مانعی بر سر راه

---

۱. «زبر» به معنی نوشتن یا نوشته است (هم به معنی مصدری آمده و هم اسم مصدر).

www.makarem.ir

خودکامگی های آنان نباشد، آری،) صدق و راستی نیکان را، افترا و دروغ بر خدا نامیدند. و برای اعمال نیک، کیفر گناه قرار دادند !» **(وَمِنْ قَبْلُ مَا مَثَّلُوا[۱] بِالصَّالِحِينَ كُلَّ مُثْلَةٍ، وَسَمَّوْا صِدْقَهُمْ عَلَى اللهِ فِرْيَةً[۲]، وَجَعَلُوا فِي الْحَسَنَةِ عُقُوبَةَ السَّيِّئَةِ).**

این سخن اشاره به تاریخ ننگین «**بنی امیه**» است که در آغاز کار صالحان و پاکان و نیکان را که مزاحم خود می دیدند به بدترین وجهی از میان برداشتند تا آن جا که به گفته بعضی از بزرگان، «**معاویه**» چهل هزار نفر از مهاجران و انصار و فرزندان آنها را کشت و فرزندش «**یزید**» با **امام حسین** (علیه السلام) و یارانش در کربلا جنایاتی روا داشت که نیاز به بیان ندارد.

«**عبدالملک**» و فرماندارش «**حجاج**» آن قدر از مردم «**عراق و حجاز**» کشتند که حساب ندارد[۳] و به این ترتیب هر صدای حقی را خاموش و هر زبان حقگویی را بریدند و جادّه ها را برای پیاده کردن افکار و امیال خود هموار ساختند.

j j j

**نکته ها**

## تاریک ترین دوران تاریخ اسلام

---

۱. «مثلوا» از مادّه «تمثیل» و از ریشه «مُثله» گرفته شده که به معنی مجازات کردن و شکنجه دادن است.

۲. «فریة» از مادّه «فری» (بر وزن فرد) در اصل به معنی قطع کردن است و از آن جا که قطع کردن چیزی غالباً باعث فساد و خرابی می شود به هر کار خلاف و از جمله دروغ و تهمت فریه گفته شده است.

۳. این سخن را مرحوم علامه حلی در کتاب «کشف الحق» از کتاب «الهاویه» نقل کرده است. (شرح نهج البلاغه علامه خویی، جلد ۹ صفحه ۷۰).

www.makarem.ir

بی شک دوران حکومت «**بنی امیه**» از تاریک ترین دورانهایی است که بر امّت اسلامی گذشت، حاکمان «**بنی امیه**» از «**معاویه**» گرفته تا آخرین نفر که «**مروان حمار**» بود در این سه خصلت مشترک بودند : **بی رحمی و قساوت فوق العاده، عشق و علاقه به حکومت به هر قیمتی که ممکن شود، و روح انتقام جویی.**

به همین دلیل آنها حق و عدالت، شرف و انسانیّت، و همه چیز را در پای ادامه حکومت ننگین خود قربانی کردند و ظلم و ستمهایی روا داشتند که در تاریخ بی نظیر بود.

آنها برای فراهم کردن زمینه خودکامگی خویش، زبان حق گویان را بریدند، صحابه مخلص و مبارز پیامبر (صلی الله علیه وآله) را یا کشتند، یا تبعید کردند، یا خانه نشین نمودند و این همان چیزی است که امام (علیه السلام) در جمله های اخیرِ بخش بالا از این خطبه به آن اشاره فرموده است.

ولی مهمترین پناهگاه امت اسلامی و بزرگترین مانع بر سر راه آنها قرآن بود قرآن که اعلان جنگ به ظالمان و ستمگران می داد و خودکامگان را مرتّباً تهدید می کرد، و مقیاس و معیاری برای شناخت حکومت اسلامی از حکومتهای غاصب و ظالم و کفر آلود بدست می داد.

آنها برای برداشتن این مانع از سر راه خود گروهی عالم نمای مزدور را در اختیار گرفتند تا قرآن را به میل آنها تفسیر کنند، و آیات آن را شاهد حقانیّت این بیگانگان از قرآن، و بی خبران از خدا معرفی کنند و از کسی که می خواست قرآن را آن گونه که هست، تلاوت و تفسیر کند مانع می شدند و به این ترتیب از قرآن جز خط و رسم و نامی باقی نماند و همچون یک زندانی که در زندان مخوف انفرادی گرفتار شود از دسترس افکار مردم دور نگه داشته شد و این همان چیزی است که امام (علیه السلام) دقیقاً در خطبه بالا به آن اشاره فرموده است.

www.makarem.ir

در روایات اسلامی آمده است «**معاویه**» هنگامی که به «**مدینه**» آمد از کنار مجلسی از بزرگان قریش، عبور کرد، هنگامی که او را دیدند همه (از ترس) برخاستند جز «**ابن عباس**»، «**معاویه**» گفت : **ابن عباس !** چرا مثل دیگران برنخاستی ؟ حتماً کینه های جنگ «**صفّین**» مانع شد ؟ تو از این کار طرفی نمی بندی زیرا «**عثمان**» مظلوم کشته شد، (و ما به خاطر او قیام کردیم) «**ابن عباس**» گفت : «**عمر بن خطاب**» نیز مظلوم کشته شد (چرا برای او فریاد نکشیدی) «**معاویه**» گفت : «**عمر**» به دست کافری کشته شد، «**ابن عباس**» گفت پس «**عثمان**» را چه کسانی کشتند ؟ «**معاویه**» گفت : مسلمانان، «**ابن عباس**» گفت : این دلیل روشنی بر ضدّ توست.

«**معاویه**» گفت : به هر حال ما به همه جا نوشته ایم که هیچ کس حق ندارد فضایل علی و اهل بیتش را بازگو کند، زبانت را نگه دار.

«**ابن عباس**» گفت : ای «**معاویه !**» ما را از قرائت قرآن نهی می کنی ؟ «**معاویه**» گفت نه، «**ابن عباس**» گفت : از تفسیر آن نهی می کنی ؟ «**معاویه**» گفت : آری، بخوان و لکن از معنی آن و آنچه مقصود خداوند بوده است سخن مگو !

سخن در میان «**ابن عباس**» و «**معاویه**» به درازا کشید، سرانجام «**معاویه**» گفت : قرآن را بخوانید و تفسیر کنید اما در مورد آیاتی که فضیلت شما اهل بیت را بیان می کند سکوت اختیار کنید سپس افزود : ای ابن عباس ! اگر این گونه آیات را نیز می خواهی بخوانی پنهانی بخوان که هیچ کس از تو نشنود.

www.makarem.ir

سپس «**معاویه**» به محل اقامت خود بازگشت و دستور داد صد هزار درهم برای «**ابن عباس**» ببرند (به این ترتیب تهدید را با تطمیع همراه ساخت تا به هر قیمتی ممکن است دهان حق گوی ابن عباس را ببندد[۱]).

اینها همان چیزی است که امام (علیه السلام) دقیقاً در خطبه بالا به آن اشاره فرموده است.

درباره جنایات «**بنی امیه**» و شناسائی دقیق آنها از نظر قرآن و احادیث اهل سنّت و اعمالی که برای مسخ و تحریف معارف اسلامی انجام دادند به جلد سوّم همین کتاب صفحه ۲۴۳ تا ۲۵۳ مراجعه فرمایید.

j j j

## تاریخ تکرار می شود

آنچه در این خطبه درباره عصر تاریک حکومت امویان بیان شده که از قرآن جز خط و رسمی باقی نمی ماند منحصر به آن زمان نیست و با نهایت تأسف بارها در نقاط مختلف تکرار شده، هر چند به شدت دوران حکومت «**بنی امیه**» نبوده است، حتی در عصر و زمان خود نیز نمونه هایی از آن را می بینیم.

در کلمات قصار حضرت، تعبیری دیده می شود که شاید فراگیرتر از تعبیر بالا است می فرماید : «**يَأْتِي عَلَى النّاسِ زَمَانٌ لاَ يَبْقَى فِيْهِمْ مِنَ الْقُرآنِ إِلاَّ رَسْمُهُ وَمَنِ الاْسْلاَمِ إِلاَّ اِسْمُهُ وَمَسَاجِدُهُمْ يَوْمَئِذ عَامِرَةٌ مِنَ الْبِنَاءِ، خَرَابٌ مِنَ الْهُدى، سُكّانُها وَعُمّارُها شَرُّ أَهْلِ الارْضِ مِنْهُمْ تَخْرُجُ الْفِتْنَةُ وَإِلَيْهِمْ تَأْوِى الْخَطِيْئَةُ**; بر مردم روزگاری خواهد آمد که در بین آنان از قرآن جز خطوطش، و از اسلام جز نامش، باقی نماند. مساجدشان در آن زمان از جهت بنا و ساختمان، آباد، امّا از جهت هدایت، خراب است.

---

۱. بحار الانوار، جلد ۴۴ صفحه ۱۲۴.

www.makarem.ir

ساکنان و آبادکنندگان آن بدترین مردم روی زمینند، فتنه و فساد از آنان برمی خیزد و خطاها در آنها لانه می کند»[۱].

**بخش سوّم**

**وَإِنَّما هَلَکَ مَنْ کَانَ قَبْلَکُمْ بِطُولِ آمَالِهِمْ وَتَغَیُّبِ آجَالِهِمْ، حَتَّی نَزَلَ بِهِمُ الْمَوْعُودُ الَّذِی تُرَدُّ عَنْهُ الْمَعْذِرَةُ، وَتُرْفَعُ عَنْهُ التَّوْبَةُ، وَتَحُلُّ مَعَهُ الْقَارِعَةُ والنِّقْمَةُ.**

**ترجمه**

آنها که پیش از شما بودند تنها به جهت آرزوهای طولانی و پنهان بودن (و فراموش کردن) سرآمد زندگیشان، گمراه و هلاک نشدند، و این (طول امل و غفلت و بی خبری از پایان زندگی) همچنان ادامه یافت تا مرگشان فرارسید، همان مرگی که به هنگام فرا رسیدنش عذرها پذیرفته نمی شود، و درهای توبه بسته می شود و مصیبتهای سخت و مجازاتها با آن فرا می رسد.

**شرح و تفسیر**

## عامل بدبختی انسانها

در این بخش از خطبه امام (علیه السلام) به همگان هشدار می دهد که تاریخ امم پیشین را مطالعه کنند، و درباره عوامل بدبختی آنها بیندیشند، و درس عبرت گیرند، می فرماید : «آنها که پیش از شما بودند تنها به جهت آرزوهای طولانی و پنهان بودن (و فراموش کردن) سرآمد زندگیشان، گمراه و هلاک شدند، و این (طول امل و غفلت و بی خبری از پایان زندگی،) همچنان ادامه

۱.

www.makarem.ir

یافت تا مرگشان فرارسید» **(وَإِنَّما هَلَکَ مَنْ کَانَ قَبْلَکُمْ بِطُولِ آمَالِهِمْ وَتَغَیُّبِ آجَالِهِمْ، حَتَّی نَزَلَ بِهِمُ الْمَوْعُودُ).**

منظور از هلاکت در جمله «**وَإِنَّما هَلَکَ**» به گفته جمعی از مفسران «**نهج البلاغه**»، هلاکت معنوی یعنی گمراهی است که نتیجه آن عذاب اخروی می باشد.

ولی بعید نیست که هم هلاکت معنوی و اخروی، و هم هلاکت مادی و دنیوی را شامل بشود یعنی آرزوهای دور و دراز و فراموش کردن پایان زندگی، و غرق شدن در شهوات، هم آخرت آنها را تباه کرد و هم قدرت و عظمت آنها را در دنیا بر باد داد و سرانجام آنها را گرفتار انواع عذابهای دنیوی مانند «**طوفان قوم نوح**» زمین لرزه های «**قوم لوط**» و صاعقه های آسمانی اقوام دیگر.

آری طول امل که یکی از آثار آن «**تَغَیُّبِ آجَالِ**» (به فراموشی سپردن سرآمد زندگی) است، از بزرگترین دشمن سعادت انسانهاست چرا که حجاب ضخیمی در برابر دید عقل انسان می افکند و هوا و هوس را بر وجود او حاکم می سازد، و او را غرق انواع گناهان و معاصی خطرناک می کند، این همان چیزی است که در حدیث معروف پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و امیرمؤمنان (علیه السلام) آمده است : «**وَاَمّا طُوْلُ الأَملِ فَیُنْسِی الاْخِرَةَ;** آرزوهای دراز، آخرت را به فراموشی می سپارد»[1].

از جمله «**حَتَّی نَزَلَ بِهِمُ الْمَوْعُودُ;** تا زمانی که وعده الهی یعنی مرگ آنها فرا رسد»، چنین برمی آید که این افراد در آن لحظه بیدار می شوند، آری بیدار می شوند ولی این بیداری برای آنها سودی ندارد و لذا امام (علیه السلام)می فرماید : «همان مرگی که به هنگام فرا رسیدنش عذرها پذیرفته نمی شود و درهای توبه بسته می شود و مصائب سخت و مجازاتها با آن فرا

۱. خطبه ۴۲ و بحار الانوار، جلد ۷۰ صفحه ۹۱.

www.makarem.ir

می رسد» **(الَّذِی تُرَدُّ عَنْهُ الْمَعْذِرَةُ، وَتُرْفَعُ عَنْهُ التَّوْبَةُ، وَتَحُلُّ مَعَهُ الْقَارِعَةُ[۱] والنِّقْمَةُ[۲])**.

آری سرچشمه همه آن جنایتها و خلاف کاریها که در بخش پیشین از این خطبه، بیان شد **حبّ دنیا و طول امل و به فراموشی سپردن سر پایان** زندگی است، پایانی که راه بازگشت، در آن نیست و جبران خطاهای گذشته در آن ممکن نباشد.

j j j

۱. «قارعه» از مادّه «قرع» (بر وزن فرع) به معنی کوبیدن چیزی بر چیز دیگری است و «قارعه» به هر حادثه مهم و سخت و کوبنده گفته می شود.

۲. «نقمة» در اصل به معنی زشت شمردن چیزی است که گاه با زبان و گاه به صورت مجازاتِ عملی انجام می شود ولذا غالباً این واژه به معنی مجازات کردن بکار می رود.

www.makarem.ir

www.makarem.ir

**بخش چهارم**

**أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّهُ مَنِ اسْتَنْصَحَ اللهَ وُفِّقَ، وَمَنِ اتَّخَذَ قَوْلَهُ دَلِيلاً هُدِيَ (لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ)؛ فَإِنَّ جَارَ اللهِ آمِنٌ، وَعَدُوَّهُ خَائِفٌ؛ وَإِنَّهُ لاَ يَنْبَغِي لِمَنْ عَرَفَ عَظَمَةَ اللهِ أَنْ يَتَعَظَّمَ، فَإِنَّ رِفْعَةَ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ مَا عَظَمَتُهُ أَنْ يَتَوَاضَعُوا لَهُ، وَسَلاَمَةَ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ مَا قُدْرَتُهُ أَنْ يَسْتَسْلِمُوا لَهُ. فَلاَ تَنْفِرُوا مِنَ الْحَقِّ نِفَارَ الصَّحِيحِ مِنَ الاجْرَبِ، والْبَارِي مِنْ ذِي السَّقَمِ. وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَرَكَه، وَلَنْ تَأْخُذُوا بِمِيثَاقِ الْكِتَابِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَقَضَهُ، وَلَنْ تَمَسَّكُوا بِهِ حَتَّى تَعْرِفُوا الذِي نَبَذَهُ. فَالْتَمِسُوا ذلِكَ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ، فَإِنَّهُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ، وَمَوْتُ الْجَهْلِ. هُمُ الَّذِينَ يُخْبِرُكُمْ حُكْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ، وَصَمْتُهُمْ عَنْ مَنْطِقِهِمْ، وَظَاهِرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ؛ لاَ يُخَالِفُونَ الدِّينَ وَلاَ يَخْتَلِفُونَ فِيهِ؛ فَهُوَ بَيْنَهُمْ شَاهِدٌ صَادِقٌ، وَصَامِتٌ نَاطِقٌ.**

**ترجمه**

ای مردم! آن کس که از خداوند نصیحت بپذیرد، موفق می شود، و آن کس که سخن او را دلیل و راهنمای خویش قرار دهد، به استوارترین راه هدایت می گردد; زیرا کسی که به خدا پناه برد در امان است و دشمن خدا همواره خائف و ترسان، و آن کس که عظمت خدا را شناخته، سزاوار نیست خودرا بزرگ شمرد; زیرا بزرگی کسانی که از عظمت خدا آگاهند در این است که در برابر او متواضع باشند، و سلامت آنان که از قدرت (بی انتهای) او باخبرند این است که

در مقابل او تسلیم باشند. حال که چنین است، از حق فرار نکنید آن گونه که

www.makarem.ir

شخص سالم از مبتلا به بیماری جرب، فرار می کند، و تندرست از مریض گریزان است.

بدانید ! شما هرگز راه حق را نخواهید یافت، مگر این که ترک کنندگان آن را بشناسید، و هرگز به پیمان قرآن وفادار نخواهید بود مگر این که از کسی که آن پیمان را شکسته است آگاه شوید، و هرگز به قرآن تمسّک نخواهید جست، مگر این که به کسانی که آن را دور افکنده اند پی ببرید.

این (آگاهی ها) را از اهلش بیاموزید، چرا که آنها حیات علم و مرگ جهلند آنها هستند که حکمشان، شما را از علمشان آگاه می سازد، و سکوتشان از منطقشان، وظاهرشان از باطنشان.

آنها نه با دین خدا مخالفت می کنند و نه در آن اختلاف دارند. قرآن در میان آنها شاهدی صادق است و خاموشی سخنگو (و تمام علوم قرآن نزد آنهاست).

## شرح و تفسیر

### راه نجات

در بخشهای قبل، امام (علیه السلام) از گروهی گمراه و خودکامه سخن گفت که همه حقایق را دگرگون ساختند و آلوده بدترین جنایات شدند، سپس مرگشان فرا رسید و بی آن که راه توبه به سوی آنها باز باشد به سرای دیگر شتافتند و گرفتار مجازات الهی شدند.

امام (علیه السلام) در این بخش، راه نجات را نشان می دهد تا دیگران گرفتار آن سرنوشت نکبت بار نشوند.

نخست می فرماید : «ای مردم آن کس که از خداوند نصیحت بپذیرد، (و اطاعت فرمانش کند) موفّق می شود و آن کس که سخن او را دلیل و راهنمای خویش قرار دهد، به استوارترین و مستقیم ترین راه هدایت می گردد» **(أَیُّهَا**

www.makarem.ir

**النَّاسُ، إِنَّهُ مَنِ اسْتَنْصَحَ اللهَ وُفِّقَ، وَمَنِ اتَّخَذَ قَوْلَهُ دَلِيلاً هُدِيَ (لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ)).**

آری این نخستین گام برای هدایت به سوی حق و راه مستقیم است.

و به دنبال آن به ذکر دلیل پرداخته می فرماید : «زیرا کسی که به خدا پناه آورد در امان است و دشمن خدا همواره خائف و ترسان است» **(فَإِنَّ جَارَ اللهِ آمِنٌ، وَعَدُوَّهُ خَائِفٌ).**

در گام بعد، برای این که مردم به نصایح الهی گوش فرا دهند و باد کبر و غرور از سر بیرون کنند و تسلیم فرمانش باشند، می افزاید : «و آن کس که عظمت خدا را شناخته سزاوار نیست خودرا بزرگ شمرد، زیرا بزرگی کسانی که از عظمت خدا آگاهند، در این است که در برابر او متواضع باشند، و سلامت آنان که از قدرت (بی انتهای) او با خبرند این است که در برابرش تسلیم گردند !» **(وَإِنَّهُ لاَ يَنْبَغِي لِمَنْ عَرَفَ عَظَمَةَ اللهِ أَنْ يَتَعَظَّمَ، فَإِنَّ رِفْعَةَ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ مَا عَظَمَتُهُ أَنْ يَتَوَاضَعُوا لَهُ، وَسَلاَمَةَ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ مَا قُدْرَتُهُ أَنْ يَسْتَسْلِمُوا لَهُ).**

اشاره به این که : آنها که باد غرور و تکبر در سر دارند از عظمت خدا غافلند و آنها که به قدرت خویش می نازند از قدرت خدا آگاه نیستند، آن کس که عظمت و قدرت خدا را بداند می فهمد که ما در برابر او هیچ هستیم، با این حال، کبر و غرور و قدرت نمایی مفهومی ندارد.

سپس در یک نتیجه گیری می فرماید : «حال که چنین است از حق فرار نکنید آن گونه که شخص سالم از مبتلا به بیماری جرب فرار می کند وشخص

www.makarem.ir

تندرست از مریض گریزان است» **(فَلاَ تَنْفِرُوا مِنَ الْحَقِّ نِفَارَ الصَّحِيحِ مِنَ الاجْرَبِ، والْبَارِی[1] مِنْ ذِی السَّقَمِ).**

اشاره به این که : سلامت و سعادتِ شما در پیروی حق است و گرایش به باطل، نوعی بیماری و ناتندرستی، ولی مع الاسف ! گروهی گمراه، چنان از حق می گریزند که گویی از فرد مبتلا به بیماری سرایت کننده فرار می کنند. یا به گفته قرآن « (**كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ * فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ**)؛ آنها از حق گریزانند، گویی گورخران رمیده اند که از مقابل شیری فرار کرده اند»[2].

سپس امام (علیه السلام) در گام دیگری برای هدایت مخاطبان به سوی حق و دورساختن از باطل راه روشنی را پیشنهاد می کند و می فرماید «بدانید شما هرگز راه حق را نخواهید شناخت مگر آن که ترک کنندگان آن را بشناسید، و هرگز به پیمان قرآن وفادار نخواهید بود مگر این که از کسی که آن پیمان را شکسته است آگاه شوید، و هرگز به قرآن تمسّک نخواهید جست مگر این که به کسانی که آن را دور افکنده اند، پی ببرید» **(وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِی تَرَكَهُ، وَلَنْ تَأْخُذُوا بِمِيثَاقِ الْكِتَابِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِی نَقَضَهُ، وَلَنْ تَمَسَّكُوا بِهِ حَتَّى تَعْرِفُوا الذِی نَبَذَهُ).**

این در واقع یکی از از طرق شناخت حق و باطل است و مشمول قاعده معروف «**تُعْرَفُ الاشْيَاءُ بِاضْدَادِهَا**; هر چیزی را با ضد آن می توان شناخت»، می باشد. تا انسان بیمار نباشد، معنی سلامتی را نمی فهمد و تا تاریکی را نبیند مفهوم روشنایی را تشخیص نمی دهد.

---

۱. «بارئ» از مادّه «بُرء» (بر وزن قفل) دراصل دارای دو معناست نخست آفریدن و ایجاد کردن است و به همین جهت خدا را باری می گویند و دیگر به معنای دور شدن از چیزی است و به همین جهت به معنی سلامتی و دور شدن از بیماری به کار می رود و در خطبه بالا معنی دوّم اراده شده است.

۲. مدثر، آیه ۵۰ و ۵۱.

www.makarem.ir

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه چنانکه در بالا آمد راهیابی به سوی حق را شناخت تارکان و مخالفان حق شمرده است و به سه گروه اشاره فرموده است : گروهی که حق را ترک کرده اند، و گروهی که پیمان قرآن را شکسته اند، و گروهی که آن را پشت سرافکنده اند، تفاوت این سه گروه روشن است; بعضی حق را رها می کنند بی آن که آن را تحقیر کنند بعضی علاوه بر آن به تحقیر حق می پردازند و بعضی دیگر پیمانهای الهی را می شکنند، که ظاهراً اشاره به آیه شریفه قرآن است که می فرماید : « (**اَلَمْ یُؤْخَذْ عَلَیْهِمْ مِّیثَاقُ الْکِتَابِ أَنْ لاَ یَقُولُوا عَلَی اللهِ إِلاَّ الحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِیهِ**); آیا پیمان کتاب خدا از آنها گرفته نشده بود که بر خدا دروغ نبندند و جز حق نگویند و آنان بارها آن را خوانده بودند»[1].

گرچه این آیه به ظاهر در مورد «**بنی اسرائیل**» است ولی درباره دیگران نیز می تواند صادق باشد.

آری با شناخت این تارکان حق، و ناقضان پیمانهای الهی، و تحقیرکنندگان کتاب خدا و شناخت اصولی که بر زندگی آنها حاکم است و مخالفت با آن، می توان راه حق را پیدا کرد.

سپس امام (علیه السلام) در آخرین بخش این خطبه برای کسب اطمینان بیشتر، جهت دست یافتن به حق و درک حقیقتِ مفاهیم قرآن، طریق دیگری را ارائه می دهد و آن تمسّک به ذیل عنایت اهل بیت و عترت (علیهم السلام) است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آن را به عنوان یکی از دو شیء گرانمایه که در میان امّت به یادگار می گذارد، شمرده است.

امام (علیه السلام) در این بخش می فرماید : «این (آگاهیها) را از اهلش، بیاموزید، زیرا آنها حیات علم و مرگ جهل اند، آنها هستند که حکمشان شما را از علمشان، آگاه می سازد، و سکوتشان از منطقشان، و ظاهرشان از

---

۱. اعراف، آیه ۱۶۹.

www.makarem.ir

باطنشان، آنها نه با دین
خدا مخالفت می کنند و نه در آن اختلاف دارند، قرآن در میان آنها شاهدی صادق است و خاموشی سخنگو (و تمام علوم قرآن نزد آنهاست)» **(فَالْتَمِسُوا ذلِکَ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ، فَإِنَّهُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ، وَمَوْتُ الْجَهْلِ. هُمُ الَّذِينَ يُخْبِرُكُمْ حُكْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ، وَصَمْتُهُمْ عَنْ مَنْطِقِهِمْ، وَظَاهِرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ; لاَ يُخَالِفُونَ الدِّينَ وَلاَ يَخْتَلِفُونَ فِيهِ; فَهُوَ بَيْنَهُمْ شَاهِدٌ صَادِقٌ، وَصَامِتٌ نَاطِقٌ)**.

در این جمله های کوتاه و پر معنا، امام (علیه السلام) ائمه اهل بیت (علیهم السلام) را به اوصافی معرفی می کند : **نخست این که :** آنها مایه حیات علم و مرگ جهل اند زیرا علوم الهی و سنّت پیامبر (صلی الله علیه وآله) نزد آنهاست هر جا باشند نور افشانی می کنند و پرده های ظلمانی جهل را می درند، **دیگر این که :** حکم آنها (خواه حکم به معنی داوری باشد و یا حکم به معنی هرگونه دستور و بیان راه حلها) حکایت از علمشان می کند، و سکوت پرمعنایشان حکایت از منطق و مقصود آنها می نماید (زیرا در بسیاری از موارد، سکوت گویاتر از سخن است) و ظاهر آنها آن قدر آراسته و پاک و خالصانه و مخلصانه است که از درون پاک و خالصشان خبر می دهد.

از ویژگیهای دیگر آنها این است که هرگز عملشان بر خلاف دین نیست و در تفسیر حقیقت دین، با هم اختلافی ندارند، چرا که علوم همه آنها از منبع واحدی سرچشمه می گیرد.

به همین دلیل حقیقت و روح دین و قرآن، در میان آنهاست و همه چیز را از قرآن می فهمند و همان گونه که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در حدیث ثقلین فرمود : **هیچ گاه جدایی میان آنها و قرآن نمی افتد و تمسّک به این دو مسلمین را از گمراهی و ضلالت می رهاند.**

j j j

www.makarem.ir

**نکته**

## هر چیز را از ضدش باید شناخت

راههای شناخت حق و باطل بسیار است مهم آن است که انسان تصمیم بر شناخت بگیرد و با شجاعت و دقت پیش برود.

یکی از این طرق همان است که مولا علی (علیه السلام) در خطبه بالا به آن اشاره فرموده است و آن استفاده از **مطالعه اضداد** است. هنگامی که انسان سرنوشت شوم گروهی را می بیند که در میان انواع اشتباهات و خطاها و بدبختیها غوطه ورند به خوبی می فهمد، که راه صحیح از راه آنها جداست. و اگر می خواهد در راه حق گام بگذارد باید اصولی را که آنها بر آن تکیه کرده اند رها کند، ادب را از بی ادبان بیاموزد و عدالت را از ظالمان، و پاکی را از ناپاکان.

گاه تصور می شود که این خطبه، با آنچه در عبارت دیگری از امام (علیه السلام) آمده است که به «**حارث همدانی**» فرمود : «**إنَّ دِیْنَ اللهِ لاَ یُعْرَفُ بِالرِّجَالِ بَلْ بِآیَةِ الْحَقِّ فَاعْرِفْ الْحَقَّ تَعْرِفْ اَهْلَه**; دین خدا را به وسیله اشخاص نمی توان شناخت بلکه به نشانه های روشن حق باید شناخت بنابراین حق را بشناس تا اهل آن را بشناسی»[1].

ولی این هر دو صحیح است اما هر کدام در جایی، در آن جا که حق به روشنی شناخته می شود شخصیت افراد رابا معیار آن باید شناخت، آنها که با حق هماهنگ ترند درستکار، و آنها که ناهماهنگ ترند بدکارانند، در این جا اشخاص را با معیار حق می شناسیم و آن جا که افراد به خوبی شناخته شده اند و طریق حق مخفی وناشناخته است باید حق و باطل را به وسیله آنها از هم تشخیص دهیم، مثلاً هنگامی که عمّار یاسر و ابو جهل را در مقابل هم

---

۱. بحار الانوار، جلد ۶ صفحه ۱۷۹.

www.makarem.ir

می بینیم به خوبی می دانیم روش عمّار روش حق است وروش های ابو جهل ها روش های باطلی است.

گاه، هم شناختن اشخاص مشکل می شود و هم شناختن حق، در این جا به دوستان و هواداران آن افراد نگاه می کنیم اگر فرضاً در شخصیت معاویه شک کردیم و دیدیم اطرافیان او جمعی منافق، دنیاپرستانی همچون عمروعاص و مطرودان عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله)و بازماندگان دوران جاهلیتند به خوبی می توان او را شناخت.

کوتاه سخن این که شناخت حق و باطل طرق مختلفی دارد که در هر مورد باید از طریق مناسب آن استفاده کرد.

j j j

www.makarem.ir

## خطبه ۱۴۸[1]

# وَمِنْ كلام لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

### فی ذکر أهل البصرة

از سخنان امام (علیه السلام) است که در مورد اهل بصره و طلحه و زبیر ایراد فرموده.

**خطبه در یک نگاه**

امام (علیه السلام) **در بخش اوّل** این خطبه درباره «**طلحه و زبیر**» سخن می گوید، که به ظاهر دست اتحاد به هم دادند و بر ضدّ مولا علی (علیه السلام) آهنگ جنگ «**جمل**» کردند، امام (علیه السلام) پرده از اسرار درون آن دو برمی دارد می فرماید: گرچه اینها ظاهراً متّحد شده اند ولی این موقّتی ومقطعی است و هر یک از آنها، اگر به قدرت رسد دیگری را از پای درمی آورد.

**در بخش دیگری** از این خطبه اشاره به «**فتنه بصره**» و شورش «**اصحاب جمل**» می کند و مردم را برای خاموش کردن آتش این فتنه فرا

---

۱. «سند خطبه»

این خطبه را قبل از سیّد رضی «ابو مخنف» در کتاب «جمل» ـ بنا به گفته «ابن ابی الحدید» در شرح نهج البلاغه ـ آورده است. مرحوم شیخ «مفید» نیز آن را با تفاوتهایی (باید توجه داشت این تفاوتها کم نیست) در کتاب «ارشاد» آورده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲ صفحه ۳۳۲).

www.makarem.ir

می خواند و در پایان به مردم هشدار می دهد که مراقب حرکات مرموز پیمان شکنان (طلحه و زبیر و یارانشان) بوده باشند.

www.makarem.ir

**كُلُّ وَاحِد مِنْهُما يَرجُو الامْرَ لَهُ، وَيَعْطِفُهُ عَلَيْهِ دُونَ صَاحِبِهِ، لاَ يَمُتَّانِ إلَى اللهِ بِحَبْل، وَلاَ يَمُدَّانِ إلَيْهِ بِسَبَب. كُلُّ وَاحِد مِنْهُمَا حَامِلُ ضبٍّ لِصَاحِبِهِ، وَعَمَّا قَلِيل يُكْشَفُ قِنَاعُهُ بِهِ! وَاللهِ لَئِنْ أَصَابُوا الَّذى يُرِيدُونَ لَيَنْتَزِعَنَّ هذَا نَفْسَ هذَا، وَلَيَأْتِيَنَّ هذَا عَلَى هذَا. قَدْ قَامَتِ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ، فَأَيْنَ الْمُحْتَسِبُونَ! فَقَدْ سُنَّتْ لَهُمُ السُّنَنُ، وَقُدِّمَ لَهُمُ الْخَبَرُ. وَلِكُلِّ ضَلَّةٍ عِلَّةٌ، وَلِكُلِّ نَاكِث شَبَهَةٌ. وَاللهِ لاَ أَكُونُ كَمُسْتَمِعِ اللَّدْمِ، يَسْمَعُ النَّاعِيَ، وَيَحْضُرُ الْبَاكِيَ، ثُمَّ لاَ يَعْتَبِرُ!**

**ترجمه**

هر یک از آن دو نفر (طلحه و زبیر)، امیدوار است که حکومت به دست او بیفتد و آن را به سوی خود می کشد، نه به سوی رفیقش، آنها نه به رشته ای (از رشته های محکم الهی) چنگ زده اند، و نه به وسیله ای به او نزدیک شده اند، بلکه هر یک، بار کینه رفیقش رابر دوش می کشد، و به زودی پرده از روی آن برداشته خواهد شد!

**به خدا سوگند!** اگر این دو به آنچه می خواهند برسند (و حکومت را در دست گیرند)، این یکی جان دیگری را می گیرد، و آن دیگر می خواهد این را از میان بردارد.

(هم اکنون)، گروه طغیانگر و فتنه انگیز، به پاخاسته اند، کجا هستند پاداش طلبان از خدا؟ (و مجاهدان مخلص) که در برابر آنها بایستند و آتش فتنه را خاموش کنند؟ در حالی که سنتها برای آنها بیان شده، و از پیش به آنها خبر داده اند.

(به یقین) برای هر ضلالتی، علتی است و برای هر پیمان شکنی، دستاویز و بهانه ای (هرگز فریب این بهانه ها را نخورید).

www.makarem.ir

**به خدا سوگند !** من همچون کسی نخواهم بود که صدای بر سر وسینه کوبیدن سوگواران و ندای خبرگزار مرگ را بشنود، و نزد گریه کنندگان حضور یابد، اما عبرت نگیرد (هرگز در برابر تحرکات دشمن غافلگیر نخواهم شد).

**شرح و تفسیر**

**در ظاهر متحدند و در باطن دشمن یکدیگر !**

امام در **بخش اوّل** این خطبه، این حقیقت را برای مردم فاش می کند که «**طلحه و زبیر**» ـ آتش افروزان جنگ «**جمل**» ـ انگیزه الهی ندارند، وجز دنیاطلبی و رسیدن به حکومت و قدرت، چیزی در سر نمی پرورانند و به همین دلیل اگر آنها به پیروزی رسند، هر یک کوشش می کند، دیگری را از میان بردارد، تا به تنهایی حکومت کند، می فرماید :

«هر یک از آن دو (طلحه و زبیر) امیدوار است که حکومت به دست او بیفتد و آن را به سوی خود می کشد، نه به سوی رفیقش» **(کُلٌّ وَاحِد مِنْهُما یَرجُو الامْرَ لَهُ، وَیَعْطِفُهُ عَلَیْهِ دُونَ صَاحِبِهِ).**

سپس به ذکر دلیل آن پرداخته، می افزاید : «آنها، نه به رشته ای (از رشته های محکم الهی) چنگ زده اند و نه به وسیله ای به او نزدیک شده اند، بلکه هر یک بار کینه رفیقش را بر دوش می کشد، و به زودی پرده از روی آن برداشته خواهد شد !» **(لاَ یَمُتَّانِ[1] إلَی اللهِ بِحَبْل، وَلاَ یَمُدَّانِ إلَیْهِ**

۱. «یمتّان» از مادّه «متّ» (بر وزن «خط») در اصل به معنی کشیدن طناب و مانند آن است و از آن جا که این امر سبب نزدیک شدن دلو یا مانند آن می شود این واژه به معنی نزدیک شدن و تقرّب جستن نیز آمده است و در خطبه بالا به همین معناست.

www.makarem.ir

**بِسَبَب. كُلُّ وَاحِد مِنْهُمَا حَامِلُ ضبٍّ[1] لِصَاحِبِهِ، وَعَمَّا قَلِيل يُكْشَفُ قِنَاعُهُ بِهِ).**

«**ضب**» در اصل به معنی سوسمار است، و عرب معتقد است : این حیوان، علاوه بر حماقت، بسیار بی عاطفه است تا آن جا که فرزندان خودرا می خورد، و به همین دلیل **ضرب المثلی** است در بی عاطفه بودن، امام (علیه السلام) در جمله بالا **(حَامِلُ ضبٍّ لِصَاحِبِهِ)** از این ضرب المثل استفاده فرموده و می گوید : گویی هر کدام از این دو، سوسماری را برای دیگری به ارمغان می برد و این تعبیر بسیار لطیفی از کینه و عداوت پنهانی آن دو نسبت به یکدیگر است.

در ادامه این سخن مطلب را بی پرده تر بیان کرده، می افزاید : «به خدا سوگند ! اگر این دو به آنچه می خواهند برسند (و حکومت را در دست گیرند) این یکی جان دیگری را می گیرد و آن دیگر می خواهد این را از میان بردارد» **(وَاللهِ لَئِنْ أَصَابُوا الَّذی يُرِيدُونَ لَيَنْتَزِعَنَّ هذَا نَفْسَ هذَا، وَلَيَأْتِيَنَّ هذَا عَلَى هذَا).**

جالب این که آنچه را امام (علیه السلام) در جمله بالا درباره «**طلحه و زبیر**» بیان فرموده، در مورد تمام کسانی که برای رسیدن به حکومت، دست به دست هم می دهند و ائتلاف می کنند، ولی انگیزه الهی ندارند، صادق است. آنها تا زمانی با هم متّحدند و مؤتلف، که به پیروزی نرسیدند; به مجرّد این که پیروز شوند، هر کدام سعی در نابودی دیگری و به دست گرفتن قدرت بلا منازع دارد، شواهد این معنا در طول تاریخ بشر در هر زمان و هر مکان دیده می شود، در حالی که اگر انگیزه ها الهی باشد، همکاری و ائتلاف پایدار می ماند و ای بسا هر یک تصدّی حکومت را به دیگری پیشنهاد کند.

---

۱. «ضبّ» معانی متعددی دارد از جمله به معنی «کشیدن آب» و «کینه» و «سوسمار» آمده است.

www.makarem.ir

گواه صدق این گفتار امام (علیه السلام) درباره «**طلحه و زبیر**» اموری است که در تاریخ «**جنگ جمل**» حتی پیش از آغاز جنگ و رسیدن به قدرت در میان آن دو تن آشکار شد، که در نکته ها به آن اشاره خواهیم کرد إن شاء الله تعالی.

سپس از آن جا که این خطبه قبل از «**جنگ جمل**» ایراد شده است، امام (علیه السلام)مردم را دعوت به قیام بر ضدّ پیمان شکنان و آتش افروزان جنگ می کند می فرماید : (هم اکنون) «گروه طغیانگر و فتنه انگیز، به پاخاسته اند، کجا هستند پاداش طلبان از خدا (و مجاهدان مخلص ؟) که در برابر آنها بایستند و آتش فتنه را خاموش کنند در حالی که سنّت ها برای آنها بیان شده و از پیش به آنها خبر داده اند» **(قَدْ قَامَتِ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ، فَأَيْنَ الْمُحْتَسِبُونَ[1] ! فَقَدْ سُنَّتْ لَهُمُ السُّنَنُ، وَقُدِّمَ لَهُمُ الْخَبَرُ).**

«**فئه باغیه**» اشاره به هر گروهی است که در برابر حق و پیشوای عادل، قیام کند این سخن هم درباره «**اصحاب جمل**» صادق است وهم درباره دار ودسته «**معاویه**»، چرا که همه در مقابل حق قیام کردند و لذا درباره «**عمّار**» که در جنگ «**صفّین**» به وسیله لشکر «**معاویه**» شهید شد، در کلمات پیامبر

۱. «محتسب» از مادّه «حسبه» به معنی کار برای خدا انجام دادن و اجر و پاداش تنها از او خواستن است. واژه «محتسب» گاه به معنی مأموری که از طرف حکومت، نظارت بر اجرای احکام دین می کرد آمده است شاید از این جهت که این کار را با انگیزه الهی انجام می داد، یا هدفش رسیدگی به حساب کار مردم بود.

www.makarem.ir

(صلی الله علیه وآله) از قبل آمده است : «**يَا عَمَّارُ تَقْتُلُکَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ**; ای عمار ! گروه یاغی و طاغی تو را به قتل خواهند رساند»[۱].

واژه «**مُحْتَسِبُونَ**»، اشاره به کسانی است که خالصانه و برای خدا کار می کنند، به جهاد می روند زیرا زحمات خودرا به حساب خدا می گذارند و چشم امید به ثواب و پاداش او دارند.

جمله «**قَدْ سُنَّتْ لَهُمْ السُّنَنُ**»، اشاره به این است که در سنتهای پیامبر (صلی الله علیه وآله)راه روشهای لازم برای قیام در برابر یاغیان و باغیان ارائه شده است و جمله «**وَقُدِّمَ لَهُمُ الْخَبَرُ**» (از پیش به آنها خبر داده شده است) اشاره به حدیث پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) است که به یاران خود فرمود : «با گروه «**ناکثین**» (پیمان شکنان) و «**قاسطین**» (ظالمان) و «**مارقین**» (از دین برگشته ها) پیکار کنید»[۲].

بنابراین با توجه به آشکار بودن گمراهی گروه فتنه انگیز، و روشن بودن سنتهای پیامبر (صلی الله علیه وآله) در برابر این گونه افراد، و پیش بینی سریعی که در کلام پیامبر (صلی الله علیه وآله) درباره آنها شده، جای ابهامی باقی نمی ماند و هر مؤمنِ مخلصی باید در برابر آنها بایستد.

و در ادامه این سخن می افزاید : (به یقین) «برای هر ضلالتی، علّتی است و برای هر پیمان شکنی، دست آویز و بهانه ای !» **(وَلِكُلِّ ضَلَّةٍ عِلَّةٌ، وَلِكُلِّ نَاكِثٍ شُبهَةٌ).**

به یقین امام (علیه السلام) نمی خواهد در این سخنان، خطاهای آشکار و اعمال زشت و نادرست «**طلحه و زبیر**» را توجیه کند، بلکه می خواهد به

---

۱. این روایت در بسیاری از منابع اهل سنت آمده است از جمله «**مسند احمد حنبل**» و «**صحیح مسلم**» و «**طبقات ابن سعد**» ومنابع فراوان دیگر. (به احقاق الحق، جلد ۸ صفحه ۴۲۲ مراجعه فرمایید).

۲. تاریخ بغداد، جلد ۱۳ صفحه ۱۸۷ طبع دار الفکر.

www.makarem.ir

این حقیقت اشاره فرماید، که گمراهیها بی علّت نیست و علّت آنها غالباً اختیاری است، هوای نفس، دنیاپرستی، جاه طلبی، خودکامگی و کبر و غرور و حسد، عامل اصلی بسیاری از گمراهیهاست و این معنا درباره «**طلحه و زبیر**» کاملاً آشکار است.

وجمله «**لِكُلِّ نَاكِث شَبَهَةٌ**»، اشاره به این است که هر پیمان شکنی معمولاً دستاویز و بهانه ای برای خود درست می کند، تا عوام را بفریبد، و به دنبال خود بکشاند، همان گونه که «**طلحه و زبیر**» خون «**عثمان**» را بهانه و دستاویز خود قرار داده بودند تا به این بهانه که خلیفه پیغمبر (صلی الله علیه وآله) مظلوم کشته شده، گروهی از عوام را بر ضدّ علی (علیه السلام)بشورانند و به خواسته های هوس آلود، و جاه طلبانه خویش دست پیدا کنند، در حالی که خودشان از عوامل قتل «**عثمان**» بوده اند، همان گونه که در خطبه ۱۳۷ خواندیم که امام (علیه السلام) درباره «**طلحه و زبیر و معاویه**» فرمود : «**وإِنَّهُمْ لَيَطْلُبُونَ حَقّاً هُمْ تَرَكُوهُ وَدَماً هُمْ سَفَكُوهُ**; آنها حقی را مطالبه می کنند، که خود آن را ترک گفتند، و خونی را که خود ریختند».

تعبیر به «**ناکث**» (پیمان شکن) اشاره به «**طلحه و زبیر**» که آنها نخست با علی (علیه السلام) بیعت کردند و پیمان وفاداری بستند و سپس آن را شکستند.

و در پایان این کلام اشاره به این نکته مهم می کند که، باید مراقب باشیم از سوی دشمن غافلگیر نشویم، می فرماید : «به خدا سوگند ! من همچون کسی نخواهم بود که صدای بر سر و سینه کوبیدن (عزاداران)، و ندای خبرگزار مرگ را بشنود، و نزد گریه کنندگان حضور یابد، اما عبرت نگیرد» (**وَاللهِ لاَ أَكُونُ كَمُسْتَمِعِ اللَّدْمِ[1]، يَسْمَعُ النَّاعِيَ، وَيَحْضُرُ الْبَاكِيَ، ثُمَّ لاَ يَعْتَبِرُ**).

---

۱. «لدم» در اصل به معنی کوبیدن چیزی بر چیزی است با صدایی که شدید نباشد.

www.makarem.ir

اشاره به این که : یک رهبر بیدار و هوشیار، نمی تواند از تحرکاتی که در گوشه و کنار کشور می گذرد غافل بماند، صدای ناله مظلومان را نشنود و بسیج نیروهای شیطانی را نبیند.

شبیه همین معنا در **خطبه ششم** گذشت که امام (علیه السلام) می فرمود : «**من چنان نیستم که در خواب بمانم تا دشمن فرا رسد و ضربه های خودرا فرود آورد، من تا زنده ام** سعی دارم با هوشیاری تمام مراقب مخالفان باشم، و ابتکار عمل را از دست ندهم و با شمشیر برنده هواداران حق، با کسانی که به حق پشت کرده اند نبرد می کنم».

j j j

**نکته**

## دوستان دیروز و دشمنان امروز

گفتار بالا، بیانگر این حقیقت بود که اهل باطل گرچه برای رسیدن به مقصود در آغاز دست یکدیگر را می فشارند و با هم متحد می شوند ولی هنگامی که به پیروزی رسیدند هر کدام سعی می کند، دیگری را از میان بردارد و میوه های درخت پیروزی را به تنهایی بچیند.

نمونه روشن آن اتحاد «**طلحه و زبیر**» در جنگ «**جمل**» است که موضوع اصلی خطبه را تشکیل می دهد و جالب این که : نشانه های این رقابت ویرانگر، حتی قبل از آغاز جنگ جمل، در میان آن دودیده می شد. «**ابن ابی الحدید**» از مورخان نقل می کند که : «آن دو قبل از وقوع جنگ جمل، در مسأله امام جماعت لشکر، با هم اختلاف کردند و هنگامی که کار اختلاف بالا گرفت «**عایشه**» برای خاموش کردن آن دو، دستور داد فرزند

www.makarem.ir

«**طلحه**» به نام «**محمّد**» یک روز امامت جماعت را بر عهده بگیرد و فرزند «**زبیر**» به نام «**عبدالله**» روز دیگر، تا جنگ پایان یابد»[۱].

از **سوی دیگر** «**طلحه**» از «**عایشه**» تقاضا کرد به مردم بگوید : بر او به عنوان امیرالمؤمنین سلام بگویند، «**زبیر**» نیز چنین تقاضایی را داشت، «**عایشه**» به ناچار سفارش کرد به هر دو به عنوان امیر سلام کنند.

و نیز در مسأله فرماندهی لشکر، با یکدیگر اختلاف کردند، «**طلحه**» اصرار داشت او فرمانده لشکر باشد، و «**زبیر**» خودرا شایسته فرماندهی لشکر می دانست[۲].

اینها همه شاهد گویایی است که امام (علیه السلام) در این خطبه پیش بینی نموده و می فرماید : هر کدام از آنها فرصتی پیدا کند، دیگری را از میان بر می دارد چرا که انگیزه الهی ندارند و انگیزه های نفسانی، همیشه به انحصار طلبی منتهی می شود.

j j j

۱. همین معنا در «مروج الذهب مسعودی» در شرح جنگ جمل آمده است و «مسعودی» می افزاید : تقسیم امامت نماز به این صورت نیز به سادگی انجام نشد، بلکه بعد از گفتگو و درگیری طولانی بین «طلحه و زبیر» انجام گرفت. (مروج الذهب، جلد ۲ صفحه ۳۶۷ چاپ دار المعرفة بیروت).

۲. شرح «نهج البلاغه» «ابن ابی الحدید» جلد ۹ صفحه ۱۱۰.

www.makarem.ir

# خطبه ۱۴۹[۱]

## وَمِنْ کلام لَهُ عَلَیْهِ السَّلامُ

### قبل موته

از سخنان امام (علیه السلام) است که پیش از فرا رسیدن مرگش ایراد فرموده.

### خطبه در یک نگاه

همان گونه که در شرح اسناد خطبه آمده است امام (علیه السلام) این سخنان را زمانی بیان فرمود که در بستر شهادت افتاده بود، هم در نظر داشت وصیّت کند و هم می خواست به همگان پند و اندرز دهد.

در حقیقت این خطبه، از **سه بخش** تشکیل یافته است **بخش اوّل** درباره مرگ است که هیچ کس توان فرار از آن را ندارد و زمان و مکان آن، بر هیچ کس معلوم نیست.

---

۱. «سند خطبه»

مرحوم «کلینی» این خطبه را با کمی تفاوت در کتاب «کافی» جلد ۱ صفحه ۲۹۹ آورده و همچنین «مسعودی» در «مروج الذهب» به صورت مختصرتر و «ابن عساکر» در کتاب «مقتل امیرالمؤمنین» و همگی بر این نظر اتفاق دارند که این خطبه بعد از ضربت «ابن ملجم» و قبل از شهادتِ مولا واقع شده است و از آن جا که در بخش نامه های «نهج البلاغه» نامه ۲۳ قسمت مهمی از این خطبه آمده است نویسنده مصادر نهج البلاغه اسناد این خطبه را در آن جا ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۳ صفحه ۲۴۷).

www.makarem.ir

**بخش دوّم** وصیّت کوتاه و گویا بسیار پر محتوایی است، که امام (علیه السلام) از خود به یادگار گذاشته، وصیّتی که دل ها را به خود جذب می کند و مسیر آینده را روشن می سازد.

در **بخش سوّم** درسهای عبرتی را که مردم می توانند از شهادت آن حضرت بگیرند بیان می فرماید و در ضمن، این حقیقت را گوشزد می کند که وقتی من از میان شما بیرون بروم، و دیگری بر جای من بنشیند متوجه خواهید شد که من که بودم ؟ و چه می خواستم ؟ و چه در دل داشتم ؟

j j j

www.makarem.ir

**بخش اوّل**

**أَيُّهَا النَّاسُ، كُلُّ امْرِىء لاَقٍ مَا يَفِرُّ مِنْهُ فِى فِرَارِهِ. الاجَلُ مَسَاقُ النَّفْسِ. وَالْهَرَبُ مِنْهُ مُوَافَاتُهُ. كَمْ أَطْرَدْتُ الأَيَّامَ أَبْحَثُهَا عَنْ مَكْنُونِ هذَا الأَمْرِ، فَأَبَى اللهُ إِلاَّ إِخْفَاءَهُ. هَيْهَاتَ ! عِلْمٌ مَخْزُونٌ !**

**ترجمه**

**ای مردم !** هر کس از آنچه فرار می کند، در همان حال فرار به آن می رسد ! «**اجل**» سرآمد زندگی و پایان حیات است، و فرار از آن، رسیدن به آن است ! چه روزهایی که من به بحث و کنجکاوی از اسرار و باطن این امر (پایان زندگی) پرداختم، ولی خداوند جز اخفای آن را نخواسته است.

**هیهات !** این علمی است پنهان، (و مربوط به ذات پاک خداوند).

**شرح و تفسیر**

## فرار از مرگ ممکن نیست !

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه، بر این امر تأکید می کند که نه تنها فرار از مرگ ممکن نیست، بلکه انسان در حال فرار، به استقبال مرگ می رود می فرماید : «ای مردم ! هر کس از آنچه فرار می کند، در همان حال فرار به آن می رسد !، «**اجل**» سرآمد زندگی و پایان حیات است، و فرار از آن، رسیدن به آن است !» **(أَيُّهَا النَّاسُ، كُلُّ امْرِىء لاَقٍ مَا يَفِرُّ مِنْهُ فِى فِرَارِهِ. الاجَلُ مَسَاقُ[1] النَّفْسِ. وَالْهَرَبُ مِنْهُ مُوَافَاتُهُ).**

---

۱. «مساق» مصدر میمی یا اسم مکان از مادّه «سوق» است و به معنی مقصدی است که انسان به آن می رسد یا به تعبیر دیگر پایان راه است.

www.makarem.ir

در این که، چگونه فرار از مرگ سبب ملاقات آن می شود شارحان «**نهج البلاغه**» تفسیرهایی دارند.

بعضی می گویند : منظور از این جمله که : «هر کس از مرگی که فرار می کند، در همان حال فرار به آن می رسد» این است : هنگامی که اجل فرا رسد و فرمان حرکت از دنیا از سوی خداوند صادر شود، حتی داروها نتیجه معکوس می دهند سرکه انگبین، صفرا می افزاید و آنچه در حال عادی شفابخش بود، سبب مرگ می شود.

این احتمال نیز در تفسیر جمله بالا داده شده که، انسان زمانی را که برای درمان در چنین حالات صرف می کند او را به پایان عمرش نزدیکتر می سازد[۱].

و به تعبیر دیگر بسیار دیده شده، انسان از همان چیزهایی که می ترسد، به آن گرفتار می شود و از چیزی که فرار می کند، به آن می رسد و طبق این تفسیر، حکم بالا یک حکم کلی نیست بلکه یک حکم غالبی است.

سپس می افزاید : «چه روزهایی که من به بحث و کنجکاوی از اسرار و باطن این امر (پایان زندگی) پرداختم، ولی خداوند جز اخفای آن را نخواسته است، هیهات ! این علمی است پنهان، (و مربوط به ذات پاک خداوند) » **(كَمْ أَطْرَدْتُ[۲] الأَيَّامَ أَبْحَثُهَا عَنْ مَكْنُونِ هذَا الأَمْرِ، فَأَبَى اللهُ إِلاَّ إِخْفَاءَهُ. هَيْهَاتَ ! عِلْمٌ مَخْزُونٌ).**

j j j

**سؤال :**

---

۱. شرح نهج البلاغه «ابن میثم بحرانی» و «منهاج البرائه خویی» (رحمه الله).

۲. «اطردت» از مادّه «طرد» به معنی کنار زدن است و جمله «اطردت الأیام» مفهومش این است که روزها را یکی بعد از دیگری کنار زدم.

www.makarem.ir

در این جا سؤالی مطرح شده است و آن این که : طبق اخبار زیادی که از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) رسیده آن حضرت هم زمان مرگ خودرا به خوبی می دانست، و هم قاتل خودرا می شناخت، و در شب شهادت، پیوسته به فرزندانش خبر می داد، و حتی در اثنای همان ماه «**رمضان**»، که در آن شهید شد با تعبیرات مختلفی اشاره به زمان شهادت خود کرد، حتی از روایت معروفی که در «**کافی**» نقل شده، بر می آید که مرغان خانگی حضرت، نیز خبر دار بودند، با این حال چگونه امام (علیه السلام) می فرماید : که جز خدا کسی از اجل انسانها با خبر نیست ؟[۱].

**پاسخ :**

**بعضی به استناد** پاره ای از روایات[۲]، معتقدند، حالات معصومین (علیهم السلام) و اولیاء الله مختلف است، گاه به اراده پروردگار همه چیز را می دانند، و گاه به اراده حق، مسائلی از آنها پنهان می شود، حتی ممکن است لحظه ها، متفاوت باشد، «**یعقوب**» پیامبر (صلی الله علیه وآله) بوی پیراهن «**یوسف**» را از فاصله دور (از مصر) شنید، ولی او را در چاه «**کنعان**» نزدیک خود، ندید !

**این احتمال نیز** وجود دارد که آنچه را امام (علیه السلام) در بالا می فرماید : یک قانون کلی درباره اجل و سرآمد زندگی همه انسانها باشد، ولی این قانون کلی مانند همه قوانین کلی، استثنائاتی دارد، چه مانعی دارد که بعضی از اولیاء الله به فرمان خدا و تعلیم او، لحظه مرگ خود را بدانند.

در این جا **نکته سوّمی نیز** وجود دارد و آن این که : علوم معصومین (علیهم السلام)نسبت به مسائل آینده بر اساس «**لوح محو و اثبات**» است که قابل تغییر است و به اصطلاح علم به مقتضیات است، نه علم به علت تامه که

۱ و ۲. «اصول کافی» جلد اوّل باب «ان الأئمه یعلمون متی یموتون» حدیث ۴.

www.makarem.ir

قابل تغییر نباشد; زیرا آن قسمت که نامش «**لوح محفوظ**» است مخصوص خداوند متعال است مثلاً در داستان حضرت مسیح (علیه السلام) آمده است که او خبر از فوت عروسی در شب عروسی داد، ولی این امر واقع نشد چرا که آنها صدقه ای داده بودند و صدقه مانع از تحقق این مصیبت شده بود.

شرح این مطلب را به خواست خدا در جای خود خواهیم گفت.

j j j

www.makarem.ir

**بخش دوّم**

**أَمَّا وَصِيَّتِي : فَاللهَ لاَ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً، وَمُحَمَّداً صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَلاَ تُضَيِّعُوا سُنَّتَهُ. أَقِيمُوا هذَيْنَ الْعَمُودَيْنِ، وَأَوْقِدُوا هذَيْنِ الْمِصْبَاحَيْنِ، وَخَلاَكُمْ ذَمٌّ مَا لَمْ تَشْرُدُوا. حُمِّلَ كُلُّ امْرِىء مِنْكُمْ مَجْهُودَهُ، وَخُفِّفَ عَنِ الْجَهَلَةِ. رَبٌّ رَحِيمٌ، وَدِينٌ قَوِيمٌ، وَإِمَامٌ عَلِيمٌ. أَنَا بِالاَمْسِ صَاحِبُكُمْ، وَأَنَا الْيَوْمَ عِبْرَةٌ لَكُمْ، وَغَداً مُفَارِقُكُمْ ! غَفَرَ اللهُ لِي ولَكُمْ !**

**ترجمه**

اما **وصیّت من** این است که : چیزی را همتای خدا قرار ندهید، و سنّت و شریعت محمّد (صلی الله علیه وآله) را ضایع نکنید، این دو ستون را محکم بر پا دارید، و این دو چراغ پرفروغ را فروزان نگهدارید ! و نکوهشی بر شما نخواهد بود، مادام که (از این دو امر) منحرف نشوید. هر کس به اندازه توانایی اش، وظیفه دارد، و به جاهلان تخفیف داده شده است.

پروردگاری مهربان، و دینی استوار، و امام و پیشوایی آگاه دارید. من دیروز همراه (و رهبر) شما بودم، و امروز مایه عبرت شما هستم، و فردا از شما جدا می شوم ! خداوند من و شما را بیامرزد.

**شرح و تفسیر**

## وصیّت نامه کوتاه و پر محتوا

در بخش دوّم از این سخن، امام (علیه السلام) وصیّت تاریخی خودرا بیان می کند و در آن لحظه های حساس و سختی که بر امام (علیه السلام) در بستر شهادت می گذشت عصاره روح و فکر خودرا در قالب این وصیّت نامه ریخته و برای پیروان مکتبش به تاریخ می سپارد، می فرماید : «اما وصیّت من این

www.makarem.ir

است که : چیزی راهتمای خدا قرار ندهید، و سنّت و شریعت محمّد (صلی الله علیه وآله) را ضایع مکنید !، این دو ستون محکم را بر پا دارید، و این دو چراغ پر فروغ را فروزان نگهدارید، و (در این حال) نکوهشی بر شما نخواهد بود مادام که (از این دو امر) منحرف نشوید» **(أَمَّا وَصِيَّتِي : فَاللهَ لاَ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً، وَمُحَمَّداً صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَلاَ تُضَيِّعُوا سُنَّتَهُ. أَقِيمُوا هذَيْنَ الْعَمُودَيْنِ، وَأَوْقِدُوا هذَيْنِ الْمِصْبَاحَيْنِ، وَخَلاَكُمْ ذَمٌّ[1] مَا لَمْ تَشْرُدُوا[2]).**

«**شرک**» در این جا به معنی وسیع کلمه، اراده شده، که هم شامل شرک در ذات وصفات می شود و هم شرک در افعال، و به تعبیر دیگر هرگونه گرایش به غیر خدا چه در اعتقاد باشد، چه در عمل، در این تعبیر وارد است، همان گونه که «**سنّت**» پیامبر (صلی الله علیه وآله) به معنی وسیع آن اراده شده که شامل تمام برنامه های عبادی و اخلاقی و سیاسی و اجتماعی می شود، در واقع تمام اسباب سعادت انسان در این دو جمله خلاصه شده است. اگر به غیر خدا عشق نورزد، و جز رضای او نطلبد و هوای نفس و شیطان را بر

---

۱. «خلاکم ذم» ضرب المثلی است در میان عرب، و مفهومش این است که نکوهشی بر شما نیست چرا که وظیفه خودرا انجام داده اید. بعضی می گویند نخستین کسی که این جمله را به کاربرد «قصیر بن سعد» غلام «جزیمه» (یکی از شاهان عرب) بود که به دست مردی به نام «زُبَاء» کشته شد. «قصیر» به خواهرزاده پادشاه گفت انتقام خون «جزیمه» را بگیر، او در پاسخ گفت من چگونه دسترسی به قاتل پیدا کنم او از عقاب آسمان هم گریزپاتر است. «قصیر» گفت : «اطلب و خلاک ذم; تو در مقام خونخواهی باش دیگر نکوهشی برتو نخواهد بود» (هر چند دسترسی پیدا نکنی). (شرح نهج البلاغه بیهقی از علمای قرن ششم، صفحه ۲۳۹ ذیل خطبه مورد بحث).

۲. «لم تشردوا» از مادّه «شرد» (بر وزن سرد) به معنی پراکنده شدن و آواره گشتن است و در جمله بالا منظور این است که مادامی که از حق دور نشوید.

www.makarem.ir

وجود خود حاکم نسازد، و تعلیمات پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) را در تمام زمینه ها اجرا کند، به یقین خوشبخت و سعادتمند است.

به همین دلیل امام (علیه السلام) این دو را تشبیه به دو ستون خیمه کرده است که تا بر پا هستند، خیمه پناهگاهی است در برابر سوز گرما و سرما و حافظی است در مقابل بسیاری از خطرات، و نیز تشبیه به دو چراغ فروزان کرده، که در دو طرف انسان باشد، و تمام محیط و مسیر را روشن سازد، بدیهی است با وجود این دو چراغ روشن، گمراهی نخواهد بود.

و لذا در ادامه آن فرموده است : اگر به این دو دستور عمل کنید، هیچ مذمت و نکوهشی نخواهید داشت، و کمبودی در دین و ایمان و زندگی شما نخواهد بود، ولی آن را مشروط به این می کند که در ادامه راه نیز منحرف نشوید و در همان مسیر توحید و عمل به سنّت باقی بمانید.

در واقع تمام اصول و فروع اسلام در این دو جمله جمع است : «**توحید**» شامل تمام اصول اعتقادی می شود و «**حفظ سنّت**» پیامبر (صلی الله علیه وآله) شامل تمام دستورات عملی و اخلاقی، و اگر می فرماید : با اقامه این دو اصل ملامتی بر شما نیست به همین دلیل است.

و از آن جا که ممکن است اقامه توحید و سنّت پیامبر در تمام ابعادش برای همگان میسّر نباشد چرا که توان فکری و جسمی همگان یکسان نیست به دنبال این سخن چنین می افزاید : «هر کس به اندازه تواناییش وظیفه دارد، و به جاهلان تخفیف داده شده است» **(حُمِّلَ كُلُّ امْرِىء مِنْكُمْ مَجْهُودَهُ، وَخُفِّفَ عَنِ الْجَهَلَةِ)**.

این همان چیزی است که در آیات و روایات کراراً به آن اشاره شده است; قرآن مجید در یکجا می فرماید : « (**لا يُكَلِّفُ اللهُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَهَا**); خداوند هیچ کس را جز به اندازه توانش تکلیف نمی کند»[1] و در جای دیگر

۱. بقره، آیه ۲۸۶.

www.makarem.ir

می فرماید : (**لاَ یُکَلِّفُ اللهُ نَفْساً إلاَّ مَا آتَاهَا**)؛ خداوند هیچ کس جز به مقدار توانایی که به او داده، تکلیف نمی کند»[۱].

و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است : «**یُغْفَرُ لِلْجَاهِلِ سَبْعُونَ ذَنْباً قَبْلَ اَنْ یُغْفَرَ لِلْعَالِمِ ذَنْبٌ واحِدٌ**؛ خداوند هفتاد گناه جاهل را می بخشد پیش از آن که یک گناه از عالم را ببخشد»[۲] و در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام)آمده : «**إنَّمَا یُداقُّ الْعِبادَ فِی الْحِسابِ یَوْمَ الْقَیامَةِ عَلَی قَدْرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِی الدُّنْیَا**؛ خداوند به هنگام حساب اعمال، هر کس را به اندازه عقلی که به او در دنیا داده است حساب رسی می کند»[۳] و در واقع مقتضای عدالت همین است که تواناییهای فکری و جسمانی افراد در سپردن مسئولیتها و حساب رسی در برابر تخلّفات منظور گردد.

به همین دلیل، به دنبال آن می فرماید : «پروردگاری مهربان، و دینی استوار، و امام و پیشوایی آگاه دارید» (**رَبٌّ رَحِیمٌ، وَدِینٌ قَوِیمٌ، وَإمَامٌ عَلِیمٌ**).

در واقع در سایه این سه، همه اسباب سعادت فراهم است. خداوند رحیم، همه راههای سعادت را به روی انسان گشوده و دینی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) آورده است از استحکام و استواری بی نظیری برخوردار است. و امامی که برای سرپرستی انسانها و اجرای احکام دین منصوب کرده، از هر نظر آگاه است !

واژه امام در این جا می تواند اشاره به شخص پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، یا شخص علی (علیه السلام) و یا همه پیشوایان اسلام، از پیامبر خاتم (صلی الله علیه

---

۱. طلاق، آیه ۷.

۲. اصول کافی، جلد ۱ صفحه ۴۷ حدیث ۱.

۳. اصول کافی، جلد ۱ صفحه ۱۱.

www.makarem.ir

وآله) گرفته، تا وصیّ خاتم، حضرت مهدی ـ سلام الله علیهم اجمعین ـ بوده باشد.

بدیهی است چنین خداوند و آیین و امامی، هیچ کس را جز به مقدار توانش تکلیف نمی کند.

سرانجام در پایان این فراز، امام (علیه السلام) به نکته مهمی اشاره می کند و سخنان خودرا در بخش اوّل و دوّم این فراز با این نکته تکمیل می نماید، می فرماید : «من دیروز همراه (و رهبر) شما بودم، و امروز مایه عبرت شما هستم، و فردا از شما جدا می شوم، خداوند من و شما را بیامرزد» **(أَنَا بِالامْسِ صَاحِبُكُمْ، وَأَنَا الْيَوْمَ عِبْرَةٌ لَكُمْ، وَغَداً مُفَارِقُكُمْ ! غَفَرَ اللهُ لِي ولَكُمْ)**.

اشاره به این که : اگر سه روز زندگی مرا در کنار هم قرار دهید، مطالب بسیاری به شما می آموزد. دیروز همچون شما، بلکه رهبر و فرمانده شما بودم، «**عمرو بن عبدود**»ها را بر خاک سیاه می غلطاندم، درِ «**خیبر**» را با پنجه آهنین می گشودم، از رسول خدا (صلی الله علیه وآله)در میدان جنگ در برابر انبوه دشمن به تنهایی دفاع می کردم، در میدان های جنگ «**جمل و صفّین و نهروان**» هنگامی که شمشیر به دست می گرفتم لشکر دشمن از برابر من فرار می کردند، ولی امروز با این فرق شکافته که در میان بستر افتاده ام، درس عبرتی برای شما هستم، و فردا می روم، تنها جای خالی مرا خواهید دید. آیا این سه روز بیانگر وضع دنیا و بی اعتباری آن برای همه شما نیست ؟

به راستی سخنی به این کوتاهی و پرمعنایی کمتر شنیده شده است.

در این که منظور از جمله «**غَداً مُفَارِقُكُمْ**» پیش بینی شهادتش در همان بستر است یا خبر از آینده های دور می دهد که در تعبیرات عادی از آن به «**فردا**» تعبیر می شود، در میان شارحان نهج البلاغه گفتگوست ولی آنچه از قرائن مختلف و گفتگوهای دیگر امام (علیه السلام) در آن حادثه دلخراش و قبل

www.makarem.ir

از آن، استفاده می شود این است که منظور خبر قطعی از همان آینده نزدیک است و جمله «**إِنْ تَثْبُتِ الْوَطْأَةُ...**» (اگر من از این ضربت نجات یابم...) منافاتی با آن ندارد زیرا این گونه تعبیرات برای بیان مقاصد خاصی معمول است همان گونه که در قرآن مجید آمده « (**أَفَإِينْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى اَعْقَابِكُمْ**)[1]; آیا هرگاه پیامبر (صلی الله علیه وآله)بمیرد یا کشته شود شما به گذشته خود برمی گردید ؟» (در حالی که خداوند عالم بوده که پیامبر (صلی الله علیه وآله) به قتل نمی رسد). هدف امام (علیه السلام) نیز در این جا بیان این مطلب بوده است که من اگر می ماندم ای بسا ضارب خودرا عفو می کردم.

j j j

۱. آل عمران، آیه ۱۴۴.

www.makarem.ir

**بخش سوّم**

**إنْ تَثْبُتِ الْوَطْأَةُ فِی هذِهِ الْمَزَلَّةِ فَذَاکَ، وَإنْ تَدْحَضِ الْقَدَمُ فَإنَّا کُنَّا فِی أفْیَاءِ أغْصَانٍ، وَمَهَابِّ رِیَاحٍ، وَتَحْتَ ظِلِّ غَمَامٍ، اضْمَحَلَّ فِی الْجَوِّ مُتَلَفِّقُهَا، وَعَفَا فِی الأرْضِ مُخَطُّهَا. وَإنَّمَا کُنْتُ جَاراً جَاوَرَکُمْ بَدَنِی أیَّاماً، وَسَتُعْقَبُونَ مِنِّی جُثَّةً خَلاَءً: سَاکِنَةً بَعْدَ حَرَاکٍ، وَصَامِتَةً بَعْدَ نُطْقٍ. لِیَعِظْکُمْ هُدُوِّی، وَخُفُوتُ إطْرَاقِی، وَسُکُونُ أطْرَافِی ، فَإنَّهُ أوْعَظُ لِلْمُعْتَبِرِینَ مِنَ الْمَنْطِقِ الْبَلِیغِ وَالْقَوْلِ الْمَسْمُوعِ. وَدَاعِی لَکُمْ وَدَاعُ امْرِیءٍ مُرْصِدٍ لِلتَّلاَقِی ! غَداً تَرَوْنَ أیَّامِی، وَیُکْشَفُ لَکُمْ عَنْ سَرَائِرِی، وَتَعْرِفُونَنِی بَعْدَ خُلُوِّ مَکَانِی وَقِیَامِ غَیْرِی مَقَامِی.**

**ترجمه**

اگر گام (من) در این لغزشگاه، ثابت بماند (و از این ضربت خطرناک رهایئی یابم) این همان مطلوب ماست، و اگر گام بلغزد (و از این جهان رخت بربندم جای تعجّب نیست زیرا) ما در سایه شاخه ها، و مسیر وزش بادها و زیر سایه ابرهای متراکمی بودیم که در آسمان پراکنده شدند و آثارشان روی زمین محو شد (ما نیز خواهیم رفت).

من همسایه ای بودم که چند روزی در کنار شما زیستم و به زودی از من تنها جسدی بی روح و بی حرکت، بعد از آن همه حرکتها، و خاموش، بعد از آن همه گفتارها، باقی خواهید یافت. از حرکت ایستادن من، و از کار افتادن چشمهایم، و بی حرکتی اعضای پیکرم باید شما را پند و اندرز دهد، چرا که پند و اندرز آن برای عبرت گیرندگان از هر منطق رسا و گفتار شنیدنی مؤثّرتر است. وداع من با شما، وداع کسی است که آماده ملاقات (پروردگار) است و فردا ارزش زندگی با من را خواهید دانست و باطن من برای شما آشکار

www.makarem.ir

خواهد شد و آن زمان که جای خالی مرا ببینید و دیگری بر جای من نشیند، مرا خواهید شناخت !

**شرح و تفسیر**

## آن زمان که رفتم مرا خواهید شناخت !

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه، سرنوشت آینده خودرا در آن بستر شهادت، شرح می دهد و وضع مسلمین را بعد از خود نیز تبیین می کند نخست می فرماید : «اگر گام من در این لغزشگاه ثابت بماند (و از این ضربت خطرناک رهایی یابم) این همان مطلوب ماست (تصمیم درباره ضاربم یا عفو او بر عهده خود من خواهد بود) و اگر گام بلغزد (و از این جهان رخت بره بندم جای تعجب نیست زیرا) ما در سایه شاخه ها و مسیر وزش بادها و زیر سایه ابرهای متراکمی بودیم که در آسمان پراکنده شدند و آثارشان روی زمین محو شد». **(إِنْ تَثْبُتِ الْوَطْأَةُ[۱] فِی هذِهِ الْمَزَلَّةِ[۲] فَذَاکَ، وَإِنْ تَدْحَضِ[۳] الْقَدَمُ فَإِنَّا کُنَّا فِی أَفْيَاءِ[٤] أَغْصَانٍ، وَمَهَابِّ[۵] رِيَاحٍ،**

۱. «وطأه» به معنی جای پا و محلّ قدم است و گاه به صورت کنایی به معنی فشار شدید بکار می رود.

۲. «مزلّه» از مادّه «زلل» (بر وزن ضرر) به معنی لغزش گرفته شده، و «مزلّه» یعنی لغزشگاه.

۳. «تدحض» از «دَحْض» (بر وزن محض) نیز به معنی لغزش است.

۴. «افیاء» جمع «فیْء» (بر وزن شیء) به معنی سایه است.

۵. «مهابّ» از مادّه «هبوب» به معنی وزش باد گرفته شده و «مهابّ» جمع «مهبّ» به معنی محل وزش بادهاست.

www.makarem.ir

**وَتَحْتَ ظِلٍّ غَمَام، اضْمَحَلَّ فِی الْجَوِّ مُتَلَفِّقُهَا[۱]، وَعَفَا[۲] فِی الأَرْضِ مَخَطُّهَا[۳]).**

این تشبیهات زیبا، و تعبیرهای گویا، اشاره به این حقیقت است که :

**زادن و کشتن و پنهان کردن *** چرخ را رسم و ره دیرین است**

یا به گفته شاعر نکته سنج دیگر :

**این سیل متفق بکَنَد روزی این درخت *****

**وین باد مختلف بکُشد روزی این چراغ !**

تاریخ بشر و تجربیات روزمره همه ما، نیز این حقیقت را بر ملا ساخته است که زندگی ها همچون سایه های درختان و قدرتها، همچون سایه های ابرهاست به سرعت می گذرند و آثارشان برای همیشه برچیده می شود ولی عجب است که انسان با دیدن این همه نمونه ها، پند نمی گیرد، و گویی خودرا از شمول این قانون برکنار می بیند.

این بزرگ معلّم آسمانی، به دنبال این سخن، با توجه به این که می داند به زودی از این جهان رخت برمی بندد درس های عبرتی از مرگ و شهادت خود برای دیگران بیان می کند و از آن برنامه ای می سازد که سبب بیداری همه انسانها باشد می فرماید : «من همسایه ای بودم که چند روزی بدنم در کنار شما زیست، و به زودی از من تنها جسدی بی روح، و بی حرکت بعد از

---

۱. «متلفّق» به معنی قطعات به هم پیوسته است از مادّه «لفق» (بر وزن لفظ) به معنی به هم پیوستن قطعات چیزی است (قطعات پارچه، قطعات ابرها و مانند آن).

۲. «عفا» از مادّه «عفو» به معنی رها ساختن و ترک نمودن، گرفته شده و از آن جا که رها ساختن چیزی سبب فرسودگی و پوسیدگی و اندراس می شود در خطبه بالا و مانند آن به همین معنا (اندراس) آمده است.

۳. «مخطّ» از مادّه «خطّ» به معنی محلّ خطوط است.

www.makarem.ir

آن همه حرکت ها، و خاموش بعد از آن همه گفتارها، باقی خواهید یافت» **(وَإِنَّمَا كُنْتُ جَاراً جَاوَرَكُمْ بَدَنِی أَيَّاماً، وَسَتُعْقَبُونَ مِنِّی جُثَّةً خَلاَءً[۱] سَاكِنَةً بَعْدَ حَرَاكٍ[۲]، وَصَامِتَةً بَعْدَ نُطْقٍ).**

بلا فاصله از آن نتیجه گیری کرده می افزاید : «از حرکت ایستادن من و از کارافتادن چشمهایم، و بی حرکتی اعضای پیکرم باید شما را پند و اندرز دهد، چرا که پند و اندرز آن برای عبرت گیرندگان، از هر منطق رسا و گفتار شنیدنی، مؤثرتر است». **(لِيَعِظْكُمْ هُدُوِّی[۳]، وَخُفُوتُهُ[۴] إِطْرَاقِی[۵]، وَسُكُونُ أَطْرَافِی[۶] ، فَإِنَّهُ أَوْعَظُ لِلْمُعْتَبِرِينَ مِنَ الْمَنْطِقِ الْبَلِيغِ وَالْقَوْلِ الْمَسْمُوعِ).**

راستی هم، چنین است چرا که گویندگان هر چند فصیح و بلیغ و نکته سنج باشند، و شنوندگان هر قدر آماده شنیدن، ولی شنیدن کی بود مانند دیدن، هنگامی که انسان می بیند در یک لحظه مرد شجاع و نیرومندی که آوازه او همه جا را پر کرده بود، به جسم بی جانی تبدیل می شود که حتی پلکهای چشم او از گردش باز می ایستد، و لبهایش کمترین حرکتی ندارد، بزرگترین درس عبرت را فرا می گیرد و پایان زندگی و افول قوتها و قدرتها را با چشم خود مشاهده می کند، تکان می خورد و در فکر عمیقی فرو می رود، کدام واعظ توان یک چنین تأثیرگذاری را دارد ؟

---

۱. «خلاء» به معنی خالی بودن است.

۲. «حراک» و حرکت به یک معناست.

۳. «هدوّ» بر وزن «غلوّ» به معنی سکون و آرامش و یا عدم قدرت بر حرکت است.

۴. «خفوت» به معنی سکون و باز ایستادن از حرکت است.

۵. «اطراق» به معنی پایین انداختن چشم، به جهت ضعف پلکهاست.

۶. «اطراف» جمع طرف (بر وزن شرف) به معنی اعضای بدن است.

www.makarem.ir

سرانجام در پایان این خطبه با مردم **وداع می گوید و خدا حافظی می کند اما وداعی سوزناک و پر معنا می فرماید :** «وداع من با شما، وداع کسی است که آماده ملاقات (پروردگار) است و فردا ارزش ایّام زندگی با من را خواهید دانست، و باطن من، برای شما آشکار خواهد شد. و آن زمان که جای خالی مرا ببینید، و دیگری برجای من نشیند، مرا خواهید شناخت !» **(وَدَاعِی لَکُمْ وَدَاعُ امْرِیء مُرْصِد[1] لِلتَّلاَقِی ! غَداً تَرَوْنَ أَیَّامِی، وَیُکْشَفُ لَکُمْ عَنْ سَرَائِرِی، وَتَعْرِفُونَنِی بَعْدَ خُلُوِّ مَکَانِی وَقِیَامِ غَیْرِی مَقَامِی).**

آری هنگامی که آن مظهر عدالت، از میان مردم رخت بر بست و آن رهبر دلسوز و مهربان جای خودرا به دیگران سپرد، هنگامی که آن مخزن علوم الهی که به هنگام خواندن این خطبه ها، علم و دانش از زبانش فرو می ریخت، از میان مردم رفت و ظالمان و جباران بنی امیه که جز هوسهای شیطانی و غرایز حیوانی چیزی را به رسمیّت نمی شناختند بر جای او نشستند وسیل خون بی گناهان را جاری ساختند، مسلمانان فهمیدند، چه کسی را از دست داده اند، و چه خسارت عظیمی دامان آنها را گرفته است.

بنابراین تعبیر به «**غداً**» (فردا) همان گونه که ظاهر عبارت است نه اشاره به عالم برزخ است، نه قیامت، (آن گونه که بعضی از شارحان پنداشته اند) بلکه اشاره به همان ایّام شوم و تلخ و تاریکی است که بعد از شهادت امیرمؤمنان (علیه السلام)بر مسلمانان گذشت.

جمله «**مُرْصِد لِلتَّلاَقِی**» (کسی که آماده و منتظر ملاقات است) خواه به معنی ملاقات با فرشته مرگ باشد، یا پروردگار، نشان می دهد که روح مقدّس علی (علیه السلام)پیوندی با این جهان مادی و زودگذر نداشت، بلکه پیوندش، با عالم بالا، با فرشتگان خدا و با ذات پاک پروردگار بود، و ضربت «**ابن**

۱. «مرصد» از مادّه «ارصاد» به معنی آماده و منتظر شدن گرفته شده است.

www.makarem.ir

**ملجم**» را مقدمه ای برای این فوز عظیم و لقای پروردگار «**کعبه**» می دانست و جمله «**فُزْتُ وَرَبِّ الْکَعْبَةِ**» شاهد گویای آن است.

و اگر چند روزی بر طبق حکمت پروردگار روح پاکش در این قفس تن، زندانی بود، و در کنار مردم دنیا می زیست، هنگامی که این قفس شکسته شد، پر و بال گشود و به هوای کوی دوست پرواز نمود.

**خنک آن روز که پرواز کنم تا بر دوست *** به هوای سرکویش پروبالی بزنم !**

j j j

www.makarem.ir

# خطبه ۱۵۰[۱]

## وَمِنْ خطبةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

### یومی فیها إلی الملاحم ویصف فئة من أهل الضلال

از خطبه های امام (علیه السلام) است که در آن به حوادث آینده، اشاره می کند و اوصاف گروهی از گمراهان را بیان می دارد.

**خطبه در یک نگاه**

این خطبه در واقع از **سه بخش** تشکیل می شود. در **بخش اوّل** از گروهی سخن می گوید، که راه راست را رها کرده و به انحراف کشیده شده اند، سپس درباره رهبری از اهل بیت (علیهم السلام) سخن می گوید که با چراغی روشن در فتنه ها وارد می شود و هدایت مردم را بر عهده می گیرد، رهبری که گره ها را می گشاید و ملت ها را آزاد می سازد، کسی که مدت ها از دیده مردم پنهان خواهد گشت و کسی به او دست نمی یابد.

---

۱. «سند خطبه»

تنها سندی که در کتاب مصادر نهج البلاغه برای این خطبه آمده است کتاب المسترشد طبری است که بخش هایی از آخر این خطبه را با تفاوت هایی نقل کرده و از روایت طبری چنین برمی آید که این خطبه طولانی تر از آنچه مرحوم سیّد رضی نقل کرده، بوده است و مرحوم سیّد طبق برنامه ای که دارد تنها به ذکر بخش هایی بسنده کرده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲ صفحه ۳۳۷).

www.makarem.ir

در **بخش دوّم** این خطبه، سخن از افراد ضعیف الایمانی به میان می آورد که به خاطر پیروی از هوای نفس در گمراهی و فتنه ها غوطهورند و گروه دیگری که دارای ایمانی راسخ بوده اند و با کفر و شرک و آلودگی پیکار کرده و به قرب الهی رسیده اند.

**در بخش سوّم** به افرادی اشاره می کند، که بعد از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به قهقرا برگشتند و رشته های ایمان را گسَستند، از دوستان خدا بریدند و به دشمنان پیوستند، بنای ولایت را از اساس برداشتند و به جایی که کانون خطا بود، منتقل ساختند.

j j j

www.makarem.ir

**بخش اوّل**

**وَأَخَذُوا يَمِيناً وَشِمَالاً ظَعْناً فِي مَسَالِكِ الْغَيِّ، وَتَرْكاً لِمَذَاهِبِ الرُّشْدِ. فَلاَ تَسْتَعْجِلُوا مَا هُوَ كَائِنٌ مُرْصَدٌ، وَلاَ تَسْتَبْطِئُوا مَا يَجِيءُ بِهِ الْغَدُ. فَكَمْ مِنْ مُسْتَعْجِلٍ بِمَا إِنْ أَدْرَكَهُ وَدَّ أَنَّهُ لَمْ يُدْرِكْهُ. وَمَا أَقْرَبَ الْيَوْمَ مِنْ تَبَاشِيرِ غَدٍ ! يَا قَوْمِ، هذَا إِبَّانُ وُرُودِ كُلِّ مَوْعُود، وَدُنُوٍّ مِنْ طَلْعَةِ مَا لاَ تَعْرِفُونَ. أَلاَ وَإِنَّ مَنْ أَدْرَكَهَا مِنَّا يَسْرِي فِيهَا بِسِرَاج مُنِير، وَيَحْذُو فِيهَا عَلَى مِثَالِ الصَّالِحِينَ، لِيَحُلَّ فِيهَا رِبْقاً، وَيُعْتِقَ فِيهَا رِقّاً، وَيَصْدَعَ شَعْباً، وَيَشْعَبَ صَدْعاً، فِي سُتْرَةٍ عَنِ النَّاسِ لاَ يُبْصِرُ الْقَائِفُ أَثَرَهُ وَلَوْ تَابَعَ نَظَرَهُ. ثُمَّ لَيُشْحَذَنَّ فِيهَا قَوْمٌ شَحْذَ الْقَيْنِ النَّصْلَ. تُجْلَى بِالتَّنْزِيلِ أَبْصَارُهُمْ، وَيُرْمَى بِالتَّفْسِيرِ فِي مَسَامِعِهِمْ، وَيُغْبَقُونَ كَأْسَ الْحِكْمَةِ بَعْدَ الصَّبُوحِ !**

**ترجمه**

آنها (مردم آن زمان) به چپ و راست متمایل شده، در مسیر ضلالت و گمراهی گام نهاده و راههای مستقیم را رها کرده اند، درباره آنچه باید رخ دهد و مورد انتظار است، عجله مکنید و آنچه را فردا با خود می آورد، دور مشمرید. چه بسیارند کسانی که برای چیزی عجله می کنند که اگر آن را به دست آورند، (پشیمان می شوند و) دوست دارند که به آن نمی رسیدند و چه نزدیک است امروز به آغاز فردا.

ای جماعت ! اکنون هنگام فرا رسیدن تمام آنچه (به شما) وعده داده شده است، می باشد، و نیز هنگام نزدیک شدن طلوع چیزی است که از آن آگاهی ندارید. بدانید ! آن کس از ما (اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله)) که آن فتنه ها را دریابد، با چراغ روشنی بخش، در آن گام می نهد و به سیره و روش صالحان (پیامبر و ائمه اهل بیت) رفتار می کند. او می آید تا در آن میان

www.makarem.ir

گره ها را بگشاید، بردگان را آزاد سازد، گمراهان و ستمگران متحد را پراکنده کند، و حق جویان متفرّق را گردهم آورد، او مدّتی در پنهانی از مردم به سر می برد آن گونه که پی جویان اثر قدمش را نبینند، هر چند برای یافتن او بسیار جستجو کنند. سپس گروهی (برای یاری او) آماده می شوند همچون آماده شدن شمشیر به دست آهنگر تیزگر. چشم آنان با قرآن روشنی می گیرد و تفسیر آیاتش به گوش آنها افکنده می شود و هر صبح و شام از جام حکمت سیراب می شوند !

## شرح و تفسیر

### نابسامانی ها در پرتو وجودش سامان می یابد

همان گونه که در بالا آمد این خطبه در مجموع پیش گویی از حوادث آینده، می کند و قرائن و تعبیرات موجود در خطبه، به خوبی نشان می دهد که سخنان امام (علیه السلام) در این خطبه اشاره به حوادثِ پیش از قیام مهدی (علیه السلام) و سپس قیام مبارک اوست.

نخست می فرماید : «مردم به چپ و راست متمایل شده در مسیر ضلالت و گمراهی گام نهاده، وراه های مستقیم را رها کرده اند» **(وَأَخَذُوا يَمِيناً وَشِمَالاً ظَعْناً فِي مَسَالِكِ الْغَيِّ، وَتَرْكاً لِمَذَاهِبِ الرُّشْدِ).**

سپس می افزاید : «درباره آنچه باید رخ دهد و مورد انتظار است عجله مکنید و آنچه را فردا با خود می آورد، دور مشمرید» **(فَلاَ تَسْتَعْجِلُوا مَا هُوَ كَائِنٌ مُرْصَدٌ[1]، وَلاَ تَسْتَبْطِئُوا مَا يَجِيءُ بِهِ الْغَدُ).**

آن گاه به ذکر دلیل برای ترک شتاب پرداخته می افزاید : «چه بسیارند کسانی که برای چیزی عجله می کنند که اگر آن را به دست آورند (پشیمان

---

۱. «مرصد» از مادّه «رصد» (بر وزن صمد) در اصل به معنی مراقبت از چیزی است و «مرصد» به چیزی گفته می شود که مورد مراقبت و انتظار قرار گرفته است.

www.makarem.ir

می شوند و) دوست دارند که به آن نمی رسیدند. و چه نزدیک است امروز به آغاز فردا». **(فَكَمْ مِنْ مُسْتَعْجِلٍ بِمَا إِنْ أَدْرَكَهُ وَدَّ أَنَّهُ لَمْ يُدْرِكْهُ. وَمَا أَقْرَبَ الْيَوْمَ مِنْ تَبَاشِيرِ[1] غَدٍ).**

اشاره به این که، برای پیروزیهایی که بعد از فتنه ها وعده داده شده (به خصوص ظهور مهدی که در عصر خود پیامبر وعده های صریح درباره اقامه عدل و داد در سراسر جهان به وسیله او داده شده است) عجله مکنید چرا که هر چیز، زمانی دارد و شرایطی، و تا شرایط آن حاصل نشود، همچون میوه خامی است که آن را از درخت بچینند که موجب پشیمانی و ندامت خواهد شد.

آن گاه، مردم را مخاطب قرار داده می فرماید : «ای جماعت ! اکنون، هنگام فرا رسیدن تمام آنچه (به شما) وعده داده شده است، می باشد (از ظهور فتنه ها و آشوبها و سلطه ظالمان و تحت فشار قرار گرفتن مظلومان) و نیز هنگام نزدیک شدن طلوع چیزی است که از آن آگاهی ندارید (از حکومت عدل و داد و برچیده شدن ظلم و فساد)» **(يَا قَوْمِ، هذَا إِبَّانُ[2] وُرُودِ كُلِّ مَوْعُودٍ، وَدُنُوٌّ مِنْ طَلْعَةِ مَا لاَ تَعْرِفُونَ).**

سپس با بیان روشن تری از این ظهور بزرگ، سخن می گوید و می فرماید : «آگاه باشید ! آن کس از ما (اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله)) که آن فتنه ها را دریابد با چراغ روشنی بخش، در آن گام می نهد و به سیره و روش صالحان (پیامبر و ائمه

---

۱. «تباشیر» به معنی بشارت و آغاز هر چیزی است (که در واقع بشارت ورود آن را می دهد) و «تباشیر صبح» به معنی اوایل آن است. بعضی تباشیر را جمع تبشیر می دانند ولی از تعبرات عده ای استفاده می شود که مفرد است یا جمعی است که مفرد ندارد.

۲. «ابّان» به معنی آغاز و ابتدا و وقت هر چیزی است.

www.makarem.ir

اهل بیت) رفتار می کند» **(أَلاَ وَإِنَّ مَنْ أَدْرَكَهَا مِنَّا يَسْرِى فِيهَا بِسِرَاجٍ مُنِيرٍ، وَيَحْذُو[۱] فِيهَا عَلَى مِثَالِ الصَّالِحِينَ)**.

و در ادامه این سخن برنامه های آن مصلح بزرگ را در چند جمله کوتاه و پرمعنی بیان می کند، می گوید : «او می آید تا در آن میان گره ها را بگشاید، بردگان (ملّتها و افراد اسیر) را آزاد سازد، گمراهان و ستمگران متحد را پراکنده کند و حق جویان متفرق را گردهم آورد، او (مدّتی) در پنهانی از مردم به سر می برد آن گونه که پی جویان اثر قدمش را نبینند، هر چند برای یافتن او بسیار جستجو کنند» **(لِيَحُلَّ فِيهَا رِبْقاً[۲]، وَيُعْتِقَ فِيهَا رِقّاً، وَيَصْدَعَ[۳] شَعْباً[٤]، وَيَشْعَبَ صَدْعاً، فِى سُتْرَةٍ عَنِ النَّاسِ لاَ يُبْصِرُ الْقَائِفُ[۵] أَثَرَهُ وَلَوْ تَابَعَ نَظَرَهُ)**.

این تعبیرات کاملاً بر مسأله ظهور مهدی (علیه السلام) تطبیق می کند زیرا او زنجیرهای اسارت را پاره می کند و مظلومان در بند را آزاد می سازد، شوکت ظالمان را در هم می شکند و جمع آنها را پراکنده می سازد، سال ها در خفا

---

۱. «یحذو» از مادّه «حذو» (بر وزن حذف) به معنی پیروی و همانند ساختن گرفته شده است.

۲. «ربق» به معنی طنابی است که در آن گره های متعددی باشد و هر گرهی را «ربقه» می گویند و در جمله بالا به معنی گره های مشکلات است.

۳. «یصدع» از مادّه «صدع» در لغت به معنی شکافتن به طور مطلق و یا شکافتن اجسام محکم است و از آن جا که با شکافتن چیزی درونش آشکار می شود این کلمه به معنی «اظهار و افشا و آشکار کردن» نیز آمده است.

۴. «شعب» به معنی گروه عظیمی از مردم است و در ادبیات امروز به معنی ملت به کار می رود.

۵. «قائف» از مادّه «قوف» (بر وزن خوف) به معنی جستجوی آثار چیزی است و «قائف» به کسی می گویند که جستجوگری در آثار اشیا یا افراد می کند. قیافه شناسی هم در اصل به همین معناست.

www.makarem.ir

زندگی می کند بی آن که تیزبین ترین جستجوگران بتوانند جای او را پیدا کنند.

بعضی از شارحان در تفسیر جمله های بالا احتمالات دیگری داده اند، که چون شایان توجه نبود از ذکر آن صرف نظر شد.

جالب توجه این که «**ابن ابی الحدید**» با تعصب خاصی که در بسیاری از مسائل مربوط به امامت دارد در شرح عبارات فوق تصریح می کند که منظور از جمله «**وَإِنَّ مَنْ أَدْرَكَهَا مِنَّا يَسْرِى فِيهَا بِسِرَاجٍ مُنِيرٍ...**» مهدی آل محمّد (صلی الله علیه وآله)است و اوصاف بعد را نیز منطبق بر او می داند هر چند طبق عقیده ای که اهل سنّت درباره مهدی (علیه السلام) دارند می گوید او در آخرالزمان متولد می شود[۱].

و در پایان این بخش به اصحاب و یاران آن حضرت و اوصاف آنها اشاره کرده چنین می فرماید : «سپس گروهی (برای یاری او) مهیّا می شوند همچون مهیّا شدن شمشیر به دست آهنگر تیزگر، چشم آنان با قرآن روشنی می گیرد و تفسیر آیاتش به گوش آنها افکنده می شود، و هر صبح و شام از جام حکمت سیراب می شوند» (**ثُمَّ لَيُشْحَذَنَّ[۲] فِيهَا قَوْمٌ شَحْذَ الْقَيْنِ[۳] النَّصْلَ. تُجْلَى بِالتَّنْزِيلِ أَبْصَارُهُمْ، وَيُرْمَى بِالتَّفْسِيرِ فِى مَسَامِعِهِمْ، وَيُغْبَقُونَ[۴] كَأْسَ الْحِكْمَةِ بَعْدَ الصَّبُوحِ**).

---

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۹ صفحه ۱۲۸.

۲. «لیشحذنَّ» از مادّه «شحذ» در اصل به معنی تیزکردن چاقوست ولی این واژه به معنی تیزکردن هوش و آماده ساختن نیز به کار می رود.

۳. «قَیْن» به معنی آهنگر است. این واژه معنی مصدری هم دارد یعنی آهنگری و آماده کردن و مرتب ساختن.

۴. «یغبقون» از «غبوق» گرفته شده که به معنی نوشابه ای است که در عصر می نوشند در مقابل «صبوح» که به معنی نوشابه صبح است و مصدر آن «غبق» (بر وزن غبن) می باشد.

www.makarem.ir

از این تعبیرات پر معنا به خوبی استفاده می شود که یاران آن پیشوای بزرگ و دادگر، مردانی شجاع و بیدار و آگاهند که از قبل ساخته شده اند و سازندگی درباره آنها همچنان ادامه دارد، قلبشان با آیات قرآن و تفسیر کلمات الهی، روشن شده و صبح و شام آموزشهای تازه ای می بینند و هر زمان برآمادگی آنها افزوده می شود.

اما چه کسی اینها را از قبل ساخته است ؟ آیا خودشان یا معلّمان و استادانی که مأموریت شکوفا کردن این استعدادها را دارند ؟ ویا ارتباط معنوی آنها با امام (علیه السلام)و رهبر غایبشان ؟ درست بر ما روشن نیست ولی به هر حال آنها افرادی هستند که لباس همکاری در این انقلاب بزرگ، بر قامتشان دوخته شده است و شایستگی آن را دارند و به گفته «**ابن ابی الحدید**» «این گروه عارفانی هستند که زهد و حکمت و شجاعت را در وجود خود جمع کرده اند و امثال آنها باید یاران ولی اللهی باشند که خدا او را برگزیده است»[۱].

از مجموع آنچه در این بخش از خطبه گذشت، به خوبی برمی آید که امام آینده بسیار روشنی را بعد از بروز تاریکی ها و آشکار شدن ظلمتها به مسلمین نوید می دهد، آینده ای که به دست توانای فرزند رشیدش مهدی (عج) رقم می خورد، و با طلوع خورشید جمالش، تاریکها و ظلمتها رخت برمی بندد.

j j j

**نکته**

## قیام مهدی موعود (علیه السلام) قطعی است

در این خطبه شریفه در فصلی که گذشت ـ مانند چندین خطبه دیگر از نهج البلاغه ـ بشارات ظهور مهدی (عج) دیده می شود. بشارتی که در روایات متواتر از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)به ما رسیده است و به همین دلیل هم

۱. شرح ابن ابی الحدید، جلد ۹ صفحه ۱۲۹.

www.makarem.ir

علمای اسلام اعم از شیعه واهل سنّت بر آن اتفاق نظر دارند و جز افراد بسیار معدودی که گرفتار نوعی انحراف فکری هستند آن را انکار نکرده اند و حتی بعضی از علمای معروف اهل سنّت کتاب و یا کتابهایی تحت عنوان تواتر روایات مهدی (علیه السلام) نگاشته اند[۱].

از خطبه مورد بحث مانند بسیاری از روایاتی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و ائمه اهل بیت نقل شده دو امر مهم استفاده می شود.

**نخست این که :** این ظهور مقدّس که برای برچیدن بساط ظلم و گسترش توحید و عدل، صورت می گیرد. زمانی خواهد بود که فساد صحنه جهان را گرفته باشد، یعنی انسانها از ظلم و جور و ستم خسته می شوند و راههای اصلاح بسته می شود و تمام مکتبها و قانونهای بشری ناکارآمدی خودرا عملاً ثابت می کنند و همین امر آمادگی برای پذیرش آن حکومت الهی را افزایش می دهد.

**دیگر این که :** یاران مهدی (علیه السلام) و اصحاب او برای پیاده کردن این طرح عظیم جهان انسانی افرادی هستند آگاه و دانشمند، شجاع با شهامت و دلسوز و مهربان و همواره گوش به فرمان.

این بحث کوتاه با حدیثی از صحابی معروف «**ابو سعید خدری**» که در کتاب «**مسند احمد حنبل**» آمده است پایان می دهیم او می گوید : پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)فرمود : «**لاَتَقُومُ السَّاعَةُ حَتّی تَمْتَلأُ الارْضُ ظُلْماً وَعُدْواناً قَال : ثُمَّ یَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ عِتْرتِی أَوْ مِنْ أَهْلِ بَیْتِی یَمْلأُها قِسْطاً وَعَدْلاً کَمَا مُلِئَتْ ظُلْماً وَعُدْواناً**; قیامت بر پا نمی شود تا آن زمانی

۱. از جمله کتابی است که دانشمند معروف «شوکانی» به عنوان «التوضیح فی تواتر ما جاء فی المنتظر...» نگاشته است (برای توضیح بیشتر به کتاب «پیام قرآن» جلد ۱۰ صفحه ۴۲۳ مراجعه کنید).

www.makarem.ir

که زمین پر از ظلم و ستم گردد، سپس مردی از عترت من ـ یا از اهل بیت من ـ خروج می کند و زمین را پر از عدل و داد می کند آن گونه که از ظلم و ستم پرشده است»[۱].

همین معنا در «**سنن ابی داود**» نیز با مختصر تفاوتی نقل شده است[۲].

j j j

۱. مسند احمد، جلد ۳ صفحه ۳۶.

۲. سنن ابی داود، جلد ۴ صفحه ۱۵۲.

www.makarem.ir

**بخش دوّم**

**منها : وَطَالَ الامَدُ بِهِمْ لِيَسْتَكْمِلُوا الْخِزْيَ، وَيَسْتَوْجِبُوا الْغِيَرَ; حَتَّى إِذَا اخْلَوْلَقَ الاجَلُ، وَاسْتَرَاحَ قَوْمٌ إِلَى الْفِتَنِ، وَأَشَالُوا عَنْ لَقَاحِ حَرْبِهِمْ، لَمْ يَمُنُّوا عَلَى اللهِ بِالصَّبْرِ، وَلَمْ يَسْتَعْظِمُوا بَذْلَ أَنْفُسِهِمْ فِي الْحَقِّ; حَتَّى إِذَا وَافَقَ وَارِدُ الْقَضَاءِ انْقِطَاعَ مُدَّةِ الْبَلاَءِ، حَمَلُوا بَصَائِرَهُمْ عَلَى أَسْيَافِهِمْ، وَدَانُوا لِرَبِّهِمْ بِأَمْرِ وَاعِظِهِمْ.**

**ترجمه**

مدتی طولانی به آنان مهلت داده شد، تا رسوایی را به حدّ نهایی برسانند و مستحق دگرگونی (نعمتهای الهی و مجازات او) گردند و هنگامی که اجل آنها به سر رسد، گروه دیگری با فتنه ها مماشات کردند و دست از مبارزه با آن کشیدند (ولی گروه دیگری از مسلمانان راستین به پاخاستند که) به خاطر صبر و استقامتشان منّتی بر خدا نمی نهادند و بذل جان در راه حق را بزرگ نمی شمردند، تا آن که به فرمان خدا دوران آزمایش به پایان رسد و (این گروه مبارز) آگاهی و بینایی خودرا بر شمشیرها حمل کردند (و آگاهانه با دشمن به مبارزه برخاستند) و به فرمان واعظ خویش (قیام می کنند و) به پرستش پروردگارشان پرداختند.

j j j

**شرح و تفسیر**

## ویژگیهای یاران مخلص پیامبر (صلی الله علیه وآله)

www.makarem.ir

در این بخش از خطبه شارحان «**نهج البلاغه**» راههای مختلفی را پیموده اند زیرا اوصافی که در این بخش آمده و ضمایری که در آن وجود دارد، هماهنگ به نظر نمی رسد، به همین جهت بعضی از شارحان، جمله هایی را در تقدیر گرفته اند و این ناهماهنگی را مربوط به جدا سازی و گزینش های مختلف «**سیّد رضی**» دانسته اند که اگر آن مرحوم تمام خطبه را نقل کرده بود، چه بسا این ناهماهنگی دیده نمی شد.

به هر حال آنچه مناسب تر در تفسیر این بخش به نظر می رسد این است که امام (علیه السلام)نظر به مردم عصر جاهلیّت و سپس دوران ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) دارد و در این رابطه اهل آن زمان را به سه گروه تقسیم فرموده است : گمراهان، افراد ضعیف الایمان و مؤمنان شجاع و قوی الایمان.

درباره گروه اوّل می فرماید : «مدتی طولانی به آنها مهلت داده شد تا رسوایی را به سر حد نهایی برسانند و مستحق دگرگونی (نعمت های الهی و مجازات او) گردند» **(وَطَالَ الامَدُ بِهِمْ لِيَسْتَكْمِلُوا الْخِزْيَ، وَيَسْتَوْجِبُوا الْغِيَرَ[1]).**

آری گاه می شود که خداوند کسانی را که در راه عصیان و طغیان اصرار دارند به حال خود وامی گذارد تا رسوایی را به حد اعلا برسانند و مستوجب کیفر الهی شوند. آیات قرآن نیز در موارد مختلفی به آنها اشاره کرده و مجازات آنها را «**استدراجی**» می شمرد.

سپس به گروه دوّم و سوّم اشاره کرده می فرماید : «هنگامی که اجل آنها (گروه اوّل) به سررسد گروهی با فتنه ها مماشات کردند و دست از مبارزه با آن کشیدند (ولی گروه دیگری از مومنان راستین به پاخاستند) آنها به خاطر صبر واستقامتشان منّتی بر خدا نمی نهادند و بذل جان را در راه حق بزرگ

---

۱. «غیر» جمع «غیره» (مثل سیر جمع سیره) به معنی دگرگونی ها و حوادث روزگار است که موجب تغییراتی در نعمتها می شود و بعضی گفته اند : «غیر» مفرد است نه جمع.

www.makarem.ir

نمی شمردند تا آن که به فرمان خدا دوران آزمایش به پایان رسد (این گروه مبارز) آگاهی و بینایی خودرا بر شمشیرها حمل کردند (و آگاهانه با دشمن به مبارزه برخاستند) و به فرمان واعظ خویش (پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله)) به پرستش پروردگارشان (خداوند یکتا) پرداختند». **(حَتَّى إِذَا اخْلَوْلَقَ[۱] الاجَلُ، وَاسْتَرَاحَ قَوْمٌ إِلَى الْفِتَنِ، وَأَشَالُوا[۲] عَنْ لَقَاحِ[۳] حَرْبِهِمْ، لَمْ يَمُنُّوا عَلَى اللهِ بِالصَّبْرِ، وَلَمْ يَسْتَعْظِمُوا بَذْلَ أَنْفُسِهِمْ فِي الْحَقِّ؛ حَتَّى إِذَا وَافَقَ وَارِدُ الْقَضَاءِ انْقِطَاعَ مُدَّةِ الْبَلاَءِ، حَمَلُوا بَصَائِرَهُمْ عَلَى أَسْيَافِهِمْ، وَدَانُوا لِرَبِّهِمْ بِأَمْرٍ وَاعِظِهِمْ).**

به این ترتیب صفوف این سه گروه که در هر جامعه ای نظیر آنها پیدا می شود از یکدیگر جدا می گردد و هر یک به راه خود می روند.

جمعی از شارحان نهج البلاغه آنها را به دو گروه تقسیم کرده اند و جمله «**اسْتَرَاحَ قَوْمٌ إِلَى الْفِتَنِ...**» را اشاره به صالحانی دانسته اند که در مقطع خاصی در برابر فتنه ها خاموش می نشینند و تقیّه می کنند تا زمان لازم برای قیام فرا رسد و جمله «**لَمْ يَمُنُّوا...**» را معطوف بر آن می دانند.

در این که این قوم و گروه چه کسانی هستند و کی قیام می کنند و رهبر آنها در چه زمانی ظهور می کند همان گونه که اشاره شد شارحان «**نهج البلاغه**» تفسیرهای مختلفی دارند. بعضی آن را ناظر به زمان «**بنی امیه**» می دانند که نخست، آنها بر تمام کشور اسلامی سلطه پیدا می کنند و نیکان و پاکان را از صحنه اجتماع دور می سازند و صدای مظلومان را خاموش

---

۱. «اخلولق» از ریشه «خلق» که یکی از معانی آن کهنگی است گرفته شده، و در این جا به معنی پایان یافتن و به انتها رسیدن است زیرا لازمه کهنگی پایان یافتن عمر چیزی است.

۲. «اشالوا» از ریشه «شول» (بر وزن قول) گرفته شده و در اصل به معنی بالا بردن چیزی است مانند بالا بردن حیوان دم خودرا، و در این جا به معنی دست برداشتن از مبارزه است.

۳. «لقاح» در اصل به معنی باردار ساختن است و در این جا به معنی آغاز کردن جنگ است.

www.makarem.ir

می کنند ولی چیزی نمی گذرد که گروهی برضد آنها قیام می کنند و سلطه آنها را درهم می پیچنند و آنها را به زباله دان تاریخ می فرستند.

و بعضی دیگر معتقدند که آنها یاران حضرت مهدی (ارواحنا فداه) هستند که بعد از یک دوران ظلم و فساد و تباهی و بیگانگی از خدا، به فرمان پیشوایشان قیام می کنند و آن را پر از عدل و داد می سازد پس از آن که ظلم وجور همه جا را فرا گرفته است.

ولی با توجه به آنچه در بخش بعد می آید چنین به نظر می رسد که این گروهها اشاره به مردمی هستند که در عصر جاهلیّت می زیستند گروهی راه فساد را پیمودند و گروهی بی تفاوت بودند و سرانجام گروهی از صالحان مخلص به پاخاستند و به حمایت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) پرداختند و جان و مال خویش را نثار او کردند و اسلام در همه جا حاکم شد.

جمله «**حَمَلُوا بَصَائِرَهُمْ عَلَى أَسْيَافِهِمْ**; آگاهی خودرا بر شمشیرها حمل می کنند» تعبیر بسیار زیبایی است که نشان می دهد مبارزات اسلامی باید بر اساس آگاهی ها باشد و مبارزه فرهنگی بر مبارزه نظامی مقدّم است.

j j j

www.makarem.ir

**بخش سوّم**

**حَتَّى إِذَا قَبَضَ اللهُ رَسُولَهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، رَجَعَ قَوْمٌ عَلَى الاعْقَابِ، وَغَالَتْهُمُ السُّبُلُ، وَاتَّكَلُوا عَلَى الْوَلاَئِجِ، وَوَصَلُوا غَيْرَ الرَّحِمِ، وَهَجَرُوا السَّبَبَ الَّذِى أُمِرُوا بِمَوَدَّتِهِ، وَنَقَلُوا الْبِنَاءَ عَنْ رَصِّ أَسَاسِهِ، فَبَنَوْهُ فِى غَيْرِ مَوْضِعِهِ. مَعَادِنُ كُلِّ خَطِيئَةٍ، وَأَبْوَابُ كُلِّ ضَارِب فِى غَمْرَةٍ. قَدْ مَارُوا فِى الْحَيْرَةِ ، وَذَهَلُوا فِى السَّكْرَةِ، عَلَى سُنَّةٍ مِنْ آلِ فِرْعَونَ : مِنْ مُنْقَطِع إِلَى الدُّنْيَا رَاكِن، أَوْ مُفَارِق لِلدِّينِ مُبَايِن.**

**ترجمه**

هنگامی که خداوند پیامبرش را بر گرفت و قبض روح کرد، گروهی به قهقرا برگشتند و اختلاف و پراکندگی، آنها را هلاک ساخت، تکیه بر غیر خدا کردند، و با غیر خویشاوندان (یعنی عترت رسول الله) پیوند بر قرار ساختند، و از وسیله ای که مأمور به مودّت آن بودند دوری گزیدند. آنها بنا (ی خلافت و ولایت) را از اساس و محل اصلی آن برداشته در غیر جایگاهش نصب کردند. آنها معدن تمام خطاها، و درهای هرگونه گمراهی بودند. در حیرت و سرگردانی غوطهور شدند و در مستی و غرور از حق بیگانه گشتند و بر روش آل فرعون حرکت کردند. گروهی به دنیا پرداختند و بر آن تکیه نمودند و گروهی از دین جدا گشتند.

j j j

**شرح و تفسیر**

## بازگشت به ارزشهای جاهلی

www.makarem.ir

در ادامه بحث قبل، که سخن از عصر جاهلیّت و سپس زمان قیام پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و ظهور اسلام بود، امام (علیه السلام) در این بخش به دوران بعد از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)اشاره کرده و ترسیم دقیق و گویایی از آن را ارائه می دهد، پرده ها را کنار می زند و واقعیت ها را روشن می سازد، می فرماید : «این وضع (قیام صالحان به پیشوایی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله)) همچنان ادامه داشت تا خداوند پیامبرش را برگرفت (و به سوی خویش فراخواند) در آن هنگام گروهی به قهقرا برگشتند و اختلاف و پراکندگی آنها را هلاک ساخت، تکیه بر غیر خدا کردند و با غیر خویشاوندان (و اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله)) پیوند برقرار ساختند، و از وسیله ای که مأمور به مودّت آن بودند، دوری گزیدند» **(حَتَّى إِذَا قَبَضَ اللهُ رَسُولَهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، رَجَعَ قَوْمٌ عَلَى الاعْقَابِ، وَغَالَتْهُمُ[۱] السُّبُلُ، وَاتَّكَلُوا عَلَى الْوَلاَئِجِ[۲]، وَوَصَلُوا غَيْرَ الرَّحِمِ، وَهَجَرُوا السَّبَبَ الَّذِي أُمِرُوا بِمَوَدَّتِهِ).**

منظور از جمله «**رَجَعَ قَوْمٌ عَلَى الاعْقَابِ**» بازگشت به عصر جاهلیّت، وزنده کردن ارزشهای آن زمان است که با نهایت تأسف، پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)در جامعه اسلامی ظاهر شد، ناصالحان پُستهای مختلف جامعه را در اختیار گرفتند و صالحان کنار گذارده شدند، و دنیاپرستی آشکار گشت، و بیت المال اسلامی که به همه تعلق داشت تدریجاً در اختیار قشر خاصی قرار گرفت.

---

۱. «غالتهم» از مادّه «غول» (بر وزن قول) در اصل به معنی فسادی است که به طور پنهانی در چیزی نفوذ می کند و لذا به قتل های مخفی و ترور «غیلة» گفته می شود. این واژه به معنی هلاک کردن و نابود ساختن با عوامل پنهانی می آید و از آن جا که گمراهی، هلاکت معنوی است به این معنی نیز آمده است و در خطبه بالا به همین معنا می باشد.

۲. «ولائج» جمع «ولیجة» به معنی محرم اسرار و نیز به معنی نظیر و مثل و مانند آمده است.

www.makarem.ir

جمله «**غَالَتْهُمُ السُّبُلُ**» اشاره به اختلاف آرایی است که پس از پیامبر (صلی الله علیه وآله)به وجود آمد و بسیاری از افراد، محکمات اسلام را مطابق سلیقه شخصی خود و منافع خویش تفسیر کردند، و این کار موجب گمراهی بسیاری از مردم شد، همان گمراهی که امام (علیه السلام) از آن، به هلاکت تعبیر فرموده است.

منظور از «**اتَّكَلُوا عَلَى الْوَلَائِجِ**» این است که جمعی از مسلمانان، محرم اسرار خود را از بیگانگان و منافقان انتخاب کردند.

جمله «**وَصَلُوا غَيْرَ الرَّحِمِ**» اشاره به آیه شریفه (**قُلْ لاَ أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِى الْقُرْبى**)؛ بگو من در برابر رسالتم پاداشی جز مودت خاندانم را از شما نمی طلبم[1]» می باشد، که گروهی آن را رها کردند و به غیر آنها پیوستند.

و جمله «**هَجَرُوا...**» تأکید دیگری بر همین معناست که آنها مأمور به مودّت اهل بیت (علیهم السلام) و پیمودن راه ایشان شده بودند، ولی آن را رها ساختند و پیرو دیگران شدند.

سپس امام (علیه السلام) پرده را بالاتر زده و با صراحت بیشتری در مسأله خلافت و تغییر اساس آن، سخن می گویند، می فرماید : «آنها بنا(ی خلافت و ولایت) را از اساس و محل اصلی آن، برداشته در غیر جایگاهش، نصب کردند» (**وَنَقَلُوا الْبِنَاءَ عَنْ رَصٍّ[2] أَسَاسِهِ، فَبَنَوْهُ فِى غَيْرِ مَوْضِعِهِ**).

با این که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بارها گاه با صراحت و گاه با کنایه، جانشین خودرا تعیین کرده بود و فرموده بود بعد از من دست از دامان «**قرآن**

---

۱. شوری، آیه ۲۳.

۲. «رصّ» به معنی چسباندن چیزی به چیز دیگر است و «مرصوص» به هر بنای محکمی اطلاق می شود. در جمله بالا «رصّ» به معنی مرصوص است و تعبیر امام (علیه السلام) به «رص اساسه» از قبیل اضافه صفت به موصوف می باشد یعنی اساس محکم ولایت.

www.makarem.ir

**و عترتم»** برندارید، ولی با نهایت تأسف این بنای محکم را ویران کردند و در جایی دیگر بناهای لرزانی ساختند.

سرانجام امام (علیه السلام) در قسمت های پایانی این خطبه به اوصاف گروهی که عامل اصلی این تغییر و دگرگونی بوده، پرداخته چنین می فرماید : «آنها معدن تمام خطاها، و درهای هرگونه گمراهی بودند. در حیرت و سرگردانی غوطهور شدند و در مستی و غرور از حق بیگانه گشتند و بر روش آل فرعون حرکت کردند، گروهی به دنیا پرداختند و بر آن تکیه نمودند و گروهی از دین خدا، جدا گشتند» **(مَعَادِنُ كُلِّ خَطِيئَةٍ، وَأَبْوَابُ كُلِّ ضَارِبٍ فِي غَمْرَةٍ**[1]**. قَدْ مَارُوا**[2] **فِي الْحَيْرَةِ ، وَذَهَلُوا فِي السَّكْرَةِ، عَلَى سُنَّةٍ مِنْ آلِ فِرْعَونَ : مِنْ مُنْقَطِعٍ إِلَى الدُّنْيَا رَاكِنٍ، أَوْ مُفَارِقٍ لِلدِّينِ مُبَايِنٍ).**

این اوصاف پنج گانه برای آنها بیان می فرماید تا نشان دهد که افکار و اعمال آنها از ریشه خراب بوده است; افرادی فاسد و مفسد، مست و مغرور و دنیاپرست و بیگانه از آیین حق.

در توصیف بالا امام (علیه السلام) آنها را به **«آل فرعون»** تشبیه می کند; یکی از ویژگیهای آل فرعون این بود که مردم را به دو گروه تقسیم کردند : گروهی **«قبطیان»** بودند و گروهی **«سبطیان»**، یا به تعبیری دیگر : **«آل فرعون» و «بنی اسرائیل»**.

---

۱. «غمرة» از ریشه «غمر» (بر وزن امر) به معنی از بین بردن آثار چیزی گرفته شده سپس به آب فراوانی که چیزی را بپوشاند و آثار آن را از بین ببرد اطلاق شده است و در خطبه بالا اشاره به کسانی است که در غفلت و گمراهی فرورفته اند.

۲. «ماروا» از مادّه «مور» (بر وزن فور) به معنی جریان سریع و موّاج شدن است.

www.makarem.ir

گروه اوّل همه امتیازات را در کشور «**مصر**» مخصوص خود ساختند و گروه دوّم را به خاک سیاه نشاندند; مردانشان را می کشتند و زنانشان را به اسارت می گرفتند. و فساد در زمین را به حدّ اعلا رساندند (**إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلاَ فِی الارْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِیَعاً یَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ یُذَبِّحُ اَبْنَاءَهُمْ وَیَسْتَحْیِی نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ کَانَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ**)[1].

ادامه خط نفاق جاهلیّت بعد از رسول خدا (صلی الله علیه وآله)، نیز همین سنّت فرعونی را به کار بست، در عصر «**بنی امیّه**» همه امتیازات کشور اسلامی، مخصوص آنها بود و شیعیان علی (علیه السلام) و مخلصان اهل بیت را هر جا می یافتند «**تَحْتَ کُلِّ حَجَر وَمَدَر**» آنها را می کشتند یا به سیاه چالهای زندان می افکندند وصحنه جهانی اسلامی را پر از فساد کردند.

جمله «**مُنْقَطع إِلَی الدُّنْیا**» اشاره به این است که گروهی از آنان رسماً به دنیاپرستی روی آوردند، کاخهای پر زرق و برق آنها سر به آسمان کشید و زندگی اشرافی آنها یادآور زندگی «**کسرا و قیصر**» بود، ولی در میان اطرافیان آنها زهد فروشانی بودند که ظاهراً علاقه به دنیا نداشتند ولی دین خودرا به دنیای دگران فروخته بودند، به نفع آنها حدیث جعل می کردند و به پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) نسبت می دادند، و توجیه گر اعمال زشت و ننگین آنها بودند که مصداقهای آن بر همه روشن است.

j j j

**نکته**

## سرنوشت منحرفان از ولایت

۱. قصص، آیه ۴.

www.makarem.ir

این خطبه در زمره قوی ترین خطبه هایی است که از مسأله **ولایت اهل بیت** دفاع می کند، هر چند بعضی از شارحان «**نهج البلاغه**» به سادگی از کنار آن گذشته اند.

امام (علیه السلام) صریحاً در این خطبه بیان می کند که بعد از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه وآله)یک حرکت ارتجاعی بوجود آمد و اساس آن جدا کردن ولایت از اهل بیت و پشت کردن به توصیه های مؤکّد پیامبر (صلی الله علیه وآله) در این زمینه بود، که خوش بینانه ترین قضاوت، این است که آنها «**اجتهاد در مقابل نص**» کردند و انجام وصایای پیامبر (صلی الله علیه وآله) را به مصلحت مسلمین ندانستند.

ولی، به هر حال آتش بیاران این معرکه، مهره های شناخته شده عصر جاهلیّت و دشمنان قسم خورده ای همچون «**ابو سفیان**» و دارودسته او بودند که به تدریج در خلافت اسلامی نفوذ کردند، در آغاز پشت صحنه بودند و سرانجام روی صحنه آمدند و همه چیز را در اختیار خود گرفتند، و فجایعی به بارآوردند که در تاریخ بشریّت بی سابقه یا کم سابقه بود.

اما در خطبه بالا خط سیر آنها را دقیقاً ترسیم می کند و سرانجام کارشان را بیان می فرماید.

جالب این که : «**ابن ابی الحدید**» که تعصّب خاصی در مسأله خلافت بعد از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و خلفای نخستین دارد، با صراحت اعتراف می کند که نظر امام (علیه السلام) در این خطبه، به مسأله خلافت و ولایت است، منتها با تکلّف زیاد سعی دارد آن را مخصوص زمان «**بنی امیه**» بداند و جمله «**حَتَّی إذَا قَبَضَ اللهُ رَسُولَهُ**» را از «**رَجَعَ قَوْمٌ عَلَی الاعْقَابِ**» جدا سازد

www.makarem.ir

و به چهل سال بعد از آن پرتاب کند[۱]; همان توجیهی که سستی آن بر هر کس نمایان است; چرا که
ظاهر یا صریح کلام امام (علیه السلام) این است که حرکت به قهقرا بعد از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)بلا فاصله شروع شد، و تاریخ هم نشان می دهد که جنایات «**بنی امیه**» ریشه هایی در عصر خلفا داشت.

قابل توجه این که : در «**صحیح بخاری**» که معتبرترین کتاب روایی اهل سنّت است به همین نکته اشاره شده که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) از حوادث دردناک بعد از خود خبر داد; در حدیثی می خوانیم که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود : «**یَرِدُ عَلَیَّ الْحَوضَ رِجالٌ مِنْ أَصْحَابِی فَیُحلَّوْنَ عَنْهُ فَأَقُولُ : یَا رَبِّ أَصْحَابِی، فَیَقُولُ إِنَّکَ لاَ عِلْمَ لَکَ بِما أَحْدَثُوا بَعْدَکَ إِنَّهُمْ اِرْتَدّوُا عَلَی أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَری**; گروهی از یاران من روز قیامت در کنار «**حوض کوثر**» می خواهند بر من وارد شوند ولی جلوی آنها را می گیرند، می گویم : پروردگارا اینها اصحاب منند ! می فرماید : تو نمی دانی بعد از تو چه ها کردند ! آنها به عقب برگشتند (و به سنن جاهلیّت روی آوردند[۲]) (جمله «**ارتدوا**» قابل دقّت است).

قابل توجه این که در «**صحیح بخاری**» چندین روایت در همین زمینه و در همین باب نقل شده است. که همه نشان می دهد پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) از اعمال گروهی از اصحاب خود بعد از رحلتش نگران بود و این تایید روشنی است بر آنچه در خطبه بالا پیرامون حوادث دردناک بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمده است.

---

۱. شرح کلام «ابن ابی الحدید» و اعترافات و توجیهات ضعیف او را می توانید در جلد ۹ شرح نهج البلاغه او صفحه ۱۳۴ به بعد مطالعه فرمایید.

۲. صحیح بخاری، جلد ۸ صفحه ۲۱۷ حدیث ۱۶۵ (باب ما جاء فی حوض النبیّ (صلی الله علیه وآله)).

www.makarem.ir

در واقع پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) با این بیان می خواهد به یاران خود هشدار دهد که مراقب باشند هرگونه تخلفی، در قیامت مجازات دارد و سعی کنند جزء آن گروه متخلف نباشند.

**حسن ختام :**

جلد پنجم این کتاب با خطبه **صد و پنجاهم** پایان می یابد، پایانی جالب و زیبا چرا که در ایّام ولایت از مسأله ولایت اهل بیت (علیهم السلام) سخن می گوید همان ولایتی که صراط مستقیم و طریق نجات و بازدارنده از هرگونه انحراف و خطاست.

خداوند ! ما را بر ولایت آنها پایدار بدار ! و با ولایت آنها محشور بگردان ! و ما را از رهروان راستین راه آنها قرار ده ! **إنک حمید مجید وبالاجابة جدیر وعلی کلّ شیء قدیر !**

**پایان جلد پنجم**

**محرم ١٤٢٤**

**اسفند ماه ١٣٨١**